

میراث ایران

تألیف

سینزده تن از خاورشاهان



بنگاه ترجمه و نشر کتاب



بفرمان

محمد رضا شاه پهلوی

<http://bookiha.ir/>

آشارات
بمگاه ترجمه و نشر کتاب

۵۴

مجموعه اولین شماره

۸



بمگاه ترجمه و نشر کتاب

ازین کتاب دو هزار نسخه روی کاغذ سوئدی ۸۰ گرمی
در مطبعه بانک ملی ایران بطبع رسید و صحافی شد .
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است .

Copyright 1958

مجموعه ایرانشناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

میراث ایران

تألیف

سیزده تن از خاور شناسان

زیر نظر

ا.ج. آری

ترجمه

احمد بیرشک - دکتر بهاء الدین بازار گاد - عزیز الله حاتمی
محمد سعیدی - دکتر عیسی صدیق - دکتر محمد معین



کتابخانه و اسناد ملی ایران

تهران ۱۳۳۶

این ترجمه با رضایت ناشران اصلی :

The Oxford University Press

انتشار می یابد

منظور از انتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاور شناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود .

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد .

توضیح

کتاب « میراث ایران » که منظره‌جامعی از تاریخ و تمدن و هنر و زبان و ادبیات ایران را از نظر میگذراند و خدمات پایدار مردم این سرزمین را در پیشرفت فرهنگ و تمدن آشکار میسازد ، اثر چند تن از دانشمندان و ایران شناسان باختر خاصه انگلستان است که زیر نظر ا. ج. آربری ، استاد دانشگاه کمبریج ، تألیف یافته .

در ترجمه این اثر که با رضایت ناشران اصلی آن (ناشران دانشگاه اکسفورد) انجام گرفته است بنگاه ترجمه و نشر کتاب سپاسگزار مساعدت و همکاری کسانی است که وسائل کار و موجبات تکمیل آنرا فراهم ساخته اند . آقای « ر . و . های وود » R. W. Highwood رئیس فاضل شعبه خاورمیانه در شورای فرهنگی بریتانیا ، با کمال لطف شرح حال مختصر مؤلفین را که در اول هر مقاله قرار دارد بخواهش بنگاه فراهم ساخته اند .

آقای « ل . براندر » L. Brander رئیس قسمت مطبوعات شورای فرهنگی بریتانیا و آقای « ا . وارنر » O. Warner معاون ایشان ، و هم چنین آقای « د . تراورسی » D. Traversi نماینده ادیب و نقاد شورای فرهنگی بریتانیا در ایران نیز بنگاه را در تحصیل وسائل کار و کسب اجازه ترجمه و طبع مدد کرده اند .

گذشته از ترجمه احوال نویسندگان که درین ترجمه هست و در متن انگلیسی نیست ، فهرست بسیار مفید سنوات تاریخی نیز که آقای « ل . لاکهارت » L. Lockhart با کمال لطف مجدداً تنظیم نموده اند و بکمک جناب آقای محمد سعیدی ترجمه شده است از آنچه از اصل دیده میشود کاملتر است و از جمله شامل دوره های ماقبل تاریخی ایران نیز هست .

ترجمه قسمت عمده کتاب را آقایان دکتر عبدالحسین نوائی و محمد تقی مایلی مرور کرده و حواشی آنرا تنظیم نموده اند . آقایان اسمعیل آشتیانی و علی رئوفی مراقبت طبع و تنظیم کتاب را بعهده داشته اند . فهرست اسامی خاص را آقای ابوالحسن سیار ترتیب داده اند .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب وظیفه خود میداند که از جناب آقای دکتر عیسی صدیق ، استاد دانشگاه تهران ، که ترجمه فصلی از این کتاب را صرفاً بمنظور پشتیبانی از هدف بنگاه و تشویق خدمتگزاران آن ، بدون هیچگونه اجری ، ترجمه نموده اند سپاسگزاری نماید . ا.ی .

فهرست

صفحه	ترجمه	ب‌قلم	
۱۳			تصاویر
۱۷		پرفسور ا. ج. آربری	مقدمه
۲۱	عزیزالله حاتمی	ج. ه. ایلینف	فصل اول - ایران و دنیای قدیم
			فصل دوم - ایران و امپراطوری
۸۳	»	پرفسور د. تالبوت رایس	روم شرقی (بیزانس)
۱۱۵	»	پرفسور ر. لوی	فصل سوم - ایران و عرب
			فصل چهارم - ایران و هندوستان
۱۴۹	»	ه. گوئتز	پس از فتوحات محمود
			فصل پنجم - هنر ایران در دوره
۲۰۳	»	د. برت	اسلامی
۲۵۹	»	ج. م. ویکتر	فصل ششم - مذهب ایران
۲۹۱	دکتر محمد معین	پرفسور ه. و. بیلی	فصل هفتم - زبان فارسی
۳۲۳	عزیزالله حاتمی	پرفسور ا. ج. آربری	فصل هشتم - ادبیات ایران
۳۵۷	بهاءالدین بازارسجاد	ا. س. ادواردز	فصل نهم - قالی ایران
۳۹۹	»	بانو سکویل وست	فصل دهم - باغهای ایران
۴۳۹	احمد بیرشک	سیریل الگود	فصل یازدهم - علم ایرانی
			فصل دوازدهم - ایران در نظر
۴۷۱	دکتر عیسی صدیق	لارنس لاکهارت	مردم مغرب زمین
			فصل سیزدهم - ممالک محروسه
۵۱۵	بهاءالدین بازارسجاد	بانو هزلتین	ایران
۵۵۹	محمد سعیدی	لارنس لاکهارت	سنوات تاریخی ایران
۵۷۱			فهرست اعلام

تصاویر

ایران و دنیای قدیم

- لوحة ۱ - منظره هوایی شوش ۲۵
- لوحة ۲ - آبخوری نقاشی شده از شوش ۲۹
- لوحة ۳ - نقش رستم، مقبره داریوش، قرن پنجم ق. م. ۳۹
- لوحة ۴ - سربرنزی انسان قبل از دوره هخامنشی ۴۷
- لوحة ۵ - طاق کسری، منظره از پهللو و قسمت باقیمانده از ایوان ۵۵
- لوحة ۷ - سدوپل شوشتر، قسمت پائین مربوط به دوره ساسانیان و قسمت بالا مربوط به دوره‌های اول اسلام و دوره سلجوقیان ۶۱
- لوحة ۷ - قطعاتی از سر مجسمه برنزی یک مرد از منطقه شامی ۶۹
- لوحة ۸ - خسرو دوم در شکار متعلق بزمان ساسانیان که قسمتی از آن زرانود است ۷۷

ایران و امپراطوری روم شرقی

- لوحة ۹ - الف: موزائیک بیزانس، سن ویتال، راونا. ملکه تثودورا و درباریان ۹۳
- ب: موزائیک بیزانس، سن ویتال، راونا. ژوستی نین و درباریان
- لوحة ۱۰ - الف: مجسمه سواری از برنز، اواخر دوره ساسانیان، موزه ارمیتاژ فرانسه
- ب: بشقاب با تزئینات خط کوفی چند رنگ، بیزانس قرن ۹ یا ۱۰ میلادی
- ج: کاسه، ازری ایران قرن ۱۱، سابقاً در مجموعه وینییر پاریس بوده است.
- د: کاسه، از سالونیک، بیزانس قرن ۱۳ م. سابقاً در مجموعه مالون پاریس بوده است. ۱۰۱
- لوحة ۱۱ - الف: پارچه ابریشمی بیزانسی متعلق به قرن ۸ از موزاک موزه پارچه‌ها شهر لیون فرانسه
- ب: پارچه ابریشمی بیزانسی، کفن سن ویکتور قرن ۸، گنجینه کلیسای سانس ۱۰۵
- لوحة ۱۲ - الف: دو حیوان در حال جنگ موزه‌های «لیتل متروپولیتن» و «آتن» قرن ۱۱
- ب: مردی در میان دو گریفن بالدار، چیلاندری، کوه آتوس قرن ۱۲
- ج: شیری در حال حمله بر آهو، موزه عثمانی اسلامبول قرن ۱۱
- د: دو شیر استیلیزه، روبرو، موزه کاندا قرن ۱۱ ۱۱۱

ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود

- لوحة ۱۳ - ستون سنگی دوره‌های اولیه هندو «سکا» با نقش‌های تحریف شده هخامنشی مربوط به حدود ۸۰ تا ۱۰۰ قبل از میلاد. این ستون در سلاط، ناحیه بارودا در کجرات بدست آمده و در موزه بارودا ضبط است. ۱۵۱
- لوحة ۱۴ - مجسمه کانیشکای بزرگ پادشاه «کوشانه» قرن دوم میلادی، موزه مائورا ۱۵۲
- لوحة ۱۵ - تصویر زن از منطقه هروان کشمیر اوائل قرن چهاردهم میلادی، برجسته کاری قالبی روی کاشی کف اطاق، هنر محلی یادگار دوره پارتی ۱۵۵
- لوحة ۱۶ - دو روی سکه های گادها یا یا تقلید تحریف شده از سکه های ساسانی، راج پوتانا قرن هشتم تا یازدهم میلادی، موزه بارودا. ۱۵۶
- لوحة ۱۷ - قطب منار: مناره مسجد قوه الاسلام لال کوت، دهلی قدیم متعلق به ۹۹ - ۱۱۹۳ میلادی. در ۱۳۸۸ میلادی و در قرن نوزدهم تعمیر شده است. ۱۶۱
- لوحة ۱۸ - مقبره سلطان فیروز شاه تغلق در حوض خاص دهلی قدیم ۱۳۸۹ میلادی ۱۶۲
- لوحة ۱۹ - مقبره شاه رکن عالم مولتان ۲۴ - ۱۳۲۰ میلادی ۱۶۵
- لوحة ۲۰ - مقبره شاه بهاء الحق زکریا مولتان که در زمان سلطان بالبان ساخته شده است (۱۲۸۶ - ۱۲۶۴ میلادی) ۱۶۶
- لوحة ۲۱ - مقبره شاه شمس تبریز، مولتان در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی برپا شده و در اوایل قرن نوزدهم از نو تزیین شد. ۱۶۹
- لوحة ۲۲ - مقبره بی نام (معروف به مقبره دزد) در گلبرگه اواخر قرن چهاردهم میلادی ۱۷۰
- لوحة ۲۳ - مدرسه خواجه محمود قآن نخست وزیر کشور بهمنی، بیدار، ۱۴۷۱ میلادی ۱۷۳
- لوحة ۲۴ - مقرنس کاری و سقف مسجد کلايه کهره، پورانه کلا، دهلی که بدست شیرشاه سوری در حدود ۴۵ - ۱۵۴۰ میلادی بنا شد. ۱۷۴
- لوحة ۲۵ - مقبره اتقی خان، نابرداری اکبر امپراطور مغول، نظام الدین، دهلی ۱۵۶۷ میلادی ۱۷۷
- لوحة ۲۶ - مسجد حکیم علاء الدین چینبیوت (وزیر خان) حکمران پنجاب در زمان امپراطور شاه جهان، لاهور ۱۶۳۴ میلادی. ۱۷۸
- لوحة ۲۷ - مقبره شرف النساء بگم خواهر زکریا خان حکمران پنجاب ۱۷۴۸ - ۱۷۱۹ میلادی بگم پوره نزدیک لاهور ۱۸۳
- لوحة ۲۸ - مقبره غلام شاه کلهره حیدرآباد سند در حدود ۱۷۷۲ میلادی ۱۸۴
- لوحة ۲۹ - محراب مسجد جامع تنه، سند، ۴۷ - ۱۶۴۴ میلادی ۱۸۷
- لوحة ۳۰ - کاشی کاری لعابی از مسجد خود آباد سند که در زمان حکومت یارمحمد کلهره نصب شده (وفات در سال ۱۷۱۸ میلادی) ۱۸۸

- لوحة ۳۱ - کودکی کریشنا : آثار بازمانده از مکتب نقاشی احمدآباد (شعبه مکتب بغداد)
در زمانهای اولیه هنر راجپوت (ماروار) ربع دوم قرن هفدهم میلادی مرکز
داد وستد هنری دهلی .
۱۹۳
- لوحة ۳۲ - سلطان علاءالدین فیروزشاه بنگال و منشی او خواجه حسن ، مکتب بهزاد
حدود ۱۵۳۲ میلادی ، موزه بریتانیا ، لندن
۱۹۹
- لوحة ۳۳ - مادونا : اثر میرزا محمدالحسنی ، نوع ایرانی نقاشی بیجاپور اوایل قرن
هفدهم میلادی ، موزه هنرهای زیبای «بستن»
۲۰۰

هنر ایران در دوره اسلامی

- لوحة ۳۴ - الف : بشقاب ، سیاه روی پوسته سفید زیر لعاب ، قرن دهم میلادی موزه لوور
ب : کاسه ، سفید با تزئین مثبت کاری ، قرن دوازدهم میلادی مجموعه آلن بارلو
۲۰۵
- لوحة ۳۵ - الف : بشقاب ، چند رنگ با طرح مثبت کاری قرن دوازدهم میلادی موزه دوستی برلن
ب : کاسه ، پوسته سیاه زیر لعاب فیروزه‌ای قرن دوازدهم میلادی موزه
ویکتوریا و آلبرت
۲۰۶
- لوحة ۳۶ - الف : بشقاب ، نقاشی صیقلی ، کاشان ، تاریخ دار ، ۶۰۷ هجری ۱۲۱۰ میلادی
فریر گالری ، واشنگتن
ب : پارچ ، نقاشی مینائی چند رنگ ، اوایل قرن سیزدهم میلادی موزه متروپولیتن ،
نیویورک ۲۱
- لوحة ۳۷ - الف : کاسه ، نقاشی روی پوسته ، سفید روی خاکستری اوایل قرن چهاردهم
میلادی موزه فیتزویلیام
ب : کاسه ، نقشه سیاه زیر صیقلی فیروزه‌ای ، قصبان اوایل قرن سیزدهم میلادی
موزه ویکتوریا و آلبرت
۲۱۲
- لوحة ۳۸ - الف : سینی برجسته کاری ، قرن ۱۲ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت
ب : بخوردان برنجی برجسته کاری که مس در آن کار شده است قرن ۱۲ میلادی
موزه ارمیتاژ
۲۱۹
- لوحة ۳۹ - سطل برنجی ، برجسته کاری که مس و نقره در آن کار شده است . کار هرات
۵۵۹ هجری ۱۱۶۳ میلادی موزه ارمیتاژ
۲۲۰
- لوحة ۴۰ - الف : شمعدان برنجی برجسته کاری که نقره در آن کار شده است
(۷۰۸ هجری ، ۱۳۰۸ میلادی) مجموعه استورا .
ب : دیگ برنجی برجسته کاری که نقره در آن کار شده است اوایل قرن ۱۴
میلادی در موزه هنری والتر ، بالتیمور
۲۲۷

- لوحة ۴۱ - الف : صفحه‌ای از قرآن قرن ۱۱ یا ۱۲ میلادی موزه ملی تهران
- ب : صفحه‌ای از قرآن که در تاریخ ۱۳۱۰ میلادی در شهر موصل برای الجایتو
 ۲۲۸ تحریر شده است ، موزه بریتانیا
- لوحة ۴۲ - جلد و عطف آن با گل و بوته و ملیله چرمی و کنده کاری در چرم ، ۱۴۳۸ میلادی
 ۲۳۷ موزه توپ کاپوسرای موزسی استانبول
- لوحة ۴۳ - صفحه‌ای از یک شاهنامه اوایل قرن پانزدهم میلادی ، موزه بریتانیا
 ۲۳۸
- لوحة ۴۴ - صفحه‌ای از خمسة نظامی ، رقم بهزاد (۸۹۸ هجری ، ۱۴۹۳ میلادی) موزه بریتانیا
 ۲۴۳
- لوحة ۴۵ - جلد یک کتاب از چرم در حدود سال ۱۵۴۰ میلادی ، موزه بریتانیا
 ۲۴۴
- لوحة ۴۶ - الف : بشقاب با نقاشی روی پوسته ، سفید روی سبز ، قرن ۱۷ میلادی
 موزه صنعتی و فنی هامبورگ
- ب : بشقاب ، نقاشی روی پوسته ، وزیر لعاب کار کرمان قرن ۱۷ میلادی
 ۲۵۳ موزه ویکتوریا و آلبرت
- لوحة ۴۷ - الف : پارچه ابریشمی ، سورمه‌ای و زرد قرن ۱۳ میلادی ، موزه نساجی کلمبیا
 ب : پارچه ابریشمی سرخ و سفید با رشته‌های نقره در حدود سال ۱۶۰۰ میلادی
 ۲۵۴ موزه ویکتوریا و آلبرت

قالی ایران

- لوحة ۴۸ - قالی اردبیل ۹۴۶ هجری ۱۵۳۹ میلادی موزه ویکتوریا و آلبرت
 ۳۷۱
- لوحة ۴۹ - قالی شکارگاه اواسط قرن ۱۶ میلادی ، موزه هنر و صنعت ، وینه
 ۳۷۹
- لوحة ۵۰ - قالی معروف به « قالی چلسی » قرن ۱۶ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت
 ۳۸۰
- لوحة ۵۱ - قالی نقشه حیوانی و گل قرن ۱۶ میلادی ، موزه هنر و صنعت ، وینه
 ۳۸۳
- لوحة ۵۲ - قالی نقشه ترنجی با تصاویر حیوان و گل اواسط قرن ۱۶ میلادی ، موزه
 ۳۸۴ پولدی پدزولی میلان
- لوحة ۵۳ - قالی نقشه ترنجی با تصاویر حیوان و گل و حاشیه کتیبه‌ای اوائل قرن ۱۶ میلادی
 ۳۸۹ موزه متروپولیتن ، نیویورک

مقدمه

مشکل است بتوان مفهوم و معنای اصلی «سیرات ایران» را در جمله‌ای بهتر و زیباتر از آنکه نویسنده شرلوک هولمز در افسانه غم‌انگیز «سرگذشت ماری سازلند» و «شبهات هویت‌ها» بکار برده است خلاصه کرد. وی میگوید: «در گفته‌های حافظ بهمان اندازه منطقی و ذوق سلیم وجود دارد که در نوشته‌های هوراس.»

در سرزمین کهن سال ایران که تمدن درخشان و بلند پایه‌ای بطور مداوم بیش از سه هزار سال در آن پابرجا بوده جای تعجب نیست که مردمش چنین ذوق و درایتی داشته باشند. روزگاری طولانی است که ایرانیان بارزش «جهان‌دیدگی» پی برده‌اند. هیچ ملتی تفاوت بین مرد عاقل و «پخته» و شخص ساده و «خام» را به دقت و لطف و ظرافت ایرانیان شرح نداده است.

علائم مشخصه، رنگ و بوی و شکل و ساختمان یک فرهنگ نیرومند چیست؟ پاره‌ای از علائم واضح ولی سطحی چنین فرهنگی را میتوان اینطور خلاصه کرد: سنن گرانبها و قدیمی - وقار و اطمینان - رضایت خاطر و احساس آرامش. ولی در زیر ظاهر آرام دریا جریانهای دیگری وجود دارد. وقار و متانت خود عبارت است از توازن دقیق بین نیروهائی که از جهات متضاد فعالیت میکنند. رضایت و آرامش خاطر عبارت از فراغت از انقلاب درونی است. غالباً گفته شده است که خوی و خلق ایرانی پراز عدم ثبات و تضاد است. این گفته درست است، اما این خصیصه یکی از شرائط دائمی و لازم ثبات تمدن ایران میباشد. تضاد درونی روح ایرانی فکر وی را از عقیم ماندن و متحجر شدن نجات داده است.

این مقدمه مختصر برای آشنا ساختن خواننده لازم است تا بتوان پرده را بالا زد و نگاهی کوتاه بر صحنه پر تجمل و غنی و خیره‌کننده زندگی ایرانی افکند.

پی بردن به علل این تنوع و باصطلاح امروزی «چند شاخگی» نبوغ ایران چندان کار مشکلی نیست. هزارها سال است که جلگه‌های وسیع و دره‌های کوه‌های

ایران (در هر جا که ممکن بوده) بطور مداوم کشت و زرع شده است. در دوره‌های قابل ملاحظه‌ای از این مدت طولانی ایرانیان دارای امپراطوری وسیعی بودند و در عین حال بارها در معرض هجوم و تجاوز خارجیان قرار گرفته و گاهی چندین قرن تحت تسلط بوده‌اند. ولی قرن‌ها قبل از آنکه سپاه خشایارشا از یونان عقب نشینی کند ایرانیان روشی در برخورد با زندگی در پیش گرفته بودند که چون رشته طلائی درخشان و برجسته‌ای با رنگ ثابت در تار و پود تمدن قرون و اعصار پایدار مانده است. اگر یونانیان را اهل تحقیق و رومیان را خبرگان اداره و فرمانفرمایی می‌دانند ایرانیان را باید اهل دنیا ناسید زیرا قرن‌های طولانی است که ایرانی فلسفه خاص زندگی خود را ابداع و قبول کرده و در تجربیات جهانی مطمئن و آرام در برابر حوادث و پیش آمدهای ناگهانی زندگی کاملاً مصونیت یافته است. در نظر ایرانی جهان را میتوان سازمان داد و بر آن مسلط شد ولی اگر این کار میسر نشود میتوان تحمل کرد و سرانجام بر مشکل پیروز شد. باید از زندگی لذت برد و اگر لذت کامل زندگی را فقط گروه محدود و کوچکی از مردم می‌برند بی‌شک عدالت و نوع پروری و خیرخواهی رهبران مطلق‌الاختیار خواهد توانست بارسنگین کار و مشقت را که سرنوشت و سهم عامه مردم است تخفیف دهد. در ضیافت‌های بزرگ تماشاچیان هم تاحدی شریک‌اند زیرا از دیدن منظره و نواهای خوش‌جشن آزادانه محفوظ می‌شوند و نیز از ریزه‌های خوان مهمانی برخوردار خواهند شد. با این حال همین سهل‌انگاری و گذشت دانه تعرض و انقلاب را در دامن خود می‌پروراند. طاغیان و یاغیان و بدعت کاران مانند دلکک‌های درباری، گاه و بیگاه نمایان شده و صحنه آرام و متین و پر وقار تاریخ ایران را رنگ و رو می‌دهند و چاشنی می‌زنند.

کتابی که اکنون مطالعه آنرا آغاز می‌کنید فقط پاره‌ای از روشها و عواملی را که فرهنگ ایران بوسیله آنها در همسایگان خود اثر کرده و در نتیجه میراثی برای کلیه جهانیان گردیده است شرح می‌دهد. میراث ثروتمندان بزرگ وقتی توأم با وصیتنامه مسجل و مستندی نباشد در میان ورثه کار را بدعوا خواهد کشید. میراث فرهنگی ایران نیز چون بسیار غنی است ممکن است مورد مشاجره شدید واقع شود و وارثین آن ادعاهائی بکنند که اثبات آنها بسیار مشکل باشد.

وظیفه سنگین مؤلف و مراقب چنین کتابی آن است که عده‌ای از نویسندگان مطلع و دانشمندانرا بهمکاری دعوت کند و این نویسندگان چنان در موضوع بصیر و بدان علاقمند باشند که بدون نفع مادی مطالعات و تحقیقات عمیق خود را در صفحات بسیار محدودی

بگنجانند و در عین حال چنان دقیق و با امعان نظر باشند که همه زندگی ملت را یکجا در نظر مجسم کنند و جانبداری ننمایند، و اینجانب بسیار خوشبخت بوده‌ام که توانسته‌ام چنین عده‌ای را دور هم جمع کنم و نظریات متعادل و موثق آنها را روی صفحه کاغذ بیاورم. از همه کسانی که در این راه بمن کمک نموده‌اند صمیمانه سپاسگزارم و از طرف خود و همه نویسندگان فصول مختلف این کتاب می‌گویم برای ما منتهای افتخار و خوشوقتی است که بسهم خود خدمتی چنین کوچک بملتی چنان بزرگ و فرهنگی چنان بزرگتر که شوق و شعف و لذت بی‌پایانی بما بخشیده‌است انجام دهیم. در اینجا گفته فنانا پذیر میرزا ابوالحسن سفیر کبیر ایران در دربار جرج سوم را تکرار میکنم که گفت: «من بشاهنشاه ایران خواهم گفت انگلیس ... ایران ... خیلی دوست!»

ا. ج. اربری

دکتر پروفسور ج. ه. ایلیف
مدیر موزه شهر لیورپول، انگلستان

فصل اول

ایران و دنیای قدیم

ج. ه. ایلیف در کمبریج تحصیل کرده و در مدرسه انگلیسی باستان‌شناسی آتن مطالعات خود را در باب یونان ادامه داده است. وی در سال ۱۹۲۵ در دانشگاه ویلز شمالی، استاد علوم قدیمه (کلاسیک) شد و بعدها به کانادا رفت و در آنجا موزه‌دار مجموعه‌های یونان و روم و استاد باستان‌شناسی یونان و روم در دانشگاه گردید. در سال ۱۹۳۱ به اورشلیم سفر کرد و موزه‌دار موزه باستان‌شناسی فلسطین شد. از جمله فعالیت‌های بسیار دامن‌دار او نگارش و نشر مقالات در مجلات علمی و حضریات در قبرس و بازدید موزه‌ها و آثار تاریخی عمده ایران را می‌توان نام برد. در سال ۱۹۴۸ وی بسمت مدیریت موزه عمومی لیورپول انتخاب گردید.

با در نظر گرفتن سهم عظیمی که نژاد آریائی در تاریخ جهان دارد جای تعجب است که ما اهالی مغرب‌زمین، یعنی اخلاف این نژاد، از اصل و بنیاد و اهمیت این تیره و فرهنگ سرزمین‌هائی که مهد و گهواره اسلاف ما بوده تا این حد بی‌اطلاع باشیم. مردمان باخترزمین، تمدن‌های روسی و یونانی و یهودی را کم و بیش با شیر مادر مکیده و آن را جذب و هضم کرده‌اند، در حالی که برای اکثر این مردمان صحنه‌های وسیع تاریخ ایران که اسلاف و اجداد ایشان از آن سامان برخاسته و پرورش یافته‌اند چون ماه آسمان دور و خارج از دسترس می‌باشد. برای مغرب‌زمینی‌ها تاریخ اولیه نژاد آریائی محدود بمواردی است که با تاریخ یونان

یا بنی اسرائیل برخوردار دارد. علائق و هم آهنگی فکری اهالی مغرب زمین با تاریخ ایران از لحاظ جلای وطن یهودیان و حمایت شاهان ایران از آنان - سرگذشت واقعه ماراتن و ترموپیل، راه پیمائی ده هزار نفر سر باز یونانی، و کارهای برق آسای اسکندر است. در برابر چنین وقایع پیش پا افتاده، دیگر وسعت عظیم قلمرو خشایارشا^۱ بازمیننه و عوامل فرمان تاریخی کورش کبیر پادشاه ایران، اهمیت ابتکار داریوش در هنگام تاجگذاری و بالاخره بوجود آمدن و توسعه کیش زردشتی بنظر مغرب زمینها موضوعات فرعی بشمار میروند. یک قسمت از این بی اطلاعی مغرب زمین بدین دلیل است که ایرانیان قدیم از خودشان تاریخ نویسانی که جزئیات تاریخ را ثبت و ضبط کرده باشند ندارند و کسانی چون هرودوت و گزنفون از میانشان برنخاسته اند یا آثارشان بجای نمانده است و بناچار مأخذ و منابع ما همه جانبداری از یونانیان دارد. این منابع محدود و ناقص ما همه از بیگانگان مانند یهودیها و بخصوص از یونانیهاست که دشمنان ملی ایرانیان بوده اند.

باین سبب اگر کسی بخواهد جانب ایران را در این داستان بگیرد موضوع چنان وارونه و بغرنج بجهانیان معرفی شده که نویسنده صورت کاسه گرمتر از آتش بخود خواهد گرفت. باین حال قضاوت تاریخی بیطرفانه ما را وادار می کند که صورت دیگر قضیه را هم بررسی کنیم و اینکار همان منظوری است که در این فصل بطور اختصار درصدد انجام آن هستیم. چون هیچگونه ادبیات یا تاریخ مضبوطی در دست نیست بناچار از مقادیر کثیری منابع باید چند تا را انتخاب کنیم و در این میان بانوشته های دل انگیز کسانی مانند هرودوت، یاسکوت و بی خبری مواجه خواهیم شد. ولی قبل از آنکه باین دوره های تاریخ مضبوط و مدون برسیم باید بگذشته بسیار بسیار دور و زمانی که اهمیت این سررسین های تاریخی برای ما آغاز گردیده برگردیم و در آن باب غور و تحقیق کنیم.

کلمه پرس یا پرشیا در زمان نسبتاً دوری در تاریخ مشرق زمین و فقط با حمله اقوام آریائی از مراکز عظیم چادرنشینی در خاور و شمال دریای خزر

۱ - رجوع کنید به کتاب استر در انجیل آیه ۱ فصل ۱ که میگوید « از هندوستان تا حبشه »

بسوی فلات ایران نمایان می‌شود. این هجوم در اوائل هزاره اول قبل از میلاد مسیح آغاز شده است.^۱ در ابتدای کار کلمه پارس (پرشیا) حاکی از منطقه‌ای در جنوب غرب ایران فعلی بود که محدود بخلیج فارس و شامل مرکز امپراطوری بعدی ایران و شهرهای معروف بازار گاد و پرسپولیس بود. این سرزمین معروف به « پارسه » بود و یونانیان آن را « پرسیس » و بعدها اعراب فارس می‌گفتند و در دوران امپراطوری داریوش بزرگ فقط یکی از ایالات ایران بود که چون مقر خاندان سلطنتی هخامنشی بود شکوهی خاص یافت و نامش شامل سراسر کشور شد.

در قرن حاضر در زمان سلطنت رضاشاه اسم جامع تر « ایران » دو مرتبه برای مدتی رسماً پذیرفته شد و این کار دنباله سیاستی بود که برای تجلیل سنن آریائی یا هخامنشی اتخاذ شده بود.

تاسی سال قبل چنین بنظر میرسد که امپراطوری ایران در نتیجه معجزه‌ای بوجود آمده و مانند « آتنه » قهرمان معروف افسانه‌ای یونان کاملاً مسلح از مادر زائیده شده است. تاریخ ایران قبل از زمان کوروش کبیر یکنوع اساطیر و افسانه‌های درهمی بنظر میرسد ، ولی کاوش‌ها و مطالعات باستان شناسان در نسل گذشته تصویری از این کشور را آشکار ساخته است که هرچند فاقد جزئیات و هنوز یک نوع اسکلت و طرح کلی است در عین حال ما را موفق نموده است که کلیات مهم تاریخ و فرهنگ و مدنیت آن را دریابیم. ملاک عمل و مدارك ما از دو قسمت اساسی یعنی ظروف سفالین و کتیبه هائی است که بخط میخی روی الواح گل رس نقش شده است.

ظروف سفالی وجود تمدن اولیه سرزمین ایران را در برخی از نقاط این

۱ - ظاهراً این هجوم آریاها به آسیای غربی که از دشت های جنوب روسیه شروع شده دومین هجوم این قوم است ، در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد هجوم دیگری آغاز شد و در آن هنگام برای نخستین بار آخائی (یونانیها) وارد یونان شدند و مردم آریائی در شبه جزیره ایتالیا و آسیای صغیر پخش گردیدند و امپراطوری هیتی را تشکیل دادند . دسته دیگر آنها در میان رؤسای هیکسوس در سوریه و مصر ظاهر شدند .

کشور مثلاً در خود پرسپولیس از زمانهای پیشین تا حدود چهار هزار سال قبل از میلاد که از نظر تاریخی دوره حجر اولیه میباشد ممکن ساخته و بعد از عهد حجر وارد عصر مفرغ میشود که از لحاظ اصول هنری در همه جا از سواحل سوریه تا جلگه رود سند یکسان ادامه دارد. از سلاک دومی یعنی کتیبه ها، سوابق نژادی و اوضاع سیاسی این منطقه متمدن روشن میشود. این سرزمین مرکب از دو منطقه مجزا است که یکی کوهستانی و در شمال از آسیای صغیر تا وسط فلات ایران کشیده شده است. منطقه دوم جلگه های رسوبی و دشت های جنوب آن است که از شمال شرقی بجنوب غربی پیش میرود و تا صحراهای سوریه و شامات و بین النهرین امتداد دارد. گرچه ایران وابستگی های نزدیک و بسیاری با مناطق رسوبی و جلگه ها دارد ولی ایران بیشتر بزمین های مرتفع و فلاتی این ناحیه مربوط است. ایلام یا «عیلام» که پایتختش شوش (سوزا) بوده اصولاً قسمتی از زمین های جلگه بین النهرین است که در فلات پیش رفته است. در فلات اصلی ایران نیز در قرون اولیه نژاد آریائی و هند و اروپائی وجود نداشته است و بنابراین تمدن دنیاگیری که در این سرزمین های مرتفع بوجود آمده و در نتیجه تحقیقات و اکتشافات سی ساله اخیر جسته جسته و پس از اکتشافات شوش از آن اطلاع حاصل شده است در اساس هند و اروپائی نبوده است. ولی غور و تحقیق در روابط نژادی اقوامی که تمدن مزبور را بوجود آورده اند با توجه باین که مدارک قابل اطمینانی در دست نیست کار بی ثمری است. بطور آزمایش این اقوام را «قفقازی» یا «خزری» نامیده اند.

تشابهی که بین فرهنگ و تمدن نواحی مرتفع فلات ایران و دشت های رسوبی و مردابی سومر وجود دارد نباید باعث تعجب شود. چون سکنة نواحی رسوبی و دشتها با وجود ترقیات اجتماعی و مدنی خود الزام داشته اند که از معادن و فلزات کوهستانها بهره برداری و استفاده کنند و بناچار بر اثر رفت و آمد تجارت و داد و ستد باروتقی بین این دو ناحیه بوجود آمده که مبادله تمدن و فرهنگ را ایجاب میکرد است.



منظره هوایی شوش

ایلام که بیش از صد و شصت کیلومتر از سومر فاصله ندارد و درحقیقت ایالتی از سومر بوده است. بین کارهای سفالین و ظروف نینوا، سامره، تل حلاف، العبید، اروک و جمدت نصر یا دیگر اکتشافاتی که تا این تاریخ از سواحل سوریه شروع و در صحاری آن کشور تا بین النهرین امتداد یافته و بسراسر فلات ایران و تا آخرین حد سواحل رود سند رسیده شباهتی وجود دارد، ولی این شباهت‌ها نباید بیش از انتظار ما را بخود مشغول سازد زیرا بی‌شک «هلال خصیب» بین النهرین و باختر آسیا با فلات بزرگ ایران که پل آسیا نام گرفته روابط حیاتی و مهمی که عامل این شباهت‌هاست وجود داشته است. بین اقوام این چند ناحیه صرفنظر از نوع رابطه نژادی و قومی یکنوع مبادله دائم و آزاد فرهنگی از طریق جاده‌های ارتباطی طبیعی وجود داشته و این شاهراه‌های طبیعی که از طرف جنوب تا اقصی نقاط هند و از سوی مشرق تا چین امتداد داشته و دارد همگی در ایران تلاقی مینموده‌اند. اولین و مهمترین آثار تمدن ایرانیان در دوران طولانی سه هزارساله‌ای که تقریباً از چهار هزار تا هزار سال قبل از میلاد طول کشید ظروف سفالی نقاشی شده زیبایی سیباشد که معرفت و شناسائی بسیاری از آنها برای مردمان عصر اولین بار از شوش حاصل شده و بهمین جهت بنام شوش خوانده میشود.

بسیاری از این ظرفها بخصوص آبخوریها (لوحه ۲) اگر از نظر فنی و هنری از ظریف ترین و عالیترین ظروفی که تا بحال در جهان ساخته شده بهتر نباشد لااقل با آنها برابری مینماید. بر روی این ظروف مهرها و جای مهرهای بیشماری دیده میشود که بالاخره بمهر استوانه‌ای معروف منجر میشود. در هزار ساله دوم قبل از میلاد مجسمه های برنزی حیوانات و مجسمه های زمخت انسانی که بین مردم معروف به برنز لرستان است شروع میشود. روی بعضی از این مجسمه های عهد حجر مثلاً آنها تیکه از دهکده‌ای در پیرسپولیس بدست آمده علامت صلیب شکسته (سواستیکا) ۱

۱ - بصفحات ۱۶ و ۲۱ و تصاویر ۱۶ و ۱۹ کتاب ا. هر تسفند بنام « ایران در شرق

که شاید اولین مورد پیدایش این علامت باشد و چنین استفاده نامناسبی در این اواخر سرنوشت آن بود یافت شده است^۱.

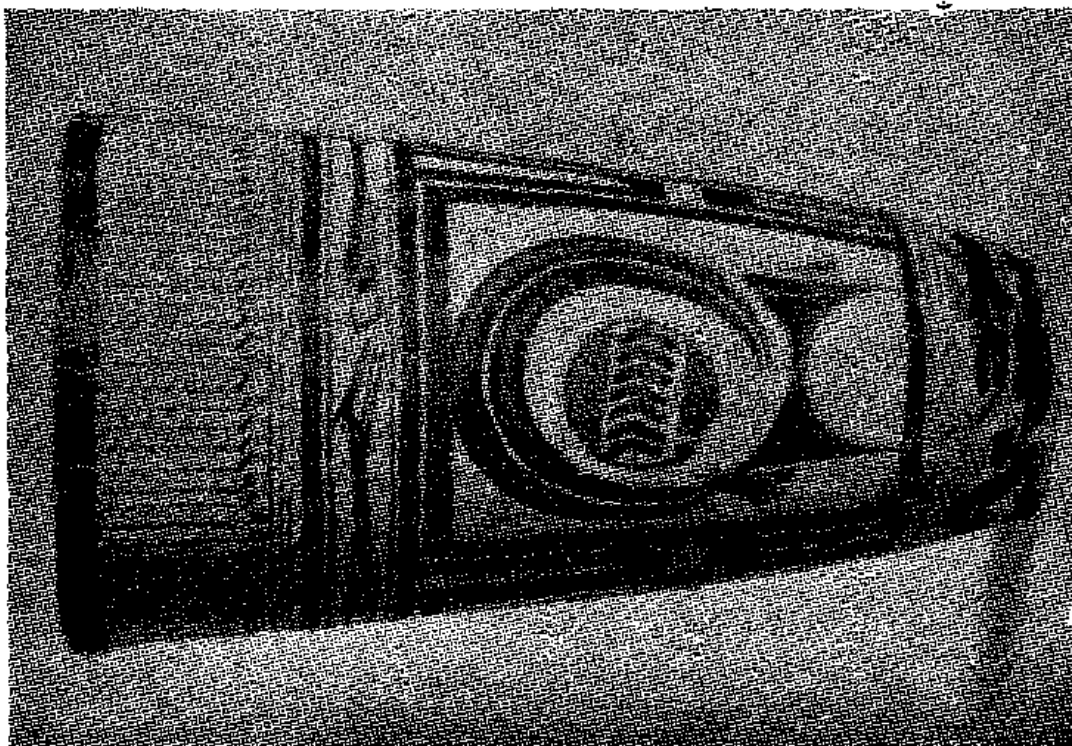
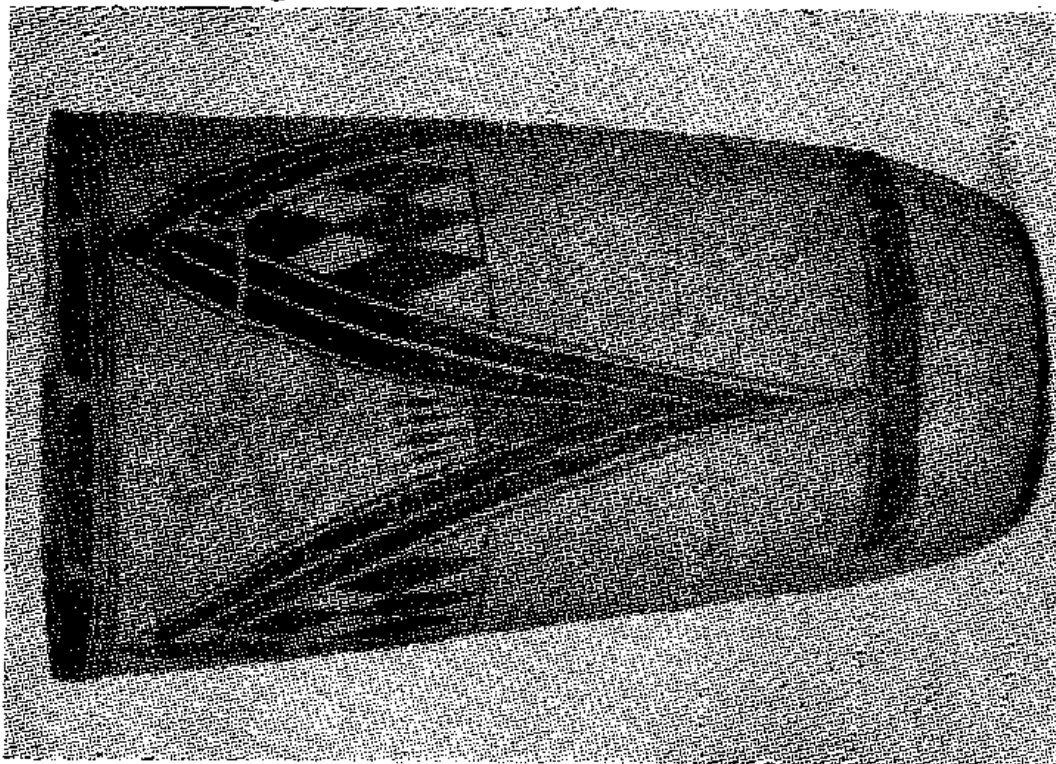
اشکال جالب توجه دیگری که ازدوران ماقبل تاریخ در نواحی مرتفع ایران یافت شده و برای دوران های بعد بارث رسیده و سرمشق شده است شامل بوکرانیون^۲ یا کله گاو از روبرو میباشد که بعنوان یک عامل تزئینی در یونان باستان خیلی معروف شد و بالاخره خطوط تصویری ایلامی است که خیلی شایان توجه میباشد^۳.

بنظر میرسد که سکنه این فلات از همان دورانهای اولیه می توانستند مقاصد و نیات و شخصیت هنری خود را در کمال راحتی بلباس هنرهای زینتی در آورند و نیز احتمال می رود کشت گندم برای اولین مرتبه در تاریخ بشر در نقطه ای در طول سواحل غربی این فلات و در جلگه های ایلام صورت گرفته و باین ترتیب برای زندگی مردمان آریائی یا غربی یعنی در حقیقت زندگی خود ما (و در نتیجه برای اکثریت اهالی روی زمین) یک وسیله ارتزاق و توشه و قوت اساسی بوجود آمده است.

نخستین اشاره ای که به قوم «مد» یا «ماد» شده در کتیبه ای است که سالمانسر سوم بسال ۸۳۶ قبل از میلاد مسیح تنظیم و در آنها ضمن دشمنان آسور نامی از قوم «مد» برده است ولی در آن زمان هیچکس تصور نمیکرد این «لکه ابر کوچک که از کف دست بزرگتر نبود» سیلابی بوجود آورد که یکی دو قرن بعد امپراطوری آسور را سرنگون و نینوا پایتخت آنرا ویران و نابود سازد و در نتیجه آن بزرگترین امپراطوری نژاد سامی واژگون و نابود گردد و ترقی و تعالی قوم آریائی آغاز و تمدن آن جانشین تمدن سامی شود. نینوا در سال ۶۱۲ قبل از میلاد بوسیله «ماد» ها و بابل در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بوسیله کوروش پادشاه ایرانی سقوط کرد. ارتباط و بهم پیوستگی این دو قوم ایرانی و آریائی نژاد خیلی با اهمیت است زیرا باهم در راه بوجود آوردن رکن جدیدی

۱ - کنایه به هیتلر و علامت صلیب شکسته اوست . م . ۲ - Bucranion ایضاً صفحه ۶۷

کتاب هرتسفلد، تصویر ۱۲۵ - ۳ - صفحات ۶۵ و ۱۷۹ و ۱۸۰ همین کتاب .



آبخوری نقاشی شده از شوش

در تاریخ جهان یعنی امپراطوری ایران گام برداشتند. این طوائف هر دو در سپیده دم دوران ماقبل تاریخ از دشت های شمالی بیرون ریخته و قسمتی از طوائف آریائی بودند که فلات ایران و دشتهای شمالی هندوستان را در اختیار گرفتند . پس از چندین قرن که بصورت رعایای گمنام آسوری ها و بابلیها میزیستند و در طول این مدت تا اندازه ای هم بهره ای از تمدن سامی بر گرفتند در صدد بر آمدند با خصائص مردانه و بی پیرایگی که از سرزمین باستانی باخود آورده بودند دنیا را تحت تأثیر قرار دهند. همین خصائص کامل العیار و تام و تمام که تا حدی در نتیجه طبیعت نشاط آور کشور ، کشوری که آبادی و زیبایی و سرسبزی آن با بهشت مترادف شده است ، در آن تغییراتی راه یافته بود در مدتی کمتر از سی سال موفق بایجاد امپراطوری عظیمی گردید که تا آن زمان جهان بخود ندیده بود.

فتح نینوا که بوسیله مادها تحت رهبری هوو خشره «سیاکزار» در سال ۶۱۲ قبل از میلاد بعمل آمد این حوادث را برانگیخت. مادها در این قسمت از فلات ایران که جنوب غربی دریای خزر و آذربایجان امروزی و پایتخت آن اکباتان (همدان) بود مستقر شده بودند. از تاریخ افسانه مانند آنان این حقیقت مهم جلوه می نماید که قرابت و هم خونی نزدیکی با ایرانیان داشتند و کورش کبیر بعد از آنکه « آستیاژ » آخرین پادشاه ماد را در سال ۵۵۰ قبل از میلاد مغلوب ساخت و صاحب امپراطوری ماد شد با این عمل خویش مردمی را که در حقیقت از نژاد و تیره خودش بودند و بر سرزمین های آسور ، بین النهرین ، ارمنستان ، کاپودکیه تسلط ناپایداری داشتند با سرزمین گمنام خویش در سواحل خلیج فارس توأم ساخت. طوائف ماد در امپراطوری کورش کبیر که به «امپراطوری ماد و ایران» نامیده میشد جای بسیار آبرومندی را اشغال کرده بودند.

کورش کبیر که در آغاز پادشاه « انشان » از نواحی اطراف شوش بود چون فتوحاتش پیشرفت نمود ترجیح داد که تبار خود را از یکی از اجداد خویش بنام « آگامنه » (هخامنش) تأیید و اثبات کند. هخامنش در بازار گاد که مهد اصلی ایران است میزیسته و نام سلسله هخامنشی مشتق از نام اوست/ شاید

از نظر مردم امروز جهان بارزترین شخصیت تمام دوره شرق قدیم کورش کبیر باشد. یک قسمت این امر مربوط به نبوغ و عظمت واقعی او از لحاظ کشور گشائی و بنیاد گذاری تشکیلات مملکت داری و قسمت دیگر آن مربوط به معاضدت بایهودیان بود.

قوم یهود در سراسر تاریخ خود هر گز روش سیاسی آزادخواهانه کورش کبیر را که اجازه داد و کمک نمود که آنها از تبعیدگاه بابل مراجعت کنند و باورشلیم بروند فراموش نکرده است.

این کار برای کورش کبیر یاد بودی هم در کتاب مذهبی یهودیان، کتاب عزرا - عهدعتیق (و در نتیجه در انجیل مسیحیان) بوجود آورد، ولی نویسنده کتاب عزرا نتوانست بشرح علت واقعی همراهی و گذشت ایرانیان یعنی آنچه موسوم به روش عدم مداخله در امور مذهبی رعایا و بردگان میباشد پی برد. کورش پس از فتح بابل درست برعکس سیاست متحجرکننده نابونیدس، که برطبق آن تمام مجسمه خدایان در بابل متمرکز شده و رنجش رهبانان و مردم هر دورا فراهم ساخته بود، رفتار کرد و روش عدم تمرکز یعنی برگرداندن آثار مقدسه را بمرکز اصلی خود در سراسر امپراطوری اتخاذ کرد. به پیروی از چنین خط مشی سیاسی بود که به یهودیان تبعیدی در بابل اجازه داد که باورشلیم برگردند و زیر سرپرستی «زروبابل» در ۵۳۷ قبل از میلاد جامعه و مرکز مذهبی خود را بانضمام معبد بزرگی دو باره برقرار سازند و رونق دهند. یهودیان به سپاسگزاری از این اقدام کورش بزرگ نام او و دیگر شاهنشاهان ایران را در کتابهای دانیال و «استر» در تورات (عهدعتیق) ذکر کردند و از همین راه دنیای غرب را با «قوانین ماد و ایران که تغییر ناپذیر است» آشنا ساختند و امپراطوری ایران را در دسترس بصیرت و تحقیق و بینش ما قرار دادند. هنگامی که وسعت و عظمت کارهای ایرانیان مورد توجه قرار گیرد، عدم اطلاع از تاریخ ایران و نژاد ایرانی که در باختر زمین حکمفرماست بیشتر قابل ملاحظه و تأسف ماست. فتح

ماد در سال ۵۴۹ قبل از میلاد بوسیله کورش کبیر و بدنبال آن فتح لیدی در ۵۴۶ و شکست کرزوس و فتح بابل در ۵۳۸ و فتح مصر در ۵۲۵ قبل از میلاد بوسیله کامبوزیا ، همه در طول زندگی یک نسل ، امپراطوری بزرگی را که شامل قسمت اعظم دنیای کهن بود و از هندوستان تا دریای اژه و از آمودریا (جیحون) تا دریای عربستان امتداد داشت بوجود آورد . در این مدت کوتاه بیست و پنج ساله این سرزمین های وسیع و مقتدر باستانی چون سیب های رسیده یکی بعد از دیگری بدامن کشور گشایان ایرانی افتاد . داریوش که سومین فرد سلسله خود بود حدود این امپراطوری را تا دریای اژه و خاک یونان رساند و با این که نتوانست قسمت اروپائی یونان را ضمیمه ایران سازد معهذا پایدار و مستقر ساختن این امپراطوری عظیم نتیجه ابتکار و فعالیت نبوغ او در کشورداری است . داریوش کبیر نخستین فرمانروائی است که تشکیلات سیاسی بزرگی بوجود آورد و سرمشقی بجهان داد که در دوره تواریخ قدیم فقط امپراطوری روم همطراز آن بود .

نظیر امپراطوری ایران از لحاظ وسعت و عظمت تا آن زمان در جهان بوجود نیامده و پایه های آن چنان مستحکم گذارده شده بود که مدت چند قرن دست نخورده در اختیار خانواده ای که مؤسس آن بود باقی ماند ، در صورتیکه این خانواده تا آن زمان فقط برایالت دور افتاده ای حکومت کرده بود .^۱

۱ - رجوع شود به ص ۱۹۸ (ایران) از کتاب ت . ر . گلوور بنام « از پریکلس تا

فیلیپ » که میگوید :

ایران هم با آنچه انجام داده و هم با آنچه در انجام آن شکست خورده به پیشرفت بشر کمک کرده است . ایرانی در زمینه موفقیت های مثبت نیز ایده آلهای جدیدی برای نوع بشر ایجاد کرد که هر چند خود او نتوانست بآن برسد برای مقدونیهها و رومیها باقی گذاشت تا انجام دهند . این ایده آل عبارت از اداره خوب و شایسته جهان ، با حداکثر اتحاد و بهم بستگی توأم با کامل ترین میزان آزادی برای پیشرفت فرد ، در سازمان بزرگتر اجتماع ، است . ایرانیان مردمی هند و اروپائی بودند و با هنرها و استعداد هائی خاصه خود که هنوز هم تاحدی آن اختصاصات را دارند یک سلسله اعجاب هائی برای دنیای باختر بوجود آوردند . در روزگار قدیم برای نخستین مرتبه ب فکر ایجاد

از این نظر سازمان امپراطوری ایران بر سرزمین‌های وسیع اسکندر که امپراطوریش پس از مرگ او متلاشی شد رجحان و مزیت دارد. وانگهی باید کاملاً در نظر داشت که سرعت واقعی پیشرفت اسکندر و اثرات آن در زمینه فرهنگی تا حد زیادی معلول تهیه زمین‌مساعده بوسیله هخامنشیان بود که اسکندر سازمانهای ارتباطی و اداری و درباری آنها را سرمشق خود قرار داد.

جلال مشرق زمینی دربار سلوکیدها تا حدی مدیون این امر است که سلسله مزبور نیمه ایرانی بودند، چون سلوکوس با «آپاما» دختر اسپیتامن یکی از دشمنان عمده اسکندر در سرزمین باکتریا، بلخ ازدواج کرده بود. باین ترتیب «از لحاظ تاریخ مدنیت عمومی جهان، تاریخ اسکندر مقدونی جزئی از تاریخ ایران است و دوره‌ای که عصر طلائی یونان نام دارد، در واقع دنباله منطقی تاریخ ایران و نتیجه توسعه فرهنگ ایرانی است.»^۱ تشکیلات سلطنت و فکر اروپائیان در باره شخص سلطان و مقام سلطنت نیز اصولاً از روی مقام شاهنشاه در ایران قدیم اقتباس شده است، زیرا «دیادوک» ها که جانشینان اسکندر بودند به تقلید از شاهان هخامنشی فکر سلطنت را در باخترزمین رواج دادند و قیصرهای روسی که نخستین مقلدین سلطنت بودند سرمشق خود را از دیادوک‌ها گرفتند. ارتش نسبتاً کوچکی از ایرانیان اصلی که واحدهائی از ایالات دورافتاده با آنها کمک مینمودند این امپراطوری ناهمرنگ را بوسیله ارتباط سریع و وسیع بهم پیوند میداد. جاده‌های شاه‌های ایران چندین قرن از جاده‌های معروف روسی^۲ پیش‌تر و بهتر درست شده بود. در سراسر این جاده‌ها که از شوش پایتخت

یک امپراطوری افتادند و سازمانی بوجود آوردند که میبایست دوام کند، آنگاه مدت شش قرن تحت تسلط خارجیان یعنی مقدونیها و اشکانیان بودند ولی بار دیگر زندگی ملی جدیدی بوجود آوردند که برای باختر زمین متتها درجه اهمیت را دارد. تمام این فصل و فصل دیگر راجع به اناباسیس در همین جلد کتاب مطالعه‌ای پراز حسن تفاهم و تمایل درباب ایران است.

۱ - رجوع شود به شماره ۱۴ مارس ۱۹۲۵ مجله Nouvelles litteraires مقاله ای بقلم س. لوی که «هانری بر» در مقدمه خود بر کتاب ك. هوار بنام «ایران قدیم و تمدن ایرانی» در ص ۱۵ نقل کرده است. ۲ - هرودوت جلد پنجم : ۵۲ - ۵۴

اداری مملکت منشعب میشد مأمورین پست‌های شاهنشاهی پیوسته دررفت و آمد بودند . دستورها و فرمانهای شاهنشاه را برای فرماندهان نظامی (ساتراپ‌ها) و استانداران میبردند و گزارشهای امور محل را بمرکز برمیگرداندند . بدیهی است مردم عادی نیز (شاید با سرعت کمتری) بتمام جاهائی که چاپارهای شاهنشاهی میرفتند میتوانستند آمد و شد کنند و باین ترتیب داد و ستد و بسط فرهنگ و مبادله افکار و عقاید نیز در سایه پرچم درفش شاهنشاهی توسعه یافت . گرچه بنا بر تصور عمومی یونانیان ، شاهنشاهان ایران سلطان مستبد « بازلیوس » یا پادشاه بزرگ و نمونه کامل مطلق العنانی بودند مع هذا در حقیقت قدرت آنها بوسیله سنن و رسوم قدیمه تا اندازه زیادی محدود بود .

فرمانها و دستورهای شاه که چنین امپراطوری بزرگی را سرپا نگاهداشته بود نمیتوانست از ناحیه یک سلطان مستبد و بدون مسئولیت باشد بلکه از طرف شورای سلطنتی صادر میشد . حکومت بطور محسوسی نسبت باقلیت‌های مذهبی مدارا و اغماض مینمود . مذهب و رسوم ملی اینهمه اتباع با دقت بسیار رعایت و اکثر بوسیله شخص پادشاه در کشور های مربوطه تشویق و ترویج میشد چنانکه کورش و کامبوزیا و داریوش در بابل بعنوان پادشاه و رئیس مذهب و در مصر بعنوان فراعنه حکومت و حکمرانی میکردند . تاچه حد بین این نحوه عمل با تلاش بیحاصلی که انتیو کوس ایفان برای تحمیل آداب مذهبی یونانیان بیهودیان متمدن و عاصمی و بی میل مینمود فرق است . گرچه ایرانیان بعضی اوقات بی رحم بودند ولی رویهمرفته نسبت بدشمنان مغلوب خود با رحم و عطوفت رفتار مینمودند و فقط باخائنین بخشونت و سنگدلی رفتار میشد . هیچیک از پادشاهان ایران دارای سببیت محض ، لذت بردن از قساوت و سابقه قتل عام های دامنه داری که پادشاهان آسوری بخاطر شخص خود و بهوای نفس خویش مینمودند نبودند ولی استبداد شرقی در بعضی موارد در اعمالی نظیر کشتن بردیا بدست کامبوزیا قبل از نبرد مصر نمایان میشد .

تاریخ هرودوت گاهی ایرانیان را در نقش مردم شریر جلوه داده

ولی با اینکه این وقایع و اختصاصات را تذکر داده است نه این نتیجه کلی از آن عاید میشود که ایرانیان اصولاً شریر بوده‌اند و نه خود هر و دوت برای اعمالی که ذکر کرده منظورش این بوده است که شخص شریر بعلت این قساوتها باید مجازات شود.

تا آنجا که اطلاع داریم امپراطوری ایرانیان اولین سیستم تقسیم مملکت را باستانهای چندگانه ایجاد نمود و یکی از حلقه‌های عمده این زنجیر ارتباطی در این سیستم حکومت ساتراپ‌ها یا استانداران بودند. کلمه ساتراپ اکنون در زبان انگلیسی بومی شده است.

این استانداران معمولاً از اشراف و شاهزادگان اصیل بودند و اکثر برای تمام عمر بسمت خود منصوب میشدند، در قلمرو خویش فی الواقع سلطانی بودند و بر مقامات عالی‌نظامی و غیر نظامی سلطنت و حکمرمائی میکردند، روابط ساده و جزئی دیپلماسی هم با دولت‌های مجاور داشتند.

اینکه داریوش بزرگ توانست تسلط دولت مرکزی را بر قریب بیست نفر از این ساتراپ‌های مقتدر (و گردن کشان احتمالی) مستقر سازد نشانه نبوغ وی در سازمان دادن و اداره امپراطوری ایران است. وی توانسته بود از طریق چاپارها و شاهراههای بزرگی که ساخته بود و بابرقراری پست دائمی بین استانها و پایتخت و با استفاده از دستگاه پرارزش و مؤثر بازرسی و اطلاعات که بعضی از بازرسهای آن معروف بچشم و گوش شاه بودند این ساتراپ‌ها را تحت نفوذ و حکومت خود نگاهدارد. گرچه استانداران در ایالت خود رسماً قدرت عالیه داشتند ولی همیشه از طرف بازرسان آشکار و پنهان و جاسوسان اعم از اینکه تحت فرمان خود او یا مستقیماً از مرکز باشند در معرض این بودند که کارهایشان تحت مراقبت واقع شود. فرماندهان عالی نظامی و سپهبدان نیز از طرف شاه منصوب میشدند. برجال و اعیان ایرانی غالباً املاک و مقاماتی در ایالات داده میشد و حق رجوع مستقیم به شاهنشاه و ارتباط با وی را نیز داشتند. اقوام تابعه و اقلیت‌های مذهبی مانند کهنه بنی اسرائیل در اورشلیم از حقوق و مزایای

خاص اجتماعی برخوردار و به پشتیبانی دولت دلگرم بودند. بدین صورت اصل تجزیه قدرت و حکومت نمودن (تفرقه بیانداز و حکومت کن) برای اولین بار در تاریخ کاملاً درک و اجرا شد.

یکی از وظائف و مسئولیت‌های استانداران جمع‌آوری مالیات‌های جنسی و نقدی بود که شامل تمام استانها بجز بخش مرکزی هخامنشی در فارس میشد. مالیات مزبور بر اساس بر آورد و ممیزی دقیقی از تمام سرزمینهای امپراطوری و بوسیله خود داریوش بزرگ پایه‌گذاری شده بود. نظیر این ممیزی عمومی و بزرگ فقط بیش از دوهزار سال بعد در انگلستان عملی شد که دیوان معروف «دومزدی»^۱ فراهم گشت. این ممیزی عمومی مالیاتی در ایران یکی دیگر از علل اشتهار و نبوغ داریوش بعنوان شاهنشاه مدبر و لایقی است.

امپراطوری ایران در برابر این مالیات فوائد بسیار قابل ملاحظه‌ای برای رعایای خود داشت که اهم آن استقرار آرامش و امنیت و عدالت و صلح، بجز در مورد جنگ با یونان، و اقدامات و ابداعات عالی مانند سکه زدن و ایجاد پست چاپاری و شاهراهها، ایجاد تأسیسات بزرگ عام‌المنفعه مانند تکمیل کانال بحر احمر و رودخانه نیل و اعزام هیئت‌های مکتشفین و محققین نظیر سیلاکس از هند تا حدود سوئز میباشد. اعزام این هیئت جزو اقدامات داریوش برای تبدیل ایران بیک دولت مقتدر دریائی بود. این موفقیت‌ها و ابداعات داریوش بزرگ بحدی است که دولتهای معاصر دنیا نیز از انجام نظائر آن باید برخوردار باشند. شاید ضرب و انتشار مسکوک علامت داری که پشتوانه رسمی داشته و وسیله مبادله و داد و ستد باشد بوسیله صرافان و بازرگانان شهرهای سواحل آسیای صغیر (ایونی) در حدود هفتصد سال قبل از میلاد اختراع شده بود و بعد در عهد کروزوس و تجار لیدی که از مواضع سوق الجیشی خود واقع در منتهی الیه جاده‌های کاروان رو آسیا با اروپا رفت و آمد و معامله داشتند توسعه یافت، ولی داریوش متوجه فوائد عظیم آن شد و این اختراع را باچنان اثر و سرعتی بکار

۱ - Domesday Book کتاب جزو جمع یافهرست مالیات انگلستان است. (مترجم)

انداخت که مجموعه سکه‌های « تیر اندازان ایرانی » که در یکطرف آن شاه زانو زده در حال تیر اندازی است یکی از مشهورترین سکه‌های دنیای کهن می‌باشد.

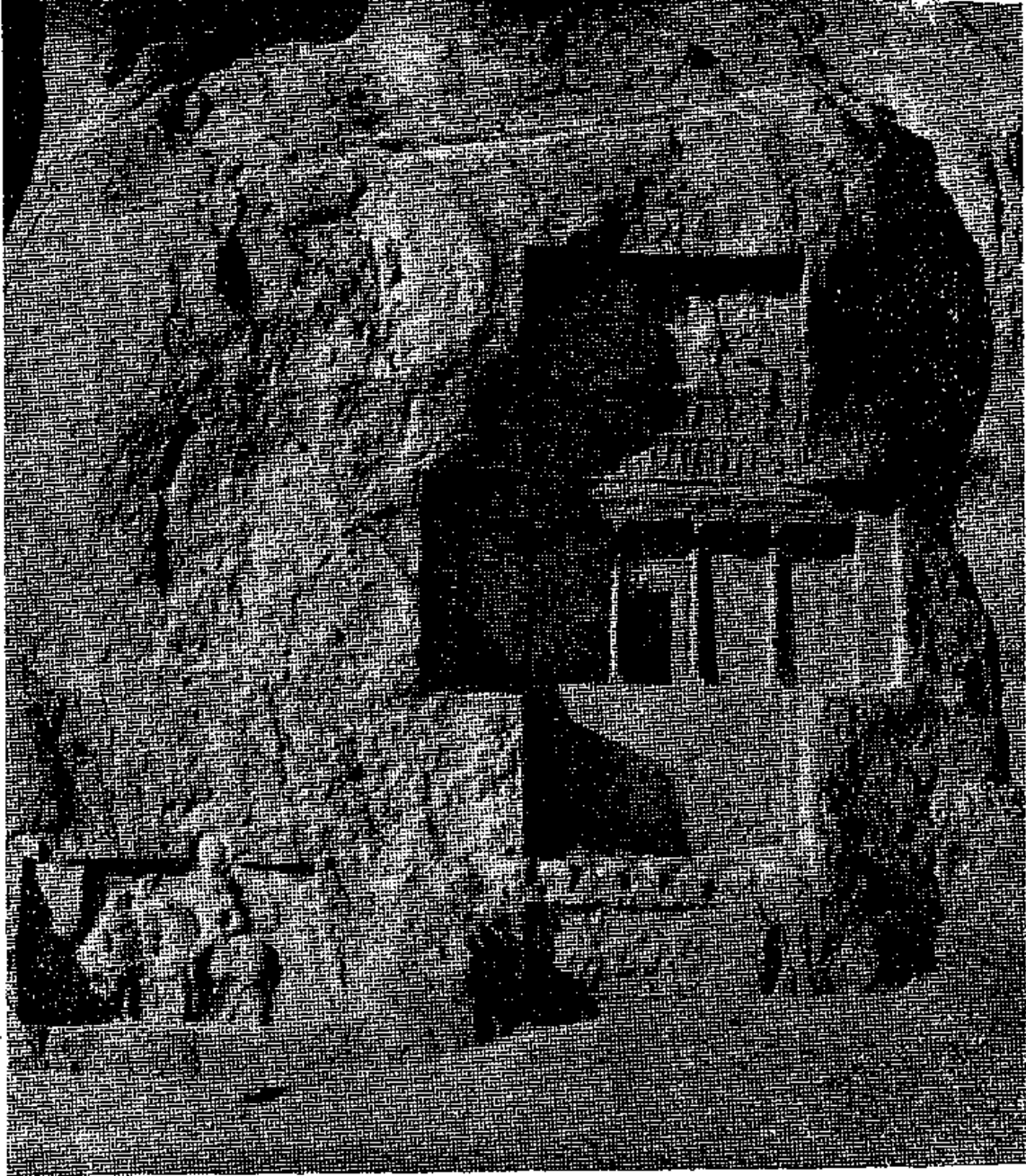
زبان آرامی در سراسر قسمت‌های غربی امپراطوری زبان رسمی شد و بنظر میرسد که در نواحی شرقی نیز مورد استفاده واقع شده زیرا در رسم الخطهای هندی نیز تأثیر نموده است. خط میخی قدیمی کم کم غیر قابل درک شد و در قرن چهارم عملاً از بین رفت در حالیکه زبان آرامی که برای ریخته شدن در قالب الفبا بمراتب عالیتر است رواج یافت. داریوش بزرگ در توسعه علوم مثلاً هیئت (که ممکن بود در بحر پیمائی مفید واقع شود) ساعی بود و همچنین تاجائیکه اطلاع داریم اولین دانشکده پزشکی جهان بوسیله داریوش در مصر تأسیس شد و شاید در اثر استقرار وسائل ارتباط سریع که معلول وجود امپراطوری ایران بود^۱ مرغ و خروسهای وحشی هند که بعدها پرندگان بومی و ماکیان مغرب زمین شدند از جنگل‌های هندوستان بحوزه دریائی مدیترانه آورده شد.

در ایالت دور افتاده فلسطین آثار و بقایای یک کاخ ایرانی در تل دوبر (لاچیش)^۲ و مقبره ای در تل فارا « بت پلت »^۳ کشف شده^۴ که محتوی نمونه های عالی بشقاب‌های نقره هخامنشی^۵ و مؤید وجود ارتباط عملی ایران با این نواحی است و برای اولین مرتبه همانطور که در نوشته های هرودوت منعکس است از این طریق خاور زمین دور افتاده با تمدن کلاسیک یونانی ارتباط یافت.

۱ - پس از صلحی که حدود سال ۴۴۸ قبل از میلاد بوسیله « کالیاس » صورت گرفت داد و ستد بین آتن و ایران مثلاً بین فنیقیه و مصر ظاهراً بدون مانع توسعه یافت و هرودوت که یکی از اهالی آتن بود در کمال آزادی بفرقه امپراطوری ایران میتوانست سفر کند . ۲ - Lachish

۳ - Bethpelet ۴ - رجوع کنید به مجله سه ماهگی اکتشافات فلسطین Palestine Exploration Fund Quarterly Statement سال ۱۹۳۳ - صفحات ۱۹۳ - ۱۹۲ عکسهای iii (i) iv .

۵ - رجوع شود بمقاله سر فلیندرز پتری Sir Flinders Petrie تحت عنوان Beth-Pelet-I (لندن ۱۹۲۰) xli-xlvi صفحه ۱۴ (که اشتهاً تاریخ آن Philistine ذکر شده) و مجله سه ماهگی اداره باستان شناسی فلسطین شماره ۴ (۱۹۳۵) Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine صفحات ۱۸۲ بعد گراورهای xci-lxxxix و غیره ...



نقش رستم ، مقبره داریوش ، قرن پنجم ق. م.

این آمد و شد و ارتباط صرفاً از یکطرف نبود. در طول نیمه دوم قرن چهارم و تمام قرن پنجم قبل از میلاد سیاسیون یونانی با ایران ارتباط دائمی داشتند و معمولاً یکی از دو دسته یونانی که دائماً در جنگ بودند، از شاهنشاه ایران کمک میخواستند و پیشنهاد اتحاد مینمودند. جانشینان داریوش بکمک تیر اندازان عالی خود موفق شدند یونانیان را که یک قرن قبل در ماراتن - پلاتا و سالامیس در برابر هنگ جاویدان شاهنشاه مقاومت نموده بودند، در هم شکسته و خرد نمایند.

این هم یکی از شوخی های تاریخ است که همین سروری و موفقیت ایرانیان بلائی را بصورت اسکندر بسوی کشور باستانی جلب کرد. در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد نوشته های جاندار گزنفون یکی از وقایع برجسته و مهم و تماشائی تاریخ یعنی فرار ده هزار نفر از سپاهیان یونان و راه پیمائی طولانی آنها را در میان سرزمین های ایران شرح میدهد ولی اهمیت این کار بیشتر از آن سبب است که نشان میدهد در دستگاه رهبری امپراطوری مقدمات ضعف فراهم شده و ضعف باطنی این سرزمین های وسیع و دور از هم نمایان میگردد.

یکی از ظروف معروف یونانی این عصر^۱ حاوی نقاشی هنرمندانه ای از داریوش و دربار او میباشد و در ظروف یونانی قرن چهارم به نسبت روزافزونی از علائم و تزئینات شرقی دیده میشود. در سراسر قرن چهارم مهندسین و معماران یونانی مشغول ساختن معابد در آسیای صغیر بودند که در بین مصنوعات آنها مهم تر و مشهور تر از همه معبد ارتمس (افسوس) است. در همین اوان اسکوپاس و همکاران او مشغول تزئین بنای مقبره ماسولوس شاهزاده کارین بودند. یونانی شدن وضع زندگی و هنر در بعضی از قسمت های امپراطوری ایران مدتها قبل از اسکندر آغاز شده بود.

۱ - ظرف معروف به «داریوش» در موزه ناپل مربوط به اوائل قرن چهارم قبل از میلاد و در محل کانوزیوم Canusium بدست آمده است (رجوع شود به کتاب آ. ب. کوك موسوم به Zeus صفحات ۸۵۲ بعد و عکس xxxviii و هم چنین کتاب نقاشی در ظروف یونانی Griechische Vasenmalerei تألیف فورتونگلر - رایشهلد (Furtwangler - Reichhold)

نرمی نسبی طرز حکومت ایران که بنظر نسل های بعدی شاید بزرگترین دلیل شایستگی آن میباشد قسمتی از مزیت معنوی آنرا بر امپراطوریهای پیشین تشکیل میدهد. ایرانیان به پیروی از پاره‌ای اصول و عقاید مذهبی خود که وادارشان میکرد همیشه کردار نیک یعنی خواسته‌ها و امزدا (روشنائی) را در برابر هوسهای انگره مینویا اهریمن (تاریکی) برگزینند، موقعی که فاتح میشدند از خونریزی بیجا و کشت و کشتار مغلوبین که صرفاً بهوس خونریزی انجام شود خودداری میکردند. امپراطوری ایران از یکسو بعزت در مرکز بودن و از سوی دیگر بعزت این احترام و گذشتی که برای اقوام خارجی و مذاهب آنها قائل بود مرکز عظیمی برای جوش خوردن و اختلاط مذاهبها شده و راه را برای یک طریقه ایده‌آلی جهانی هموار میکرد؛ شرک و پرستش خدایان متعدد دوران های اولیه در زمان داریوش دور انداخته شد و روش یکتاپرستی رسماً اعلام گشت و باین سبب آئین ایران باستان با بزرگترین مذاهب یگانه پرستی یعنی یهود، مسیحیت و اسلام در یک ردیف قرار دارد. ازین لحاظ شعبه مذاهب ایرانی نژاد آریائی با سایر شعب آریائی که در شبه جزیره هندوستان استقرار یافته اختلاف و مزیت فاحش و شگفت‌انگیزی دارد زیرا در میان آریاهای هندی تعداد خداها بقدری زیاد است که مذهب آن سامان فقط عبادتگاهی مملو از خدایان بزرگ و کوچک است.

آریین‌های ایران قبل از آنکه یک امپراطوری جهانی شوند مشرک بودند و خدایان متعددی را که مظاهر نیروهای طبیعت از قبیل خورشید، آب، آتش، طوفان، باد و ماه بودند میپرستیدند. آنان چون سایر آریین‌ها بزندگی سخت خانه بدوشی در دشت‌های وسیع و گوهستانهای آسیا عادت داشتند.

مراحلی که ایرانیان در طی این مهاجرت‌ها پرستش خدایان متعدد را ترك گفتند نامعلوم است. شاید دوره‌های مزبور با پیشرفت یهودیان اولیه، که چندین بار ارتداد آنها مانند مورد گوساله طلای سامری و خدایان کنعانی در عهد عتیق (تورات) هم ذکر شده، همزمان و شبیه باشد. برخی در وجود واقعی خود زردشت پیغمبر بزرگ هم شک کرده‌اند ولی در بین کسانی که وجود داشتن

او را پذیرفته‌اند بتوافق آراء پیدایش او را در حدود قرن هفتم قبل از میلاد دانسته‌اند که چون در باره وی نه از طرف هرودوت نه بوسیله گزنفون ذکر شده موضوع را قابل توجه میسازد . بهر صورت که تاریخ زردشت را فرض کنیم وی بعنوان مؤسس احتمالی مذهب ایران اثر بسیار عظیمی در تاریخ پیشرفت فکر بشر باقی گذاشته و یکی از مراحل بزرگ تحولات فکری جهان را آغاز نهاده است . چنین تصور می‌رود که زردشت در شمال غربی ایران و آذربایجان که خیلی از پارس یعنی مرکز هخامنشان دور بوده دنیا آمده و مذهب و سیاست یعنی سلطنت ایران که بدین صورت بهم آمیخته شد هر یک از قسمت های بسیار دور ایران پیدا شده‌اند . اولین پادشاهی که آشکارا به کیش زردشت گروید داریوش بود . کورش و کامبوزیا ظاهراً باین قانع بودند که عقاید موجود یا عقاید اقوام تابعه را اختیار کنند . همانطور که گفته شد قبل از ظهور زردشت ایرانیان همان مذاهب سایر اقوام آریائی یعنی پرستش قوای طبیعت را داشتند . وجه امتیاز عمده این مذهب قدیم آن بود که تحت نفوذ طبقه کاهنان و روحانیون بنام مغان که نظیر کهنه بنی اسرائیل بودند قرار داشت . تشریفات مذهبی در انحصار این طبقه بود و نیز اعمالی مانند عرضه نمودن اجساد مردگان به پرندگان و ذبح اغلب جانداران بغیر از انسان و سگ منسوب بانان است . رسم عرضه کردن اجساد مردگان به پرندگان در ایران و بین پارسیان هندوستان هنوز هم رواج دارد و «برج خاموشان» یا دخمه که امروز رایج است یادگار آن میباشد . تأثیر عمیق و وسیع این طبقه کاهنان و اطلاعات طالع بینی و نجوم آن‌ها در آیات انجیل و تورات ضمن شرح «سفر سه مرد دانشمند از مشرق به بیت لحم در ولادت مسیح» و همچنین در تلو اشارات مکرری که در ادبیات بعدی به مغان و مغ و مجوس شده منعکس میباشد . این تأثیر در عهد ساسانیان به منتهی درجه رسید . در انتساب این مغان به زردشت تردید است . زردشتیان اولیه مردگان خود را دفن می کردند چنان که هفت مقبره شاهی از هخامنشیان که در کنار کوه بالای تخت جمشید کنده شده باقی مانده است ، با این حال بدون دلیل مستندی اظهار شده است که زردشت خود یک نفر از این طبقه کهنه بوده است ، در صورتیکه زردشت پیغمبری بزرگ بود که شالوده کلی

مذهب موجود را درهم ریخته و وجود اهورامزدا را که بمنزله خدای واحد و خالق جهان بود تأیید کرد. زردشت و یشتاسپ را که برخی از محققین سابقاً با هیستاسپ پدر داریوش یکی میدانستند (و در این امر جای تردید است) بدین جدید در آورد. در داریوش مذهب یکتا پرستی جدید را با شوق و حرارت پذیرفت و در تمام دوره سلطنتش با ثبات قدم از آن حمایت مینمود. تمام کتیبه های او مملو از عباراتی مشتمل بر تکریم و پرستش « اهورامزدا » است و تمام کارهای برجسته خود را منسوب بحمايت او میداند؛ مذهب ایرانیان یک قرن بعد بوسیله هرودوت تشریح شده است. وی متذکر میگردد که ایرانیان مجسمه و معابد یا قربانگاه و محراب را در عبادات خود مورد استفاده قرار نمیدادند و خدایان را نیز مانند یونانیان بصورت آدمی در نیاموردند بلکه برای خدا در قله کوهها قربانی میکردند و تمام گنبد آسمان را خدای نامیدند. هرودوت اضافه می کند که برای خورشید، ماه، زمین، آتش، آب و بادها نیز قربانی میکردند. ایرانیان از قدیم فقط برای این مظاهر طبیعت قربانی میکردند ولی بعدها از اعراب و آسوریها آموختند که برای « اورانیا » هم قربانی کنند. ایرانیان آفرودیت را « میترا » مینامیدند. هرودوت اختلاط طریقه پرستش قدیمی آریائی را آشکار ساخته و شرحی که داده بیشتر از این لحاظ اهمیت دارد که خود او هم نفهمیده راجع بچه صحبت میکرده و پر از تناقضات مشخصی است که نظیر آن در استنباط یونانیان از مذهب اسرائیل مشاهده میشود.

اوستا کتاب آسمانی ایران است و (گاتا) ها یا سرودهای مذهبی که یکی از بخش های آنست با احتمال قوی گفته های خود زردشت میباشد و ایرانیان نیز باین ترتیب « اهل کتاب » بوده اند.

شاید صرف تصادف نیست که چند اصل از اصول عالیة مذهب یهود مانند تصور و تجسم یهوه در کتاب اشعیای نبی در امپراطوری ایرانیان و در دوره اشتهار مذهب زردشت انجام یافته است. خاطر نشان شده که تا زمان حضرت مسیح لاقلاً عده ای از یهودیان در موضوع جاودانی بودن روح که از عقاید اساسی زردشتیان است تردید داشتند^۱. گذشته از روابط مهم یهودیان و کورش کبیر که وصف آن گذشت

موارد بسیار دیگری از علائق و همفکری موجود بین افکار مذهبی یهودیان و ایرانیان را که برحسب فتوای تورات مانند بقیه مشرکین « بلعنت خدائی گرفتار نشده‌اند » نیز میتوان اقامه کرد. باید از خود پرسیم تاچه حد توسعه و پیشرفتهای بعدی مذهب یهود مرهون وجود این قوم در زیر پرچم امپراطوری ایران و در نتیجه تقویت آن بوسیله مذهب یکتا پرستی زردشت بوده است.

در صحنه مبهم و درهم و برهمی که مذهب ایرانیان در زمان اخیر هخامنشی دارد از اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ببعده قیافه میترا نیز پدیدار گشته است. میترا در آغاز کار یکی از خدمتگزاران اهورا مزدا بود ولی بعداً مظهر خورشید که قویترین خدایان بود و از کانون اصلی خود در آسیای صغیر و از طریق امپراطوری هخامنشی با اروپا راه یافت و رقیب عمده‌ای برای مسیحیت شد. در همین اوان آناهیتا (ناهید) الهه بزرگ «ماد» که گاهی او را با آفرودیت یکی میدانند و از کانون بزرگ مذهب خیز بابل برخاسته بود، در زمره خدایان هخامنشی راه یافت. این دورب النوع که از دورترین نقاط امپراطوری مهاجرت کرده بودند نخستین خدایانی بودند که با قدرت مطلقه اهورا مزدا در آویختند.

ایرانیان همیشه صوفی مشرب، شکاک و طرفدار تک روی و استقلال فردی بوده بماهیت و هدف غائی زندگی علاقمندی داشتند و با وجود فشار دنیای مکانیکی اطراف آنها که تشکیلات جدید و کار آمدی زیادتیری را ایجاب مینماید هنوز هم این خصوصیات و خصائل خویش را حفظ نموده‌اند. هر فاتحی حتی گروه ترکان مغول چنگیز خان در برابر افسون مقاومت ناپذیر خوی ایرانی تسلیم شده و مجذوب روحیه عمومی این قوم گردیده است. ایرانیان اهل ذوق و عشق و نشاط هستند. سرزنده بودن و نیروی حیاتی این قوم در آثار هنری آن، در ظروف سفالی اولیه آنها و در بسیاری از مجسمه های برنزی عهده هخامنشی پدیدار است و اثر خود را هم در دوره هزارساله تسلط اعراب و اسلام بجا گذاشته و بار دیگر در قرن شانزدهم میلادی در زمان حکومت صفویه با تمام مظاهر و رنگ و بوی ملی و بومی ایران تجلی کرده است. بین بعضی از عادات ایرانیان که هر و دوت ذکر کرده رسوم

زیبائی وجود دارد که شاید از روزگارانی که اجداد آنها بر پشت اسب، دشت‌های وسیع شمالی را درمینوردیدند بیادگار مانده است و از آنجمله اینکه پدر طفل را تا پنج سالگی نمیدید و بین زنها بزرگ میشد و از پنج سالگی تا بیست سالگی پسران فقط سه چیز میآموختند، سواری، تیراندازی و راستگوئی.

در میان ایرانیان جنگیدن و جنگاوری بزرگترین صفات مردانگی بود و پس از آن داشتن اولاد بسیار که هدف نهائی همه جنگاوران بود. تقبیح و گناه شمردن دروغ و قرض مؤید پایه محکم اخلاق اجتماعی ایرانیان است و شاید بهمین مناسبت است که از کسب و تجارت تنفر دارند. بسیاری از صفات ایرانیان از خصوصیات اقوام پر طاقت و دلیر بدوی است که رفته رفته و همزمان با هرودوت و بعثت تأسیس امپراطوری مقتدری تبدیل به علاقه تجمل پرستی و خوش گذرانی شده است.

شاید در نتیجه اینکه اهالی باختر زمین و ایرانیان اصل مشترکی دارند بعضی از عادات آنها، نظیر رسم جشن تولد گرفتن^۱ و مهمانی دادن یا علاقه بهممان نوازی، در نزد ما غربی‌ها مأنوس میباشد و شاید توسعه و ازدیاد این علاقه باعث تجمل پرستی و حشمت و جلالی گردیده که بوسیله آن ایران ضرب‌المثل دنیای قدیم بوده و تمایل باین جاه و جلال در بسیاری از شئون زندگی و عقاید آنها مشاهده میشود^۲.

طبق نظر هرودوت پاره‌ای از عادات نا پسند مانند لواط را ایرانیان از یونانیان آموختند و هرودوت این موضوع را بعنوان نمونه حس تقلید آنها از همسایگان آورده است. ایرانیان حتی در بجهوه باده‌گساری و خوش گذرانی ادب و حسن معاشرت داشتند. مثلاً با وجود افراط در خوراک و میگساری هرگز در حضور دیگران حالشان بهم نمیخورد، یا اعمالی که جنبه شخصی و خصوصی داشت هرگز در اجتماع انجام نمی‌یافت. ایرانیان مردمان بی تربیت روستائی نبودند بلکه آداب معاشرت مردمان متمدن را داشتند و از این لحاظ صحیح‌تر است بگوئیم بیشتر به فرانسویان شباهت داشتند نه فی‌المثل بانگلیس‌های قرون وسطی

۱ - هرودوت، جلد اول ص ۱۳۳ - ۲ - هراس «Persicos...apparatus» قصیده ۱ سطر ۲۸



سر برنزی انسان ، قبل از دوره هخامنشی

وروسیه‌های شکم پرست و بی‌بند و بار. از آثار هرودوت چنین برمیآید که ایرانیان هرگز نمیگذاشتند میگساری و میخوارگی چنان بر آنها چیره شود که دیده حقیقت بین و قضاوت عادلانه آنها را تیره سازد. باین سبب رسم ایرانیان بود که تصمیماتی که در حال مستی گرفته میشد میبایست روز بعد هنگام هوشیاری در آنها تجدیدنظر و بالتیجه تأیید یابد شود. رسم دیگر آنها مبنی بر بوسیدن دوستان هنگام بر خورد و سلام امروز نیز بین اعراب بدوی باقی مانده ولی عادت دیگر آنها که بروش بردگان بخاک افتادن در مقابل مقام بالاتر است وجود ندارد. تعدد زوجات و در حرم نگاه داشتن زنان که معمول مشرق زمین است در بین ایرانیان بجز در قبایل خانه بدوش که وضع زندگی آنها این موضوع را غیر ممکن میسازد متداول بوده است. همین نفوذ زنان حرمسراها و گروه‌خواجگان درباری در زندگی امپراطوری ایران بود که منجر بضعف و پاره شدن تارهای قدرت دربار گردید و در دوران‌های بعد سلاطین هخامنشی فقط سایه کمرنگی از اسلاف بزرگوار خود شدند و در برابر ستاره اقبال اسکندر مهیای انقراض گردیدند. رویهمرفته ایران و ایرانی یک دشمن عادی و پیش افتاده نبود. نویسندگانمانند هرودوت و اشیلوس از ایرانیان بسیار تمجید و تجلیل میکنند. ایرانیان برای این دو استاد موضوع داستان‌هایی را که از پرارزش‌ترین آثار کلاسیک است در باب دنیای قدیم بوجود آورده‌اند.

هخامنشیان در زمینه هنری کمتر از قلمرو افکار جدید کشورداری و امور مذهبی از خود ابتکار نشان داده‌اند و ذوق آنها در معماری و ظروف کوچک نقره و برنزی نظیر فنجان، گلدان، بشقاب و جواهر آلات و یراق اسب بود. این نوع اثاثه قهراً برای مردمی که تازه از حالت بیابانگردی خود بیرون آمده بودند بیشتر مورد احتیاج بود. نمونه‌های عمده معماری آنها که بجای مانده ایوان‌ها و کاخ‌های پرسپولیس (تخت جمشید) و شوش است. اثر نفوذ هنری آسور و بابل در این بناها بطور وضوح دیده‌میشود، چون در آسور و بابل بود که چنین بناهای عظیمی میساختند و دورا دور آن را پلکان وسیع

باحجاری های مفصل میگذاشتند. با این حال هخامنشیان بتقلید و اقتباس صرف قناعت نکرده، ابتکارها و نکات و آثار مشخصی از خودشان بآن افکار اصلی اضافه کردند؛ زیرا کاخهای وسیع و بارگاههای داریوش و کوروش نه چون قلاع نظامی بود نه چون معابد و همانطور که هرودوت سیگوید این نوع اخیر ساختمان اصولاً در ایران دوره هخامنشی ملاحظه نمیشود، بلکه کاخهای ایرانی از نوع تالارهای بزرگی بود که سقف سبکی بر روی جنگلی از ستون قرار گرفته بود و در آنجا شاهنشاهان بسفرای خارجی و سایر شخصیت های بزرگ بار میدادند. اصل بکار بردن این نوع ستون در معماری محققاً از مصر بوده است، ولی ایرانیها خصوصیات دیگری بآن اضافه کرده اند. ستونها خیلی بلندتر و بسیار ظریف تر بودند. بکار بردن تنه های باریک درخت برای نگاهداری سقفهای سبک خاصه سقف ایوان ها هنوز هم در قسمت هایی از ایران مخصوصاً در سواحل دریای خزر باقی مانده است.

این نوع ساختمان عظیم بارگاه از نظر معماری ناقابل و فاقد ابتکار میباشد. تالار صد ستون از لحاظ نور داخلی ضعیف و تاریک و ستون ها چنان بهم چسبیده بود که چشم فقط یک جناح را میتوانسته ببیند. این ستونها دارای سرجرز یا سرستونهایی بودند که کاملاً تازگی داشته و ابداع ایران است. این سرستون عبارت از نیم تنه دو حیوان و اکثراً دو گاو است که پشت آنها بهم قرار گرفته و به سرستون ایرانی یا پرسپولیسی معروف است و در منطقه وسیعی از دنیای قدیم مشاهده می شود. مثلاً در ساختمانهای اسرار آمیزی که شاید قصری از عهد یونان است در یک دره پرت ماوراء اردن معروف به عراق الامیر (که میگویند همان صور است) این نوع سرستون دیده شده است. قسمت جالب این تالارهای عظیم، حجاریهای بزرگ و طولانی برجسته است که عده معتنا بهی حاملین خراج و تحف و هدایا را نشان میدهد که آنها را از استانها و کشور های تابعه ایران برای شاهنشاه میآورند و یانجبای هنگ جاویدان شاه و قراولان خاصه او را مجسم میکند. در کاخهای شوش در نتیجه مجاورت با بابل نظیر همین موضوعات روی آجرهای کاشی نقاشی شده است.

این مجاریهای برجسته که در اساس فرع معماری بودند گرچه از لحاظ رئالیسم محض ، همطراز نمونه اصلی آسوری خود نیستند ، معهذاً از لحاظ ظرافت و دقت ، پیشرفت بسیار قابل ملاحظه‌ای را نشان میدهند . همچنین بنظر میرسد که حجاریهای ایران در آثار آن عصر و دوره‌های کمی بعد یونانیان تأثیر داشته است ؛ مانند کتیبه‌ها و صحنه‌های حجاری پارتنون که با صحنه‌های دسته جمعی سنگتراشی شده و علاقمندی یونانیان را باین قبیل حجاریهای تشریفاتی نشان میدهد .

در طول قرن پنجم ق. م. پس از جنگ با ایرانیان بسیاری از یونانیان از دربار ایران یعنی شوش بازدید کردند (از تخت جمشید تازه افواها اسمی شنیده بودند) . در آنجا ممکن است تحت تأثیر این حجاری‌های عظیم قرار گرفته باشند؛ گرچه از لحاظ تفوق یونانیها در استنباطات هنری و زبردستی آنها احتمالاً تاحدی این تأثیر متقابل بوده است . بی شک این کتیبه‌های ایرانی ، از طریق ساسانیان ، در آثار هنری بیزانس که پر از صحنه‌های دسته جمعی مخصوصاً روی موزائیک است تأثیر داشته . در کاخهای هخامنشی سردرها و اطراف آنها معمولاً بامجسمه گاوهای بالدار که سر آنها بصورت انسان بوده یا حیوانات عظیم الجثه خیالی که محققاً از آسوریان اقتباس شده تزئین یافته بود . بنظر میرسد کلیه این ساختمانها یکجا طرح ریزی شده و قسمت اعظم آن زیر نظر خشایار شاه هنگامیکه مسؤول سرپرستی اماکن عمومی سلطنتی بوده ساخته شده است . این ساختمانها هیچگاه کامل نشد و فقط در موارد تشریفاتی مانند کاخ ریمز^۱ در آلمان یا وست مینستر^۲ در انگلستان بعنوان مقر شاهنشاه مورد استفاده بوده و در طی شصت سال از ۵۲۰ تا ۶۰ قبل از میلاد که تخت جمشید زیر ساختمان بوده چه از لحاظ معماری چه از لحاظ حجاری بسیار کم یا اصولاً هیچ پیشرفتی در آن حاصل نشده و بعلاوه با مقایسه با پیشرفت سریع هنر یونان در آن زمان جنبه هنری آن یکنواخت

۱ - Rheims - ۲ Westminster رجوع شود به کتاب تاریخ قدیم کسبریج تألیف ج. بی

گری جلد چهارم ص ۱۸۹ .

و بی روح بنظر میرسد. در حقیقت دوره هخامنشی آخرین فصل هنری شرق قدیم و «سبک امپراطوری» خاور زمین است.^۱ این آثار هنری بومی نبوده بلکه از آسور و مصر وارد شده و بدست کارگران مزبور که برای افزودن جلال و شکوه کاخهای سلاطین ایران استخدام شده بودند صورت گرفته است.

هنر در زمان هخامنشیان، مانند آراسی زبان رسمی امپراطوری، مخلوطی از چند قسمت بود.^۲ خانه های مردم عادی شهر نشین از خشت و چوب که مدتها قبل بکلی از بین رفته ساخته میشده است. هنر زمان هخامنشی را باید کلاً غیر مذهبی و عادی دانست زیرا هیچگونه معبد یا ساختمان مذهبی و هیچگونه تجسم جزیگانه مورد اهورامزدا در چرخ بالدار در آن دیده نمیشود و این قضاوت در مورد محصول هنری دیگر این زمان یعنی فلزکاری و جواهر آلات نیز صادق است. در این شعبه اخیر اثر یونان کاملاً محسوس و نیز موضوعات و سبک سکاها^۳ که یکی دیگر از اقوام آریائی هستند و در دشت های جنوب روسیه میزیستند مشاهده میشود. این قوم با کوچ نشین های یونانی دریای سیاه در ارتباط بودند ولی از خود هیچگونه آثاری برجای نگذاشته اند. بهترین نمونه جواهر آلات دوره هخامنشی گنجینه معروف رود جیحون^۴ است که اکنون در موزه بریتانیای کبیر و شامل نمونه های عالی یونانی است ولی نمونه های دیگر وجود دارد از جمله کاسه و ملاقه نقره ای است که بوسیله سرفلیندرزپتری در محلی موسوم به تل فارا در جنوب فلسطین کشف شده است.

در بین اکتشافات راجع به دنیای قدیم کمتر موضوعی از لحاظ اهمیت و معنی به پایه کتیبه های داریوش کبیر میرسد. این کتیبه ها که سه زبان نوشته شده بوسیله سر هنری زالینسون در سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۴۳ بازحمت زیاد استنساخ و کلید قرائت آن کشف شد. صرف نظر از خطرات و اشکالاتی که نزدیک شدن

۱ - رجوع کنید بکتاب «ایران در دنیای قدیم» تألیف هرتسفلد ص ۲۷۴ - ۲ - ایضاً ص.

۲۳۳ و کتاب «تاریخ امپراطوری ایران» تألیف ای. المستد ص ۱۶۸ - ۳ - Scythians - ۴ - کتاب

«گنجینه جیحون» تألیف ا. م. دالتون (موزه بریتانیا ۱۹۲۶)

بهمه این کتیبه ها و برجسته کاریهای غیر قابل دسترس و رونوشت برداشتن از آنها دربر داشته نتیجه ترجمه آنها بسیار خطیر و مهم بود و از لحاظ اثر نهائی حتی بر کشف سنگ معروف «روزت» برتری دارد.

با بدست آوردن مفتاح رمز نوشته های میخی بابلی، ماموفق شده ایم که اسرار اسناد نوشته های تاریخی، اقتصادی حتی خیالی را که بچندین زبان و بیشتر روی الواح گل رس نقش شده و هنوز هم از هزاران نقطه سراسر دنیای قدیم مشرق زمین بیرون می آید، کشف نمائیم. مطالعه و بررسی این اسناد سالهای سال محققین و دانشمندان را بخود مشغول خواهد داشت. این سیل اسناد تاریخی هم اکنون در نظریات دانشمندان جهان نسبت بدنیای قدیم انقلابی ایجاد کرده، مثلاً ما را بفرهنگ وسیع کنعانی و ادبیات آن چه نثر چه نظم آشنا ساخته است. این فرهنگ وسیع در تقاطعی مانند سوریه (ناحیه اوگاریت^۱) بدست آمده و بنحو جالبی زمینه تاریخی تورات (عهد عتیق) را روشن میسازد.

اگر داریوش کبیر شرح حال خود را در چنین جائی که کسی را دسترسی بدان نیست ثبت نموده بود و اقدام و موفقیت مهم رالینسون و اشخاصی که دنباله کار او را در مورد برداشتن رونویس و ترجمه کتیبه ها گرفتند وجود نداشت هیچیک از این نوشته های روی لوحه های گل رس را نمی توانستیم بخوانیم.

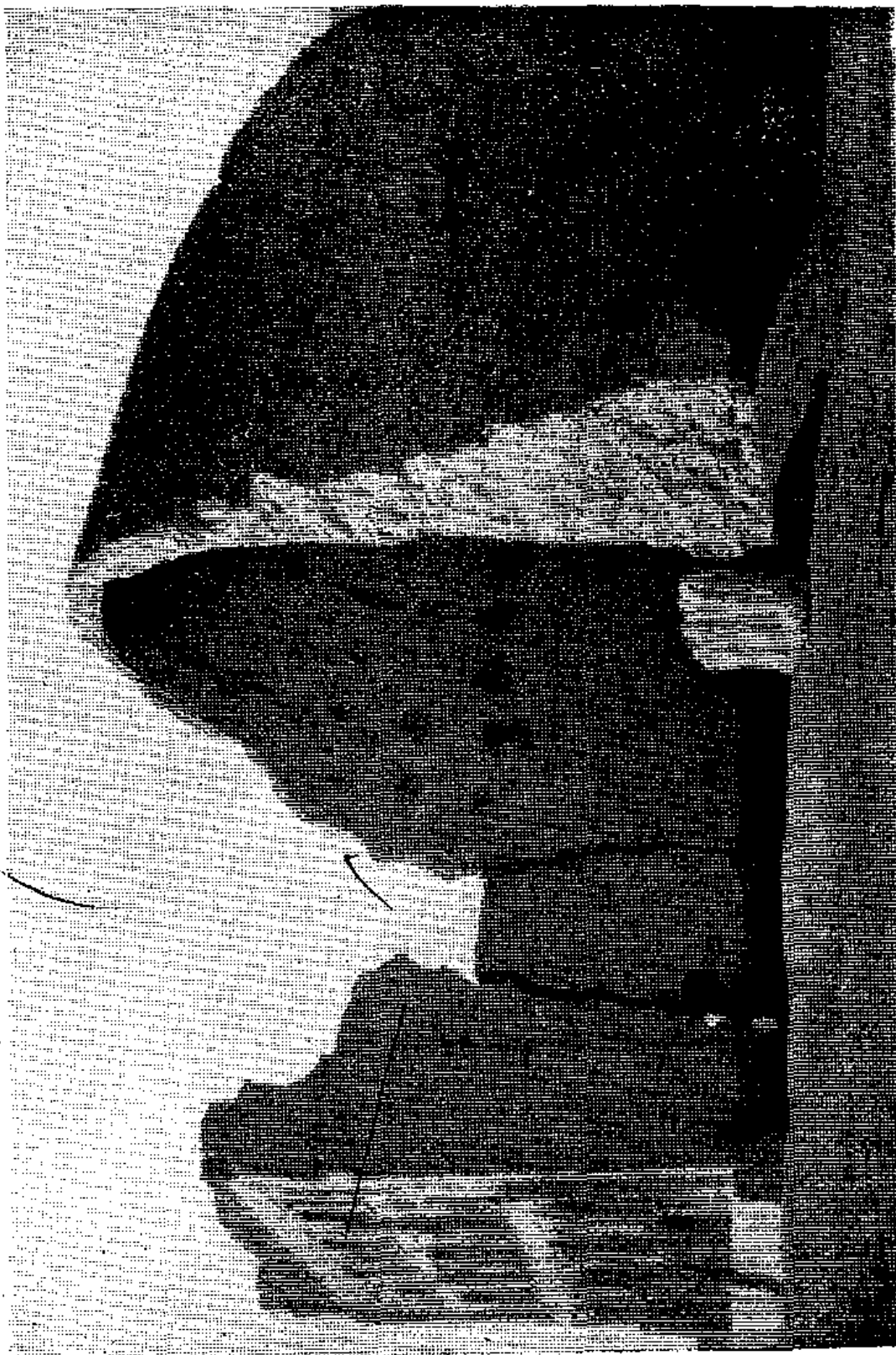
از سه زبان بابلی، ایلامی و ایرانی قدیم که همه بنوشته میخی در این الواح حک شده، قسمتی از خط ایران قدیم که دارای الفبای اساسی مشتمل بر چهل و سه علامت است از اوائل قرن ۱۹ خوانده شده بود^۲. ترجمه متن فارسی قدیم این کتیبه ها کلید رمزی برای خطوط میخی قدیم بدست داد و بر روی پایه های اساسی که باین نحو مستقر شد، بالاخره ترجمه همه کتیبه بدست آمد. با اینکه نوشتن کتیبه امری مهم نبوده مع هذا دین ما نسبت به هخامنشیان و بخصوص داریوش در مقابل این خدمت منحصر بفرد و غیر قابل قیاس بسیار

۱- Ugarit ۲ - گروتنفند در سال ۱۸۰۲ از روی لوحه های تخت جمشید سه کلمه یعنی نامهای

داریوش، خشایارشا و هیستاسپ را تشخیص داد و بنابراین سیزده علامت را کشف کرده بود.

زیاد و سنگین است. کتیبه مزبور مهمترین اثر ادبی از زمان هخامنشی بلکه یک سند بدیع و بی سابقه تاریخی است که دارای اهمیت درجه اول میباشد.

غالباً ادعا شده است که اسکندر کبیر با از میان برداشتن سلسله هخامنشی یک دوران غربی کردن ایران را که در حدود پنج قرن طول کشید بنیاد گذارد و همچنین پیشرفت سریع اوبسوی رود سند که در هر نقطه با تأسیس مراکز یونانی و کوچ نشین مقدونی تقویت میشد و بالاخره یک قرن حکومت سلوکیدها سبب شد که در سراسر منطقه باختری آسیا مسیر اصلی تمدن را که از سوی مشرق زمین بود بطرف مغرب برگرداند. چنین نظری در باب زمان مزبور، با آنکه در وهله اول موجه بنظر می رسد، با توجه بتمام حقایق دیگر احتیاج بتغییرات و اصلاحات بسیار دارد. فتوحات سریع اسکندر و جانشینان او مسلماً قوانین و تا حدی فرهنگ یونان را تا هندوستان برد. در بلخ (باکتریا) یک حکومت یونانی تأسیس و مدتی طولانی رشد و ترقی کرد. زبان یونانی و سبک ضرب سکه یونانی ها بوسیله پارت ها (اشکانیان) پذیرفته شد و فرهنگ یونانی در بسیاری از مراحل هنری و زندگی در منطقه وسیعی (مثلاً تا قندهار) تأثیر نمود. معهذالذا لحاظ ماهیت امر، این یونانی کردن منحصر و محدود بظواهر بود. تمدنی که اسکندر پایه گذاری کرده بود از همان آغاز یکنوع تمدن جور و اجور و بهم آمیخته از تمدن چندین ملت بود. زن گرفتن خود اسکندر از ایران و مجبور کردن سلوکوس و هزاران نفر از مقدونی ها که زن ایرانی بگیرند بارزترین مظاهر این مطلب است. طرز تفکر خود اسکندر درباره امپراطوری که داشت تأسیس میکرد این بود که باید ترکیبی از تمدن یونانی و مشرق زمین بصورت کشور واحد جوانی بوجود آید. کار اساسی اسکندر در این زمینه شکستن سدهائی بود که این دو سیل خروشان را جدا نگاهداشته بود. پس از شکستن این سد تمدن شرق و غرب مانند دو سیلاب بزرگ در هم ریخت و یکدیگر را فرا گرفت. اگر دولتی یونانی برای مدت کوتاهی در ترکستان یا در کنار رود سند بوجود آمد و اثرات عمیق و پایداری در ایرانیان اشکانی یا هندیهای جاندر اگوپتا گذاشت، یا آنکه آثار هنری یونان و روم راه خود را



طاق کسری ، منظره از پهلو و قسمت باقیمانده از ایوان

تا افغانستان باز نمود^۱ مسلماً از همان زمان اسکندر بعد تجارت شرق بانواهی مدیترانه آغاز و عقاید ایرانیان راجع به سینرا بسوی مغرب یعنی آسیای صغیر و ایتالیا برده شد و بعدها در یک مبارزه حیاتی در عهد امپراطوری روم برای مسیحیت رقیب عمده‌ای شد. اسکندر سرزهایی را که تا آنوقت همیشه شرق و غرب را از هم جدا میکرد شکست و با ابداع این نظر که جهان واحدی بوجود بیورد، این معاشرت و داد و ستد و تأثیر متقابل برای اولین مرتبه امکان پذیر شد و همین امر یگانه ابتکار اساسی و از کارهای برجسته اسکندر بود که اثرات آن هرگز بطور کامل محو نشده و از میان نخواهد رفت. مبادله متقابلی که مخصوصاً در زمینه هنری بعمل آمد قیل و قال بزرگی بین طرفداران شرق و غرب بوجود آورد که اگر منصفانه سنجیده شود مبنای اساسی ندارد و مطالعه دقیق تری ثابت مینماید که این دعوا بر سر جزئیات است. از لحاظ اقتصادی توزیع و پراکنده شدن ذخائر عظیم طلا که در خزانه شاهنشاهان هخامنشی بود و استفاده اسکندر از این خزائن برای پرداخت حقوق سربازان خود تأثیری طولانی در زندگی مردم یونان داشت زیرا سبب تورم بسیار شدیدی در اقتصاد آن کشور شد و در نتیجه بالارفتن سریع سطح قیمت ها گروه بیشماری از کشاورزان و صنعتگران مستقل بناچار در شمار توده های پرولتاریا درآمدند که از این پس ناچار بودند زندگی خود را از راه اجیر شدن در خدمت هر سردار جنگجویی بگذرانند.^۲

نه تنها آنچه را که صریحاً رنگ و بوی یونانی دارد و در شبه قاره هندوستان و در سراسر آسیا تا چین پخش شده باید نتیجه نفوذ نهائی اسکندر بعنوان یک عامل و وسیله انتقال دانست، بلکه بیشتر آنچه را هم که ایرانی است و در اینجاها پخش

۱ - رجوع کنید به کتاب « یادداشتهای هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان قسمت نهم (۱۹۳۹) » تألیف ژ. هاکن - مقایسه این آثار با لوازم شیشه ای جالب مکشوفه ساخت شام متعلق بقرن اول تا چهارم میلادی در بگرام و مجسمه های برنزی رومی جالب توجه است .

۲ - رجوع شود به کتاب « مطالعه ای در تاریخ » تألیف ا. ژ - توین بی (تلخیص جلد های ۱ - ۶ بوسیله سومرول در ۱۹۴۸) - ص ۳۷۷ - و مقایسه با کتاب « یونان در زیر تسلط رومیها » تألیف فینلی - فصل ۱ ص ۱۰ .

شده معلول همین علت باید بدانیم. در عرض مدت یک قرن و نیم پس از عقب نشینی اسکندر از هندوستان امپراطوری موریای که بوسیله چاندرا گوپتا در شمال آن کشور تأسیس شد شامل دواستان « آراخوزیا » و « کد روزیا » (معادل افغانستان و بلوچستان امروزی) بود و چون این دو ولایت از لحاظ طبیعی جزو فلات ایران است مرزهای امپراطوری هندوستان باین ترتیب با ایران زمین که در آن زمان جزو قلمرو سلوکیدها بود همسایه شد. رفت و آمدی که معمولاً از سوی شمال باختر به هندوستان میشود و از جاده هائی است که بدره رود سند منتهی میگردد در نتیجه این همسایگی زیادتر شد و بنا بر این جای تعجب نیست که آثار نفوذ ایران در تمام قلمرو چاندرا گوپتا مشاهده شود. در شهر پاتالی پوترا^۱ که پایتخت امپراطوری موریای بود تالار پر ستونی کشف شده که تاریخ بنای آن اوائل قرن سوم قبل از میلاد است. این تالار دارای هشتاد ستون سنگی است که کاملاً مانند ستونهای تخت جمشید پرداخت و صیقلی شده است. یک سرستون سبک هخامنشی و اختصاصات دیگر ایرانی نیز مشاهده شده است. و نیز در موزه سارنات، آثار چندی از همین زمان موجود است؛ از جمله سرستونی نظیر همان سرستون تالار است که تصویر سواری بر آن نقش شده. سرستون معروف دیگری است که چهار شیر نشسته را پشت پبشت هم بر روی پایه ای بشکل زنگ مجسم نموده و این نوع سرستون تا زمان اسلام در هندوستان ادامه داشت و بالاخره چندین پایه تخت را باید ذکر کرد که تصویر گریفن (حیوانی خیالی که نیم تنه بالای آن شکل عقاب و نیم تنه پائین بصورت شیر است. م.) بر روی آنها حجاری شده و صیقل عالی دارند و ممکن است از آثار هخامنشی سرچشمه گرفته باشد. اشوکا جانشین چاندرا گوپتا ستونهای بر پا ساخت، بیانات زاهدانه او تقلیدی از لوحه های داریوش کبیر و کتیبه مقابر سنگی هخامنشیان است. از روی این بر گه ها چنین استنباط شده که وقتی اسکندر تخت جمشید را ویران ساخت

۱ - رجوع شود به کتاب « هندقدیم » مقاله ر. ای. م. ویلروس. پیگات در جلد چهارم

ص ۸۵ بعد زیر عنوان « ایران و هند در زمان قبل از اسلام » .

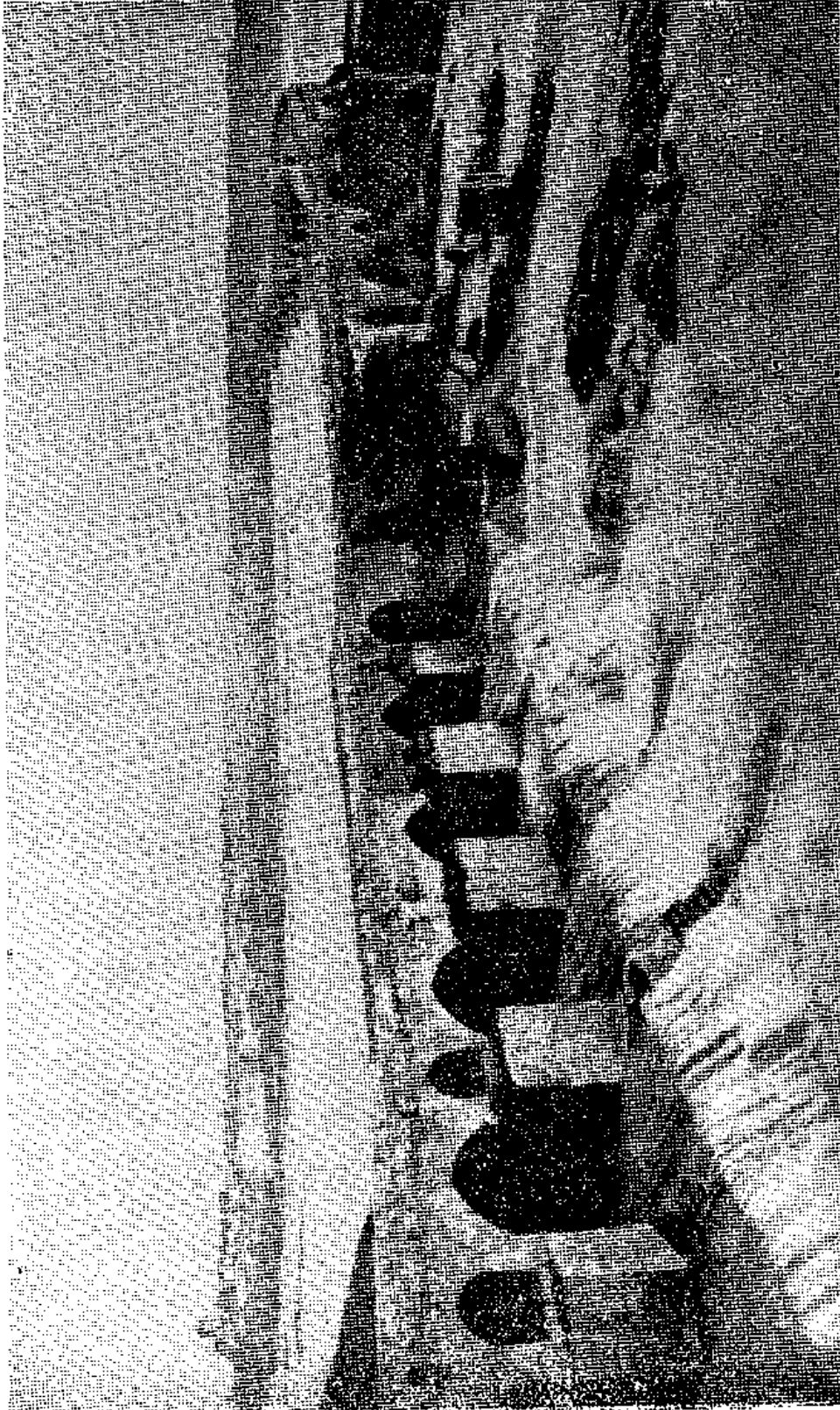
هنرمندان و صنعتگران ایرانی پراکنده شدند و بسیاری از آنان به دربار موریای پناه بردند و مکتب هنری جدیدی ایجاد نمودند که همبستگی محکم آن با ایران واضح است. جزئیات بسیار دیگری از دوره چاندرا گوپتا، مثلاً طرق ارتباطیه او سرچشمه ایرانی دارد. هندوستان از قرن پنجم قبل از میلاد باینطرف مرهون تمدن عالی تر هخامنشی که در شمال باختری آن کشور بوده میباشد. بطور نمونه میتوان گفت سکه های سوراخ دار نقره ای هند بر اساس ایرانی بوده و رسم الخط «خاروشته» از آرامی اقتباس شده و آثار دین زردشت در تاکسیلا نمایان است. از جمله اشیاء کوچک زیبایی که در تاکسیلا پیدا شده، دو جواهر بسیار عالی است که در آغاز تصور میشد یونانی است ولی بعداً از اصل هخامنشی شناخته شد.

قلمرو اسکندر در خاک اصلی ایرانی در مدتی کمتر از یک قرن پس از مرگ او از چنگال سلوکیدها که جانشینان او بودند خارج شد و در عرض چهارصد پانصد سال بعد سرنوشت ایران در دست یک قوم چادر نشین تازه آریائی از تیره سکا های چادر نشین بود که از مراکز اصلی چادر نشینان یعنی جلگه های بین روسیه و مرزهای چین برخاسته بودند. یونانی ها آنها را ساکا میگفتند. این قوم با آریائی های هخامنشی از یک تیره ولی در سطح تمدن پائین تری بودند و در سراسر دوره طولانی حکومت خود هرگز نتوانستند رسم چادر نشینی و صحرا گردی را فراموش کنند. مراکز اصلی آنان در خاور دریای مازندران بود و نخستین بار منطقه ای را بنام «پرتوه» که در گوشه جنوب شرقی این دریا و یکی از ساتراپ نشین های هخامنشی بود اشغال کردند و در این ناحیه باطوائف بومی «پارنی» بهم جوش خوردند. از نام همین استان است که رومی ها و سپس مغرب زمینی ها اصطلاح پارت ها و پارتین ها را اقتباس کرده اند و باین ترتیب اصل و منشأ این قوم مخلوط و مبهم گردیده است و پارتها شامل دسته مهاجمین دیگری شدند که شاید از نژاد ترك و تورانی بودند

۱ - رجوع شود به مقاله ج. م. یانگ در جلد اول ص ۳۳ و مطالب ویلر در کتاب

و در قرون بعد از جاهای دورتر حتی از خود چین بباختر رفتند. نام دیگر این سلسله اشکانیان است زیرا پادشاهان اولیه این سلسله ملقب به ارشاک (اشک) بودند.

این قضیه اکنون بصورت ابتذال در آمده که بگویند تاریخ پارت ها، آنطور که مورخین قدیمی نوشته اند افسانه پردازی مؤدبانه است. پارت ها هیچ تاریخ نوشته ای از خود بجای نگذارده اند و گرچه می دانیم بر روی کاغذ پارشمن چیز مینوشتند محتملاً طبقه حاکمه آنها مانند رؤسای همه طوائف چادر نشین بی سواد بودند. با این همه می توان از روی منابع و مأخذ گوناگون کلیات تاریخ این قوم را که تأثیر و اهمیت عظیمی در روابط اروپا با خاور دور دارد جمع آوری کرد. مؤسسن این سلسله هشتاد سال بر ضد سلوکیدها و هر گونه تشبث آنان برای تسلط مجدد بر ایران میکوشیدند و سپس در اواسط قرن دوم قبل از میلاد در زمان پادشاه معروف این سلسله بنام مهرداد اول قلمرو آنان چنان وسعت یافت که شامل بلخ (باکتريا)، بابل، شوش (سوزیانا)، مد و سرزمین اصلی هخامنشی یعنی پارسه (فارس) نیز شد. باین ترتیب پارت بصورت امپراطوری بزرگی درآمد که از دریای خزر تا خلیج فارس ممتد بود و هر چند اطلاعات در باره بانی این امپراطوری یعنی مهرداد اول یا «کبیر» از نظر تاریخی دقیق و مسلم نیست بی شک وی یکی از بزرگترین شخصیت های تاریخ بشمار میرود. در اواسط قرن دوم قبل از میلاد مهرداد دوم پس از یک سلسله جنگهای خونین با طوائف صحرا نورد اطراف، حدود این امپراطوری را از شرق و غرب بازهم توسعه داد، بطوریکه از باختر شامل ارمنستان و از خاور شامل سه ایستان (افغانستان) و قسمت عمده ای از جلگه های شمال هندوستان شد. تمام دنیای باختر ازین نظر مرهون پارتها یا اشکانیان است که شرکت آنان در این جنگها پیشرفت طوائف چادر نشین آسیای مرکزی و هجوم آنان را بباختر زمین مدت هزار سال عقب انداخت. مقاومت امپراطوری اشکانی در برابر هجوم چادر نشین ها فقط جزئی



سد و پل شوشتر ،
قسمت پائین مربوط ده دوره ساسانیان و قسمت بالا
مربوط بدوره های اول اسلام و دوره سلجوقیان

از جنبش عظیم طوائف چادر نشین آسیای مرکزی بود که از شمال باختری چین آغاز گشته بود چون طایفه ترک نژاد «هون» در اوائل قرن دوم قبل از میلاد طایفه «یوئه چی» را که اصولاً از تیره هند و اروپائی بود از این سرزمین رانده بود. این طوائف بنوبه خود بسرزمینی که امروز ترکستان روس است حمله ور شدند و صاحبان آنرا بیرون راندند و این گروه سوم نیز سرزمین بلخ و تمدن یونانی آنرا بلعیدند و بهمراهی طوائف عدیده دیگری که سرراه آنها بود بالاخره بسرزمین اشکانیان حمله کردند. سرزمین اصلی پارت در کنار دریای خزر را اشغال و بباختر راندند و از سوی خاور نیز افغانستان (سیستان) و قسمتی از شمال هندوستان را اشغال کردند. حمله این طوائف چادر نشین یکی از هجوم های بزرگ تاریخ و مانند پیشرفت اصلی طوائف ایرانی در هزار سال قبل از میلاد یا هجوم اعراب در قرن هفتم میلادی است. مهاجرت این طوائف سراسر جلگه های آسیا را در بر گرفت و فقط در اثر جنگهای مهر داد دوم وضع این نقاط بصورت اول درآمد چون این پادشاه افغانستان و پارت سرزمین اصلی اشکانیان را پس گرفت. باین ترتیب یکی از بزرگترین خدمات دولت اشکانی بباختر زمین آنست که فشار اصلی این هجوم ها را متحمل شد و نگذاشت دسته های پی در پی چادر نشینان هزار سال قبل از هلاکو خان (که بالاخره باین کار موفق شد) بر ایران و خاور میانه و حتی اروپا حمله ور شوند و بر آن مسلط گردند و این قبایل را که در تمام قرون بعد مانند موج های دریا دمبدم برگشتند و امپراطوری ها و دولت های گوناگون در سرزمین بین آسیای مرکزی و مدیترانه ایجاد نمودند بجای اصلی خود برگرداند.

سلطنت طولانی مهرداد دوم که از سال ۱۲۳ تا ۸۷ قبل از میلاد طول کشید از این جهت نیز دارای اهمیت است که در طی آن امپراطوری پارت برای اولین مرتبه هم باروم و هم با چین ارتباط یافت. یکی از هیئت های اعزامی توسط امپراطوران سلسله هان در چین که برای تهیه گزارش از سرزمین های دوردست رفته بود در تحت فرماندهی شخصی موسوم به «چانک کی یین» بالاخره

به پارت رسید و گزارشی که داده در حال حاضر هم موجود است. در این گزارش محصولات کشاورزی کشور پارت ذکر شده و نیز یادداشت شده است که قوم پارت برخلاف چینی‌ها که از بالا به پائین مینویسند بطریق افقی بر روی چرم علائمی حک مینمایند.

بیشتر در نتیجه گزارش و مسافرت این هیئت اعزامی چین بود که راه کاروان روم، میان چین و ایران از طریق ترکستان چین آغاز شد و بالاخره بصورت راه معروف ابریشم در آمد. در سال ۹۲ قبل از میلاد سولا امپراطور روم برای امور راجع به پونتوس و ارمنستان تا رود فرات پیش رانده بود و مهر داد نیز که در این موضوع بی نهایت ذیعلاقه بود سفیری نزد سولا فرستاد و پیشنهاد اتحاد نمود. این نخستین برخورد بین ایران و روم از نظر تاریخی بسیار جالب است و با در نظر گرفتن روابط خونین این دو امپراطوری در قرون بعد بیشتر از این نظر جلب توجه میکند که کاملاً دوستانه بوده است. در اثر این برخورد تجارت بین شرق و غرب آغاز و ایران مرکز اصلی آن شد. انبارداری و حق عبور از طریق پارت بسرعت بمقادیر عظیم رسید. ظاهراً در آغاز کار اشکانیان می گذاشتند این مبادله بازادی صورت گیرد ولی بعد ها گفتگواز اشکال تراشی آنان در میان میآید که محققاً برای آن بوده است که اسرار و رموز این داد و ستد را در دست خود نگاهدارند.

این شاهراه عظیم داد و ستد بین شرق و غرب از چین آغاز میشد، از ترکستان چین (سین کیانک)، بلخ، مرو، و از طریق حوضه نهر تاریم به هکاتم پیلس (دامغان)^۱ و از آنجا به همدان سپس به سلوکیه، تیسفون پایتخت امپراطوری اشکانی میرسید. از تیسفون راه دوتا میشد یکی از طریق آشور، حضر، نصیبین و دیگری از طریق «دورا» بود که از آنجا نیز باز راه دوتا می شد و از ساحل راست رود فرات به شهر نیسه فوربوم میرفت یا راه میان بر بیابانی

۱ - اطلاع در باب قسمت چینی این شاهراه در نتیجه کشفیات اخیر «سرازل اشتاین» است.

رجوع کنید بکتاب اوتحت عنوان «قلب آسیا» چاپ ۱۹۳۲، آکسفورد.

از طریق پالمیرا در پیش می‌گرفت. در این شاهراه عظیم علاوه بر ابریشم که بعدها نام خود را باین جاده داد کالاهای بسیاری حمل میشد^۱. ظاهراً هر دو طرف معامله یعنی چین و پارت به سیوه هائی که در سرزمین های دیگری میروئید علاقه داشتند. زردالو و هلو از چین بایران آمد و انار که در چین معروف به «سیوه پارت» است از ایران به چین رفت. اشکانیان شتر عربستان را به بلخ میفرستادند و اسب معروف ایرانی و شتر مرغ بابل (که معروف به «پرنده پارت» شد) نیز بچین صادر میشد. اشتهار و معروفیت اسب نژاد ایرانی نسائی سبب شده بود که اسکندر راه اصلی خود را رها کند و به دامنه های کوهستان زاگروس که زادبوم اصلی آنان است برود. اشکانیان علاوه بر ابریشم سنگ آهن و آهن را نیز از چین وارد میکردند. مقدار و ارزش کالاهائی که از طریق این جاده کاروان رو مبادله می شد کاملاً از ثروت و اشتهار شهرهائی که مانند پالمیر، دورا، و حضر در کنار آن بودند معلوم میشود.

اشکانیان پارت هرگز دست از خوی صحرا گردی و چادر نشینی خود برنداشتند و با آنکه با کشاورزان سرزمین های فتح شده در آمیختند یگانه علاقه واقعی آنها شکار و جنگ بود و پادشاهی که دنبال این دو چیز نمیرفت بهیچوجه در نظر آنان ارزش و لیاقت احترام نداشت. پایتخت زمستانی آنها تیسفون و پایتخت تابستانی اکباتان (همدان) یا هکاتم پیلس (دامغان) بود. وقتی شاهان اشکانی از سلطنت خلع میشدند یا مورد علاقه رعایای خود نبودند پیروی از عادات قدیمی چادر نشینان سربیبان می نهادند و بمحض اینکه گردش ایام و عقاید عمومی بنفع آنها میشد دوباره بر سر قدرت خود باز میگشتند^۲. گذشته از این علائق و آداب محلی که داشتند یک نوع بی علائقی بومی که در اسلاف هخامنشی آنها نیز ذکر شده داشتند. اشکانیان اصولاً اهل سازمان نبودند و بصورت گروهی از سرکردگان ایلات بودند که پادشاه با وضع ضعیفی بر آنها سلطنت میکرد و با در نظر گرفتن

۱- رجوع شود بکتاب تاریخ قدیم کمبریج جلد نهم ص ۵۹۸ و مآخذ آن برای نام کتابهای

دیگر: ۲- مثلاً اردوان سوم در سال ۳۷-۳۱ میلادی و نیز ارد بزرگ (که نیمه عرب بود) همین کار را کرد.

منابع قدرتی که در دست داشتند نسبتاً ضعیف بودند و هرگز از برتری مهمی که بر ضد دشمنان رومی خود بدست می آوردند استفاده کامل نمی نمودند. خانواده‌های بزرگ ملاک و همچنین شورای سلطنتی (سورنا) از همین چادرنشینها بودند. در جنگ سواران سبک اسلحه اشکانی را که سلاح عمده آنان تیر و کمان بود با وضع بسیار مؤثری بکار میکشیدند و همین جنگاوران بودند که سپاهیان روم را شکست میدادند زیرا هرگز دست بگریبان نمی جنگیدند بلکه از فاصله کافی تیرهای جانگداز خود را رها میکردند.

اصطلاح «تیراندازی پارت» که در زبان های غربی راه یافته از مهارت و استادی اشکانیان در تیراندازی سرچشمه میگیرد و مقصود از آن تیراندازی بعقب در حال فرار و چهار نعل اسب است^۱. طبقات حاکمه اشکانی با شمشیر و نیزه میجنگیدند و بخود و اسبشان هر دوزره می پوشیدند و بآنها «کاتافراکتاری» میگفتند. این دودسته جنگاوران قدیمی مانند شوالیه های قرون وسطی و تیراندازانی بودند که در منطقه کرسی^۲ آن ها را شکست دادند. در سال های بعد سواران سبک اسلحه تقریباً بکلی جای سواران زره پوش را گرفتند. اشکانیان از ایرانیان بومی که با آنها آمیخته شدند چیزهایی آموختند. کیش زردشتی و زبان دوره وسطای هخامنشی و نیز رسم سکه زدن تصویر شاه با گیسوان و ریش دراز از زمان مهرداد اول ب بعد از این قبیل است.

از هنر در دوره اشکانی آثار معدودی بجا مانده و آنچه هم هست مربوط بطبقه حاکمه چادرنشین نیست بلکه مربوط باقوام گوناگون تبعه آنها و تحت نفوذ واضح یونان است. محصول عمده هنری این زمان سکه های پول است. فکر استفاده از پول را اشکانیان مستقیماً از نمونه یونانی آن و بعنوان وسیله لازمی جهت اداره یک امپراطوری اقتباس کردند ولی بتدریج که پیش میرویم تأثیر شرقی شدن امپراطوری اشکانی و بیرون آمدن از نفوذ یونانی در آنها منعکس است. در سکه های اولیه تصویر شاه باریش تراشیده نقش شده ولی بعدها

۱ - هوراس و ویرژیل هر دو این اصطلاح را بکار برده اند. ۲ - Crecy

ریش ایرانی دیده می‌شود. بر روی سکه های اولیه خطوط یونانی نقش است ولی در دوره های بعد کلمات یونانی غلط و مهجور نقش شده و بالاخره یونانی بکلی حذف و شرح سکه ها بزبان پهلوی است. تقریباً تمام ساختمانهای موجود و محدود اشکانی که اکتشاف شده در قسمت های باختری امپراطوری است و در این مسئله جای تردید و بحث بسیار است که چه قسمتی از این ساختمانها بومی و اشکانی و چه قسمتی یونانی است. در جزو این بقایا کاخی عجیب در الحضر^۱ در پنجاه میلی باختر موصل است که ظاهراً تنها ساختمان مانده از یک شهر بزرگ در بیابان است. در این کاخ ماسک های آدمی صورت بر دیوار ها نقش شده و دربرخ، از آنها آثار شرقی شدن یعنی بصورت گردی ماه در آمدن چهره کاملاً محسوس است. با این حال نفوذ یونان بخصوص در مواردی مانند سنگهای روپوش جهت ساختمانها و طرح دروازه های سه گانه کاملاً نمایان است. دیگر از آثار اشکانی شهر کاروانی و نیمه کشف شده «دورا اروپ»^۲ در کنار رود فرات بالای ابوکمال است که دارای نقاشی های گچی مذهبی و عادی شایان توجهی است. چند معبد برای مذهبهای شرقی که روش ساختمان آنها چندان اشکانی بنظر نمیرسد و خانه ها و مقبره های گوناگونی در نقاط سلوکیه آشور^۳ و «رقه» و بالاخره «نیپور» اینصورت را تکمیل مینماید. وسیله عمده ساختمان، سنگ یاسنگ با آجر است. طرح عمده و جدید معماری که در این ساختمانها مشهود است و بعداً در دوره ساسانیان و اسلام تاریخ طولانی جالبی دارد ایوان تالار مستطی و درازی است که بشکل تونل ساخته شده و جلوی آن باز و عقبش بسته است و معروفترین نمونه آن ایوان مدائن یا طاق کسری است

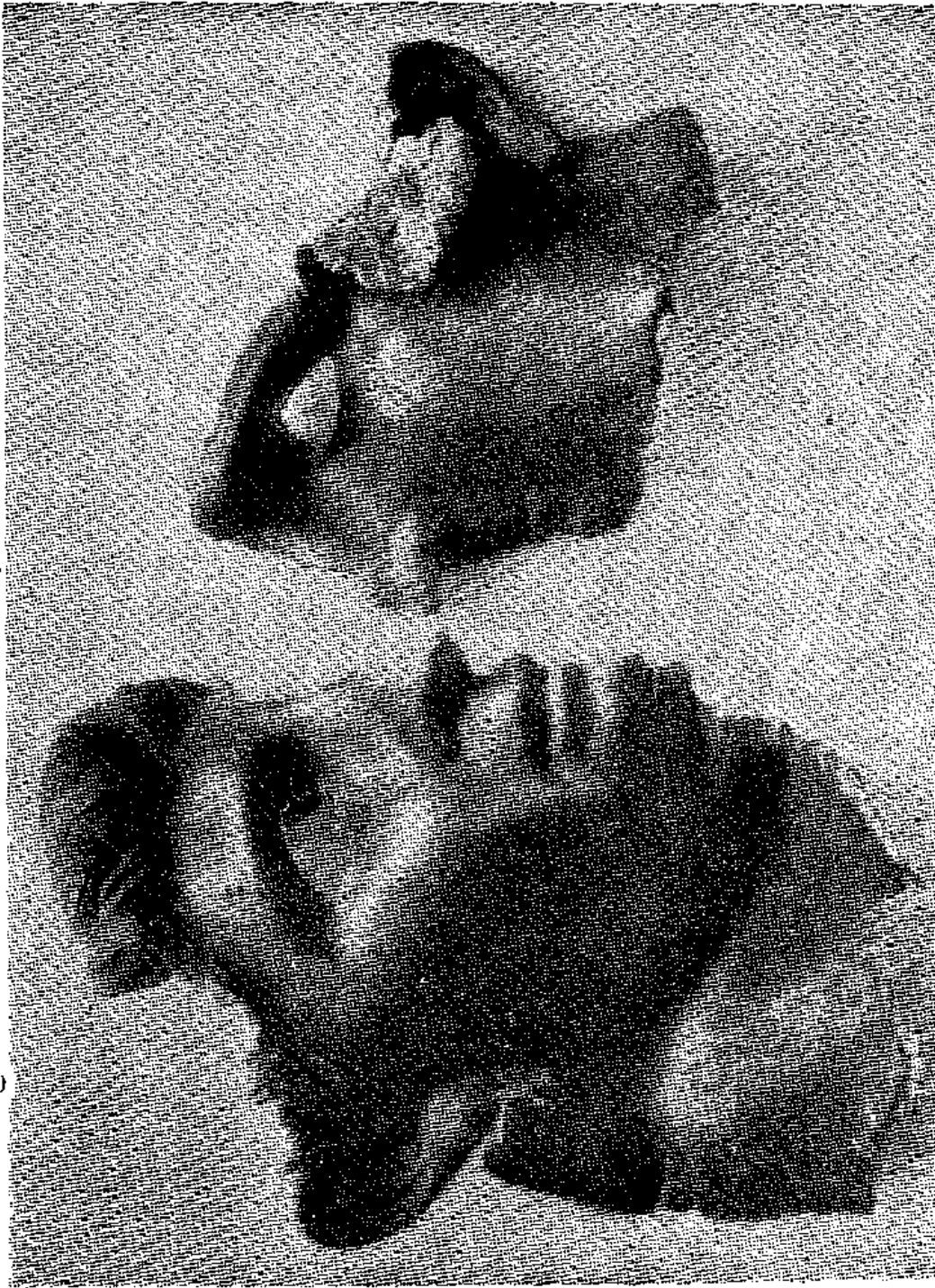
۱ - رجوع کنید به کتابهای «حضر» تألیف و. آندره (دو جلد چاپ لایپزیک ۱۹۰۸ و ۱۹۱۲) و هم چنین کتاب پرفسور پوپ در باب هنر ایران - جلد اول ص ۴۱۹ بعد (چاپ لندن و نیویورک ۱۹۳۸) ۲ - با گزارش های ابتدائی و نهائی «اکتشافات در «دورا اروپ» زیر نظر م.ای. روستوتسف و دیگران» مقایسه کنید (چاپ نیویورک دانشگاه ییل ۴۶ - ۱۹۲۹) ۳ - با کتاب و. آندره و. ح. لتزین بنام Die Partherstadt Assur (چاپ لایپزیک ۱۹۳۳) و ص ۴۱۴ بعد جلد اول کتاب هنر ایران تألیف پوپ مقایسه شود .

که در زمان ساسانیان در تیسفون ساخته شده است. این روش معماری تا امروز هم در خانه های معمولی اعراب سوریه بجای مانده و دالان یا سرسرای خانه بمنزله سالن پذیرائی یا ایوان بکار می رود. دیگر از آثار جالب این ساختمانها تزئینات گچ کاری گود یا برجسته است که مثلاً در ورقا یا کوه خواجه مشاهده شده است. این نوع گچ کاری در زمان ساسانیان و خلفای اولیه عرب توسعه ای بزرگ و عالی پیدا کرد.

بکار بردن آجر بجای سنگ در ساختمانها و نیز استعمال ساروج در ملاط آنها، ساختن سقف های عظیم ضربی بدن پایه را امکان پذیر ساخت. سهم اشکانیان در پیشرفت معماری ظاهراً گذاردن گنبد بروی یک بنای چهار گوش است و تحول این امر در نتیجه استفاده از طاقهای هلالی ضربی در گوشه ها بود که با طریقه مغرب زمین یعنی استفاده از سه گوشه های نوک بهم چسبیده برای تشکیل سقف یا سه گوشه های محاط در دایره تفاوت داشت. چنین اظهار نظر شده است که شهر های گرد اشکانی مانند تیسفون و حضر، که شاید خود تقلیدی از اردو گاههای آشوری است، سر مشق شهر دایره شکل بغداد است که توسط منصور خلیفه عباسی بنا شد.

از حجاریه های زمان اشکانی تا چندی پیش جز دو برجسته کاری سائیده شده در پای صخره های بیستون، چیزی در دسترس نبود. یکی از آنها را بکمک یک طرح نقاشی که در سال ۱۷۳ کشیده شده است میتوان کامل کرد و این حجاری تصویر چهارتن از اشراف است که در برابر مهر داد دوم کرنش میکنند. برای

۱ - به مندرجات کتابهایی مثلاً کتاب تاریخ باستان شناسی ایران تألیف هر تسفلد عکس x - ۲ و ص ۷۴ مراجعه شود و همچنین به جزوات سه ماهگی منتشره از اداره باستان شناسی فلسطین جلد ششم ص ۱۵۷ عکسهای lviii بعد و xiii و صفحات ۱ بعد و عکسهای ۱ بعد مراجعه شود (خریت مفرج - صفحه های گچ کاری برجسته از نزدیکی های جریکو). اولین بار Loftus متوجه شد که این گچ کاری برجسته پیش قدم و نمونه یکی از طرحها و سبک های معروف اسلامی بوده است. رجوع شود بکتاب هنر ایران تألیف پرفسور پوپ جلد اول ص ۱۴ و شکل ۹۳ و همچنین بکتاب «مسافرت ها و تحقیقات در کلبه و سوزیانا» (۵۲ - ۱۸۳۹) تألیف و. ک. لوفتوس صفحات ۵ - ۲۲۴ و عکسهای مربوطه.



قطعاتی از سر مجسمه برنزی یک مرد از منظره شفاپی

آنکه معلوم شود این ها چه کسانی هستند نام هر یک به سادگی در بالای سرشان حک شده است و سبک کار که تصاویر را در یک خط مستقیم نشان می دهد هخامنشی است. لوحه دومی تصویر گودرز دوم است (۴۰-۵۱ میلادی) که باحریفی پیروزمندانه میجنگد. هر دو سوار بر اسبند. گودرز نیزه خود را در بدن دشمن فرو برده و تاج پیروزی بر سر دارد. اینکه اصولاً حجاری، حتی اگر تحت نفوذ هنری یونان هم بوده، در عصر اشکانی وجود داشته است از روی اکتشافات «سر ارل استین» در محلی بنام شامی در فارس ثابت میشود. وی در اینجا معبدی کوچک بدست آورد که در آن شکسته های برنزی و سمری حاکی از تأثیرات یونانی موجود بود. بخصوص یک مجسمه تقریباً کامل مردی است که از برنز ساخته شده نیم تنه ای دربر و شلووار فراخ سبک هندی درپای دارد.^۱ این مجسمه که صورت یکی از شاهزادگان اشکانی است و بسیار عالی و گیرا میباشد مربوط به زمان و تحت تأثیر هر رشته هنری و اصل آن هر چه باشد بی نهایت جالب است. سر ارل استین در محل دیگری از همین منطقه سر و کله سمری زیبایی از آفرودیت بدست آورد که مربوط به حدود قرن سوم قبل از میلاد است.^۲ با آغاز دوران ساسانیان روحیه ملی ایرانی بار دیگر بر تری خود را بدست آورد. بجای اشکانیان چادر نشین و سهل انگار دست های پر قدرت تری زمام حکومت را بدست گرفت. دولتی مرکزی که هدف آن تجلیل امپراطوری قدیم هخامنشی و تقلید از آن است تأسیس شد. پس از دورانی که چهار صد و پنجاه سال طول کشید و ایران زیر تسلط نژادی نیمه تورانی بود و بهتر است بدست فراموشی سپرده شود بار دیگر سرنوشت این سر زمین بزرگ با وضعی مطمئن بدست نژاد خالص آریائی افتاد. تغییر سلسله سلطنتی بر اثر این بود که اردشیر پادشاه پارس و خراجگزار اردوان پنجم پادشاه اشکانی بر او شورید و در حدود سال ۲۳۴ میلادی اردوان در جنگ کشته شد. اردشیر برق آسا

۱- کتاب جاده های قدیمی مغرب ایران «تألیف سر ا. ستین» صفحات ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۰، بیعد

تصاویر ۴۶-۴۹ تابلوهای ۴ و ۵ و همچنین گذار در جلد دوم آثار ایران صفحه ۳۸۵ سال ۱۹۳۷ ۲- گردش

باستان شناسی در پارس باستان تألیف ا. ستین، قسمت عراق جلد ۳ صفحات ۱۴۰، بیعد تصاویر xxix سال ۱۹۳۶.

نخست سرزمین های باختر و سپس استانهای خاوری امپراطوری اشکانی را تصرف کرد و از خلیج فارس تا بلخ زیرنگین او درآمد. فرمانروایان مکران تا کوشان خراجگزار او شدند. شعاع درخشان سلطنت پراهمیت و جدید ایران نامدتها بردنیای خارج پرتوافکن نشد. در روم تنها وقتی که اردشیر بارمنستان و بین النهرین حمله ور شد فهمیدند که روحیه جدیدی بر ایران حکمفرمائی میکند. ارمنستان متحد روم و بین النهرین جزئی از امپراطوری آن بود. رومیها پس از آنکه کودکانه جنگاوریهای گذشته خود را برخ ایرانیان کشیدند، و از این رو پیداست تاچه حد از اوضاع تازه بی خبر و در اشتباه بودند، زیر فرمان الکساندر سوروس در سال ۲ - ۲۳۱ میلادی وارد میدان کارزار شدند. باین ترتیب روم داستان زد و خورد های گاه و بیگاه با اشکانیان را زنده کرد و بصورت جنگهای طولانی میان دو قدرت دنیای قدیم در آورد که با فواصل و تعطیلات اتفاقی، مدت چهار قرن دیگر و با فراز و نشیب های بسیار چون گوی بازی میان آنها رد و بدل می شد و در نتیجه همین زد و خورد ها بود که روم بعنوان قهرمان باخترزمین قسطنطنیه را زیر حمایت خود گرفت و سرانجام استقلال سیاسی ایران برای مدت هزار سال بدست عربهای سوسمارخوار منفور و پامال شد^۱.

دولت جدید ساسانی در عین آنکه اصول امپراطوری اشکانی را پذیرفت معنای جدیدی بدان بخشید. بجای گروه درهم آمیخته ای که از ملتهای گوناگون بوجود آمده بود دولت مرکزی مقتدری شبیه بدولتی معاصر با آنکه در امپراطوری روم شرقی (بیزانس) بوجود می آمد تأسیس کرد.

شاهنشاه (شاه شاهان) عنوان پادشاه و رئیس کشور شد. وی همواره خود را از رعایای خویش بدور می گرفت و در حضور او مردم میبایست از قواعد ومقررات وتشریفات بسیار سختی پیروی کنند. نظام ملوک الطوائفی جامعه مانند زمان اشکانیان ادامه یافت ولی در ارتش سواران سنگین اسلحه و سنگین زره

۱ - سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران ص ۴۸۸ و ص ۴۹۴-۵ میگوید این اصطلاح را یزدگرد سوم بعنوان تمسخر در مورد اعراب بکار برد و سفیر خلیفه عمر که برای دعوت یزدگرد باسلام فرستاده بود بامباهات این جمله را بکار میبرد.

مهمترین واحد جنگی شدند. اینان بیشتر از نجبا و اشراف درجه دوم انتخاب میشدند و مستقیماً وابسته بشاه بودند که فرماندار یاغی استانی نمیتوانست آنها را برضد سلطان بشوراند و بکاربرد. دومین موفقیت قابل توجه ساسانیان تأسیس یک مذهب رسمی دولتی بود که عبارت از پرستش اهورا مزدا یا آئین مزدیسنی و احیاء دین قدیمی هخامنشی یعنی آئین زردشتی بود. آئین زردشت هر چند در زمان بی مذهبی اشکانیان بعقب رفته و سر به نیست شده بود ولی همیشه مذهب واقعی ایران مانده بود. آئین زردشتی جدید دیگر مانند قدیم صورت یگانه پرستی نداشت. دیگر اهورا مزدا خدای یگانه بشمار نمیرفت. چند خدای دیگر که در دوره های قدیم فقط نام و اثری از آنها بود، مانند میترا (مهر) و آناهیتا (ناهید) در جگره خدایان معبد مزدیسنی وارد شدند. چون این کیش و آئین مذهب رسمی شد رئیس عالی مقام و کهنه و روحانیون بسیار (مغان) با سلسله مراتب مفصل و مقتدری داشت و حرف این مغان قانون روز بشمار میرفت. مظهر اصلی این مذهب تازه «آتش مقدس» بود که در هر اجتماع و در هر خانه و بخصوص در سه آتشکده معروف و بزرگ در سه گوشه امپراطوری همواره فروزان نگاهداشته میشد. اوستا «کتاب مقدس» در زمان اردشیر و شاپور اول تصحیح و تنقیح شد و بالاخره در زمان شاپور دوم انتشار یافت. در آغاز کار و در زمان شاپور اول و هر مز اول مانند زمان هخامنشی نسبت به پیروان مذاهب دیگر مانند یهودیان، بودائیها، مانویها و مسیحیون گذشت و اغماض و حتی تشویق وجود داشت ولی بعد ها اذیت و آزار مانویون و مسیحی ها آغاز شد. مانی در سال ۲۷۳ میلادی در زمان سلطنت بهرام اول اعدام شد و این پادشاه وی را بدست مغان که دشمنان خونین او بودند سپرد. اذیت و آزار مسیحیان که از زمان شاهپور دوم شروع شد بیشتر در اثر اعلامیه کنستانتین بود که دین مسیح را آئین رسمی امپراطوری اعلام کرد و باین ترتیب مسیحی های مقیم ایران مانند تبعه روم تلقی شدند. تعقیب و آزار مانویها جنبه سیاسی نیز داشت زیرا مغان زردشتی میترسیدند برای قدرت و اهمیت آنها رقیبی پیدا شود.

در قرن ششم میلادی شعبهٔ نسطوریان مسیحی رسماً از لحاظ نص و اصول مذهب خود را از روم شرقی جدا کرد و بمحض این پیشامد دیگر نه تنها هیچ اذیت و آزاری در میان نبود بلکه عفو و اغماض قدیمی ایرانی تا جائی نمودار شد که دیگر مانعی نداشت که یک شاهنشاه ساسانی (خسرودوم) زن مسیحی (شیرین) داشته باشد.

توسعه و پیشرفت سریع مهر پرستی که از زمان امپراطوری فلاویوس در سراسر امپراطوری روم آغاز شد و در قرن سوم و چهارم میلادی در زمان گالریوس و دیوکلسین چیزی نمانده بود بر مسیحیت پیروز گردد یک نمونهٔ دیگر از مبارزهٔ وسیع تر و دامنه دارتری است که بین ایران و روم وجود داشته و نشانهٔ فاصله و حاشیهٔ کمی است که بین پیروزی مطلق ساسانیان و سرکوبی روم با عدم موفقیت آنها در این کار وجود دارد. میتراخدای ایرانی از راه آسیای صغیر به روم راه یافت باین ترتیب که هنگام ولشکریان رومی مقیم این خطه مذهب میترا را پذیرفتند و سپس آنرا بتمام مرزهای امپراطوری و حتی خود روم بردند و این کیش عجیب همه جا چون آتش در جنگل خشک زبانه زد و پیروزی آن هنگامی بنظر میرسید که دیوکلسین^۱، گالریوس^۲ ولی سینیوس^۳ در سال ۳۰۷ معبدی در کنار دانوب بافتخار میترا بعنوان نگاهدارنده و محافظ امپراطوری تخصیص دادند. علت عمدهٔ جاذبه ای که در مذهب میترا وجود داشته علومعنوی آن و مبارزهٔ دو گانهٔ دائمی بین خیر و شر است که بموجب آن هر روح پاک و بی آلاچی دائم میکوشد به نیکی کمک کند تا بر بدی چیره شود و باین ترتیب از هر فرد انتظار میرفت حد اعلای کوشش خویش را در این راه مصرف کند و در برابر هر جنبشی مثبت اجر و منزلتی منظور بود. در اینجا ما نمیخواهیم وارد شرح جزئیات و تاریخ مذهب میترا شویم بلکه میخواهیم خواننده را متوجه اهمیت آن بعنوان شاهی از قدرت معنوی و سرزنده بودن مذهب و معنویات ایران قدیم یعنی آئین زردشتی هخامنشی که شرح آن گذشت بنمائیم. جای منتهای توجه و دقت است که فکر اصلی و اساسی

حتی پایه های ظاهری این مذهب نه تنها تحت تأثیر پانصد ساله افکار یونانی تغییری نکرد و استوارماند بلکه با فکر تازه مسیحیت دست بگریبان شد و در این نبرد مرگ و زندگی چیزی نمانده بود پیروزشود و عجیب تر آنکه حتی در عصر حاضر و پس از هزار سال هنوز تسلیم مذهب اسلام نگردیده و پای برجا مانده است.^۱ و برعکس ظاهر آچنین بنظر میرسد که اسلام پاره ای از اصول مذهب مانی، مثلاً بطوریکه سرپرسی سایکس در کتاب خود موسوم بتاریخ ایران نقل کرده این فکر که عیسی مسیح روح القدس بوده و جسمانی نیست و عیسی پسر مریم که مصلوب شد شخص دیگری است «سوره چهارم، آیه ۱۵۶ قرآن مجید»، را اقتباس کرده است.^۲ تا جائیکه تاریخ زندگی بشر دانسته شده گذشته از یهودیها هیچ قوم و ملت شرقی مانند ایرانی ها تا این حدود در باختر زمین مؤثر نبوده و سهمی چنین بزرگ در متشکل ساختن و ایجاد تمدن و فرهنگ بشر نداشته است.^۳

نفوذ وسیع و جهانگیر ایران در هر عهد و اوان چه بصورت دهنده چه گیرنده یا واسطه مبادله فرهنگ در اثر موقعیت جغرافیائی اش بر سر چهار راههای آسیا بار دیگر در دوره ساسانیان از کشف نقاشی های بودائی دیوار هادر «بامیان» افغانستان^۴ و کشف قطعات کتابها و نوشته های مانی بر روی کاغذ و ابریشم در خوقو در ترکستان چین^۵ کاملاً نمودار میشود که روی این قطعات ابریشم و کاغذ مینیاتورهای عالی روحانیون و موسیقارهای سبک مانی نقش شده و نیز تصویرهای دیواری چندی بدست آمده است که، هر چند قسمت اخیر آن مربوط بعهد اسلامی است، نشانه وجود هنر نقاشی در زمان ساسانیان در میان پیروان مانی است و این گروه

۱ - رجوع شود بکتاب ف. کومون بنام «مذاهب شرقی در بت پرستی روم» ص ۱۵۹ بعد.

۲ - قرآن کریم، سوره نساء ۱۵۶ «قولهم انا قتلنا المسيح بن مریم رسول الله وما قتلوه و ما صلبوه

ولکن شبه لهم» ۳ - رجوع شود بکتاب . ت . ر . کلوور بنام «از پریکلس تا فیلیپ» ص ۱۹۹

۴ - رجوع شود بکتاب «آثار باستانی بودائی در بامیان» تألیف گدار و . هاکن صفحات ۶۵ بعد

و عکس ۴۲ (چاپ بروکسل ۱۹۲۸) ۵ - رجوع کنید بکتاب Chotscho تألیف فن لکوک Von Lecoq

(چاپ ۱۹۱۳ برلن) و کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف کریستنسن (سالنامه موزه گیبه ۱۹۳۶)

صفحات ۱۹۷ - ۲۰۰ .

ظاهراً هنر خود را تا آسیای مرکزی برده‌اند و این هنر قرن‌ها پس از مذهب ایشان برجای مانده است. حتی در زمانیکه این فصل نوشته می‌شد خبر رسید در «لشکری بازار» کنار رود هیرمند در افغانستان در یک کاخ متعلق به قرن یازدهم نقاشی‌هایی کشف شده که شبیه به نقاشی زمان ساسانیان است. این کاخ متعلق به سلطان محمود غزنوی فاتح هندوستان است^۱. نفوذ مدنیت ایران در آسیای مرکزی حتی چین نه تنها از روی آثار هنری مانی که قرن‌ها پایدار مانده ثابت می‌شود، بلکه از توسعه شعبه ایرانی مذهب مسیحی یعنی کلیسای نسطوری که در قرن ششم میلادی در آسیای مرکزی فعالیت میکرد و اسقف نشین‌هایی در هرات و سمرقند داشت نمایان است. در قرن هفتم میلادی حتی کوشش بعمل آمد که چین را نسطوری کنند. کلیساهای نسطوری را «معبد های ایرانی» میخواندند و کشیش های ایرانی کرم ابریشم را ازختن برای ژوستینین آوردند. شطرنج از هندوستان اقتباس شد و رنگ ملی گرفت و نیز افسانه های کلیله و دمنه پهلوی درآمد که بعدها عربی ترجمه شد و بصورت یک کتاب کلاسیک غربی درآمد. چوگان بازی در زمان ساسانیان ورزشی عادی شد و مردان و زنان بسیار در آن شرکت داشتند.

رابطه فرهنگی با مغرب زمین از اینجا معلوم میشود که شاپور اول پس از اسیر ساختن والرین امپراتور روم، اسرای جنگی رومی را برای ساختن سد بزرگ شوشتر که هنوز هم «بند قیصر» نامیده میشود بکار برد و حال آنکه در یک حجاری برجسته در طاق نصرت گالریوس در سالونیک در کنار امپراتور روم سربازان محافظی دیده میشوند که سلاح و کلاه خود مخروطی سواران سنگین زره (کاتافراکتاری) زمان ساسانی را بتن دارند و در کنار اسب های خود ایستاده اند^۲. شاید این نکته اتفاقی بوده است ولی موضوع دیگر یعنی نشان دادن صورت آدمی از روبرو در حجاریهایی که تقریباً در یک زمان یعنی در قرن سوم

۱ - صفحه ۵ روزنامه تایمز شماره مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۰ که شرح کار هیئت باستان شناسی فرانسه در افغانستان برهبری شلومبرگرا میدهد. ۲ - به صفحه b ۱۵۰ جلد پنجم از مجلدات تصاویر تاریخ قدیم کمبریج مراجعه شود.



خسرو دوم در شکار
متعلق بزمان ساسانیان که قسمتی از آن زرانود است.

میلادی در ایران و باختر زمین مشاهده میشود مؤید رابطه متقابل بین شرق و غرب بوده است^۱.

قسمت عمده حجاریهای دوره ساسانی عبارت از قریب سی حجاری عظیم بر تخته سنگ هاست که پیروزیهای شاهان ساسانی را نشان میدهد و هر چند با یکدیگر تفاوت بسیار دارند ولی بعنوان یک سلسله کار جدید پیشرفت قابل ملاحظه ای را نمیرسانند.

فکر اصلی آنها از روی نقاشی های قدیمتر زمان اشکانی اقتباس شده و این مسئله از روی کنده کاریهای چندی که در زمان ساسانیان بر بناهای تخت جمشید افزوده شده معلوم گردیده است. دوتا از این کنده کاریها برادر اردشیر اول و پدر ایشان را نشان میدهد و نظر همین کنده کاریها در ساختمانهای اشکانی «دورا اروپ» مشاهده شده است. حجاری های مربوط بزمان بسیار جدید تر یعنی عهد خسرو دوم که در طاق بستان موجود است کاملاً نشان میدهد که از روی نقاشی اقتباس شده است. بجای حجاری های بسیار گودتری که در قرن سوم مشاهده شده و ظاهراً عنصر زودگذری بوده است کنده کاریهای طاق بستان سطحی و کم عمق است. نشان دادن هیکل آدمی از روبرو که از قرن سوم بیعد دوباره عرض اندام میکند بخصوص وضع ناهنجار پاها که از زانو خم و باز نگاه داشته شده است نشانه بازگشت بسبک مشرق زمین است که همواره در زیر پوشش نازکی از سبک یونانی موجود بوده است. روح ملی امپراطوری ساسانی در زمینه هنری نیز مانند تمام جنبه های دیگر تقلید دانسته و فهمیده ای از تمدن اشکانی است. با این حال نهضت مزبور جنبه مثبت و معینی نداشت بلکه واکنشی نسبت بدوره یونانی و سیاستی بود که از طرف طبقه حاکمه بر مردمی که شاید باین حرفها چندان اعتنائی نداشتند تحمیل شده بود. اهمیت واقعی این نهضت مدتها بعد یعنی هنگامی معلوم شد که در سال

۱ - مثلاً بر روی سکه های پوستوموس Postumus و یک نقش برجسته در نیشابور که پیروزی شاپور اول را بر هندیان مجسم نموده است. رجوع شود به جلد دوازدهم کتاب تاریخ کمبریج ص ۵۵۸ و هم چنین صفحات ۳۱۹ بعد و لوحه ۱۲۰ کتاب هر تسفلد موسوم به «ایران در شرق قدیم»

۷۵۰ میلادی (قرن دوم هجری) پس از روی کار آمدن سلسله خلفای عباسی پایتخت دنیای اسلام از دمشق در شام به بغداد منتقل و بازگشت به روحیه و مذهب مشرق زمین که ایران دخالتی چنین عظیم در آن داشت آغاز شد. امپراطوری ساسانی بود که راه را برای چنین تغییر و تحولی هموار و باز کرد.

ساسانیان در زمینه معماری ایران موقعیت مرکزی مهمی دارند زیرا از شکل های یونانی اعراض کرده به طرح های ساختمانی هخامنشی بازگشتند، با این تفاوت که سبک هخامنشی ستونهای «تنه درختی» و تیربزرگ حمال و سقف سبک بلند تخت جمشید، جای خود را به سقف های گرد ضربی که معلول بکاربردن آجر پخته در معماری بود داد. دالان مسقف قبل از در و روی در معماری هخامنشی که امروز هم در خانه های ایرانی بصورت دهلیز یا ایوان ستون داری دیده میشود در کاخهای ساسانی بصورت ایوان و شاه نشین جلو باز کاخهای طاق کسری و فیروزآباد در آمده و گنبدی بر پایه های سه گوشه آجری روی آنرا پوشانده است. آشنائی کاملی که با شاه نشین جلو باز و سقف دار طاق کسری داریم سبک این ساختمان را در نظرمان بمنزله طرحهای عمده ساختمانی دوره ساسانیان جلوه میدهد ولی این سبک اهمیت بیشتری دارد زیرا همین طرح پس از آنکه دو طاق پوشیده در دوسویش اضافه شد ساده ترین نمونه خانه روستائی است و هنگامیکه این طرح اصلی دو یا چهار برابر شود و دور حیات بازی بنا گردد، خانه های اعیانی تر و کاخهای سلطنتی میشود که در زمان اسلام بعنوان طرح اصلی مسجد، مدرسه و کاروانسرا از آن استفاده شده است.^۱ نشانه رو بمرگ رفتن سنن یونانی در آثار ایران را باید در نمای خارجی طاق کسری مشاهده کرد که تقلید ضعیفی از زینت های ساختمانهای عمومی یونان است و روحیه و مفهوم این زینت ها مخلوط و درهم ریخته و سوء تعبیر شده است. در حجاریهای طاق بستان نزدیک کرمانشاه که صحنه های شکار خسرو دوم نشان داده شده آثار نفوذ رومی و بیزانس در پاره ای سرستونها و در تصویر نایب السلطنه و در گوشه های بالای هلال سقف

۱ - کتاب هر تسفلد بنام «تاریخ باستان شناسی ایران» صفحات ۹۷ بعد.

نمایان است. در جلوی این حجاریها یک استخر بزرگ مصنوعی وجود دارد و جزئی از باغ بهشت‌هائی است که سلاطین ساسانی در ایجاد آنها در تفرجگاههای کنار کاخهای خود خیلی علاقه نشان میدادند. نمونه دیگری از این «باغ بهشت»ها کاخی است که در قصر شیرین در دامنه غربی کوههای زاگرس یعنی در تقاطع راه نيسفون از جلگه عراق و شروع صعود بکوهها بسوی همدان (اکباتان) ساخته شده است. در این مکان کاخ عظیم خسرو دوم در پارک بزرگی بمساحت ۳۰۰ جریب قرار دارد، با اینکه بنائی بزرگ بوده بطوری که بقایای آن نشان میدهد مصالح پست در بنای آن بکار رفته و با گچ پوشانده شده است. این طرز بنائی و ستون‌های آجری که با گچ پوشانده شده مقدمه دورانی طولانی در بکار بردن گچ برای پوشانیدن مصالح ساختمانی پست است که در فاصله مدت کمی از اختصاصات معماریهای سراسر زمان اسلام و معاصر با بکار بردن گچ بری برجسته در زینت و حجاری شد. دو تاد دیگر از این باغ بهشت‌ها با دو کاخ خلفای اموی که در بیابان ساخته شده همراه بوده‌اند، یکی در قصر الخیر الغربی در بادیه الشام در باختر پالمیر و دیگری در «خربت مفجر» در نزدیکی اریحا در فلسطین است. در هر دو مورد سعی بلیغ شده است که با حفر جویها و قنات‌های زیرزمینی بروش ایران آب فراوان از منابع دوردست برای باغها بدست آورند. قنات یا کاریز عبارت از راهروی زیرزمینی تنگی است که از طبقات آبخیز کوهها شروع و در بین راه برای تهویه و دسترسی بان بوسیله چاههای منظمی با سطح زمین مربوط میشود تا اینکه در مظهر قنات آب بر زمین جاری میشود.

کاریز یا قنات یک اختراع بسیار مدبرانه ایرانی است و از دوره‌های بسیار قدیم در ایران معمول بود که حتی «پولی بیوس» مورخ یونانی هم از آن ذکری کرده است. این ابداع ایرانی بهترین و هوشمندانه ترین راه برای آبیاری و حاصلخیز کردن جلگه‌هائی است که دورادور آنرا کوه فرا گرفته است. این فکر در بسیاری از سرزمین‌های دیگر خاورمیانه تقلید شده و حتی در حال حاضر در اسلاک پادشاه ماوراء اردن در دره رود اردن از آن استفاده میشود. در سالهای

اخیر آتشکده‌های چندی در ایران کشف شده است. این آتشکده‌ها اصولاً عبارت از گنبدی بوده که بوسیله پایه‌های سه گوشه بر روی چهار هلال در چهار طرف استوار بوده و دورا دور ناحیه پشت بام آن غالباً راهروی باز یا پوشیده‌ای دارد که مستقیماً بدریچه‌های هلالها راه دارد. آتش مقدس معمولاً در زیر گنبد افروخته و نگاهداری میشده است.

قسمت اعظم آثار هنری کوچکتری که ساسانیان بجای گذاشته‌اند عبارت است از پارچه‌ها و یک سلسله کاسه بشقابهای عالی قره که در وسط آنها نقوش برجسته کاری مشاهده میشود. این نقش‌ها معمولاً شاه را در وضعی احترام آمیز، مثلاً صحنه جنگ یا شکار، نشان میدهد یا نقش یک جفت حیوان بر روی آنهاست و بسیاری از آنها در موزه ارمیتاژ در لنینگراد ضبط شده است. یکی از مهمترین دسته ظروفی که کشف شد و از نظر تاریخ گذاری اهمیت دارد، درون صندوقی در مازندران، استان جنوب دریای خزر بدست آمد و در اوائل سال ۱۹۵۰ بمناسبت مسافرت شاه ایران بآمریکا در انجمن آسیائی نیویورک بمعرض نمایش گذاشته شد. این دسته عبارت از شش ظرف میباشد که از گنجینه اصلی که لااقل ۹ پارچه بوده بدست آمد، و در عین حال دو قطعه پارچه ابریشمی در آن گنجینه است که مانند ظروف قره با صحنه‌هایی از شکار و حیوانات و پرندگان زینت شده‌اند. در این ظرفها صورت دو پادشاه ساسانی (بهرام چهارم و قباد اول) نقش شده که زمان آنها را از ۳۸۸ تا ۵۳۲ میلادی میتوان دانست. تمام زینت کاریها در قره برجسته است ولی چند سبک دیگر هم برای چسباندن تصاویر بزمینه‌ها بکار رفته است. این اشیاء بسیار عالی و دلپذیر و یگانه، گروهی از این ظروف قره است که یکجا باهم پیدا شده‌اند. جز در مورد ظرفهای فوق، در مورد قطعات پارچه‌ای و عده بشماری ظروف برنجی و برنزی دیگر که موجود است نمیتوان چه از لحاظ زمان و چه از لحاظ مکان به تحقیق سخن راند و بسیاری از این قطعات که پس از سقوط امپراطوری ساسانی ساخته شده مربوط باین دوره قلمداد گردیده است. ولی همین موضوع هم بخوبی، قدرت و مداومت جنبشی را که هنرمندان و صنعتگران ساسانی بوجود آورده‌اند نشان میدهد.

پنجم : د. طالبوت رایس

استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشگاه کمبریج

فصل دوم

ایران و امپراطوری روم شرقی (بیزانس)

پرفسور داوید طالبوت رایس م. بی. ای. دکتر در ادبیات و عضو انجمن پادشاهی هنر و ادبیات که اکنون استاد هنرهای زیبا در دانشگاه ادنبرگ است تمام دوره استادی خود را بمطالعه در تاریخ هنر و باستان شناسی گذرانده و هرچند شهرت وی بیشتر بسبب اطلاعات او در باب تاریخ بیزانس است، ولی همواره علاقه شدیدی به هنرهای ایرانی و اسلامی داشته و در مجله آر اسلامیکا مقالات بسیار در باب هنر و آثار باستانی ایران برشته تحریر در آورده است. وی در تهیه مقدمات و سازمان نمایشگاه معروف صنایع ایران که در سال ۱۹۳۱ در لندن، دربرلینگتن هاوس، دائر شد شرکت داشت و در همانجا سخنرانی هم میکرد. از این گذشته در شاپور ودر حیره (عراق) حفریاتی نیز بعمل آورده و بیشتر آثار دوره های اولیه اسلامی ایران را بازدید کرده است. دکتر طالبوت رایس در ایران بدنیا آمده و همواره از ته دل به ایران و پیشرفت ها و فعالیت های ایران علاقمند بوده است.

۱- دوران ساسانی

نگاهی سرسری بتاریخ روابط ایران با امپراطوری روم شرقی (بیزانس) در شش هفت قرن آغاز تاریخ مسیحی نشان میدهد که در زمینه های فرهنگی مبادله مهمی صورت نگرفته بلکه رابطه دو امپراطوری عبارت از یک سلسله

جنگ‌های کم و بیش دامنه دار یازد و خورد های سرزی بوده که در فواصل آنها دوره‌های صلحی ناپایدار و نامطمئن بوجود آمده و در طی این دوره‌های صلح هر دو طرف متخاصم چنان سرگرم اختلافات داخلی یا چنان بیحال بودند که قدرت جنگیدن نداشتند، یا یکی از طرفین، معمولاً روم، آنقدر مشتاق ادامه صلح بود که حاضر میشد برای نگاهداری آن حد اکثر مسالمت و ضعف را نشان دهد.

رقابت دیرینه ای که بین ایران و دنیای قدیم بود ادامه یافت. زد و خورد های خونین بین روم و اشکانیان فراموش نشد و بیشتر برای مقابله نزدیکتری با خطر ایران بود که در سال ۳۳۰ میلادی کنستانتین امپراتور روم پایتخت خود را از رم بساحل دریای بسفور انتقال داد و شهر کنستانتینوپل که بعداً معرب آن بصورت قسطنطنیه درآمد ایجاد شد و مهمترین حادثه زمان حکومت این امپراتور آنطور که امپراتور مارسلینوس مورخ رومی نقل کرده جنگهای وی با ایران بوده است. این مناقشات مانند بسیاری از منازعات بعدی مربوط باوضاع ارمنستان بود که دسته محافظه کارتر میخواستند روابط نزدیک خود را با ایران همسایه قدیمی و مقتدر خود حفظ کنند، در حالیکه دسته دوم، چون ارمنستان تازه بدین عیسوی درآمده بود، میخواستند با همکیشان خود در باختر متحد گردند و این حقیقت که امپراتوری روم شرقی دین مسیح را داشت و مردم کشور ایران را مشرک و بت پرست میخواند، کافی بود که بر آتش خصومت دامن زند.

در قسمت آخر قرن چهارم میلادی روابط دو نیروی بزرگ شرق و غرب نسبتاً آرام تر از زمان کنستانتین بود ولی در سال ۴۲۱ میلادی مسیحیانی که در ایران تحت تعقیب و آزار قرار گرفته بودند بباختر گریختند و چون امپراتوری بیزانس از تسلیم آنها خودداری کرد جنگ آغاز شد بدون اینکه هیچیک از طرفین مزیت قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. پس از این زد و خورد طولانی قریب به یکصد سال آرامش برقرار شد و علت عمده آن اشتغال هر دو طرف به مسائل بسیار مهمتر خارجی بود.

در سال ۵۲۷ میلادی ایرانیان باز وارد میدان کارزار شدند و بر شهرستانهای شرقی بیزانس حمله بردند . در سال ۵۳۲ در منطقه « دارا » بدست بلیزاریوس شکست خوردند و صلح کوتاهی بین روم و ایران برقرار شد . در سال ۵۴۰ ایرانیان دوباره حمله ور شدند و ایندفعه تا انطاکیه پیش رفتند و شهر را تصرف و تاراج و ویران کردند . در سال ۵۴۵ پیمان صلح امضاء شد ولی چنین بنظر میرسد که هر یک از طرفین با دولت های کوچکتر عرض راه در منطقه قفقازیه اتحاد هائی بستند و زد و خوردهای مرزی بازشروع شد . نیروهای روم در سال ۵۷۵ شکست خوردند و در سال ۵۷۶ ایرانیان از پای درآمدند و تا سال ۵۹۱ میلادی که دوباره پیمان صلحی بامضا رسید یکک سلسله جنگهای بی نتیجه بین دو امپراطوری رخ داد .

در سال ۶۰۲ میلادی خسرو دوم از قتل ناگهانی امپراطور موریس بدست فوکاس استفاده برد . نیروهای ایران بسرعت حمله ور شدند ، انطاکیه را در سال ۶۱۱ و دمشق را در ۶۱۲ فتح کردند و در سال ۶۱۴ میلادی پیشرفت قوای ایران در داخل مصر آغاز شد و باین ترتیب حمل غله از مصر که انبار آذوقه روم شرقی بود در خطر افتاد . سپاه دوم ایرانی از راه آسیای صغیر پیش راند و به اسکوتاری در ساحل آسیائی مقابل قسطنطنیه رسید . اهمیت این خطر در برابر دیوارهای پایتخت بیزانس توأم با امکان قطع آذوقه حیاتی کفه ترازو را سنگین کرد و لزوم وحدت و اتفاق را در نزد اهالی آن سرزمین محرز ساخت . در تاریخ نظیر این وضع بسیار پیش آمده بود و در آینده نیز بسیار پیش خواهد آمد و همانطور که در مورد نبرد انگلستان در سال ۱۹۴۰ مشاهده شد در قرن هفتم میلادی نیز بزودی روشن گردید که مهاجمین در تشخیص واقعی نیروی دفاعی خطا رفته بودند و خطر هجوم سبب شد که مردم بوضع غیر عادی قیام کنند و رهبری که لیاقت مقابله با این وضع را داشت بصورت هراکلیوس (هرقل) پیدا شد . وی ناگهان در سال ۶۲۲ میلادی وارد میدان کارزار شد و در طی یکک سلسله زد و خورد های سبک ایرانیان را عقب راند و بالاخره در سال ۶۲۷ میلادی در نزدیکی نینوا مهاجمین را از پای

در آورد. نتایج این جنگ نهائی بین ایران و روم چه برای امپراطوری بیزانس چه برای امپراطوری ساسانی بمراتب موثرتر از اعلی حد انتظار هر یک از طرفین بود. زیرا فقط چند سالی پس از این جنگ نهائی بین هرقل و ایرانیان قدرت جدیدی در خاورمیانه عرض اندام کرد و نیروهای عرب بر هبری اسلام مبارز و تأثیر روحی آن بهمسایگان خود در شرق و غرب حمله ور شدند. بیزانس قسمت اعظم امپراطوری خود را از دست داد و ایران ساسانی که در نتیجه جنگ با روم ضعیف شده بود و در عین حال بیعلاقگی و بی‌اعتنائی بخطر اعراب نشان می‌داد و بقدرت خود بیش از اندازه اطمینان داشت با ساسانی مقهور سپاهیان پر خاشجوی عمر گشت.

پیروزی اعراب در زمینه سیاسی کامل ولی در زمینه فرهنگ و مدنیت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که در عرض یک روز نابود شود و بخصوص چون عربها خود بضاعتی در این زمینه نداشتند تا جانشین فرهنگ ایران شود بنا بر این پیروزی مزبور که فتح نظامی و سیاسی آنی برای اعراب بشمار میرفت در طی مدتی بیش از یک قرن تبدیل به یک پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید. افکار ایرانی، فرهنگ ایرانی و هنر ایرانی همه پایدار ماندند و در زیر لوای اسلام و تحت تأثیر نیروی محرکه پر زوری باردیگر رواج یافتند و اثرات این تحول از اوائل قرن هشتم میلادی بعد در سرزمین های بسیار پهناوری نمایان گردید. با این حال نخستین سلسله اسلامی یعنی خلفای اموی پایتخت خود را در شام مستقر ساختند یعنی بجای استفاده از میراث ایران بیشتر از میراث رومی بهره بردند؛ فقط هنگامی که در زمان سلطنت بنی عباس در سال ۷۵۰ میلادی پایتخت از دمشق به بغداد منتقل شد بر تری فرهنگی و مدنیت ایران دوباره محرز گردید.

هنگامی که روابط ایران و بیزانس را در زمینه وسیع تر و با توجه بوقایع دیگری مطالعه کنیم بر خورد نظامی و وقایعی که در مرز مشترک ایران و بیزانس در آسیای صغیر رخ داد، و خلاصه ای از آن گذشت، تصویری ناقص از مبادلات بین دو امپراطوری بزرگ آن زمان را در نظر مجسم میسازد که تا حدی گمراه کننده هم

میباشد زیرا اولاً وقایع جنوب روشنائی دیگری بروضع روابط دنیروی بزرگ مزبور میافکند و ثانیاً تاریخ اقتصادی و فرهنگی داستانی در بردارد که خیلی با تاریخ نبردها و پیمان های صلح اختلاف دارد. در آن روزها هرچند ممکن بود جنگ در منطقه محدودی خیلی شدید باشد ولی بهیچ وجه وعنوان تأثیر عمومی نداشت. تجارت کماکان ادامه پیدا میکرد و در روابط بین ایران و روم دشمنی نژادی اهمیت مؤثر نداشت، بنابراین در ناحیه جنوبی تر که بیابان عربستان مرزی مطمئن بین سرزمین های آن دو کشور بود روابط ایران و یزانس خیلی دوستانه تر بود و زد و خورد جنگی در این بخش استثنائی بشمار میرفت. ایرانیها با وجود اینکه موافق نبودند معهدا وجود دولت های دست نشانده یزانس مانند غسان را در مرز سوریه قبول داشتند و روسی ها نیز با وجود آنکه با عیسویان نسطوری در خاور بیابان عربستان ارتباط داشتند اقدامی برای دخالت در امور دولت عیسوی حیره، نزدیک شهر فعلی کوفه در بین النهرین، که تحت تسلط ایران بود بعمل نمیآوردند و اگر گاهگاهی موضوع یمن عنوانی برای مجادله بود اجازه داده نمیشد جنگ جلوی داد و ستد پرسود ادویه، عطر و کالاهای پر قیمت مشابه را بگیرد. یک بار دولت ایران نیروئی برای اشغال یمن فرستاد و از سال ۵۷۰ بعد این سرزمین جزء ایران بود ولی روسی ها هم از طریق دریای سرخ هم از راه کشور عیسوی حبشه روابطی با آن محل داشتند که برای مقاصد آن زمان ایشان در آن سرزمین کاملاً کافی بود.

وانگهی در مرزهای شمالی هم هر قدر نبردی شدید و خونین بود دوره صلحی در پی داشت و مذاکراتی که منجر بانعقاد پیمان صلح میشد در این مبحث که راجع به روابط دو کشور است خالی از توجه نخواهد بود، زیرا بین دو دولت ایلچی هائی رد و بدل میشده که مأمور مذاکرات و تهیه پیمان های صلح بودند و اینان تا قلب سرزمین های حریف نفوذ میکردند و بر فرض آنکه دولت ها دوباره وارد جنگ میشدند و روابطشان قطع می گردید مبادلات فرهنگی که در نتیجه رفت و آمد سفرا آغاز میشد غالباً بسیار متمادی و بسیار مهم بود. تاریخ اعزام

برخی از این هیئت‌ها ضبط شده است. در سال ۳۵۶ میلادی شاهپوردوم سفرائی به قسطنطنیه فرستاد تا برای انعقاد پیمان صلح مذاکره کنند و در سال ۴۱۵ در زمان سلطنت یزدگرد اول «گاه بالاها» اسقف تیسفون به قسطنطنیه فرستاده شد تا بتخت نشستن بلاش را اعلام کند و در سال ۵۷۲ باردیگر یک سفیر ایرانی به قسطنطنیه رفت تا برای پرداخت خراج توسط بیزانس قراری بدهد و بیشک بسیاری از رفت و آمدهای مشابه اینها بعمل آمده که در تاریخ ضبط نشده است. «گاه بالاها» با تحف و هدایای بسیار بدربار ایران بازگشت و دلائلی در دست است که سفرای دیگر نیز مانند او هدایائی آورده اند. بهر صورت چندی بعد در آئین نامه تشریفات دربار بیزانس مقررات و تشریفات بسیاری برای پذیرائی سفرای جهان اسلام درج شده است. همچنین محتمل است سفرای بیزانس در آن زمان بایران مسافرت کرده باشند و اهل ادب و هنرمندان نیز در هیئتهای اعزامی همراه بوده اند. درینباب بی‌مناسبت نیست داستانی را که میرخوند نقل کرده هرچند افواهی است ذکر کنیم. میرخوند میگوید در زمان شاهپوردوم نقاشی از دربار روم بایران آمد تا تصویری از شاپور بکشد، صورت شاپور را نزد امپراطور روم برد و او دستور داد بر روی لوحه‌های طلای چندی که در میهمانیهای کاخ بکار میبردند نقل کنند. چندی بعد شاپور خود در لباس مبدل بقسطنطنیه رفت و در ضمن یکی از میهمانیها وارد کاخ شد. یکی از میهمانان شباهت عجیب وی را با تصویر لوحه‌ها متوجه شد، سوء ظن پدید آمد و شاپور دستگیر و نزد پادشاه روم برده شد. وی نام و نشان خویش بازگفت و بدستور امپراطور زندانی شد ولی در ضمن یکی از جنگهای بعدی با ایران از زندان بگریخت^۱. جای شک نیست که این داستان افسانه آمیز است ولی چگونگی نقل این واقعه درباب اوضاع و احوال روابط ایران و روم در عهد ساسانیان شایان دقت است؛ در آنروزها جنگ سبب قطع کامل سایر روابط زمان صلح نمی‌شد و شاید هنرمندان آزادانه بین مناطق دوسرزمین رفت و آمد داشتند.

۱ - نقل از کتاب A. de Longpérier موسوم به Observations sur les coupes sassanides

محملاً تا حد زیادی در نتیجه این قبیل رفت و آمدها بود که بعضی از افکار ایرانی در روم نفوذ کرد. حتی قبل از زمان بیزانس این فکر که امپراطور نه فقط پس از مرگ بلکه در زمان حیات خود نیز جنبه الوهیت دارد از ایران زمین بروم سرایت کرد. و هر چند مسیحیت باین اعتقاد پایان بخشید باز هم امپراطوران بیزانس همیشه رئیس کلیسای روم نیز بودند و حتی پس از بت شکنی ها شخصیت نیمه مذهبی خود را حفظ کردند. در امور دنیوی نیز امپراطور بیزانس از چندین لحاظ بیشتر بیک سلطان شرقی شباهت داشت تا بیک پادشاه غربی. فکر اصلی رومی «پرنسپاتوس»^۱ یا رئیس قوم جای خود را بسلطان مستبد شرقی داد که از همان اوان درباریان بسیار با لباسهای فاخر او را احاطه میکردند و درباری مجلل و یک سلسله کاخهای عالی داشت. لباسهای سلطنتی بیزانس قبل از قبول مسیحیت در این کشور بوسیله دیوکلئین از روی لباسهای سلطنتی ایران اقتباس شده و مزین بجواهرات قیمتی و سنگهای گرانبها بود. افکار بيشمار دیگری چه در زمینه هنری و چه در زمینه عقاید در همین موقع از ایران بروم سرایت کرد که مهمتر از همه تمایل بداشتن خزینه بسیار غنی و نقاشی های تند رنگ دیواری بود که در فاصله کمی از اختصاصات دائمی کلیه تأسیسات مذهبی بیزانس شد.

در اثر مبادلات سفرا و رفت و آمد بین دربارهای ایران و روم گذشته از نفوذ افکار شرقی در باختر زمین، تجارت بین ایران و بیزانس نیز بسیار کسب اهمیت کرد. ادویه، عطر، سنگهای قیمتی، عاج و اشیاء تجملی نظیر آنها نه تنها از راه سوریه از عربستان حمل میشد بلکه در طی شاهراه اصلی آسیا که درست از وسط سرزمین ایران میگذشت و در شهرهای بیزانس مانند انطاکیه در شمال و طرابوزان در جنوب پایان مییافت، این داد و ستد عملی میشد. در آن زمان که دریانوردی در مراحل اولیه خود بود راه دریائی از طریق بحرا حمر کمتر از راه زمینی مورد توجه بود و چون راه شمال از طریق روسیه بواسطه وجود طوائف چادر نشین از اوان مسیحیت بسته شده بود عملاً تمام تجارت باختر و خاور از راههای قلب ایران میگذشت.

تقاضای کالاهای تجملی در بیزانس بسیار عظیم بود. ادویه و عطر در تمام خانه‌های ثروتمندان برای مصرف غذا و آرایش بکار میرفت و در کلیساها عود و عنبر و سایر گیاهان معطر سوختنی طالب داشت. سنگهای قیمتی برای خزائن گرانبهای دربار و کلیسا لازم بود و عاج چه برای مصارف مذهبی چه برای مصارف عادی امپراطوری بیزانس بیش از هر زمان دیگر در دوره تاریخ مصرف داشت، ولی مهمترین و با ارزش‌ترین کالای خاورزمین ابریشم بود. راز پرورش کرم ابریشم و استفاده از پیله از روزهای اول تاریخ در دست چینی‌ها بود و باین مناسبت تمام احتیاجات ابریشم خام امپراطوری بیزانس میبایست از چین تأمین شود. میزان مصرف شگفت‌آور بود. طبقه حاکمه عادتاً لباس‌های ابریشمی میپوشیدند و در تاریخ مضبوط است که یکی از اشراف بیزانس نه تنها لباس خود را منحصرأ از ابریشم تهیه میکرد بلکه هرگز یک لباس را دوبار نمیپوشید. امیانوس^۱ مینویسد که در قرن چهارم میلادی حتی پائین‌ترین طبقات اجتماع هم لباس ابریشمی می‌پوشیدند و اهمیت ابریشم برای مصارف مذهبی ضرب‌المثل بود.

همانطور که انتظار میرفت ایرانیان حداکثر استفاده را از این کالا که تقریباً در انحصار ایشان بود میکردند و نه تنها بهای ابریشم را خیلی بالا نگاهداشته بودند بلکه تجارت را محور اصلی مقاصد دیگر خود قرار داده بودند و در نتیجه طبعاً یک سلسله مشاجرات بین دو دولت بر سر این موضوع در گرفت. فی‌الواقع ایران میتواند با گرفتن جلوی تجارت ابریشم که برای بیزانس دیگر از جنبه کالای تجملی خارج شده بود آنکشور را تقریباً خفه گیر کند و با اینکه در سال ۵۵۲ دونفر از کشیشان راز پرورش کرم ابریشم را برای ژوستی نین امپراطور روم آوردند و این کار در سرزمین بیزانس آغاز شد در صورتی هم که واردات ابریشم خام قطع میشد دخالت ایران بعنوان واسطه مبادله پایان نمی‌یافت زیرا صادرات کالای ساخته شده از ابریشم لااقل تا زمانی که بافندگان روم خودشان در این کار

سررشته‌ای بهم بزند اداسه می‌یافت و بهر حال نقشه‌ها و طرحهای نساجی ایرانی قرن‌ها در پارچه‌های رومی مقام برجسته‌ای را احراز کرده بود.

با احتمال قوی از طریق پارچه‌های ابریشمی و غیر ابریشمی بود که عده‌ای از طرحهای تزئیناتی ایرانی در این زمان به امپراطوری بیزانس راه یافت. مثلاً طرح پرطاووسی مربوط به قرن ششم میلادی که در پاناگیا - انگلوك تيستا^۱ در جزیره قبرس و جاهای دیگر مشاهده شده یکی از طرحهای معمولی ایرانی بوده است و گرچه اولین برخورد ما با این طرح در یکی از سرستونهای ساسانی در طاق بستان است، ولی اصولاً طرح مزبور از پارچه بافی بود نه حجاری و بی شک اولین بار بافندگان آنرا ابداع کرده بودند. در سایر حجاریهای همزمان ایرانی نیز تأثیر بسیاری از بافندگی ملاحظه میشود و سوارد عدیدهای از ظهور طرحها و نقشه‌های ایرانی در دنیای روم میتوان شمرد. باین ترتیب صورتهای روبرو و پشت بیننده و همچنین درخت مقدسی که غالباً بین آنها دیده میشود اصولاً یک طرح ساسانی است. نقشه معروف ظروف یونانی که شاخ و برگ بزرگ از آنها برخاسته و بقرینه از هردو سو بالا میرود نیز از آن ایران است. پارچه معروف موزاک^۲ را نیز باید ذکر کرد که هرچند عموماً آنرا کار بیزانس میدانند ولی از طرح اصل ایرانی بدقت متابعت شده است. میگویند که کنستانتین پنجم « ۷۵ - ۷۶۱ » آنرا به اسقف موزاک هدیه کرده است. لباسها اصولاً شکل رومی دارد ولی موقعیت سوارها و حیوانات و نوارهایی که در پشت زین و برگ اسب‌ها در اهتزاز هستند کاملاً ساسانی است. یک طرح عمده دیگر یعنی مردی که در وسط ایستاده و با حیوان درنده از هر طرف در نبرد است هرچند از زمانهای قدیم از بین‌النهرین سرچشمه گرفته ولی در زمان ساسانیان چنان توسعه یافته بود که میتوان آنرا یکی از طرحهای ساسانی وارد در بیزانس دانست. پارچه‌ای که معروف به کفن سنت ویکتور در ناحیه سانس موجود است نمونه‌ای است از این پارچه رومی با طرحهای

شرقی و نیز اهمیت نقش ساسانیان در الهام دادن بیافندگان و تولید پارچه از اختلافی که در تعیین قطعی محل اصلی بسیاری از قطعات پارچه خیلی قدیمی موجود است نمایان میشود.

مقدار زیادی از قطعات پارچه‌ها، بسته بجانبداری و تعصب مؤلفین و کارشناسان مختلف، بایران یا مراکز عدیده امپراطوری بیزانس شده است در حالی که محل اصلی آنها هنوز هم نامعین است. قطعه معروف حاشیه که بین موزه برلن و نورنبرگ تقسیم شده با پارچه کلیسای سنت اورسولا در شهر کلنی که اکنون در برلن است دو تا از مهمترین نمونه های یک دسته مفصل از این پارچه‌هاست. این دو پارچه که روزی بطور قطع مربوط بایران شناخته میشدند حالا مربوط بقسمتهای مرکزی امپراطوری بیزانس یاسوریه قلمداد میشوند. بسیاری از قطعات پارچه عتیقه که بمیراث رسیده طرحهای دیگری از حیوانات دارد که توسط محققین مختلف متعلق بایران یا روم شناخته شده است حتی اظهار نظر شده است که طرح معروف گریفون بالدار در دایره (گریفون حیوانی خیالی است که قسمت خلفی آن مانند شیر و قسمت قدامی مانند عقاب است) که بطور قطع طرحی ساسانی است و در امپراطوری بیزانس نیز تقلید شده و در پارچه‌ها بکار رفته است، از ایران نیست گرچه پارچه ابریشمی دل انگیزی که در موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن ضبط و بی شک ساخت ایران است این طرح را در بر دارد و در حجاریهای طاق بستان نیز لباسی که برای خسرو حجاری شده دارای همین طرح میباشد.

هرچند نفوذ هنری ایران در امپراطوری روم بیشتر از هر جا در مورد پارچه واضح و مشخص است از پاره‌ای لحاظ اهمیت آن در معماری بمراتب اساسی‌تر میباشد، و حتی یکی از مکتب‌های محققین تحت رهبری استرزیگوفسکی^۱ چنان در این زمینه تند میرود که میگوید تمام اختصاصات اساسی ساختمانهای

۱ - Strzygowski . برای مطالعه خلاصه جالبی از این موضوع به کتاب وی موسوم به «مبانی هنر در کلیساهای مسیحی Origin of Christian Church Art (چاپ آکسفورد ۱۹۲۳) رجوع شود.



الف موزائیک بیزانس ، سان ویتال ، راونا . ملکہ تئودورا و درباریانش



ب موزائیک بیزانس ؛ سن ویتال ، راونا . ژوستینین و درباریانش

گنبدی و سقف دار و حتی ساختمانهای صلیب شکل که عصاره واقعی معماری بیزانس بشمار میرود از ایران سرچشمه گرفته و نخست در ایران توسعه یافته است. هرچند این عقیده را میتوان اغراق آمیز دانست ولی دلایل کافی در دست است که ایران را در معماری بیزانس صاحب تأثیری حیاتی بدانیم زیرا طاق بیضی شکل، بکاربردن قوسهای گچی برای زینت نمای عمارات، هلال سه گوش برای تبدیل عمارت چهار گوش به پایه مدور گنبد و شاید توسعه دادن طرح چهار گوش عمارت بوسیله افزودن دو گوشوار و تبدیل آن به صلیب یونانی همه قبل از آنکه در بیزانس توسعه یابد در ایران مورد توجه قرار گرفته بود.

قسمت عمده‌ای از تکامل و توسعه این طرحها از آغاز کار در ارمنستان صورت گرفته و از آنجا به امپراطوری بیزانس راه یافته و بی شک پاره‌ای از معماران ژوستینی نین ارمنی بوده‌اند و فعالیت عظیمی که در عهد این امپراطور برای ساختن بناهای جدید بود تا حد زیادی مرهون هوش و ذکاوت و اختراع اهالی آسیا بود. ارمنستان بار دیگر در عصری دیر تر نفوذ قابل ملاحظه‌ای در توسعه معماری یونان پیدا کرد و از قرن نهم میلادی بعد روابط این دو سرزمین از لحاظ ساختمان مانند روابط یونان و ایران در نقشه‌ها و طرحهای بافندگی و حجاری بسیار بهم نزدیک میشود.

بی شک رومیهای شرقی مهارت خود را در کارهای مهندسی و ساختمانی از نبوغ روم بمیراث بردند ولی یک سلسله افکار را هم از شام و سلسله دیگر را از روم اقتباس کردند. تعیین میزان ارتباط و تعادل و نسبت میان دو عامل ایرانی و شامی (سوریه‌ای) در زندگی بیزانس یکی از موضوعات بسیار پر سر و صدا و جار و جنجال بین محققین است؛ با این حال بی‌شک میتوان گفت که آمیزش کار آمدی روم با قوه تخیل و ابتکار و شیوه‌های کم اثر تر شرق بود که شاهکارهای پرافتخار معماری بیزانس امثال کلیسا (یا مسجد) ایاصوفیه^۱، کلیسای حواریون مقدس^۲ و سنت سرژیوس^۳ و سنت باکوس^۴ را که همه در قسطنطنیه

تحت سرپرستی ژوستی نین ساخته شد و همچنین عده کثیری از ساختمانهای مسیحی شرق و غرب را بوجود آورد. بدون عناصر و عوامل ایرانی محال بود این بناها مختصاتی را پیدا کنند که در همه آنها موجود است و عنوان سبک بیزانس بهمین سبب بآنها داده شده.

در سایر هنرها نفوذ ایران هرچند کمتر واضح است ولی قابل تشخیص میباشد. در زمینه حجاری طرح محبوب ایرانیان که صورت حیوانات بود در باخترزمین تقلید شد و پاره‌ای تخته سنگها که در موزه عثمانی موجود است طرحهایی دارد که از مشرق زمین الهام گرفته‌اند و یکی از آنها طرح کهن ایرانی یعنی نبرد بین شیر و گاو را نشان میدهد. در قسمت فلزکاری نیز بشقاب مربوط به قرن ششم میلادی را که در کارتاژ بدست آمده میتوان ذکر کرد. این بشقاب در نمایشگاه آثار بیزانس در سال ۱۹۳۱ در پاریس (بشماره ۳۸۸) نشان داده شد و طرح تزیینی برجسته‌ای در وسط آن موجود است که هم از لحاظ سبک و هم از لحاظ طرز کار کاملاً ساسانی میباشد. در سایر فلزکاریهای دوره‌های مقدماتی بیزانس هم روابط نزدیک ایرانی کاملاً محسوس است و فلزکاریهای شبه جزیره بالکان حتی دارای جنبه شرقی تری است. مثلاً گنجینه معروف « ناکی سنت میکلوس »^۱ که در مشرق مجارستان بدست آمده جنبه کاملاً واضح ساسانی دارد. کاخهای اولیه بلغارستان در « آبوباپلیسکا »^۲ شبیه طرح کاخهای ساسانی است که در سروستان و فیروزآباد میباشند. حجاری معروف بلغارستان در منطقه « مادابا »^۳ برآستی کاملاً یک اثر ساسانی است. ظاهراً روابط بین بلغارها و ساسانیان خیلی نزدیک بوده و بعید نیست پاره‌ای اصول و جزئیات طرح‌ها و نقشه‌های ساسانی از طریق بلغارستان بروم شرقی رسیده باشد.

این قضاوت بخصوص در باره کوزه‌گری و سفال سازی صدق میکند زیرا لوحه‌های سفالی سفید عالی برای نصب در دیوارها هم در بلغارستان هم در قسطنطنیه بدست آمده است و طرحهاییکه بر روی آنهاست در بسیاری موارد از آثار

ساسانی است، هر چند خود لوحه‌ها مربوط بقرن نهم یا دهم میلادی است و از چگونگی کاشی کاری و ظرف سازی در زمان ساسانیان هیچگونه اطلاعی در دست نیست. در باب وجود عناصر ساسانی در جهان بیزانس چند مورد دیگر را میتوان ذکر کرد، چکمه‌های نرم و بلندی که در موزائیک «سن ویتال» در «راونا» بر پای ژوستینیان است مخصوص ایران میباشد (لوحه ۹) و تاج «تئودورا» بطوریکه بر روی سکه‌ها نقش شده مبتنی بر اساس ساسانی است زیرا دو گوشه کوچک در هر طرف صلیب بالای تاج نمایان است و این گوشه‌ها در حقیقت اقتباس سبکی از بالهائی است که همه جا در آثار ساسانی دیده میشود و با وضوح تمام تقلیدی از کلاههای ساسانی مثلاً کلاه خسرو دوم میباشد. تاجهای شخصیت‌های سلطنتی دوره‌های ابتدائی بیزانس بخصوص تاجی که تئودوزیوس دوم در منولوژی بازیل دوم بر سر دارد و تاج تخم مرغی شکلی که سلاطین بعدی مثلاً تئودور میسترا (۱۴۰۱ - ۱۳۸۳) بر سر دارد از نوع ساسانی است^۱ و این تاج از طریق امپراطوری خاوری طرابوزان وارد شده بود. مورد دیگر وجود رابطه بین طرحهای ایران و بیزانس بکار بردن سگک‌های مشابهی مانند سگک شال گردنی است که مجسمه ستون تئودوزیوس در قسطنطنیه بر تن دارد و نیز قلاب شال گردن امپراطور در مجسمه عاج «باربری نی» که در موزه لوور است عیناً شبیه سگک‌هایی است که در پاره‌ای از کنده کاریهای ساسانی بخصوص مجسمه اردشیر در نقش رستم و مجسمه شاپور اول در نقش رجب و مجسمه شاه ناشناسی در دارا بجرد مشاهده میشود^۲. در زمان ژوستینیان این نوع قلاب و سگک متروک شد ولی نوع دیگر گردن بند ایرانی نامدتی بسیار طولانی رواج داشت و در آثار بیزانس تا تاریخ‌های بسیار جدیدتری دیده میشود^۳.

۱ - رجوع شود به تصویر ۵ در کتاب J. Ebersolt موسوم به *Les Arts somptuaires de Byzance*

۲ - رجوع شود به کتاب F. Sarre بنام «هنر ایران قدیم» *Kunst des alten Persien* (چاپ ۱۹۲۲

برلن) کلیشه‌های ۷۰ و ۷۳ و نیز بکتاب فلاندن و کوست *Flandin et Coste* موسوم به

«سفر در ایران» *Voyage en Perse* (چاپ ۵۴ - ۱۸۴۳ پاریس) عکس‌های ۳۳ - ۱۸۲ - ۱۹۱

۳ - نقل از کتاب J. Ebersolt مذکور در بالا (صفحه ۳۴)

از آنچه گذشت چنین بر میآید که بردن طرحها و نقشه ها بطور کلی یک جانبه یعنی از شرق بغرب بوده و تقریباً بدون انقطاع در سراسر ادوار اولیه بیزانس و امپراطوری ساسانی یعنی از قرن چهارم تا هفتم میلادی ادامه داشته است. با این حال هیچ یک از این دو تصور کامل نیست، هر چند روابط بین این دو سرزمین آنطور که تاریخ جنگها میرساند تا این اندازه بسته بسته و ناگهانی نبوده است ولی بی شک بدون انقطاع هم نبوده است، و هر چند تا این زمان سواردی روشن نشده که نفوذ بیزانس را در امپراطوری ساسانی کاملاً برساند تاریخ حاکی از احترامی است که در ایران نسبت به صنعتگران رومی و مهارت مهندسین آنها وجود داشته است و بی شک صنعتگران بیزانس بخاورزمین راه مییافته اند. گفته شده است که ژوستینین کارگرانی بخسرو اول قرض داد بطوریکه فردوسی میگوید سدبزرگ شوشتر در زمان شاپور کبیر بوسیله یک معمار بیزانسی ساخته شده که باو مأموریت داده شده بود که تمام هنر و استادی روم را در آن بکار برد. محققاً چون رومیها در امور فنی ساختمان از ایرانیها جلوتر بودند باید انتظار هم داشت که نفوذ بیزانس در ایران از طریق معماری بوده باشد هر چند بنا برخواسته و گفته استرزیگوفسکی^۱ رومیها از لحاظ ابتکار و نبوغ فکری و تخیل از ایرانیها عقب تر بودند.

۲ - دوره اسلامی

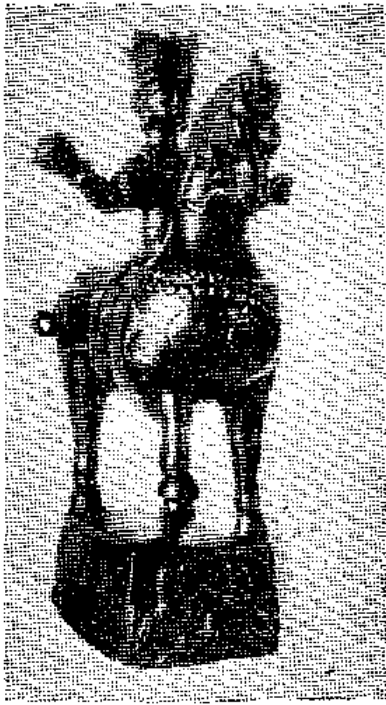
اوضاع خصومت آمیزی که در دوران ساسانی از اختصاصات روابط ایران و بیزانس بود پس از پیروزی اسلام نیز ادامه یافت با این تفاوت که حالا دیگر فقط قسمتی از سرز امپراطوری روم شرقی که مقابل سرزمین ایران بود در معرض خطر قرار نداشت بلکه سراسر سرز از قفقازیه تا مدیترانه از نظر بیزانس در معرض خطر بود و باین ترتیب هر چند تعداد زد و خوردهای نظامی کمتر و فواصل آنها بیشتر بود ولی وسعت دایره عملیات خیلی زیاد تر شد. در قرن اول اسلام زد و خوردهائی در گرفت که در آنها پیروزی با مسلمانها بود

تاجائیکه نیروهای عرب به پای دیوارهای قسطنطنیه هم رسیدند ولی در اواسط قرن هشتم میلادی (قرن اول و دوم هجری) نیرو های امپراطوری بیزانس ابتکار عملیات را در دست گرفتند و در ۷۵۴ میلادی تاسوریه پیش راندند و در ۷۵۱ وارد ارمنستان شدند اما طرفی از اینکار بسته نشد زیرا قدرت امپراطوری اسلام پیش از ساسانیان بود و مادام که اختلافات داخلی دنیای اسلام را تقسیم نکرده بود امپراطوری بیزانس بهیچوجه بحیات خود ایمنی نداشت. در سال ۸۳۷ اوضاع خاور بچائی رسیده بود که برای تئوفیلوس امپراطور روم امکان حمله باموقیبتی میسر شد و در معاهده ای که منعقد گردید بیزانس توانست دوباره در امور مرزهای شام تسلط و نظارتی بدست آورد. با این حال مسلمانان باسانی آسیای صغیر را ترک نگفتند. در سال ۸۶۷ خلفا از یک دسته مذهبی بنام پولسین ها^۲ در مبارزه ایشان برضد قدرت قسطنطنیه جانبداری کردند و نیروهائی برای اشغال پاره ای قلاع رومی در جنوب آسیای صغیر اعزام داشتند. در سال ۹۳۴ بیزانس چه از لحاظ موقعیت نظامی در سراسر مرز چه از لحاظ قدرت برای مذاکرات صلح برتری یافته بود ولی این برتری دیری نپائید زیرا ورود ترکها در صحنه سیاست اسلام در حدود سال ۱۰۴۰ میلادی قدرت جدیدی به قوای اسلام افزود و مهاجمین جدید بزودی چنان خطر مهمی برای امپراطوری بیزانس شدند که در مقام مقایسه با آنها نه ساسانیان اهمیتی داشتند نه اعراب. هنوز یک قرن نگذشته بود که قسمت اعظم ارتفاعات آسیای صغیر بدست ترکهای سلجوقی افتاد.

هر چند زاد و بوم سلاجقه اصولاً از مرکز آسیا و نژادشان ترک بود ولی نخستین برخورد آنان با تمدن ثابت و شهرنشین در ایران بود و بسرعت زیاده در فرهنگ و هنر ایران جذب و هضم شدند و بسیاری از عناصر آنرا فرا گرفتند. بنابر این نتیجه استقرار سلاجقه در آسیای صغیر محکم ساختن حلقه جدیدی در روابط روم شرقی با ایران بود نه استقرار رابطه ای با مناطق ناشناس آسیای مرکزی. یک نمونه از این تأثیر آن است که قسمتی از کاخ عالی قسطنطنیه که در این

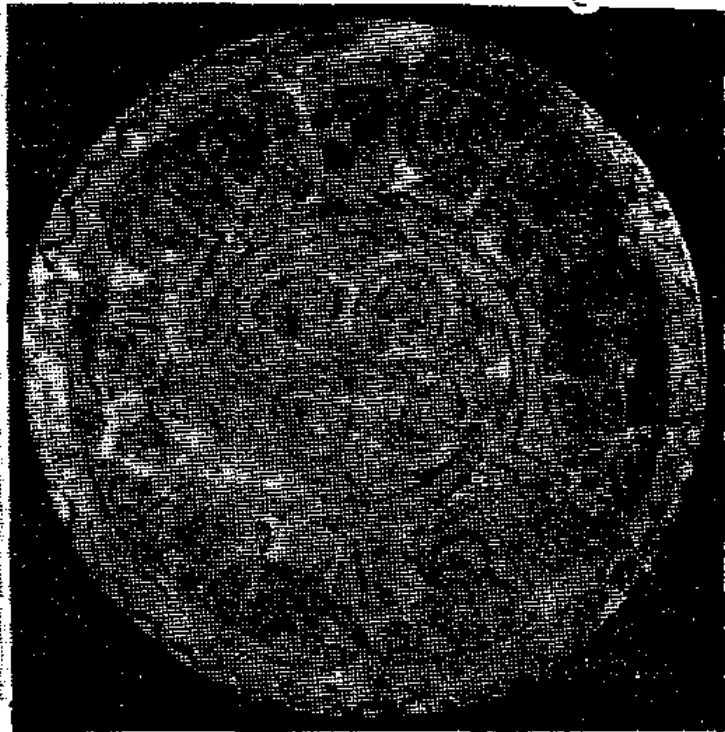
زمان و تحت نفوذ سلاجقه ساخته شده و بزبان یونانی « پرسیکوس دموس » میگویند ظاهری صد درصد ایرانی داشته است . ترکان سلجوقی رنگ و بوی تازه ای به هنر و فرهنگ ایرانی دادند ولی چیزی تازه یا بیگانه جانشین آن نمودند و هرچند فتح آسیای صغیر بدست سلاجقه قدرت مادی بیزانس را بسیار کم کرد ولی از نظر فرهنگی به نسبتی که وسعت سرزمین های تحت انقیاد این دنیو در سالهای ۱۰۴۰ و ۱۱۴۰ میلادی باهم تفاوت دارند وضع خطرناک نبود . باین جهت با آنکه سلاجقه و امپراتوران بیزانس از لحاظ فرضی دشمن بودند روابط ایندو سرزمین در عمل عمده بر اساس صلح و دوستی بود . ارتباط و تبادل افکار بین فرمانفرمایان جدید و قدیم خاور آسیای صغیر فراوان بود ، مبادله سفرها و درباریان دائماً صورت میگرفت و تاریخ نشان میدهد که عدّه بیشماری از اشراف سلاجقه برای کسب دانش و تربیت به قسطنطنیه سفر میکردند و پس از خاتمه تحصیل که بسرزمین سلجوقیان برمی گشتند مقامات حساسی در دستگاه دولت اشغال میکردند و در پاره ای موارد حتی سلاطین آینده سلجوقی در قسطنطنیه درس میخواندند و باین ترتیب بسیاری از عوامل مدنیت و افکار رومی جزئی لاینفک از تمدن سلجوقی شد .

ولی نکته ای که ذکر آن رفت تا قرن دوازدهم میلادی واقعیت بخود نگرفت و تا آن زمان افکار و عقاید و طرحها و نقشه ها اصولاً از طرف خاور به بیزانس میرفتند و در فاصله بین قرن هشتم و یازدهم میلادی است که آثار برجسته نفوذ ایران در توسعه و پیشرفت هنر بیزانس کاملاً نمایان میشود . این توسعه و نفوذ هنری ایران در دنیای روم شرقی تنها یک جنبه نداشت بلکه دارای سه مرحله و درجه نفوذ کاملاً مشخص است ، اولاً امپراطوری بیزانس اشیائی از ایران وارد میکرد و در بسیاری موارد عین خود این اشیاء ولی بیشتر طرحها و نقشه های روی آنها در روم تقلید میشد معهذاً در این تقلیدها آثاری از جذب و هضم افکار ایرانی دیده نمیشود و باید آنها را تقلیدهای محض دانست که با گذشت زمان اثری از آنها بجای نمانده . یکی از نمونه هائی که میتوان ذکر کرد مجسمه



الف

الف - مجسمه سواری از برنز ، اواخر دوره ساسانیان ، موزه ارمیتاژ فرانسه



ب

ب - بشقاب باتزئینات خط کوفی چند رنگ ، بیزانس قرن ۹ یا ۱۰ م .



ج

ج - کاسه ، از ری ایران قرن ۱۱ ، سابقاً در مجموعه وینیبر پاریس بوده است .



د

د - کاسه ، از سالونیک ، بیزانسی قرن ۱۳ م . سابقاً در مجموعه مالون پاریس بوده است

برنزی متعلق به آقای « ه. پیرس »^۱ است که مربوط بقرن یازدهم میلادی است و در سال ۱۹۳۱ در نمایشگاه آثار هنری بیزانس در پاریس بشماره ۴۴۲ مشاهده شد . این مجسمه عبارت از دو عقاب است که در دو طرف یک سوزن مرکزی ساخته شده و ظاهراً تقلیدی از یک اسباب برنزی عادی لرستان است . برنزه‌های لرستان مربوط بدوره بسیار قدیمی تری است و تقلیدی که در بیزانس از آن شده قطعاً از روی نمونه‌ای بوده که بر حسب اتفاق بدست هنرمندی رسیده ؛ بنا بر این سبب ایجاد یک سبک جدید یا آغاز نهادن یک دسته یانوع تازه اشیاء نشد . بهمین ترتیب بسیاری از طرحهای تزئینی ایران در زمانهای گوناگون تقلید شده ولی این تقلیدها جسته و گریخته بوده و طرحها جزئی از فرهنگ هنر معاصر یا آینده بیزانس نشده‌اند .

در مرحله ثانی ما با این مسئله مواجه میشویم که هر چند طرح و نقشه یاعین شیئی از خاورزمین تقلید نشده است سبک یا مفهوم اصلی و پنهانی هنر شرقی در بیزانس جذب و حل شده است . نفوذ مشرق زمین در این زمینه ، نه از یک راه بلکه از چندین طریق عملی شده و باعث تغییراتی در طرز فکر و در برخورد اساسی هنر بیزانس با زیبایی و زیباشناسی گردیده است . این تغییر بمراتب عمیق تر از آن بود که از تقلید ساده یک طرح یا یک شیئی حاصل شود و در بسیاری از موارد نتایج پایداری بوجود آورد که چون جنبه روحی و روانی دارد نه جنبه مادی و حسی ، پی بردن بآنها مشکل تر و معمولاً شرح دادن آنها در قالب الفاظ و عبارات هم بسیار دشوار است . با این حال نفوذ این افکار در آثار هنری بیزانس که جنبه مذهبی دارد و در فصل پیش تفاوت آنرا با امپریالیزم روم متذکر شدیم یکی از عوامل و عناصر بسیار مهم اساس فرهنگ و مدنیت بیزانس بشمار میرود زیرا که علاقه برنگهای تند و روشن ، سواد و مصالح غنی و قیمتی ، لباس های پرزرق و برق و داخله مجلل ساختمانها بهیچوجه چیزی نیست که بیزانس از روم گرفته باشد بلکه کاملاً در اثر نفوذ ایران بوجود آمده است . معهداً نباید

فراموش کرد که عناصر دیگری از افکار بیزانس که مربوط بدوره‌های بعدی است و آنها هم از مشرق زمین سرچشمه گرفته واقعاً ایرانی نیستند بلکه باید آنها را مربوط به فرهنگ سامی دانست. از آنجمله نفرت از صورت سازی است که در طی قرون هشتم و نهم میلادی بر قسمتی از افکار بیزانس مسلط شد و در طی دوره بت شکنی (۷۱۷-۸۴۳) منتج به تحریم تجسم صورت و مجسمه سازی شده و همین امر سبب انحراف مسیر هنر بسوی عوالم باطنی گردید که بخصوص در کارهای نقاشی و موزائیک دوره پلائی دوم در صف اول قرار گرفت. تصویر عجیب ورعب انگیز « مسیح قادر مطلق » که بر سقف کلیسای «دنی» نزدیک آتن جلوه گری میکند نمونه ای از این سبک است؛ اهمیت هنری آن بیشتر از نظر باطن و مفهوم معنوی آن است نه از لحاظ نمایش برونی و اصولاً این اثر کاملاً روحیه عرفانی سامی را میرساند.

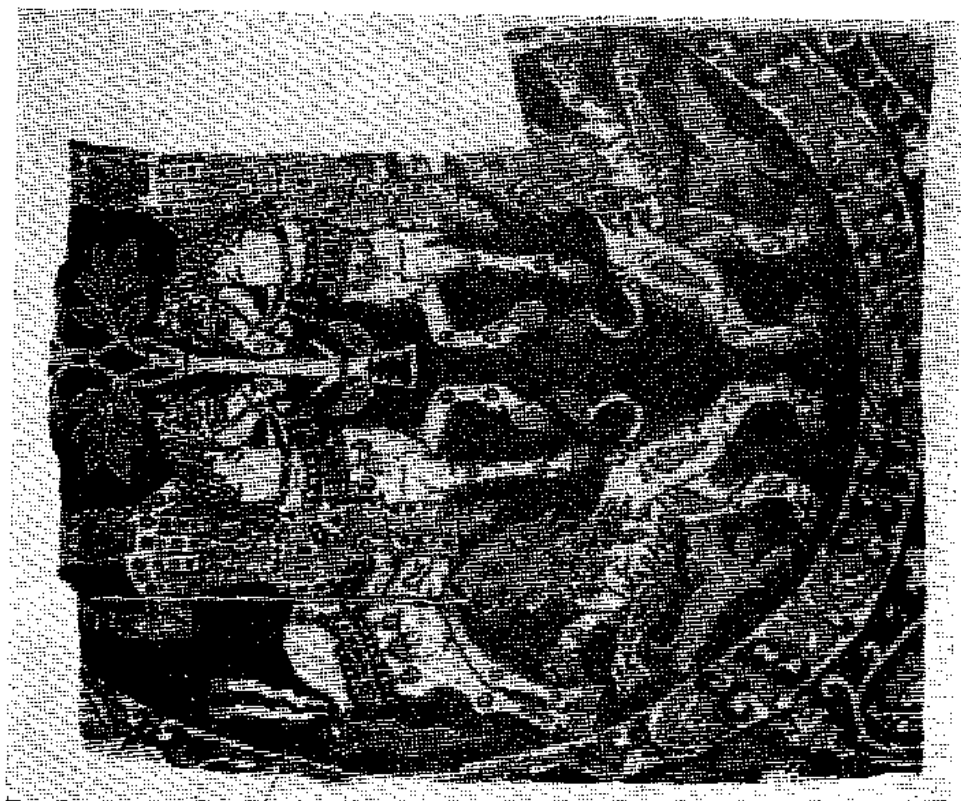
با اینهمه مهمترین طریق یعنی مرحله سوم نفوذ مشرق زمین مخلوطی است از دو روشی که بدان اشاره شد، هم طرحها و خود اشیاء، هم روحیه و مفهوم معنوی آنها بطوری در بیزانس اثر کرد و جذب شد که کارهای بیزانس چه از نظر ظاهر چه از نظر باطن کاملاً ایرانی است ولی در اثر عاملی که میتوان آنرا درك خاص هر قوم از زیبایی دانست جنبه بیزانسی هم پیدا کرد و در حقیقت بر این نوع اشیاء در برابر اصطلاح یونانی شدن هنر بیزانس، نام ایرانی شدن بیزانس میتوان نهاد. این اقتباس سبک و نمونه های ایران از قرن هشتم میلادی بعد بکرات مشاهده میشود و یک سلسله موارد را تقریباً در تمام رشته های هنری میتوان ذکر کرد که تحت این تأثیر قرار گرفته اند.

ولی مسئله پی بردن به تأثیر ایران در بیزانس در این زمان مشکل تر از زمان ساسانیان است زیرا همیشه تشخیص اینکه کدام یک از این تأثیرها کاملاً ایرانی است و کدام جنبه کاملاً اسلامی دارد آسان نیست، چه از قرن نهم میلادی در تحت تأثیر اسلام، افکار ایرانی و عرب چنان بهم آمیخته شدند که مشکل است مشخص کرد که فلان اثر هنری مربوط به قسمتی معین از جهان اسلام باشد یا اینکه قسمتی از فرهنگ کلی و پیچیده اسلامی است.



ب

الف - پارچه ابریشمی بیزانسی متعلق به قرن ۸ ، از موزاک موزة پارچهها ، شهر لیون فرانسه
ب - پارچه ابریشمی بیزانسی ، کفن سن ویکتور قرن ۸ ، گنجینه کلیسای سانس



الف

بکار بردن خط کوفی بعنوان طرحهای هنری یکی از این موارد است . این رسم الخط اولین مرتبه توسط اعراب بکار برده شد و بطوریکه از نام آن برمیآید از شهر کوفه در عراق برخاسته ولی استفاده از آن بعنوان یک طرح هنری نه تنها در کتابها بلکه در ظروف سفالی ، فلزی و نساجی و در ساختمانها اساساً بوسیله هنرمندان ایرانی بود . مشکل است بتوان یک اثر هنری مربوط بقرن نهم میلادی (قرن سوم و چهارم هجری) از هر جای ایران پیدا کرد که یک خط کوفی روی آن نباشد و شاید رویهمرفته صحیح تر باشد که استفاده از این رسم الخط را در آثار هنری یک ابداع ایرانی بدانیم تا عربی .

استفاده از رسم الخط کوفی بعنوان طرح تزئینی بزودی در بیزانس باب شد و در همه موارد در پارچه بافی ، سفال سازی ، حجاری و ساختمان بکار رفت و معمول بودن آن بخصوص در شهر آتن در قرن دهم میلادی بحد اعلای خود رسید . هر چند در این مکان تا قرن چهاردهم ادامه داشت ولی از سال ۱۰۵۰ بعد کمتر معمول بود و نمونه های بعدی خط کوفی بطور عمده در تزئین نماهای آجری ساختمانها مشاهده میشود که نمونه آن کلیسای هوسیوس لوکاس^۱ در منطقه فوسییس^۲ نزدیک دلفی است که در قرن یازدهم ساخته شده است .

شاید این طرح از طریق پارچه های ساخت ایران که سرمشق کار گاههای پارچه بافی آتن و تبس^۳ و سایر جاها بود بدنیای بیزانس راه یافت^۴ . بهمین ترتیب سبک و کارهای سوزائیکی که برای تزئین سالانورمانا^۵ در کاخ پالرمو^۶ در جزیره سیسیل بکار رفته اصولاً ایرانی است نه عربی . هر چند در نتیجه نفوذ اعراب بود نه ایرانیها که این طرح در بیزانس اقتباس شد .

رشته هنری دیگری که نفوذ ایران در آن تأثیر فراوانی دارد کوزه گری و کاشی سازی است و در این زمینه نیز همیشه تفکیک سهم اعراب و ایرانیان

۱ - Hosios Lukas - ۲ Phocis - ۳ Thebes - ۴ رجوع شود بکتاب ا. ویگان

(ص ۲۲۲) موسوم به Die helladische Schule in der mittel-byzantinischen Seidenweberei

که درسومین کنگره بیزانس در آتن (۱۹۳۰) عرضه شد . ۵ - Sala Normana - ۶ - Palermo

آسان نیست ولی یکی دو دسته از ظروف بیزانس در کمال وضوح تأثیر نفوذ ایران را می‌رساند نه نفوذ اعراب را. مهمترین مجموعه در این دسته عبارت از گروهی است که بنام ظروف چندرنگی معروف شده و نمونه‌های آن در شهرهای پرسلاو^۱ و «پات لینا»^۲ در بلغارستان و در شهر کیف و سایر مراکز بیزانس در روسیه و خود قسطنطنیه بدست آمده و مربوط بقرن نهم، دهم و یازدهم میلادی است. بسیاری از این ظروف چه از لحاظ طرح تزئینات چه از لحاظ سبک و رنگ و حتی طرز ساختن آنها نفوذ هنر ایران را نمایان می‌سازند. در تاریخ‌های بعد مجموعه‌های بزرگی از ظروف نقاشی شده بیزانس وجود داشته که لعابهای قهوه‌ای، سبز، آبی، زرد و قرمز کم رنگ را بروی بدنه سرخ رنگ بکار برده‌اند و کاملاً شبیه به نوع معروف ظروف سفالی ایرانی است که در دورانهای قدیم تری در ایران بکار میرفته است. از همه مهمتر دسته ظروف Sgraffito (ظرفهایی است که نقشه‌های آنها کاشی کاری و درعین حال کنده کاری است) میباشد که پاره‌ای از آنها در دنیای روم شرقی چنان شبیه به الگوهای اصلی ایرانی خود هستند که آدمی سیل میکند چنین اظهار عقیده نماید که نه تنها طرحها و شکل ظروف و طریقه ساختن آنها تقلید میشده بلکه در پاره‌ای موارد خود استادان کوزه‌گر و کاشی‌ساز ایرانی هم بباخترزمین رفته‌اند^۳.

در زمینه فلز کاری، مینا کاری و سبک کاری روی عاج هم چه در قسطنطنیه چه در جاهای دیگر بیزانس هر چند اثر نفوذ ایران کمتر از کاشی کاری است با این حال موارد چندی را میتوان ذکر کرد که بی‌شک نفوذ ایران را کاملاً می‌رساند. یک دسته لوحه‌های عاج وجود دارد که طرحها و نقشه‌های استیلیزه آن کاملاً مقتبس از فرهنگ ایرانی است، دختر رقصه‌ای که لوحه تاج (کنستانین -

۱ - Preslav - ۲ Patleina - ۳ - مؤلف این فصل در کتابی بنام «ظروف لعابی بیزانس»

Byzantine Glazed Pottery (چاپ آکسفورد ۱۹۳۰) رابطه ظرفهای بیزانس را با ایران بطور اختصار شرح داده است. امیلوار است بتواند بعداً مفصل‌تر در این باب بحث کند.

مونوماکوس) ^۱ (۵۵-۱۰۴۲) را در شهر بوداپست زینت بخشیده تصویرهای تذهیب کاری دوره اسلامی را در ایران بخاطر میآورد. مقداری ظروف نقره مربوط به قرن نهم یازدهم میلادی که در بلغارستان بدست آمده نیز شایان ذکر است. این ظرف ها از یک طرف مربوط به نمونه های بیزانسی و از سوی دیگر شبیه الگوهای ایرانی است ^۲. دسته مهمتری از این قبیل کارها عبارت از سنگ های مرمر حجاری شده است که در سراسر دنیای بیزانس از آتن تا قسطنطنیه و از آسیای صغیر تا شهر ونیز مشاهده میشود. بر روی این لوحه های سنگی طرحهای شکل حیوان بسیار است که بدون هیچ تردید از اصل ایرانی گرفته شده و در این مورد نیز مانند خط کوفی شاید از روی طرحهای نساجی گرفته شده باشد. یکی از این لوحه های مرمر تصویری غیر عادی ولی بسیار جالب دارد که عبارت از پرواز کیکاوس با آسمان در عرابه خودش است و در دیوار کلیسای سن مارک در شهر ونیز نصب شده است.

در سراسر دوره بین قرن نهم تا سیزدهم میلادی نفوذها بار دیگر بکلی یک جانبه و از طرف خاور زمین نبود؛ کارهای هنری مجزا و منفردی در خاور زمین بدست آمده که میتوان بدون تردید اثر الهام بیزانس را در آنها مشاهده کرد. بطوریکه در تواریخ مضبوط است سفیران و هنرمندان بیزانس تا عراق عرب رفته اند و قطعاً بایران هم مسافرت کرده اند. در مورد اول میتوان یک لگن مسی که اکنون در اینسبروک است و زینت آلات مینا کاری دارد ذکر کرد. بر روی این ظرف نام یکی از شاهزادگان ارتقی دیار بکر حک شده و در وسط گل داخل آن طرح شخص نشسته ایست که محققاً از روی یک سکه بیزانسی تقلید شده است، ولی در مقام مقایسه با عده کارهای هنری بیزانس که نفوذ شرقی در آنها هویداست کارهای شرقی متأثر از هنر بیزانس خیلی کمیاب است و در فواصل تاریخی زیاد مشاهده می شود.

۱ - Constantine Monomachos

۲ - رجوع شود به Orfèvrerie d'argent de style oriental trouvée en Bulgarie (نقره کاری بسبک شرقی مشکوف در مجارستان) اثر G. Migeon در مجله Syria، جزء سوم، ۱۹۲۲-ص ۱۴۱

در خارج از محیط هنری است که بیزانس بیشتر عرض اندام میکند؛ مثلاً سپاهیان خلفای اول سلسله عباسی از روی نمونه رومی سازمان داده شده و حتی یک گروهان نفت انداز در لباس مخصوص نسوز در میان آنها گنجانده‌اند. طبق نظر یعقوبی یکی از آسیا‌های معروف بغداد بوسیله یک استاد بیزانسی^۱ ساخته شده و بی‌شک ارتباط‌های مشابهی با ایران هم موجود بوده‌است. داد و ستد بین خاور و باختر بار دیگر بمیزان معتناهی توسعه داشته و در ادبیات بارها بیان اشاره شده است و حتی در زمانیکه تاجران لاتین بیش از خود اهالی بیزانس وارد معاملات بودند کالاهای مشرق زمین بمقادیر عظیم به امپراطوری بیزانس وارد و کالاهای بیزانسی صادر میشد بطوریکه در زمان خلیفه منصور بآنها اشاره شده و مجدداً در سال ۸۶۰ متذکر شده‌اند که ابن طولون کاروانی از کالاهای هنری را که از قسطنطنیه به سامره میرفت از دست راهزنان نجات داد. قطعاً کاروانهای مشابهی با ایران هم میرفته‌اند.

۴ - نتیجه

از نظر تاریخ هنر، میراث ایران برای دنیای بیزانس دارای اهمیت فوق‌العاده است و حتی میتوان از خود پرسید که اگر تأثیر نفوذ ایران در روزگار قدیم نبود آیا سبک معماری روم شرقی که آنطور پیشرفت و ترقی کرد هرگز صورت خارجی بخود میگرفت یا نه؟ پارچه‌های بیزانس و در دوره‌های بعد سفال و کاشی‌گری آن در طی دوره‌های مقطع ولی طولانی تقریباً بکلی رنگ و بوی ایرانی دارند. حجاری بیزانس نیز تحت این تأثیر درآمد و منبت‌کاری روی عاج و همچنین فلز کاریهای روم شرقی گاه و بیگاه آثار نفوذ ایران را میرسانند حتی در نقاشی و موزائیک قرابت سبک با مشرق زمین گاهگاهی مشهود است. تاریخ فرهنگ نیز نظیر همین ارتباط را نشان میدهد و هرچه ما بیشتر از شرائط اجتماعی زندگی دردنیای روم شرقی و ایران باختر شویم بیش از پیش میزان خطیر نفوذ

۱ - ص ۱۴۲ کتاب G. Le Strange بنام « بغداد در زمان خلفای عباسی »

Baghdad during the Abbasid Caliphate (چاپ آکسفورد ۱۹۰۰) ص ۱۴۲

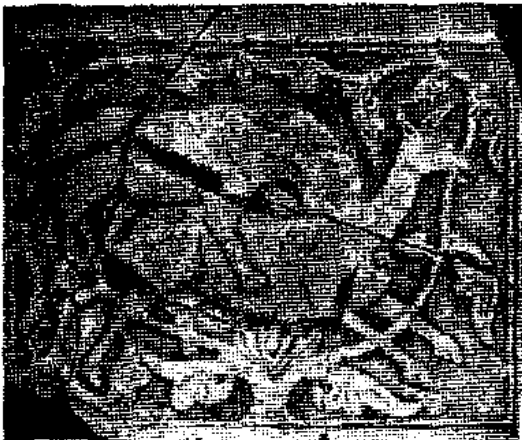


الف

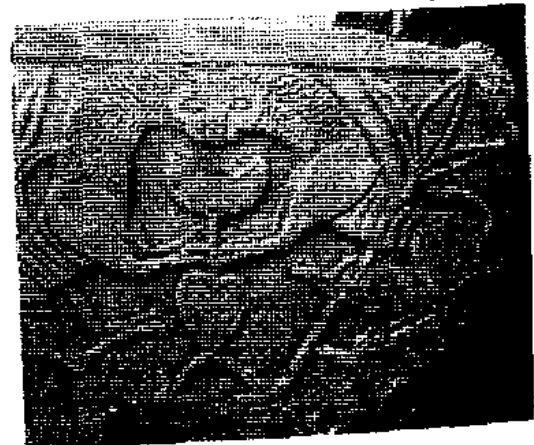


ب

الف - دو حیوان در حال جنگ موزه‌های « لیتل متروپولیتن » و « آتن » قرن ۱۱
ب - مردی در میان دو گریفن بالدار، چیلاندری، کوه آتوس قرن ۱۲



ج



د

ج - شیری در حال حمله بر آهو، موزه عثمانی اسلامبول قرن ۱۱
د - دوشیر استیلیزه، روبرو موزه کانديا قرن ۱۱
تخته سنگهای درپوش بافتش و نگارهای ایرانی، ساخت یزانیس
قرن یازدهم و دوازدهم

ایران را در این زمینه متوجه خواهیم شد و هرچه بیشتر تاریخ تجارت خاورمیانه با نظر دقیق تری مطالعه شود باین نتیجه خواهیم رسید که تمام قرائن و امارات نشان می‌دهد که رابطه ایران و بیزانس در این زمینه نه تنها عظیم بلکه کم و بیش دائمی بوده است. باین ترتیب سبک قدیم تاریخ نویسی که فقط ب جنگها اهمیت میداد و وقایع جالب را ضبط میکرد تصویر ناقصی از روابط دو امپراطوری بجهان عرضه میکند. زیرا جنگ اثری موقتی و محدود در روابط فرهنگی دارد. مبادلات در زمینه های بازرگانی، هنری و افکار، علیرغم جنگها ادامه داشته و با مطالعه عمیق تر این جنبه های دائمی تر زندگی در دنیای گذشته است که میتوانیم صحنه کلی و دقیقی از آن زمان مجسم سازیم.

نقل داستان وقایع که تا چند نسل پیش ماهیت و غایت تاریخ بشمار میرفت فقط جزئی از کل است و اگر باین نحو مطالعه شود نه تنها خواننده را روشن نمیسازد بلکه گمراه مینماید، در هیچ مورد این قضیه صادق تر از مورد روابط ایران و امپراطوری روم شرقی (بیزانس) نمی باشد.

بفلم : پروفور ر . لوی
استاد زبان فارسی در کمبریج

فصل سوم

ایران و اعراب

ر . لوی دکتر در ادبیات، در دانشگاه ویلز شمالی و در آکسفورد درس خوانده و پس از دوره ای خدمت در خاورمیانه مدت سه سال در آکسفورد استاد زبان فارسی بوده است. وی سفری سه ساله بامریکا رفت و پس از مراجعت بانگلستان این بار در دانشگاه کمبریج بتدریس زبان فارسی مشغول شد. در دوران جنگ دوم بین المللی وی خدمت نظام خود را در خاورمیانه گذراند و در سال ۱۹۵۰ در کمبریج استاد زبان فارسی شد. وی چندین کتاب نوشته که از آن جمله: « ادبیات ایران »، « تذکره بغداد » و دو جلد « علم الاجتماع در اسلام » که بچاپ دوم هم رسیده، « زبان فارسی » و ترجمه « مرزبان نامه » بانگلیسی را میتوان نام برد. در ۱۹۲۸ وی متن عربی و فارسی معالم الغربه و در ۱۹۵۱ قابوس نامه را تصحیح و طبع کرده و در مجله جامعه آسیائی (رویال ایژنیاتیک سوسائتی) نیز مقالات متعدد نگاشته است .

بر آورد دقیقی از اینکه دنیای عرب تا چه حد مدیون و مرهون تمدن ایران است مستلزم تجزیه و تحلیل تمدن هر دو قوم میباشد و اینکار منجر بحاشیه رویهائی خواهد شد که شخص را با عمق بی پایان علم مردم شناسی خواهد کشاند. با این حال در هر یک از این دو تمدن عوامل و عناصر چندی وجود

دارد که میتوان ، با تقرب نسبی بحقایق تاریخی ، منشعب از دیگری دانست و بطور کلی جنبه های سطحی تر هستند که میتوان بعنوان موارد معلوم و معین و قابل تشخیص برای این منظور ذکر کرد و اما در باب جنبه های عمیق تر و موارد غیر قابل حس که بین دو قوم مبادله شده تألیفات بسیار قابل ملاحظه ای شده است که چندان احتیاج یا لزوم برای تکرار آن در اینجا وجود ندارد .

سرعت تسلط اعراب مسلمان بر ایران غالباً مورد بحث و تفسیر قرار گرفته است ولی داستان بهمین سادگی نیست که منجزاً بگوئیم اعراب بر سرزمین شاهان ساسانی تاختند و آنرا ضمیمه خاك خود نمودند زیرا ایران چه در آنزمان چه در هر زمان دیگری آن شخصیت و واقعیتی را که تقریباً از اوان تاریخ مضبوط جهان داشته از دست نداده است . البته عوامل پایداری و مقاومت ایران بیشتر جنبه جغرافیائی و نمادی داشته ولی در ضمن به عناصر قابل انعطاف و از میان نرفتن خوی و خلق ایرانیان و تأسیسات و سنن اجتماعی آنان نیز مربوط است . باید در نظر داشت که در دوران تاریخ مضبوط ایران ، اعراب بزرگترین نفوذ و اثر را در ایران بجای گذاشتند ولی حتی در طرز حکومتی که اعراب بر این کشور تحمیل کردند ایرانیان در کمال وضوح و امتیاز جدا ماندند و در میان فاتحین تشخیص داده میشدند .

سپیل هجوم اعراب در ایران مانند قبایل مراکشی (مغربی) بر اسپانیا یکباره همه کشور را در برتگرفت بلکه سرعت و آسانی تسلط بر استانهای اصلی و مهم کشور را میتوان مربوط باین حقیقت دانست که ایران و اعراب چندان هم با یکدیگر نا آشنا نبودند و هر دو قوم در روزگار قدیم تری اصول مذهبی و معنوی کهن و مشابهی داشته اند . این استدلال ، هنگامیکه اشکالات اعراب را در زد و خورد آنان با امپراطوری روم شرقی (بیزانس) در نظر بگیریم واضح تر میشود . عراق یعنی بابل قدیم هر چند یکی از استانهای امپراطوری ساسانی بود در اشغال قومی بنام نبطی ها بود که زبان آنها زبانی سامی بشمار میرفت و بخصوص در این سرزمین

بود که روابط نزدیک نسبتاً پایداری بین اعراب و ایرانیان برقرار شده بود. این زمینه مشترک در مورد ارتباط اعراب با یونانیان بهیچوجه در میان نبود. وقتی که پس از الهام اسلام، اعراب از شبه جزیره بیابانی خود بیرون ریختند، از لحاظ نظامی، جز در رشته حمله بر استحکامات که شاید در نتیجه اقتباس سنجیق از یونانیان در آن خبره شده بودند، در مراحل ابتدائی پیشرفت بودند و در صناعات صلح نیز هنوز پا از مرحله‌ای که فقط بتوانند احتیاجات ابتدائی زندگی را تأمین کنند فرا نهاده بودند. در حقیقت قسمت اعظم این بیابان نشین‌ها چیزی جز آنچه از شترشان بدست می‌آمد لازم نداشتند زیرا شتر تنها حیوانی است که در بیابان‌های عربستان می‌تواند زنده بماند. اعراب بکشاورزی با نظر تحقیر مینگریستند و آنرا لایق شأن مردان نمی‌دانستند و کسانی را که به کشاورزی می‌پرداختند دلقک میخواندند، بهمین جهت علاقه‌ای به تملک زمین نداشتند و زمین را قابل توجه نمیپنداشتند؛ بطور کلی بهیچوجه با تنعمات و پیچیدگی‌ها و علائق زندگی پایدار و شهر نشینی سروکار نداشتند.

ولی بمحض آنکه این قوم در ماوراء شبه جزیره خویش پخش شدند رهبران آنها تازه متوجه اهمیت لزوم اداره سر زمین‌های مفتوحه شدند و بناچار علاقه‌ای به فن نا آشنای حکومت پیدا کردند. در کتاب «الفخری» که راهنمای سیاست و تاریخ است و در آغاز قرن چهاردهم میلادی (قرن هفتم هجری) نوشته شده چنین آمده است که وقتی عمر خلیفه اسلام در چگونگی تقسیم غنائم جنگ که چون سیل از ایران میرسید درمانده بود و نمیدانست چه کند، دست بدامان یکنفر ایرانی که در دستگاه دولت خود کار کرده بود زد. ایرانی مزبور پیشنهاد کرد که دفتری بنام دیوان آغاز شود و همه درآمدها و هزینه‌ها در آن ثبت گردد و این اداره اختیار بازرسی همه دخل و خرج را داشته باشد. از همین جوانه کوچک بود که دستگاه عظیم دولتی خلفا بر ای مدت چندین قرن کشورهای زیر فرمان خود را اداره میکرد. این داستان کمی بحقیقت نزدیک است زیرا مهمترین تصرفات اعراب عبارت از مدائن (سلوکیا و تیسفون) در کنار رود دجله بود.

این شهر که پایتخت امپراطوری ساسانی و مرکز اداری آن بود در عین حال از لحاظ ثروت و وسائل زندگی با قسطنطنیه برابری میکرد. حکمرانان کوفه و بصره که ابتدا کوچ نشین های نظامی عربی بوده و بصورت شهری در آمده بودند، صاحب منصبان اداری مورد احتیاج جهت اداره سرزمین های تازه فتح شده را از مدائن استخدام میکردند و در عین حال از آنها برای تعلیم فن حکومت بچادر نشینان استفاده میکردند.

کشور داری ساسانیان دو میان رهبران اقوام عرب معروفیت و اشتهار افسانه وار و عجیبی داشت. جاحظ نویسنده قرن سوم هجری (قرن نهم میلادی) این فکر عمومی اعراب را ضمن یکی از مقالاتش در وصف ترکان کاملاً رسانده است. وی بر حسب معمول خود ضمن شرح احوالات ترکان حاشیه رفته اختصاصات ملل دیگر را شرح میدهد و میگوید: «در میان ملل علم برخی را در فنون عملی و بعضی را در فصاحت و بلاغت، پاره ای را در ایجاد و اداره امپراطوریه ها و گروهی را در فن لشکر کشی استاد دیدم». سپس اضافه میکند که در نتیجه مطالعاتش بر روی معلوم شده که یونانیان در فلسفه و ساختن چیزهای فنی نبوغ دارند، چینی ها بی آنکه به ماوراء الطبیعه علاقه چندانی داشته باشند هنرمندان چیره دستی هستند، ترکان جنگاورانی دلیرند، اعراب بیابان نشین هرگز بازرگان یا طیب نبوده استعدادی در ریاضیات و کشاورزی ندارند ولی وقتی پای سرائیدن شعر در میان باشد راجع به اسب سواری، سلاح جنگ و وسائل حرب و ذکرسنن و آداب و مفاخر قدیم و خلاصه در حماسه سرائی، در فصاحت و بلاغت سرآمد اقران هستند. هر چند جاحظ با توجه باینکه حرفهایش کلیات است گفته خود را با ذکر این جمله مشروط میسازد که «البته هر ترکی جنگاور و هر عربی شاعر نیست» ولی در پایان کار بدون هیچ شرط و قیدی شاهان ساسانی را در فن سیاست و اداره و حکومت، بی نظیر میدانند و نشان افتخار را بآنها میبخشد.

جاحظ در ذکر این بیان فی الواقع نظریات خلفای عرب را منعکس میساخت.

هشام بن عبدالملک خلیفه انوی که در قرن دوم هجری مرد، دستورداد در زمان

حیات خودش تاریخی فارسی از دوران ساسانی عبری ترجمه کردند و آن را با صورت شاهان ساسانی و رنگهای کمیاب زینت دادند. در این کتاب فصولی راجع به روشهای سیاسی ساسانیان، علوم آنزمان ایران و آثار معماری آن دوران وجود داشت. شاید هشام روش حکومت ایران را فقط مطالعه میکرد ولی بدون هیچ شکی خلفای عباسی کاملاً روش ایرانیان را تقلید میکردند. علت این تأخیر در قبول کامل طرز حکومت در ایران توسط اعراب آن بود که میبایستی مدتی بگذرد تا آنها با اصول نا آشنا و شاید غیر قابل قبول حکومت در ایران کاملاً خوبگیرند. یکی از اصولی که برای اعراب تازگی داشت مسئله سلطنت مطلقه موروثی و دیگری موضوع تمرکز شدید سازمان اداری، حتی در امور نظری بود. اعراب حتی در شهرهای بزرگی مانند مکه و مدینه دور قبایل مستقل و خیلی حسودی که هر یک از آنها رئیسی برای خود انتخاب میکرد گرد میآمدند. این قبایل بواحد های کوچکتر تقسیم میشدند ولی در هیچ یک از آنها شاید باستانی قبایله های خیلی کوچک، موضوع رهبری ریاست، هر چند بنا بر عرف و عادت در دست چند خانواده معین میماند، موروثی نبود. اساساً در آغاز اسلام رسماً اعلام شد که حق حاکمیت چیزی نیست که بشر بتواند بارت ببرد.

اما وقتی که نوبت به خلیفه عمر رسید و او در صدد سازمان دادن بدولت اسلام برآمد اختیارات مطلق فرمانفرمائی را در دست خود گرفت. با اینهمه اصل انتخاب خلیفه را هر چند در انحصار قبیله قریش یعنی خانواده پیغمبر بود نگاه داشت. اعراب فاتح در داخل دولت اسلام موقعیت ممتازی نظیر موقعیت خانواده های اشرافی ایران در عهد ساسانیان بدست آوردند. عمر و سه نفر جانشینان بعدی او بنا بر همین اصل انتخاب، بخلافت برگزیده شدند ولی معاویه نخستین خلیفه سلسله بنی امیه توانست اصل توارث را در خلافت برقرار سازد باین معنی که حق خلافت از پدر به پسر و گاهی به برادر و یا پسر عمومیرسید.

از مسئله ریاست و حاکمیت که بگذریم سازمان اداری عمر شباهت تامی به سازمان ساسانیان دارد. وی در هر یک از سرزمین های جدید حاکمی از طرف

خود گماشت و اختیارات محدودی بآنها داد ولی اختیارات نهائی را در دست خود نگاهداشت؛ زمین داران بزرگ که در اواخر سلطنت ساسانیان فقط تا حد پرداخت مالیات تسلیم شده بودند کنار زده شدند ولی دهقانان یعنی کشاورزان عمده که در سازمان ساسانیان بصورت مأمورین جزء در گرد آوری مالیات از ایشان استفاده میشد در اداره اعراب باقی ماندند و بصورت ممیزین و تحصیلداران مالیاتی دولت جدید درآمدند (و از این لحاظ شباهتی بسرشناسان عرب در قسمت های مختلف عراق در زمان اشغال سرزمین های عثمانی توسط انگلیسها در سال ۱۹۱۴ داشتند). چون اینان از اوضاع عواید منطقه خود کاملاً با خبر بودند مأموریت هائی در این زمینه بایشان داده می شد، دهقان ها بودند که دفاتر مالیاتی را نگاهداری میکردند و از روی تجربه ای که داشتند میتوانند بدهی مودیان را تشخیص دهند. در مدت یک قرن و نیم پس از تسلط اعراب هیچ دفتر و دستکی جز صورت های فارسی قدیم ساسانی ملاء عمل نبود و در خراسان که بیش از سایر قسمتهای ایران دور بود، دفاتر رسمی مدت پنجاه سال دیگر یعنی در حقیقت تا زمانیکه ابو مسلم قیام کرد و تا آن حد در روی کار آمدن نخستین خلیفه عباسی مؤثر شد بزبان فارسی نگاهداشته میشدند.

مهمترین نشانه ای که از این زمان و از تأثیر تشکیلات ایران در سازمان اداری اعراب مانده ابقاء لغات مربوط بمالیات و امور مالی در اصطلاحات راجع به «دیوان درآمد» است حتی خود کلمه دیوان را هم میگویند فارسی است. قرنها ایرانیان بخبرگی و مهارت در امور مالی زبانزد جهان بودند و حتی اصطلاحات بانکداری چندی که یک مورد عادی آن کلمه چک است از زبان فارسی بزبان های غربی راه یافت.

بارها اتفاق می افتاد که خلفای بنی امیه (که خیلی بعرب بودن خود می نازیدند) برای استخدام این عمال (خارجی) مورد استیضاح واقع میشدند. این عمال از سه لحاظ یعنی از نظر ملیت، مقام و لیاقت در گرد آوری مالیات مورد تنفر بودند زیرا معروف بود که در حساب بقدری دقیق هستند که حتی سبوس برنج ها را هم بحساب می آورند و تا شاهی آخر را وصول میکنند. یکبار اهالی

بصره بر یک حاکم اموی شهر شوریدند و او ناچار شد به عجله شهر را ترک گوید ؛ وی در دربار خلیفه بمنظور ابقاء دهقانان ایرانی در سمت های خود از آنها دفاع کرده و گفت هر وقت عرب ها بجای ایرانیان گمارده شوند ارقام در آمد نکث پیدا میکند، زیرا ایرانیها در تشخیص این که چه کالائی عادلانه مشمول مالیات میشود خبره تر و از اعراب قابل اطمینان ترند و کمتر بزور و تهدید و فشار از مردم مالیات وصول میکنند.

روش مالیاتی ایران بطوریکه در زمان خسرو اول انوشیروان دادگر بوجود آمد خیلی ساده و عبارت از این بود که از تمام محصولات کشاورزی مقدار معینی مالیات نقدی یا جنسی گرفته میشد و تمام مردان بالغ کشوریک مالیات سرشمار میدادند که خانواده های معین نجبا ، زمین داران بزرگ ، سپهبدان ، دیوران و سایر نوکران شاه معاف از آن بودند. عمر قسمت اعظم این ترتیب را ادامه داد با این تفاوت که در زمان وی طبقات ممتازه عبارت از اعراب بودند.

مالیات نقدی با پول نقره « درهم » که همان سکه زمان ساسانی است و یک طرف آن صورت شاه و روی دیگر تصویر آتشکده ای بادومغ زردشتی دیده میشد پرداخت میگردد. با وجود اینکه صورت سازی در اسلام حرام بود مهاجمین بحرب این سکه ها را پذیرفتند و کارگران ایرانی را برای ضرب آن گماشتند تا هرچه میتوانند بسازند. چون سکه های کهنه نایاب تر شد حکمرانان بنی امیه و بنی عباس در استانهای خاوری ایران سکه های نظیر سابق زدند و فقط جملاتی بزبان پهلوی یا عربی بآن افزودند. همین نوع سکه یعنی آتشکده ایرانی بادومغ در سوی دیگر آن بتدریج بهمه دنیای اسلام سرایت کرد و پس از آنکه رفته رفته تغییر شکل داد بصورت سه خط نا مساوی موازی در سکه های شمال افریقا و حتی اسپانیا نمایان شد. در ضمن، درهم های دوره های اولیه اسلام هم کاملاً هم وزن دراهم ساسانی بود؛ این سکه های نقره تا اواسط قرن چهارم هجری یعنی قرن دهم میلادی پول رایج و رسمی تمام استانهای خاوری و تقریباً تا همین موقع پول رایج عراق عرب بود.

نوع دیگر مالیات را «خراج» میگفتند و فقط از جو و گندم پس از درو و خرمن و انبار کردن گرفته میشد. در روز گاران کهن روز پرداخت این خراج مصادف با عید نوروز آنزمان بوده که روز اول تابستان و معادل ۲۱ ژوئن ماه فرنگی یعنی اول تیرماه میشد، در زمان هخامنشیان این روز نور را به روز اول بهار یعنی ۲۱ مارس (اول فروردین) تغییر دادند ولی در سراسر امپراطوری هر دو نوروز جشن گرفته میشد، نوروز فروردین در خود ایران و نوروز اصلی در مصر و پاره‌ای از استانهای غربی دیگر جشن و تعطیل بود و در ضمن روز پرداخت خراج هم بشمار میرفت. مورخین در موارد عدیده ذکر کرده‌اند که عادات زمان ساسانیان یعنی مبادله عیدی و هدایا در زمان نوروز، همچنین اسب سواری و تفریحات دیگر در دوران اسلام در کوچه‌های مصر و عراق ادامه داشت. در روزهای این جشنهای کارناوالی و پرهیاهو هر کس که لباس خوبی برتن داشت از ترس اینکه مبادا او را سبک کنند، جرأت نمیکرد بخوابانها بیاید. در عصر حاضر هنوز هم قبطی‌های مصر جشن ایرانی نوروز را بنام «نیروز» میگیرند ولی سال نوی این قوم در اثر تفاوت تقویمها اکنون بدهم یا یازدهم سپتامبر (شهریور ماه) رسیده است.

در زمان بنی امیه اشراف و نجبای عرب در سازمان اجتماعی خلفا جای ایرانیان را گرفتند ولی وقتی بنی عباس جانشین آنها شدند اوضاع کاملاً عوض شد. عباسیان پایتخت اسلام را از دمشق بی‌غداد منتقل کردند و اعلام داشتند که خلیفه اسلام که تا آنزمان فقط رئیس و امیر عرب بود و این خود مزیت اختصاصی آن قوم شده بود از این پس امیر تمام مؤمنین است که شامل ملت‌های غیر عرب نیز میباشد و تمام مسلمانان جهان از همه مزایا و امتیازاتی که تاکنون خاص عربها بوده بر خوردار خواهند شد. این وضع جدید در عمل دارای مزایای خاصی برای ایرانیان بود زیرا خود خلفای عباسی خون ایرانی در رگهای خود داشتند. ضمن تعریف و تعیین حدود ایران مرزهای این کشور خیلی سخاوتمندانه تعیین و شامل طوایف ترک زبان ماوراءالنهر و طوائف عربی که در زمان اسلام و پس از آن در خراسان

توطن گزیده بودند شد. در این مورد خلفای عرب از نظریه مقنن معروف قرن یازدهم یعنی «ماوردی» پیروی کردند که اظهار داشت بین اعراب همخونی ملاک بهم بستگی است در صورتیکه بین ملت‌های غیر عرب همسایگی جغرافیائی و منافع نژادی عامل یگانگی بشمار می‌رود.

خلفای عباسی چون از اصل ایرانی بودند امپراطوری خود را طبعاً دنباله سلطنت ساسانیان و مقام خود را درست مانند مقام سلاطین ساسانی می‌دانستند. تفاوت عمده در این بود که اکنون بجای مذهب زردشت، اسلام مذهب رسمی شده بود ولی درست مانند سلاطین ساسانی که رئیس عالی‌مقام مذهب زردشت بودند، خلفای عباسی هم خود را رئیس مذهب اسلام میدانستند. درست برعکس خلفای بنی امیه که تذکره نویسان دوره عباسی آنان را لامذهب، دنیا پرست و ناپاکار میدانستند خلفای بغداد را «حجة الاسلام» و «امیر المؤمنین» و پشتیبان غیرتمند و متعصب سنت قلمداد می‌کردند. هیچیک از خلفای عباسی نمی‌گذاشتند این حقیقت را مردم فراموش کنند که آنان از خانواده پیغمبرند و عبای پیشوائی آنحضرت بردوش آنان میباشد. قوانین اسلامی طبق احتیاجات دولتی در قالب نو ریخته شد و رابطه مذهب و حاکمیت دنیوی بر همان اساس که در ایران ساسانی بود و فردوسی در سراسر شاهنامه دائم از آن تمجید میکند، استوار شد.

یکی از موارد این ارتباط نزدیک بین امور دنیوی و اخروی که هنوز هم باقی مانده فکر ایجاد مقام قاضی و حاکم شرع میباشد. شاغل این مقام در آغاز کار مردی بود از علماء قرآن و حدیث ولی شغل دولتی او عبارت از ریاست محکمه‌ای بود که حتی در امور و حقوق مدنی قضاوت میکرد. پیدا کردن هم‌تراز این مقام در سلسله مراتب دین زردشتی کار بسیار آسانی است زیرا در آنجا هم مغ بزرگ بود که دادگستری میکرد.

برخی از پادشاهان ساسانی بر روی سکه‌های خویش لقب «بغ» یا «بغی» یعنی «خدائی‌شکل» ضرب کرده بودند، و این خدائی‌گری را پاره‌ای از عباسیان هم ادعا کرده و در بعضی موارد خود را هم بآن رسانده بودند. خلفای عباسی کوشیدند

بودند، همانطور که گیون مورخ معروف میگوید «از راه احترام پرستش آمیز و رعب انگیزی که فاصله و اسرار میان مردم و قدرت خیالی بوجود میآورد» برای خود محیط رعب آمیخته باحترامی بوجود آورند. اینان مانند ساسانیان بوسیله دور نگاهداشتن خود از چشم مردم عادی باین کار موفق شدند، مانند ساسانیان از پرده‌های سنگین و سایر متفرعات این کار یعنی حاجب (پرده دار)، دربان و مستحفظین شخصی استفاده کردند تا جلوی برخورد رؤسا با رعایای خود را که قبایل عرب حق مادر زاد خود میدانستند سد کنند. وحشتناکترین حواشی و مخلفات این دستگاه حاکمیت، محافظین شخصی سلطان بودند که همیشه یک یا چند صد نفر را شامل میشدند و کار آنان اجرای فوری و بی‌چون و چرای فرامین سلطان بود حتی اگر این فرمانها خشن باشد. هر کس کتاب هزار و یک شب را خوانده باشد نمیتواند قیافه وحشت انگیز «سرور» غلام هارون الرشید را که هرگز خلیفه بدون او در ملاء عام ظاهر نمیشد فراموش کند، این شخص آنطور که تصور میشود غلام حبشی و سیاه پوست نبود بلکه از ترکمن ها و از اهالی فرغانه بود.

مقام جلاد نیز نشانه قدرت مطلقه‌ای بود که شاهنشاهان ایران نسبت بجان و مال رعایای خود داشتند و عباسیان بنوبه خویش این حق فرضی را بخود منتقل کردند و این ادعا بهر صورت در ملاء عام و حول و حوش دربار کاملاً مورد قبول و شناسائی بود هر چند از مکالمه‌ای که طبری مورخ مشهور نقل میکند کاملاً معلوم میشود که نظریات خصوصی برخی از مردم و حتی درباریان مغایر این ادعا بود. طبری میگوید خلیفه منصور یکی از غلامان آزاد شده خویش را که مخصوصاً برای چنین کارهائی نگاهداشته بود فرستاد تا مردی بنام فضیل را که بدون مدرکی متهم بهتک احترام امیرزاده جعفر شده بود بکشد. جعفر چون خبر این قتل را شنید و خود بی‌خبر از دستور پدر بود بدوستی گفت: «امیر المؤمنین در برابر قتل بیگناهی چه خواهد گفت؟» رفیقش جواب داد: «خلیفه امیر المؤمنین است، آنچه بخواهد میکند و خودش میداند چه باید بکند.» جعفر در جواب گفت:

« ای بدبخت گوساله (در عربی لحن جواب شدیدتر است) من با تو محرمانه و خصوصی صحبت میکنم و تو یک جواب رسمی و کلی بمن میدهی ؟ » در مورد منصور باید گفت که وی بحقوق و امتیازات خویش کاملاً آگاه و بانها علاقمند بود . از وی نقل شده است که ضمن اندرز بمهدی فرزند وجانشین خود چنین گوید : « بی حق خون کسی را سریز که در پیشگاه الهی معصیت است ولی از حق سلطنت و حاکمیت خود دفاع کن و هر کس را که بآن بی اعتنائی کند یا جرأت سرپیچی از آن نماید از میان بردار . »

از قول منصور خلیفه عباسی نقل میکنند که گفته است برای اداره امور دنیوی و خلافت فقط بچهار نفر صاحب منصب لایق و درستکار احتیاج است . نخست قاضی صحیح العملی که هیچ کس نتواند انگشت سلامت بسوی او دراز کند . دوم داروغه ای که از حق مظلومان در برابر اقویا دفاع کند . سوم تحصیلدار مالیاتی که بی جور و ستم حقوق دیوانی را بستاند و چهارم جاسوسی که گزارش بینظر و بیطرفانه ای راجع به سه نفر اولی بدهد . صرفنظر از صفاتی که برای این مقامات ذکر شده شغل آنها مطابق با سمت قسمتی از صاحبمنصبان شاهنشاهان ایران است . در سه مورد اول یعنی داد گستری ، مالیه و داروغه گری ذکر ی رفت و در مورد چهارم یعنی دستگاه اطلاعات ، سازمان چاپارهای پستی ایران و بیژانس تحت عنوان « برید » در خلافت عباسیان تقلید شده بود . این سازمان پیکهای سریع السیری داشت که خبر وقایع شهرستانها را بمرکز میرساند و دستورهای مرکز یا گاهی مأمور عالی رتبه ای را به ولایات میبرد . لغاتی که ایرانیان در مورد سازمان چاپاری و پستی خود بکار میبردند عیناً در سازمان « برید » خلفا بکار میرفت و با اصلاحاتی داخل فرهنگ لغات عرب شد مانند چاپار ، پیک پیاده ، راهنما ، اسب چاپار و بارنامه . در آغاز حکومت عباسیان یکدوره کامل راهنمای رسمی جادهها بزبان عربی نیز تدوین شد و این راهنماها از این نظر شایان توجه است که اطلاعاتی راجع به جغرافیا و اقتصادیات سرزمینهای اطراف این شوارع و کوچ نشینهاییکه راهها از میان آنها میگذشت در بردارند .

یکی دیگر از مقامات رسمی دولتی که در حقیقت در اداره امور دست راست خلیفه بود ولی در بالا ذکر نشده مقام وزیر است. در اینکه آیا فعالیت‌های این وزیر و مقام وی معادل با فعالیت‌های شخصی که در نوشته‌های دوره اسلامی ایران راجع باو در دوره ساسانیان مطالبی دیده میشود و نام وزیر داشت یکی بوده یا نه جای بحث است. در ادبیات این دوره پیوسته گفتگواز بزرگمهر (بوذرجمهر) بزرگ وزیر انوشیروان دادگر است و چنان از او تعریف و تمجید شده که بیشتر وی را باید تجسمی خیالی از فضائل و مناقب مورد قبول و درخواست مردم دانست نه یک شخصیت و فرد واقعی. اعم از اینکه شخصیت بزرگمهر ساختگی و خیالی یا حقیقی باشد مسلم است محیط الوهیتی که شاهنشاهان ایرانی دورادور خویش ایجاد کرده بودند مستلزم واسطه و رابطه‌ای بین ایشان و دنیای خارج بود. در روزگاران قدیم نام این واسطه و رابطه «وزورک فرامادها» یا فرماندار بزرگ بوده که فرمان شاه را ابلاغ میکرد و صاحب منصبی همه جانبه بوده که هر یک از ادارات دولت چه نظامی چه غیر نظامی را میتوانسته است اداره کند. در اواخر دوره ساسانیان این مقام تبدیل به دبیر کل دولت و باصطلاح آنزمان «دبیر پات» شد. همین دبیر یا کاتب بود که در زمان بنی امیه هم (مانند شانسلیه یا صدر اعظم در بارهای قرون وسطای اروپا) سیاست دولت را در امور مدنی اجرا میکرد. عباسیان بجای کاتب لغت وزیر را که بیشک از ریشه زبان ایرانی است بکار بردند. این لغت در یک جای قرآن در مقامی که حضرت موسی از هارون میخواهد که وزیر او شود، بمعنای معاون آمده است و در واقع همان اصطلاح «معاون دولت» است که پولونیوس بکار برده.

بهمین نهج هارون در زمان ولیعهدی یعنی پیش از آنکه خلیفه و (الرشید) بشود، یحیی بن خالد برمکی را بعنوان کاتب (منشی) و وزیر خود برگزید. چنین بنظر میرسد که یحیی در این سمت خویش فقط عهده دار امور مدنی بوده است، هر چند خود او یکی از جنگجویان عمده ای بود که روی کار آمدن عباسیان و تخت سلطنت آنها مرون مساعی وی میباشد.

اصل سلسله وزراء برمکی که مؤسس آن یحیی بود از بلخ است و این طائفه پدر در پدر از رهبانان بزرگ معبد بودائی نوبهار بودند^۱. ولی هر چند این طائفه زردشتی نبودند علاقه و سنن و آداب ایشان ایرانی است و این مسئله از روی توجهی که نسبت بایران و ایرانیان و نگاهداری اعیاد ملی خود داشتند کاملاً واضح میشود.

ابداع یا توسعه و تکمیل « دیوان » های متعدد که در حقیقت میتوان آنها را وزارتخانه های مهم دولتی دانست منسوب بپرامکه است و این دیوانها تا یکصد و پنجاه سال پس از سقوط برمکیها هنوز هسته مرکزی دولت عباسی بشمار میرفت. در حقیقت سازمانیکه برمکیها داده بودند هنگامی شروع بانحطاط نمود که قدرت خلفا نیز بافول میرفت و « امیر المؤمنین » یا خلیفه وقت آلت دست یک قوم دیگر ایرانی یعنی آل بویه شده بود. آل بویه از سرزمین های ساحل دریای خزر آمده بودند و کارشان در آغاز راهزنی بود و سلسله خود را مستقیماً از طریق سلسله شاهان قدیم ایران منسوب به حضرت آدم میدانستند.

باین ترتیب ملاحظه میشود که در این زمان دستگاه خلافت اسلامی به اوج عظمت خود رسید، ولی مدتها قبل از اینکه باین حد اعتلاء برسد عنصر مخرب تازه ای مشغول کار شده بود و نگهبانان ترکمان که از خلفا پی در پی پول میگرفتند (بکار بردن کلمه استخدام در این مورد براستی بیجاست) تا آنان را حمایت کنند، قدرت را رفته رفته بدست گرفته بودند. این ترکمان ها در آغاز کار بردگانی بودند که خلیفه « معتصم » اولین بار آنها را خریده و بعنوان محافظین شخصی خود بکار برده بود. زیاد طولی نکشید که جانشینان معتصم چاره ای جز تسلیم به تهدید و تخویف این محافظین نداشتند زیرا هم نژادان آنها پیوسته در دستگاه دولت قویتر میشدند و تازه نفس ها هم استخدام و قسمت مهمی از قشون دائمی دولت شده بودند.

۱ - هیچ بامید نیست که بکار بردن تسبیح که اصولاً در مذهب بودا معمول بود از طریق معبد بلخ و از راه ایران وارد زندگی اعراب شده و از آنجا هم بارو پیا راه یافته باشد.

این طوائف خشن که از زاد و بوم خود در آسیای مرکزی از راه ایران بیغداد میرفتند، مدتی در خاک ایران گذرانده و بقدر کافی از سنن سپاهیگری و تمدن ایرانی بر خوردار شدند و ضمناً فنون نظامی و اصطلاحات ارتشی ایران را فرا گرفته بودند. در این زمان نیم تنه کوتاه ایرانی (قبا) می پوشیدند و از جمله سلاحهای جنگی ایشان گرز ایرانی بود. تیرهای خود را در ترکش ایرانی می گذاشتند (از همین کلمه ترکش فارسی است که شاید اصطلاح فرانسوی معادل آن Carquois کارکوا اقتباس شده). بافسران و افراد سپاه «جامکیه» یعنی جیره لباس داده میشد و مأمور اداره اینکار دیوان الشاکریه (معرب چاکری یعنی غلام) بود که در شهر بغداد تأسیس و عهده دار امور عساکر برده (چاکران) در گاه بود.

نگاهداری سپاهیان مرکب از بردههای زرخرید در میان شاهزادگان و امرائی که مانند فاطمیها و دیگران از سلسله عباسیان جدا شدند مدتها ادامه داشت و از میان این بردهها گاه بیگانه اشخاص برجستهای برخاستند که بزودی صاحب اختیار دستگاه سلطنتی شدند که برای نوکری آن استخدام شده بودند. یکی از نمونههای برجسته این اشخاص که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد احمد بن طولون بود که از طرف بنی عباس بحکومت مصر گماشته شده بود ولی فرمانفرمای مطلق مصر و شام شد و سلسلهای بنام خود ایجاد کرد.

و اما کامل ترین و مفصل ترین نمونه دولت بردههای زرخرید، سلسله سلاطین مملوک مصر و سوریه بودند. طبقه حاکمه این دولتها که خود از میان بردگان برخاسته بودند، گروه پیشماری از بردگان دیگر را بصورت سپاهی قوی در آورده و در دستگاه اداری نیز انضباط محکمی ایجاد کرده بودند و با این دو عامل مهم بر مردم زیر فرمان خویش حکومت میکردند. در حکومت آنان عناصر کاملاً ایرانی مانند سازمان پستی «برید» مشاهده میشد و بسیاری از صاحب منصبان عالیرتبه دولت بالقاب ایرانی خود میبایندند. مالیک در داخل کاخهای پایتخت خود از سنن و آداب ایرانی که از طریق فاطمیون و بنی عباس بآنها رسیده بود تقلید میکردند و جاه و جلال و تجمل بسیار و آداب و تشریفات مفصلی درست

کرده بودند. در احترام بمقام سلطنت چنان اصرار میورزیدند که وقتی سلطان ظاهر میشد همه حضار میبایست چنان تعظیم کنند که تا آنموقع فقط در هنگام دعا و پرستش دیده شده بود.

دربار سلطنتی به ادارات مفصلی تقسیم شده بود و رؤسای این ادارات القاب و عناوین ایرانی داشتند که ظاهر آخلفای فاطمی از روی اصطلاحات قدیم دربار ایران اقتباس کرده بودند. بسیاری از این رؤسا، بخصوص آنها که در حضور شخص سلطان بودند علائم خاصه شغل خویش را حمل میکردند. «دوادار» که تحریف شده «دوات دار» و غرض منشی و کاتب سلطان بود قلمدانی بر کمر میزد، رئیس قراولان خاصه کمانی بر شانه داشت، جامه دار باشی جامه دانی و میر آخور سلطان نعل و سفره دار صفحه گردی که نشانه میز غذاست و متصدی میدان چوگان بازی چوگانی با خود داشتند. رفته رفته خود این اشیاء کنار گذاشته شدند و علائم و شکل آنها بر روی لبه یخه یا سینه رؤسای مزبور دوخته میشد و علائم صنفی نیروهای نظامی امروز دنیا از همینجا سرچشمه گرفته است، زیرا اروپائیان در جنگهای صلیبی این فکر را اقتباس کردند و بیاختر زمین بردند. چیزی که در اینجا بیشتر جالب توجه میباشد آن است که علائم صنفی ممالیک نامهای فارسی داشته و اصطلاح رنگ (با کاف فارسی) که در زبان انگلیسی به رسته های مختلف ارتش گفته میشود و در فرانسه (ران، با کاف فارسی غیر ملفوظ در آخر آن) که همین مقصود را میرساند، احتمالاً مشتق از کلمه رنگ فارسی است که در زمان ممالیک بصنف ورسته گفته میشد و نیز در تواریخ شرح تشریفات مفصل چوگان بازی این سلاطین که عادت و تمایل شدیدی باین بازی اشرافی ایرانی داشتند داده شده است. مثلاً بایرسن^۱ که سپاهیانش جلوی سیل هجوم مغول را گرفتند و نگذاشتند بمصر برسند عادت داشت که در فصل پس از فرونشستن طغیان نیل هر روز شنبه سه دور چوگان بازی کند. وی عادتاً سحر گاه از اصطبل شاهی حرکت می کرد و قافله عظیمی از سواران که لباسهای رنگارنگ جشن و شادی بتن داشتند دنبال او راه میافتاد و همه از میان جمعیت انبوهی که در دوسوی معبرش صف کشیده و فریاد شادی

میزدند میگذاشتند و بمیدانی که یکی از جانشینان صلاح الدین ایوبی در نزدیکی باب‌القوق، در قاهره امروزی ساخته بود میرفتند. هنگام این جشن چوگان بازی دیگر بالای سراوچتر پادشاهی نمیگرفتند زیرا این یادگار هخامنشی در مراسم مهتر بکار میرفت.

تا اینجا ما بیشتر راجع به امرا و نجبا و اشخاص برجسته که هم در زمان صلح هم در موقع جنگ همیشه روابط مهم بین‌المللی از طریق آنان میسر می‌شد صحبت کردیم ولی مدتها قبل از فتوحات اسلامی ایرانیان و اعراب از تمام طبقات، ولو از طریق شناختن کالاهای بازرگانی یکدیگر، تا حدی باهم آشنا شده بودند. از زمانهای بسیار کهن بازرگانان کالاهای کشورهای دور و نزدیک را به عربستان حمل می‌کردند و در روزگار قدیم خود عربستان یا بنادر مجاور آن مانند بصره در خلیج فارس دارای مراکز مهم بازرگانی بودند و در عوض همه ساله کاروانهای بسیار از مرکز عربستان بایران و کشورهای دیگر میرفتند و صمغ عربی، برای سوزاندن در معابد و خانه‌ها، و عطر عربستان (که شکسپیر در نمایشنامه مکبث بآن اشاره میکند) و کتان و سایر کالاهای تجملی میفروختند. ابوسفیان، یکی از افراد قبیله پیغمبر اسلام که در روزهای اولیه بعثت آن حضرت سخت مخالف بود، سرمایه لازم در اختیار هیئت‌های بازرگانی که بایران میرفتند گذاشت و از این راه خود و سایر رؤسای قریش ثروت هنگفتی اندوخت.

دویست سال پیش از بعثت پیغمبر اسلام یک مرکز معروف بازرگانی در حیره پایتخت کشور عربی، که بوسیله سلسله‌لخمی در کنارفرات تأسیس شده و زیاد از بابل قدیم دور نبود، وجود داشت. در این محل پادشاهان عرب که قرن‌ها دست‌نشانده ساسانیان بودند دربار ساسانیان را تقلید می‌کردند و بازرگانان، زوار، شعرا و سایر مسافرین افکار بسیاری را از این دربار اقتباس و به شهرهای شبه جزیره عربستان و سایر جاها منتقل می‌ساختند. این مسافرین در عین حال از کالاهای ساخت ایران آنچه خوششان می‌آمد می‌خریدند و میبردند. لغات و اسامی ایرانی این اجناس حتی در قدیمترین ادبیات عرب بکار رفته است.

با فرا رسیدن دوره اسلامی روابط بین دو قوم نزدیکتر و صمیمی تر شد . قسمت اعظم سکنه شبه جزیره عربستان چادر نشینانی بودند که بطوایف چندی تقسیم شده بودند و چه از لحاظ علائق و وظائف در برابر جمع ملت عرب چه از لحاظ خدایانی که میپرستیدند آزادی بسیار داشتند . احتیاجات مادی آنها تقریباً منحصر به چیزهایی بود که برای زندگی روزمره از ضروریات اولیه بشمارسیرفت . تفریح و سرگرمی عمده این طوایف هم ، ادامه جنگهای موروثی داخلی بود . پس از آنکه تحت تسلط و رهبری اسلام تجدید حیاتی یافتند و از مرزهای بی بند و بار روم و ایران قدم فرا نهادند خود را در میان مردمی دیدند که زندگیشان ثابت تر و متمدن تر و دارای مراسم و تشریفات و قواعد و وسائل زندگی بهتری بودند که البته برای تازه واردها جالب و قابل توجه بود .

اعراب نیز چون دیگر بانیان امپراطوریها از وسائل مادی و راه و رسم زندگی رعایای جدید خود تقلید کردند و بپذیرفتن آنها علاقه نشان دادند بخصوص شیوخ قبایل عرب که معاشرت با خانواده های ثروتمند ایرانی برای ایشان آسانتر بود بزودی تجملات این خانوادهها را اقتباس کردند چنانکه هنوز چند سال از هجوم اعراب بایران نگزشته بود که جوانان وابسته بدربار خلفای اموی لباسهای زیر و خشن دست باف خود را دور انداختند و از پارچه های زری و دیبای ایرانی بسبک ایران برای خود لباس تهیه کردند . خوراکیهای ایرانی باب شد و بر سر میزهایی که از ایران تقلید یا وارد شده بود هنگام ناهار تمام آداب معاشرت و رسوم ایرانی رعایت میشد .

از میان قوای مهاجم اولیه ، آنها که تا خراسان پیش راندند و در میان ایرانیان توطن گزیدند فوراً دامن های گشاد خود را دور انداختند و شلووار و نیم تنه بسبک ایرانی در بر کردند . شراب خوردن را آغاز کردند و تعطیلات رسمی ایران را جشن می گرفتند ولی این کار مانع قطع رابطه این اعراب با شهرهای اردوئی عراق که مرکز اصلی این مهاجرین بود نشد و بنا بر این دیری نپائید که در بازارهای بصره و کوفه زبان فارسی عاده شنیده میشد و هنگام

نخستین جنگهای عباسیان سپاهیان عرب نژاد خراسان همانقدر که عربی میدانستند بفارسی هم حرف میزدند.

منصور خلیفه عباسی با ایجاد شهر بغداد قصد داشت دو نیمه مشرق و مغرب امپراطوری خود را بهم نزدیک کند. وانگهی میخواست در پایتخت جدید خود تمام وسائل زندگی شهرهای بزرگ را ایجاد نماید و هرچند نمیتوان گفت عامه مردم تا چه حد باین وسائل علاقمند بودند ولی قرائنی در دست است که حتی کارمندان جزء دولت این وسائل را جزو احتیاجات اولیه زندگی شهرنشینی میدانستند. طبری ذکر این نکته را لازم میداند که وقتی خلیفه یکی از کارمندان را بوسیله پست چاپاری احضار کرد، وی در لوازم سفر خود یک قالیچه سجاده کار ایران، تشک و بالش، آفتابه و لگن و از همه اینها مهمتر یک قلیادان^۱ که کاملاً معلوم است از ایران تقلید شده با خود حمل نمیکرده است. بی شک اگر خلیفه منصور از این داستان با خبر میشد از مأمور زیر دست خود بازخواست می کرد که چرا چنین اشیاء تجملی آورده است. منصور به خست و تنگ نظری مشهور بود و یکبار یکی از منشیان خود را در حضور جمعی شلاق زد که چرا شلوار او از پارچه ای دوخته شده که بنظر خلیفه گرانها میآید. منصور صرفه جوئی را حتی در مورد خود نیز رعایت میکرد و با کمال دقت از قوانین و مقررات شرع اسلام که خود رئیس آن بود راجع به بیت المال متابعت میکرد. گویند روزی بختیشوع پزشک معروف ایرانی که از دانشکده معروف طب جندی شاپور در خوزستان بیغداد آمده بود، بر سر میز ناهار تقاضای شراب کرد و چون باو گفتند که بر سر سقره خلیفه شراب مصرف نمیشود بختیشوع از آب دجله نوشید و بعد هم با موقع شناسی و سیاست تمام گفت از آب دجله بیش از شراب لذت برده و خوشش آمده است.

با این حال منصور در امور دنیوی از سنن و آداب ساسانی پیروی میکرد. وی بسیار جد داشت که افراد خانواده سلطنتی و درباریان تنها با فاخر ترین

۱ - ماده ای که سابقاً بجای صابون برای شستن بکار میرفته

لباسهای مليله دوزی ابریشمی در میان مردم بروند و گرانبها ترین عطرها را بر خود بزنند ، ساختمانهای منصور بر اساس طرحهای ایرانی بود و از اصطلاحات معماری و بنائی که در زبان عربی بکار رفته و میرود کاملاً واضح است که معماران ایرانی سازنده قسمت‌هایی مانند ، گنبد ، نرده ، پنجره ، بادگیر ، فواره ، رواق و غیره بودند . و ایشان بعنوان تسهیلات و تزیینات خارج عمارت ، بسبک خود ایران ، در باغها آلاچیق و نهر و فواره ایجاد نمودند . در داخل خانه نیز اثاثه مختلف مانند میز ، صندلی ، پشתי ، تشک ، پشه بند و همچنین پارچه های لازم جهت پرده و دالبر و فرش اطاق از ایران وارد میشد . در آشپز خانه هم حال بهمین منوال بود . تنور ، روغن داغ کن ، سینی ، کاسه ، هاون و دستور العمل طبخ غذاهای عالی ایرانی که از اسرار خانمهای خانه دار ایران بود ، ولی در خانه های عربی هم باب میشد ، از ایران اقتباسی یا وارد شده بود .

این اثاثه که به بازارهای عربستان راه یافتند طالبین بسیار پیدا کردند و صنعتگران محلی به فکر تقلید از آنها افتادند و از همین راه بود که صنایع ریسنده گی ، بافندگی ، رنگرزی ، فلزکاری و صنایع تزئینی (با تمام کیمیاگری و فلز سازی که لازمه آن بود) بزودی مورد تشویق قرار گرفت . بی شک بیشتر مواد خام مورد احتیاج در این صنایع در محل تهیه میشد ولی آهن نرم و فولاد و نوعی برنز و همچنین لاجورد و فیروزه که رنگ عالی و زیبای آبی آنها در کاشی کاری و لعاب کاری تمام خاورمیانه بکار رفته از ایران صادر میشد . یکی دیگر از این کالاهای صادراتی ایران که ذکرش بجاست کهربا میباشد . این لغت در زبان عرب چنان رسوخ یافت که امروز در مصر نیروی برق و حتی تراموای برقی را کهربا میگویند .

داروهای ایرانی و اصطلاحات پزشکی ایرانی نیز بخش مهمی بر فرهنگ دواهای محلی و اصطلاحات مربوط بان افزود ، زیرا هر چند در کتابهای طبی عرب بیشتر اصطلاحات از ریشه یونانی یا لاتین است ولی در داروسازی اساسی معروف ایرانی هستند و در این نکته جای تعجب نیست زیرا در طی مدتی پیش از

چهارصد سال یگانه مدرسه طب در سر امر خاورمیانه فقط جندی شاپور در شهرستان خوزستان بود که امروز مرکز آن اهواز شده است. خانواده بختیشوع، طبیب مسیحی مذهب ایرانی، در این محل میزیست و مدت شش نسل این مرکز طبی را مشهور عالم کرد. شهرت طب ایرانی با از میان رفتن این خانواده پایان نیافت زیرا در زمره ایرانیانی که در علوم «عربی» در قرون وسطی سهم عظیمی داشتند محمد بن زکریای رازی، علی بن عباس المجوسی، و ابن سینا را باید بیاد آورد که سبب اصلی اشتهار این علوم «عربی» بودند.

شاید مهمترین کالائی که اعراب از طریق ایران دریافت داشتند کاغذ بود. اختراع کاغذ اصولاً از چین است و در سال ۷۵۱ میلادی بایران آمد زیرا در این هنگام قوای مسلمین پس از زد و خورد مختصری با چینی ها یکی دوفتر اسیر که شغلشان کاغذ سازی بود گرفتند و اینان بودند که صنعت کاغذ سازی را بایرانیان که تا آن زمان کاغذ پارشمینه بکار میبردند آموختند. میگویند منصور خلیفه عباسی وقتی خبر یافت که در ایران کاغذ میسازند بانبار دار خود دستور داد کاغذ مصری موجود در انبار را بفروشد آنگاه اعلام نمود که از این پس وی از ایرانیان پیروی کرده و فقط کاغذ ساخت محل را مصرف خواهد کرد.

صنعت صحافی هم توأم با صنعت کاغذ سازی و تهیه کتاب بود و نظربه پیشرفت ایرانیان در صنعت صباغی چرم، این جنس برای جلد کتاب ها نرمتر شده و تزیین و کار کردن بر روی آن خیلی آسان شده بود. میگویند کتاب های بسیار نفیسی با خط طلا، بر روی کاغذ چینی نوشته و در جلد های عالی چرمی مزین به زری و جواهر صحافی کرده بودند.

چون این تجملات و آداب «خارجی» پیوسته در دنیای اسلام منتشر گردید و در عین حال اسلام نیز دارای سنت متشکل و خاصی شد، طبقات محروم تر اجتماع عرب که معمولاً بیشتر به مذهب و ملیت و سنن عربی علاقه داشتند، نسبت باین تجملات خارجی بدین و متنفر شده بازگشت بزهد و تقوای دوره های اولیه اسلام را خواستار شدند. این عکس العمل اعراب و تمایلات آنها از موعظه های

رهبران مذهبی آن زمان و سرزنش‌های مصلحین جامعه کاملاً نمایان است و ضمناً از روی این موعظه‌ها قسمت مهمی از تاریخ اجتماعی زمان را میتوان استنباط کرد. دستورالعمل‌های مذهبی اسلام تقریباً همه در منع موسیقی و قماربازی متحدالکلمه هستند زیرا این « لهو و لعب » شخص را ظاهراً از کارهای جدی‌تری باز میدارد. کسانی که برای آوردن موسیقی در جوامع و شهرهای عرب مورد ملامت قرار گرفته‌اند همه ایرانی میباشند و این امر کاملاً صحیح است که وارد کنندگان موسیقی بدنیای عرب ایرانیانی بودند که برای اشتغالات هنری دیگر به عربستان رفته یا اصولاً موسیقی دانان حرفه‌ای بوده‌اند.

وقتی عبدالله بن زبیر رقیب خلفای اموی تصمیم به تعمیر کعبه گرفت بناها و کارگران ایرانی و یونانی را برای اینکار استخدام کرد. این کارگران همانطور که رسم آنهاست هنگام کار آواز میخواندند و آهنگ‌های آنها ظاهراً مورد توجه اهالی محل قرار گرفت. آوازهایی که یونانیان میخواندند از خاطره‌ها محو شد ولی در ادبیات عرب مکرر به موسیقی و آوازهای ایرانیان اشاره شده است. پاره‌ای از کارگران ایرانی با خود آلات موسیقی به مکه برده به اهالی محل ساز زدن را آموخته بودند. اعراب فقط به نواختن ساز و خواندن اکتفا نکرده بزودی بساخت آلات موسیقی مخصوص خویش آغاز کردند و از اینجا دستگاه موسیقی خاص عرب شروع شد. با این حال حتی تا قرن چهارم بعد از هجرت (۹۱۲ میلادی) یک نفر از اهالی بغداد که ساز جدیدی اختراع کرده بود بان نامی ایرانی داد.

در زمان بنی امیه افراد خانواده‌های ثروتمند تر چنان بموسیقی ورقص علاقه داشتند که حتی رامشگر و رقص‌ساز مرد و زن از ایران برای دمشق و شهرهای دیگر شام استخدام و وارد میکردند و این علاقه به هنر و موسیقی با روی کار آمدن عباسیان و راندن بنی امیه از شام پایان نیافت زیرا اموی‌ها در آندلس (اسپانیا) سلسله‌ای اموی ایجاد کردند و در دربار عبدالرحمن دوم در قرطبه (۵۲ - ۸۲۲ میلادی) آوازه خوانی ایرانی بنام زریاب وجود داشت که روزی برده مهدی

خلیفه عباسی بود بعد باندلس مهاجرت کرد. این رامشگر ایرانی چنان در دربار قرطبه نفوذ کرده و «ستاره» هنر آن جا شده بود که لباس و اطوار او برای اهل محل نمونه و سرمشق بود و حتی در فن آشپزی سلیقه او را سرآمد اقران میدانستند و همه نجبا از او تقلید میکردند.

در قسمت شرقی قلمرو خلفا نیز تقاضا برای رامشگران ایرانی بقدری زیاد بود که خوانندگان ایرانی ثروت‌های بی‌کران ازین راه گرد می‌آوردند. در «کتاب الاغانی» (کتاب نغمه‌ها) تألیف ابوالفرج اصفهانی دائم سخن از مبالغه‌های هنگفتی است که بخوانندگان و نوازندگان موفق و مورد توجه پرداخته میشد یا از طرف چنین اشخاص انتظار میرفت و نیز ذکری از مردی بمیان آورده که مبالغه‌های هنگفتی خرج توسعه‌ی خانه خود نموده بود تا در آن جا رامشگران و خوانندگان مردم را سرگرم کنند. نام پدر این شخص را ابوالفرج، بسیار درم یعنی پولدار ذکر کرده و طبعاً ایرانی بوده است.

گذشته از موسیقی و آواز، سرگرمی‌های دیگری که نویسندگان عرب سرتباً میگویند از ایران بعربستان و دنیای غرب راه یافته عبارتند از چوگان بازی، شطرنج و تخته نرد. گفته میشود هارون الرشید نخستین خلیفه‌ای بود که چوگان بازی کرد ولی قرن‌ها قبل از زمان وی چوگان بازی یکی از مواد برنامه‌ی تعلیم و تربیت نجیب زادگان ایرانی بود. ابن قتیبه نویسنده معروف عرب از یک کتاب قدیمی ایرانی بنام دستور چوگان برای پادشاهان ذکری میکند و میگوید فصلی در این کتاب برای ذکر قواعد و مقررات و تشریفات بازی بوده و دستورهائی هم برای خود بازی داشته است. باشخاص تازه کار تعلیم داده شده است که چگونه چوگان بردست گیرند و اسب برانند و بخصوص در باب آداب معاشرت و تشریفات توصیه بسیار شده است. مثلاً اگر چوگان بازی کن به گوی نخورد نباید باشلاق بر گوی بزند، هرگز نباید گذارد چوگان زمین را شخم بزند یا پای اسب را مجروح سازد؛ باید بسیار دقت شود که در نتیجه تصادم اسبها بهم یا بنوعی دیگر هیچ یک از بازیکنان خودی یا حریف آسیب نبیند، کج خلقی و بد حرفی

ولعن و دشنام از ادب بدور است ؛ نباید گوی را بر فرض آنکه «نیم دوجین آن یک غاز ارزش داشته باشد» بیجهت و بی بند و بار از میدان خارج ساخت. بالاخره باید برای تماشاچیان جای معینی در میدان منظور گردد. عرض میدان مخصوصاً شصت ذراع معین شده تا برای آنها هم جا باشد.

قدری پیش ذکر شد که سلطان بایبرس علاقه زیادی به چوگان داشته ولی بازی کن معروف تر صلاح الدین ایوبی است و از پادشاهان و اشخاص افسانه که چوگان بازی میکرده اند سلطان « یونان » در قصبه های هزار و یکشب معروف است که بدستور « دوبان » دانشمند ببازی چوگان پرداخت و در اثر داروئی که در دسته چوگان بود شفا یافت.

راجع بشطرنج هم باید گفت که اصل و مبدأ آن از هر جا که باشد عبور آن از ایران سبب شده که بصورت فعلی به دنیای عرب بمیراث برسد و اصطلاحات فارسی آن در زبان عربی باب شود. خود کلمه شطرنج، شاه، شاه مات از این جمله است. «وزیر» شطرنج که اصطلاحات فارسی آن «فرزین» یا «فیرزان» بود در زبان فرانسه قدیم تبدیل به «ویرژ»^۱ یعنی دختر و سپس تبدیل به «دام» یعنی خانم گردیده که در انگلیسی هم کلمه «ملکه» اکنون بجای فرزین یا وزیر بکار میرود. فیل در فرانسه قدیم «فو»^۲ و رخ و پیاده و غیره همه اصطلاحات فارسی هستند که در زبانهای دیگر با کم و بیش تحریفی بکار رفته اند. در بازی نرد که اسم فرانسوی آن «تریک تراک»^۳ و ظاهراً از روی صدای طاس بر تخته نرد اقتباس شده قرنهای متمادی ترتیب شمارش ایرانی باب بوده و در «کتاب الاغانی» بارها بان اشاره شده است.

در اجتماع عرب که کتاب کمیاب و داشتن سواد امر غیر عادی بود یکی از بزرگترین و جالب ترین سرگرمیها گوش دادن بقصه ها و داستانسراییها بود. بعقیده علماء اسلام که همیشه عقاید مذهبی مسلمانان را رهبری میکنند قصه پردازی و داستان های عشقی هم مانند موسیقی و آوازه خوانی شایسته و برازنده مردان جدی نبوده بلکه وقار و ابهت یکی از خصائل برجسته اعراب بشمار میرفته است.

با این احوال قصه پردازی و داستانسرایی یکی از فعالیت‌ها و موفقیت‌های بزرگ اعراب بوده و همیشه در پی داستانهای جدید و جالب بوده‌اند و حتی کسانیکه به بیانات پیغمبر اسلام گوش میدادند وقتی میدیدند رقیب آن حضرت نضر بن حارث افسانه ایرانی رستم و سهراب را نقل میکرد بطرف او میرفتند. وقتی نضر شنید پیغمبر از این موضوع عصبانی شده گفت: «بخدا قسم محمد ازین شیرین‌تر داستان نتواند گفت.» در معاشرت و اختلاط ایرانیان و اعراب چه برای تجارت چه در مواقع دیگر بین دو طرف اخبار و افکار و قصص و حکایات رد و بدل میشد و بی‌شک سهم ایران در این زمینه خیلی مهم بود. به تحقیق نمیتوان گفت که داستانهای هزارویکشب همه از ایران اقتباس و نقل شده است ولی استخوان بندی اصلی داستان یا اشخاص ایرانی آن مانند شهرزاد و شهریار و برخی از داستانهای متن کتاب بدون شک از منابع ایران هستند که اگر بیش از این در این باب سخن بگوئیم از موضوع خارج و وارد در نفوذ ادبیات ایران بر ادبیات عرب خواهیم شد.

اکنون باید از تأثیر برخورد افکار و احساسات ایران در زندگی اجتماعی اعراب سخن بگوئیم. در این اواخر این فرضیه بمیان آمده است که مذهب اعراب فاتح فقط بطور واقعی و صمیمی از طرف طبقات ثروتمندتر اجتماع مقهور ایران و آنهم بعنوان یک اقدام تأمینی و احتیاطی پذیرفته شده است. اظهار شده است که عامه مردم عقاید قدیمی خود را از دست نداده و نسبت بمذهب تازه موافقت ظاهری و زبانی داشته‌اند و بمحض اینکه دسته‌هائی تشکیل شد که باندازه کافی قدرت داشت مذهب تازه را کناری زده‌اند. برای چنین افکار و ارتدادی در ایران احتیاجی به رهبران تازه در میان نبود زیرا در طی قرون و اعصار متمادی سرزمین ایران فرزندان فراوانی بوجود آورده که مدعی داشتن وحی و الهام از جانب خدا بودند و بشر را بسوی خویش جلب میکردند. بطور نمونه میتوان مانی پیغمبر مانویون و مزدک (که مدعی اصلاح دین زردشت و آوردن ثنویت یعنی دوگانه پرستی بود) و بابک خرم دین و الممتنع (پیغمبر نقاب پوش خراسان)

و عبدالله بن میمون قداح را (که میگویند مؤسس فرقه اسمعیلیه بود) در دورانهای گذشته و «باب» را در دورانهای معاصر ذکر کرد.

اثبات فرضیه بالا محتاج به تحقیقات و مطالعات بیشتری است ولی دلیل واضحی بر این که ایرانیان در عقاید و نظریات خود استوار و پایدار مانده و حتی آن عقاید را در میان اعراب بومی رواج داده‌اند، تعقیب و مجازات کسانی است که حتی قبل از آنکه فکر ایجاد نص و سنت صریحی در اسلام بوجود آمده باشد بعنوان بدعت گزاران در دین وزنادقه دائماً در معرض آزار و اذیت بودند.

زندیق یک کلمه ایرانی است و زنادقه در تمام طبقات اجتماع مشاهده میشوند و مطابق روایتی حتی خود مأمون خلیفه عباسی هم جزو آنها بوده است. نوع اتهاماتی که باین زندیق‌ها نسبت داده میشد همیشه ثابت و روشن نبود. در زمان خلفای اموی جنبه سیاسی اتهام برجسته مذهبی می‌چربید و چنین ادعا میشد که چون زنادقه کاملاً باسلام نگروریده بودند بنابراین با خلیفه که رئیس دین بود و در نتیجه با دولت اسلام مخالف بودند. در زمان خلفای عباسی که پیش از اسلاف اموی خود جنبه مذهبی بدستگاه خویش داده بودند موضوع نص سنت در میان آمد. عباسیان با بازرسی شدید و دقیقی از عقاید مذهبی ایرانیان هر گونه طغیان سیاسی و بازگشت بروحیه ملی ایرانی را که مقام برجسته سیاسی آنان در دستگاه دولت امکان پذیر میساخت جلوگیری میکردند.

هنوز چندی از روی کار آمدن عباسیان نگذشته بود که یکدستگاه منظم تفتیش عقاید برقرار شد. خلیفه مهدی مأمورین خاصی برای اداره این تفتیش منصوب کرد و در وصیت‌نامه خود به پسرش توصیه میکند که ثنویون و طرفداران ایرانیت را نابود کند. اینکه مأمون خلیفه را متهم به زندقه کرده‌اند شاید مبتنی جز این نداشته باشد که وی نسبت به کسانی که مسلمین متعصب آنانرا سست مذهب میدانستند آزاد منش بود و اغماض می‌کرد. جوابی که یکنفر زردشتی به مأمون داده این نکته را روشن میسازد زیرا وی در جواب خلیفه که باو توصیه میکند بدین اسلام درآید میگوید: «اندرز خلیفه بسیار نیک است ولی

تو از کسانی نیستی که مردم را بزور و اکراه مجبور سازی تا از دین خود برگردند.»

چنین بنظر میرسد که در زمان مأمون تظاهر بایرانی گری نوعی تفاخر و عمل مورد توجه بوده است. شخصی بنام ابن زیاد که از روشنفکران بغداد بود و متهم به زندقه شده است چنان در این کار افراط می کرده که دوستی شاعر لطیفه‌ای بضمون ذیل درباره او سروده است.

یا ابن زیاد یا ابا جعفر	اظهرت دینا غیر ما تخفی
مزندق الظاهر باللفظ فی	باطن اسلام فتی عف
لست بزندق و لکنما	اردت ان توسم بالظرف
ترجمه آن چنین است :	

« ای ابن زیاد و پدر جعفر تو هیچ بزندق نمی مانی و هر چند چون مرتدان رفتار میکنی قلباً مسلمانان پاک و خالص هستی، یگانه هدف و مقصد این حرکات تو آن است که مردم را متوجه هوش و ذکاوت خود کنی.»

بهترین دلیلی که میرساند ایرانیان با وجود سخت گیریهای زیاد و در محیط تسلط مسلمانان، به عقاید آباء و اجدادی خود باقی مانده بودند از محاکمه افشین سردار بزرگ و معروف ایران که متهم بدعت و لامذهبی شده بود روشن میشود. افشین از طرف معتصم خلیفه مأمور قلع و قمع زندیق دیگری بنام بابک خرم دین گردیده و در این کار کاملاً موفق شده بود. این موفقیت آتش رشک و حسد رقبای او را برافروخته بود و سیخواستند با اتهام بدعت و کفر او را نابود سازند. بنابراین افشین با وجود خدمت بزرگی که بخلیفه کرده بود زندانی شد و تحت دادرسی درآمد. نخستین شهودی که با افشین مواجه داده شدند مؤذن و امام جماعت مسجدی بودند که افشین را متهم ساختند که بآنها تازیانه زده است و گفتند آنها را بقدری شلاق زده بود که گوشت بر بدنشان نمانده بود. افشین برای دفاع اظهار داشت که این دو نفر با وجود قراردادی که با حاکم محلی سغد منعقد شده و بموجب آن مقرر بود رعایای وی در کیش و آئین خود آزاد

باشند بمعبدی که در آنجا بود حمله بردند و بت‌ها را بیرون ریختند و بتخانه‌ها را بمسجد تبدیل کردند .

سپس از افشین پرسیده شد که آن کتاب کفر آمیز که در خانه دارد چیست و چرا با طلا و زیور و گوهر آراسته شده و بی‌شک برای وی جنبه مقدس دارد . افشین پاسخ داد که این کتاب میراث خانوادگی است و در آن دستورهای اخلاقی و حکم ایرانی است که وی مطالعه میکند و بمندرجات دیگر آن کاری ندارد و راجع به تزیینات کتاب روزی که بوی رسید همین تزیینات را داشت و هیچ دلیلی برای برداشتن این زینت‌ها در میان نبود همانطوریکه خود خلیفه هم زینت‌هایی را که در نخستین جلد کتاب افسانه‌های کلیده و دمنه هندی بکار برده بودند بر نداشته بود . *

سپس مؤبدی زردشتی که تازه مسلمان شده بود بمحکمه خوانده شد . اتهام او بر افشین آن بود که وی را بخوردن گوشت حیوانی که طبق قواعد اسلام ذبح نشده بود واداشته و از آن بدتر این که افشین اذعان کرده بود که خود را بالاجبار داخل این قوم (یعنی اعراب) کرده و از آنچه متنفر است باید پیروی کند ولی درعین حال هرگز بعمل ختنه تن در نداده است . افشین بر آن مرد بتاخت و گفت : « مگر من ترا بخانه خود نبرده و از علاقه خود با ایران و طرفداران عقاید ایرانی باتو سخن نگفته بودم . » پس از آنکه مؤبد مجوس حرف افشین را تصدیق کرد وی گفت چگونه کسی که در دوستی خیانت می‌کند و دردین خود پایدار نیست شهادتش عادلانه و مورد قبول میتواند باشد . سپس افشین را با یکی از رؤسای قبایل مرزی روبرو کردند . این شخص مدعی شد که رعایای افشین در نامه های خود القاب « خدای خدایان » برایش بکار می‌برند . افشین گفت رسم محل چنین بوده و این لقب مرسوم بوده است نه مقصود و فقط برای حفظ حیثیت و آبروی خودش وسست نشدن وفاداری مردم باو رعایت میکرده است . بالاخره وقتی موضوع ختنه نکردن او در میان سیاید افشین اشاره بتقیه و ترس از ضرر جانی اینکار میکنند . معاذیر او را نپذیرفتند و گفتند مردی چون

افشین که در میدانهای جنگ هرگز از افکندن خویش در برابر نیزه و شمشیر نترسیده چگونه ممکن است از چنین جزئی آسیب بهرآسد .

بهرحال در این دادرسی افشین را محکوم و اعدام کردند ، ولی مطلبی که در اینجا مورد توجه ماست این است که اعترافات شخصی در مقام و منزلت افشین فرضیه‌ای را که بموجب آن می‌گویند فقط طبقات فقیرتر اجتماع بکیش دیرین خویش وفادار ماندند کاملاً رد میکند . صحیح است که برخی از این تازه مسلمانان چنان فقیر بودند که نمی‌توانستند تمام تکالیف جدید را انجام دهند ، برخی دیگر سست اعتقاد و بی‌حال و بالاخره گروهی چنان شکاک بودند که لغزها و لطیفه‌هایی تنظیم و متذکر شدند که بمردمان ثروتمند برای پرستش خدای اعراب « الله » موجباتی داده شده که بمردم بی‌پول داده نشده است و از طرف دیگر کاملاً صحیح است که بسیاری از فقیران نیز در رعایت دستورهای مذهبی خویش بسیار متعصب بودند و حتی با وجود آنکه قوانین شرع اسلام آن‌ها را از اینکار معاف کرده بود بحج هم می‌رفتند .

عکس العمل مردم ایران نسبت بمذهب جدید هرچه بود طغیان و شورش برضد فرمانفرمایان تازه‌گاه و بیگانه درمیگرفت و حتی بسرزمین‌های عرب نیز سرایت میکرد . گاهگاهی مردم بمیزان جالب توجهی از آن پشتیبانی میکردند . بقراریکه نظام‌الملک وزیر معروف میگوید : « نهضت اسمعیلیه بوسیله شخصی بنام عبدالله بن میمون قداح که مردی از اهل اهواز بود آغاز شد . » نظام‌الملک را داستان سرایان با عمر خیام و حسن صباح رئیس فدائیان اسمعیلی مربوط دانسته‌اند . اصول اساسی نهضت اسمعیلیه همان اصول اساسی مذهب تشیع و عبارت از این است که خلافت و امیرالمؤمنین بودن از جانب خداوند به ذریه حضرت پیغمبر اعطا شده در صورتی که طرفداران سنت معتقدند خلیفه باید انتخابی باشد . هم اسمعیلیه هم شیعیان اولیه معتقد باین اصل میباشند که امام آخر (مهدی ، رهبر مذهب) و آخرین جانشین حضرت پیغمبر امام زمان یا مهدی و طلایه‌دار استقرار عدل و نصفت بجای ظلم و شقاوت در روی زمین است . اختلاف شیعه و اسمعیلیه فقط

در عده امامانی است که بین علی امیرالمؤمنین و امام زمان آمده‌اند (شیعه‌اثنی عشری دوازده امامی و اسمعیلیه یا هفت امامی فقط هفت امام را قبول دارند. مترجم) نهضت اسمعیلیه با سرعت بسیار عجیبی در جهان اسلام منتشر شد. خواجه نظام‌الملک در این باب میگوید: «ملاحظه در شام و یمن و اندلس پدیدار شدند و اگر بخواهیم فعالیت کامل آنها را بدانیم باید به تواریخ مفصل بخصوص تاریخ اصفهان رجوع کرد.» این عده در استدالات و تبلیغات خود بسته باینکه طرف چه شخصی باشد، روشهای گوناگون بکار میبردند و نامیکه در سرزمین های مختلف بآنها داده شده‌جا یکسان نیست. در مصر و حلب آنان را «اسمعیلیه»، در ماوراءالنهر و غزنه «قرمطی»، در کوفه «مبارکی» و در شهر ری «باطنی» (و در برخی جاها ایشان را ملاحظه میگفتند). نظام‌الملک میگوید همه این دسته‌ها یک هدف مشترك دارند و آن نابودی اسلام است

نتایج سیاسی و اجتماعی نهضت اسمعیلیه برای جهان عرب بسیار عمیق و فراوان بود. برای اولین مرتبه این فرقه با بکار بردن وسائل تبلیغاتی خاصی که تا آنزمان در بازارهای سیاسی کسی بکار نبرده بود و فقط در زمان ما جزو سیامت شده است، یعنی با فرستادن مبلغین و «دعات» برای تشکیل حوزه طرفدارانی جلب کرد. تازه واردها فقط پس از دوره آزمایش بسیار دقیقی به فرقه پذیرفته میشدند و چون این دعات و مبلغین با اشخاص و اوضاع و احوال گوناگون مواجه میشدند بناچار میبایست برای بحث و استدلال آماده باشند و از همین احتیاج معنوی بود که علاقه شدیدی بکسب دانش و اشتیاق بفرآ گرفتن معلومات و فلسفه در آن زمان پدید آمد.

برای آنکه نسبت صحیح نفوذ این احتیاج معنوی و بسط علم و دانش روشن شود باید نخست از توسعه سیاسی اسمعیلیه در میان اعراب سخن برانیم. در حدود اواخر قرن سوم هجری (آغاز قرن دهم میلادی) شخصی بنام عبیدالله که خود را نواده عبدالله میمون قداح بانی اسمعیلیه میدانست در میان بربرهای شمال افریقا ظاهر شد و ادعا کرد که از ذریه حضرت فاطمه دختر پیغمبر اسلام است.

مبلغین اسمعیلی قبلاً در زیر لفاقهٔ مذهب و با پیروی از روشهای تبلیغاتی خود راه را برای نظریات سیاسی رهبر خود باز کرده بودند و عیدالله خود را مهدی و امام زمان خواند. هنوز چندی نگذشته بود که عیدالله در «مغرب» زمام امور را در دست گرفت و سلسلهٔ خلفای فاطمی را تأسیس کرد و خود اولین خلیفهٔ آن شد. چهارمین فرد این سلسلهٔ مصر را بر متصرفات خویش افزود و این کشور تا زمانیکه صلاح الدین آن را تصرف کرد در دست خلفای فاطمی بود.

ششمین خلیفهٔ فاطمی که فرمانفرمای مصر و شام و لقب «الحاکم» داشت مرد عجیب و غریبی بود که گاهی سخت ظالم و سفاک و گاهی مهربان و طرفدار هنر و هنردوستان میشد. تاریخ نویسان مسلمان معمولاً او را دیوانه میخوانند ولی این شخص برای بدست آوردن قدرت روش خاصی بکار برد. وقتی دو نفر مبلغ ایرانی اسمعیلی وی را مظهر خداوند در روی زمین خواندند وی این فکر را تقویت و تأیید کرد و طبعاً در میان طرفداران متعصب تر اسلام مخالفت برپا شد. یکی از دو نفر مبلغ فوق بنام «الدروزی» یا «درزی» (بفتح راء) بشام گریخت و در میان قسمتی از ساکنین فلسطین و یونان دنبالهٔ کار را گرفت. طایفهٔ «دروز» های این منطقه که نامشان از اسم درزی مشتق شد هنوز هم «الحاکم» را خدا میدانند.

نبوغ ایرانیان برای توطئه و توسعهٔ محرمانهٔ افکار اسمعیلیه زمانی بعد اعلای خود رسید که شعبه‌ای از این فرقه بنام حشاشیون در زمان جنگهای صلیبی معروفیت و اشتهار عجیب و جهانگیری یافت. همانطور که در میان سیاستمداران امروزی جنگ ادامهٔ یک مبارزهٔ سیاسی است حشاشیون نیز آدمکشی و ترور را دنبالهٔ یک بحث سیاسی میدانستند ولی ترور یگانه وسیله یا حتی روش عمدهٔ تبلیغ و جلب نبود. اگرما فقط آنها را آدمکشهای خون آشام^۱ و خشن بدانیم در فهم هدف سیاسی این فرقه بکلی اشتباه کرده و راه صواب نیموده‌ایم زیرا

۱ - اصطلاح آدمکش Assassin از روی اسم فرانسوی این گروه است که تعریفی از کلمهٔ

حشاشی است و طرفداران حسن صباح در فرنگک باین نام خوانده میشدند. مترجم

در جهان آشفته سیاسی آن عصر هدف این فرقه عبارت از این بود که با استقرار امامت و بکار بردن اصول آن بعنوان مرکز قدرت ، ثبات و استقراری در جهان اسلام بوجود آورند .

مؤسس این فرقه شخصی بنام حسن صباح است که یکی از مبلغین فاطمی و اهل ایران بود . اجداد حسن از یمن بایران مهاجرت کرده بودند . چنین بنظر میرسد که هدف این « تبلیغات جدید » حسن بر گرداندن ایمان و علاقه اسمعیلی ها از رهبران قدیم بسوی خود بوده است . در سال ۴۸۳ هجری حسن صباح قلعه معروف و مرتفع الموت را در نزدیکی قزوین بتصرف درآورد و در این نقطه بود که تبلیغات و مبارزات مخفیانه خود را دنبال میکرد تا جائیکه در ایران و بین النهرین و شام طرفداران بسیار وفادار و فراوانی بدست آورد . در این زمان بود که رقابت سلاطین سلجوقی (که سنی های بسیار متعصبی بودند) با خلفای شیعه فاطمی مصر آغاز شد و جنگهای صلیبی را میسر ساخت و پیشوای اسمعیلیه شام که در میان جنگجویان صلیبی معروف به « شیخ الجبل » شده بود وحشت و اضطراب فوق العاده عجیبی در میان فرنگی های مهاجم ایجاد نموده بود . بطوریکه گفتیم نهضت اسمعیلیه هم یک جنبش فرهنگی هم یک توطئه سیاسی بود . یکسال پس از فتح مصر بوسیله خلفای فاطمی بود که بنای جامعه اسلامی الازهر گذارده شد و بتدریج که احتیاج بتعلیم مبلغین بیشتری بوجود میآمد جامعه الازهر نیز وسعت می یافت و بتدریج در طی زمان بصورت دارالعلوم عالی اسلامی درآمد . جامعه الازهر از زمان تأسیس خود تا کنون چندین بار تغییر شکل داده ولی در زمان خلفای فاطمی که فقط بعنوان یک مرکز علمی و کسب دانش مستقر شدین حکمای اسمعیلیه و فقهای فاطمیون روابط بسیار نزدیکی برقرار بود . بسیاری از حکمای اسمعیلیه مثلاً ابویعقوب سیستانی ، ابوحاتم رازی ، ناصر خسرو و خود حسن صباح از اهالی ایران بودند . جوینی مورخ معروف هنگامی که بهمراهی نیروهای مسلح مغول مأمور حمله بردن الموت ، وارد جایگاه حسن صباح شد مقادیر کثیری کتاب و لوازم و اسباب ستاره شناسی و کیمیاگری در این قلعه مشاهده کرد .

اکنون باطمینان خاطر میتوان فعالیت فرهنگی مزبور را که وجود این همه کتاب و لوازم مؤید آنست با فعالیت دایرة المعارف نویسان معروف به اخوان الصفا مربوط دانست. در همان زمان که فاطمیون مصر مشغول تحکیم موقعیت خویش در آن سامان بودند فرقه اسمعیلیه در خراسان شدیداً فعالیت تبلیغاتی میکردند. افراد دسته اخوان الصفا مرکز خود را در بصره قرار دادند و در تأسیس «مذهبی باطنی برای مردمان روشن فکر» کوشیدند. اخوان الصفا در یک سلسله رساله بزبان عربی علوم طبیعی و ماوراء الطبیعة عصر خود را با وضعی که مخلوطی از فلسفه یونان و حکمت شرق و دو گانه پرستی ایران بود درج و نشر کردند. طرفداران اسمعیلیه این رساله ها را چشمه های پر افتخار معرفت میدانستند و رساله های مزبور در دستگاہی که سنت اسلام آنرا بدعت بزرگی میدانست مقام بسیار بلندی داشتند. یک مسئله بسیار جالب این زمان که ارتباط مستقیمی با سازمان سیاسی فاطمیون و اسمعیلیه بطور اعم داشت، رسمی بود که بموجب آن اهل یک کار و کسب و حرفه دور شیخ یا مرشدی جمع میشدند. این شخص عنوان سخنگویی آنها را داشت و تاحدی نیز در برابر مقام دولتی جواب گوی آنها بود. این دسته ها با اتحادیه های صنفی قرون وسطی در اروپا یکی و شبیه نبودند چون اصول مذهبی و حتی عرفانی در شرائط عضویت ایشان در نظر گرفته شده بود. ولی ما اطلاع داریم که قسمت عمده اعضا دسته های نیمه مذهبی، مانند قرمطی ها که با اسمعیلیه یکی شدند مرکب از فلاحین و پیشه وران بودند. در زمان فاطمیون سازمان این هیئت ها بسیار توسعه یافت تا جائیکه عادت بر این جاری شد که در سراسر دنیای اسلام بازارهای طولانی مخصوص کالای یک صنف بوجود آمد.

طبیعت این دسته های صنفی ایجاب میکرد که مدعی شوند حضرت رسول مؤسس و بانی آن بوده است و در سلسله مراتب اولویت حضرت علی جانشین او شد. سپس نام سلمان پاک یا سلمان فارسی، سر سلسله اصحاب و مقدسین، که سلمانی حضرت رسول بود ذکر میشود و بلافاصله پس از سلمان پاک نام مرشد یا پیر یا سر سلسله هر یک از دسته های کسبه و اصناف وجود دارد. در ضمن سلمان پاک را

مؤسس مقام بلند پایه و گروه «فتوت» میدانند که معروفترین عضو این دسته ناصر خلیفه عباسی است (۶۲۲ - ۵۷۷ هجری ۱۲۲۵ - ۱۱۸۰ م .) اعضاء گروه فتوت لباس مخصوصی برتن داشتند که مهمترین قسمت آن یک نیم شلوار صد در صد ایرانی بود که درست مخالف دامن یک سره اعراب بشمار میرفت. چنین بنظر میرسد که پوشیدن این جامه تشریفاتی معادل با نظایر آن در زمان حاضر یعنی بمنزله قبول او بعضویت بوده است .

اهمیت و توسعه این گروه «فتوت» را از روی نوشته های « ابن جبیر » شاعر و جهانگرد اسپانیائی (آندلس) میتوان پی برد . ابن جبیر ضمن سفر حج خود برخی از شهرهای مصر و شام را نیز دید و متوجه شد که عده سنی ها در برابر « شیعه های بدعت گذار » قابل ذکر نیست . در این موقع دسته های مختلف شیعه عبارت از رافضی ، امامی ، زیدی ، اسمعیلی ، نصیری (بضم نون ، این دسته ظاهراً همانها هستند که به علی الهی معروفند) و دسته های دیگر بودند . دسته مهم این زمان نبویه یا پیغمبری بود که هر چند سنی بودند ولی جزو گروه فتوت شده و به هر کس از میان آنها که امتیازی بدست می آورد جامه مخصوصی داده میشد . شاید در نوشته های ابن قتیبه مروی (۲۷۲ هجری - ۸۸۵ م .) بتوان مراحل اولیه توسعه و نفوذ این گروه فتوت را دریافت زیرا هنگامی که وی صحبت از مروت و مردانگی میکند روایتی از عمر خلیفه ثانی بدین مضمون میآورد :

« شولا و کفش صندل (یعنی فقط لباسهای عربی) بپوش . چکمه و کمر بند و مهمیز (یعنی لباسهای ایرانی) را بدور انداز و با یک جست بر اسب خود سوار شو . مخمل و لباسهای ایرانی را رها کن و هرگز لباس حریر و دیبای زیبا بپوش . »

یکی دیگر از قسمت های جامعه اسلامی که نام ایرانی « سلمان پاک » با آن برده میشود سلسله اهل صفا و درویشان است . هر چند کلمه درویش خود از ریشه فارسی است ، ولی بحث در تاریخ نهضت درویشان و سهم مهمی که ایران

دربوجود آوردن و توسعه این مرام داشته از حدود حوصله این مقال خارج است و کافی است گفته شود که در میان فرقه های گوناگون درویشان آنانکه از همه معروفترند (مثلا درویشان قادری و مولوی) بتوسط کسانی تأسیس یافته اند که رابطه آنان با ایران بالاخص بسیار نزدیک است.

بقلم : ه . ه . گوئتز

مدیر موزه بارودا

فصل چهارم

ایران و هندوستان پس از فتوحات محمود

دکتر هرمان گوئتز (Hermann Goetz) که دکتر در فلسفه از دانشگاه مونیخ است بیست و چهار سال از عمر خود را در هندوستان بعنوان مدیر موزه‌های آن سامان و استاد تحقیقات درباره هند گذرانده و کتابها و مقالات و رساله‌های فراوان در باب هنرهای هندی و اسلامی و دیگر هنرها نگاشته است. وی همچنین در کتاب بزرگ پرفسور پوپ بنام «تاریخچه هنر ایران» مطالبی نوشته و برای موزه «پرنس ویلز» شهر بمبئی صورت اکتشافات باستانی را در شوش (جنوب غرب ایران) تنظیم کرده و در ایجاد سازمان نمایشگاه بین المللی هنر ایران در رم (۱۹۵۶) مساعدت نموده است. مقالات وی راجع به هنر ایران در بولتن هیئت‌های باستان‌شناسی هندی و امریکائی بچاپ رسیده است.

در طی تاریخ ثابت شده است که نفوذ ایران بر هندوستان قوی تر از نفوذ هندوستان بر کشورهای قاره ایران بوده است. کوه‌های افغانستان و منطقه کویر و بیابان غور که دره رود سند را از خاک اصلی هندوستان جدا میساخت حائل عمده‌ای تشکیل می داد. این کوهستانها مسکن طوایفی سلحشور و جنگجو بود که زندگی معنوی و فرهنگی آنان کم و بیش تحت نفوذ مدنیت‌های عالیتر همسایه یعنی هندیها، یونانیها، ایرانیان قدیم یا مسلمین بود. ولی همین کمربند بیابان و کوه، فرهنگ‌های مزبور را چنان دور از دیگران نگاه میداشت که رابطه مستقیم

بین آنها بسته باوضاع سیاسی کاملاً مساعدی بود. چون تاریخ سیاسی این قسمت از خاک آسیا متضمن هجومهای گاه و بیگاه طوائف چادر نشین آسیای مرکزی بایران و هندوستان است و چون این طوائف قبل از رسیدن به هندوستان از خاک ایران میگذشتند و تحت تأثیر تمدن ایرانی قرار می گرفتند، بنابراین فتوحات پی در پی آن ها در هندوستان در واقع عبارت از موجهای پی در پی نفوذ ایران در آن سرزمین است. چون این نفوذ را بر هندوستان تحمیل میکردند، درمهد اصلی تمدن یعنی در مشرق بیابانهای کویر با مخالفت و مقاومت مواجه میشد بنابراین زمانی یا بکلی نابود میگشت یا در فرهنگ هندی جذب و حل میشد. از سوی دیگر مقاومت در برابر این برتری ایرانی بوسیله طوائف آسیای مرکزی یعنی سکاها و قبائل حدود بلخ و در دوره های بعد تر کها و تاجیکها، فرصتی بفرهنگ هندی داد که کمی از طریق افغانستان به جلگه سیحون و جیحون و حوضه تاریم راه یابد. در این مناطق افکار و ابداعات هندی با رسوم محلی ایرانی توأم شده توانست در تمدن عالی تر ایران حل گردد.

سفالهای ماقبل تاریخ شمال باختری هندوستان و جنوب خاوری ایران وجوه شباهت فراوان دارند و لسی این تشابه مربوط به زمانی خیلی قدیمتر از زمان ایجاد دو تمدن جداگانه هندی یا ایرانیست. نخستین موج مهاجرت آریاها به هندوستان پس از این دوران ماقبل تاریخ، بین سالهای هزار تا هزار و دوست سال قبل از میلاد مسیح است و ما تقریباً چیزی راجع به نفوذ این هجوم در هنر هندی نمیدانیم. قسمت عمده ساختمانهای این دوره ظاهراً همه از چوب و خشت خام بوده که مرور زمان نابودشان کرده و چند کشف باستانشناسی (شمشیر، تبر، نوک نیزه) که میتوان مربوط باین دوره دانست، اساس زمانی کاملاً دقیقی ندارند و شاید حفریات آینده مثلاً عملیات دکتر م. ویلر در بالا حصار چارسادا بتواند این نقیصه را جبران کند.

موج دوم آریاها بر هندوستان مصادف با تأسیس و توسعه امپراطوری سوریها بود که از چندین لحاظ از روی سر مشق امپراطوری هخامنشی یا مقدونی



ستون سنگی دوره‌های اولیه هندو «سکا»
با نقش‌های تحریف شده هخامنشی مربوط به حدود ۸۰ تا ۱۰۰ قبل از میلاد
این ستون در سلاطین، ناحیه باروداد در کجرات بدست آمده
و در موزه بارودا ضبط است



مجسمه کانیشکای بزرگ پادشاه «کوشانه»

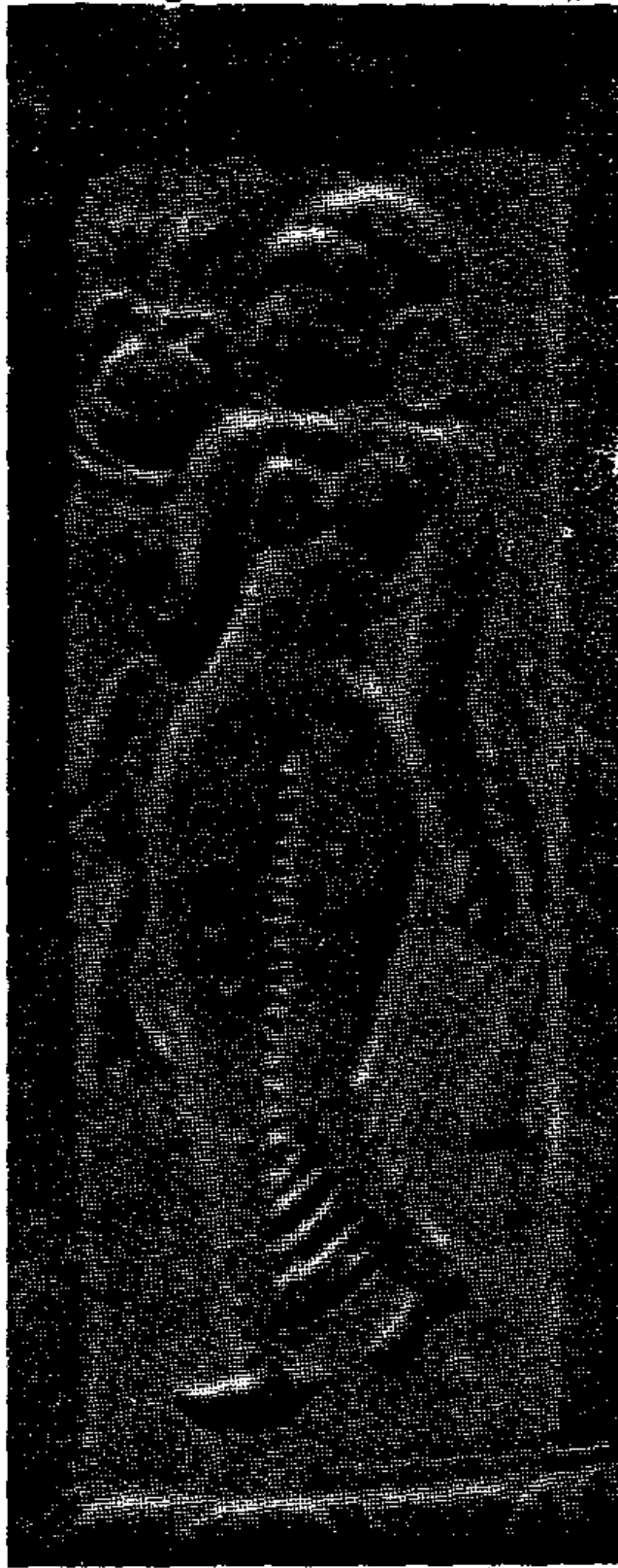
قرن دوم میلادی - موزه ماثورا

الهام گرفته بود. هنرمندان دربار موریای شک مرهون هنر هخامنشی بودند و احتمال قوی معماران و سنگ تراشان ایران که پس از ویرانی دستگاه هخامنشیان دربار « پاتالی پوترا » پناهنده شدند، بانی سبک جدید معماری هند بودند؛ زیرا در آن زمان بناهای عظیم سنگی و حجاریهای عمده در هندوستان چیز تازه در آمدی بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. با این حال سرمشق های هخامنشی کاملاً بنده وار تقلید نشد بلکه شکل های هنری موجود در هندوستان را که فقط با توجه به سنن هندی میتوان فهمید، تغییر دادند. با از هم پاشیدن امپراطوری موریای، این عناصر هخامنشی کاملاً در فرهنگ عامیانه (فولکلور) و هنر مردم محل که در زمان سلسله های « سونکا » و « آندرا » توسعه یافت جذب و حل شده، در زمان اشغال این منطقه توسط اشکانیان، هنر یونانی شروع بتغییر فرم هنرهای مذکور نمود و بصورت « گاندرها » درآمد، ولی بسیاری از محققین بر این عقیده هستند که سبک مزبور را باید کمتر توسعه شیوه « یونانی، بودائی » دانست بلکه یک توسعه شیوه « خاور ایرانی » است که بموازات آن در تحت حکمفرمائی قبایل «سکاهای جنوب شرقی» و «کوشانا» بسط یافته است. با این حال در کشمیر تا دوره کوپتا (قرن سوم، چهارم میلادی) بطوریکه از ویرانه های معابد بودائی « هروان » استنباط میشود یک هنر کاملاً خالص اشکانی پایدار ماند.

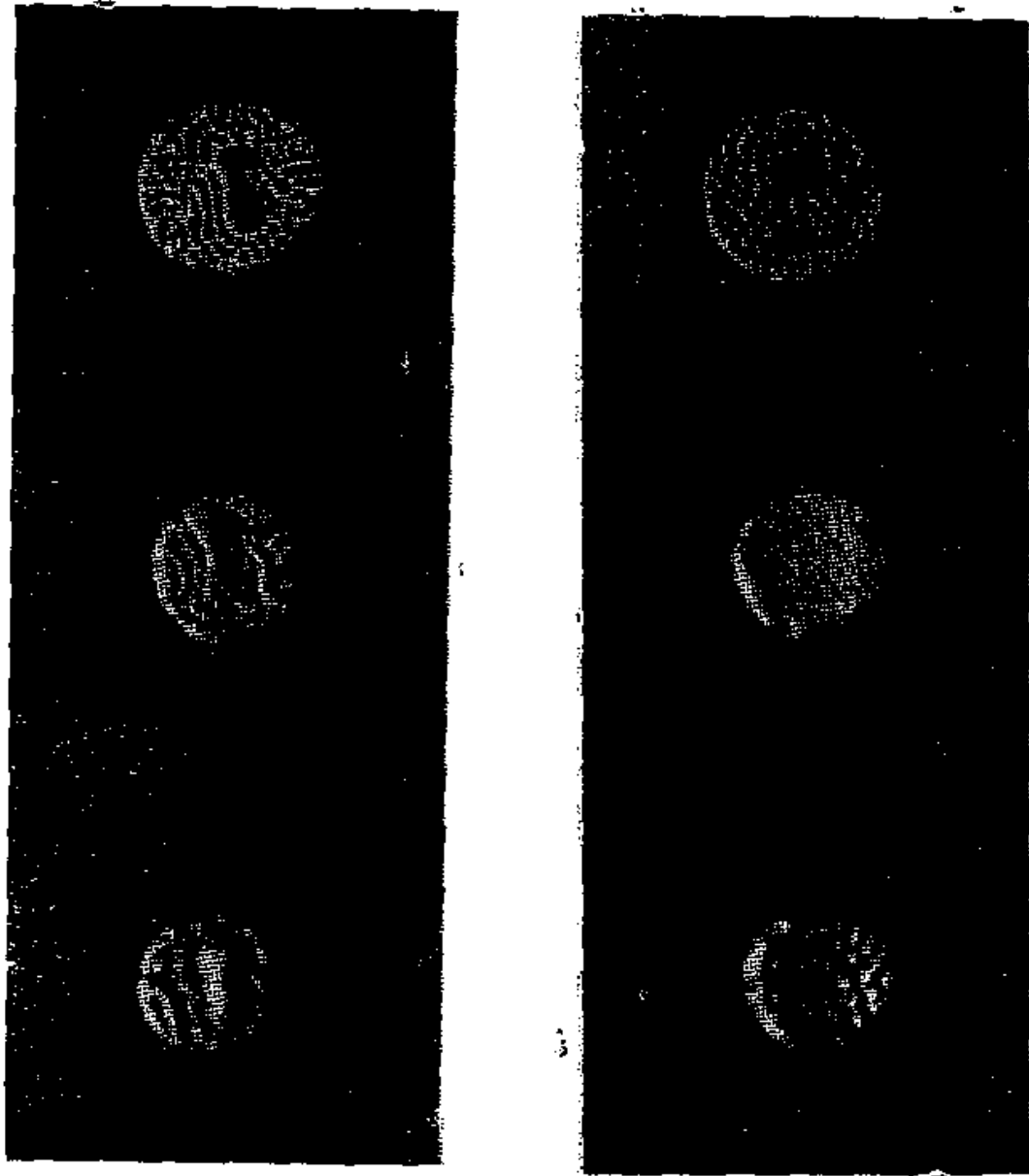
در این هنگام هجوم سکاهای « یونان و بلخ » و یونان و هند را متعرض ساخت عناصر خارجی تازه ای وارد هند کرد که دیگر مربوط بایران خاوری و نفوذ هخامنشی نبود بلکه بیشتر وابسته بشمال ایران است و تا کنون از این دوره فقط آثار مختصری پیدا کرده اند. یک لوحه « سیری » در مرز شمال باختری هند کشف شده و یک ستون کوچک مربوط بقرن اول قبل از میلاد در منطقه سالا (بارودا) در گجرات بدست آمده که طرحهای زوی آن از نمونه های هخامنشی است ولی تغییراتی در آن داده شده و در چند کیلومتر پائین تر از این منطقه یک سنگ آسیا شبیه بان هم بدست آمده است. دستبندها و بازوبندهای نقره که دنباله

آنها کله اژدها یا گاو، یا شیر است و شبیه بگنجینه معروفی است که در دره رودجیحون کشف شده، در گجرات و در قسمت عظیمی از راج پوتانا حتی امروز هم فراوان است. در «ماثورا» «بهر اگات» و سایر جاها مجسمه شاهزادگان و شاهان «خشاتراپا» و «کوشانا» با لباسها و کلاههای نوک دار یا سلاح های سکاهاى جنوب شرقی بدست آمده و چندی پیش یک قطعه برنزی شبیه باین ها که نقره کاری هم داشت بدست آمد. تصاویر اشخاص با لباسهای سکاهاى جنوب شرقی بر روی سکه های «ساکا» «کوشانا» و حتی سکه های اولیه کشمیر فراوان و معروف است و تصاویری نظیر آنها بر روی کنده کاریهای «گاندهارا» مثلثت های «پانسیکا» «فارو» «می هیرا» مشاهده شده ولی جالب است که تصاویر زنها در این آثار همیشه با لباس یونانی یا هندی است.

اوج ارتباط فرهنگهای ایران و هند در دوره گوپتا بود. در قرن سوم میلادی ساسانیان تا قلب هندوستان پیش رانده و حتی «مالوه» در هندوستان مرکزی را که بعدها یکی از مراکز قدرت گوپتا شد اشغال کردند. باین ترتیب طرحهای هنری و روشهای ساسانی سهم بزرگی در ایجاد هنر کلاسیک هندوستان داشت. معابدیها گاهها برای پرستش آفتاب از قرن ششم تا هشتم میلادی فراوان بودند. تصویر «سوریا» از منطقه چامبا، قرن هشتم، نیمه ساسانی است و حتی پس از آنکه صورت این خدای آفتاب کاملاً هندی شد کفش های او بهمان صورت سابق ماند. همزمان با این نفوذ تمدن و فرهنگ ایران در هندوستان، از جانب هند نیز نفوذی در دنیای ایرانی اعمال میشد. از زمان سلطنت «آشوکا» مذهب بودائی در آسیای مرکزی رسوخ کرده و در استانهای «کوشانا» ی امپراطوری ساسانی مذهب و هنر بودائی بر مذهب رسمی زردشتی و هنر ایرانی برتری یافته بود. بسیاری از طرحهای جدید هنری که در این دوره در هنر ساسانی نمایان میشود مثلاً اژدهای طاوسی شکل، خروس و گل های مارپیچ از اصل خالص هندوست و آخرین اکتشافات سکه های گوپتا نشان میدهد که پاره ای از طرحهای مذهبی مثلاً دریافت حلقه از «اهورامزدا» توسط شاهان یاطرح «سنت جورج»، اصل هندی دارند.



تصویر زن از منطقهٔ هروان کشمیر
اوائل قرن چهارم میلادی ، برجسته کاری قالبی روی کاشی کف اطاق
هنر محلی یادگار دورهٔ پارتی



دو روی سکه های گادهايا
تقليد تحريف شده از سکه های ساسانی
راج پوتانا ، قرن هشتم تا يازدهم ميلادی
موزه بارودا

بر اثر هجومهای پی در پی اقوام دیگر مانند هون‌ها، کوجاره (کجرات)، ترک‌ها و اعراب این ارتباط پر بار و بر بین ایران و هند قطع شد، با این حال میتوان انعکاس هنر دوران ساسانی و آسیای مرکزی را در «راج پوتانا» تا قرن شانزدهم میلادی احساس کرد. سکه‌های ساسانی در افغانستان و در درهٔ سندجاری و رایج شده بود. و با اینکه بتدریج تغییر شکل میداد در کشمیر و راج پوتانا و کجرات تا قرن یازدهم میلادی هم ماند، هر چند در سکه‌های جدیدتر «گادهایا» بجای کلمهٔ پادشاه و معبد که حتی در دورهٔ هون‌ها کاملاً نمایان بود فقط چند خط و نقطه بر جای مانده است. با پایان یافتن سلسلهٔ «پراتی هارا»، اوایل قرن دهم، آفتاب پرستی در مذهب ویشنو حل شد و لااقل از قرن دهم هنر رسمی منطقهٔ شمال باختری هندوستان دوباره کاملاً هندی‌خالص میشود ولی در عین حال هنر مردم، آثار نفوذ قدیمی تر ایرانی یا آسیای مرکزی را از اعماق خاطر ها به سطح کارها می‌آورد. علامت سنگی سوار «پالیا»، قطعهٔ تزیینی قیطان بافی شده، گل‌های پیچ با صورتک‌هایی که در میان آنهاست، درخت تشریفاتی و یراق روی ران حیوانات از این قبیل است، و بالاخره هنر «راج پوت» در مراحل آخری خود، هر چند موضوعاتش هندی است از نظر سبک باید جزء هنر ایرانی منظور گردد. توده‌های سادهٔ هندسی، سطوح صاف و خطوط بریدهٔ مجسمه‌های راج پوت عیناً شبیه بطرز کاری است که در مجسمه‌های «کوشانا» و هم در حجاری «مغول - ایرانی» بکار رفته است. مجسمه‌های فیل کاخ‌هایی که از قرن شانزدهم تا هفدهم میلادی ساخته شده فقط شعبه‌ای از این سبک میباشد. بهمین ترتیب در نقاشی‌های راج پوت ترکیب هندسی و خطوط یکسره، رنگ‌های ساده و عاری از تضاد شدید و محیط سادهٔ معصومانهٔ کارهای هندی بیشتر مؤید سبک ایرانی است نه هندی. هنر صنعتی «راج پوت» تا قرن شانزدهم میلادی همان سبکی را که از روی سکه‌های اولیهٔ «سکاها» گرفته بود نگاهداری کرد.

رگه‌های قوی هنرهای ایران را در هنر راج پوت هند میتوان اینطور توضیح داد که بسیاری از قبایل راج پوت نخست در اثر هجوم ترک‌های آسیای

مرکزی تا هندو کیش در قرن ششم میلادی و سپس بر اثر فتح افغانستان بوسیلهٔ مسلمین در قرن ششم و هفتم میلادی از آن سر زمین رانده شده و به هندوستان مهاجرت کرده بودند. تا آنجا که اکتشافات برهمن آباد و منصوره^۱ و منفوزه^۲ بما نشان میدهد در اثر فتوحات اعراب بود که سبک عباسی وارد هندوستان شد. بر روی تخت سلطنتی راجه‌های پوکال (بیکانر) که میگویند راج پوت‌های « بهاتی » از غزنه بدر بردند، مخلوطی از زینت‌های سند و اوایل عباسیان مشاهده میشود.

از هنر دورهٔ غزنویان در هندوستان هیچ اطلاعی در دست نیست، حتی محل اقامت سلاطین اوایل دورهٔ غزنوی در لاهور بدست نیامده. بقایای این بناها که شاید بیشتر از چوب و خشت آفتاب خشک و گچ بوده است شاید هرگز بدست نیاید. برجهای پیروزی که توسط فاتحین معروف محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ هجری) و مسعود سوم (۵۰۸-۴۹۲ هجری) در غزنه ساخته شده است مربوط بدوره‌ای است که معمولاً آنرا « سبک و روش سلجوقی » میدانند، در صورتیکه این سبک مدتها قبل در زمان سامانیان آغاز شده و در دوران سلجوقی تغییرات قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد. این برجها بامقطع ستاره‌ای شکل میلهٔ اصلی آنها و نوک مخروطی یا ناتمام تقلید از سبک « چادر »ی میباشد که مخصوص بسیاری از ساختمانهای این دوره است. گنبد قابوس در گرگان (۴۰۴ هجری)، برجهای مقبره‌ای مراغه، رادکان، دامغان، ری، دساوند، ورامین، مقبرهٔ زیبای مؤمنه خاتون در نخجوان و بالاخره بوستان (پایان قرن هفتم هجری) از این قبیل میباشد و انعکاس آنها در مناره راه راه «صاحب عطا مسجد» قونیه (قرن هفتم هجری) و سایر جاها مشهود است ولی در تزیینات، بخصوص در قوسن‌ها و طرحهای گل و بوته، نفوذ هندوستان « سولانکی - کجراتی » نخست در تابوت سنگی محمود غزنوی، سپس در تابوت مسعود (۴۳۲-۴۲۱ هجری) و بالاخره در بناهای یادگاری دوره‌های اخیر غزنوی کاملاً آشکار است. با این حال

نفوذ مزبور در لنگه درهای معروف مقبره محمود غزنوی که مدتی می گفتند همان درهای بتکده معروف سومنات (پاتان) در کجرات است، بهیچوجه مشهود نیست. سایر طرحهای دوره‌های اولیه اسلام را فقط از انعکاس آنها در هنرهای منطقه پنجاب و هیمالا یا، بخصوص در تصویر شیرهای تشریفاتی و عراق ران حیوانات و لبلاب‌های مارپیچ که خیلی رنگ و بوی هنر رمانتیک اروپارا دارد، میتوان تشخیص داد.

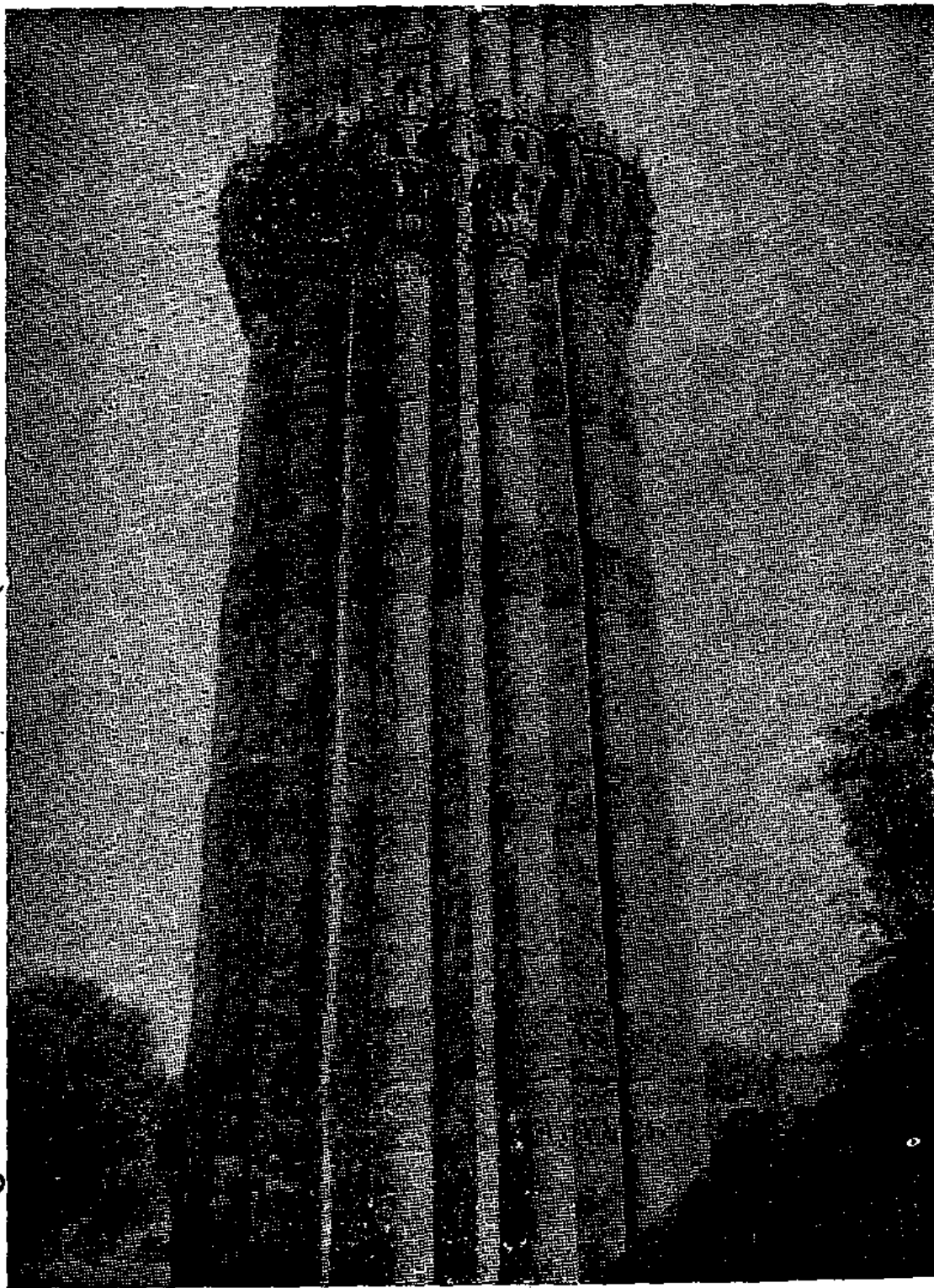
آخرین بنای این سبک « سلجوقی » منار معروف « قطب منار » در دهلی قدیم است که در سال ۵۹۶ هجری (۱۱۹۹ م .) در زمان سلطان محمد معزالدین غوری آغاز و در زمان سلطان ایلتتمش (۶۳۳-۶۰۷ هجری ۳۶ - ۱۲۱۰ م .) پایان یافت و در عهد علاء الدین خلجی (۷۱۵-۶۹۵ هجری ۱۳۱۶ - ۱۲۹۶ م .) و فیروز شاه (۷۹۰-۷۵۲ هجری ۸۸-۱۳۵۱ م .) و اسکندر لودی (۹۰۸ هجری ۱۵۰۳ م .) تعمیر شد. چون در بنای این منار مصالح ساختمانی بتکده قدیمی تری مصرف شده و در روی این مصالح نوشته‌هایی بنام شاهزاده معروف « چا . هان » یعنی « پریشوی راج سوم » موجود است، چنین ادعا شده که قطب منار یک بنای هندی است ولی نوشته‌های دیگر روی این منار و مقطع ستاره‌ای شکل پی و شکل مخروطی آن ثابت میکند که این منار آخرین و بزرگترین و ظریفترین اقتباس و توسعه برجهای قدیمی تر غزنوی و مقبره‌های (سلجوقی- ایرانی) و مناره‌های بلند است. گلدسته‌های این مناره‌ها که بشکل سنگهای چکیده غارها ساخته شده و نوشته‌های برجسته آنها که شبیه مسجد الاقمر در قاهره بسال ۵۵۰ هجری (۱۱۵۵ م .) یا منار خواجه عالم (اواخر قرن سیزدهم) میباشد جزو بهترین شاهکار هائی است که هنر هند مسلمان بوجود آورده است. با اینحال در قسمت های قدیمی تر مسجد قوه الاسلام (شروع ۵۸۹ هجری ۱۱۹۱ م .) توسعه (۵۹۵ هجری ۱۱۹۸ - ۱۲۲۹ - ۱۳۱۵ م .) که در مجاورت این منار است اختصاصات هندی بیشتر عرض اندام میکند. این مسجد زودتر از منار ساخته شده و در آن زمان معماران مسلمان یا تعلیم یافته مسلمانان بزحمت گیر می آمدند باین جهت

در قسمت حیاط این مسجد طرح یک معبد «جین» بکار رفت و حتی آنقدر دقت نشد که تمام حجاریهای بت پرستانه آن نابود گردد. فقط دیوارهای از هلالهای سبک اسلام که آنها بطرز طاقتهای پایه دار هندوست در جلوی تالار بزرگ آن بنا شد. نوشته‌های برجسته آن هم که نسبتاً بی‌قواره است بر روی زمینه‌ای که از طرحهای کاملاً هندی تشکیل شده انجام یافته. این عناصر هندی جزئی از هنر هند و مسلمان است که تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت و ازین پس در اثر آنکه ریشه بسیاری از طرحهای تزئینی هندو و همچنین طرحهای اسلام - ایرانی از آسیای مرکزی بوده است بکلی تحلیل رفت و یکی شد.

هجوم سلاجقه و پس از آنان مغول رابطه مستقیم سلطان نشین‌های هندوستان را با سایر بلاد اسلام قطع کرد ولی در عین حال عده‌ای از مهاجرین را بسوی دهلی راند. باین جهت هنر دوره‌های اولیه سلاطین هند، با قدری تفاوت زمانی، تقلیدی از هنر ایران بود و از طرف دیگر فشار مضاعف مغولان از باختر و هندوان از جنوب سبب بوجود آمدن یک دوره نظامیگری شد که در طی زمان بصورت فتح تقریباً تمام هندوستان درآمد. این سبب شد که معماری نظامی تأثیر و نفوذ بسیاری در هنرهای مذهبی و غیر نظامی پیدا کند. این پیروزی نبوه خود یک طرز فکر «مستعمراتی» بوجود آورد که به آثار و افکار هندی بنظر حقارت می‌نگریست و مدتی پیشرفت و دخالت انواع هنر و افکار هندی را مانع شد.

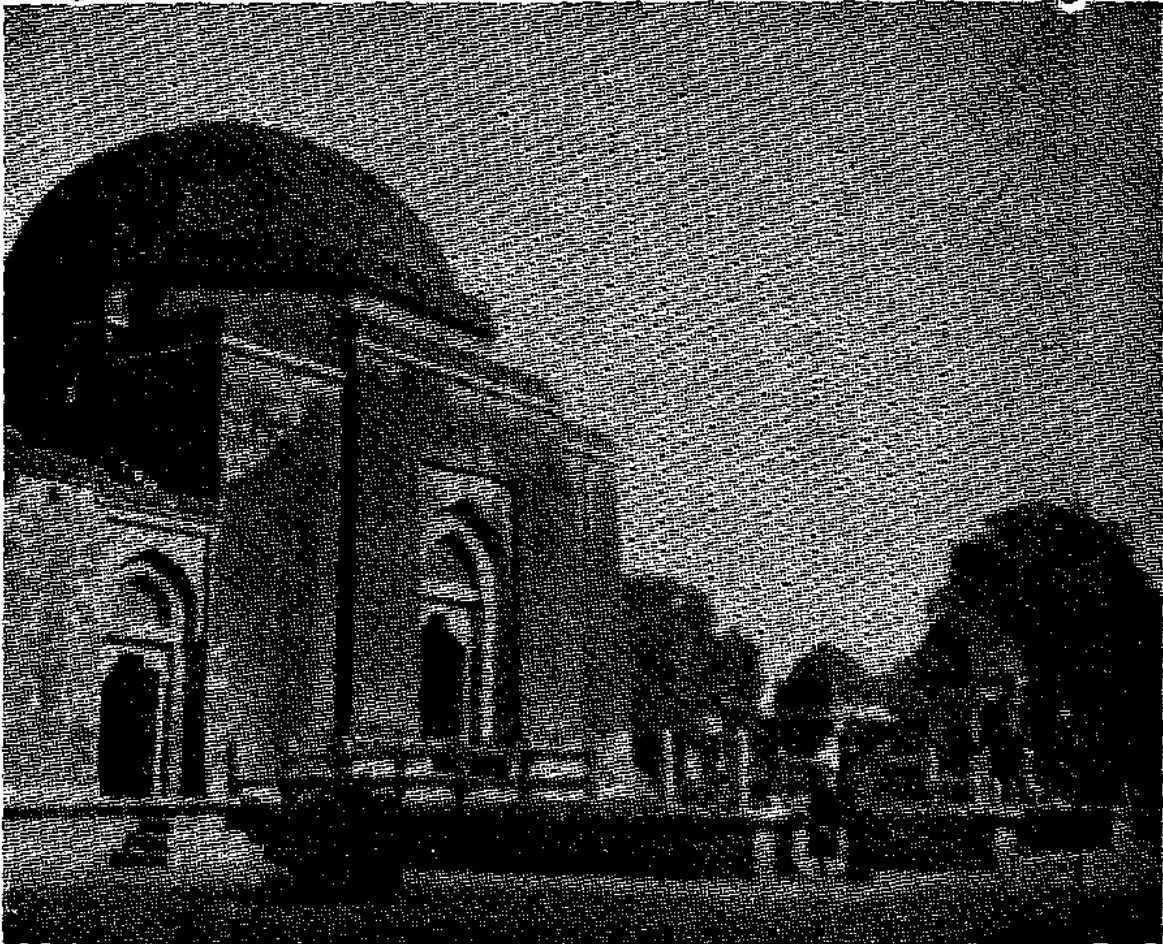
تا پایان سلسله خلجی (۷۲۰ هجری ۱۳۲۰ م.) هر چند که آداب و سنن غزنوی بیش از پیش با ابداعات و اواخر سلجوقی مخلوط میشد ولی باز موقعیت برجسته خود را در هندوستان حفظ کرد. مسجد «ارهای دین کا جو پرا» در آجمر که بوسیله قطب‌الدین آیبک در سال ۵۹۷ هجری (۱۲۰۰ میلادی) ساخته شد اساس مسجد قوه الاسلام را با وضعی مفصل‌تر و غنی‌تر پیروی کرده است.

باز هم ستونها بدوره معابد جین «چاهان» بر میگردد ولی نمای جلودارای هلالهای مثلث شکل سه‌ترکی و نولک تیزی است که شبیه به هلالهای مسجد جامع



قطب منار

منارة مسجد قوة الاسلام لال كوت، دهلی قدیم متعلق به ۹۹-۱۱۹۳ میلادی
در ۱۳۸۸ میلادی و در قرن نوزدهم تعمیر شده است



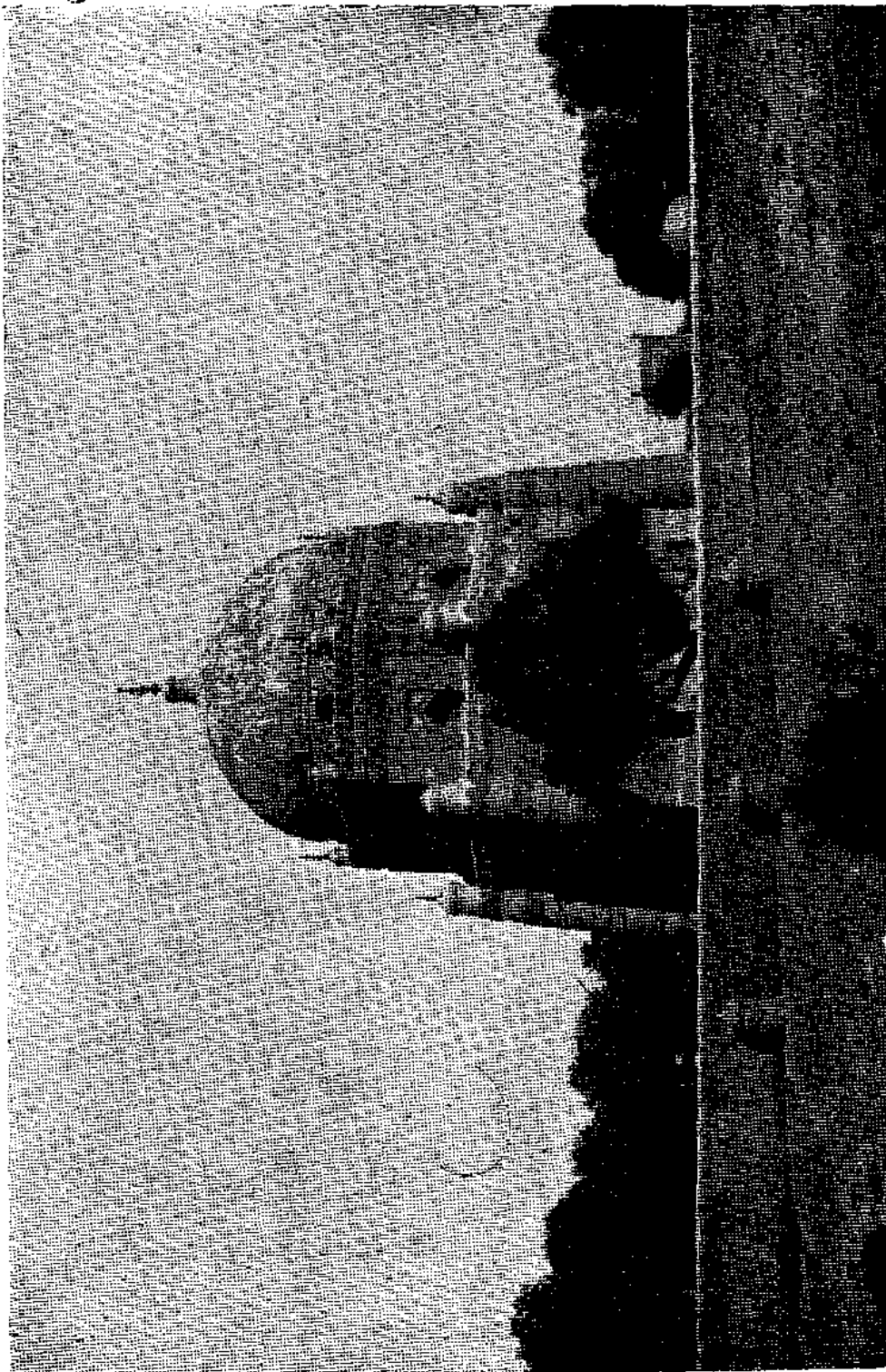
مقبره سلطان فیروز شاه تغلق
در حوض خاص دهلی قدیم ۱۳۸۹ میلادی

اصفهان (قرن پنجم هجری - یازدهم میلادی) میباشد و نوع مفصلتر آن در بناهای سلجوقی آسیای صغیر و بناهای ایوبی مصر دیده میشود؛ هم چنین مقطع ستاره‌ای شکل پشت بندهای گوشه (که نوکشان تیز نیست) و شمع‌های برجی شکل ساختمان در بناهای سلجوقی قونیه مثلاً در مسجد صاحب عطا تکرار شده است. مسجد ایلتمش در بدائون (۶۲۰ هجری ۱۲۲۳ م.) و از این مهمتر نرده‌هایی که او در ضمیمه مسجد قوت‌الاسلام دهلی (۶۲۶ هجری ۱۲۲۹ م.) ساخته خیلی به سبک مساجد آخری سلجوقی مانند مستنصریه بغداد (۶۲۹ هجری ۱۲۳۲ م.) شباهت دارد. مسجد بدائون مانند مساجد اولیه ایران دوضلع دارد و شبستانهای آن بر روی ستونهای بسیار ساخته شده است. اختصاصات دیگر آن ضربی‌های مضاعف و مکرر سه گوشه‌ای است که طاق اصلی بر روی آنها بنا شده و زینت‌های محراب‌هاست که بشکل گل‌های آویزان و نوک تیز میباشد؛ اولی در مسجد گلپایگان در ایران یا قازان مشاهده میشود و دومی در سفید بولا در ترکستان و در قونیه (۵۵۰ هجری ۱۱۵۵ م.) بنظر میرسد. آخرین مرحله تازمه درآمد این دوره در «علائی دروازه» (۷۱۱ هجری ۱۳۱۱ م.) و در جنوب خاوری ساختمان ضمیمه‌ایست که علاءالدین بر مسجد قوت‌الاسلام افزوده و بالاخره در «جماعت خانه» (در آن هنگام فقط در دالان بزرگ آن) مشاهده میشود. این محل اصولاً برای مقبره نظام‌الدین اولیاء و بوسیله خضر خان پسر علاءالدین ساخته شده بوده است (۷۲۵ هجری ۱۳۲۵ م.). اصولاً هر دو نوع ساختمان از نوع ساده‌تر مقبره‌های ساسانی اقتباس شده که عبارت از مکعبی دارای گنبد مرکزی کوتاه و درب ورودی بلندی در میان دو پنجره کوتاه‌تر است ولی این بناها از لحاظ تزئینات بسیار غنی و دارای حداکثر زیبایی است چه در آن واحد شامل عالیت‌ترین طرحهای تزئینی مسلمان و هندوست که برای اولین مرتبه در سنگ مرخ با قطعات مرمر کار شده است. در این زبان پنجره‌های نوک تیز همه مدور شده و آویزه‌های گل مضاعف دارند و برستون‌های کوچکی تکیه دارند که پایه‌ها و سرستون‌های آنها نیمه هندی است. هلالهای کوچک خود گنبد نیز که بدعتی در قرن پانزدهم

میلاادی بشمار میروند نوک تیز و دارای آویزه‌هایی هستند. طرح کنگره‌های آشوری پله پله جای خود را بنوعی برجسته کاری با نقش و نگار گل و بوته‌ای داده است که بموازات طرح ایرانی پیش می‌رود. در طرف حیاط علائی دروازه، طاق سه‌هلالی مضاعفی مشاهده می‌شود که بر روی ستون‌های ظریف سبک هندی (پراتیها را) قرار گرفته ولی سقف اطاقها بر روی طاقهای مستقیم و نقش برجسته هندی واقع است. این پیشرفت جدید طرحهای تزیینی هندی شاید در اثر توسعه و تشدید فعالیت‌های ساختمانی در اثر فتح هندوستان باشد که لزوم استفاده از کارگران و بناهای هندی را ایجاب می‌کرد.

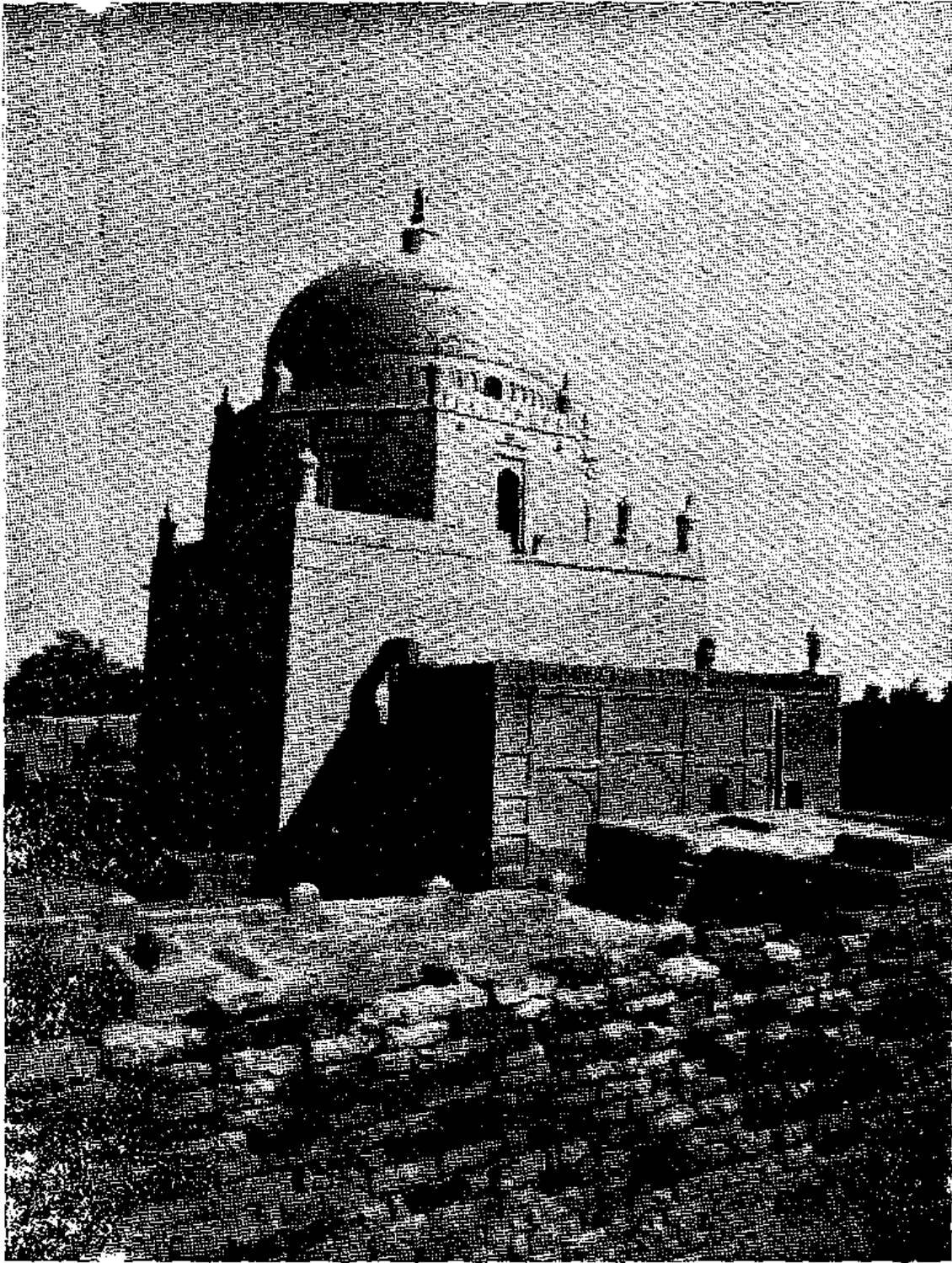
در حقیقت ساختمان‌های مقبره شکل خیلی بکندی توسعه یافت، قسمت عمده‌ای از مقبره سلطان قاری نصرالدین محمود پسر سلطان ایلتمش (۶۲۸ هجری ۱۲۳۱ م.) حاکم بنگال از مصالح خرابه‌های هندی ساخته شده است. محل مقبره زیر زمینی آن از تخته سنگهای هندی سقف‌های قدیم است که بر روی گنبد‌های هندی و ستونهای ساده قرار گرفته و محراب آن در زیر گنبدی کجراتی بنا شده و فقط در حیاط بنا بخصوص در هلالها سبک‌های معاصر ایرانی فراوان تر مشاهده می‌شود. بنائی که بنام مقبره ایلتمش (۶۳۲-۶۰۷ هجری ۳۵-۱۲۱۰ م.) معروف است از سبک سامانی مذکور در فوق تقلید شده و هر چند کتیبه‌ای وجود ندارد که صاحب این بنا را معرفی بکند ولی موقعیت آن و تزییناتش بقدری نزدیک به ضمیمه‌ای است که سلطان مزبور برای مسجد قوه الاسلام ساخته که دلیلی برای تردید در انتساب بنا بوی در دست نیست.

در تزیینات این مقبره آثار بسیاری از سبک غزنوی محسوس است مثلاً برجسته کاریهای خط کوفی که در این اوان بکلی تحریف شده بود (نخستین بار در غزنه در زمان سلطنت سلطان ابراهیم (۴۸۸-۴۴۰ هجری ۹۹-۱۰۵۹ م.) بود که این تحریف مشاهده می‌شود)، طاقهای سبک چین توزانا^۱ آویزهای تکمیل نشده و کنگره‌های آسوری روی بامها را میتوان ذکر کرد. گنبد



مقبرة شاه ركن عالم مولتان

١٣٢٠-٢٤ ميلادی



مقبره شاه بهاء الحق زکریا مولتان
که در زمان سلطان بالبان ساخته شده است (۸۶-۱۲۶۴ میلادی)

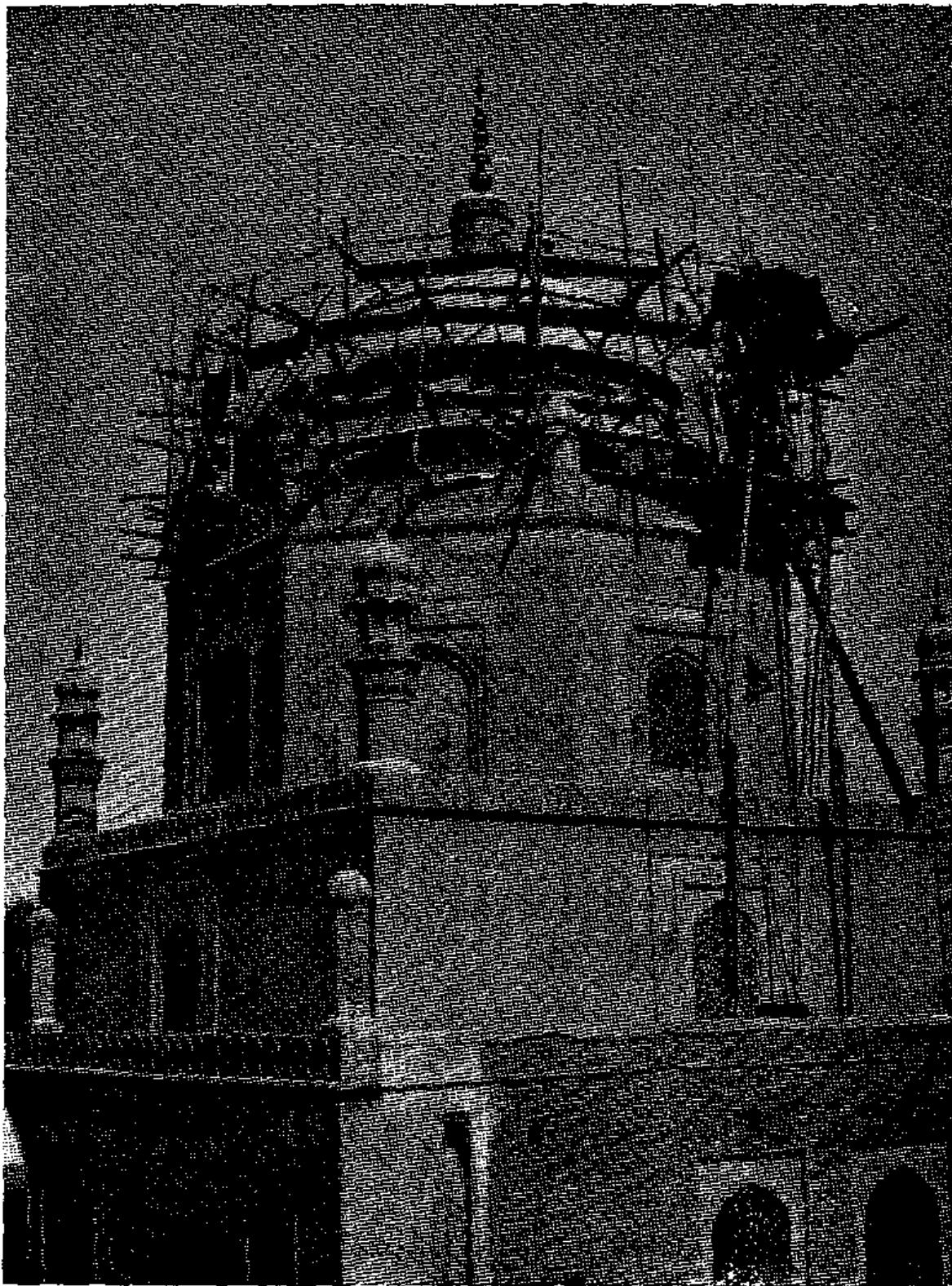
آن که از میان رفته (داخل آن بطوریکه از بقایای بنا برمیآید سبک هندی جین بوده) قطعاً مانند مقبره سلطان سنجر در مرو و یاعلائى در وازه، کوتاه و برخلاف آنطور که ج. ا. پیچ میگوید کله قندی بوده است زیرا چنین سبکی یک قرن بعد در مقبره الجایتو خدا بنده در سلطانیه پدیدار شد. مقبره علاءالدین خلجی در مدرسه ای که آن نزدیکی است با تمام نرسید ولی شاید اگر هم تمام میشد شبیه به مدخل مسجدی می بود که وی ساخته. مقبره نظام الدین جام را از سلسله سمه^۱ که در تته^۲ سند ساخته شده باید آخرین نمونه این نوع بنا بدانیم.

باروی کار آمدن سلسله آل تغلق (۷۲۰ هجری ۱۳۲۰ م.) سبک معماری کاملاً عوض شد. از زمان حمله خطرناک مغول بدلهی در روزهای اولیة سلطنت علاءالدین طرز ساختن استحکامات قدمهای بسیار بلندی برداشت زیرا با توسعه امپراطوری و گرد آمدن خزائن هند در پایتخت، این شهر هم وسعت مییافت و محله های حومه شهر مانند سیری، جهان پناه، تغلق آباد و بعدها کلایه فیروزه، دین پناه شاه، جهان آباد و غیره پیوسته بشهر افزوده و استحکامات برایشان ساخته میشد. جتون بزرگ منشی سبب پی ریزی طرحهای بزرگ ساختمانی شد، در صورتی که عجله در ساختمان و سرانجام تحلیل رفتن منابع و مصالح دیگر اجازه نمیداد آن تزیینات پررنگ و روغنی را که حتی علاءالدین هم تشویق میکرد بکار برند. سبک جدید معماری عبارت از دیوارهای نولک باریک بود که شباهت بدیوار قلعه ها و استحکامات داشت ولی در عین حال بکار بردن آوار و مصالح پست را در ساروج ممکن میساخت و فقط از سنگهای بنددار استفاده میشد و اما از لحاظ تزیینات تخته سنگهای رنگارنگ بخصوص سفید و سیاه در طرحی ساده و هندسی تنها در آرایش ساختمان بکار میرفت. ویرانه های تغلق آباد، عادل آباد و بیجای مندل و غیره چیز چندان جالب توجهی ندارند؛ بیجای مندل تالار «هزار ستونی» داشته که اکنون چیزی جز پی آن بجای نمانده؛ مقبره غیاث الدین که سابقاً بر روی جزیره برج و بارو داری واقع در حوضچه حاصل از بند عادل آباد ساخته شده بود همان

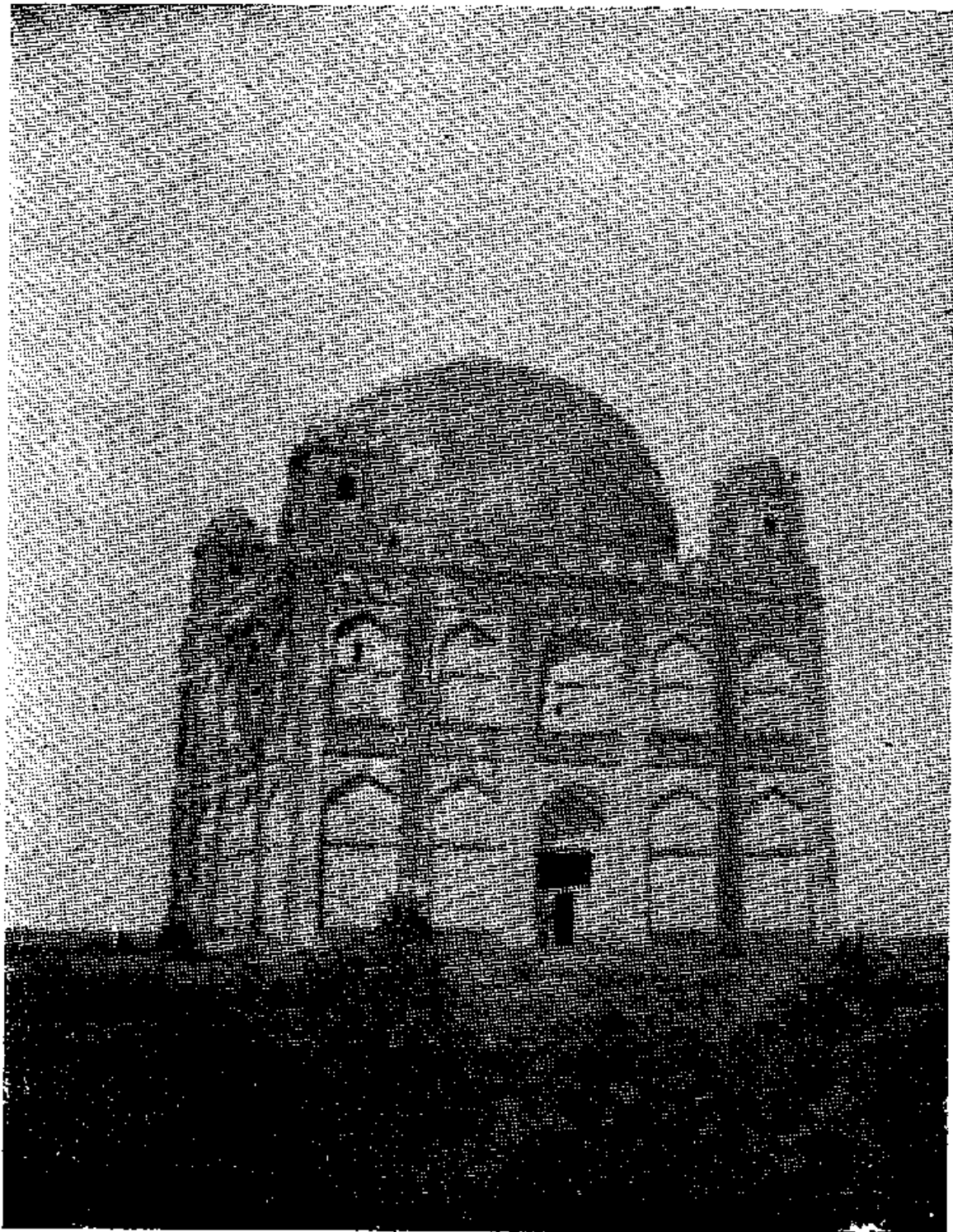
سبک مکعب را پیروی میکرد و فقط دیوارهایش نوک تیز بود ولی مرکز هر یک از نماها مشخص شده و گنبد آن مانند گنبد مسجد گلپایگان یا مسجد جبلیه در کرمان بر روی پایه هشت گوشه ای واقع شده و از سبک مرتفع و کمی نوک تیز گنبد مسجد الجایتو خدا بنده در سلطانیه، که فقط چند سال قبل از آن ساخته بود، تقلید شده است. در داخل بنا نیز ابداعات جدیدی بکار برده شد، مثلاً طاق ضربی در هم که برای اولین بار در قرن یازدهم آزمایش و در آغاز قرن نهم هجری (اواخر قرن چهاردهم میلادی) توسعه یافته بود بکار رفت و طاق در گاه نیز از هلال نوک تیز تبدیل بشکل تخت تر شبیه بدنه زیر کشتی شد.

از هنرهای دیگر این زمان تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست. از قرائن و امارات دوره های بعد چنین برمی آید که نقاشی به سبک قرن هفتم هجری (۱۳ میلادی) معروف به «سبک بغداد» بود. پرفسور نورمان برون چنین نظر میدهد که سبک خطاطی چین مربوط به منطقه «کالپاسوترا»^۱ نیز در آن بی اثر نبوده است. در قسمت هنرهای صنعتی نیز آثار ضعیفی در هنر راج پوت مشاهده میشود، هر چند بتدریج که تفحصات پیش میرود ثابت میشود که برخی کارها که اکنون ایرانی خوانده میشود در زمره هنر هند مسلمان است.

انقراض و متلاشی شدن این «امپراطوری مستعمراتی» در زمان سلطان محمد تغلق (۷۵۲-۷۲۵ هجری ۱۳۵۱-۱۳۲۴ م.)، آغاز دوره بازگشت از هنر این رژیم منفور نیز بشمار میرود. ولی این بازگشت در همه جایکسان و یکنواخت نبود. در بنگال و کجرات بصورت سبک کاملاً جدیدی درآمد که عبارت از بکار بردن سنن محلی هنر هند بمنظور رساندن مقاصد و افکار اسلام میباشد. فکر ساختن طاق و بکار بردن هلال نوک تیز در درگاهها و گنبد بر روی بنا از اسلام بود ولی همه ابداعات دیگر را از سنن هندی که عناصر بت پرستانه آن حذف شده بود اقتباس کرده بودند. هر چند جزئیات زینت های ساختمانها یکی است در بنگال سبک ساختمان عبارت از بناهای سنگین آجری با سقف «بنگالی» کمی هم گردتر و در کجرات



مقبره شاه شمس تبریز - مولتان
در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی برپا شده و در اوائل قرن نوزدهم
از نو تزیین شد.



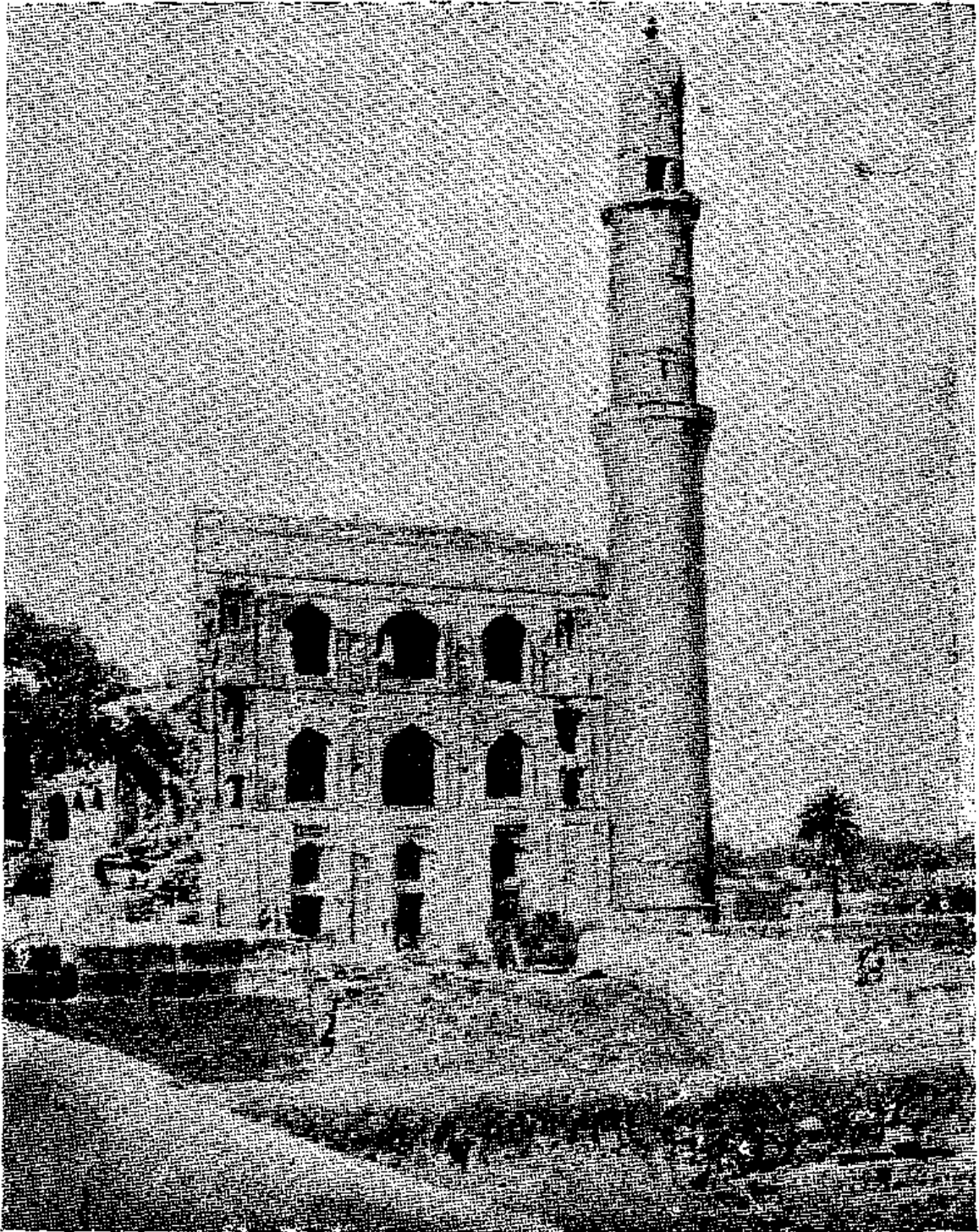
مقبره بی نام (معروف به مقبره دزد) در گلبرگه
اواخر قرن چهاردهم میلادی

نعماری به سبک «سولنکی - واقلا»^۱ است و طبقه متوسط سبک «جین» را که عبارت از ساختمان های سنگی سبک است بکار میبردند. بنابراین دو سبک مزبور در ظاهر باهم بسیار تفاوت دارند. در کجرات عنصر ایرانی قویتر بود. صحیح است که حتی نمای خارجی بیشتر گنبدها فقط در ظاهر شکل اسلامی داشت و در داخل سبک خالص مقرنس با دندانه های برجسته «سولانکی - واقلا» و دایره های پی در پی حجاری شده زیبای سقف مشاهده میشد، ولی لااقل چند مقبره از نوع سبک خالص سامانی - تغلق میتوان برشمرد که از جمله آرامگاه اعظم و معظم خان (۸۶۰ هجری ۱۴۵۷ م.) بین احمدآباد و سرخج و مقبره دریاخان (۸۵۷ هجری ۱۴۵۳ م.) در احمدآباد و بالاخره مقبره بی نامی در خاور چامپانر موجود است. بر روی بنای اخیر هم عبارات مکائی کوتارز^۲ تکرار شده است. نقاشان احمدآباد نیز سبک «مکتب بغداد» مربوط به دهلی زمان تغلق را با کمی اختلاط سبک جین کجرات و عناصر هندی ادامه دادند. از نقاشی بنگال اطلاعی درست نیست جز آنکه سبک بهزاد بزرگ قرن یازدهم هجری (اوائل قرن شانزدهم میلادی) پذیرفته شده بود. در مصر پارچه های قالبی ساخت کجرات با طرح های هندی کشف شده. در ایام اخیر در مناطق عادلآباد و کجرات ظروف سفالی لعاب دار با سبکی که نفوذ ایران و زمان تیمور را میسرساند از زیرزمین درآمده ولی جز این دو مورد بهیچوجه از هنرهای تزئینی این زمان اطلاعی در دست نیست.

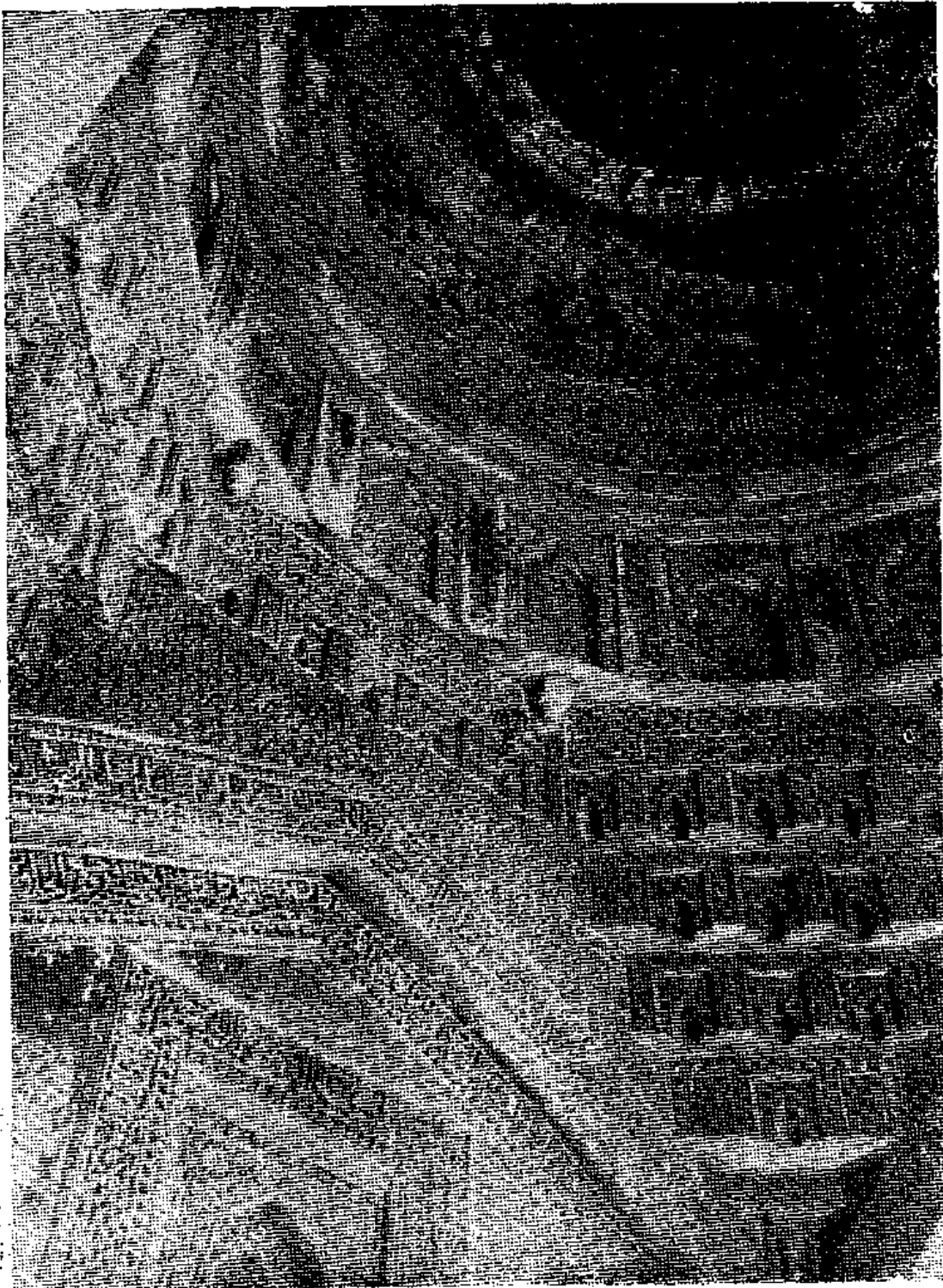
در دکن چنین تحولی میسر نبود زیرا ناحیه سلطان نشین بهمنی سرزدار اسلام در برابر امپریالیزم متجاوز هندوی «ویجای نگر»^۳ بود. از طرف دیگر تصادم مستقیم با ایران اتفاق نمیافتاد، در صورتی که مهاجرین ایرانی و ترکستانی با آغوش باز پذیرفته میشدند. باین جهت هنر بهمنی چنان از هنر ایران الهام گرفت که باید آنرا شاخه مستعمراتی هنر ایران دانست. فقط مقبره کوچک مؤسس این سلسله یعنی حسن ظفرخان بسبک تغلق و سنن آن بنا شده ولی از آن بعد تمام مقابر سلاطین و اشراف در گلبرگه و اشطور نزدیک بیدار از نوع ایرانی

اواخر قرن هشتم هجری و چهاردهم میلادی است یعنی مکعبی دارای دو طبقه است که در گاههای آن تیغه شده . گنبدش کمی از نیم دایره بیشتر و نوک دار است و بر روی بدنه هشت گوشه‌ای واقع شده که ارتباط گنبد با آن بوسیله هلال‌های مختلف از ضربی دو طرفه ، تاتر کیب ضربی و هلال نوک‌تیز و حتی هلال سه‌طاقی و یانعل اسبی میسر شده است . زیباترین این بناها مقبره فیروز شاه (۸۲۵ هجری ۱۴۲۲ م.) در گلبرگه و مقبره احمد شاه ولی (۸۴۰ هجری ۱۴۳۶ م.) در اراشطور است . ساختمان اخیر دارای سقف نقاشی شده بسیار زیبایی است . میگویند مسجد جامع گلبرگه (۷۶۸ هجری ۱۴۶۷ م.) از روی مسجد معروف اموی در قرطبه ساخته شده ولی حقیقت مسئله این است که شاید مسجد گلبرگه از طریق واسطه‌ای در دهلی که فعلاً در دست نیست ، از روی نمونه قدیمی‌تر یعنی مسجد جامع اصفهان ساخته شده باشد . نمونه بنای دوره تیموری مدرسه صدر اعظم مقتدر آن زمان یعنی خواجه محمود قآن (۸۷۶ هجری ۱۴۷۱ م.) در بیدر میباشد که کاملاً با کاشی‌های معرق پوشانده شده . مناره بلند و باریک بسبک ایرانی در «چندمنار» واقع در دولت آباد که بوسیله علاءالدین شاه (۸۴۰ هجری ۱۴۳۶ م.) ساخته شده و هم‌چنین دروازه معروف یوسف عادل شاه و منار «شاه رضا» در گلبرگه از این نظر قابل مطالعه است . نمونه کاخهای ایرانی با ایوانهای وسیع در خرابه‌های تخت محل ، گاگان محل ، ترکش محل و چینی محل بجا ماند . نمونه کاخهای سلطانی ترکی در قلعه بیدردیده میشود . بیشتر این ساختمانها در دوره سلطنت محمود سوم (۸۸۷ - ۸۶۸ ه. / ۱۴۶۳ - ۱۴۶۳ م.) بنا شده است . فقط در کاخهای ترکی است که پاره‌ای جنبه‌های فرعی دیده میشود .

در زمینه نقاشی دوره بهمنی تا این تاریخ فقط چند کتاب خطی در دست است و بطوری از بسک ایلخانی و اوائل دوره تیموری تقلید شده که عموماً آنها را با کتابهای خطی اصلی ایرانی اشتباه میکنند در صورتی که پاره‌ای خصوصیات هندی و ترکیب هندسی آنها که شباهت به نقاشی‌های اولیه راج پوت دارد ثابت میکنند که از اصل هندی هستند .



مدرسة خواجه محمود قانان
نخست وزیر کشور بهمنی، بیدار، ۱۴۷۱ میلادی



مقرنس کاری و سقف مسجد گلایه کهره، پورانه کلا، دهلی
که بلست شیر شاه سوری در حدود ۱۵۴۰-۴۵ میلادی بناشد

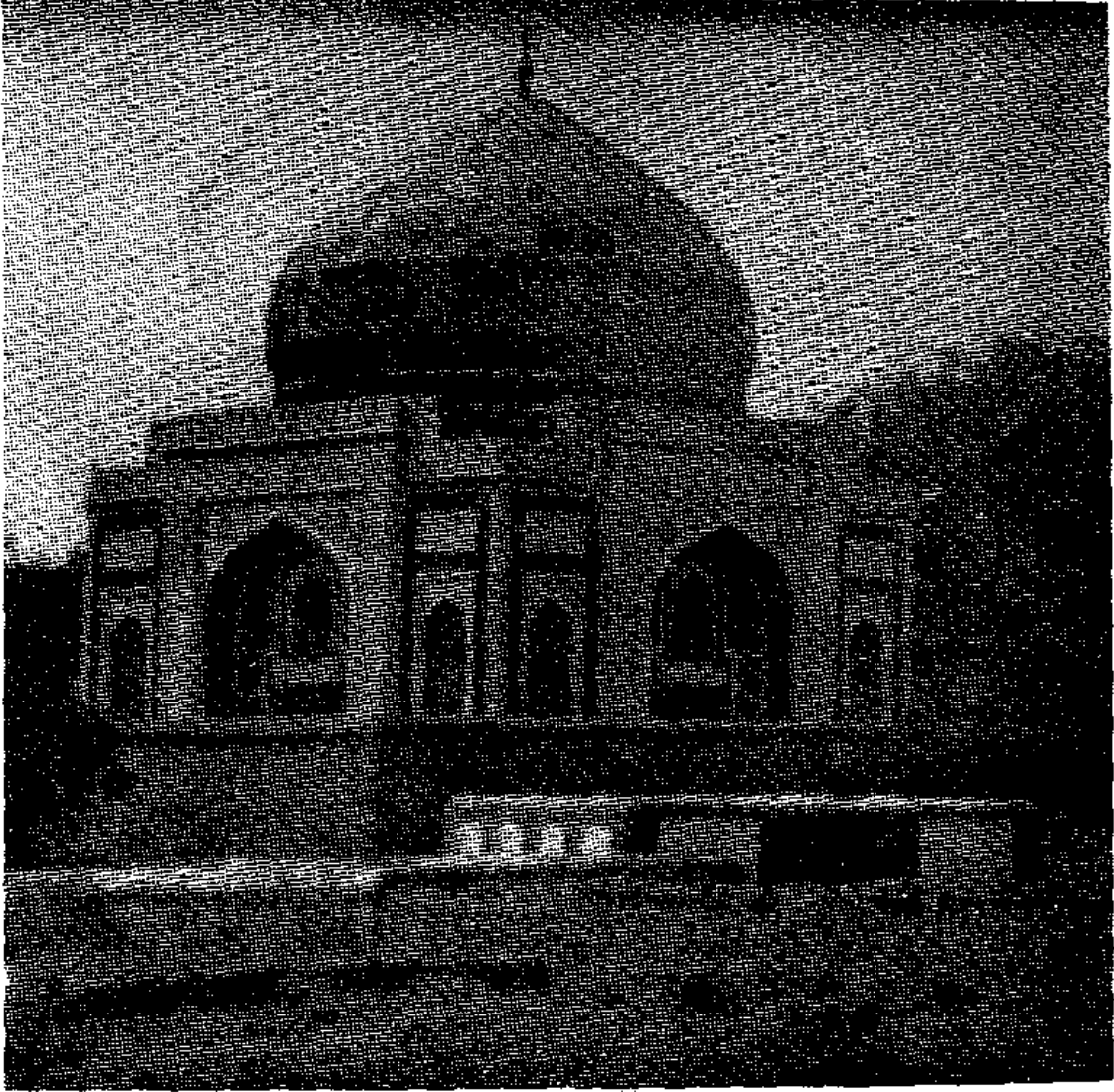
در منطقه مالوه (هندوستان مرکزی) در قرن نهم و دهم هجری (پانزدهم و شانزدهم میلادی) سبکی بینا بین رواج داشت. سرزمین «ماندو» به امور شمال هند پیش از وقایع دکن مشغول بود و هر چند نفوذهای جدید از جانب ایران در دوره های بعد با تخفیف کاملی به آنجا رسید باز از روشهای دهلی پیروی میکرد باین جهت در مالوه پاره ای از سنن اولیه محفوظ ماند. محراب «لات مسجد» در دهر (۸۰۸ هجری ۱۴۰۵ م.) و محراب مسجد جامع ماندو (۸۵۹ هجری ۱۴۵۴ م.) سبک گلهای آویزان خلجی را دارند. هندولا محل^۱ (قرن نهم هجری و اوائل قرن ۱۵ م.) در ناحیه ماندو مانند تالار پذیرائی شتابخان در وارانگل دکن بسبک تغلق بادیوارهای ضخیم نوک باریک و شمع دار بنا شده اند. در مورد مسجد جامع ادعا کرده اند که از سبک های عدیده عربی شامی و حتی شمال افریقائی تقلید شده ولی همانطور که پرفسور پوپ ثابت کرده ممکن است از روی نمونه های هم زمان ایرانی آن ساخته شده باشد. مقبره های هوشنگ و محمود خلجی و دریاخان از یکطرف آخرین انشعاب سبک مقبره های سامانیان بخارا است و از طرف دیگر گنبد های مرتفع زمانهای بعد را در بر دارد. در مسجد ملک مغیث و همچنین در مقبره های مولتان که بعداً از آنها بحث خواهد شد گنبد نوک تیزی بر روی بدنه هشت گوشه مرتفعی عرض اندام میکند. همچنین طاقچه های کوچک بر از طرحهای شکل گوش ماهی و سقف های ضربی متقاطع که در منطقه ماندو اینقدر عمومیت دارد بی شک از ایران است. ایوان بزرگ سبک ایران در تالار بزرگ پذیرائی «مدینی رأی»^۲ غاصب (قاده شاه اوائل قرن ۱۰ هجری ۱۶ م.) مشاهده میشود. در بناهای دیگر نفوذ مصر و فلسطین آن زمان مشاهده میشود که شاید نتیجه مأموریت سفارت «امیر المؤمنین المستعد بالله یوسف» پسر خلیفه محمد عباسی بدر گاه سلطان محمود خلجی (۸۷۴-۸۳۹ ه. / ۶۹-۱۴۳۶ م.) باشد. دسته های نزدیک بهم ستونها و هلالهای نازک نوک تیز و پنجره های گرد برجسته تقریباً شبیه به معماری زمان جنگهای صلیبی است. در این محل نفوذ عناصر هندی هر چند تحت الشعاع قرار گرفته ولی

خیلی بیش از دکن یا منطقه شمال هند محسوس است. بخصوص در ساختمانهای «زنانه» (که ظاهراً همیشه عوامل هندی برتری دارند) و از همه آشکارتر در ساختمان معروف به جهاز محل مشاهده میشود. در کاخ «قاده شاه» (اوائل قرن ۱۱ او آخر قرن ۱۶ میلادی) هنوز بعضی از تصاویر نقاشی شده بر دیوارها که در ضمن بسبک هنرهای صورتی تیموری نزدیک است دیده میشود.

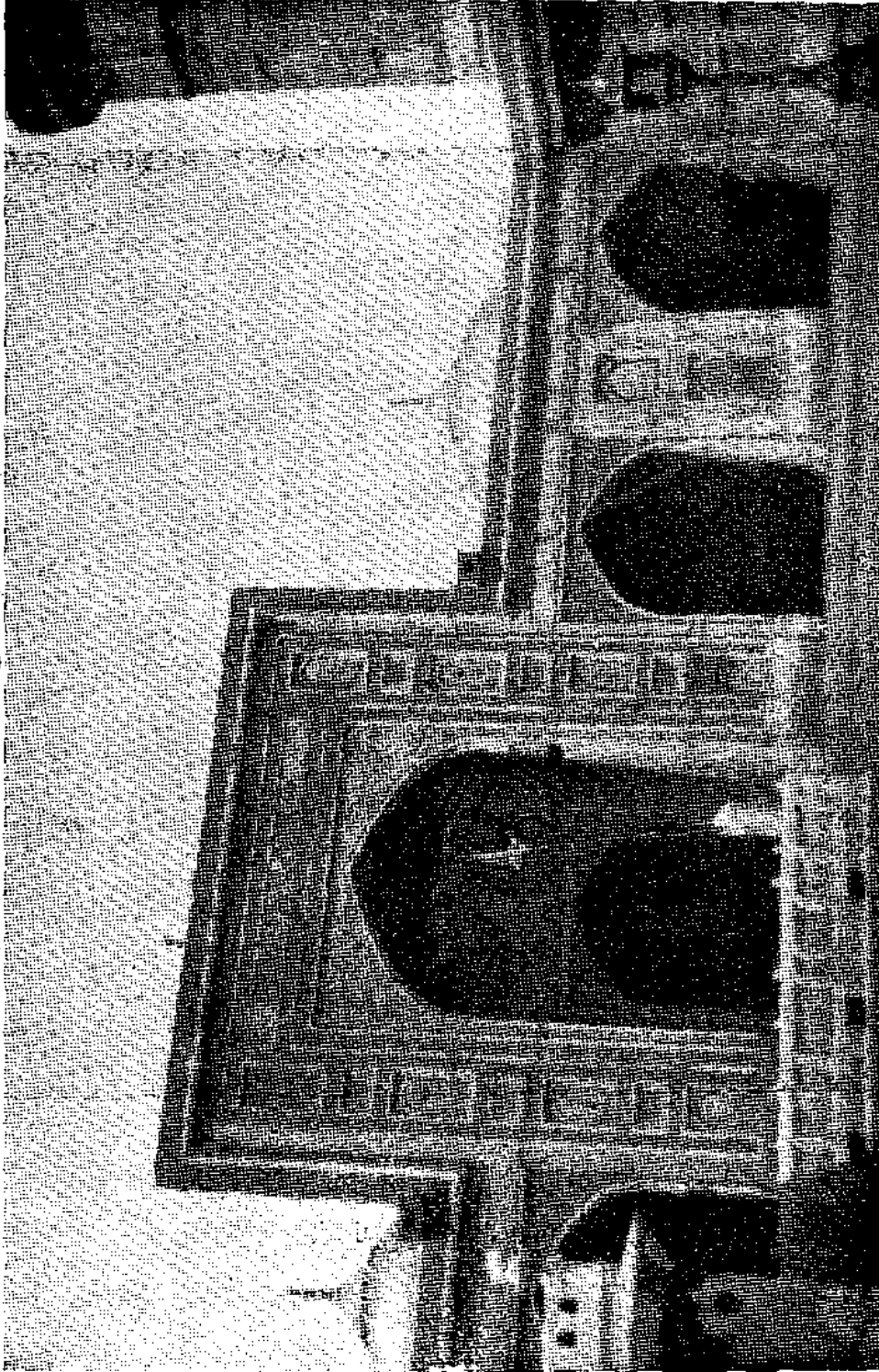
در خود منطقه اصلی «هندوستان» تحول خیلی آهسته تر صورت میگرفت. این منطقه قلب امپراطوری تغلق بشمار میرفت و دلیلی نداشت که از امپریالیزم کهنه و قدیمی متفر باشد. باین جهت تمایلات هنری این زمان جنبه طغیان و تعرض ندارند بلکه تحولی تدریجی را میرسانند. فیروز شاه (۷۹۰-۵۷۲ هـ.ق / ۸۸-۱۳۵۱ م.) جانشین مهربان محمد تغلق علاقه زیادی به ساختمان داشت ولی در عین حال خسیس بود. وی سبک های جدید چندی را پذیرفت ولی آنها را ارزان تمام کرد و مصالح بد در ساروج و گچ بکار برد و با نقاشی های دیواری پوشاند و اکنون که این نقاشی ها از میان رفته معماری او نسبتاً یکنواخت بنظر میرسد. وی سبک مخروطی ساختمان را جز در مورد شمع پشت مناره ها کنار گذارد و بجای آن نماهای عمارات را مفصل تر گرفت. در روی باسها چند گنبد بکار برد و نعل در گاه راهروهای محکم راج پوت را بمیان آورد. مقبره خود او تقلیدی از جبلیه در کرمان است. از بناهای دیگر او کاخ و مسجدش در فیروزآباد، کوشک شکار، حوض خاص، کالی، خرقة، تیمور پوره، بگم پوره و مسجد مهر علی در دهلی و تعمیرات او بر روی قطب منار، مسجد خان جهان در نظام الدین وعده ای بناهای دیگر در سر هند، بدائون و دیگر شهرستانهاست.

از زمان ناصر الدین محمود ثانی فقط لعل گنبد بجای مانده و پس از وی متلاشی شدن روز افزون این سلسله و هجوم تیمور به فعالیت های ساختمانی پایان داد. باین جهات مشابه این تمایلات در سبک بم راتب بیشتر در معماری دولت شرقی

(۹۰۶-۷۹۷ هـ.ق / ۱۵۰۰-۱۳۹۴ م.) بخصوص در پایتخت آن در جان پور دیده میشود. عمده ترین اختصاصات مساجدی که در شرق ساخته شده



مقبرة اتقى خان، نابر ادري اكبر امپراطور مغول
نظام الدين، دهلي، ۱۵۶۷ ميلادى



مسجد حکیم علاءالدین چینوت (وزیر خان)
حکمران پنجاب در زمان امپراطور شاه جهان
لاهور، ۱۶۳۴ میلادی

عبارت از پنجره‌های عظیم نماهائی است که در محور محور اب اصلی مسجدها بخصوص در مسجد جامع و مسجد عطاءالله^۱ قرار دارد. هر چند شمع‌ها و باروهای این مساجد باشکله معروطی خود مؤید میراث دوره تغلق میباشد ولی طرح عمومی آن‌ها را باید در ترکستان تیموری بخصوص در مدرسه الخ بیک و مسجد طلاقاری سمرقند جستجو کرد. سقف‌های عظیم شبستان‌ها و راهروهای پهلویی محرابها مثلاً در مورد مسجد جامع نیز باید از سبک‌های (ایرانی - ترکستان) الهام گرفته باشند.

یک رشته فرعی از سبک «جان پور»^۲ در «ناگور»^۳ پایتخت سلطان نشین کوچک خان زاده در راج پوتانا مشاهده می‌شود. در این محل تقلید پنجره‌های مشبک بسیار آزاد صورت گرفته و در بنای «ترکین کا دروازه»^۴ که بسیار بمسجد «ارهای کانگورا»^۵ در بنارس شباهت دارد تحت تأثیر نفوذ هندی هم واقع شده است.

پادشاهی دهلی در تحت سلطنت سلسله سادات (۸۵۵ - ۸۱۷ ه.ق / ۵۱ - ۱۴۱۴ م.) و سلسله لودی (۹۳۱ - ۸۵۵ ه.ق / ۱۵۲۶ - ۱۴۵۱ م.) در این زمان نسبتاً ضعیف شده بودند ولی شاید بمناسبت اینکه کمتر در معرض ویرانی همه گیر واقع شده‌اند بناهای آن قابل ملاحظه است. مهمترین آن‌ها دسته معروف به مقبره‌های معروف به لودی است که در دهلی جدید (خیرپور) واقع شده. دیگر مقبره بهلول لودی در محل «روشن چراغ» و مقبره سبحان سلطانه و نجبای دیگر در سرهند و «چوراسی گنبد»^۶ در کالپی و غیره است. این آرامگاهها عبارت از مکعبی هستند که دو طبقه در گاه‌های تیغه شده هلالی دارند و این همان سبکی است که در «گلبرگه» و «بیدر» ذکر آن رفت، و با این که مانند مقبره فیروزدارای سه در ورودی بلندی هستند که مانند گنبد مقبره الجایتو خداینده در سلطانیه (۷۲۷ هجری ۱۳۰۷ م.) و یا مقبره سلطان حسن در قاهره گنبدی نوک تیز بر روی آن بنا شده و بیشتر

۱ - Atala - ۲ - Jaunpur - ۳ - Nagaur - ۴ - Tarkin-ka Darwaza - ۵ - Arhai-Kangura

مانند مسجد جامع رضائیه (۶۷۵ هجری ۱۲۷۷ م.) بر نوک آن فانوسی نصب شده است.

در مقبره سکندر لودی واقع در دهلی سبک جدیدی عرض اندام میکند که عبارت از هشت گوشه کوتاه‌ای است و دورا دور آن را طاق‌هایی که برای استحکام و گنبد بسیار بزرگ بکار رفته فرا گرفته است. هر چند این سبک قبلاً در مقبره خدا بنده بکار رفته است ولی ظاهراً تقلیدی آزاد از سبک هندی است زیرا سبک معمول قدیم برای اولین مرتبه بوسیله سلاطین مغول در آن سوی پنجاب بکار رفته بود. این سبک متمایل به طاق‌های ضریبی کوتاه مانند مسجد گوهر شاد در مشهد (۸۲۱ هجری ۱۴۱۸ م.) و طاق در گاههای سبک راج پوت و چتری‌هایی بود که از معماری احیا شده هندو در راج پوتانا سرچشمه گرفته بود. از لحاظ تزیینات گچ کاری سبک تیموری مرسوم شد که بخصوص در مسجد کوچک «موت کی» در دهلی خیلی زیباست. کاشی‌های معرق تیموری هم در تزیینات معمول شد که هر چند کاشی‌های رنگا رنگ در زمان‌های قدیم‌تر یعنی از عهد سلطان مسعود ثالث غزنوی (۴۹۲ هجری ۱۱۰۰ م.) در افغانستان و از قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) در پنجاب باب شده بود ولی در دهلی در زمان‌های بعد یعنی در حدود (۹۲۳ هجری ۱۵۱۷ م.) معمول گشت.

در «مولتن»^۲ چهار مقبره معروف سبک ایران وجود دارد که بر روی خرابه‌های شاه بهاء الحق، شمس‌الدین، شادناشاهید و شاه رکن عالم ساخته شده است، همه اینها کاشی معرق دارند و با اینکه چندین بار در دوره‌های بعدی تعمیر شده‌اند، تاریخ آنها قرن هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) مربوط میشود. مقبره‌های دیگر سبک ایران ولی به نسبت کوچکتری عبارتند از مقبره نهرس در سیت پور واقع در پنجاب غربی و مقبره شیخ موسی آهنگر (نیلا گنبد) در لاهور که همه مربوط بزمان لودی و از کاشی پوشانده شده‌اند.

در سند باید نامی از مقبره سلسله طرخان بمیان آورد؛ مقبره نواب اسیر خلیل

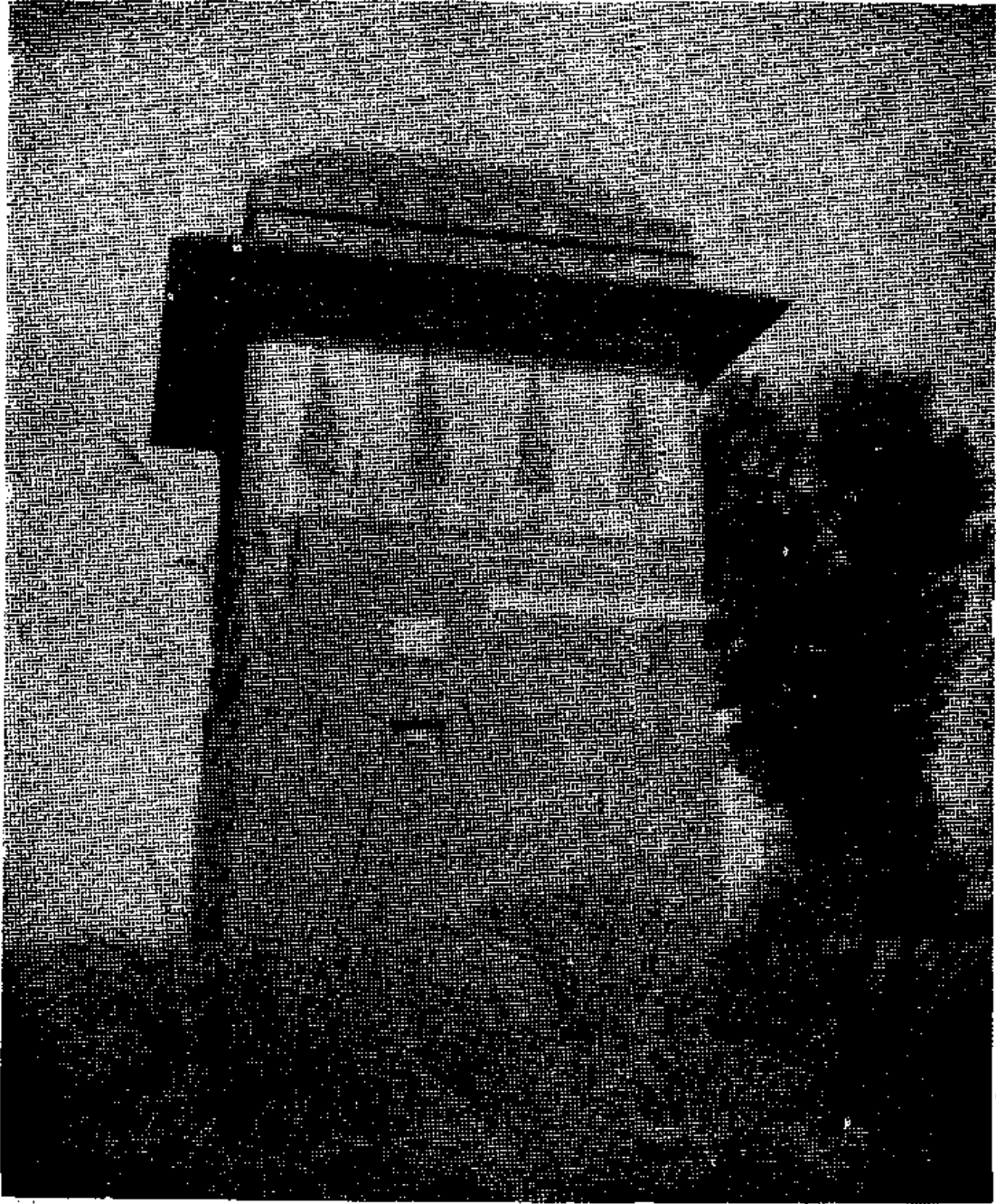
خان (۹۹۲ هجری ۱۵۸۴ م.) و ایوان شرفه خان (۱۰۴۷ هجری ۱۶۳۸ م.) رامیتوان تقلیدهای کوچکتری از گومیر در سمرقند دانست؛ مقبره جانی بیک (۷۰۷ هجری ۱۵۹۹ م.) هشت گوشه کوتاه‌ای است در حالیکه مسجد دیگر (۹۹۶ هجری ۱۵۸۸ م.) نفوذ «سوری» را چه در گنبد و چه در طاقهای ضربی نشان میدهد.

سبک کشمیر تمایل بباختر داشت ولی چون در میان کوه‌های بزرگ محصور و در سایر نقاط مجزا بود اختصاصات بسیار کهن خود را نگاه داشت. مقبره و مسجد سلطان زین العابدین (۸۷۹-۸۲۴ ه. / ۷۰-۱۴۲۰ م.) در «مدنی»^۱ و مقبره مادر وی در «سرینگر»^۲ هر چند بر پی‌های معابد هندو بنا شده‌اند ولی مربوط بسبک مقبره اسمعیل سامانی در بخارا میباشند. سبک مسجد‌های چوبی مانند مسجد جامع اسکندر بت شکن (۸۱۶-۷۹۲ ه. / ۱۴۱۴-۱۳۹۰ م.) و شاه همدان (۷۸۶ هجری ۱۳۸۴ م.) و پامپور و غیره که همه چندین بار از نو ساخته شده‌اند و شبستانهای عظیم مکعب شکل و بامهای هرمی شکل دارای یک گلدسته و زنگهای «کنادور» و غیره هنوز کاملاً و بطور مسلم شرح داده نشده است. ولی چنین بنظر میرسد که اقتباسی از سبک قدیمی بودائی موسوم بجای تیا (مثلاً پری‌ها سپور^۳) میباشد که در خاور دور نیز بصورت معابد پاگودا بجای مانده است. کاشی کاری ایران اولین مرتبه در مقبره مدنی ملاحظه میشود ولی ظاهراً مغول‌ها این زینت را افزوده‌اند.

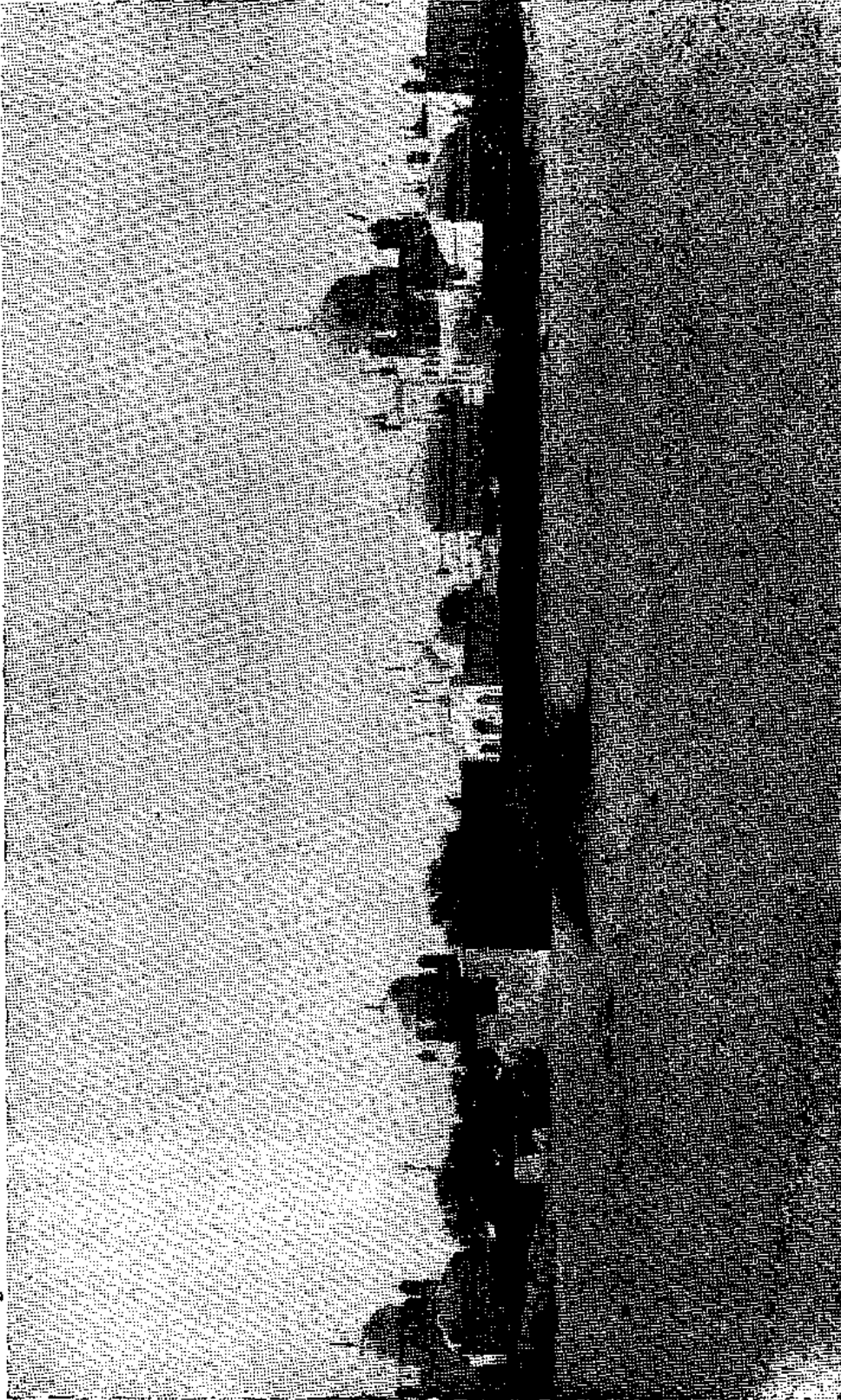
در زمان سلسله سوری (۹۶۳-۹۴۷ ه. / ۵۸-۱۵۵۶-۱۵۴۰ م.) که موقتاً مغول‌ها را بیرون کردند سبک سادات سوری بکامل‌ترین مرحله خود رسید و طرح‌های تزئینی تازه‌ای ظاهراً وارد از مصر (که تازه تحت تسلط ترکان عثمانی افتاده بود) بان افزوده شده. زیباترین نمونه آن مسجد «کیلای کهنه» در «پورانا کیلا» و مقبره شیرشاه در سرام (بهار) است. افغانهای سوری کمتر مقبره دو طبقه میساختند و بر فرض هم اگر دست باینکار میزدند طاق نما نمی‌ساختند و هلال‌ها ظاهری نبود بلکه در گاه‌های حقیقی مقبره فاتح خان در الوار (۹۵۴ هجری ۱۶۴۷ م.)

مقبره های سرهند و «منر»^۱ بنامیگردند. معمولاً افغانها ساختمان کوتاه را باطاق و طاق نما در اطراف آن ترجیح میدادند. این سبک اولین بار در مقبره سکندر لودی بکار رفته و نمونه های دیگر آن مقبره شیرشاه و حسن سور در ساسرام و مقبره عیسی خان در دهلی و چندی بعد در زمان مغولها آرامگاه ادهم خان در مهر اعلی میباشد. مسجد های کوچکتر سوری سبک «مسجد موت کی»^۲ را دنبال کرده اند ولی در مسجد بزرگ «کیلاهی کهنه»^۳ آثار نفوذ دکن بخصوص در برجهای گوشه و در گل و بوته ها و زینت های سبک ممالیک مصر کاملاً واضح است (برای مقایسه میتوان مقابر سلطان الناصر و احمد مهماندار و المؤمنین در قاهره را مورد مطالعه قرار داد). عمر سلسله سوری خیلی کوتاه بود و بنابراین عده ساختمانهای آن نیز کم و محدود است ولی سبک سوری مدتها و تا زمان اکبر شاه بزرگ باقی بود و یکی از عمده هنرهای اوان دوره مغول در هندوستان و هنرهای قرن نهم و دهم هجری (قرن شانزدهم و هفدهم میلادی) راج پوت بشمار میرفت (ارچها، داتیا، عنبر و غیره).

در دکن انقلاب دیگری در سبکها بوقوع پیوست که علت عمده آن متلاشی شدن امپراطوری بهمنی و تبدیل آن به سلطان نشینهای کوچک بیدر، برار، خندش، احمدنگر، بیجاپور و گل کنده (هجری ۹۳۴-۵۸۹۶/۱۵۲۷-۱۴۹۰ م.) و در درجه دوم سقوط امپراطوری و بیجایانگر پس از نبرد تاریخی رکشسه تگیدی (تلیکوته) (۹۷۳ هجری ۱۵۶۵ م.) میباشد. این دو واقعه در دو جهت مخالف تأثیر کردند. ایجاد اینهمه سلطان نشین در عمل عبارت از قوی شدن قدرت مسلمین و مهاجرت یکدسته جدید سر داران جاه طلب از ایران، عربستان، مصر و امپراطوری عثمانی به هندوستان بود. سقوط امپراطوری و بیجایانگر سبب شد که هنرمندان بیکار هندی مانند، بناها، نقاشیها، جواهر سازها، بافندگان، زری دوزها، آوازخوانها، رقصها و غیره دسته جمعی بمهاجرت پردازند و تأثیر این مهاجرت در سر اسردکن و راج پوتانا حس شد. عامل اول یعنی مهاجرت هنرمندان با خود سبکهای جدید



مقبرة شرف النساء بیگم خواهرزکریا خان
حکمران پنجاب ۱۷۴۸-۱۷۱۹ میلادی
بیگم پوره نزدیک لاهور



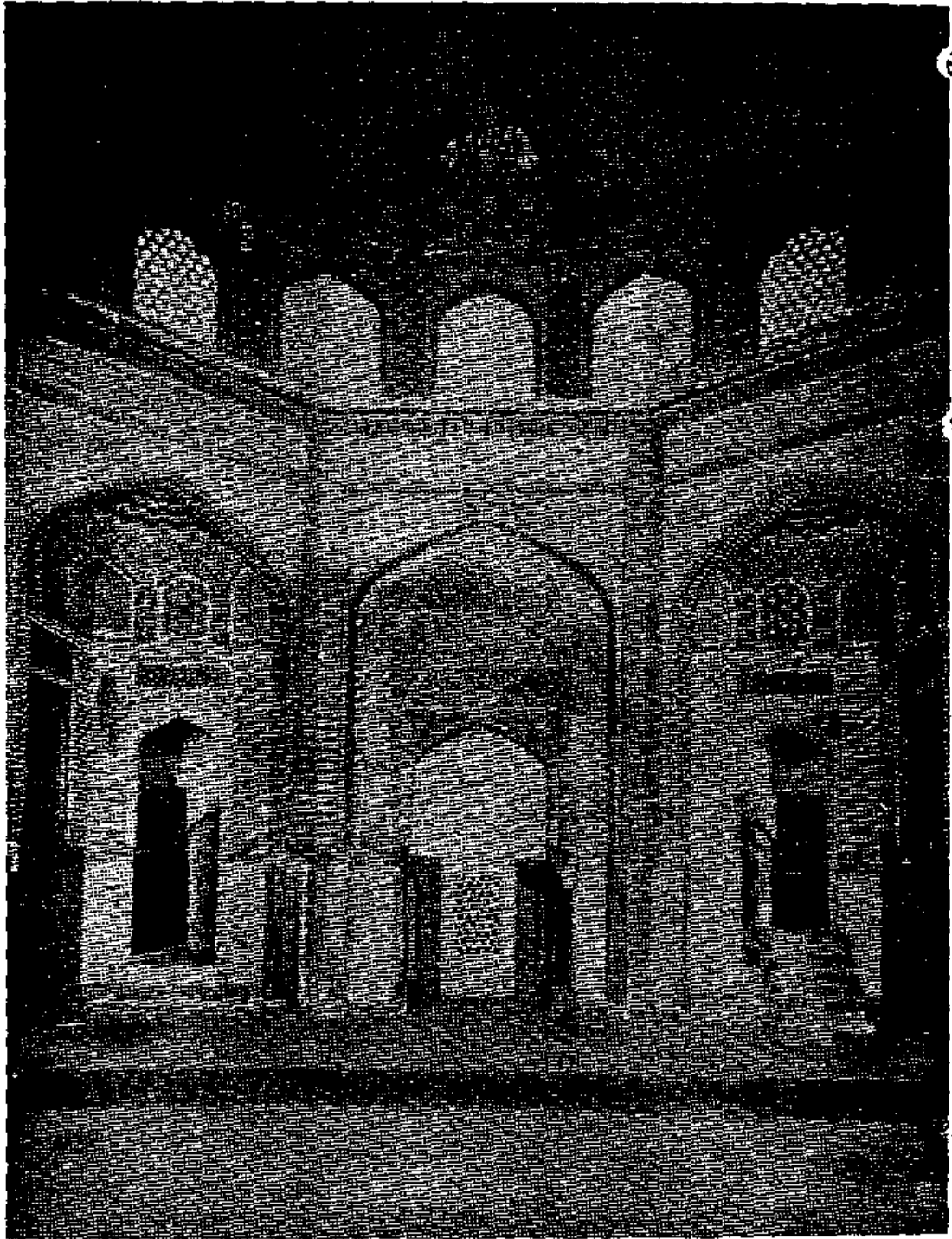
مقبره غلام شاه کلہرا
ہیندر آباد سندھ در حدود ۱۷۷۲ میلادی

ایرانی و ترکی به هندوستان آورد و عامل دوم یعنی مهاجرت هندوان، هنر موجود بهمنی - ایرانی را رنگ و بوی هندی داد.

باین طریق علی رغم اینکه سبک ایرانی دردکن بمراتب قویتر از رقیب خود یعنی سبک مغولی بود نقش کوچکتری در سبک دکن بازی کرد، وانگهی این نفوذ چه از لحاظ انتخاب شکل ها و گل و بوته های ایرانی و چه از لحاظ جوش خوردن آن با عناصر هندو با جاهای دیگر بسیار تفاوت داشت. سبک مقبره بهمنی بطور کلی پایدار ماند ولی بجای طاق نماهای دیوار، در بعضی موارد راهروهای هندی بکار رفت و فقط بندرت مثلاً در مسجد جامع کهنه زسان ابراهیم اول (۹۴۴-۹۴۱ هـ. / ۳۷-۱۵۳۴ م.) و مقبره و مسجد عین الملک (۹۶۴ هجری ۱۵۵۶ م.) و قریب صدسال بعد در مسجد جامع کبیر بیجاپور، گنبد سبک ایرانی بکاررفته است. در سایر جاها روش هندی در شکل گنبد بکاررفته است و آن بصورت حباب عظیمی است که از میان یک دسته گل «لوتوس» برخاسته و یک گل وارونه هم بصورت تاج بالای آن قرار گرفته است. در ساختمان معروف به گل گنبد (۱۰۶۶ هجری ۱۶۵۶ م.) ابعاد مقبره که بسبک هندی- ایرانی است به میزان عظیمی توسعه یافته است (قطر گنبد ۱۲۴ پا است که فقط ۱۵ پا از گنبد کلیسای بزرگ سن پیر در رم کوچکتر است) و ظاهراً تقلیدی از مساجد بزرگ قسطنطنیه است، گرچه طرح کلی مقبره اسماعیل سامانی در بخارا ابقاء شده است. از سوی دیگر در مقبره ابراهیم ثانی (۱۰۳۶-۱۰۳۵ هـ. / ۸-۱۶۲۷ م.) مانند ساختمانهای مقبره های اخیر «لودی» و «سوری» توجه بیشتری به راهروهای اطراف مزار شده و تزیینات آن مخلوطی از عناصر هندو و ترکی عثمانی است. هلالها در آغاز از نوع پهن و پخ و استوانه ای شکل لودی بودند ولی بعداً بصورت حرف «s» و مضاعف درآمده و نمای خارجی آنها بر از تضاریس و برجستگی ها و آویزهایی است که در ترکستان در سفید بولا مشاهده میشود. وجه امتیاز عمده هلالهای طاق درگاه دکن گل و بوته ای است که وسط هلال بکاررفته و نخستین مرتبه در قرن ششم میلادی در بامیان بصورت «انارناهد» مشاهده شده است، اما از لحاظ ستونها، طاقچه ها، رف ها، کنگره

بامها و غیره گل و بوته ها و تزئینات «ویجا یا نگر» جانشین سبک ایرانی شده است. این تزئینات دیگر به سبک بت پرستانه هندو نبود بلکه از روی نسبت کاری و مشبک کاری چوبی و ائانه و فلز کاری خانه های هندوها اقتباس شده بود. باین جهت در معماری ساختمانهای غیر نظامی عنصر هندی قوی تر بود ولی در عین حال تعادل آن با عنصر ایرانی حفظ شده بود. در این دوره هنوز هم کاشی های لعابی (ولی بندرت) استعمال میشد مثلاً در «چینی محل» دولت آباد پنجره مشبک بنا، شخص رایباد مسجد های جون پور یا ساختمان «پادشاه آشورخانه» در محل گل کنده (۱۰۰۶ هـ / ۱۵۹۷ م.) میباندازد. در رنگین محل واقع در «بیدر» که ستونها و طاقچه هایش کاملاً هندی است بجای کاشی های ایرانی صدف و آبنوس در طرح هندی بکار رفته است. با این همه ایوان بزرگ سبک ایران بر اساس همان سبکی بود که در طاق کسری و بعداً در مدارس و مساجد مغولی و تیموری بکار رفته است و همچنین تالار های پرستون سبک چهل ستون اصفهان طرف توجه فراوان بود. طاقهای ایرانی در ساختمانهای بیجاپور در گگه محل (۹۶۸ هجری ۱۵۶۱ م.) آند محل (۹۹۷ هجری ۱۵۸۹ م.) مسنگیت محل (۹۹۷ هجری ۱۵۸۹ م.) و در کاخهای گل کنده بخصوص در «گشامحل» ملاحظه میشود و ستونها در آثار محل (۱۰۵۶ هجری ۱۶۴۶ م.) بیجاپور و در «پادشاه آشورخانه» و کاخهای بعدی حیدر آباد بنظر میرسند. با این حال باید در نظر داشت که طاقهای هندی بر استی طاقهای ضربی واقعی نبودند بلکه عبارت از یک طاق چوبی بزرگ بودند که بر روی هلالهای ضربی عظیم قرار داشتند (مثلاً در «ماندو» که در بالا ذکرش رفت...) قدیمی ترین نمونه این ساختمان در دکن در راهروهای مسقف «درگاه شاه بنده نواز» در گلبرگه مشاهده میشود. این بنا در سال ۸۱۶ هجری (۱۴۱۳ م.) در زمان سلطنت فیروز شاه بهمنی ساخته شده و شاید بتوان برج ساعتی که ابراهیم ثانی در سال (۹۹۱ هجری / ۱۵۸۳ م.) برای ملکه «رمبها» در بیجاپور ساخته و به «ساعت منزل» معروف است، از لحاظ اساس سبک کاملاً ایرانی بدانیم.

در نقاشی های دکن نیز برخورد تمایلات و سبک ها نظیر آنچه گفته شد



محراب مسجد جامع تته
سند ، ۱۶۴۴-۴۷ میلادی



کاشی کاری لعابنی از مسجد خودآباد سند
که در زمان حکومت یارمحمد کلہرا نصب شدہ (وفات در سال ۱۷۱۸ میلادی)

احساس میشود . پس از نبرد «رگشسه تگیدی» مدت ده بیست سال موجی از سبک «ویجایانگر» هنر صورت سازی دکن را فرا گرفت که آثار آن را میتوان در صورت زندهای صحنه های کتاب تاریخ حسین شاهی و نجوم العلوم و چندین «راگمالا» که زیباترین آن در «بکتر» است مشاهده کرد . بعداً نقطه ضعف مطلاکاری زیاد و طرحهای تزئینی و شاعرانه هندی بجای مانده و تا اواسط قرن ۱۲ هجری (قرن هجدهم میلادی) اشکال خوانندگان ، رقاصان و درباریان هندی در این آثار مشاهده می شود . ولی در تصاویر مردان کتاب های مذکور سبک قرن شانزدهم ایرانی و ترکی بکاررفته و همچنین در نقاشی های دیوار آلاچیق «کومتگی» نزدیک بیجاپور تصویر مردان، ایرانی و ترکی است در صورتیکه در اینجا باز هم صورت زنها سبک هندی دارد . در اوان قرن دهم هجری (هفدهم میلادی) سبک نقاشی طرح مانند که در زمان شاه عباس کبیر باب شده بود بر نقاشی های بیجاپور کاملاً تسلط داشت تا اینکه در زمان جهانگیر و شاه جهان سبک مغول جانشین آن شد . در «ماسولی پاتام» نیز مخلوط عجیب سبک های ایرانی و هندی در ساختمانها و نقاشی و در ساختن سلاحها و سایر کارهای فلزی و در کارهای سنگین عاج و آبوس و چوب های قیمتی دیگر که میتوان مربوط باین دوره دکن دانست بچشم میخورد ولی جعبه های لاکی نقاشی عیناً از ایران تقلید شده است .

پس از هجوم مغول ها، یک موج جدید و بسیار قوی تر نفوذ ایرانی هندوستان را فرا گرفت . در وهله اول در زمان سلطنت امپراطور باهر (۹۳۷ - ۹۳۲ ه . م ۱۵۲۶-۳۹) این نفوذ بسبک اواخر دوره تیموری ، ترکستانی بود ولی مدت آن چنان کوتاه و خود او چنان سرگرم جنگ بود که بزحمت میتوان آثاری از این دوره پیدا کرد . از پایتخت وی در آگره فقط محل «رام باغ» باقی مانده ولی ساختمانهای اصلی یا طرحهای آنها نابود شده اند . مسجد همایون (۹۳۷ ه . م / ۱۵۳۰ م) جالب نیست و باینجهت باختصاصات کلی این دوره فقط از روی انعکاسی که در نقاشی سال های اول سلطنت اکبر بجای مانده میتوانیم پی ببریم .

مهمتر از ساختمانهای فوق دین پناه پایتخت همایون است که در فاصله

بین آرامگاه او - نظام‌الدین و «پورانانا کلا» در دهلی (۹۶۷ - ۹۳۷ ه. / ۱۵۴۰ - ۱۵۳۰ م.) و (۹۷۷ - ۹۶۴ ه. / ۱۵۷۰ - ۱۵۵۵ م.) ساخته شده بود. شیرشاه دشمن همایون این ساختمانها را با خاک یکسان کرد و بیشتر بناهایی که بر جای مانده مربوط بدوره بازگشت همایون و زمان کودکی اکبر است که زن بیوه همایون و درباریهای جانشین جوان او بنا کرده‌اند. همایون که از دربارشاه طهماسب در ایران بازگشته بود هنرمندان ایرانی را با خود آورد و این سبک دوم مغول در روزهای اول خود تقریباً ایرانی خالص است با این تفاوت که در بیشتر جاهای کاشی کاری سبک ایران تخته سنگهای رنگینی که از زمان خلجی‌ها بسبک هنری معمول بود بکار میرفت. بناهای عمده دین پناه در دوره اخیر عبارتند از مقبره عظیم همایون که با سنگ سرخ ساخته شده و باغ آن بسبک چهارباغ اصفهان است. باغ کوچک دیگری بنام «بو حلیمه» که سردر آن کاشی‌های معرق دارد، «عرب سرای»، چند مقبره کوچک تراعضاء خانواده همایون، مدرسه خیر المنزل که «ماهوم‌آنگه» بنا نهاده و دارای کاشی‌های آجری شکل لعابی و لوحه‌های گچ کاری است و سپس مقبره بایرام خان نایب السلطنه و در ناحیه نظام‌الدین مقبره «اتقی خان» (۵ - ۹۶۴ ه. / ۷ - ۱۵۶۶ م.) و قدری دورتر مسجد شیخ عبدالنبی (۹۷۲ هجری) کنار دروازه جنوبی شاه جهان آباد. خارج از دهلی مساجد ساخت اکبر که با کاشیهای معرق در «اجمر» و «ناگور» ساخته شده، درگاه حضرت اسلام در لاهور، مقبره قطب‌الدین در بارودا (۹۹۰ ه. / ۱۵۸۳ م.) برج یادگاری همایون در ناحیه سرنات (۹۹۵ ه. / ۱۵۸۸ م.) و پاره‌ای مقابر «سره‌ند» را باید ذکر کرد.

در چند نقاشی دوره سلطنت همایون و در اولین شاهکار بزرگ نقاشی زمان اکبر یعنی حمزه نامه اثر نفوذ تر کستان هنوز کاملاً مشهود است ولی در اثر رهبری دو استاد ایرانی بنام میرسید علی تبریزی و خواجه عبدالصمد شیرین قلم سبک اوان مغولی با سبک دربار شاه طهماسب هم طراز شد. نفوذ دربار شاه طهماسب در طرح‌های نساجی و قالیبافی و بالاخره فلزکاری زمان

اکبر بعد کاملاً ملحوظ است و سکه‌های سلاطین مزبور بکلی از روی سکه‌های صفویه کپی شده است اما دیری نپائید که سبک هندی سلسله منقرض سوری در تماسی آن و یا جزء بجزء پذیرفته شد ، مثلاً مقبره ادهم خان در « مهر علی » تقلیدی از « حسن سور » در ساسارام یا « عیسی خان » در دهلی است و فقط کمی از طرحهای جدید ایرانی در تزئین آن بکار رفته است . سبک سوری لااقل تا دونسل بعد سبهم عمده را برعهده داشت اما بدنبال فتوحات وسیع اکبر و سیاست با گذشت و اغماض او با عناصر و سبک‌های جدیدی که از سال (۹۷۸ هـ / ۱۵۷۰ م) وارد کار شده بود مخلوط شد تا این که با سبک معروف اکبر - جهانگیر بکلی جوش خورد .

پس از آنکه اتحاد باشاهزادگان راج پوت انجام یافت اکبر پیش از پیش رسوم هندی و هنر هندی را که در نواحی چیتورگر و سپس در جودپور و « ارچها » و بالاخره در ناحیه عنبر ، و « بوندی » لانه گرفته و توسعه یافته بود پذیرفت . در معماری مغول ها در اواخر عهد اکبر (۹۶۸ - ۹۷۸ هـ / ۱۵۷۰ - ۸۰ م) و اوائل سلطنت جهانگیر (تا ۱۰۲۹ هجری ۱۶۲۰ م) در ناحیه فاتح پور سیکری ، « کاخهای قرمز » قلعه اگریه ، قلعه لاهور سکندره ، الله آباد ، اجمر و غیره سبک راج پوت برتری داشت ولی در عین حال اختصاصات سوری - گجراتی مالوه و ایرانی هم مشاهده میشود . شکل‌های ایرانی در طاق در گاه‌ها و هلالها و ضریبی‌های پی و در شاه‌نشین‌ها و ایوانهای ستوندار بناهای اداری و بازارها ، در جلوخان مسجدها در محراب‌ها و مدخل‌ها (مانند بلند دروازه در ناحیه فاتح سیکری) در طاقچه‌های دیوار و لوحه‌ها و غیره وجود داشت . ابداعات ایرانی عبارت از ستونهای دراز ترك ترك با سرستونهای آویزدار و پنجره‌های مشبک (مانند نطنز و مسجد علی اصفهان) و بسیاری از طرحهای تزئینی (باز هم مانند نطنز) بخصوص سرو بود . کاشی‌های لعابی بندرت مثلاً در سکندره و لاهور آنهم بامتهای صرفه‌جوئی بکار میرفت . کاروانسراها و حیاط‌های کاخها مثلاً در اجمر و الله آباد که شبیه بآنها بودند نیز سبک ایرانی داشتند ولی سبک خانه‌های مسکونی ، تالار ، خوابگاه‌ها « پنج محل‌ها » آلاچیق‌های روی بام و غیره به

سبک راج پوت ساخته شده بود ، صرف نظر از رگه های اتفاقی هنر خاور دور ، تبت ، مسیحی ، بیشتر طرحهای تزئینی ، بجز در کار های مذهبی که تسلط با عناصر سوری و گجراتی بود ، سبک راج پوت میان داری میکرد . بهمین ترتیب در نقاشی تغییراتی حاصل شد . هنرمندان هندی و سرسشقیهای فرنگی نفوذ روز افزونی در این سبک که روبه طبیعی بودن میرفت اعمال کردند تا جائیکه در دوره سلطنت جهانگیر عناصر ایرانی بکلی از میان رفته بود . درست در همین اوان دوباره هنر ایران ولی این بار بصورت عاملی مؤثر در هنر کلاسیک و درباری مغول باز گشت . در وهله اول سلطان سلیم (که سپس جهانگیر شد) هنگامی که بر ضد پدر سالخورده خویش در طغیان بود دوره رنسانسی از هنر ایرانی را بوجود آورد . چون تمایلات اکبر و جانبداری او از هندوان مانند خاری در چشم مسلمانان متعصب شده بود شاهزاده یاغی سعی میکرد پشتیبانی مسلمانان متعصب را جلب کند و باین نظر لباسهای صفوی و سبکهای خانگی ایرانی را اقتباس و هنرمندان ایرانی مانند « آقا رضا » را تشویق کرد . پاره ای از عالی ترین زردوزی های ایران در هند مثلاً پارچه زیبای « بیکتر » در اثر این اقدامات سلیم بود . اما چون شاهزاده مزبور بادهسته اقلیت شاهزادگان راج پوت مانند عنبر ، بیکتر و « ارچها » محرمانه متحد بود پس از آنکه بسلطنت رسید سیاست جانبداری از هندوان را که پدرش در پیش گرفته بود متابعت کرد .

اما ملکه او یعنی نور جهان ایرانی بود و با خانواده اش از زمان کودتای مسلمانان متعصب (۱۰۳۲ هجری ۱۶۲۳ م .) چه در زمان سلیم و چه در زمان جانشین او شاه جهان دربار هند را تحت تسلط کامل داشتند . نمی توان به آسانی گفت تا چه حد سبک زمان شاه عباس کبیر در ایجاد معماری جدید دهند یعنی ساختمانهای سنگ مرمر سفید مزین بسنگ های قیمتی مؤثر بوده است . ذوق شخصی ملکه نور جهان و سبک ساختمان مرمر سفید معماری های گجرات و مالووه و حتی باید نفوذ فرنگیها را در نظر گرفت . تا این اندازه مسلم است که در یکی از اولین بناهای این دوره یعنی « چن صد خمبه » ، مقبره میرزا عزیز پسر اتقی خان (۱۰۳۲ تا



کودکی کریشنا

آثار بازمانده از مکتب نقاشی احمدآباد (شعبه مکتب بغداد)
در زمانهای اولیه هنر راجپوت (ماروار) ربع دوم قرن هفدهم میلادی
مرکز داد و ستد هنری دهلی

۱۰۳۴ هـ / ۲۴ - ۱۶۲۳ م.) در ناحیه نظام الدین که بطور آزمایشی آغاز شده بود ستون‌سای ایرانی و سرستون‌های آویزدار و ضربی‌های پخ و پنجره‌های مشبک ایرانی بکار رفته است. سایر طرحهای تزیینی ایرانی که تا سالهای (۱۰۲۹ تا ۱۰۳۹ هـ / ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ م.) هم مشاهده میشود از روی طرحهای مقبره شیخ صفی در اردبیل و مشهد و مسجدشاه اصفهان تقلید شده‌اند.

ولی در پنجاب و دهلی و اگره معماری کاشی ایرانی از نوباب شد. مسجد وزیرخان (۱۰۴۳ هـ / ۱۶۳۴ م.)، مسجددائی آنگا (۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۵ م.) محمد صالح کومله (مسجد چینیان والی - ۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۹ م.)، مسجد «نواب سرفراز خان» (۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۱ م.) و عبدالله خان (مسجد تکسل والی در زمان اورنگ‌زیب)، مسجد صدهورا (۱۰۷۹ هـ / ۱۶۶۹ م.) در لاهور، مسجد شاهی در چینپوت، مسجد چینی والی در ثاناسار (مسجد جامع موتر) (۲ - ۱۰۷۰ هـ / ۶۱ - ۱۶۶۰ م.)، نمای قلعه لاهور (۴۹ - ۱۰۳۹ هـ / ۴۰ - ۱۶۳۰ م.)، مقبره فهیم خان (نیله گنبد) نزدیک آرامگاه همایون (۱۰۳۴ هـ / ۱۶۲۵ م.) در دهلی، مقبره آصف خان (۱۰۵۱ هـ / ۱۶۴۱ م.)، زیب‌النسا (ناوانکوت ۱۰۷۹ هـ / ۱۶۶۹ م.) علی مردان (۱۰۶۷ هـ / ۱۶۵۷ م.) دائی آنکه (۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۱ م.) در لاهور، چینی کا - روضه (مقبره علامه افضل خان شیرازی - ۱۰۴۹ هـ / ۱۶۳۹ م.) در اگره، گلایی باغ (۱۰۶۵ هـ / ۱۶۵۵ م.) باغهای شاه‌داره، درب ورودی باغهای شالیمار (۱۰۴۹ هـ / ۱۶۳۷ م.)، باغهای زینده بگم (چابورچی ۱۰۵۶ هـ / ۱۶۴۶ م.) در لاهور، سرای دخینی در ناحیه جالندر (۱۰۵۰ هـ / ۱۶۴۰ م.) همه نمونه‌های عالی این سبک لطیف ایرانی هستند.

بناهای دیگری که از لحاظ سبک و طرح ساختمان ایرانی هستند ولی با کاشی معرق پوشانده نشده‌اند عده بسیاری کاروانسراهای مغولی و کاخهای ایالتی در بمبر، رجوری، چینگس، سعیدآباد، سرهند، پری محل (کشمیر)، احمدآباد (اعظم خان ۱۰۴۵ هـ / ۱۶۳۶ م.) و غیره و باغهای مغولی کشمیر (چشمه شاهی شالیمار، نشاط باغ، اقبال، ورناق، رجوری) و باغهای لاهوری مانند شالیمار،

گلابی و غیره و باغهای پین جور و در شهر دهلی (باغ قلعه‌ای بخصوص حیات باغ و باغ روشن آرا) و باغهای اگریه (انگوری باغ) و عدّه کثیری از باغها از میان رفته‌اند ولی میراث نفوذ آنها در باغهای عالی دوره‌های بعد در نواحی «دیگ»، جی پور، اودای پور، عنبر و غیره محسوس است. در مساجد نفوذ سبک ایرانی چندان قوی نیست هر چند در این مورد باید مسجد جامع اگریه (۱۰۵۸ هـ / ۱۶۴۸ م.) و مسجد شجاعت خان در احمد آباد (۱۰۹۹ هـ / ۱۶۸۹ م.) و چندتای دیگر را ذکر کرد. با این همه، معروفترین ساختمان سبک ایران در هندوستان بنای معروف تاج محل (روضه ممتاز محل) در اگریه میباشد. این بنا مقبره ارجمند بانو بگم خواهرزاده نوری جهان و شوهرش شاه جهان میباشد که از عالیترین هنر و ذوق دوران صفوی سرچشمه گرفته و بوسیله دو معمار ایرانی مقیم پنجاب نادرالعصر استاد احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید لاهوری ساخته شده است. در دو طرف آن مسجد و تالار و دروازه‌ای بسبک ایران و خارج از ساختمان دو مقبره کوچکتر بهمان سبک برای ندیمه‌های ملکه ساخته شده است. تاج محل (جز در بکار بردن مرمرهای عالی مکران که روحیه شاداب و پرزرق و برق ایران را بصورت روحیه خواب آلود و بیحال هنر دوره‌های بعدی مغول در آورده) تقلید کاملی از سبک صفوی است و انحرافات بسیار کمی نسبت به سنت معماری صفوی دارد. چهار آلاچیق راج پوتی در اطراف گنبد و تفاوت نسبت گنبد به بدنه آن (که در دکن هم عادی بود) و همچنین تفاوت نسبت مناره‌ها (که شاید از روی گنبد مقبره محمود خلجی در «ماندو» اقتباس شده) اختلاف عمده تاج محل با یک بنای صفوی است. یکی از نکات عجائب تاریخ، این است که تاج محل که یکی از عجائب جهان قلمداد شده و از همه آثار هنری مغول کمتر دارای اختصاصات مغولی است بعنوان نمونه کلاسیک و مظهر تمدن مغولی هند شناخته شده باشد.

اورنگ زیب پسر شاه جهان در سال (۱۰۸۹ هـ / ۱۶۷۸ م.) مقبره‌ای برای زن خود «بی بی رابعه دورانی» در اورنگ آباد دکن برپا ساخت که سایه

کم رنگی از تاج محل بشمار میرود . این آرامگاه هیچ یک از جنبه های عظمت و لطافت تاج محل را در بر ندارد ، نسبت اجزاء بنا بهم کوبیده و در هم فرو رفته جلوه میکند و بکار بردن چندسبک هندی بیجاپور - دکن و گل کنده آنرا خراب کرده است . ولی نمیتوان منکر امتیاز و دل چسب بودن این آخرین بنای بزرگ ایرانی در هند شد . درست است که در دورانهای بعد بناهای دیگر مانند مقبره عظیم نواب صفدر جنگ در دهلی (۱۱۱۳ هـ / ۱۷۵۴ م .) و بنای تاج در حسین آباد لکنو ساخته شده است ولی بنای اولی تقلیدی خشک و دارای جنبه صرف شبیه سازی و ناهنجار است و فقط از لحاظ جزئیات طرحهای تزئینی که سبک زمان خودش میباشد زیباست و بنای دومی نیز چیزی جز تقلید جزء بجزء از شاهکارهای اگره نیست .

درسند و پنجاب سبک هنری ایران پابرجا ماند . در بناها و باغهای زمان اورنگ زیب در لاهور که ذکر آنها رفت از لحاظ اساس کلی و بکار بردن کاشی های سبزرنگ تزئینی سبک ایرانی پیروی شده ولی عوامل جزئی و کوچک مؤید نفوذ اختصاصات مغولی دیگر و حتی راج پوت است . مسجد (بگم پور) که بوسیله زکریا خان (۱۱۵۷ - ۱۱۳۸ هـ / ۴۵ - ۱۷۲۶ م .) آخرین حکمران لایق مغول در پنجاب شده از لحاظ کاشی کاری ایرانی است ولی هلالهای آن بسبک بنگلدار و طاق آن خمیده است و طرحهای تزئینی « باروک » دارد . مقبره خواهر او شرف النسا (ضرور والامقبره) بسبک یک برج راج پوت ساخته شده که بامی کوتاه و سایبان دارد ولی در طرح تزئینی کاشی کاری آن سبک تازه ایرانی بکار رفته که تا آن زمان در هند دیده نشده بود . این سبک عبارت از سروهای درشت و مساوی و شبیه کاشی های تزئینی ایران است که در ساختمانهای ترکیه بکار رفته و با آن کاملاً آشنا هستیم . آشوب و ویرانی حاصل از حملات افغانها بر پنجاب و سپس روی کار آمدن قبایل سیخ باین سبک ایرانی پایان داد .

ولی در سند که بوسیله سیخها و راجپوتها از باقی سرزمین های مسلمان

هند جدامانده بود هنر ایرانی آخرین مرحله تجدید حیات (رنسانس) خود را بدست آورد. سبک مقبره «تته»^۱ آخرین فرد سلسله طرخان (که بعنوان حکمرانان مغول مورد قبول و اغماض مردم بودند) بسبک مخلوط او آخر دوره اکبر شاه است مانند مقبره میر معصوم (۱۰۰۲ هـ / ۱۵۹۴ م.) ، میرزا عیسی خان (۱۰۵۳ هـ / ۱۶۴۴ م.) و میرزا طغرل بک (۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۶ م.). ولی در زمان سلطنت جهانگیر و شاه جهان سبک کاشی های معرق ایران دو باره از پنجاب وارد شد. مسجد نزدیک مقبره میر عبدالباقی پورانی در ناحیه سحر (۱۰۱۸ هـ / ۱۶۱۰ م.) و مسجد جامع تته (۱۰۵۳ هـ / ۱۶۴۴ م.) که در (۱۲۷۶ هـ / ۱۸۵۸ م.) توسعه داده شد و سبک مزبور در خود آباد ، حیدرآباد ، سخار ، لرخانه ، ماتیاری و در درخان در زمان سلسله های کلهر او و تالپور رواجی داشت. مسجد تته شبیه مسجد وزیرخان در لاهور است و مسجد جامع خود آباد مانند مسجد دائی آنکه لاهور میباشد. بیشتر مقابر دوره های اخیر سند سبک مکعب گلبرگه - اشطور - دهلی (لودی) را منتها با ابعاد بسیار بزرگتر و بارنگهای تند و زننده تقلید کرده و فقط عدّه محدودی از آنها سبک هشت گوش (مثلاً مقبره نبی خان در حیدرآباد (۱۲۰۲ هـ / ۱۷۸۷ م.) - با مقبره شاه بهار در لرخانه (۱۱۴۹ - ۱۱۵۱ هـ / ۱۷۳۵ - ۶ م.) و یا فانوس بالای گنبد مقابر لودی (مناطق لرخانه و سخار) را پذیرفته اند.

چون حکومت افغانها لااقل تا حدی تا او آخر قرن هجدهم میلادی در پنجاب و کشمیر ثباتی برقرار ساخت آخرین موج سبک های ایرانی در معماری ، نقاشی ، پارچه بافی و لباس در کشمیر نفوذی پیدا کرد و در سبک ساختمان خانه ها ، کتابهای خطی بزبان فارسی ، گلدوزی و جعبه هائی لاکی که در زمان حکومت موقتانه «مهراجه گلاب» و «رانپیرسینگ» (جامو) در قرن نوزدهم ساخته شده اند اثر این نفوذ کاملاً مشهود است.

در حدود سال ۱۷۵۰ میلادی (نیمه دوم قرن ۱۲ هجری) سبک



سلطان علاءالدین فیروزشاه بنگال و منشی او خواجه حسن، مکتب بهزاد
حدود ۱۵۳۲ میلادی، موزه بریتانیا، لندن



مادونا

اثر میرزا محمدالحسنی، نوع ایرانی نقاشی بیجاپور
اوایل قرن هفدهم میلادی، موزه هنرهای زیبای «بستن»

بقلم پروفیسور: د. برت

عضو موزہ بریتانیا

فصل پنجم

هنر ایران در دورہ اسلامی

د. برت در اکسفورد درس خوانده و در سال ۱۹۴۶ معاون قسمت آثار عتیقہ خاور زمین در موزہ بریتانیا (بریتیش میوزیوم) شده است. تخصص وی در هنرها و آثار عتیقہ دورہ اسلامی و ہندی است، وی مشغول چاپ کتاب رسمی موزہ بریتانیا بنام «فلزکاری اسلامی» بود کہ در سال ۱۹۴۹ بچاپ رسید.

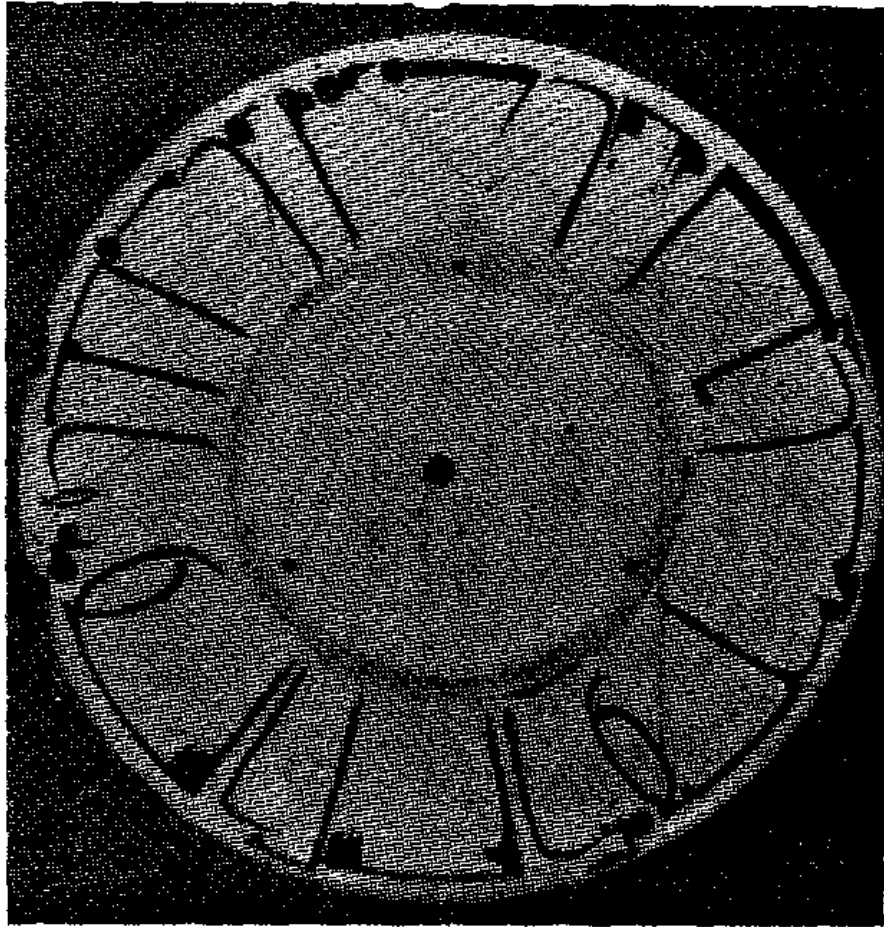
از معماری کہ صرف نظر شود، موفقیت عمدہ نبوغ ایرانی در هنر عہد اسلامی درزمینہ ہائی است کہ بآنها نام «هنرهای کوچک» داده اند مانند قالبی و پارچہ بافی، کاشی و سفال سازی، فلزکاری، خط نویسی، صحافی، تذهیب و مصور ساختن کتاب و غیرہ. در مذهب اسلام ہر گونه بت سازی ممنوع است و بنابراین حجاریہای ساختمانی جائی در مساجد و معابد نداشت و در معماریہای عادی معمول نبود.

هنرمند اسلامی ترجیح میداد کہ ساختمانها را با پوششی از کاشی‌های لعابدار زینت کند و با طرحهای گچ بری و آجرکاری کہ نقشہ‌های آنها بیشتر گل و بوته با جنبہ تخیلی است قانع باشد. مجسمہ مستقل کہ اختراع عجیب و غریب کلکسیونرهای رومی در اروپاست برای ذوق ایرانی چندان جالب نبود زیرا وی وقتی میخواست خبرگی و فهمیدگی خود را نشان دہد بگردآوری کتاب سپرداخت. این توجہ بلوازم و اشیاء مورد احتیاج جاری تحت تأثیر

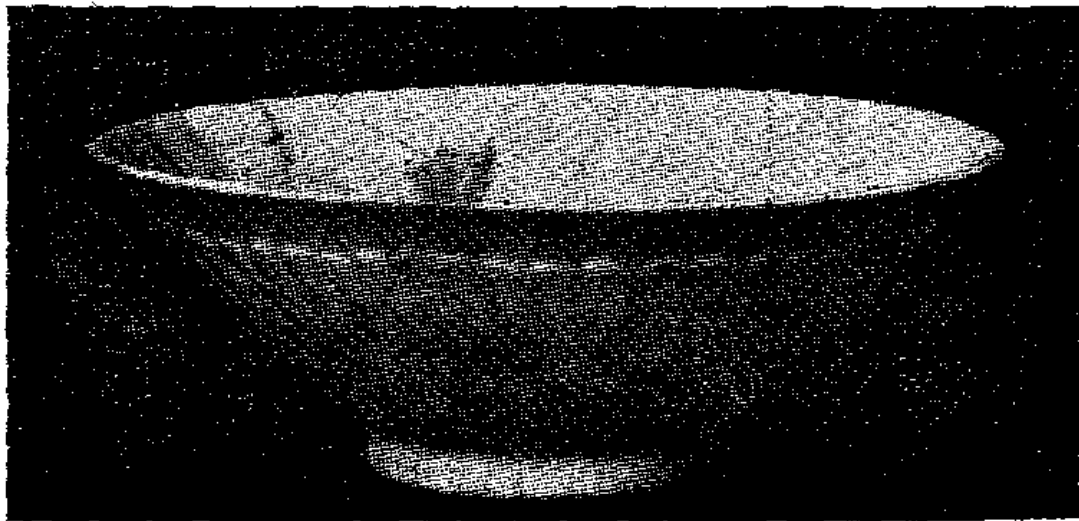
تمایل اقوام صحرا گرد و چادر نشین بداشتن چند ائانه گرانها و عالی و باصطلاح سنگین قیمت و سبک وزن بسیار تقویت شد . تابلوهای بزرگ قابدار که از زمان رنسانس باینطرف در اروپا تا این اندازه مورد توجه است در خانه و یا چادر ایرانیان محل نداشته . صحیح است که نقاشی بر روی دیوار بسیار بکار میرفت ولی اگر از روی آثار محدودی که بجا مانده بتوان قضاوت کرد باید گفت سبک این نقاشی بصورت تذهیب و مینیاتور بوده و بندرت هدفش آن بود که مانند نقاشی های بزرگ (فرسکو) در اروپا و یا خاور دور قسمتی از اساس ساختمان شود . بی شک قبول دین اسلام و اساس جدید قومیت و تصور تازه ای که از حکومت پیدا کردند ایرانیان را بر آن داشت که از علاقه خود به بناها و سبکهای عظیم در دوره های هخامنشی و ساسانی چشم پپوشند .

بهمین نهج موضوع هنر ایران ساده تر از اروپا و خاور دور بود . در دین اسلام نه تنها بت پرستی ممنوع بود بلکه بت سازی و مجسمه سازی و نقاشی جاندارها نیز ممنوع است و این تحریم هر چند فقط جنبه شرعی داشت همیشه عاملی بود که میبایست هنرمند بر آن فائق آید . محققاً این مسئله سبب شد که هنرمند از کشیدن صورت ، که مکنونات درون او را بوضعی مخالف با ایمان میرساند ، روی برتابد و در عین حال این تحریم هنرمندان را ناچار به استعمال رنگ و خط در تزیینات خیالی ساخت . این سختگیریها سبب شد که هنرمند ایرانی در بکار بردن عوامل و عناصری که با آن مقاصد خویش را میخواست برساند استاد شود . سرچشمه هنر نمائی او برای مصور ساختن کارهای شعرا در صحنه های شکار و جنگ و ساز زدن و باغ و گل و آب همین نیروی خیالی بود نه موضوع های مختلف واقعی یا شورانگیز . چنین بنظر میرسد که همین چند مطلب کوچک برای آبیاری و نمو دادن نیروی خیال او کافی بود و تغییراتی که وی در این موضوعات ابداع کرده بی نهایت لطیف است .

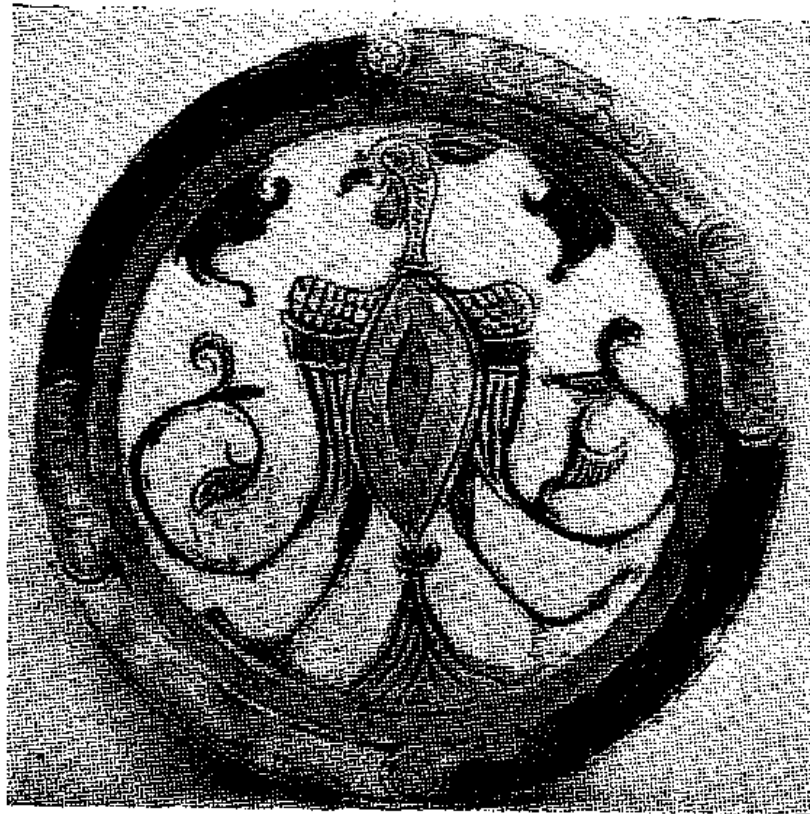
هنر ایران اشرافی بود یا شاید چون تاریخ اجتماعی ایران را هنوز کسی برشته تحریر در نیاورده چنین جلوه میکند . در صحنه عرضه و تقاضای هنر ،



الف - بشقاب، سیاه روی پوسته سفید زیر لعاب، قرن دهم میلادی
موزة لوور



ب - کاسه، سفید با تزئین منبت کاری، قرن دوازدهم میلادی
مجموعه آلن بارلو



الف - بشقاب ، چند رنگ با طرح منبت کاری قرن دوازدهم میلادی
موزه دوستی برلن



ب - کاسه ، پوسته سیاه زیر لعاب فیروزه‌ای قرن دوازدهم میلادی
موزه ویکتوریا و آلبرت

خریدار همیشه در بارهای عمده مرکزی یا محلی و مقامات برجسته بودند و حتی وقتی این اولیای امور هنرمندان خاصی در خدمت نداشتند ذوق و سلیقه خود را بر کار گاههای اختصاصی تحمیل میکردند . مشکل است در هنر ایران عواملی پیدا کرد که از « مردم » سرچشمه گرفته باشد و با وجود آنکه بی شک طبقه ای از بازرگانان ثروتمند و با نفوذ در ایران وجود داشتند ، آثار هنری این کشور که تحت نفوذ ذوق یک ثروتمند معروف ایجاد شده باشد وجود خارجی ندارد . در شمال ایران تقلیدهای دهاتی از سبک سفال سازی قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی (ششم و هفتم هجری) در بار ایران کشف شده است ولی این تقلیدها ظروف دهقانی و برزگری است نه مربوط به طوائف بدوی و هرچند در قرن مزبور چند ظرف عالی نقره کنده کاری و مليله کاری برای بازرگانان و یا اشخاص بدون مقام و منصب ساخته شده است ولی سبک اینکارها با آنهایی که برای دربار ساخته میشد فرق چندانی ندارد . شاید اصطلاح « بدوی » را بتوان در مورد تزیینات ظروف بی لعاب گلی بکار برد ولی سبک این تزیینات که در سراسر خاورمیانه باب بود هرگز در کار گاههای درباری راه نیافت . اساس سازمان اجتماعی ایران حتی در زمان اسلام هم تغییری نکرده بود و همین نکته سبب استحکام و درعین حال محدودیت هنر این کشور در ایندوره است . سنن قدیمی هنری باسانی مورد قبول مهاجمین قرار گرفت چون بخصوص در زمان جنگ و اغتشاشات ، هنرمندان در زمره مهمترین دارائی دستگاه سلطنت و شاهزادگان بودند و فاتحین نیز از نابود کردن و کشتن ایشان میگذشتند و آنها را بخدمت خود میپذیرفتند . بدیهی است که نفوذهای خارجی نیز وجود داشت . ایران جزئی از امپراطوری اسلامی بود و افکار نوظهور چه از لحاظ هنری چه از لحاظ معنوی و دانش باسانی و به آزادی مبادله میشد . در ضمن از خاور دور نفوذی دائمی و قوی اعمال میشد ولی هرچند هنرمند ایرانی خیلی زود تحت تأثیر افکار خارجی قرار میگرفت در عرض یکی دو نسل آن افکار را بکلی در خود جذب و هضم و با روش بومی خویش دساز نموده برای رساندن مقاصد خود بکار میبرد .

با این وضع هیچگونه « رنسانس » و تجدیدی با نتایج اجتماعی و سیاسی و هنری آن در ایران صورت نگرفت. ارزش هنرمند بطور منفرد یا بعنوان یک مبدع و یک مبتکر، چندان مورد توجه نبود. هنرمندان بزرگ وجود داشتند ولی کسانی مانند میکلا آنژی یا رامبرانت که سبک تازه و خصوصی خویش را جایگزین سنت باستانی هنر کنند و راه آن را تغییر دهند، در ایران مشاهده نمیشوند. در مظاهر هنری ایرانی تنوع کافی وجود دارد ولی مفهوم ذوقی هنر همیشه یکسان و یکی است. ایران در اینکه توانست تا آخر دوره هنر ابتکاری خویش کمال خاص و جالب هنر اشرافی را حفظ کند بسیار سعادتمند بود. بندرت در هنر ایران مصالح و ابزار هنری بوضع اغراق آمیز و یا بی بندوبار بکار رفته. لطف و زیبایی و ذوق عالی هرگز فراموش نشده و ناپدید نیست.

همه میدانند که اعراب در مدتی کمتر از یک قرن (۷۱۳-۶۳۳ میلادی) بر امپراطوری وسیعی از اسپانیا تا مرز چین ورودند مسلط شدند و هیچ چیز جز مذهب، زبان و خط خویش را برای این سرزمین های قدیم و تمدن جهان بسوختند. نیاوردند. خلفای بنی امیه (۱۳۲-۷۴۹ هـ. ۶۶۱ م.) نظر به وقوف کامل خود بر این حقیقت، پایتخت امپراطوری را بدمشق در شام انتقال دادند. هنر دوران اموی معجونی از هنر های یونان شرقی، شام، قبطی، بیزانس و هنر ساسانی بود. نفوذ دسته های اول قویتر است ولی باید بیاد داشت که قبل از دوره بنی امیه مبادلات هنری بین این واحدهای فرهنگی فراوان بوده است. در سال (۱۳۲ هـ. / ۷۴۹ م.) خلفای عباسی با کمک شورش که در خاور ایران بوقوع پیوست بنی امیه را منقرض ساختند و پایتخت آنها بسمت مشرق در محل شهر جدید التأسیس بغداد انتقال یافت. در این شهر هنرمندان مصری، شامی، ایرانی و بین النهرین جمع شدند و درین محیط بین المللی و از لحاظ هنری جان پرور بود که نطفه سبک خاص هنری اسلام بسته شد و بدینا آمد و نخستین گامهای خود را برداشت. بکارهای ایندوره بیشتر از روی اکتشافات سامره میتوان پی برد زیرا دربار خلفا جز در دوره کوتاهی پی در پی از سال (۲۲۱ تا ۲۶۸ هـ. / ۸۳۶ تا ۸۸۳ م.) درین

شهر بود. درین منطقه نمونه نقاشی های دیواری، گچ کاری، تزیینات کاشی کاری، شیشه و سفال بدست آمد.

سهم سفال، سازان و کاشی کاران ایران، درین رشته هنری چه از لحاظ سبک، عمومی و چه از لحاظ گل و بوته های جداگانه سهم بود ولی چند ابداع و یا کشف سبکهای قدیم درین زمان بوقوع پیوست که آن را نمی توان مربوط یکی از نژاد های، جزء امپراطوری، اسلام دانست. بلکه نتیجه محیط کلی زمان و بخصوص توجه و علاقه و تحسینی بود که نسبت به چینی های سفید و اصل، کله های سنگی دوره «تانگ» در چین وجود داشت. بقایای این کله های هنری همراه با ظروف چینی خاکستری رنگ سایل بسبز و یا بالعاب لکه لکه در کشفیات سائره بلست آمده است. از شکل ظروف چین و لعاب های سبک آن کشور تقلید شد و چینی سازان برای آنکه لعاب نرم براق و سفید چینی های چین را تقلید کنند روشن تازه ای را که اشکاتیان در شهر نزدیک سلو کیا بکار برده بودند پذیرفتند. این روش عبارت از افزودن اکسید قلع به لعاب بود که رنگ سفید ماتی بظروف میداد. موفقیت های دیگر چینی سازان این دوره در اثر ابتکار خودشان است. جلا دادن ظروف، که شاید چندین قرن پیش در مصر معمول بود به چندین رنگ بر روی ظروفی که لعاب پخته قلع داشت نقاشی میشد. کشیدن رنگ های آبی، ارغوانی، زرد و سبز هم بر روی لعاب نپخته که احتیاج به قدرت پنجه و اطمینان هنرمند داشت و سبب میشد که رنگ موضعی بسیار زیبا جذب شود، باب شد.

این شرح جزئیات پیشرفت در کاشی و چینی سازی از آن نظر است که در آینده کاشی سازی ایران بسیار مؤثر افتاده ولی هنوز هم این سؤال مشکل جواب داده نشده است که چه اندازه از ظروف کاشی و پدال چینی سبک عباسی در پاختر ایران درست شده است. اما اگر بخواور ایران یعنی خراسان بر گردیم موفقیت درخشانی دیگر، ولی یا تکنیک و سبک کاملاً متفاوتی، ملاحظه میشود.

میتوان گفت از قرن سوم هجری (نهم میلادی) دیگر ایران از تحت تسلط مستقیم خلفا خارج شده و سلسله های سلطنتی مختلف و کم دوام بومی بوسر کار

آمده بودند. در قرن دهم آل بویه (۴۴۷ - ۳۲۰ ه. / ۱۰۵۵ - ۹۳۲ م.) بر باختر ایران و بین‌النهرین فرمانروائی میکردند و نقش حاکم بغداد را بعهده داشتند. خراسان و ماوراءالنهر متعلق به سامانیان بود (۳۸۹ - ۲۶۱ ه. / ۱۰۰۴ - ۸۱۹ م.)^۱ که هر چند به کیش و مذهب جدید وفا دار ماندند ولی شروع باحیاء روابط خویش با ایران کهن نموده و بخصوص روی این نکته تکیه میکردند که از نسل بهرام چوبینه قهرمان ساسانی هستند، فردوسی سخن‌سرای پارس زبان شاهنامه خود را در دربار سامانیان شروع کرد و در شهرهای بلخ، سمرقند، نیشابور و بخارا دورهٔ رنسانس و احیاء واقعی در ادبیات و هنر آغاز شد. کاشی‌کاری این زمان از اکتشافاتی که در ناحیهٔ افراسیاب (سمرقند کهنه) و نیشابور بعمل آمده کاملاً معروف است. ظروف روستائی و سبک چینی‌زمان سلسلهٔ «تانگ» فراوان است ولی از لحاظ زیبایی هنری مهمترین پیش‌آمد عبارت از ابداع سبک سامانی است. ظرف سازان سامانی نیز در صدد حل مشکل رنگ کردن و نقاشی بر ظروف خود برآمدند ولی راه حل آنها بکلی با روشی که همکاران آنها در بین‌النهرین اتخاذ کرده بودند تفاوت داشت. سطحی که قرار بود بر روی آن نقاشی شود در نتیجهٔ پوشاندن بدنهٔ اصلی سرخ رنگ طرف بایک پوسته سفید و گاهی ارغوانی مایل بسیاه یا زرد رنگ از گل رس بدست می‌آید.

هنرمندان سامانی با ایجاد این «جامهٔ روپوش» سبک اختصاصی جدیدی باب کردند. این آستر یا پوسته چندین نوع بود. ظرف معروفی که در (لوحه شماره ۳۴-الف) ملاحظه میشود و در موزه لوور پاریس ضبط است شاید عالیترین نمونهٔ این سبک موقر و سنگین باشد و آنچه هنرمندان بین‌النهرین با نقاشی بر روی لعاب قلع انجام داده بودند هنرمندان سامانی بسبک خود توانستند انجام دهند. مشکل است بتوان تصور کرد که از لحاظ ظرف سازی و تزئین چیزی از این نمونهٔ بی نظیر و زیبا که تنها تزئین و گل و بوتهٔ آن خط کوفی دلپذیری است و بر روی آستر سیاهی

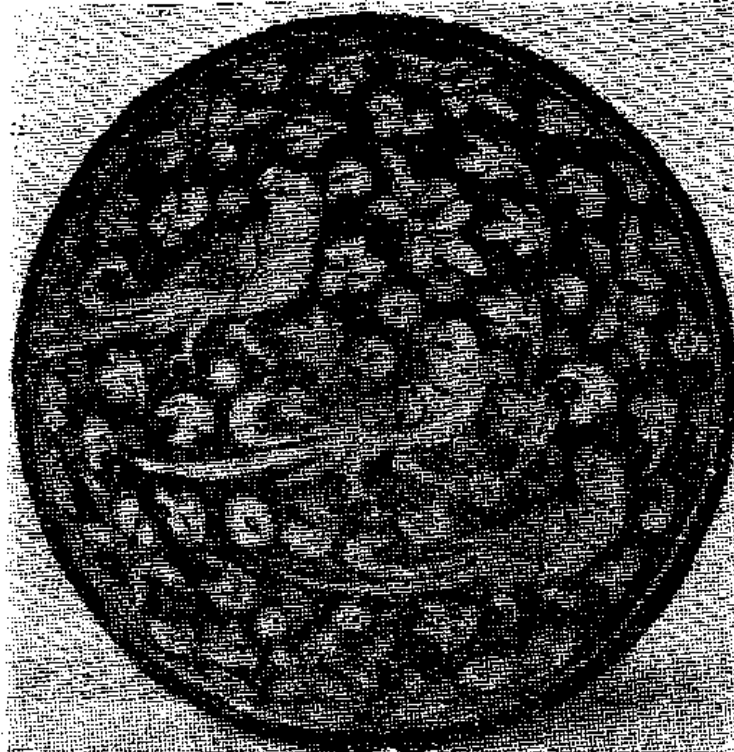
۱ - سالهای سلطنت سامانیان از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری است که بحسابی مطابق ۸۷۴ تا ۹۹۹ میلادی میشود و ارقام ۸۱۹ تا ۱۰۰۴ که در متن کتاب است بنظر اشتباه میرسد. م.



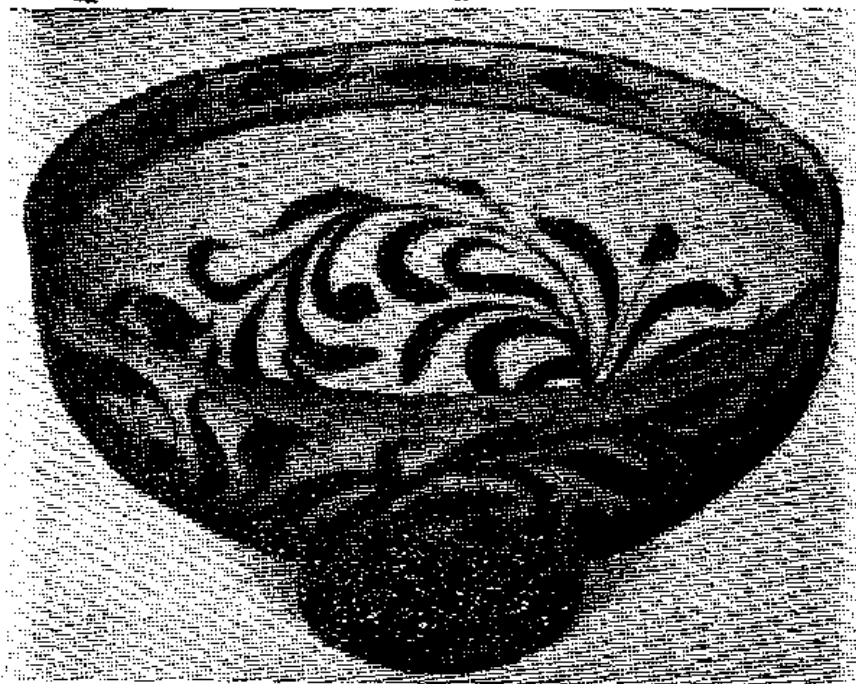
الف - بشقاب، نقاشی صیقلی، کاشان، تاریخ‌دار
۶۰۷ هجری ۱۲۱۰ میلادی، فریر گالری، واشنگتن



ب - پارچ، نقاشی مینائی چند رنگ، اوایل قرن سیزدهم میلادی
موزه متروپولیتن، نیویورک



الف - کاسه ، نقاشی روی پوسته ، سفید روی خاکستری
اوایل قرن چهاردهم میلادی ، موزه فیتزویلیام



ب - کاسه ، نقشه سیاه زیر صیقلی فیروزه‌ای ، قصبان (Kasban)
اوایل قرن سیزدهم میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت

نوشته شده کامل تر و قشنگ تر باشد. سبکهای دیگر از لحاظ سنگینی و وقار کمتر بدین سبک میرسند و بر روی پوسته‌های قرمز تند، ارغوانی، و زرد مایل بسبزی نقاشی شده است که رنگ اخیر شاید کوششی برای بوجود آوردن زمینه‌ای مانند جلا باشد. تزیینات این ظروف عبارت است از نوشته‌ها، پرندگان، گل و ساقه‌های درهم، اشکال ترنجی و غالباً قسمت‌هایی از تزیینات زمان ساسانیان. بنظر میرسد که پس از انقراض ساسانیان این ظروف عالی بی نظیر دیگر هرگز با این جنس و کیفیت عالی ساخته نشد.

هر چند در قرن چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) ظرفهای موسوم به سگرافیاتو (ظرفهای سرخ رنگ گلی که طرحهای آن بر روی یک آستر سفید کنده کاری شده بود) در باختر ایران ساخته میشد و طرحهای آنها بیشتر شبیه بطرح فلزکاری‌های این زمان بود ولی مهمترین سهم ایرانی در کاشی و سفال سازی دوره عباسی همان است که در بالا ذکر شد.

در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) سلسله‌های ایرانی یوسیله ترکان سلجوقی که مردمی چادر نشین و از جلگه‌های قرقیزستان آمده بودند منقرض شدند. این ترکها کاملاً وحشی نبودند. اینان از قرن سوم هجری (نهم میلادی) بصورت سربازان مزدور در دنیای اسلام نفوذ کرده و بسرعت فرهنگ اسلامی را اقتباس کردند و حتی چیزهایی از خود بر آن افزودند. در سال (۴۴۷ هـ / ۱۰۵۵ م.) خلیفه اسلام، طغرل بیک را بعنوان رکن الدوله یانشین خویش شناخت و بوی لقب سلطان و شاهنشاه داد. سه پادشاه بزرگ این سلسله یعنی طغرل بیک (۴۵۵ - ۴۲۹ هـ / ۱۰۳۷ - ۱۰۳۷ م.) و آلپ ارسلان (۴۶۵ - ۴۵۵ هـ / ۱۰۶۳ - ۱۰۷۲ م.) و ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵ هـ / ۱۰۷۲ - ۱۰۷۲ م.) علمدار یکی از درخشانده‌ترین ادوار تاریخ ایران بودند. دو پادشاه اخیر از کمک صدراعظم بزرگ ایرانی یعنی خواجه نظام الملک بر خوردار بودند و این شخص توانست مقصد بزرگ خود یعنی تبدیل ترکهای چادر نشین بایرانیان شهر نشین را با موفقیت عملی کند. استانهای غیر ایرانی این امپراطوری که شامل آسیای صغیر و شام میشد پس از مرگ

ملکشاه جدا شدند . آخرین فرد برجسته سلسله آل سلجوق سلطان سنجر بود که بسال ۱۱۵۷ میلادی (۵۵۱ هجری) درحالیکه میکوشید خاورایران را دربرابر هجوم دسته‌های چادرنشین تازه‌ای که میخواستند مثل اجداد خود او بر ایران بتازند حفظ کند ، درگذشت . در اواخر قرن دوازدهم میلادی خوارزمشاهیان قسمت عمده خاور ایران را تصرف کردند و این سلسله در سال (۲۱ - ۱۲۲۰ م . ۵۶۱۷ ه .) بر اثر هجوم مغولها نابود شدند .

باوجود اینکه در قرن ششم هجری مطابق دوازدهم میلادی امپراطوری سلجوقی بدو قسمت شد این دورا میتوان درحکم واحد دانست . سبک تازه‌ای که در دوره قبل از سلجوقیها آغاز شده بود سراسر ایران را فرا گرفت . تمام رشته‌های هنری رواج یافت و از اینها آنقدر آثار بجای مانده است که بتوانیم بکیفیت و پیشرفت آن پی ببریم .

یک ابداع تازه فنی راه کاشی سازی را در ایران عوض کرد . از روی اشاراتی که در ادبیات آن زمان موجود است میدانیم که ایرانیان نسبت ببلور و بارفتن چینی آن زمان توجه و تحسین داشتند . با رفتن چینی در این زمان در دوره سلسله سونگ لطافت تازه‌ای یافته و تقریباً حاکی ماوراء شده بود . چینی ساز ایرانی در این موقع توانست بدنه ظروف خود را با پاره ای اختصاصات مزبور بسازد . جزئیات فنی این پیشرفت از روی رساله ای که ابوالقاسم کاشانی ، فردی از خانواده معروف چینی ساز ایرانی ، در سال (۷۰۰ ه . / ۱۳۰۱ م .) نوشته روشن میشود . سنگ بلور کوارتز ، پتاس و خاک رس سفید کش داری را باهم مخلوط میکردند و بدین ترتیب بدنه ای سخت و سفید و لطیف بوجود میآید و لعابی قلیائی مرکب از همان سنگ کوارتز و پتاس محکم بان جوش میخورد . باین ترتیب دیگر پوسته یا آستری لازم نمیشد و نقاشی بر زیر این لعاب قلیائی آسان تر از زیر لعاب سربی بود . لعاب ممکن بود کاملاً بی رنگ ، لکه لکه

۱ - در کتاب راهنمای صنایع اسلامی تألیف دکتر دیماندر این تاریخ ۱۳۰۰ میلادی نوشته

شده است که ۷۰۱ هجری میشود . م .

یا حاجب ماوراء شده و بر روی آن نقاشی شود. این نوع بدنه و لعاب تا اواخر قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) برجای ماند. درپاره‌ای از انواع اولیه این ظروف (قرن ششم هجری، نیمه اول قرن دوازدهم میلادی) آثار نفوذ کاسه‌های ساخت چین مربوط بدوره «تینگ»^۱ و هم چنین «یینگ چینگ»^۲ مشاهده میشود و قطعات آنها درخاور میانه بدست آمده است.

این ظرفها معمولاً سفید یا بکلی بدون نقشه‌های منظم اسلیمی هستند و یا خمیدگیهای تند و یانوشته دارند. برخی دیگر از این ظروف برنگ‌های آبی روشن، فیروزه‌ای، قهوه‌ای، سبز، زرد یا ارغوانی هستند. نقشه‌های کنده کاری شده حیوانات و پرندگان که در میان شاخ و برگها راه میروند فراوان است. این ظروف شامل بشقاب، پارچ، کاسه، ابریق و خمره (مردنگی)، باشکالی که مناسب با مواد و مصالح موجود بوده میباشند و غالباً درعین سادگی خود کامل هستند. چرخکاری عالی این زمان یکی از دوره‌های معدود صنعت کاشی و چینی‌سازی ایران را بوجود آورد که بقدری ظرفهای ایران را از لحاظ شکل و سبک جالب ساخت که انسان دلش میخواهد آنها را در دست بگیرد و تماشا کند. در سایر موارد معمولاً نقشه‌های زیبا و رنگهای سحرآمیز آنها نظر را جلب میکنند. این ظرفهای یکرنگ تا اواسط قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) ساخته میشدند. در اینموقع نقشه‌ها غالباً قالبی شده و در نتیجه خیلی پیچیده‌تر و گاهی شامل صورتهای و صحنه‌هایی میشدند که اصل و مبدأ آنها از دوره ساسانیان بوده است.

در نوع دیگر ظرف ایرانی که در قرن دوازدهم ساخته شده لعابهای رنگ دیگری بر روی همین ظروف بکار رفته است. این ظرفها که به ظروف نقاشی شده یا لعابی معروف شده‌اند از لبه‌های خمیده طرح کلی ظرف استفاده کرده و آنرا برای جلوگیری از جاری شدن لعاب بکار برده‌اند. این روش فنی در ظرفی که در موزه دولتی برلن (لوحة ۳۵-الف) مشاهده میشود، مخصوصاً در مورد عقاب بسیار زیبای آن، باوضع بسیار مؤثری بکار رفته است. نوع دیگر که عبارت از نقش

گل و بوته و خطوط اسلیمی، رقص، ساززن در روی پوسته سیاه رنگی در زیر لعاب آخری است، بسیار متداول بوده و برخی از پارچه‌های کوچک و صراحی‌های آنها که بدنه را همراه سیاهی دارد برآستی خیلی زیبا و دلنشین میباشد.

اعم از اینتکه ایران سهمی در مکتب عالی چینی و بدل چینی چند رنگ و جلا دار قرن سوم و چهارم هجری (قرن نهم و دهم میلادی) بین‌التهرین داشته یا نه، نوع زرد و مایل بقهوه‌ای رنگ آن در حدود سال ۵۶۶ هجری (۱۱۷۹ م.) در خود ایران مشاهده شده و در این زمان بوده است که یک بطری که فعلاً در موزه بریتانیا هست ساخته شده. بدنه محکم و سفید رنگی در این مورد بکار رفته و لعاب آن مختصری قلع دارد که ظرف را سفید کرده ولی کاملاً حاجب ماوراء ننموده است. جلا را گاهی روی لعاب آبی رنگ و یا یک درمیان روی آبی و سفید نقاشی میکردند. هر دو سبک و روش فنی در نمونه‌هایی که تاریخشان روزهای اولیه این دوره بود بمرحله کمال رسید و شاید نفوذ خارجی در پیدایش ناگهانی جلا بی اثر نبوده است، مثلاً همانطور که اشاره شد شاید این نفوذ از مصر بوده است که در زمان سلسله فاطمی (۵۶۷ - ۲۹۷ هجری / ۱۱۷۱ - ۹۶۹ م.) مکتب مهم و مفصلی وجود داشته است. این سبک تازه دو محل عمده داشته که یکی در نزدیکی تهران و دیگری کاشان است. نقشه ظرف‌هایی قدیمی‌تر ری عبارت از تصویرهای بزرگ سواران، رامشگران، پرندگان و حیوانات است که در میان گل و بوته‌های مارپیچ محکمی محصور و فقط بزروی زمینه جلا شده نقش شده‌اند. در نمونه‌های بعدی نقشه‌ها رو بشلوغی و سبکی میروند و تصویرهای ریز و گل و بوته‌ها بدون طرح معینی روی تمام سطح ظروف پخش شده‌اند. اما کاشان یکی از مراکز عمده کاشی سازی بود و محصولات کارگاه‌های آن سبک برجسته‌ای دارند که زیر دست چندین نسل از کاشی‌سازان معروف که نام آنها مضبوط است ساخته شده بود. بشقاب بزرگی که در موزه «فریر»^۱ در واشنگتن موجود است (لوحه ۳۶ - الف)، یکی

۱ - در متن کتاب تاریخ فاطمیون از ۹۶۹ میلادی نوشته شده که با حساب ۲۹۷ هجری شصت

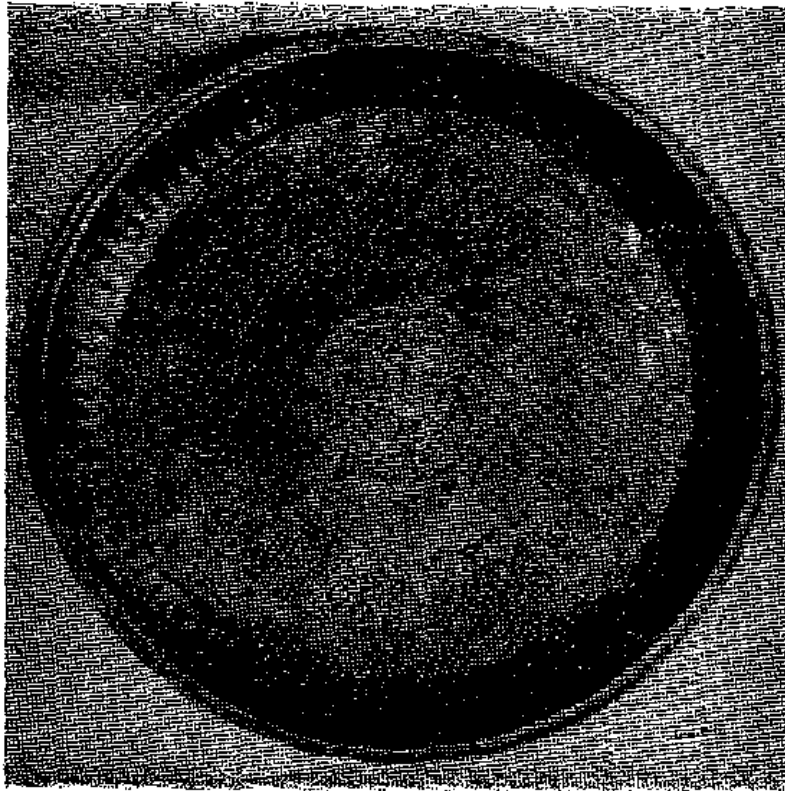
سال اختلاف پیدا میکند و ۹۰۹ صحیحتر است. ۲ - Freer Gallery, Washington

از نمونه های عادی آن است. تاریخ این بشقاب سال ۶۰۷ هجری (۱۲۱۰ م.) است و نقشی آن داستان خسرو و شیرین و زمانی است که اولین بار خسرو زیبایی شیرین را در حال آب تنی مینگرد. کاشی سازان کاشان طراحان بسیار ظریفی بودند و خوششان میآمد که بر روی زمینه ای پرودارای لبلاب و شاخه های نازک پیچ و تقطه های جلادار کار کنند. دلبران «ماه» روی «صورت گرد» با ابروان دراز کمائی و چشمان بادامی شکل، رامشگران و مردان و زنان جوانی که کنار جویباری اختلاط و گفتگو دارند، معروف ترین طرحهای کاشان است.

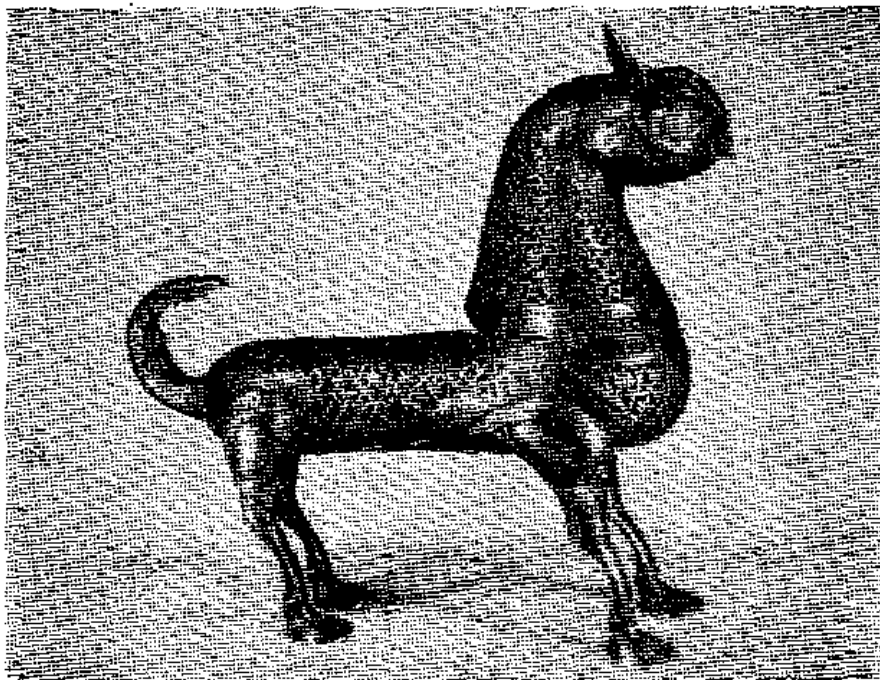
در سبک دیگری که معروف به ظروف مینائی است، صحنه های بسیار مفصل تر و مشروح تر نقاشی شده. رنگ هائی را که در حرارت زیاد خراب میشوند مانند آبی، ارغوانی، سبز و زرد قبل از آنکه ظرف را در کوره بگذارند نقاشی میکردند؛ رنگهای مینائی کم ثبات دیگر مانند مشکی، سفید و طلاکاری را در کوره ای دیگر که حرارت کم داشت و بدون جریان هوا بود ثابت میکردند. چه در حرارت شدید چه در مورد مینا کاری، رنگهای سیر و روشن بسیار جالب و دلپذیری بدست میآمد. گاهی نقشه ها بر روی زمینه فیروزه رنگ مات و حاجب ماوراء که بی نهایت زیبا و دلنشین بود کشیده می شد. ظرفهای مینائی را درری، کاشان، و شاید ساوه میساختند. صورت های نقشه ها شبیه بنقشه ظروف جلادار است ولی ضمناً صحنه های جنگ و داستانهای شاهنامه را نیز مجسم نموده اند که چون از تصاویر کتاب های ایرانی آن عهد چیزی بجای مانده بسیار مهم است (لوحة شماره ۳۶ - ب، موزه نیویورک). تصور نمیرود این ظروف که از لحاظ فنی و طراحی مفصل ترین نمونه چینی سازی و بدل چینی ایرانست دیگر پس از حمله مغول و ویران ساختن ری (۸ - ۶۱۷ ه. ۱/ - ۱۲۲۰ م.) در این کشور ساخته شده باشد.

سبک دیگر ایران که از لحاظ زیبایی راضی کننده تر است ظروف بدل چینی است که در کاشان ساخته میشد و نقشه آنها آبی یا مشکی بر روی زمینه لعاب بی رنگ و یا فیروزه قام بود. عالیترین نمونه این سبک را میتوان مربوط به بیست سال اول قرن سیزدهم میلادی دانست. یک طرح بی سابقه و عجیب این زمان عبارت از ساقه های لبلاب و نیلوفر آبی میباشد که در (لوحة ۳۷ - ب) مشاهده میشود.

فلزکاریهای ایران در دوره‌های اول اسلام بیش از چینی و بدل چینی اثر نفوذ و سرمشق هنرهای زمان ساسانیان را نشان میدهد. علت آن است که کاشی سازی و چینی سازی ساسانیان تا جائیکه ما در حال حاضر اطلاع داریم سهم نبوده، در صورتیکه بشقاب‌های طلا و نقره و برنجی آنها در زمره زیباترین بشقابهایی است که تا بحال بشر ساخته است. این بشقاب‌ها و آفتابه لگن‌های عالی و بی نظیر که صحنه‌های شکار و صورت خدایان و حیوانات افسانه ای عجیب و غریب بر آنها کنده کاری شده بود، بمردمان چادر نشین سرزهای ایران فروخته میشد و مورد توجه و علاقه شدید آنها بود بطوریکه قرن‌ها قبل از آنکه چادر نشینان مزبور بر دنیای اسلام هجوم بیاورند ذوق و علاقه‌ای نسبت به این قبیل چیزها پیدا کرده بودند. در خود ایران کارهای فلزی مطلا و مفضض تا قرن سوم هجری (نهم میلادی) بخصوص در استان‌های نیمه مستقل ساحل دریای خزر ساخته میشد. از ظروف ساخته شده با فلزهای گرانبها در دوره استقلال ایران در قرن‌های چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) نمونه‌های بسیار قلیلی برجای مانده است. دو پارچ طلا که بر روی آن‌ها اسامی افراد خاندان آل بویه بخط کوفی حکاکی شده موجود است که اگر حقیقی واصل باشند میتوان آنها را مربوط به نیمه دوم قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) دانست. نقشه یکی از آن‌ها دارای گودی کمی است و مرکب از قوچ و موجودات بال دار است و دیگری طرح طاوس «ساسانی» را در ترنج مدوری در بردارد. پس از اینکه نتایج اکتشافات نیشابور کاملاً روشن شد و نشر یافت اطلاعات ما در باره فلزکاری‌های سامانیان بیشتر خواهد شد ولی از روی دو پارچ نقره معروفی که در موزه «ارمیتاژ»^۱ لنینگراد میباشد تا حدی میتوان از جنس آنها مستحضر شد. یکی از آنها طرح‌های کم عمق گرد و نیم گرد دارد و همچنین شکل پرندگان در حاشیه دورادور آن برجسته کاری شده و این نقشه اخیر در زمان سلجوقی‌ها خیلی مفصل تر باب شد. شکل این ظروف مانند گنجینه دیگری متعلق بقرن چهارم



الف - سینی برجسته کاری ، قرن ۱۲ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت



ب - بخوردان برنجی برجسته کاری که مس در آن کار شده است
قرن ۱۲ میلادی ، موزه ارمیتاژ



سطل برنجی، برجسته کاری که مس و نقره در آن کار شده است
کار هرات ، ۵۵۹ هجری ۱۱۶۳ میلادی
موزه ارمیتاژ

هجری (دهم میلادی) که در موزه گلستان تهران نگاهداری شده خوب، و یادبودی از شکل‌ها و مدل‌های زمان ساسانی است.

کارهای هنری سلجوقی هم در فلزهای قیمتی خیلی کمیاب هستند. آنچه موجود است بیشتر در موزه‌های روسیه است، که اشکال ساده و برازنده و خطوط چندی بر روی آنها بصورت کنده کاری و سپس با رنگ پر شده است. دو نمونه از ظروف عالی فلزی دوره‌های بعد سلجوقی یعنی یک پارچ و کاسه نقره‌ای قشنگی که در موزه دولتی برلن است از لحاظ اشکال و صور مفصل‌تر میباشند. بر روی پارچ طرحهای قالب‌گیری و برجسته‌پرنده‌گان در حال پرواز بر روی زمینه‌ای از اسلیمی‌های زیبا مشاهده میشود. کاسه آن نوشته‌های کنده و برجسته بسیار قشنگی دارد و ترنج و تصویر زیبای رامشگری را با چکش کاری از پشت بر روی آن در آورده‌اند.

فلز کاری دوره سلجوقی از لحاظ جنس ارزانتر ولی برنج آن بسیار قوی است. برنج را میریختند و حکاکی میکردند و گاهی سوراخ و طرحهای مشبک در آن میساختند. بسیاری از کارهای هنری این دوره چندان برجستگی ندارد ولی اشکال آنها سر راست و حکاکی‌ها قوی است. ابریق مدل ساسانی بابدنه گلابی شکل و دسته اناری شکل یا گلوله که کمک به در دست گرفتن آن کند همواره مورد توجه بود. نقشه‌ها شامل چهار گوشه‌ها و لوله‌ها و زواره‌های صورت حیوانات، پرنده‌گان، ابوالهول، عقاب، شیرها و مانند آنها است که در ترنج یا بوته وسطی جای داده شده و خطوط و آیاتی بسبک کوفی یا نسخ بر روی آنها حکاکی شده است. «مترقی» ترین نمونه‌های فلزی این زمان، مجمرهای مشبکی است که بشکل شیری از برنج درست میکردند. در اکتشافات قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران نمونه‌های این نوع فلز کاری پیدا شده ولی چنین بنظر میرسد که قسمت عمده آن از استانهای خاوری کشور و خراسان باشد که صنایع فلز کاری بسیار دامنه داری داشته است.

با این همه شایسته‌ترین و جالب‌ترین موفقیت فلز کاران دوره سلجوقی

ترصیع مسی قرمز رنگ و نقره سفید بر روی ظروف برنزی و بعداً روی برنج بوده است. هر چند عده کمی ابریق‌های برنجی دوره بعد از ساسانیان دارای این قبیل تزیینات میباشند ولی اصل و مبدأ این سبک جدید نامعلوم است. عالی‌ترین نمونه این ابریق در موزه ارمیتاژ است. بر روی آنها طاقوسهای زیبائی دوطرف درختی قرار گرفته‌اند و چهار گوشه‌ها و دایره‌های فلزی بر روی آن خاتم کاری شده است. بین این دسته از ظروف فلزی و یک قلمدان برنجی همین موزه ارمیتاژ که ترصیع مس و نقره صورت‌های کوچک و پرندگان کوچک و شاخ و برگ بر روی آن دیده میشود، تفاوت بسیاری موجود است. این قلمدان قدیمی‌ترین نمونه ترصیع فلزی است که شناخته شده و شاید مربوط بسال ۵۴۳ هجری (۱۱۴۸ میلادی) در خراسان باشد و در حال حاضر ممکن نیست این فاصله عظیم چهار قرن و یا بیشتر را (از زمان ساسانیان تا آن موقع) روشن کرد.

مهمترین اثر فلز کاری و ترصیع زمان سلجوقی، بی‌شک سطل یا قابلمه‌ای است که در مجموعه «پیرینسکوی»^۱ در موزه ارمیتاژ وجود دارد. بموجب امضائی که بر روی آن است ظرف مزبور در سال ۵۵۸ هجری (۱۱۶۳ میلادی) در شهر هرات بوسیله محمد بن الوحید ریخته‌گرو مسعود بن احمد قلمزن برای یکی از تجار شهر زنجان در شمال خاوری ایران ساخته شده است. این امضاء کاملاً میرساند که صنعت فلز کاری ایران در آن زمان سازمان مفصلی داشته و ظروف فلزی که بر روی آن ترصیع نقره‌ای میشده در خاور ایران یعنی هرات ساخته و بجای دیگر صادر میشد. نقشه‌های این ظرف عالی از نقره و مس درست شده و پنج ردیف است. دو تای آنها مجالس شادی دربار و شکار است و بقیه مزین با خطوط کوفی و نسخ میباشد و قسمت‌های عمودی خط نسخ تبدیل بدن و سرو کله آدمک‌هائی گردیده که غالباً بسیار دلپذیر و دقیق تهیه شده است.

چندین ظرف دیگر موجود است که امضای هنرمندان خراسان را دارد و مهمترین آنها ابریق نقش و نگار داری است که در سال ۵۷۷ هجری (۱۱۸۱ میلادی)

در شهر هرات ساخته شده و اکنون در موزه دولتی تفلیس میباشد. بدنه این آفتابه دستی شیار شیار است و بر روی شانه آن بروج دوازده گانه نقش شده است. این نقشه در خراسان خیلی باب بوده و بر روی ظروف بدل چینی خراسان هم دیده میشود. از این نوع آفتابه یا گلاب پاش ایرانی چندین نمونه در دسترس است. نمونه ای که در موزه بریتانیاست و از برنج میباشد (در اواخر قرن دوازدهم میلادی برنج جانشین برنز شد) دارای نقشه های پرندگان و شیرهایی است که بر روی لوله و کاسه آن دیده میشود و دهانه برگشته لوله آنرا نیز شیر خفته ای فرا گرفته است. بر روی بدنه ترك ترك آن دو نوع خط که نوك آنها تبدیل به آدمک شده حکاکی گردیده. علائم بروج دوازده گانه با تکرار در کنده کاری آن نصب و دور آن را گل و بوته پرپیچ و خمی فرا گرفته است. سایر محصولات این مکتب فلز کاری عبارت از قلمدان، دوات، شمعدانهای بزرگ با پرندگان مستقل و جدا بر روی بدنه و شیرهای برجسته بر روی قاعده ظرف و بالاخره آفتابه یا قوری های شکل گلابی است که شباهت به چراغ دارند و دسته های آنها بصورت شیرهایی که آب میخورند ساخته شده است. مکتب کنده کاری و مشبک کاری و ترصیع فلزات ایران تا زمان حمله مغول جنبه برجسته و عالی و کیفیت زیبایی فنی خود را حفظ کرد.

از زمان هخامنشیان هنر بسیار دامنه دار نساجی در ایران وجود داشت و جهانیان لباسهای فاخر شاهان هخامنشی و كرك مخصوص ایران را همه جا می شناختند. ابریشم در زمان اشکانیان با ایران راه یافت و تربیت کرم ابریشم در خود ایران شاید قبل از سقوط ساسانیان آغاز شده بود. از پارچه های دوره ساسانی فقط قطعات محدودی باقیمانده. عده قالیچه های پشمی خیلی کمتر است ولی از روی طرح این پارچه ها که در حجاریهای مختلف و فلز کاریها دیده میشود میتوان شکل کلی پارچه هایی را که در مراکز مختلف خوزستان بافته میشد متوجه شد. میگویند شاپور اول پارچه بافانی را که در میان اسرای جنگی خود در انطاکیه دیده بود بخوزستان کوچ داد. نقشه های یک دسته از پارچه های

شاهنشاهان ایران بخصوص ترنج‌های گرد و بیضی شکل که دور اسب‌های بالدار قوچ، پرندگان و مرغ عجیب مرکب از شیر و پرنده (سیمرغ) را گرفته اثر بسیار عمیقی در نساجی بیزانس و شام داشته است. دسته دیگر این پارچه‌ها نقشه‌های غنی و پر از شاخ و برگ و رشته‌های گل و طرح‌های هندسی دارد. طرح‌های شطرنجی شکل دیبای ایرانی، هر چند با رنگهای بسیار غنی بافته شده بسیار سنگین و جدی است.

از روی مدارک ادبی موجود مسلم است که در دوره‌های اولیه اسلام در سراسر ایران بخصوص در استانهای خوزستان، خراسان و فارس پارچه بافی معمول بوده است. چند قطعه پارچه معروف مانند سر بند مشهور سنت ویکتور در کلیسای سانس از لحاظ سبک و رنگ به قطعات پارچه‌های ساسانی بسیار شباهت دارد و ممکن است در باختر ایران بافته شده باشد. نوعی دیگر از پارچه‌های این زمان که شاید در ماوراءالنهر یا آسیای مرکزی بافته میشد دارای نقش‌های پرندگان و یا حیوانات است که در طرح‌های زاویه دار ساخته شده است. پارچه دیگری که از لحاظ سبک شبیه به قطعات بالا ولی از لحاظ جنس خیلی عالیتر است پارچه معروف فیل در «سن ژوس سور مر»^۱ در موزه لوور میباشد که نام یکی از امیران خراسان بخط کوفی بر روی آن بافته شده است (این امیر در سال ۳۴۹ هجری (۹۶۰ م) مرده است). این پارچه مؤید مهارت فوق‌العاده‌ای در بافتن است و مانند پارچه‌های ساسانیان بشکل شطرنج بافته شده ولی هفت تا در یک زمان گرفته شده و رنگ آلوئی بسیار غنی برای زمینه رنگ زرد برای فیل‌ها و خطوط کوفی و رنگهای آبی سفید، و سه نوع قهوه‌ای برای قافله‌های شتر مصرف شده است.

از پارچه‌های دوره سلجوقی زیاد بجای نمانده ولی آنقدر هست که طرح‌های عالی و مهارت فنی بافندگان این عصر را نشان دهد. زیبایی آن‌ها مربوط باختصاصاتی است که کاملاً با دوره‌های قبل از سلجوق تفاوت دارد. بافنده سلجوقی علاقه‌ای به رنگهای مجلل پارچه‌ای مانند سن ژوس نداشت؛ وی تضاد ساده سیر و روشن

رنگها و غالباً فقط دو رنگ را ترجیح میداد. آبی کم رنگ یا سورمه ای، سیاه یا سبز را بر روی زمینه بژ، سفید یا سرخ بکار میبرد. در اوائل کار طرحهای ساده را بصورت کلی اجرا میکردند ولی در اواخر قرن هفتم و هشتم هجری (اواخر قرن دوازدهم و در قرن سیزدهم میلادی) بافندگان از مهارت طراحی خود اطمینان کامل داشتند و میتوانند پیچیدهترین و ظریفترین نقشهها را ببافند. بافت شطرنج یک درمیان ودولا معمولتر بود ولی پارچههای دور و اطلس نیز معمول گشت. طرح این پارچهها از روی علائم سلطنتی و خانوادگی یا سنن هنری قدیم یعنی عقابهای دوسر، طاوس، شیر و شیر بالدار با کله عقاب بود که در واحدهای مدور، حاشیه، ترنج یا هشت گوش تکرار میشدند. صحنههای شاعرانه تر و مناظر طبیعت شاید از روی نقاشی و ظرف سازی معاصر تقلید شده بود. پارچه ابریشمی معروف به پارچه اردک (لوحه ۴۷ - الف) نمونه عالی نساجی قرن هفتم هجری (اوائل قرن سیزدهم میلادی) است. خطوط کوفی آن که برنگ آبی است گل های بیضی آنرا که طرح زرد بروی آبی دارد احاطه کرده و فواصل نیز با شاخ و برگ کم پشت آبی وزرد پر شده است. در شریعت اسلام قرآن کلام خداست که بحضرت رسول نازل شده و از همان روزهای اولیه سفارش دادن یا نوشتن نسخ دقیق و عالی دارای ثواب و اجر تلقی میشد. قرآن مانند انجیل مسیحیها دارای تصاویر نبود و تزییناتی که بر اساس صورت های آدمی یا حیوانات بود در آن اجازه داده نمیشد، باین جهت ابداع هنرمندان و احساسات مذهبی آنان در زیبایی خط و تذهیب بسیار پر و غنی ولی در عین حال خیالی برای زمینه خط، متمرکز شد. در ایران نیز مانند چین بخت خوب خیلی احترام میگذاشتند و شاهزادگان از اینکه شاگرد خطاطان معروف شدند مورد تمسخر قرار نمیگرفتند. در آغاز کار خود خطاطان تذهیب کاری و گاهی هم در مورد کتابهای غیر مذهبی نقاشی را بعهده داشتند و فقط از قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) بود که تقسیم کار بین هنرمندان باب شد.

قرآنهاي قرن چهارم و پنجم هجری (قرن نهم و دهم میلادی) روی کاغذ های پوستی که گاهی لکه های ارغوانی داشت تهیه میشد. متن خط ها

و تذهیب باطلای مایع تحریر میشد، ولی این نمونه‌های عالی قرآنهاى خطی را مانند بیشتر قرآنهاى قرن پنجم و ششم هجرى (قرن یازدهم میلادى) که روی کاغذ معمولی نوشته شده‌اند باید مربوط بسبک عباسی بغداد و مصر دانست. اطلاعات ما از ساختن کتابهای عالی در ایران فقط از قرن ششم هجرى (دوازدهم میلادى) آغاز میشود و در این موقع است که شکل کتابها مانند کتابهای امروزی اروپا مستطیل شد و کاغذ معمولی که میگویند اعراب پس از فتح سمرقند طرز ساختن آن را فرا گرفتند جانشین کاغذ پوستی شد. متن کتابها معمولاً بخط نسخ نوشته میشد و خط کوفی برای سر سوره‌ها و یا سرفصل‌ها بکار میرفت. سبک‌های گوناگونی از هر یک از این خطوط بوجود آمد که در اثر تغییر در تکیه کردن روی قسمتهائی از کلمه و یا کلفت و نازک گرفتن آن بود. خط کوفی زاویه دار وسیله‌ای عالی برای تجسم مقاصد هنری است. قسمتهای افقی آن دارای قدرت بسیار است در حالیکه حروف عمودی آن جنبه آرامش و سکون و ابهت بآن میبخشد. خط نسخ سیلان ملایمتر و یکنواخت تری دارد ولی این خط مانند خط کوفی برجسته و مردانه و پر ابهت میباشد، خطاط بهمان روش که موسیقی‌دان احساسات خود را در قالب محدود و پریچ خمی بیان میکرد، حروف را زیر تسلط خود در میآورد. نگاه کردن بیک صفحه قرآن خطی زمان سلجوقی بانسان همان لذتی را میدهد که بیک صفحه موسیقی باخ گوش کند.

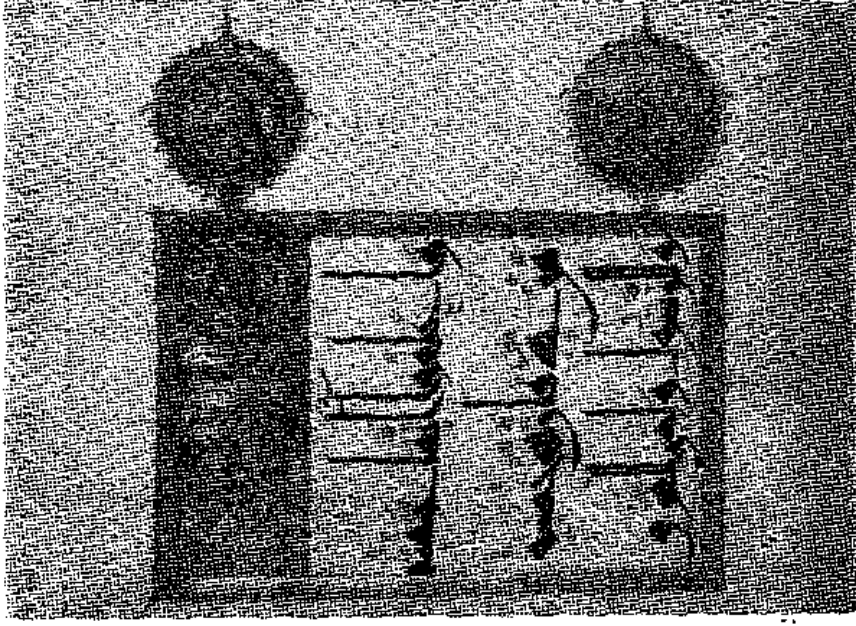
تذهیب برای برجسته ساختن و نقطه گذاری خط بکار میرفت. تزیینات اولیه عبارت از نوارهایی بود که پایان یک سوره و آغاز سوره بعدی را معین میکرد. معمولاً برای نشان دادن سر سوره‌ها در حاشیه هم نقشه ترنجی میکشیدند، گاهی بعنوان زمینه خط طرحهای هندسی زیبایی برنگ قهوه‌ای رسم میشد. نقشه گل و بوته‌ای پایان فصل یا سوره را معین میکرد و در حاشیه معمولاً تقسیمات مفید مثلاً هر پنج آیه و غیره را مشخص میکرد، گاهی ممکن بود در آغاز کتاب یک یا چند صفحه را فقط تزیینات اشغال کند. تذهیب کار قرآنی که اکنون در موزه بریتانیاست و در سال ۴۲۷ هجرى (۱۰۳۶ میلادى) نوشته شده، این ابداع شگفت‌انگیز خود را روی پنج



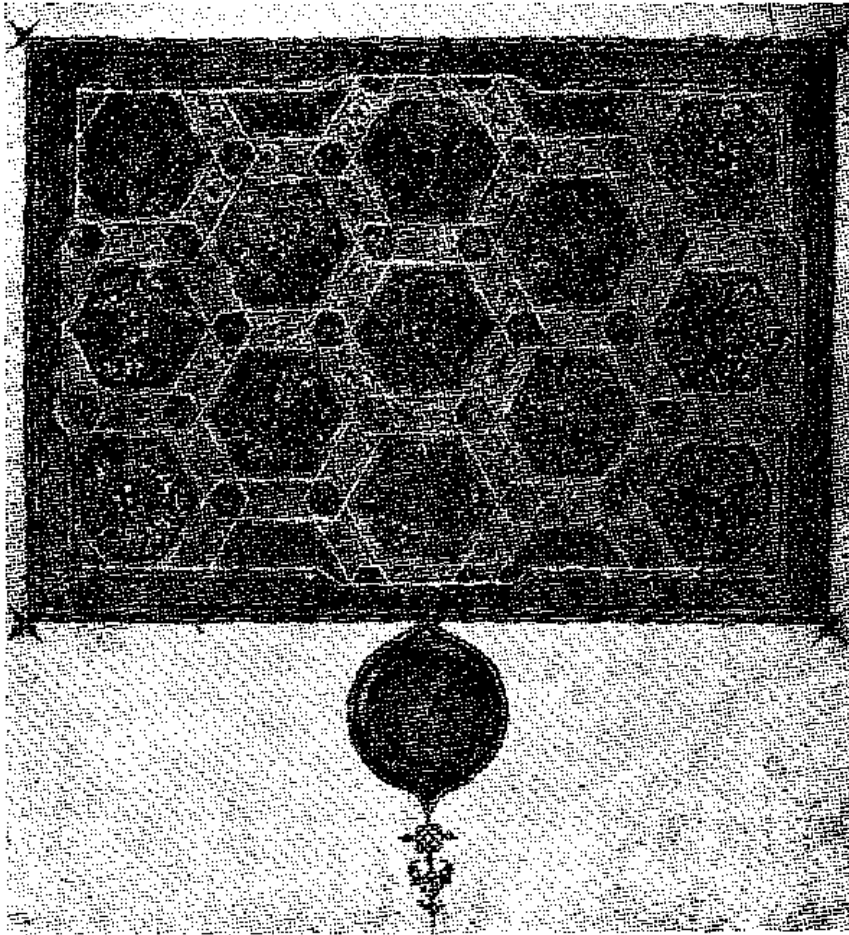
الف - شمعدان برنجی برجسته کاری که نقره در آن کار شده است
(۷۰۸ هجری ، ۱۳۰۸ میلادی) مجموعه استورا



ب - دیگ برنجی برجسته کاری که نقره در آن کار شده است
اواخر قرن ۱۴ میلادی در موزه هنری والتر ، بالتیمور



الف - صفحه‌های از قرآن قرن ۱۱ یا ۱۲ میلادی
موزه ملی تهران



ب - صفحه‌های از قرآن که در تاریخ ۱۳۱۰ میلادی
در شهر موصل برای الجایتو تحریر شده است
موزه بریتانیا

صفحه متوالی بکار برده است. معمولاً اولین صفحه متن دارای عنوان پر آب و تابی بوده، رنگ آمیزی بسیار غنی ولی ساده است. تذهیب معمولاً برنگ طلائی است که برای اشتباه نشدن با طرح بندی معمولاً کمی قرمزی میزند. جزئیات نقشه‌ها برنگهای آبی، سیاه، قرمز و سفید است. خود کلمات عادتاً برنگ مشکی نوشته می شود ولی نقطه های مشخص کننده حروف مشابه برنگهای آبی، سرخ و سبز مشاهده میشود. سبک سلجوقی تا آغاز دوره مغول و بعد از آنهم کاملاً ادامه یافت.

ویرانی وحشت انگیز ناشی از هجوم مغول در سال ۶۱۷ هجری (۱۲۲۰ میلادی) محدود بخراسان و ماوراءالنهر بود و باستانیای حمله مخربی که میگویند تاشهر ری ادامه یافت و آنجا را نابود ساخت، مغولها بباختر و مرکز ایران حمله نبردند و این قسمت‌ها نسبتاً سالم ماند.

ولی در سال ۶۵۹ هجری (۱۲۳۱ میلادی) حمله نهائی و شدید عالمگیر مغولان آغاز شد و سراسر ایران را فرا گرفت و از سال ۶۵۴-۶۶۹ هجری (۱۲۳۱ تا ۱۲۵۶ میلادی) یعنی مدت ربع قرن کشور ایران در چنگال وحشت مغولان وزیر سمشوران آنها بود. در سال ۶۵۴ هجری (۱۲۵۶ میلادی) هلاکوبرادر کوچکتر خان بزرگ برای ثابت ساختن پایه های امپراطوری مغول در ایران و توسعه دادن آن وارد میدان شد.

در سال ۶۵۶ هجری (۱۲۵۸ میلادی) بغداد فتح شد. بساط خلیفه و از گون گشت و قدرت مغول تا دروازه های شام رسید. در ایران مغولان جایگزین شدند و سلسله ای بنام ایلخانان که پایتختش مراغه، تبریز و سلطانیه بود تأسیس کردند که تا سال ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵ میلادی) بجای ماند.

برخی از خان های اولیه مغول مانند هم نژادانشان در جنوب روسیه مسلمان بودند ولی برخی دیگر بودائی مذهب و بمسیحیان مهربان بودند و در این دوره ها بود که بمنظور ایجاد جبهه مؤتلفی در برابر سلسله ممالیک مصر بین دزبار های اروپا و مغولها سفرائی رد و بدل شد که بجائی نرسید. وقتی در سال

۶۹۴ هجری (۱۲۹۵ میلادی) و بیشتر در اثر پشتیبانی عناصر ایرانی، غازان پادشاه شد مغولها رسماً دین اسلام را پذیرفتند.

در این دوره عناصر هنری ایران و بین‌النهرین در فلزکاری تذهیب و نقاشی بهم مخلوط شد و طرحهای چینی در تمام هنرها راه یافت. رفت و آمد و معاشرت بین باختر، آسیا و چین در این دوره آسانتر و صمیمی‌تر از تمام دورانها بود و ایلخانان ایران باشعبه ارشدتر خانواده خود یعنی «یوان» ها که چین را فتح کرده و در آنجا سلسله‌ای تأسیس نموده بودند و روابط نزدیک داشتند. نقاشی چین، چینی و پارچه‌های ابریشمی آنکشور از طریق آسیای مرکزی و از طریق دریا مبادله میشد و بطرز عمیقی در فرهنگ طرحهای هنری و تزئینی ایران و تمام اسلام مؤثر واقع شد. در عین حال مغولها در پایتخت‌های خودشان هنرمندان بین‌النهرین و باختر و مرکز ایران را گرد آورده بودند، در حالیکه خراسان تا قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) نتوانست احیاء هنری پیدا کند.

همانطور که انتظار میرود کاشی‌سازان در طی این دوره تحول کمتری از همه صدمه دیدند؛ ظرفهای مینائی بسیار مفصل نقاشی شده پیوسته رو بسادگی میرفت. کاسه‌ای که در موزه «ویکتوریا و آلبرت» موجود و تاریخ آن سال (۴۰-۶۳۹ هجری ۱۲۴۲ میلادی) دارای طرحی است که شاهی به تخت نشسته را در میان دو ملازم نشان میدهد و فقط در مینای روی لعاب نقاشی شده. نوع کدرتر دیگری از این ظرفها را لاجوردینه میگویند. تزئین این ظرفها عبارت از برگهای طلائی رنگ و چند رنگ محدود دیگر است که بر روی یک زمینه آبی سیر (لاجوردی) یا لعاب فیروزه‌ای کشیده شده. از قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) نیز ظرفهای موجود است که با این «تزئین» جدید آراسته شده‌اند. نقاشی درزیر لعاب و نقاشی جلا سبک کاشان ادامه داشت و شاید در ناحیه سلطان آباد معمول بود. نوع تازه‌ای از این ظروف طرحهای نقاشی نقطه نقطه برنگ‌های آبی، سبز، ارغوانی و سبزیسبزه رنگ را درزیر لعاب نشان میدهد. نمونه‌ای عالی از این نوع، کاسه پایه بلندی

است که در مجموعه معروف «کلکیان» در موزه ویکتوریا و آلبرت موجود و تاریخ آن سال ۶۷۲ هجری (۱۲۷۴ میلادی) است .

در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) مجدداً ظروف چینی و بدل چینی و سفال بسیار عالی ساخته شد. نقشه تزیینات این ظرفها عبارت از عقاب معروف فیکس «ققنس» (سیمرغ)، آهو، پرندگان در حال پرواز و اشخاص با لباس های مغولی است که دور آنها شاخ و برگ و گل های بسیار طبیعی کشیده اند و از جمله مهمترین آنها گل سدرچینی است. موضوعات نقشه ها اکثر آچینی است و از روی ظروف و پارچه های زمان اقتباس شده ولی نقاشی زیر لعاب که برنگ سیاه و دارای دورنگ آبی سیر و روشن است، سبک نقاشی بسیار روان و خاص ایران میباشد. رنگ آمیزی ظروفی که تازه مانده اند درخشان است. نوع دیگری ظروف بدل چینی که در این زمان ساخته میشد دارای طرح های مشابه بالا بود با این تفاوت که روی پوسته سفید رنگی که بر زمینه خاکستری میکشیدند نقاشی میشد. صنعت بدل چینی دوره ایلخانی با بهترین ظروف ساخت ایران در طی دوره طولانی تاریخ ظرف سازی در این کشور رقابت میکند ولی جنس آنها بتدریج پست تر شد و تا قرن هشتم هجری (نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی) هم ساخته میشد.

مطالعه در منشأ و مسیر فلز کاری ایران پس از هجوم مغول در قرن سیزدهم میلادی مشکل است. چنین بنظر میرسد که سبک فلز کاری ناحیه مشرق ایران که در زمان سلاجقه خیلی درخشان بود در اثر این هجوم از میان رفت و هر چند هنرمندان آن که از چنگال این دژخیمان فرار میکردند کارگاه های خود را بسوی باختر ایران بردند باز مکتب بزرگ دیگر فلز کاری اسلامی در شهر موصل در ناحیه بین النهرین بود که از هجوم مغول صدمه ای ندید و حتی مورد حمایت ایلخانان قرار گرفت و با اینکه قطعاتی از فلز کاری این دوره بجای مانده است که نفوذ هر دو سبک را کاملاً میرساند مع هذا سبک موصل در تمام نیمه دوم قرن

هفتم هجری (نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی) در ناحیه باختر ایران تسلط داشت . مثلاً گوی‌های برنجی که با طلا و نقره در آن نقش و نگار شده (طلا و نقره جای مس را گرفته بود) و نام الجایتوایلخان (۷۰۶-۶۹۳ هجری / ۱۶-۱۳۰۴ میلادی) بر آنها حک شده است با کارهای هم‌زمان خود در موصل تفاوتی ندارند . با این حال هم‌زمان با این گوی‌های یک شمعدان برنجی با نقش و نگار نقره‌ای وجود دارد که در آن سبک جدید یعنی دایره‌های پرازشاخ و برگ سبز و حاشیه‌های شاخ و برگ پیچیده کاملاً مشهود است . تاریخ این شمعدان سال ۸۰۷ هجری (۱۳۰۸ میلادی) است و در مجموعه « ستورا »^۱ ضبط است . یکی از مراکز مهم فلزکاری و بلکه کلیه کارهای هنری ایران و حتی همه‌نوع کارهای هنری در قرن هشتم هجری (نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی) شهر شیراز بود که پس از انقراض سلسله ایلخانان پایتخت سلسله محلی و ایرانی آل مظفر (۷۹۵-۷۱۳ هجری / ۳۹-۱۳۱۳ میلادی) شد . در این شهر بود که صنعتگرشیرازی در سال ۷۶۲ هجری (۱۳۶۰ میلادی) شمعدان معروف برنجی و مزین بنقش‌های طلا و نقره را که اکنون جزو کلکسیون « هراری »^۲ است ساخت . سبک این اثر جدید دنباله همان شمعدانی است که در مجموعه ستورا ضبط است و شباهت بیک سلسله کاسه‌های پرنقش و نگار و نقره کوب دارد که از لحاظ کیفیت با بهترین نمونه‌های سلجوقی برابری میکنند . هنرمندان این زمان با این وسیله مشکل توانستند با کمال قدرت صحنه‌های دربار ، شکار ، باغ چوگانبازی و داستان‌های شاهنامه را مجسم نمایند و با دقت و ظرافتی که فقط در کارهای نقاشی مینیاتور دیده میشود این هنر خود را بعرضه ظهور رساندند . برآستی یگانه هم طرازی که برای هنرنمایی در روی این کاسه‌های عالی فلزی میتوان یافت نقاشی و تذهیب‌های عالی و بینظیری است که در کتاب‌های معاصر آنها مشاهده میشود .

هرچند اثر تسلط مغول‌ها در بدل چینی و فلزکاری بسیار قوی بود ولی در قسمت نساجی بکلی اختصاصات فنی نقش‌ها را عوض کرد . رجحانی که هنرمندان

سلجوقی برای طرحهای ظریف و یکی دورنگ داشتند از دسترفت. سلیقه مغولی که البته در نتیجه پارچه‌های بافت چین بود ایجاب میکرد که رشته‌های طلای ناب در میان پارچه بدرخشد و این رشته‌ها که یا عبارت از قطعات مسطح چرم مطلا یا رشته‌های نازک طلا و تکره بر روی یک فتیله بود بر روی یک زمینه غنی اطلسی بافته میشد. نقشه‌های زری دوزی این پارچه‌ها عبارت از دایره‌ها و ترنج‌ها و پرندگان چینی است که در طرحهای راه راه یا تکراری ساده بکاررفته است. خطوط عربی معمولاً قسمتی از این طرح‌ها را تشکیل میدهد ولی بافندگان اسلامی چنان از استادان چینی خویش تقلید میکردند که بهیچوجه یقین نمیتوان گفت این پارچه‌های ابریشمی از کارگاههای ایران یا مصر یا چین بدرآمده است.

جنس خطاطی و تذهیب دوره مغولی از روی قرآنها بسیار عالی که الجایتو بهر مندان همدان، کاشان، بغداد و موصل سفارش داد کاملاً مشخص است. خط نسخ در این زمان هنوز بطرزی منظم و زیبا نوشته میشد. در خط کوفی عظمت و قدرت زمان سلجوقی بصورت ظرافت و شکل ظاهری درآمده و صفحات تمام تذهیب کاری که شاید بیشتر نتیجه نبوغ بین‌النهرین در نقشه‌های خیالی بدون تصویر باشد تا اثر ایرانی ظاهراً از یک منبع پایان ناپذیر ابداع و هنرنمایی سرچشمه گرفته است. شاخ و برگهای پیچیده بسیار در هم ولی منظم و نقشه‌های هندسی باتضاد جالبی در رنگ بر روی زمینه‌های طلائی و آبی ترسیم شده و در گوشه و کنار هم چند لکه سبز کم رنگ مشاهده میشود (لوحة ۱-۴-ب) گاهگاهی نقاشان این دوره به پیشواز قرن بعد رفتند و رنگ آمیزی مفصل تری بکار بردند و خطوط و تذهیب را بر رنگهای سرخ و سبز و آبی بر زمینه مطلا بوجود آوردند. هر چند تحریم اسلام در مورد ترسیم صورت موجودات زنده هرگز حتی در کشورهای اصلی نژاد سامی اسلامی هم کاملاً رعایت نشد ولی این تحریم مقام نقاش را در برابر سایر هنرمندان پائین آورد و مانع رشد سبک یا سنن زنده و جان داری در این رشته هنری شد ولی از اشاراتی که در ادبیات ایران شده و از نقاشی‌های ظروف لعابی و صیقلی و چند قطعه نقاشی دیواری که بر جای مانده

واضح میشود که هنر نقاشی در سرزمین ایران در دوره عباسیان و سلجوقیان ادامه داشت، نقاشی دوره عباسی بطوری که از نمونه های سامره و نیشاپور برمی آید معجونی است از عوامل و نفوذ های گوناگون که در آن دو عنصر یونان خاوری و ساسانی بر سایرین برتری دارند. البته عنصر یونان خاوری نیز در اثر سلیقه مشرق زمین برای طرح و تزئین های قرینه سازی و «رسمی» تغییر پیدا کرد، با این حال نقاشی زمان ساسانی بجای ماند. سبک و کیفیت آن را از روی نفوذ این سبک در آسیای مرکزی و بر روی مکتب بین المللی نقاشی دوره عباسی میتوان دریافت. ایرانیان همیشه نسبت بمانی (۲۷۶-۲۱۷ میلادی) بعنوان اولین و بزرگترین نقاش ملی خود احترام میگذارند و محقق است که برای ترویج مرام مانی کتاب های مصور و تذهیب شده بسیار عالی بکار میرفت. طرفداران مذهب مانی در زمان ساسانیان مورد ایداء و تعقیب قرار گرفتند و از این سرزمین رانده شدند ولی طوایف ایغور در آسیای مرکزی مذهب مزبور را بعنوان دین ملی خود پذیرفتند. جای تعجب است که در شهر «چوتچو»^۱ پایتخت این قوم صفحاتی مصور از یک کتاب مربوط بقرن دوم یا سوم هجری (هشتم یا نهم میلادی) بدست آمده که تصاویر ظریف و چهار زانو نشسته آن که بسازی گوش میدهند از لحاظ روش نقاشی و سبک با طرح های ایرانی روی کاشی و بدل چینی های قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) شباهت نزدیک دارند، ولی این سبک «سینیاتوری» در سامره یا نیشاپور مشاهده نمیشود و در این دو منطقه موضوعات و تصاویر رقاصه ها و رامشگران و غیره بر اساس سنن یونان خاوری ترسیم شده است و این همان سبکی است که در زمان بنی امیه در شام اقتباس و تحریف شده و بعباسیان بمیراث رسید.

وارثین واقعی سبک نقاشی و سایر رشته های هنری زمان عباسیان را باید خلفای فاطمی مصر (۵۶۷-۲۹۷ هجری/۱۱۷۱-۹۶۹ میلادی)^۲ دانست که سبکی جدید

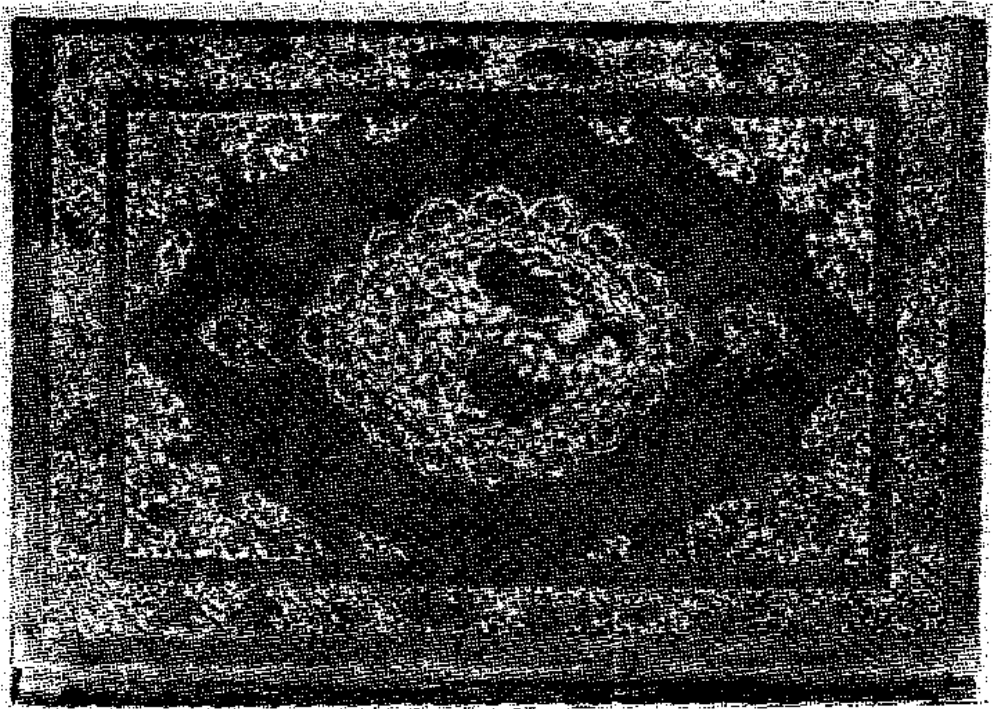
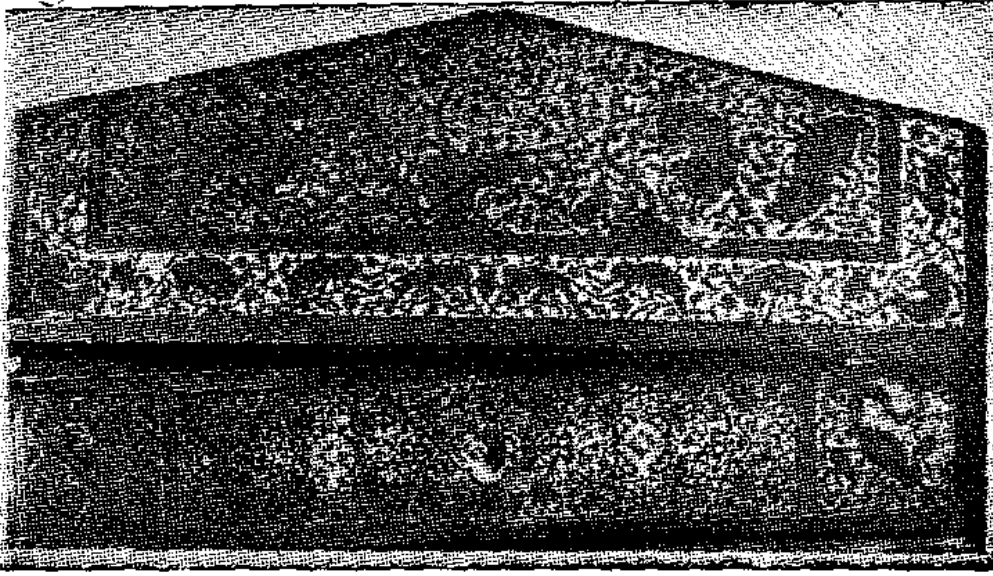
۱ - Chotscho ۲ - ظاهراً این تاریخ مسیحی در متن کتاب اشتباه است و باید (۱۱۷۱-۹۰۹)

و مستقل بوجود آوردند و نمونه آن بر روی بدل چینی های آن زمان ملاحظه میشود و تأثیر مهم آن را بر روی سقف بنای معروف « کاپلا پالاتینا »^۱ در شهر پالرم (جزیره سیسیل) میتوان مشاهده کرد . قسمت اعظم این سبک و سنت در اثر تسلط سلسله ایوبی مصر در سال ۵۶۷ هجری (۱۱۷۱ میلادی) از میان رفت ولی عنصر اصلی مصور ساختن کتاب ها و رساله های راجع بطب و جراثقال (مکانیک) و نمایشهای اخلاقی مکتب معروف بغداد (یا بین النهرین) شد که در قرن هفتم هجری (نیمه اول قرن سیزدهم میلادی) بوجود آمد . این رساله ها قدیمی ترین کتاب های مصور اسلامی است که بر جای مانده است . نقاشی ها از لحاظ صورت سازی ارزش چندانی ندارند ، چون تصاویر اشخاص و زمینه ها را باید در حقیقت نقشه های دانست که بمنظور تکمیل بحث متن کتاب بآن افزوده اند . نوع کار انتخابی است یعنی سبک معلوم نیست و نقاش هر چه را بیشتر خوشش آمده بکار برده است و دست هنرمندان بیزانس و شام و ارمنستان که در مصور ساختن کتابها بیشتر تجربه داشته اند کاملاً نمایان است . گاهگاهی دقت و امعان نظر از طرف فرد معینی اثر هنری بسیار شایان توجهی بوجود آورده است . مثلاً الوسیطی که تاریخ حریری را نگاشته و مصور کرده (اکنون در کتابخانه ملی فرانسه است) نقاش چیره دست و نابغه ای بوده است .

نقاشیهای ایران در دوره معاصر این عهد بطوریکه از تصاویر بدل چینی های سینائی و صیقلی ساخت ری و کاشان برمیآید و بخصوص با توجه بصحنه های مفصل تر جنگها و داستان های شاهانه ، متحدالشکل تر و زینتی و در عین حال از نظر اختصاصات خود بیشتر جنبه هنر نقاشی را داشته است (یعنی فقط گل و بوته و تذهیب نبوده است) . فقط در دوره مغول است که میتوان باطمینان در باب نقاشی کتاب در ایران صحبت کرد با این حال چون این موضوع بزرگ و دارای شعب بسیار قابل مطالعه است در این بحث مختصر و کلی نمیتوان حق آنرا ادا کرد . بنا بر این در نظر است که نقاشی های قرن هشتم هجری

(قرن چهاردهم میلادی) ایران را بعنوان مقدمه (قرن نهم و دهم هجری - پانزدهم و شانزدهم میلادی) مطالعه کنیم. با توجه باینکه هنر نقاشی ایران در دو قرن مزبور خود یکی از عناصر هنر وسیع تر ساختن و پرداختن کتاب است که حد اعلای آن در زمان تیموری و اوائل دوره صفوی بود، غرض از این مقال این نیست که به زیبایی نقاشی های قدیمی تر خرده بگیریم و آنها را پائین تر بدانیم یا اینکه بخواهیم ادعا کنیم که ارزش هنری آنها فقط از نظر تاریخی و مقدمه بودن برای دوره زیبا تر بعدی میباشد، برعکس نقاشی قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ایران از این نظر که چندین هنرمند منفرد سبک های مستقل و نامربوط بهم را بوضع درخشانی توسعه دادند شایان توجه است. این سبک های منفرد مستقل قبل از دوره تیموری فرصت آنها پیدا نکردند که کاملاً ائتلاف کرده و یک مکتب ملی نقاشی بوجود آورند. سبک تیموری در سال های آخر قرن مزبور کاملاً متشکل بوجود آمد و بطوریکه مطالعات اخیر ثابت کرده باستثناء چند موضوع بقیه اختصاصات خود را از رهبران گذشته بارت نبرده است.

در اوایل قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) در دربار ایلخانان کتاب های مصوری وجود داشت که در آنها عناصر نقاشی ایران و بین النهرین، همانطور که در تمام هنرهای دیگر آن زمان مشاهده میشود، بهم مخلوط گردیده و یک رگه قوی و مسلطی از هنر چین نیز بآنها وارد شده بود. در این مورد نفوذ چین عبارت از نقاشی هائی بود که با مرکب یکرنگ بسبک «دوره سونگ»^۱ و «یوان»^۲ مشاهده میشود. بارها در یک کتاب و حتی در یک صفحه سبک های مختلف ملاحظه میشود و در این مورد شباهت به آثار قدیم تر مانند کتاب معروف موزه مرگان در نیویورک دارد که در وصف حیوانات است و در شهر مراغه برای غازان خان (۷۰۳-۶۹۴ هجری / ۱۳۰۴-۱۲۹۵ میلادی) استنساخ شده بود. چند تصویر از ۹۴ صورت آن به سبک بین النهرین است که مسلماً تا آن زمان هنوز قدرت خود را از دست نداده بوده است و در بقیه تصاویر نفوذ قوی نقاشی چین دیده میشود و در بسیاری موارد فقط



جلد و عصف آن
با گل و بوته و ملیله چرمی و کنده کاری در چرم ، ۱۴۳۸ میلادی
موزه توپ کاپو سراي موزسي استانبول



صفحه‌ای از یک شاهنامه
اوایل قرن پانزدهم میلادی ، موزه بریتانیا

تقلید محض از نقاشی چین است . نفوذ نقاشی چین از این هم بیشتر در کتاب «جامع التواریخ» که مشترکاً در اختیار کتابخانه ادیمبرا و جامعه آسیائی پادشاهی انگلیس است و تاریخ آن ۷۱۴ هجری (۱۳۱۴ میلادی) میباشد، مشاهده میشود . رشیدالدین مؤلف این کتاب وزیر ایلخاتان بود و سرمشق و سرسلسله مشوقین و ممدوحین قرن های نهم و دهم هجری (پانزدهم و شانزدهم میلادی) بشمار میرود . وی در یکی از حومه های سراغمر کزی ساخت که در عین حال دانشگاه ، کتابخانه ، و دارالتحریر بشمار میرفت . وی دانشمندان و هنرمندان تمام سرزمین های تحت تسلط مغولان را در این مرکز جمع کرد . کتاب «جامع التواریخ» نخستین کتاب از سلسله کتاب های عالی مصور ایرانی است . تصاویر آن که کمی بهتر از طرح های رنگ کرده بشمار میروند بطرزی بسیار زیر کاته در کادر باریک خود گنجانیده شده و خطوط نقاشی ها بسیار رسا و قوی میباشد .

در سالهای بین (۸۱۲-۸۰۲ هجری / ۱۳۴۰-۱۳۳۰ میلادی) بود که در شهر تبریز هنرمندان ایرانی که باین روش و انضباط بارآمده بودند کتابی را که شاید بزرگترین اثر هنری ایران است بوجود آوردند . کتاب مزبور یک دوره تصاویر حماسه ملی ایران یعنی شاهنامه فردوسی است و معروف به شاهنامه «دموت» است . مشکل است که در اینجا بتوان به تفصیل در باب این اثر هنری خازق العادمسخن راند ولی میتوان گفت که علاوه بر صفحات آرامتر و تزئینی تر این کتاب که از نظر غنای رنگ و وقار شباهت بسیار با آثار هنری قرن بعد دارند، صحنه های بسیار مؤثر و جالب یک رنگ مانند بخاک سپردن اسفندیار (اکنون در موزه متروپولیتن نیویورک است) در آن وجود دارد . این شاهکار بی نظیر مقام جدا گانه ای در آثار هنر نقاشی ایران دارد . ایرانیان دیگر هر گز این سبک کار را باین خوبی انجام ندادند و نقاشان ایران هر گز تا این اندازه در واقعه و داستان موضوع مورد نقاشی ابراز علاقه نکردند .

در این جا لازم است از دو مکتب دیگر نقاشی ایران در نیمه دوم قرن هشتم

هجری (اول قرن چهاردهم میلادی) ذکر مختصری بمیان آید . چند شاهنامه کوچک دیگر وجود دارد که تصاویر آنها بی شباهت به شاهنامه تبریز نیست ولی آن « عظمت » را ندارند . تصاویر این کتابها با ظرافت ودقت ریزه کاری بسیار کشیده شده و رنگ آمیزی بسیار مفصلی دارد و در حقیقت به سبک مینیاتور بدل چینی های دوره سلجوقی است . از مرکز قدیمی شیراز چندین شاهنامه پدید آمد که در سالهای بین (۸۰۷-۸۰۲ هجری / ۱۳۳۵-۱۳۳۰ میلادی) تنظیم شده بود . بر روی زمینه های سرخ ، آبی ، وزرد آنها طرحهای نسبتاً زمخت ولی قوی دیده میشود که به نظر برخی منقدین از سبک وسنت قدیمی تری بجا مانده است ، ولی در عین حال قیافه ها ومنظره های مغولی هم در آنها فراوان است ومیتوان این سبک را مکتب ولایتی یا محلی نامید . بهر صورت سهم این مکتب در قرن بعد بی اهمیت وزیائی ذاتی آثار مربوط بان بسیار ناچیز است .

در او اخر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) چند سلسله مغولی که جانشین ایلخانان شده بودند در برابر فاتح مغول جدیدی بنام تیمور (۸۰۷-۷۳۶ هجری / ۱۴۰۵ - ۱۳۳۵ میلادی) ^۱ از میان رفتند . زمانی رسید که تیمور از بالای تخت خود در سمرقند بر سرزمین پهناوری حکومت میکرد که شامل ماوراءالنهر ، ایران ، بین النهرین ، شام و آسیای صغیر بود . با این حال تأثیر فتوحات او ناپایدارتر از فتوحات ایلخانان بوده و هنگامی که تیمور مرد شام و آسیای صغیر دوباره به رقیب فرمانفرمایان سابق درآمد . شاهرخ فرزند وجانشین تیمور (۸۰۷-۸۵۰ هجری / ۱۴۰۸-۴۷ میلادی) تقریباً بر سراسر ایران تسلط داشت . پایتخت او هرات بود ولی پس از مرگ او در خانواده تیموری اختلاف افتاد و قسمتهای مغرب مملکت شاهرخ بدست دو طایفه ترکمن قره قوینلو و آق قوینلو افتاد (که معنای آن گوسفندان سیاه وسفید است) . مرکز طایفه قره قوینلو شهر تبریز بود و از این شهر بود که فرمانفرمایان این قوم تقریباً تمام ایران باستثنای خراسان را پس

۱ - در کتاب طبقات اسلام تولد امیر تیمور بسال ۷۳۶ هجری مطابق ۱۳۳۵ میلادی و آغاز

قدرتش ۷۷۱ هجری معادل ۱۳۶۹ و مرگش در ۸۰۷ مطابق ۱۴۰۵ میلادی ذکر شده است .

گرفتند. هرات مدت پنجاه سال دیگر در دست سلاطین تیموری بود و دو پادشاه روشنفکر یعنی ابوسعید (۸۷۲-۸۵۵ هجری / ۶۹-۱۴۱۷ میلادی) و حسین بایقرا (۸۷۲-۹۱۱ هجری / ۱۵۰۶-۱۴۶۹ میلادی) بر آن حکمفرمایی میکردند.

بالاخره در اوایل قرن نهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) طوایف ازبک موسوم بشیبانی بر ماوراءالنهر و هرات مسلط شدند و آخرین فرد خانواده تیموری یعنی «بابور» یا «بابر» را از آنجا راندند و او به هندوستان رفته و در آنجا رونقی بهم زد و سلسله امپراطوری مغول هند را تأسیس کرد.

هرچند پس از روی کار آمدن سلسله تیموری خاور ایران یعنی خراسان و ماوراءالنهر جلب توجه نموده و مرکز و تکیه گاه میشود ولی سبک تیموری در باختر ایران و بینالنهرین بخصوص در شیراز و بغداد آغاز شد و از این نقاط بود که تیمور هنرمندان را برای آراستن و پیراستن دربار خود بسمرقند برد. متأسفانه از دوره تحول سبک نیمه دوم قرن هشتم هجری (نیمه اول قرن چهاردهم) تا آخرین ده سال قرن سزبوراثر مهمی بجای نمانده و دوشاهنامه بی ارزش که هر دو در شیراز یکی بسال ۷۷۲ هجری (۱۳۷۰ میلادی) و دیگری در سال ۷۹۵ هجری (۱۳۹۳-۴ میلادی) تهیه شده هم از لحاظ کیفیت فقیرند هم هیچگونه قرائن و آماری از آنچه در پیش بود در بر ندارند، با اینحال سبک جدید کاملاً در دوائر عالی مشهود است: اولی مرقع کار بغداد است که اکنون بین موزه بریتانیای کبیر و مجموعه «چستر بتی»^۱ تقسیم شده و دومی که مهمتر از همه است کتاب خمسه خواجوی کرمانی است که اکنون در موزه بریتانیاست و در سال ۷۹۸ هجری (۱۳۹۶ میلادی) در شهر بغداد و در زمان سلطنت سلسله مغولی جلایری استنساخ شده است. در این دو کتاب بخصوص در کتاب خواجوی کرمانی سبک نقاشی ایران که تا حدی تحت الشعاع نفوذ چین و بینالنهرین واقع شده بود ناگهان دوباره با تمام مظاهر و لطف خود عرض اندام کرده است. اطلاعات ما از تاریخ اجتماعی این زمان بطوری ناچیز است که نمیتوانیم علت ظهور ناگهانی و خارق العاده این سبک



صفحه‌ای از خمسة نظامی ، رقم بهزاد
(۸۹۸ هجری ، ۱۴۹۳ میلادی) موزة بریتانیا

سعدی را هم میبایست برساند. اگر بخواهیم ساده‌تر بگوئیم این نقاشی‌ها از لحاظ هنری خالص و هنر ناب است و تأثیر سحرآسای آن در ماهیت خودکار است و احتیاجی چندان به ریزه کاری در احساسات و یا افکار ندارد تا تأثیر و بدل نشستن خود را کامل کند.

سلاطین تیموری همه مشوق هنر کتاب نویسی و کتاب‌سازی بودند ولی شاید بزرگترین این پادشاهان در این زمینه بایسنقر میرزا پسرشاهرخ باشد که در دربار پدر خود در هرات وزیر بود و در سال ۸۴۶ هجری (۱۴۴۳ میلادی) در گذشت. تشبیه او به «رنه دانژو»^۱ بسیار وارد است. وی هنرمندان را از سراسر امپراطوری تیموریان در دارالعلم و کتابخانه‌ای که در هرات تأسیس کرده بود گرد آورد. در این شهر بود که کاغذ ساز، خطاط، تذهیب‌کار، صحاف، رنگ‌ساز، نقاش و شیرازه‌کار در تهیه کتاب‌هایی که می‌توان بعضی از آن‌ها را از عالی‌ترین کتاب‌هایی که در تاریخ بشر ساخته شده دانست، همکاری می‌کردند. سبک کامل دارالعلم هرات در شاهنامه عالی و دل‌افزای موزه تهر ان‌جلب نظر میکند. این کتاب که در سال (۲۳-۸۲۲ هجری/ ۳۰-۱۴۲۹ میلادی) بوسیله یکی از بزرگترین خطاطان آن عصر یعنی جعفر بایسنقری برای کتابخانه بایسنقر استنساخ شده معرف عالی‌ترین مرحله کمال کتاب‌سازی است. متن کتاب به خطی زیبا نوشته شده و تزیینات آن طرح‌هایی است که در میان دو خط مطلا ترسیم گردیده. مقدمه کتاب سه صفحه تمام تزیین خالص دارد و در پایان آن دو خاتمه خیلی مفصل نقاشی شده است. یک دیباچه و صفحه عالی و بیست مینیاتور که از عالی‌ترین انواع این هنر است شعرها را مصور ساخته است. تذهیب این اثر بزرگ هم تازگی دارد و عبارت از شاخ و برگ‌های پیچیده، نقشه‌های اسلیمی و طرح‌های زنده چینی است. رنگ‌هایش بسیار مفصل و جلای درخشان دارد و آبی و طلائی و خالص‌ترین سبز و قرمز در آن بکار رفته است.

ولی خطاطی و تذهیب و نقاشی فقط جزئی از تمام کتاب است. صحاف‌ها

نیز از نظر هنر از همکاران هنرمند خود عقب نماندند. در زمان تیموریان جلدسازی با چرم بود که روی مقوا سیجسباندند. هر دو جلد و همچنین قطعه اضافه‌ای که برای حفظ لبه‌های کتاب بکار میرفت مفصلاً نقاشی میشد. لوحه شماره ۴۲ نمونه صفحه داخل این نوع جلد و قطعه اضافی آن است. این جلد مخصوص یک کتاب خطی نفیس که در سال ۸۴۱ هجری (۱۴۳۸ میلادی) برای کتابخانه شاه رخ شاه در هرات استنساخ کرده بودند، تهیه شده بود. متن کتاب بر روی کاغذ ضخیم چند رنگ و دارای لکه‌های مختلف و نقاشی از منظره‌های گوناگون بر نگ طلائی است، نوشته شده و تزئینات داخل جلد کار دست و بر روی چرم سوخته و زمینه آبی نقاشی شده است. تصویر میمون، شیر بالدار، شیر چینی و سایر حیوانات عجیب در میان طرح‌های ظریف اسلیمی دیده میشود. برای تزئین سطح خارجی جلد این کتابها پرپیچ و خم‌ترین طریقه‌های فنی بکار میرفت. صحنه‌های طبیعی و شکل حیوانات بوسیله مهره‌های قالبی فلزی و زیر فشار بوجود می‌آمد و تزئینات بدون تصویر بوسیله بکار بردن عده کثیری قالب‌های کوچک عملی می‌شد. مطالاسختن و بکار بردن رشته‌های طلا و برجسته‌کاری نیز معمول بود. این جلد کتابهای ساخت ایران تأثیر بزرگی در توسعه این فن در اروپا داشت زیرا روش‌های فنی این صنعت را صحافان اسلامی که در شهر و نیز توطن گزیدند با اروپائیان یاد دادند.

مشکل است از میان عده کثیری کتابهای عالی که در سراسر قرن پانزدهم میلادی ساخته شده یک صحنه نقاشی که نمونه کامل پیشرفت‌های دوره تیموری است انتخاب کرد ولی شاید لوحه شماره ۴۳ کفایت کند. این صحنه در سال بین (۸۸۰ تا ۸۹۰ هجری/ ۱۴۷۰ - ۸ میلادی) در هرات نقاشی شده و یکی از داستان‌های معروف شاهنامه را مجسم میکند که عبارت از کشتن شیری بوسیله رخس است که از صدمه زدن حیوان درنده بصاحب خفته خود جلو گیری کرده است. این تصویر حداعلای کمال را در حدود قرار داده‌های ساده‌ای که نقاش دوره تیموری برای خود قائل بود داراست. طراحی «مفصل» بانهایت استادی و اطمینان انجام شده. هم آهنگی

رنگ‌ها بخصوص سبز و ارغوانی بطرز غیر قابل تصویری لطیف و عالی انجام شده است. وانگهی در مورد این تصویر سحر آسا حرارت و علاقه شدیدی موجود است که بیننده احساس میکند که در برابر استاد منفرد و مبتکری قرار گرفته و این امر در نقاشی ایران خیلی کمیاب است.

سبک دوره تیموری، شاید از همین نظر که کمال و قطعیت آن مرهون قریب یک قرن تمرین و کار مداوم بود، دچار انحطاط روز افزونی شد که کارهای تکراری و بی‌جان نشانه آن است. با این حال پس از نقاشی عالی رستم که ذکرش رفت چندین نسل نقاشی‌های ابتکاری کردند و این امر بیشتر نتیجه نبوغ بهزاد بود که در بیست سال آخر (قرن نهم هجری) پانزدهم میلادی جان تازه‌ای به سبک مزبور داد.

بهزاد در تاریخ هنر ایران مقام بسیار جالب و عجیبی دارد. ایرانیان او را بزرگترین نقاش کشور خود و هم پایه مانی نقاش افسانه‌ای خویش می‌پندارند. ولی از بهزاد آثار فراوانی که با اشتها او تناسب داشته باشد بر جای نمانده است. با اینحال از روی چند اثری که عموماً بوی نسبت میدهند نقش عمده او در تاریخ نقاشی ایران کاملاً مشخص میشود. بهزاد در کتاب بوستانی که بسال ۸۹۴ هجری (۱۴۸۸ میلادی) درست شده و اکنون در موزه مصر است ذوق و ابداع و استادی خود را در طراحی سبک مستقر زمان خویش و در عین حال در رنگ‌کاری بسیار لطیف و بیسابقه‌ای نشان داده است. در ضمن مینیاتورهای وی دارای حکایت و رسائی دراماتیک میباشند که در نقاشی ایران تازگی دارد و تصاویر اشخاص و اوضاع صحنه‌ها بدقت و جدا جدا مورد مطالعه و توجه بهزاد واقع شده و با حرکات خیالی و ترکیبات بسیار مؤثر روح تازه‌ای مناسب با داستان بوجود آورده است. شاید بهترین نمونه این سبک جدید سه مینیاتور مورخ ۸۹۹ هجری (۱۴۹۳ میلادی) باشد که در کتاب نظامی متعلق بموزه بریتانیای کبیر نقاشی شده است. اصل کتاب در سال ۸۴۵ هجری (۱۴۴۲ میلادی) ساخته شده و بهترین صحنه آن مینیاتوری است که مجنون را در حال تماشای شترسواران طوائف عرب در حال جنگ نشان میدهد

(لوحه ۴۴) . روش نقاشی سابق تاچندین نسل ادامه داشت ولی در قرن نهم هجری (اواخر قرن پانزدهم میلادی) سبک بهزاد در همه کار گاههای نقاشی دربار تسلط یافته بود .

تا جائیکه از آثار بسیار قلیل هنری بدل چینی سازی و فلز کاری در دوره تیموری بر میآید چنین بنظر میرسد که ایندو رشته صنعت از دست رفته اند و شاید دلیل این پیش آمد آن باشد که در قرن هشتم هجری (پایان قرن چهاردهم میلادی) سیل چینی و بارفتن های معروف آبی و سفید « مینگ »^۱ از چین بسوی باختر روان شد . این سیل در عرض چندین قرن تأثیر بسیاری در صنایع کاشی ، چینی و بدل چینی خاور نزدیک و اروپا داشت . لوازم ساخته شده از این ماده بسیار جالب و نسبتاً ارزان چنان مورد توجه واقع شد که کارهای بومی بدل چینی و فلز کاری از خانه ها و سفره اعیان و ثروتمندان بر افکنده شد . تقلیدهای بومی از این هنر چین بر روی بدنه ظروف محلی در سراسر خاورمیانه بعمل آمد ولی از ایران اثرات بسیار قلیلی بجای مانده است . تنها ظروف دیگری که میتوان مربوط بقرن نهم هجری (قرن ۱۵ میلادی) دانست دسته ای کاسه بشقاب است که از ناحیه کوباچا در داغستان بدست آمده ولی شاید در شمال باختر ایران ساخته شده باشد .

تاریخ ظروفی که در مجموعه « کلکیان »^۲ در موزه ویکتوریا و البرت لندن موجود است مربوط بقرن نهم هجری (نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی) میباشد . این ظروف دارای نقش و نگار برنگ سیاه در زیر لعاب سبز و یا فیروزه ای هستند . شکل نباتات و نقشه های اسلیمی بسبک ایرانی و زیبا کشیده شده است .

تیموریان بساختن بشقاب های تقره با نقش و نگارهای قطعه قطعه از طلا یا صفحات مطلا و گل و بوته های برجسته از سنگهای قیمتی یا لعابی شیشه ای علاقه فراوانی داشتند . از این ظروف نسبتاً بیابانی و بی سلیقه که در نقاشی های مینیاتوری غالباً در کنار ظروف چینی سفید یا بدل چینی سفید و آبی نشان داده شده ، عده بسیار قلیلی از دست کوره ذوب درامان مانده اند . ظروف برنجی مشبک

ویا خاتم کاری ساخته میشد ولی شکل و طرح آنها غیر قابل توجه و ناچیز است. از صنعت پارچه بافی در دوره تیموری اطلاعی جزئی در دست است زیرا هیچ قطعه پارچه ابریشمی برجای نمانده است. تاجائیکه میتوان از روی لباس اشخاص و پرده های نقاشی شده تشخیص داد سبک پارچه های ضخیم و پرنقشه و براق دوره مغول جای خود را به طرحهای بازتر و روان تری داده است و نیز از روی موفقیت های نساجان دوره صفوی میتوان چنین حدس زد که خبر گی فنی نساجان و رنگرزان پیوسته رو به تکامل میرفت.

در سال ۹۰۹ هجری (۱۵۰۲ میلادی) اسمعیل صفوی تر کمانهای آق قوینلورا منقرض ساخت و برای اولین مرتبه پس از گذشتن سالها یک سلسله بومی ایرانی زمام حکومت را در دست گرفت. دوران صفوی که دو بیست و بیست سال تا ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) طول کشید علی رغم نیروی عظیمی که برای دفاع مرزهای باختر و خاور کشور در برابر ترکها بکار میرفت، دوران شکوه و جلال و رونق و رواج بازار بود. پایتخت شاهان اولیه صفوی در شمال باختری ایران در تبریز و قزوین بود ولی فشار روز افزون ترکان عثمانی سبب شد که شاه عباس کبیر (۱۰۳۸-۹۸۵ هجری/ ۱۶۲۸-۱۵۸۷ میلادی) پایتخت خود را در اصفهان که در مرکز متصرفات او بود مستقر سازد.

سبک بهزاد و شاگردانش بدون انقطاع تا قرن یازدهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) ادامه داشت. شاه اسمعیل صفوی در سال (۹۱۶ هجری/ ۱۵۱۰ میلادی) از بکهارا که بخاور ایران تاخته و هرات را محاصره کرده بودند شکست داد و شهر را گرفت و بهزاد را از آنجا به تبریز برد. در سال ۹۲۷ هجری (۱۵۲۲ میلادی) بهزاد رئیس کتابخانه پادشاهی شد و یک کارگاه نقاشی و دارالتحریر هم بدان اضافه گشت. هر چند هرات باز هم مرکز ولایتی برای هنر نقاشی بود ولی توجه و اهمیت متوجه باختر ایران گشت. با آنکه در زمان سلطنت ترکمنها شهر تبریز دارای یک مکتب نقاشی عمده بوده ولی سبک بهزاد چه در پایتخت، چه در هرات تسلط کامل داشت.

دوره شکوه و جلال این سبک در زمان شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ هجری/ ۱۵۲۴-۷۶ میلادی) پسر و جانشین اسمعیل بود که سلطان محمد شاگرد میرک که خودش شاگرد بهزاد بود نقاشباشی و رئیس کارگاههای نقاشی دربار شد. کتابهایی که در این زمان در شهر تبریز درست شده در زمره مجللترین کارهای هنری این رشته و از لحاظ خوبی جنس و مرغوبیت کار با بهترین محصول دوره تیموری هم طراز میباشند. نمونه کامل آن دیوان معروف نظامی است که اکنون در موزه بریتانیا میباشد و بین سالهای (۹۴۱-۹۳۷ هجری/ ۱۵۴۳-۱۵۳۹ میلادی) بقلم «شاه محمود النیشابوری»، یکی از مهمترین خطاطان آن زمان، برشته تحریر درآمده و چندین هنرمند معروف از جمله میرک و سلطان محمد آنرا مصور نموده‌اند. مینیاتورهای مزبور با تمام درخشندگی و تلالؤ فنی این دوره و با زیبایی خاصی پرداخته شده که بخوبی جانشین لطف شاعرانه نقاشی‌های دوره قبل می‌شوند. تذهیب کاری این دوره هم مانند زمان تیموری بسیار مفصل و علاوه بر متن، حواشی کتابها را هم برنگهای طلا و نقره و سایه روشن‌های سبز و زرد میاراستند و صحنه‌های شکار و مناظر و دیگر صحنه‌ها را بهمان ظرافت و دقت خود مینیاتورها در حاشیه‌ها میکشیدند.

صحافها دنباله بیشتر رموز فنی هنرمندان تیموری را گرفتند ولی بتدریج در داخل جلدها بجای چرم پرکار و نقاشی شده فقط کاغذ رنگ شده بکار میرفت. یک ابداع مهم عبارت از جلدهای نقاشی لاکی و لعاب دار بود که هر چند از سال ۸۸۵ هجری (۱۴۸۳ میلادی) آغاز شده بود ولی در زمان سلطنت شاه طهماسب باب شد. جلد این کتابها از چرم و بیشتر اوقات از مقوای نرم بود که ورقه نازکی از لعاب و سپس لاک روی آن میکشیدند و سطح آخری زمینه خوبی برای آبرنگ فراهم میساخت، سپس چند ورقه لعاب شفاف حاکی ماوراء برای حفظ نقاشی روی آن میکشیدند. بسیاری از این جلدها را به سبک مینیاتورها تزیین میکردند و بی‌شک توسط خودشان طراحی میشد. دو نمونه عالی از این جلدها در موزه بریتانیا کبیر است. سطح خارجی

جلد عبارت از صحنه های باغ بر زمینه مشکی است و سطح داخلی نیز صحنه های شکار را روی زمینه طلائی نشان میدهد (لوحه ۴۵). این دو اثر نمونه کارهای سلطان محمد و شاگردان او و تقریباً همزمان با کتاب نظامی متعلق بهمین موزه است.

در نیمه دوم قرن مزبور انحطاط قابل ملاحظه ای در ساختن کتاب های عالی ملاحظه میشود ، گوئی نیرو و حس همکاری عمیقی که برای ساختن کتب مصور در دوره تیموری و یا اوائل دوره صفوی لازم بود از میان رفته است و بجای آن کشیدن مینیاتورهای جدا گانه که بعداً بصورت آلبوم درمیآید باب شد . موضوعات نقاشی نیز مبتذل و عبارت از تصویر ممدوحین و زندهای درباری و زندگی معمولی و صحنه های معاشقه شد .

در اواخر قرن نهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) هنر مینیاتور سازی سرزندگی خود را از دست داد و با استثنای رضای عباسی که نقاش بر جسته در بار شاه عباس بود و در اصفهان میزیست ، دیگر این مکتب استادی نپروراند . تسلط و نفوذ عظیم او بخصوص طراحی که در بیشتر موارد سحر آسا و باروح هستند در تمام قرن دهم و یازدهم هجری (هفدهم و هیجدهم میلادی) باقی بود ، هر چند نقاشیهای قرن دهم هجری غالباً کسل کننده و تکراری است و در اواخر قرن یازدهم دیگر هیچ لطف و ابتکار و کیفیتی ندارد .

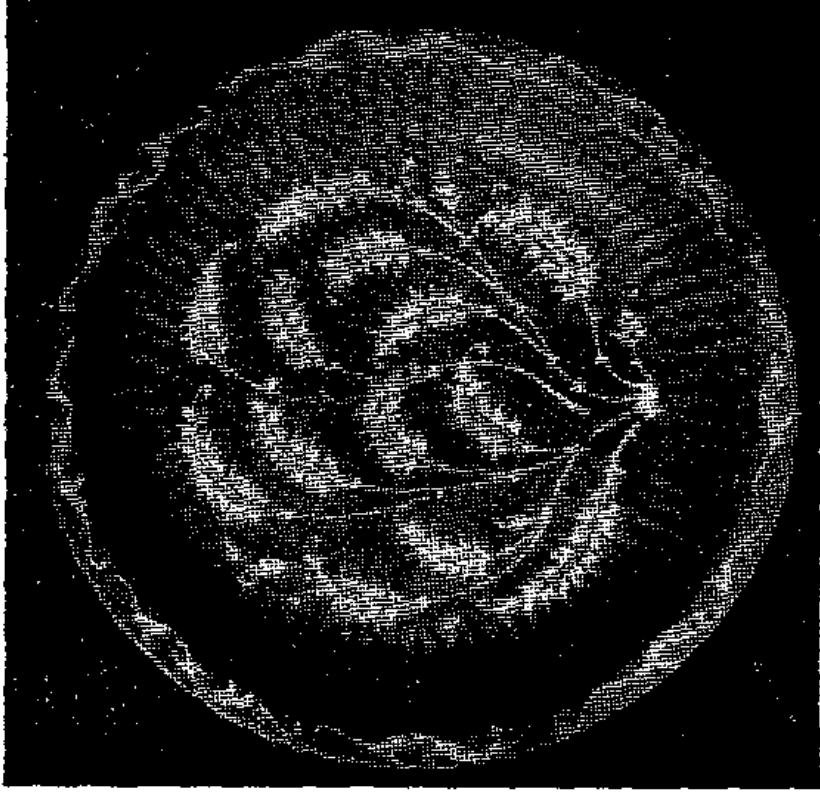
بدل چینی و کاشی سازی دوره صفوی بخصوص در زمان شاه عباس و نیمه دوم قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم میلادی) از لحاظ تنوع و زیبایی همطراز شاهکار های دوره های قبل میباشد و بهترین مؤید این نظر مجموعه کاملی است که از این ظروف در موزه و یکتوریا و آلبرت لندن موجود است . بار دیگر چینی اصل و بارفتن چین الهام دهنده عدّه کثیری از این ظروف است .

در اواخر قرن دهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) چینی ساز ایرانی موفق شده بود بدنه بسیار سفید و زیبای نیمه شفافی که بسیار شباهت به چینی نرم خمیر اروپائی داشت بوجود آورد . طرح تزیین این ظروف غالباً تقلید مستقیم از چینی های «سینگ»

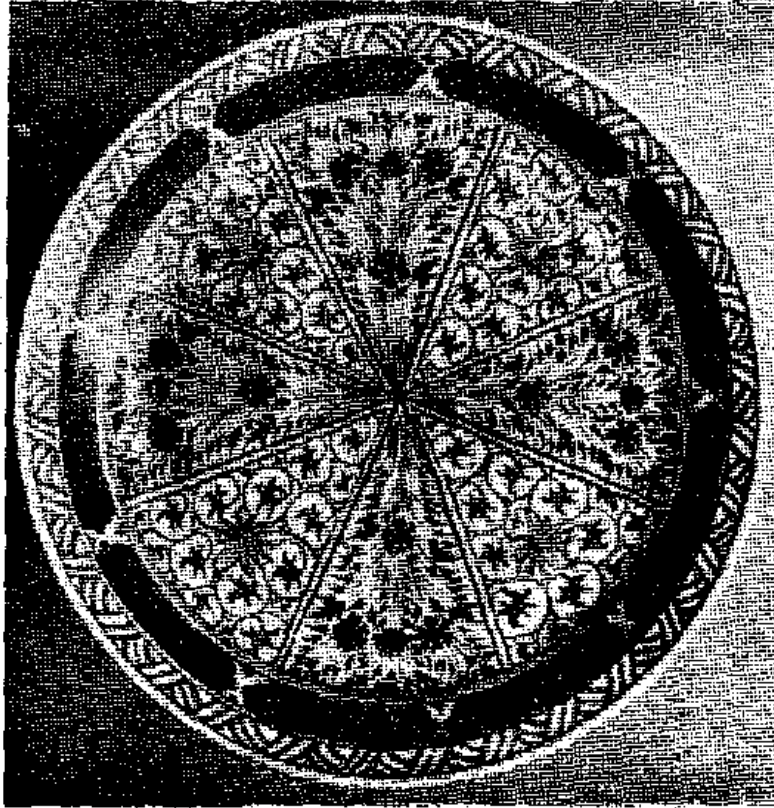
میباشد ولی جنبه لطافت و ظرافت ایرانی آن با جنبه خشن تر و عملی تر قلم چینی خیلی تفاوت میکند و از لحاظ ذوق و روح برسبک اعتباری و قرار دادی نقاشی های درباری برتری دارد. در حقیقت بهترین نمونه طراحیهای قرن دهم هجری (هفدهم میلادی) را باید در این ظروف جستجو کرد که با دورنگ آبی خوش نما آبی با حواشی مشکی کشیده شده است. در موزه بریتانیا شیردانی وجود دارد که تاریخ آن ۱۰۲۹ هجری است (۱۶۱۶ میلادی) و ظاهر آدریزد که مرکز مهمی برای این ظروف بوده ساخته شده است. نقشه های یکرنگ چینی نیز تقلید میشد بخصوص بر زمینه آبی مایل به سبزی طرحهای سفید روان و محجوبی زیر لعاب کشیده میشد. (لوحة ۴۶ - الف)

نفوذ چین در سایر ظروف خیلی سبکتر بود. بکار بردن جلا دوباره باب شد و بر روی زمینه یک دست سفید، آبی، زرد و یا قطعات سفید و آبی یک در میان بکار میرفت. نقشه ها تقریباً همه صحنه های طبیعی کاملاً ایرانی و پر از حیوانات میباشد. نوع عالی دیگر را که نقاشی آن زیر لعاب میشد و برنگ زرد متمایل به سبز و آبی و قرمز بود شاید در کرمان میساختند. (لوحة ۴۶ - ب) بر روی بطریهای گردن دراز و کوزه قلیان غالباً صحنه های شاعرانه مثلاً ملاقات خسرو شیرین میکشیدند و بالاخره باید از نوعی که معروف به «کوباچه» شده و دسته قدیمتری از آن سابقاً ذکر شد ذکر کردیم. نوع زمان صفوی این ظروف بچند رنگ بسیار سیر که زیر لعابی برنگ عاج تیره نقاشی شده مزین است و گل و بوته آن عبارت از شاخ و برگ بسیار ظریف و پیچان و صورت و نیم تنه مردان و زنانی است که غالباً لباس فرنگی دارند. این بشقاب ها از نظر تزئینی بسیار عالی و در عین حال علائم دلپذیر آغاز انحطاط را دربر دارند و شاید در حدود تبریز ساخته میشد.

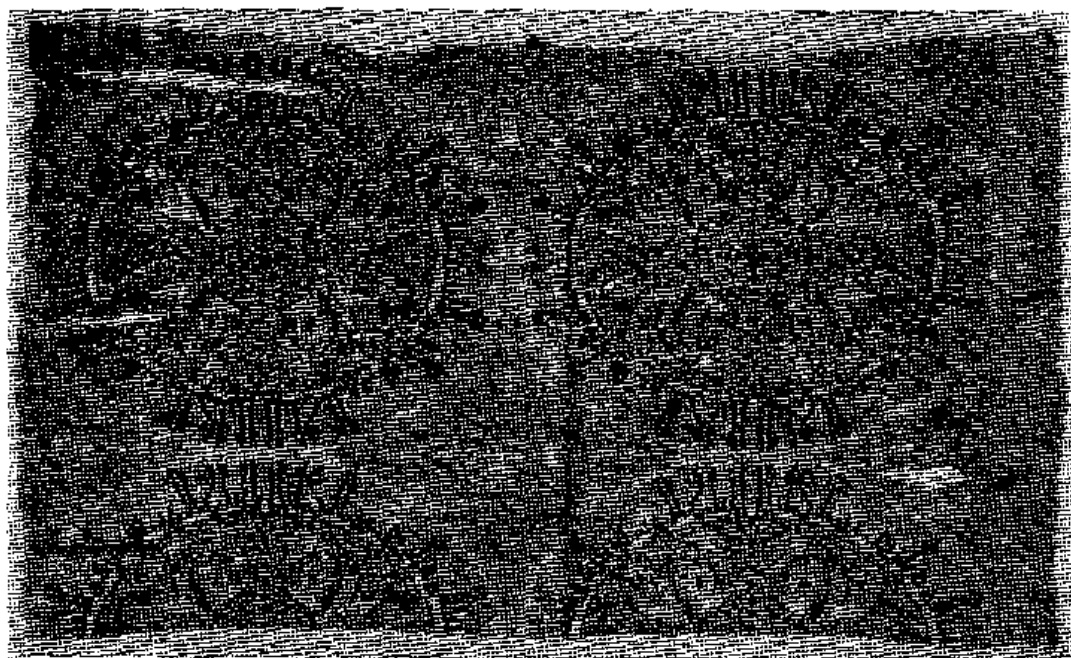
فلزکاری زمان صفوی نیز برجسته و جالب است. ظروف مسی و برنجی ساخته میشد و مس را با قلع سفید میکردند تا شکل نقره بخود گیرد. غالباً شکل این ظروف زیباست و هر چند نقش و نگار آنها مختصر است ولی خوب انجام شده و مشبک کاری و منبت کاری تزئینی دارد. با این حال اسلحه سازان و سازندگان



الف - بشقاب با نقاشی روی پوسته ، سفید روی سبز
قرن ۱۷ میلادی ، موزه صنعتی و فنی ، هامبورگ



ب - بشقاب ، نقاشی روی پوسته و زبر لعاب کارکرمان
قرن ۱۷ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت



الف - پارچه ابریشمی ، سورمه‌ای و زرد
قرن ۱۳ میلادی ، موزه نساجی کلمبیا



ب - پارچه ابریشمی سرخ و سفید با رشته‌های نقره
در حدود سال ۱۶۰۰ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت

ادوات فنی کارهای درجه یک و عالی میساختند . آهن و فولاد با چکش کاری بصورت سلاحهای عالی و سپر و زره در میآمد و سپس با کتیبه ها و نقشه های اسلیمی و گل و بوته های طلائی زینت میشد . در ورقه های بسیار نازک فولاد که بعنوان زینت بر روی درها و یا صندوقها نصب میشد نقشه هائی می کنند که فولاد را بصورت تورهای عالی و زیبا در میآورد . سنت هنرمندی در ساختن فلزات پس از دوران صفوی شاید در اثر تقاضای مداومی که برای اسلحه و سپر و زره در اوضاع مغشوش قرن یازدهم هجری (قرن هجدهم میلادی) وجود داشت تا زمان مزبور هم ادامه یافت . هنرمندان صفوی در صنعت پارچه بافی اعجاز کرده اند . پارچه هائی که نساجان ایران در این دوره ، بخصوص در زمان شاه عباس بافته اند در تمام تاریخ هنر نساجی جهان نظیر ندارد . مشکل است بتوان آغاز این دوره یا موجبات پیدایش این پیشرفت خارق العاده را بدقت تعیین کرد ، زیرا بطوریکه گفتیم از زمان تیموریان قطعات فراوانی پارچه بجای مانده ولی هنگامی که پارچه های تاریخ دار صفوی در قرن یازدهم هجری (نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی) ظاهر میشوند طرق جدید و اصول فنی کاملاً مستقر و پا بر جا شده است . از روی نقاشی های سینیاتور و از عده کثیری قطعات پارچه که بجای مانده و در مجموعه های مختلف موزه ها ضبط است محقق میشود که در زمان صفویه برای تمام مواقع و مراسم درباری پارچه های بسیار عالی مورد تقاضا بوده است . پارچه های بسیار گرانبها و سنگین برای لباس و چادر و پرده و روپوش و بعنوان خلعت و هدیه باشراف و نمایندگان خارجی و حتی برای پاکت جهت مراسلات سیاسی بکار میرفت .

طرح این پارچه ها بسیار متنوع است . نقشه های روان و ظریف اسلیمی تحول و پیشرفت عظیم یافته و با گل و بوته و نقش حیوانات که با هنرنمائی و لطافت خارق العاده ای تجسم یافته توأم است که برنگهای درخشان و جالب در پارچه بافته میشد . عشق ایرانیان به گل و باغ در هیچ جا بهتر از گل سرخ ، لاله ، نسترن ، نیلوفر هائی که با منتهای استادی در تار و پود ظریف این پارچه ها تعبیه شده بود تجسم نیافته است . در عده بسیاری از این پارچه های

مجله صحنه شاهنامه و وقایع داستانهای عشقی شعرای دیگر و مناظر و باغ و شکار گنج‌نیده شده است. بی شک سیاه قلم این طرحها را غالباً نقاشان معروف تبریز و اصفهان میکشیدند و سبک شاه محمود و جانشینان او را میتوان در بسیاری از موارد حس کرد.

برای آنکه این طرحهای بدیع از عالم خیال بر روی پارچه آید هر نوع اصول فنی قابل تصویری بکار میرفت. طرحهای جودانه، اطلس دور و و شطرنج که در آغاز کار هم معمول بود تکمیل شد. یکی از عالیترین و پر پشتترین پارچه‌ها عبارت از زریهائی بود که بر روی زمینه بافته از رشته های نقره یا طلا نقشه کوچکی را بشکل قلمکار مهر میکردند و این نوع پارچه برای لباسهای رسمی دربار بسیار طرف توجه بود. بافت دولا بر روی پارچه که گاهی بافندگان سلجوقی بکار میبردند و همچنین بافت سه لایه بود آوردن نقشه های بسیار دقیق و ظریف بکار میرفت. در این قبیل بافتها اصولاً دو یا سه تار و پود جدا گانه بافته میشد و این بافتها روبروی هم یا در زیر یکدیگر قرار میگرفت تا نقشه را کاملتر و غنی تر سازد. یک قطعه بسیار مشهور این پارچه در موزه ویکتوریا و آلبرت موجود است که در آن داستان عشق حزن انگیز لیلی و مجنون مصور شده است (لوحة ۴۷ - ب). این پارچه ابریشمی از دو قسمت سرخ و سفید بافته شده است. رشته های ملیله نقره برای جدا کردن پود های پارچه سفید که زمینه بوده بکار رفته است و بدین ترتیب صورت محرماتی به پارچه داده که بسبب وجود نقره در آن درخشش و زیبایی خاص دارد. احتمالاً این پارچه در حدود سال ۱۰۱۳ هجری (۱۶۰۰ میلادی) در شهر یزد که یکی از مراکز عمده نساجی بوده بافته شده است. در قطعات پارچه های موزه بریتانیا چند نوع دیگر از داستان لیلی و مجنون موجود است که یکی از آنها با مضای یک یزدی بسیار معروف بنام غیاث الدین علی است. این هنرمند استاد نساجی و بسیاری فنون دیگر و طرف توجه دربار بوده و کارهای ابریشمی او در ایران و هندوستان و ترکیه طالب بسیار داشته.

عجیبترین محصول کارگاههای پارچه بافی صفویان مخمل های آنهاست

که هنوز در تاریخ پارچه بافی کسی نتوانسته است محصولی باین زیبایی و از نظر فنی بی نقص بسازد. ایرانیان مخمل های گلی برجسته نمی ساختند ولی با استفاده از بافت ریز و کم و زیاد کردن بسیار ظریف پودهای پارچه و طول گره ها درخشش و گودی و بلندی به قالیچه های مخملی ، پرده ها ، و قطعات چادرها میدادند . مهارت این استادان باندازه ای بود که میتوانستند با اضافه کردن چند تار کوتاه و بلند که هر یک از آنها فقط برای فاصله بسیار کوتاهی بکار میرفت ، جزئیات دقیقی نقشه های بسیار معضل را مجسم سازند و صحنه های گویائی بوجود آورند .

جلال و عظمت نساجی زمان صفوی هم مانند سایر رشته های هنری پس از سقوط صفویه دیری نپایید . در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) افغانه که هرات و مشهد را تصرف کرده بودند شاه سلطان حسین آخرین فرد سلسله صفوی را شکست دادند و پایتخت او اصفهان را تصرف کردند . هرج و مرج حاصله از این وقایع که در اثر هجوم و حمله روسیه و ترکیه تشدید یافته بود چنان کشور ایران را فقیر و روحیه ملت را تضعیف کرد که گوئی تاریخ درخشان و طولانی هنر و کوشش خلاقه و ابتکاری این مردم هنرمند پایان رسید .

بقلم : پرفسور ج . م . ویکنز
استاد عربی در دانشگاه کمبریج

فصل ششم

مذهب ایران

ج . م . ویکنز در کمبریج زبانهای شرقی را خوانده و در زمان جنگ پنجسال در ایران گذرانده است . وی در سال ۱۹۴۶ سمت استادی زبانهای عربی و فارسی را در مدرسه علوم شرقیه دانشگاه لندن بعهده گرفت و چهار سال بعد به کمبریج منتقل شد . در سال ۱۹۵۲ کتاب « ابن سینا فیلسوف و دانشمند » را تألیف کرد . علاوه بر مقالاتی که وی در مجلات علمی نوشته تألیفات عمده او عبارتند از جزوه‌هایی راجع به « ادبیات عرب » که در سلسله کتب بنام « ادبیات خاور زمین » در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسید . وی در تابستان امسال به کانادا سفر کرد تا بعنوان استاد زبانهای شرقی در دانشگاه تورنتو مشغول کار شود .

۱ - مقدمه

در این فصل ما در نظر نداریم ارزش میراثی که دین اسلام بطور کلی برای دنیای باختر بجای گذاشته بخصوص آنچه را مربوط بزمانهای گذشته است تخمین بزنیم . مقصود از این زمان گذشته البته قرون وسطی است و در این زمینه کتاب دیگری اخیراً در همین سلسله کتاب‌های « میراث‌ها »^۱ برشته^۱ تحریر آمده

۱ - بکتاب « میراث اسلام » (Legacy of Islam Oxford, 1931) (چاپ اکسفورد ۱۹۳۱) فصل راجع بعرفان بقلم مرحوم پرفسور نیکلسون و بخصوص مقاله پرفسور گیوم درباره فلسفه والهیات رجوع کنید . دو تألیف تازه تری که جنبه‌های مهم این مسئله را دقیق تر از دو قسمت بقیه پاورقی در صفحه ۲۶۰

و در آن تاجائی که ممکن بوده تحقیق درباب این مسئله غامض و عمیق لا اقل بصورت فهرست و ذکر کلیات در همین اواخر بدست اشخاص خبره صورت گرفته و بنابراین ورود مجدد ما در این بحث فایده‌ای نخواهد داشت. غرض از بحث ما در این فصل گفتگو دربارهٔ موردی است که بظاهر فرع بر اصل فوق جلوه میکند و شاید تا حدی ساده‌تر هم بتوان در آن گفتگو کرد و بحث مزبور عبارت از این است که کدامیک از مظاهر مذهب اسلام را میتوان بحق از سرچشمه تمدن ایرانی و یا ایران را وسیله انتقال آن دانست و اهمیت و ارزش سهم ایران از طریق مذهب اسلام برای کلیهٔ مردم جهان عموماً و مغرب زمین خصوصاً تا چه اندازه است. اگر منظور از بحث ما بیشتر مطالعه درباب ارتباط این مسئله با خود ما مغرب زمینی‌هاست از آن جهت است که روزگار امروزی ما بوضع بسیار عجیب و با فوریت و لزوم بسیار، برای مطالعه در این باب و توجه بان مساعد است. شاید در طی بحث کاملاً روشن شود که ما هنوز هم کاملاً از این میراث مخصوص و از توجهی که گاهگاهی در گذشته بان شده بی‌خبریم و در هیچ دوره‌ای از زمان معاصر نمیتوانستیم ارزش حقیقی این میراث گرانبها را درک کنیم زیرا در اثر غفلت و خود بینی اجداد جدید ترمان و اشتغالات خود ما بمباحث دیگر، سهمیهٔ میراث معنوی خویش را تقریباً بکلی تلف کرده‌ایم. اکنون کم‌کم دیدهٔ تیز بین ما چون یک « فقیر » واقعی روشن میشود (و امیدواریم مانند این « فقرا » بتوانیم فروتنی و تواضع هم پیدا کنیم) و دست طلب پیش هر یک از

از کتاب فوق مورد موشکافی قرار داده‌اند نیز باید ذکر شود. یکی کتابی تحت عنوان *Islam and Christian Theology*, by J. W. Siweetman (Lutterworth Press, 1945) «اسلام و فلسفهٔ مسیحیت» بقلم «ج. و. سویت‌من» (چاپ لوترورث ۱۹۴۵) و دیگری *Introduction à la théologie Musulmane (essai de théologie comparée)*, by L. Garde and M. M. Anawati (Paris, 1948) «دیباچه‌ای بر الهیات در اسلام» بقلم «ل. گارده - و. م. م. آناواتی» (چاپ پاریس ۱۹۴۸) است. کتاب اخیر الذکر علی رغم شکسته نفسی که در نامگذاری آن شده تألیفی بسیار بزرگ و گرانبهاست و چنین بنظر میرسد که فرهنگ دائمی در مباحث فوق شود. (چون در فصل راجع بمذهب در ایران جا خیلی کم داریم در پاره‌ای موارد بناچار شباهتی بین مطالب و نوشته‌های مایانیکلسون و گیوم غیرقابل اجتناب بوده است.)

همسایگانمان که احتمال سخاوت بیشتر داشته باشد درازمی کنیم. نباید تصور کرد که بعد زمان و مکان باید ما را از نشستن بر سر سفرهٔ پربرکت این «همسایگان» باز بدارد چون همانطور که بسیاری از خاورشناسان متوجه شده‌اند بر خورد ابتدائی و نا آشنا بودن با چیزهای «شرقی» است که ناگهان ما را برای اول مرتبه متوجه میسازد که چه گوهرهای گرانبها و خزائن ذی‌قیمتی در میان ویرانه‌ای که دنیای آشنای امروز ماست مدفون و نهفته است. (در این جا بی آنکه خود متوجه شده باشم یکی از نکته‌های تمدن‌های بسیار قدیم تر را، که بعداً در آن باب صحبت خواهم کرد و بصورتی که در اشعار عرفانی ایران آمده و بوسیلهٔ استادانی چون حافظ در قالب سخن ریخته شده است، بکار برده‌ام) وصیتی که اسلام ایران برای ما اهالی مغرب زمین در بردارد بما نیروئی خواهد داد که سهم الارث از دست رفتهٔ خویش را بدست آوریم و اگر چنین شود دعای خیری که در حق موصی باید کنیم قهراً افزون خواهد بود. در اینجا صحبت از دین و بدهکاری در میان نیست زیرا در جائیکه هبه و سخا از روی لطف و رضای خاطر است طلب کاری و بدهکاری معنی ندارد .

تقش عظیم و تسلط نیروی فکری ایران در زمینهٔ هنر و ادبیات همواره از دو جنبه مطالعه شده که اگر بتوان آنرا با سباحث شیمیائی مقایسه کرد یک قسمت را باید محلل و قسمت دیگر را معین فعل (کاتالیزر) نامید . در رشتهٔ اساسی تر فرهنگ ایران یعنی مذهب هم تقریباً حال بهمین منوال است . ایران واقعی به مفهوم قدیمی آن که شامل سرزمین‌های بسیار منجمله منطقهٔ مهم بین‌النهرین میشود، بقول یکی از عمیق‌ترین مردم‌شناسان ما^۱، بمنزلهٔ صفحهٔ سیاه مشق یا لوح سنگی شاگردان مکتب کمال و بینش است که هر چند گاه بدون آنکه خط سابق کاملاً محو شده باشد خط جدیدی بر روی آن نوشته اند . از قدیم‌ترین ازمنهٔ تاریخ (لااقل تا زمان سومری) و در دورترین مرزهای این کشور پهناور (مصر ، یونان ، سوریه از یک طرف ، هندوستان و چین از سوی دیگر) بزحمت میتوان یک عقیده ، مسلک ،

۱ - کریستوفر داسون در کتاب « اساس اروپا » ، صفحهٔ ۱۴۹

Christopher Dawson, Making of Europe (London , 1932)

مرام، امید، مذهب، فرقه و یا آرزو و رؤیائی پیدا کرد که در این معجون عجیب و پرقوت یعنی فرهنگ ایران یا بکلی حل و جذب نشده و یا معلق نمانده باشد. در مورد اسلام باید گفت که هنگامیکه در نیمه دوم قرن هفتم میلادی لشکریان عرب بر امپراطوری ساسانی مسلط میشدند، دوره «حل کردن» فرهنگ ایران موقتاً خاتمه یافته و دیگر قدرت کاتالیزر (کمک در حل شدن) بودن این معجون بسیار اسرار آمیز آغاز بفعالیت کرد. در زمینه مذهب تسلط فکری و فرهنگی ایران از یکطرف بواسطه لخت و عور بودن اسلام اولیه و از طرف دیگر بسبب اینکه انضباط و «دکترین»^۱ حقیقی و واقعی در این مذهب وجود نداشت تسریع شد.^۲ متأسفانه در این مقاله نه جای آنرا داریم و نه برای رساندن مطلب اصلی خودمان منجزاً لازم خواهد بود که حتی باختصار تأثیر جوش و غلیان حاصل از برخوردنهر آب درخشان و صاف توحید اسلام اولیه عربستان را با سیلاب غلیظ و عظیم و تیره و پیربرکت تمدن قدیم ایران که در آن زمان در حد اعلای خود بود شرح بدهیم.^۳ تنها پس از گذشت دو قرن (۸۵۰-۶۵۰ میلادی) است که این جوش و غلیان و برخورد آهسته آهسته فرومی نشیند و نتیجه نهائی آن بصورت جریان رودهای فرعی در بعضی اختصاصات اسلام ایران ظاهر میشود که در مغرب

۱ - غرض از «دکترین» مجموعه مدون و مشخصی از اصول و قواعد ثابت و غیرقابل تغییری است که یک مذهب باید در آغاز کار داشته باشد. مترجم. ۲ - بسیاری از نویسندگان و خاورشناسان مانند نیکلسون این نقطه ضعیف را متذکر شده‌اند. وی در صفحه ۲۲۴ کتاب خود اشاره میکند که صوفی‌های افراطی از این مبحث سوء استفاده کردند و داسون بین مقاومت اسلام و مسیحیت در برابر مذاهب قدیمی مشرق زمین مقایسه برقرار کرده و با ذکر چند مورد ارتداد مانند Bardesanes یا Marcion مدعی است که مسیحیت مقاومت عمومی بیشتری داشته است. در دنیای معاصر نیز همین نقطه ضعف مقاومت اسلام را در برابر مذاهب مادی کم میکند. ۳ - عکس‌العمل‌هایی نظیر همین موضوع طبعاً در سراسر دنیای قدیم مثلاً در مورد تمدن یونان، شام، آرامی بوجود آمد ولی چون هیچ‌جا تمدن قدیم مانند ایران غنی و متمرکز نبود برخورد مزبور هم در هیچ جای دیگر چنین شدید، طولانی و مداوم نبود؛ ایران هنوز هم با سایر سرزمین‌های اسلام متفاوت و از آنها ممتاز است. در سایر کشورهای اسلامی یک‌نوع هم‌رنگی و شباهت و هم‌جنسی دیده میشود حتی در مصر که در آغاز کار با مقایسه با ایران یک واحد مشخص‌تر و مجزاتر بنظر می‌آمد و بی‌شک پیش از ایران در معرض هجوم و تطاول قرار نگرفته بود، این هم‌رنگی و هم‌جنسی اسلامی دیده میشود ولی اسلام ایرانی شباهتی با اسلام کشورهای دیگر ندارد.

زمین هم در دوره‌های نسبتاً طولانی و به‌میزان‌های کم و بیش قوی آن رشته‌های فرعی را اختصاصات کلی دین اسلام میدانسته‌اند . اسلام ایرانی را برای راحتی میتوان در زیر سه فصل عمده که خیلی کلی است و بهیچوجه دقیق و یا مشخص نیستند مطالعه کرد و این سه فصل عبارتند از ۱- نهضت شیعه ۲- عرفان و تصوف ۳- اعتقاد به تقدیر .

دو قسمت اخیر همیشه در خارج ایران هم مورد توجه بسیار بوده است زیرا ظریف‌ترین مظاهر آنها نه بصورت اظهارات خشک اصولی و مذهبی بلکه در قالب عالی‌ترین اشعار جهان بدینا عرضه می‌شود و لسی کمتر کسی متوجه نهضت شیعه بعنوان یک فکر اصولی و اساسی مذهبی شده و غالباً در مورد آن تغافل و یا تجاهل شده است .

(و این غفلت در مورد انگلستان بیشتر جالب توجه است زیرا در این کشور در سال ۱۸۸۸ « گویر گاس »^۱ تاریخ جالب و قدیمی « دینوری »^۲ را بچاپ رساند و انگلیسها که در دنیای شیعه علاقه بسیار دارند تالیست و چهار سال پس از مرگ او حتی فهرستی برای این کتاب تهیه نکردند . این سوء تفاهم بیشتر در نتیجه آنست که منابع ضد شیعه بیشتر در دسترس بوده و بی مطالعه مورد مطالعه قرار گرفته است .)

در ضمن مطالعه اسلام ایران زیر سه عنوان فوق باید کاملاً متوجه این نکته جالب بود که سهم نبوغ ایران در تمدن اسلامی از لحاظ کیفیت چنان عمیق و همه گیر و دقیق و غیر قابل وصف ، و در تمام رشته های تفکر و تعمق سریع و تمدن زا بود که بجز در مواردیکه همه این تأثیرات در یک شخص مانند امام غزالی متمرکز می‌شود عملاً غیر ممکن است بتوان این تأثیر عمیق را تجزیه و تحلیل کرد .^۳ با این اعتراف است که ما شروع به بحث درباره پاره‌ای

۱ - Guirgass - ۲ Dinawari - ۳ - م. هورتن M. Horten در کتاب خود بنام فلسفه

اسلام، چاپ ۱۹۲۴ «مونینخ» صراحتاً در صفحه ۱۲ مینویسد «فلسفه اسلام از ایران برخاسته است» بهر حال بتدریج که سوابق طولانی ریشه‌های اسلام بخصوص از لحاظ جنبه‌های ایرانی واضح‌تر می‌شود رشته بسیار بقیه پاورقی در صفحه ۲۶۴

از اختصاصات برجسته هر یک از سه جنبه اسلام ایران که فوقاً ذکر شد می‌نمائیم و آنچه را که بیشتر کمک به روشن ساختن ماهیت میراث ایران در زمینه مذهب مینماید مورد بحث قرار خواهیم داد و شخصیت خارق‌العاده غزالی را جداگانه مطالعه خواهیم کرد.

قبل از آنکه وارد جزئیات شویم لازم است یادآوری کنیم که چرا گذشته از لزوم صرفه جوئی درجا برای مامکن نشد در این فصل در مورد آئین زردشت که قبل از اسلام در ایران موجود بوده بحث و فحوص بپردازیم. با وجود آنکه کیش زردشتی آئین رسمی دوره ساسانیان بود اصولاً این مذهب فقط یک رشته از کلاف درهم برهم و پررنگ و نگار از افکار مذهبی ایران بشمار میرود و بدعت‌های اولیه مانند مانویت و سیترائیسیم (مهرپرستی که در ادبیات و آثار بسیار معدود منعکس است فقط تلالوهای بسیار کوتاه و دل انگیز آن مارا بخود جلب میکند.) این موضوع را خوب ثابت میکنند. وانگهی از روی تاریخ کاملاً مستند و مفصل دوره اسلامی که در طی آن نمو و توسعه و پیشرفت افکار عمیق مذهبی در ایران در عرض سیزده قرن کاملاً روشن و ثابت میشود میتوان روحیه ایرانی را در باب مذهب شناخت. کیش زردشتی بصورتیکه معمولاً پذیرفته شده

جالب و دامنه داری برای تحقیق و تفحص بدست می‌آید. بدیهی است روابط این دو رشته بیشتر و آسان‌تر از روی علائم و استعارات ثابت میشود تا از روی افکار مجرد، و سالها طول خواهد کشید تا بتوان حتی سیر رشته اصلی تفکر و تحولات آنرا از ایران تا دنیای اسلام بنحوی شایسته مشخص و منجز کرد. مباحث بسیار عظیمی که فقط در اثر تفحصات فلسفی مجهول و نامعلوم مانده باید نخست بدست کسانی که جنبه انسانی و انساندوستی ایشان بر فلسفه مآبی آنها برتری دارد نضج بگیرد. با وجود همه زحماتی که ا. ج. ونسینک A. J. Wensinck در زمینه علائم مذهبی بصورت پرندگان و درختان در مغرب آسیا متحمل شده و تألیفات عمیقی که با استادی و احاطه کامل بر علم اللغات و بشردوستی بما عرضه داشته باز هم ما همانطور که هورتن در بالا اشاره کرده دچار اشکالات لغوی هستیم. بخصوص مقدمه‌ای که هورتن نوشته با وجود چند مورد تعصب نژادی وی، در بحث ما بسیار مورد توجه است و نیز بکتاب ح. فرانکفورت و سایرین بنام «حوادث فکری و روانی بشر اولیه» Intellectual Adventure of Ancient Man (شیکاگو ۱۹۴۶) و مقدمه تامسون W. Thomson بنام (اسلام و دنیای اولیه سالی Islam and the Early Semitic World) در جهان اسلام Muslem World ماه ژانویه ۱۹۴۹ م. ۶۳ - ۳۶ رجوع شود.

و محققین قبول دارند خیلی مبهم است و با وجود آنکه دلیل مسلم و قاطعی بر بلند پروازی فکر و تجلی روح ایرانی است شاید حتی کمتر از بدعت‌هایی که بآن اشاره کردیم مظهر و نمونه‌ای از جنبش و علاقه درونی مردم ایران بموضوعات مذهبی باشد. و بالاخره مهم‌ترین و قاطع‌ترین دلیل ما در امساک از بحث در این باره این حقیقت ناراحت‌کننده ولی محقق است که یک قرن مطالعه و تحقیق و تجسس دانشمندان هنوز نتوانسته است محیط مرموز و غیر قابل یقینی را که در ایجاد توسعه و «رنگ و بوی» کیش زردشت موجود است روشن سازد. محققاً بسیاری از اشتباهات گذشته از میان بر داشته شده ولی ماهیت تحقیقاتی که اخیراً بعمل آمده بدست آوردن نتیجه فوری و قطعی را در این باب مشکل‌تر ساخته و نمیتوان انتظار داشت که این شعبه از مطالعات قدیمه بتواند بزودی در معرض استفاده روشنفکران طالب آن قرار گیرد زیرا هیچ یک از این تحقیقات نتوانسته است در زمینه لغت شناسی و ملاحظات لغوی که در مطالعات اولیه ناچار از قبول آن بوده‌اند ارتباط و تناسب عادلانه‌ای برقرار سازد و عملاً تحت الشعاع فلسفه‌ای قرار گرفته که در میان خاورشناسان و دانشمندان در زمینه تمدن قدیم مدت‌هاست متروک تلقی شده است.

بنا بر این از کیش زردشت هر میراث عمده و مهمی که برای ما بجای مانده باشد نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که بتوانیم در آینده معلومی حتی آنرا ارزیابی و تقویم کنیم چه رسد به آنکه میراث مزبور را تصاحب و برای مقاصد مفیدی بکار بریم.

۲ - تشیع

در این که تشیع از لحاظ مظاهر مذهبی‌اش یک پدیده کاملاً ایرانی است جای هیچ شکی نمیتواند باشد. کسانی که فقط متوجه تاریخ سیاسی هستند باین نکته تکیه میکنند که بسیاری از طرفداران اولیه حضرت علی از نژاد عرب بوده‌اند ولی این مبحث هیچ کس را نسبت باین حقیقت که تشیع ابداع ایرانی‌هاست گمراه نخواهد کرد (اصطلاح ایران که در این مقال به آن اشاره میکنیم شامل تمام

سرزمین فلات ایران ، افغانستان ، ماوراء النهر ، بین النهرین و خلاصه سرزمینی میشود که فرهنگ آن وابسته بملت و زبان ایرانی بوده است). تشیع باتمام جنبه های مهم مذهبی خود کوششی بود (البته تا حد بسیاری بدون اراده و تعمد انجام شد) که بروش و روحیه همه مذاهب های باطنی و اشراق و روشنائی پرستی قدیم ، قصد داشت مذهب اسلام را هم دارای همان گونه قدرت و اقتدار باطنی کند. و تمام مذاهب دنیا بنحوی از انحاء در جستجوی آن هستند. خوارج اسلام مانند کالوینیست های مسیحی میکوشیدند که این اقتدار را در باطن خود مشاهده کنند. سنی های متعصب تر عقیده داشتند این قدرت در کتاب مذهبی اسلام یعنی قرآن است (زیرا قسمت عظیمی از مسلمانان جهان عقیده دارند قرآن عملاً کلام خداست و حتی حاضر نیستند بین کلمه و کلام هم تفاوت قائل شوند و میگویند نه تنها مفهوم قرآن کلام خداست بلکه کلمه بکلمه هم از آسمان نازل شده است. بدیهی است اینگونه مسلمانان حاضر نیستند نتایج منطقی حاصل از این عقیده خود را تاجائی که به بن بست بر میخورد دنبال کنند.) اما شیعیان مانند تمام مذاهب اشراقی قدیم این اقتدار و اصالت مذهب را در وجود یک نفر انسان مجسم می کردند که غالباً پایه خدائی میرسید و این مطلب برعکس عقیده مسیحیون یعنی حلول خدا در وجود یک فرد بشر است. در این جا نیز شباهت بسیاری بین عقیده شیعیان و بعضی بدعت های دین مسیح که شخص مسیح را پایه خدائی بالا میبرند وجود دارد. پس آنطور که تا بحال تصور میشده نزدیکترین همطر از امام شیعیان در مذهب مسیح شخص پاپ میباشد بلکه عیسی مسیح است که کلیسیان نسطوری بدان معتقد است^۱. در مورد پاپ معصومیت شخصی و عدم لغزش در « اصول دین » وجود ندارد و این خود دلیل کافیه است که پاپ معادل با « امام شیعیان » نمیتواند باشد زیرا در مذهب شیعه امام معصوم و مرجع همه اصول مذهب است. پس از لحاظ احیاء اصل « امامت » در دین اسلام قسمت مهمی از پیروان این کیش بزرگ (و از پاره ای لحاظ تمام پیروان اسلام) در زمره خانواده تمام مذاهب جهان در میآید.

۱ - رجوع شود به کتاب هورتن ص ۱۳ در باب حلول ، تجلی ، ظهور و غیره .

پس هسته مرکزی نهضت شیعه همان است که در بالا ذکر شد. البته نکات فرعی بیشماری وجود دارد که بسیاری از آنها دارای دقت و ظرافت تعصب آمیزی هستند و تقریباً می‌توان معادل تمام این افکار و عقاید فرعی را در مذاهب بت پرستی قدیم و در مسیحیت به آسانی پیدا کرد.

مثلاً چند نمونه مهمتر آن قربانی شدن و شفاعت از طریق شهادت امام حسین در کربلا برای بخشوده شدن گناه است.^۱ تمام دنیا را جهیزیه حضرت فاطمه زهرا دانستن^۲ (در دین مسیح جهیزیه مریم است) و سوار کردن حضرت علی بر روی شانه معصوم پیغمبر اکرم^۳ در هنگام حمله برای شکست بت‌های کعبه نمونه‌های دیگر از این تشابه (که میتوان با درآغوش گرفتن عیسی توسط حضرت مریم مقایسه کرد) میباشد. بدیهی است در هیچ زمان، همه شیعیان تمام این عقاید

۱ - فاجعه کربلا موجب یکی از جنبه‌های خاص اسلام ایرانی یعنی تعزیه است که بظاهر ابداً صورت اسلامی ندارد. تعزیه را برخی تأثر مذهبی و یا «درام» خوانده‌اند، ولی بهیچوجه مفهومی که ما از بازی «درام» درک میکنیم ندارد. مخیله مسلمانان گوئی در برابر «درام» بزحمت عکس‌العملی نشان میدهد و ایرانیان نیز هر چند آکتور و بازیگر مادرزادی هستند از این ضعف بی‌بهره نیستند و این خود یکی دیگر از مظاهر ناتوانی آنها در جنبه‌های هنری و دیالکتیکی برای تلفیق اضداد و درک صورت کلی میباشد. حتی حماسه‌های ایرانی از نظر درام ضعیف و جنبه سخن پرداز و شاعرانه آن قویتر است. توسعه یک حماسه ایرانی بوسیله رشته‌های بیشمار و بسیار ظریف و نامرئی که بیک فکر و هدف مرکزی اساسی منجر میشود صورت می‌گیرد (در اینجا باید متوجه بود که صحبت در باب اصالت هنرمندی ایرانیان، فی حد ذاته، نمیشود بلکه غرض آن است که نوع آن با هنر مغرب زمین تفاوت دارد) باین جهت فی‌المثل حماسه ایران در روی یک خط مستقیم از یک نقطه به نقطه دیگر و بسوی اوج و یا نقطه حساس معلومی پیش نمیرود بلکه از محیط دایره بمرکز راه می‌یابد بهمین ترتیب هم خدا را مرکز دایره وجود دانسته و ظهور خدا در جهان ما در زمان و مکان معینی مخالف باغرائز عمیق ایرانی است و درام بزرگ مذهب مسیحیت یعنی «احلول» بکلی در نظرشان نا مفهوم است. شاید عدم توجه ایرانیان بدرام‌های یونانی نیز از همین جا باشد و یاشاید مانند عدم توجه مقامات کلیسایی مغرب زمین بفلاسفه یونان در نتیجه اضطراب و توجه بآنچه در دسترس آنان بوده صورت گرفته باشد. (رجوع کنید ببصحت درباره صوفیگری همین فصل و کتاب داسون ص ۶۰ تا ۶۱)

۲ - رجوع شود بجملة سرآغاز مجلس اول از مجالس المؤمنین نورالله شوشتری. این کتاب هنوز فقط بصورت خطی و چاپ سنگی خیلی بدی موجود است. ۳ - رجوع کنید بهمان کتاب راجع بکعبه.

بیحد و حصر را قبول نداشته اند ولی میتوان تمام افکار شیعیان را در تمام دوره این هزار و سیصد سال با کلماتی که در پایان کتاب یوحنا ذکر شده تطبیق داد.

در پایان قرن دوازدهم میلادی (قرن ششم هجری) تشیع از لحاظ جغرافیائی محدود بمنطقه ای بود که از لحاظ وسعت چندان بیش از ایران و عراق عرب نبود و حتی در این منطقه هم عمومیت نداشت (مثلاً سعدی سنی بود نه شیعه) و چهار قرن دیگر طول کشید تا شیعه مذهب رسمی ایران شد که امروز هم هست ولی عظمت و عمق و موشکافی و تأثیر پنهانی آن چنان شدید بود که مدت های مدید سبب بارور شدن تمام مذهب اسلام شد و حتی گاهگاهی بکمک دشمنان سنی خود رفته و ایشان را از بن بست و معنائی که در اصول عقایدشان پیدا میشد نجات میداد. همانطور که یکی از دقیقترین خاورشناسان ما اخیراً تأکید کرده است^۱ علم اصلی در اسلام (بعقیده من در اینجا قطعاً باید اضافه کرد در اسلام اهل تسنن) مانند مسیحیت در فلسفه و الهیات^۲ نیست بلکه مانند دین موسی در فقه و قوانین شرعی است. طرز فکر کاسلاً «عملی» و «واقع بین» قسمت اعظم علمای غیر شیعه سبب شد که از همان اوان کار شکست فلسفه الهی اسلام مسلم شود زیرا آنطور که پایه اینکار را گذاشته اند طبعاً خدا حتی از خود بشر هم در بیشتر سلسله پیچ و خمهای سیستم های صریح و محدود و معینی که بشر برای خود وضع کرده کمتر مسؤول است. نوشته های آنها نه تنها غالباً کسل کننده و بی لطف و عوامانه مانده است بلکه در کمال وضوح بنتیجه روشنی هم میرسند و غالباً در مباحثی بحث میکنند که در نظر ما مغرب زمینی ها اصولاً بفلسفه و یا علوم الهی مربوط نیست و مباحثی را از قلم میاندازد که در نظر ما لب لباب مطلب است.

در سراسر بحث های منطقی اسلام این تمایل موجود است که مسئله ای را بصورت صریح و مشخص فی المثل سیاه و سفید طرح کنند سپس سیاه را رد کنند

۱ - ۵. ۱. ر. گیب در کتاب «اسلام» چاپ آکسفورد ۱۹۴۹ - ص ۹-۱۰ و ۸۸

۲ - در مذهب اسلام این دو موضوع بمراتب بیش از نظیر آنها در مسیحیت بهم مخلوط و غیر قابل تشخیص شده اند. (کتاب هورتن ص ۱۴)

بی آنکه بتوانند متوجه شوند اگر «عالی» بالاتر از خوب باشد دلیل نمیشود که خوب بد است (رجوع کنید به پا ورقی صفحه قبل). یک نمونه کلاسیک از این داستان موضوع جبر و تفویض است. کوشش امام اشعری برای حل این معما هر چند در برخی از محققین مغرب زمین اثری بجای گذارده ولی در برابر جواب عمیقی که صوفیه باین موضوع داده‌اند فقط باید کوشش نا امیدانه و مصلحت آمیزی برای پیدا کردن راه حل موقتی بشمار رود . باید توجه داشت که تصوف توسعه کامل افکار اصلی شیعه است و عالی‌ترین مظهر آن را در نوشته های امام غزالی باید جستجو کرد. تنها در اینجا است که ما تجلی کوچکی از احترام به راز خلقت و قبول این امکان را می بینیم که «اضداد» فقط عبارت از پشت و روی سکه «عقل کل» میباشد. همین دو موضوع است که رشته اساسی تفکر مسیحیت میباشد ولی جای تعجب است که محققین معاصر ما تصور میکنند بطور کلی از اختصاصات مبتکرین مشرق زمین است. متفکر شرقی یعنی عالم متعصب سنی استدلالی هنگامیکه در میان دو شاهراه بزرگ تفکر یعنی فلسفه یونان و حکمت اشراق و امیماند در حفظ تعادل خود بوضع تعجب آمیزی پایش چوبین می‌شد و آن قدر باین حقیقت که آن دو راه هر دو بخداوند می‌رسند اعتقاد و اطمینان نداشت که بالاخره بتواند پای خود را از یکی کنار بکشد و در جاده سالم و مطمئن « استدلال جزئیات دقیق» پیش براند و یا از دیگری کناره گیرد و در شاهراه عظیم جبر (بهمراهی ابن رشد) بسوی هدفیکه چیزی از شرک و خدانشناسی کم ندارد بتازد.

همانطور که اشاره شد اصول نجات دهنده شیعه بخصوص در لباس تصوف بسیاری از متفکرین سنی راهم ازین بست نجات میداد ولی هنگامیکه نبرد آنها ادامه داشت ، مانند کینسکلی در برابر نیومان و یالوتر در برابر سن توماس مور، بوضع نا امیدانه ای بیکدیگر میتاختند . مقایسه اخیر شاید از لحاظ دیگری هم مناسب‌تر باشد زیرا مفسرین شیعه باین که با خلق خوش و حتی با مزاح از کندی ذهن و تنگ نظری مخالفین خود که گاهی حتی گوشه ای از مشکلات راهم نمی بینند متعجب شوند تمایل صریحی نشان میدهند (بلاغت و فصاحت و ریزه کاریهای

تمسخر آمیز تألیفی مانند مجالس المؤمنین شوشتری که حتی برای عامه نوشته شده مؤید تفکر عالی و برتری غیر قابل انکار مفسرین شیعه است). در طی زمان استحکام پایه های اصول مذهب و عقاید شیعه، توأم با طرز رفتار پراغماض آنها که قطعاً در نظر عده ای از لحاظ نداشتن تعصب عجیب جلوه میکند، سبب شد که همه دنیای اسلام نجات یابد و دارای زمینه اقتناع کننده ای در باب روابط خدا و بشر گردد و اساس متوازن فکری و عملی پیدا کند. فشار غیر قابل تحمل و شدیدی که روی جنبه های مضاعف قرآن و توحید بوجود آمده بود در اثر این پیش آمد کمی تخفیف یافت و روی پایه های تازه ای مانند غفران گناه، شفاعت، عصمت، (که در آغاز کار فقط در مورد حضرت رسول بود) رجعت و سایر اصول و عقایدی قرار گرفت که تا این اواخر در تمام سرزمین های اسلام مورد قبول بود.

مشکل است بتوان گفت فرقه معتزله، که پس از سقوط آنان قسمت اعظم افکارشان در تشیع جذب شد، تا چه حد در پیروزی سرام شیعه دخالت داشته است ولی از آنچه از عملیات آنها در طی دوره کوتاه تسلطشان در زمان مأمون میتوان فهمید نمیتوان در این شک کرد که چنین اشخاص نمیتوانستند در مباحثاتی که اغماض و سازش یکی از بزرگترین سلاحهای پیشرفت آن بوده زیاد مؤثر واقع شوند. همانطور که از گفته ما تا اینجا برمیآید مطالعه در این مسئله که آیا افکار دوره های اولیه مسیحیت در ایجاد و متشکل ساختن افکار اصلی شیعه تأثیر داشته یا نه مدتها فکر محققین باختر زمین را بخود مشغول داشته است. شباهت اصول دو مذهب غیر قابل انکار است ولی از این عجیب تر شباهت دو مذهب مزبور بکیشهای قدیمی است و روان شناسی معاصر با تعالیم مسیحیان ارتودوکس هم عقیده است که پاره ای افکار و عقاید و بخصوص علامات مذهبی چنان در ذات اشیاء و در نهاد بشر نهفته و پایدار هستند که خودشان موجودیت جدا گانه ای دارند و پیوسته نشو و نما و تولید مثل میکنند. اکنون از دوره های گذشته قبول این حقیقت بمذاق مردم نزدیکتر شده است که مثلاً «قربانی» دادن مانند معادله دو بعلاوه دو مساوی چهار ارزش و وجود خارجی و واقعیت دارد. (ولی

انصاف حکم میکند متذکر شویم که یک مکتب فکری معاصر دیگر ازین فکر که تاکنون محدود بنادرستان بود پشتیبانی میکند که معادله دو بعلاوه دو مساوی چهار نیز بهیچوجه ماهیت خارجی و ارزش ندارد). بهر حال برفرض آنکه تشیع در نتیجه تماس با مذهب مسیح غنی تر شده و یاموشکافی ولطافت بیشتری یافته باشد بطوری که از تاریخ خانمان برانداز سیاسی این نهضت برسیاید بهیچوجه نتوانست از انضباط و حکمت دنیائی مسیحیت تقلید کند.

با اینحال موضوع « نفوذ » مذهب شیعه بر سایر ادیان در مقام مقایسه با قدرت عمیق آن در داخل دنیای اسلام باید در درجه دوم اهمیت بشمار آید، زیرا نهضت شیعه توأم بامذهب تصوف و قدریون توانست درهای دژ اسلام را که در ظاهر غیر قابل عبور بود باز نگاهدارد و این مهمان نوازی سبب شد که همه مردم جهان بتوانند بقلعه اسلام رفت و آمد کنند. البته تعداد بسیار محدودی باین سفر دست زدند و ازین عده بسیار محدود عده بسیار کمتری با آقا منشی و قدردانی باین رفت و آمد نگر بسته اند و از اینجهت برای ما مغرب زمینی ها یک تعهد اخلاقی اضافی درست شده است که نباید بدنیای اسلام، بطور کلی، بهیچوجه زمینه ای بدهیم که تصور شود باز شدن این در بمنزله ایجاد شکافی در دفاع قلعه اسلام بوده است.

بطوریکه گفتیم ما در اینجا بهیچوجه باجنبه سیاسی نهضت شیعه کاری نداریم مثلاً بحث درباره علل شکست نهضت شیعه در داخل دنیای اسلام بعنوان یک فرقه مورد قبول همه یا استفاده و سوء استفاده هائی که از اصول اساسی آن برای بدست آوردن نتایج سیاسی، و غالباً شوم، شده از حوصله این مقال خارج است هرچند مطالعه در اینباب نیز اختصاصات روحیه ایران را چه در زمان گذشته و چه در حال ثابت خواهد کرد. ولی یکی از مظاهر سیاسی نهضت شیعه یعنی نهضت اسمعیلیه از لحاظ تأثیرات نیمه مذهبی آن برای ما دارای اهمیت است. جنبش اسمعیلیه بوضع بسیار جالبی توانست اصول قدیمی کیش های مرموز و قدرت پنهانی آنانرا که تمام مذاهب خاورزمین سعی کرده اند در خود بگنجانند، زنده نگاهدارد.

ادعای طرفداران نهضت اسمعیلیه مبنی بر این که در اثر یک الهام باطنی و راز درونی به حقیقت میرسند و عقیده آنها بتمام مذاهب (و نتیجه منطقی آن که عدم اعتقاد بهمه مذاهب است) بسیار جالب است ولی لازم نیست عصر حاضر که کار به تخصص و انحصار کشیده و اغماض در لامذهبی است چندان مورد بحث و فحص قرار گیرد . رویهمرفته سلامت و صحت فکری و محکم بودن پایه های اساسی تشیع ایران (تصوف و عرفان) کاملاً از اینجا ثابت میشود که پی در پی قسمت اعظم این نوع افکار بدعتی را رد کرد و یا آنها را فقط بصورت اغراق شاعرانه در آورد و در نتیجه خطر آنها را بکلی خنثی کرد .

۴ - تصوف و عرفان

تصوف را عموماً و بحق ، بالاترین مظهر فکر ایرانی در زمینه مذهب میدانند. در این مورد نیز ما در نظر نداریم در باب اهمیت تاریخی و توسعه آن بحث کنیم و همچنین راجع به تأثیرات اجتماعی آن و سوء استفاده هائی که در زیر سر پوش آن بعمل آمده است سخنی نخواهیم راند^۱ . در باب سوابق تاریخی و ریشه های اصلی عقاید متصوفه و انضباط و اختصاصات آن دو مکتب وجود داشته است که اکنون از لحاظ اهمیت در دو مرتبه متفاوت قرار گرفته اند . مکتب اول که عقیده داشت اصل تصوف از هندوستان است پس از پایان دوره هوسبازی خاورشناسان و اشتغالات نژادی آلمانیها دیری نپائید و مکتب دوم یعنی آنها که میگفتند تصوف از فلسفه افلاطونی جدید اقتباس شده هر چند فکری جالب و مدبرانه (و با قدرت و نفوذ قوی) بود ولی قبل از این که اکتشافات روان شناسی و مردم شناسی اخیر پیچیدگی و اشکال عظیم چنین مباحثی را گوشزد عموم نماید دوره خود را طی کرد و هر روز نیز اکتشافات تازه ای در باب خود تصوف بعمل میآید که مکتب اخیر را رد میکند . پرفسور نیکلسون در نامه ای که در اواخر عمر خود نوشته و حالا خیلی معروف

۱ - در این باب پروفیسور نیکلسون در کتاب و مقالات خود بطرز قابل تحسینی شرح و بسط داده است و نیز به کتاب « آربری » تحت عنوان مقدمه ای بر تاریخ تصوف چاپ ۱۹۴۲ لندن رجوع شود . ۲ - به صفحات ۱۲۷ تا ۱۶۴ کتاب « گیب » رجوع کنید که شرح بسیار عالی و خلاصه ای در این باب داده است .

است عقیده پخته خود را درباب اینکه بسیاری از اختصاصات تصوف بومی ایران است ابراز داشت و چنین بنظر میرسید که این قضاوت شجاعانه و پخته مورد پشتیبانی عموم کسانی که سرگرم اکتشافات و تحقیقات مجددانه اخیر هستند واقع گردد. بدیهی است در چنین مواردی اقامه دلائل کاملاً « علمی » محال است ولی از روی دلائل محسوس خارجی شکی نیست که ایران میتواند قسمت اعظم تصوف را از خود بداند. در این باب نامهای بزرگی مانند الغزالی، عطار، رومی و حافظ چنان بسهولت و روانی بخاطر میآید که در مورد زهاد اولیه عرب حتی کسان بلند پایه ای مانند محیی الدین بن العربی غیر قابل تصور است. یکی از محققین امروزی در مقاله ای که اخیراً نوشته سادگی اساسی تصوف را شرح داده است^۱. البته سادگی مزبور عبارت از سادگی تمام حقایقی است که در اثر ریخته شدن در قالب افکار و سر و کار داشتن با استعارات دیگری که بشر در حلقه آنان محدود است پیچیده شده و گاهگاهی بوضعی دل انگیز و بهر حال بناچار مرموزتر جلوه کرده است. باین لحاظ شخص در مطالعه تألیفات و تحقیقات بزرگ و مفصلی که در زمینه تصوف شده است نباید از سادگی اصول و اساس آن که مانند نور خورشید خیره کننده است دمی غافل باشد. اساس عقیده متصوفه این است که روح از مبدأ الهی خود جدا شده و پیوسته التهاب ذاتی دارد که بسوی او باز گردد و در او فنا شود چه این التهاب در اثر اشتعالات دیگر تقویت یابد و یا سرکوب شود فرقی در ماهیت آن حاصل نمیشود. تصوف ایرانی از این لحاظ تفاوتی با عرفان باختر زمین ندارد و غزالی هم مانند « سن فرانسیس » بلطف حق امیدوار است و بهمان اندازه باو عشق میورزد و طرف محبت خداوندست (و رابعه نیز کمتر از « سن ترزای آویل » نمیباشد. ما در این باب که در این بیان چه نور امیدیه نهفته است بعداً سخن خواهیم راند) ، تفاوت و اختلاف در بیان و یا سکوت درباره این عشق است و این تفاوت مهم است ولی اهمیت آن فقط محدود بخود تفاوت است.

۱ - پرفسور اربری در مقاله « تمایلات متفرقه در تصوف اسلام » شماره مارس ۱۹۴۹

هنگامی که از نهضت شیعه سخن رانندیم فرصتی شد تا به پاره‌ای از مشکلات خاص موقعیت فرقه تسنن در اسلام و بسیاری از نارسائی‌ها و برهنه بودن عجیب آن اشاره شود. همه این علل سبب میشد که اسلام اولیه از جامعه مذاهب جهان ممتاز و دارای فاصله عمیقی شود. در ضمن اشاره رفت که چگونه نهضت شیعه کوشید و تا حد زیادی موفق شد بر این مشکلات فایق آید با مصالحی که در دسترس و موجود و یا بر سر زبان‌ها و در مغزهای مردم بود و بی شک قسمت اعظم این مصالح بهر حال از فرهنگهای کهن خاور میانه بارث رسیده بود این جای خالی را پر کند و برهنگی اسلام را بپوشاند و اکنون جای آن است که به بینیم نهضت متصوفه که از چندین لحاظ وارث نهضت تشیع بود در برابر این مشکلات و یا نظایر آن چه عکس‌العملی از خود نشان داد.

حتی اشخاصیکه از روی تفنن مذهب اسلام را مطالعه میکنند تحت این تأثیر قرار میگیرند که مقام الوهیت در اسلام بقدری بالا و خارج از دسترس است که برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم میباشد و بنا بر این اشاراتی که در ادبیات عرفان و تصوف نسبت به نزدیکی خداوند ببندگان شده سبب تعجب و تحیر میگردد.

بدیهی است در ادبیات ایران هزارها بیت میتوان یافت که در آنها خداوند را بگل سرخی تشبیه کرده اند که در منقار بلبل بیچاره از فیض او این همه قول و غزل تعبیه شده و یا ذات حق را مظهر جمال مطلق و حسن کمال ازلی و محبوب و معبود و معشوق ابدی دانسته‌اند که از سوزش عاشق بیچاره با خبر ولی چنان باو بی اعتناست که گاهی ناچارش میکند لطیفه‌عاسیانه‌ای بسراید و بگوید:

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت

ناز کم کن که بسی چون تو در این باغ شکفت^۱

۱ - رجوع شود به شماره ۱۱ در مجموعه پنجاه غزل از حافظ ترجمه ج. آذربری (کمبریج ۱۹۴۷) که متن عبارت و ترجمه اختلافی دارد. در اینکه شاعر میخواست است در این شعر خود بقیه پاورقی در صفحه ۲۷۵

ولی در کجای دیگر دنیای اسلام میتوان نظیر این بیان زیبا را دربارهٔ لطف خدا نسبت به « روح منفک از مبدأ » مشاهده کرد که حافظ میفرماید :

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفییر
ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است^۱

(در ضمن باید متوجه بود که بین سفر این شاهباز و بازگشت او بکنگرهٔ عرش از یکطرف و عقیدهٔ صوفیه راجع به اشتیاق روح بوصول مبدأ شباهت عجیب و کاملی وجود دارد). در این زمینه بیانات سعدی غالباً جالب تر از حافظ است . سعدی میگوید :

دوست نزدیک تر از من به من است و این عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم^۲

طعن و لطیفه بکار برد جای شک نیست زیرا از مطالعهٔ الفاظ اصلی که بکار رفته این قضیه واضح است. از نظر زیبایی هنری و ظرافت روح و احساس که در آن بکار رفته، بادر نظر گرفتن اینکه میدان تشبیه خیلی محدود است، شعر مزبور خیلی لطیف است ولی بطور کلی برای ما مغرب زهینی‌ها بکار بردن این وسیله اظهار مطلب نامأنوس است و در اینجا صحبت از اینکه شاعر مجبور بوده است در قالب الفاظ و اصطلاحات مورد قبول زمان سخن گوید در میان نیست، زیرا اگر مثلاً قرار بود یک عارف ربانی ما در مغرب زمین عشق خود بخداوند را در قالب و سائل موجود عصر حاضر یعنی آگهی جراید و فیلم سینما اظهار دارد ما نسبت باو چه فکر میکردیم. بدیهی است عشق طبیعی و جسمانی ناشایسته نیست که وسیلهٔ انعکاس عشق بماوراء الطبیعه و خداوند شود و در حقیقت یگانه معیار قیاس که در دست بشر است همین عشق بدنی و جسمی است (ولی این دو الزاماً از یکدیگر انشعاب نیافته‌اند). این عشق الهی باید عمیق و حقیقی باشد و در آن اصطلاحات سبک و تصنع و مبتذلات را راه نباشد. ۱ - حافظ ترجمهٔ اربری غزل شمارهٔ ۶ اینکه خداوند از دهان پیغمبر صحبت میکند مطلبی است که نباید در آن غلو کرد. اینکه متصوفه غالباً جبرئیل را « روح القدس » میخواندند اشتباه در اشخاصی است که چشم پوشی از آن در مورد کسانی که باین حد مفهوم واقعی تثلیث را درک کرده و به آن نزدیک شده بودند مشکل نخواهد بود، بخصوص که در موضوع الهام و اعلام بارداری حضرت مریم که یکی از مهمترین اسرار مسیحیت است بین جبرئیل و آن شخص ثالث شباهت بسیار موجود است. ۲ - ص ۵۶ گلستان، کلیات سعدی تصحیح عباس اقبال .

در اینجاست که نمونه تعادل کامل فلسفه تصوف که در هیچ جای دیگر اسلام نظیر آن نیست مشاهده میشود. فلسفه‌ای که بر دو پایه اساسی دوری و نزدیکی خداوند، یعنی وجود حق در ذات بشر و یا از دسترس خارج بودن خدا بنا شده است (از فلاسفه برخی خداوند را «متعال» و خارج از دسترس و مافوق تصور و استدلال میدانند ولی گروهی دیگر خداوند را در خود وجود بشر و نزدیک می‌پندارند). فکر صوفیها تعادلی بین این دو قطب مخالف بوجود آورد. این تعادل شباهتی به فکر مشابیه آن در عالم مسیحیت ندارد و بیشتر به دور بودن خداوند متمایل است در صورتیکه مسیحیت کار را بجائی رسانده که خداوند را در جسم انسانی حلول داده است ولی بهر حال این دو مذهب بزرگ جهان هرگز در دوره تاریخ خود تا این اندازه بهم نزدیک نشده بودند. در اینجا باید یادآوری کرد که عقاید متصوفه دائماً در معرض خطر نفوذ افکار و عقاید مذهبی قدیم قرار داشت ولی هرگز کاملاً تسلیم این افکار نشد و رویهمرفته بوضع بسیار جالبی خود را از نفوذ آنها جدا نگاهداشت.

در زمینه رابطه خیر و شر نیز ارتباط نسبی مشابهی بین افکار صوفیه وجود دارد. قسمت اعظم دنیای اسلام، عالماً عامداً و یا بدون اینکه خودشان متوجه باشند، متمایل باین عقیده هستند که بنای خلقت همه بر خیر و نیکی است و حتی عقیده افراطیون این است که شر هم از جانب خداوند است و بنا بر این باید آنها هم خیر باشد. این نظریه نیز مانند بدعتی که نظیر آن در دنیای مسیحیت وجود دارد و پیوسته روبه قوت و توسعه میرود عقیده‌ای پر نیرو و خوش بین و مطمئن است و شاید هم اساس محکمی داشته باشد اما برای صوفیه کافی و شافی نبود. صوفیه میگفتند خیر و شر بناچار و بوضعی بسیار نزدیک در اساس خلقت بهم آمیخته است و شر لازمه‌ای برای بهم زدن خیر و مانند سایه‌ای است که خیر بزمین افکنده و آنرا بمانمایان و مشهود میسازد زیرا جمیع اشیاء عالم فقط باضداد خود شناخته می‌شوند. صوفیه در عین حال معتقد بودند که تجلی خیر و شر در عالم صور است و حقیقت یا خیر عالی تر و مطلق‌تری هم وجود دارد که به شر آغشته نمیشود.

و بنا براین خالص باید باشد و لذا خیری که صوفیه بدان معتقد بودند سوای «خیر»ی است که ما بدان اعتقاد داریم. معرفت کامل به خیر مطلق و یابستر بگویم وحدت با آن، در فرونشاندن آتش نفس و رهائی آن از شر، تزکیه حاصل میشود. گذشتن از تمام هوسهای دنیوی و از همه بالاتر سرکوب ساختن نفس راه نجات است، زیرا شر مطلق و خالص در ذات نفس آدمی است (مقایسه این نظریه با عقاید روانشناسان معاصر خالی از لطف نیست). در اینجاست که، حتی با در نظر گرفتن اغراقات بجا و تکیه بسیار به موضوع برای جلب توجه بان، باسانی میتوان متوجه شد که چگونه صوفیه بسوی پرتگاه خطرناک مانویت و عقاید مانویون سوق داده میشدند، بخصوص که عقاید مانی نیز یکی دیگر از افکار مذهبی بومی همان سرزمین ایران است که صوفیه را نشو و نما داد. بعضی از صوفیه هم مانند بسیاری از عیسویان بالاخره در این پرتگاه سقوط کرده و خلقت را شر مطلق شمردند ولی اکثریت آنان با مهارت و روشن بینی بر صراط المستقیم که در پیچ و خم همه ادیان (جز دین های خالی از ایمان دنیای معاصر) وجود دارد توانستند راه خود را پیدا کنند.

صوفی ها مانند متفکرین یونان که از چندین لحاظ باید آن ها را وارث افکار یونان دانست، دو تکیه گاه مهم مسیحیت یعنی هبوط و حلول را فاقد بودند و این دو فرضیه بود که علمای دین و فلاسفه مسیحیت را از بلند پروازی و یا غوطه زدن در مراحل نامحدود ازلی و بی پایانی که حقیقت مطلق و یا جوهر ذات احدیت است، و باطمینان میتوان گفت فقط خود خداوند میتواند در آن مراحل باشد، نجات داد. بطوریکه فوقاً اشاره شد دنیای باختر زمین عقیده دارد که اسلام اهل تسنن از چندین لحاظ نقص دارد و از جمله این است که مقام بشر در عالم خلقت علت دست بگریبان بودن وی را باشد و رابطه او را با خداوند، بهمان صراحت و شرایطی که دین موسی و عیسی ذکر کرده اند، یعنی منجزاً و مصرحاً روشن نساخته است. اسلام وضع موجود را میپذیرد و با اینکه از اصول و اسرار دودین بزرگ فوق کاملاً بی خبریابی نیاز

نیست هرگز نکوشیده است این اصول را بوضعی اساسی و حیاتی درخود بگنجانند. نظر باین قطعیت و با توجه باین عقیده که ادراك ذات حق ماوراء فکر بشر است و همچنین با التفات به عقاید نیمه مانوی فوق الذکر است که دنیای اسلام، حتی صوفی ها، بهیچوجه علاقه و توجهی بفکر «حلول» که اساس مسیحیت است ندارند. فکر تثلیث مسیحیت که بظاهر امر زنده تر و نامأنوس تر جلوه میکند در حقیقت بسیار آسان تر مورد قبول و تفهیم صوفیها و سایر مذاهب غیر مسیحی بود. سه گوشه دائمی عشق و عاشق و معشوق در سراسر دنیای محسوسات نیز چنان پراکنده است که عشاق حقیقی و الهی هم مادام که با تجسم خداوند در یک شخص مربوط نبود آن را پذیرفته اند، ولی عقیده حلول بنا بر ذات و ماهیت خودش، فرض وجود یک شخص را در برداشت و بنا بر این در دسترس بودن و درخور زمان و مکان و مرئی بودن خدا را نیز در پی دارد و بدنباله این افکار امکان رنج کشیدن او بدست بشر (و درعین حال بدون خدشه وارد آمدن بجوهر ذات او) امکان فلاح و نجات نظام طبیعت از گرفتاری موقتی آن بدست شر، و گنجاندن تمام اینها در طرح عظیم تر و بزرگتری که بمراتب از حوصله علایق و حتی وجود بشر فراتر باشد نیز میبایست مورد توجه قرار گیرد.

موضوع حلول است که برای مؤمنین مسیحی، صرفنظر از اینکه سطح فکرشان چه باشد، جزئی ترین آداب و رسوم پرستش و دعا را دارای جنبه ای دائمی و ارزشی عظیم ساخته و باین ترتیب نظیر اختلاف بسیار شدیدی که بین متعصبین سنی و اسلام و صوفی های تندرو موجود است و علیرغم همه کوشش های غزالی پیوسته رو بتزاید میرفت، در دنیای مسیحیت دیده نمیشود. موضوع حلول است که مسیح را دارای دو جنبه بشری و خدائی ساخته و سرز بسیار دقیقی و جالبی بین پیوستن و یکی شدن بخدا را با جذب و حل در ذات او بوجود آورده است. باین علل است که فکر حلول نه تنها مخالف بسیاری از غرائز عمیق دنیای اسلام بطور کلی است بلکه با بسیاری از اصول و عقاید متصوفه نیز متباین و مغایر است با این حال در یک شعر سعدی نشانه هایی موجود است که نشان میدهد صوفی ها

در این مبحث هم بوضع غیرقابل تصویری جلو رفته بودند. سعدی میگوید :

کرم بین و لطف خداوندگار
گنه‌بنده کرده است و او شرمسار

در اینجا لازمست چند کلمه‌ای در باب بلاغت و هیجانی که در اشعار عرفانی ایران بکار رفته است سخن بگوئیم زیرا با اینکه اشعار ایران بزرگترین اختصاصات روحیه مذهبی این کشور را بما نمایان میسازد، بحث در اطراف آنها بطوریکه ارزش حقیقی و اصلی اش مشخص شود مشکل‌ترین کار هاست. تشبیهات و استعارات و « سمبولیزم » در عصر حاضر جزو زبانی شده که دیگر بشر فقط شاید منحصرأ در خواب با آن حرف میزند ولی در زمانی که شعرای بزرگ عرفانی ایران سخن میسرودند این طرز بیان که شاید از اوان تمدن بشر آغاز شده بود در اوج قدرت و سرزندگی خود بود. مثلاً استعاره‌ای که حافظ راجع بخاک استان معبود دارد، نه تنها در فرهنگ ملت خودش در زمره رسوم و سنن بوده بلکه میتوان آن را هزار سال به عقب برد. مردم امروز دنیا فقط از روی احساسات ضمیر باطن خویش میتوانند حدس ضعیفی بزنند که این گفته حافظ در معاصران او چه اثری بجای می گذاشته است و چه خاطرات پیچیده و نهفته‌ای را بیدار میکرده است. در این مورد اگر بخواهیم آنطور که « مونتینی »^۲ اظهار داشته « سر از بالش نرم شک و تردید » برداریم، باید نه تنها تمام منابع موجود محققین و محصلین برای مطالعه سوابق و تاریخ این استعارات و تشبیهات بکار رود تا کاملاً موضوع روشن و از لحاظ علمی قابل قبول گردد، بلکه علاقه‌ای عمیق‌تر و حیاتی‌تر برای کشف روابط ضبط نشده و رسوم و عادات غیر مضبوط لازم خواهد بود. صرف نظر کردن و یازد کردن بی بندوبار این سنن و آداب و رسوم قدیمه است که در روزگار گذشته تحقیقات راجع باسلام را تا این اندازه تحریف و مغلوط کرده است و مانند « انتقادهای عالی »^۳ در قرن نوزدهم میلادی میتوان کاملاً متوجه شد که مسئولیت این عدم توجه برعهده چه کسانی است.

۱ - اسناد سریانی در کتابخانه آنتنی نیسین Syriac Documents in the Anti-Nicene

Montaigne - ۲ Christian Library, vol. xx, p. 121. - نام یک سلسله مطالعاتی است که در باب

فلسفه و ادبیات قرن نوزدهم در مجلات و مطبوعات انگلسان بعمل آمده بود.

در آخر این مقال باید بجدالی که هنوز هم در باب جنبهٔ عشق الهی و یا بشری اشعار حافظ ادامه دارد اشاره‌ای کرد. در مورد حافظ نیز مانند «دان»^۱ احتیاجی ندارد که نکته گیران و سخن‌سنجان که پیوسته خود را پای‌بند تشریفات و تاریخ‌ها و ظواهر مینمایند برای حل مسئلهٔ واقعی و مشکل حقیقی خود را دچار درس‌سازند. در مورد حافظ پیدایش اشکال غیر قابل اجتناب بود. معه‌ذا اشکال مزبور فقط در اثر تغییرات فکری زمان حاضر عرض اندام کرده، چه در دوران اولیهٔ تعالیم مسیح تشبیه رابطهٔ عیسی مسیح و کلیسای او با رابطهٔ عروسی و پیوند در موجود بشری و برعکس مقدس شمردن پیوند عروسی و تشبیه آن بمقام بالاتر، چیز عادی و ساده‌ای بود، زیرا مردم در آن موقع این دو فکر را چنان بهم مربوط و عشق بشری را چنان با عشق الهی نزدیک میدانستند که تشبیه آن‌ها بیکدیگر هرگز اسائهٔ ادب و یا توهین و یا کفر نسبت بعشق بزرگتر محسوب نمیشد.^۲ محققین و دانشمندان معاصری که با فرهنگ‌های گذشته سروکار دارند دچار اشکالات بزرگ و کوچک هستند ولی شاید هیچ‌یک از این اشکالات بزرگتر از این تمایل بانسحاب و طبقه‌بندی و تفکیک مطالب، که از قرن شانزدهم به بعد بوجود آمده، نباشد زیرا از این تاریخ است که تمایل حاصل شد که مباحث ماوراء الطبیعه و طبیعی و یا مسائل سیاسی و مذهبی را ذاتاً موضوعات مختلف وجدانشدنی تلقی کنند ولی برای صوفی‌ها و تا این اواخر برای قسمت اعظم دنیای اسلام چنین خطری بهیچ وجه وجود نداشت (زیرا آنها همه چیز را مظهر قدرت و حقیقتی بزرگتر میدیدند).

۴ - قدریون

در آغاز این مقال باید صریحاً متذکر شویم که ما در اینجا با طرز فکری که اروپائیان (چه روشنفکران و چه مردم عادی) نسبت بدنیای اسلام عموماً و از زمان رواج اشعار خیام در اروپا بخصوص نسبت به اسلام در ایران دارند سروکاری

۱ - Donne شاعر عارف مشرب در شعری که گوئی زبان حافظ است میگوید «راز عشق خود را چگونه بمردم عامی بگویم که بیحرمتی بخلسهٔ ما نباشد» ۵ - رجوع کنید بحاشیهٔ چند صفحه قبل در باب حافظ چاپ اربری.

نداریم. بی‌شک چنین طرز تشخیص هر قدر هم مبهم باشد در دوران گذشته برای آن‌ها که خودشان را مردان اراده و عمل میدانستند، (و میگفتند اراده بشر و قایع را بوجود می‌آورد) نشانه غرور و افتخاری بشمار میرفت ولی حالا که فهمیده‌اند نه تنها قادر نیستند دنیا را عوض کنند بلکه بدون کمک حتی نمی‌توانند برای این جهان تعبیری قائل شوند دیگر این پرتاوسی که یک‌لایه خود زده بودند مایه مباحثات نیست؛ بلکه اسباب مسخره شده است. اگر اطلاع عمیق تری از روحیه مشرق زمین اثری در رفع این سوء تعبیر نداشته باشد شاید نا پایداری و بیهودگی بشر سبب شود که از آن بگذریم.

وقتی ما صحبت از روحیه قضا و قدری ایران میکنیم غرض ما از آن حس شفقت و رأفت کهنی است که سرچشمه آن طغیان قوه مدرک و متفکره بر علیه مساعی خودش میباشد و نه آن شرمگینی و سرافکنندگی است که در مردمان مرفه هنگام روبرو شدن با فلاکت و نکبت و اوضاع شمشزکننده بوجود می‌آید، بلکه موضوع تقدیر که بحث میشود ناشی از همدردی باطنی (به تمام مفهوم کلمه) میباشد که شخص برای هر چه که عمرش خیلی کوتاه است و در این خاکدان با رنج و عذاب چند روزی میماند و میگذرد، احساس میکند، مایه اصلی این احساس نه آن تلخی و مرارت شخصی مانند «معری» است نه آن احساسات خشک و جامد و «دیگر پرستی»^۱ لیبرال‌های قرن ۱۹، بلکه انعکاسی ضعیف از رحمت خود خداوند است که این شفقت و رحمت همه آنها را که مانند مارنج زندگی کشیده‌اند یا میکشند یا خواهند کشید، در بر میگیرد و هر چند در تمام افکار و مظاهر فکر ایرانی یک رشته خیلی قوی از این طرز فکر همیشه موجود است، در تألیفات هیچ کس با اندازه فردوسی که به سبیل خودش پیر خرد و دانشمند مطالب قدیمی است باین وضوح دیده نمیشود.

جای نهایت تأسف است ولی چندان تعجبی ندارد که در میان خاورشناسان فردوسی کمتر از همه شعرای بزرگ ایران مورد توجه باشد. فردوسی حتی در کشور

خودش نیز در میان طبقات تحصیل کرده و با سواد کمتر از بیسوادان و توده‌های ساده مردم مورد توجه است و قطعاً روح او بسیار باین سر نوشت می‌بخندد. اگر تنها یک مورد را استثنا کنیم فردوسی شباهت تامی به «چاسر»^۱ شاعر قدیمی خود ما انگلیسیها دارد. آن مورد استثنائی این است که برای توده‌های ساده‌دنیای باختر هیچ میراث بومی باقی نمانده است که آنرا عزیز و گرامی بدانند. فردوسی هم مانند «چاسر» بانی و پدر شعر کشور خودش معروف شده و مانند او مردم ویرا اندکی پرگو و کسل کننده و سراینده بی‌قاعدهٔ صنعت شعر می‌پندارند (مثلاً بر سر اینکه فردوسی یوسف و زلیخارا تألیف کرده یا نه، بهمان دلائلی که بر ضد کتاب «ترویلوس و کریزید»^۲ تألیف «دان جفری»^۳ بکار رفته اختلاف است). ولی در حقیقت فردوسی مانند چاسر استادی پخته و ماهر در صنعت شعر است و هزاران هنرنمایی در سبک و ابداع در خلق شخصیت‌ها دارد. در مقام مقایسه میتوان رقص بلازمان زال و رودابه را یک اثر بالت دلپذیری دانست در صورتیکه گفته‌های سیمرخ در فن مامائی بر استی شوخی و لطیفه پردازیهای شیرین دارد. بسیاری از ابیات فردوسی را عیناً میتوان اثر قلم چاسر بشمار آورد و بر عکس میتوان بسیاری از ابیات چاسر (مثلاً بالاد - بن کونسیل)^۴ را نوشتهٔ فردوسی دانست، در حقیقت پیدا کردن یک بیت از فردوسی در برابر هر بیت از چاسر در قطعهٔ بالا کار بسیار مشکلی نخواهد بود. ولی ایندو استاد سخن در هیچ مورد بیش از زمانیکه غم دشمنان منکوب و یا دوستان بخت برگشته را می‌خورند بهم شباهت ندارند. علت این ترحم و شفقت البته در مورد هر یک از ایندو فرق داشت. چاسر مسیحی و معتقد بود که خود خداوند رنج کشیده ولی در عین حال دوست دارد و می‌بخشد بنا بر این برایش مشکل بود که کینه در دل گیرد ولی فردوسی میخواست این حقیقت مسلم را بثبوت برساند که همهٔ ماها و موجودات، آری حتی خود خداوند هم تا حدی شکار گردش تقدیر هستیم. کیفیت شفقت چاسر و فردوسی یکی بود هر چند علت آنها فرق داشت.

۱ - Chaucer - ۲ Troilus and Criseyde - ۳ Dan Geoffrey - ۴ - دلائل تاریخی

و سبک‌شناسی ثابت میکند که این منظومهٔ سست و بی ارزش از فردوسی نیست. (مترجم)

۵ - Ballade of Bon Counseill

بدیهی است اینکه فردوسی در پردهٔ مقام، خداوند بزرگ را به پایهٔ خدایان یونان پائین آورده سبب خشم مسلمین متعصب میشد و مشکل است با اتهام این عده موافقت نکنیم که فردوسی تحت تأثیر غرور نژادی ایران و کیش زردشتی واقع شده است. ولی بهر حال فردوسی بدون هیچ تردیدی بصورت یک فرد « متشخص » یا دهگان پرابهت و وقار ولی تهی دست و فقیری است که نگاهدارنده و ادامه دهندهٔ فرهنگ کهن میباشد. فکرش متعادل و بدون تعصب، خودش پراغماض، سر زنده، شوخ و از همه بالاتر دارای احساسات « انسانی » است.

بین راه و رسم و روش زندگی و طرز فکر فردوسی با شوالیه‌های مغلوب شدهٔ دوران پس از جنگهای داخلی انگلستان بخصوص در نقاط ضعف شباهت بسیار وجود دارد؛ این روحیه در سراسر زندگی ایران چه از لحاظ مذهب و چه از لحاظ امور عادی همیشه موجود بوده است.

همانطور که فردوسی ما را با قدیم‌ترین شاعر بزرگ انگلیسی زبان نزدیک ساخته، شاید با وجود اینکه بسیاری رشته‌های دیگر ارتباط ما قطع شده باز هم همین احساس ما را بروحیهٔ واقعی مذهب ایران و بایمان بزرگتری که مذهب ایران قسمتی از آن است یعنی بخود « ایمان » نزدیک و مرتب سازد.

۵ - امام غزالی

اکنون نوبت آن رسیده که در باب بزرگترین سهمیه‌ای که روحیهٔ ایرانی بوسیلهٔ یک شخص معین نسبت بدنیای اسلام تقدیم داشته و در باب اهمیت آن برای دنیای باختر صحبتی بکنیم. هر چند این اظهار نظر ممکن است مورد قبول عامه نباشد ولی این شخصیت برجسته که برای دنیای اسلام دارای اهمیت درجه اولی بوده، بهمان درجه هم برای شعبهٔ پروتستان مسیحیت و تقریباً بهمان جهات و دلایل اعتبار داشته است.^۱

شاید بهمان ترتیبی که انسان میتواند « سن توماس مور »^۲ را نمونهٔ کامل

۱ - رجوع شود بصفحهٔ ۱۱ بکتاب Horten مذکور در پاورقی های صفحات قبل .

۲ - Sc. Thomas More .

یک فرد انگلیسی بداند، غزالی هم کاملترین نمونه یک فرد ایرانی است. بیم‌من آنست که هیچ یک از این دو ادعا در میان اکثریت هم‌میهنان آنان با اشتیاق چندانی مورد قبول واقع نشود و در میان محققین و طلاب که در قسمت عمده آنان مرام و عقیده و آنچه غزالی و «مور» عزیز می‌پنداشتند بی‌تأثیر است. ادعای ما مورد جروبحث شدید ممکن است واقع شود. غزالی نیز مانند توماس مور متعلق به اجتماع و فرهنگی بسیار وسیع‌تر از اجتماع و فرهنگ ملی خود بودند و بیشتر نوشته‌های آنان بزبان مورد قبول عموم جهان است. غزالی نیز چون توماس مور هنگامیکه کامیابی‌های دنیائی بر سر راه عشق او بحق و حقیقت واقع میشد، با هیجان و ایمان از آن‌ها چشم پوشید و هر چند در این دو مرد بزرگ و در تحقیقات باطنی و مطالعات آنها بهیچ وجه تعمداً نظری به ایجاد درام و یا وقایع تحریک‌آمیز نبود، غزالی هم مانند توماس مور بالاخره خود را با پیروزی تمام (البته نه پیروزی این دنیائی) در برابر بسیاری از شرها و پیش‌آمدهای سوء که نسل‌های بعد را فراگرفت و یا در شرف تسلط بر آنان است، تبرئه و آسوده کرد^۱. هیچ یک از این ملاحظات سبب نخواهد شد که هم‌میهنان امروزی غزالی و توماس مور ایندو نفر را مورد احترام و ستایش قرار دهند، هر چند شاید بتوان امیدوار بود که گردش زمانه نه انتقام، که در این مورد جایز نیست گفته شود، ولی شاید برای جبران گذشته‌ها، از یکسوفروتنی و از سوی دیگر اغماض و گذشت را بوجود آورد!

با وجود موانعی که ذکر شد ما از این جهت غزالی را انتخاب میکنیم که نه تنها شاید وی بزرگترین عالم الهیات در اسلام باشد، (و البته این عنوان حتی اگر با عنوان فیلسوف و حکیم و عارف هم توأم شد شمه‌ای از مناقب او نخواهد شد) بلکه وی مانند توماس مور مظهر بارز روشنی از کلیه اختصاصات افراد کشور خودش در سراسر تاریخشان میباشد. شباهت بسیار نزدیک دو دسته

۱ - در این مورد نیکلسون (ص ۲۳۷) عقیده دارد که مولانا جلال‌الدین رومی را باید ذکر

کرد نه غزالی را.

اختصاصات فوق بیکدیگر، شرط اولیۀ تمام میراث‌های فرهنگی است.^۱ زندگی غزالی بخصوص بحران و ترك نفس و کناره‌گیری که در میان آن آمده مدنهای مدید و لااقل تا جائیکه مربوط بوقایع خشک و محض میباشد، مورد توجه واقع شده ولی میتوان یقین کرد که از زمان غزالی تا کنون هیچ نسلی باندازه ما همه‌جا مستعد درک مفهوم حقیقی زندگی او نبوده است. حاصل عمر ما هم مانند حاصل زندگی او خاکستر شده ولی بر عکس خاکستروی که روح القدس بر آن دمید و سمندیری از میان آتش آن احیا کرد هنوز نفخه الهی بر خاکستر ما ندمیده است، تألیفات او را هم با وضعی سرسری و بدون در نظر گرفتن اهمیت شخصی او متوجه شده و گفته‌اند عبارت از گرد آوری و بهم‌انداختن رشته‌های پراکنده زندگی مذهبی زمان خودش بخصوص رشته قوی تر عرفان صوفیه بوده است^۲، ولی در اینجا بیشتر میخواهیم در باب اهمیت شخصی زندگی و تألیفات غزالی برای دنیای باختر مطالعه مختصری بکنم.

غزالی نه از برای ابتکار عمده‌ای در دکترین^۳ بلکه برای این اهمیت دارد که در تحقیقات فلسفی و الهیات و عرفان عملی توانست فروتنی، خدا ترسی، تقوی، ترحم، منطقی سلیم و واقعیت دادن بموضوع را وارد کند. هنگامی که

۱ - بقول چمبرز همین دلیل که آنها مظهر کامل ملت خود هستند سبب شده است بدقیافه‌ترین ابداد آنها مدعی میراث ایشان شوند. رجوع کنید بکتاب توماس مور Thomas More تألیف ر. و. چمبرز : R. W. Chambers چاپ لندن ۱۹۳۵.

۲ - رجوع شود به تألیف گیوم که ذکر شد (صفحات ۷۵-۲۶۹) که بوضع بسیار زیبایی زندگی غزالی را از این جهات مطالعه کرده است. از کتابهایی که راجع به غزالی نوشته شده هیچ‌یک باندازه کتاب « افکار غزالی » تألیف ا. ژ. ونسینک (پاریس ۱۹۴۰) رسا و گویا نیست. مؤلف این کتاب در فضای بسیار محدود مقادیری کثیر و عظیم قضاوت محققانه و تعمق عاشقانه نموده است.

در زبان فارسی کتاب آقای جلال همائی بنام « غزالی نامه » مرجع خوبی برای اطلاع بروحیات و افکار این دانشمند ایرانی است.

۳ - البته کمتر کسی از معاصرین غزالی مدعی ابتکاری در نظریات خود میشد ضمناً بر حسب تصادف همین تمایل اساسی و صحیح وابستگی به حکماء و علماء قدیم بود که سبب شد مقدار بسیاری از افکار و نظریات عجیب اعراب که سال‌ها پس از مرگ فلاسفه یونان بوجود آمده بود به فلاسفه مزبور مرتبط شود.

علم و اطلاع عمیق و شخصیت جالب او را باین صفات اضافه کنیم کاملاً روشن می‌شود که وی در دنیای اسلام گوهری نادر و گرانبهاست و در هر مذهبی که چنین شخصی پیدا می‌شد ارزنده و ارجمند می‌بود. غزالی توانست با اندازه هر کس دیگری که در هر زمان موفق باین کار شده باشد، تضادهای باطنی اسلام را از میان بردارد و دشواریهای خارجی آن را مرتفع نماید، و اگر موفقیت او را در این عمل نتوان با نتایج حاصله از اقدامات «سن توماس اکویناس»^۱، در عالم مسیحیت مطابقت کرد شاید آنقدر که این عدم موفقیت در نتیجه وجود این اشکالات واقعی (نه فقط ظاهری) بوجود آمده مربوط به کم اهمیت‌تر بودن غزالی از اکویناس نباشد. بطوری که . د. ب. ماکدو نالد میگوید: «اسلام هرگز نتوانسته است از غزالی جلوتر برود و هر گز هم کاملاً نفهمیده او چه میگوید»^۲، در این مورد نیز مانند تحدیدی که وی با احترام ولی در کمال وضوح از نیروی متفکره و متخیله آدمی کرده است موقعیت او شباهتی (ولی فقط شباهتی از لحاظ موازی بودن) با فکر سن توماس دارد.

هر چند سن توماس و غزالی بیش از یکصد و پنجاه سال با هم فاصله دارند ولی در شخصیت ایندو نفر دو مذهب بزرگ اسلام و مسیحیت بیش از هر موقع در دوره تاریخ خویش بیکدیگر نزدیک شدند، شرایط این «نزدیکی» بسیار مساعد بوده زیرا زمان مزبور دوران گنجی و سردرگمی دنیا پرستان، اختلاف و تشتت در داخل جامعه‌های مسیحی و مسلمان و حملات خانمان بر انداز خارجی بر آنها بود و در چنین زمانی از هر دو طرف شخصیت خارق‌العاده و نابغه‌ای عرض اندام کرد که علم و دانش را با خدا پرستی، تقوی، و نوع دوستی توأم نمود (ای کاش همه اینکار را کرده بودند) و هر یک از ایندو نفر بمراتب پیش از معتقدین بمذهب مخالفین خود به اصول آن مذهب وارد بودند، مثلاً میتوان اطلاعی را که سن توماس از این رشد داشت و بمراتب پیش از اطلاع (سیگر)^۳

۱ - St. Thomas Aquinas - ۲ - در کتاب وی موسوم به «توسعه فلسفی الهی در اسلام»

چاپ لندن ۱۹۰۳ . Siger - ۳ Development of Muslim Theology

دانشمند ابن‌الرشید شناس درین مورد بود با مطالبی که با منتهای دقت و حقیقت غزالی از انجیل نقل میکند مقایسه کرد. ایندو شخصیت بزرگ بی‌آنکه خودشان خوب متوجه شوند تسلیم مشیت خداوند شدند و شروع بساختن پلی بسوی یکدیگر نمودند که پایه‌های آن تنها احساسات خشک و یا عقیده بیکی بودن تمام مذاهب نبود بلکه بر روی صخرهٔ دکترین و اصول متقن و محکم و ایمان باین حقیقت بود که خداوند رؤف همه را دوست دارد و اگرچه برخی را بیشتر دوست دارد ولی هیچ کس را کمتر از دیگری دوست ندارد (اغماض سن توماس در برابر یهودیان را میتوان با گذشت و ترحم غزالی نسبت به یزید «ملعون» مقایسه کرد) این دو عالم ربانی درحالی که بر روی پایه‌های پل‌های خود ایستاده بودند بدون ترس از لغزش پاها میتوانستند دستهای خود را بسوی یکدیگر دراز کنند.

بدیهی است در زندگی این دنیا تماس آنها میسر نمیشد زیرا سر دیگر پل (در مورد هر یک) به بهشت منتهی میشد و حلقهٔ آخری زنجیر خود خداوند بود^۱، ما بجای «نفوذ» غزالی (که در گذشته راجع بآن گفتگوها و مطالعات بسیار قابل تردیدی بعمل آمده است)^۲ اهمیت این مرد را برای دنیای باختر بیشتر در همین موردی که ذکر کردیم میدانیم. چه از زمان غزالی و سن توماس مور، مسیحیت و اسلام در راه‌هایی افتاده‌اند که نه تنها توجه کامل هم‌کیشان آنان را باین دو شخصیت عظیم لحظه به لحظه مشکل‌تر میسازد بلکه چنین بنظر میرسد که راه این دو مذهب بزرگ جهان را پیوسته از یکدیگر دورتر نموده و حتی صدای یکدیگر بدستهٔ دیگر نمی‌رسد. در اردوی اسلام افکار خطرناک کثرت وجود و چند خدائی وارد عرفان صوفیه شده و اسلام تسنن نیز متحجر گردیده است و در اردوی مسیحیت نیز انشعاب و تشتت و فرقه‌بازی پیوسته رو به فزونی میرود. اکنون که

۱ - گیوم در کتابی که ذکر آن رفت (صفحه ۵-۲۷۴) متوجه رابطه بین این دو نفر شده است و نسینگ نیز در کتاب خود (صفحه ۲۰۱-۱۹۹) اشارات روشن‌کننده‌ای دارد و بانظر کم و بیش لفظی صحبت از «اخلاقیات مسیحیت» غزالی میکند. ۲ - رجوع شود بکتاب م. اسمیت M. Smith بنام غزالی صوفی (لندن ۱۹۴۴) صفحات چ - ۸ و همچنین نوشته‌های پالاچیو.

ما در دوران معاصر هستیم، خوب است از این بحث نتیجه بگیریم و نتیجه اخلاقی خود را روشن سازیم زیرا هر دو مذهب بزرگ جهان در معرض نخستین حملات سنگین کفر و انکار الوهیت هستند.

۶ - نتیجه

در این فصل نشان داده شد جوی اصلی که سرزمین های نسبتاً خشک اسلام را آبیاری کرد از ایران زمین سرچشمه گرفته و با سیلاب پررکت فرهنگ و مدنیت قدیم خود (که بشریت بطور کلی تا این حد عمیقانه مدیون آن است) آن خاک را حاصلخیز کرد و نیز نشان دادیم که چگونه نبوغ ایرانی با روحیه خاص خود محصول فراوانی را که باین ترتیب بدست آمد قوت و ثبات داد. ایران با این کار خود سبب شد که در داخله اسلام نظریات، افکار، مقررات و شخصیت هائی بوجود آیند که این دین را با دین های بزرگ دیگر جهان بخصوص با مسیحیت مرتبط سازد (باید در اینجا ذکر کنیم که اگر هم این جنبه های نبوغ ایران دنیای اسلام را رویهمرفته تا این حد که تا بحال دیده شد تحت تأثیر قرار نمیداد حتی اهمیت آنها از نظر وجودشان در داخله اسلام بی نهایت عظیم میبود) ما نفوذ ایران را در زمینه ای که ذکر شد زیر سه عنوان تشیع، عرفان صوفیه و قدریون بحث کرده و تحولات کلی را حتی تا حدی از نظر تاریخی مطالعه نمودیم و مطلب ما در شخصیت بزرگ امام غزالی پایان یافت در عرض قریب پانصد سال اخیر دنیا ناظر جریان هائی بوده که کاملاً مخالف وقایع قبل از غزالی است باین ترتیب که سفینه اسلام آرام و مستقر و بی حرکت و ثابت شده ولی کشتی مسیحیت دچار طوفان و بی سرپرستی گردیده و سرنشینانش آن را ترك گفته اند و بتدریج پیوسته از اسلام جدا شده و در اقیانوس شک و تردید ویأس گرفتار امواج است و این دریای خروشان چیزی نمانده هر دو سفینه را با خود بقعر امواج ببرد. در جهان امروز ما دیگر فکر «مشیت خداوندی» عبارت از رؤیای نیمه هشیارانه، نیمه خواب آلوده، نیمه قبول و نیمه رد شده قرون وسطائی

نیست بلکه یک الزام قطعی دارد که مرگ و زندگی ما بسته به آن است. چنانکه عشق آنقدر کامل و قوی نیست که خوف را بزداید ممکن است ترس کاری را که عشق ناقصی نتوانست انجام دهد به پایان رساند حتی الهیون استدلالی غرب که طبیعت واقعی اسلام را عوضی گرفته اند سعی کرده اند (درعین آنکه سرچشمه اصلی نیمه فراموش شده خود را هم رد میکنند) باسلام واقعی نزدیک شوند . در راه این مقصود بزرگ یعنی ایجاد یگانگی بین همه دوستداران خداوند (از طریق عشق و نه ترس) سرزمین ایران در دوران گذشته مصالح و ابزارهای بسیار گرانبها و عظیمی گردآوری کرده است و امروز بر عیسویان و مسلمانان لازم است که حسن نیت و نیروی لازم برای این یگانگی را بوجود آورند .^۱

همانطور که برای دنیای مسیحیت ممکن نیست بزمان سن توماس مورییا سن فرانسیس بر گردند دنیای اسلام هم نمی تواند بدوران رهبران بزرگتر شیعه، صوفیه، قدریون و غزالی عقب نشینی کند، حتی اگر این بازگشت هم ممکن بود در پایان راه خود، روحیه آنان را نمیدیدیم. هرچند ما کم توجه کنیم اینان در میان ما زندگی میکنند و در پیشاپیش ما بر روی پلی که ذکرش رفت و گفتیم بخداوند منتهی میشود پیش میرانند، ما باید از طریق آنان از لطف خداوند الهام بگیریم و تند پیش برانیم تا بانان برسیم. نفوذ واقعی ایران در دوره گذشته از طریق اسلام، بر اروپا و باختر زمین هرچه باشد در زمینه مذهب بزرگترین افتخار ایران آن است که بزرگترین میراث وی امید و ایمان است.

۱ - خوشبختانه در این زمینه عده ای مشغول فعالیت هستند. دو نفر تازه وارد بدنیای مسیحیت محمد عبدالجلیل و «ملا» شاید بیش از هر کس دیگری در عرض قرن اخیر موفق شده اند اساس مذهب اصلی خود یعنی اسلام را بدنیای باختر بشناسانند (رجوع شود بکتاب اسلام و ما، تألیف عبدالجلیل ۱۹۴۷) درعین حال اسقف هیوز Hughes که اخیراً فوت کرد و در مصر و خاور نزدیک مرگ او را عزا گرفتند، مراحل جدیدی در امکان ایجاد روابط بین اسلام و مسیحیت بوجود آورده است. ضمناً بسیار بجاست که سهم «سازمان مطالعات هارتفورد» Hartford Theological Seminary را در این زمینه متذکر شویم.

قلم : ه . و . یلی
استاد سانسکریت دردانشگاه کمبریج

فصل هفتم

زبان فارسی*

هاروند والتریلی استاد زبان سانسکریت دردانشگاه کمبریج، سابقاً در مدرسه علوم شرقیه دانشگاه لندن عهده دار تدریس فارسی بود. وی عضو فرهنگستانهای نروژ و دانمارک و فرهنگستان تاریخ سوئد و رئیس انجمن فقه‌اللغه انگلستان است.

مقالاتی که وی در مجلات و نشریات معروف نوشته بیشتر در باب متون زرتشتی، زبانهای ایرانی و هندی و بخصوص زبان سکائی (ختی) است که وی بزرگترین متخصص زنده آن بشمار میرود.

وی در مقاله کوتاه خود اطلاعات عمیق خویش را در باب زبان فارسی و زبانهای دیگر ایرانی قدیم و جدید در اختیار خواننده میگذارد.

زبان عمده سرزمینی که قرن‌ها نام نامی «پرشیا»^۱ (ایران) را در مخیله اروپاییان مجسم ساخته، به انگلیسی «پرشین»^۲ و یا (آنچنانکه ساکنان این کشور، زبان دلکش خویش را میخوانند) زبان فارسی نامیده میشود. این زبان (و بسیاری از السنه مربوط بدان که در ضمن صفحات آینده مورد مطالعه قرار خواهد گرفت) در طی دوره ای متجاوز از ۲۷۰۰ سال دارای اسناد کتبی است، و بدین لحاظ از قدیمترین زمانی که زبان یونانی هم شناخته شده وجود داشته است. در مورد ازمنه قبل از این دوره نیز، از مقایسه دقیق زبان مزبور با زبانهای خویشاوند،

* در این مقاله هر جا «فارسی» گوئیم مراد زبان فارسی پس از اسلام است که اکنون نیز بدان سخن میرانیم و هر جا «پارسی» گوئیم مراد زبان پارسی پیش از اسلام است. (م.ع.)
۱ - Persia انگلیسی، Perse فرانسوی، ۲ - Persian انگلیسی، Persan فرانسوی

برای مدت ۱۳۰۰ سال دیگر ، اطلاعاتی دربارهٔ گذشتهٔ آن میتوان به دست آورد . گزارشهای کتبی (گذشته از قدیمترین آثاری که در نامهای متون میخی بین‌النهرین از زمان کوروش اول وجود دارد) از نخستین دورهٔ هخامنشی و با کتیبهٔ طولانی داریوش بزرگ در صخره‌های بهستان (بیستون) نزدیک کرمانشاه آغاز میشود . اگر در مطالعهٔ این اسناد با متوقع ادبیاتی کامل مانند ادبیات یکی از زبانهای جدید و یا ادبیاتی که بعضی مراکز قدیم تمدن مانند هند ، چین و یونان میتوانند ارائه دهند ، باشیم ، نوشته‌های باقیمانده از عهد هخامنشی ناچیز جلوه میکند ، و مواد موجود (جز در مورد متون دینی) برای ساختن کاخ ادبیات ایران کافی نیست تا دورهٔ قرون وسطی ، قرن دهم مسیحی که ادبیات برجستهٔ ایران آغاز میشود . در طی قرونی که در فواصل ادوار مذکور گذشته ، آثار ادبی بسیار از میان رفته است ، ولی برای زبان شناس متخصص یا مورخ ، این آثار قدیم هخامنشی بغایت اهمیت دارد ، و باز دیدهای پیاپی محققان از این نواحی برای به دست آوردن جزئی‌ترین آثار باقی به عنوان مدارک علمی ، معرف جاذبهٔ شدید مسایل ما نحن فیه میباشد .

اشکالات تشریح و تعبیر اعصار قدیم ، هنوز هم ، پس از سالها مطالعهٔ دقیق و تتبع در همهٔ شقوق معرفت « ایرانی » وجود دارد : اگر از ۱۷۷۰ میلادی سالی که نخستین بار در اروپا متون باستانی زردشتی توسط « انکتیل دوپرون »^۱ به صورت ترجمه‌گونی در اختیار اروپاییان گذاشته شد ، حساب کنیم تا کنون ۱۸۰ سال^۲ میگذرد که باختر زمین با این رشته آشنایی یافته است .

چون ایران شناسی برای مطالعهٔ کامل گروه السنهٔ هند و اروپایی که در طی قرون مختلف از چین (زبان ایرانی در دورهٔ مغولان حتی در پکن هم به وسیلهٔ « آلانان »^۳ گفتگو میشد) تاجزایر ایرلند بدانها تکلم میکردند ، بنابراین یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواهد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند ، باید از کتیبه‌های پارسی باستان اطلاعاتی به دست آورد . برای مطالعات مربوط به « هند » اطلاعات راجع به ایران ، نزدیکتر و ضرورتر است . در دورهٔ بعدی

۱ - Anquetil du Perron - ۲ - تا زمان تألیف کتاب (۱۹۵۳ م .) - ۳ - Alans

که از هزارسال متجاوز است (یعنی از ۳۰۰ ق. م. تا ۱۰۰۰ م.) تاریخ آسیای مرکزی به تبعات ایران شناسی مرتبط است ، زیرا بعض قبایل ایرانی از سابق در آن نواحی نفوذ کرده بودند .

از هم اکنون مشکلی عمده را برای دانشجویان مسایل راجع به ایران باید متذکر شد ، و آن تشریح بقایای السنهٔ ایرانی قدیم است که با قریب بیست و هفت خط مختلف ، به صورت کلمات منفرد و یا متون متوالی به اندازه های متفاوت ، ضبط شده است . اما در این کتیبه ها آنچه که بیشتر به وسیلهٔ نویسندگان داخل دنیای ایران نوشته شده غالباً متون بدون حرکات^۱ است و برای کسانی که قرن ها بعد از آنان میزیستند ، مشکل است تلفظ صحیح آنها را دریابند . ناگزیر زحمات بسیار برای تنظیم دلایل و قراین جهت تعیین تلفظ و شکل هر کلمه کشیده شده است . این تحقیقات عمیق در باب دلایل ، سبب شده است که اطلاعات کثیر به دست آید . با این حال هنوز مسایل بسیاری باقی مانده است که حل نشده و بنا بر این می توان گفت دورهٔ نخستین جمع آوری دلایل پایان نیافته است . هر چند موضوع بسیار مهم است ، کسانی که در این رشته کار کرده اند معدود بوده اند زیرا هیچ محقق ایران شناسی نمیتواند مدعی دانستن یکی از زبانهای ایرانی شود مگر آنکه بتواند تمام تحولات آنرا از قدیمترین دوره ها تا عصر حاضر و همهٔ شعب آنرا در نظر بگیرد . نیز باید یاد آور شویم که سرزمینهای وسیعی که در قدیم زبان ایران در آن تکلم میشد در طی قرنهای اخیر پیوسته فشرده تر شد تا امروز فقط دو کشور یعنی ایران و افغانستان دو نوع زبان ایرانی مستقل و زنده را نگاه داشته اند و در دو ناحیهٔ همجوار یعنی قفقازیه و تاجیکستان نیز زبان ایرانی بصورت کم استقلالتری پایدار مانده است .

در اینجا متذکر میشویم که زبان عبارت از سخن است که تکلم میشود نه آنچه که نوشته میشود ، چه نوشته ممکن است مظهری ناقص از آنچه گفته میشود باشد . دلایل سیاسی یا اجتماعی ممکن است مشکلی خاص از یک زبان را ممتاز کند ، و یا آنرا

۱ - مراد حرکاتی است که به حروف میدهند که اصطلاحاً در عربی «شکل» خوانند . (م.ع.)

ضعیف سازد ، و در این حال زبان را به صورت نوشته نگاهدارد ، تا جایی که بدون سالها مطالعه و تحقیق کسی نتواند آنرا تشخیص دهد ؛ ولی مادام که کودکان از دهان مادران زبانی را فرا گیرند و زبان در دهان سخن گویان مداومت یابد ، پیوسته نشوونما میکند و پیش می رود . علاوه بر این مشکل است بتوان زبانی را پیدا کرد که با لهجه های همجواری خود ارتباطی نداشته باشد . این حقیقت که جنبه عمومی دارد در مورد ایران نیز ثابت است . در مغرب سرزمینی که یونانیان ، « ایران » می نامیدند ، در دوره هخامنشی زبان مادی و پارسی برتری یافت^۱ . در دوره اشکانیان زبان پارتی متداول شد ولی در قرن سوم مسیحی ، در دوره ساسانیان ، مجدداً زبان پارسی رایج شد ، اما در این نوبت مبنای زبان اصلی پارسی با زبان پارتی که متعلق به شمال بود و زبان سغدی که متعلق به شمال شرقی بود ، مخلوط گردید و پس از فرارسیدن اسلام ، بدین زبان پارسی ، که قبلاً مخلوطی از سه زبان ایرانی بود ، عنصر عربی هم که در حال حاضر تا این حد غلبه دارد ، افزوده گشت . ولی با وجود این در هم آمیختگی شدید چهار عنصر مذکور ، محققان اینک پس از شصت سال کوشش و کار پرحوصله ، توانسته اند هر یک از عناصر مذکور را تشخیص دهند .

نخست بهتر است که زبان فارسی امروزی یعنی زبانی را که در عرض هزار سال گذشته زبان تحریر و تکلم ایران بوده است ، مورد تحقیق قرار دهیم . اگر دو قطعه از زبان فارسی را برای تجزیه و تحلیل انتخاب کنیم و بکوشیم ریشه اجزاء آنرا بیابیم ، متوجه خواهیم شد که این زبان از لحاظ اصول ساختمان زبانی ایرانی است که اجزاء و اضعاف خارجی بسیار در آن راه یافته و بطوری در استخوان بندی اصلی جوش خورده که جزیی متناسب از ساختمان اصلی به شمار می رود .^۲

در سال ۹۹۹ (میلادی)^۲ ابوالقاسم متخلص به فردوسی (یعنی مرد بهشتی)^۳

۱ - زبان مادی در عهد ماد (قرن ۷ - ۵۵۰ ق.م) و زبان هخامنشی (۵۵۰ - ۳۳۰ ق.م) رایج بوده است . (م.ع.) ۲ - به اغلب احتمال در سنه ۳۸۴ ه . « تقی زاده . شاهنامه فردوسی » در هزاره فردوسی چاپ وزارت فرهنگ . تهران ص ۷۰ (م.ع.) ۳ - منسوب به فردوس (بهشت)

نخستین اتحاف منظومه خود موسوم به شاهنامه را بپایان رسانید. در این نامه شاهان، شاعر همه افسانه‌های شگفت‌انگیز کشور خود را بیان کرده و از آن جمله داستان رستم قهرمان سکایی (سگزی) میباشد. فردوسی پس از ذکر نبرد شوم رستم با پسر ناشناخته خود سهراب، زبان حال رستم را چنین بیان میکند:

ču bi-šnīδ Rustam sar-aš xīrah gašt
 jihān pēš i čašm andar-aš tīrah gašt
 ham-ē bē tan u tāb u bē tōš gašt
 biy-uftād az pāy u bē hōš gašt
 bi-pursīδ az ān pas ki āmaδ bi-hōš
 baδ ō guft bā nālah u bā xurōš
 bi-gō tā čī dārē zi Rustam nišān
 ki gum bāδ nām-aš zi gardan-kašān

چو بشنید^۱ رستم سرش^۲ خیره^۳ گشت

جهان پیش چشم اندرش تیره^۴ گشت

همه بی تن و تاب و بی توش گشت

بیفتاد از پای و بی هوش گشت

پرسید^۵ ازان پس که آمد بهوش

بدو گفت با ناله و با خروش

بگو تا چه داری ز رستم نشان

که گم باد نامش ز گردنکشان^۶ *

۱- برای نشان دادن طرز نقل عبارات فارسی بخط لاتینی چنانکه معمول مستشرقین است از حذف این قسمت خودداری شد. (م.ع.)

۲- نویسنده مقاله به تلفظ قدیم آخر این کلمه را با ذال منقوطة آورده است (م.ع.)

۳- نویسنده «خیره» و «تیره» را باهای ملفوظ ثبت کرده و حال آنکه ها درین دو مخففی یا غیر ملفوظ است و جهت بیان حرکت ماقبل نوشته میشود. (م.ع.) ۴- رك : شاهنامه چاپ بروخیم ج ۲ ص ۵۰۳ (م.ع.) * نویسنده در اینجا اشعار فوق را به انگلیسی ترجمه کرده است. (م.ع.)

اگر در این اشعار از لحاظ زبان شناسی بنگریم، ما خود را کاملاً در محیطی ایرانی خواهیم یافت. برای هر کلمه می توانیم اشکال قدیم آنرا بدون خروج از ایران، نقل کنیم. بدیهی است اشعار فردوسی هم از لغات عربی که جبراً با دین جدید به کشور آمده بود، خالی نیست، اما به آسانی میتوان قطعاتی کاملاً فارسی مانند قطعه فوق در شاهنامه فردوسی یافت. نسخ خطی که از شاهنامه به جای مانده، طبعاً متعلق به دوره بعد از فردوسی است و قطعاً به صورتی جدیدتر در آمده است، ولی با استفاده از قراین و شواهد زبان شناسی میتوانیم تلفظ تقریبی زمان فردوسی را به دست آوریم. فردوسی بجای دو صوتی های^۱ ai و au حروف مصوت^۲ ساده متأخرتر e و o را بکار برده، که از آن دو i و u در فارسی جدید ناشی شده است. کلماتی مانند «تاب»^۳ و «تاو»^۴ (نیرو) اشتقاق ساده ای از ریشه tav - (قوی بودن، قدرت داشتن) است، و نیز از همین ریشه، با افزوده شدن پسوند قدیم ish - کلمه «توش»^۵ (قدرت) پدید آمده است. اشکال کلمات در قطعه مزبور، صرف نظر از بعض تغییرات صوتی، همانست که تا امروز هم برجای مانده است.

اکنون به نوشته یکی از نویسندگان معاصر نظری بیفکنیم. در اینجا اثر هزار سال نفوذ فرهنگ اسلامی کاملاً مشهود است:

«چون بعضی از مطالبی که عرض خواهم کرد نظری است و ممکن است با مذاق و عقیده بعضی اشخاص صاحب نظر موافق نیاید امیدوارم از شنیدن این عقاید ملول نشده روش تساهل پیش گیرند.»

این عبارت* از عناصر خارجی مشحون است (تقریباً همه لغات مهم عربی هستند) و تنوع و آهنگی خاص به زبان داده اند که حتی اشخاص خارجی هم میتوانند آنها را به خوبی تشخیص دهند. در هر حال، عناصر کاملاً ایرانی در اثر تحولات بیرون افکنده شدند، ولی این امر بنفسه غیر قابل اجتناب نیست، چه میتوان بسهولة افکار را بدون کلمات خارجی با اشکال قدیمتر فارسی بیان کرد.

۱ - Diphthongs - ۲ Vowels - ۳ Tab - ۴ Tav - ۵ Tosh *نویسنده در اینجا عبارت

فوق را به انگلیسی ترجمه کرده است.

در اثر این روش ، زبان فارسی دارای دو فرهنگ لغات شده است که از نظر زبان شناسی مطلق ، برای تعبیر مقاصد مؤثرتر است . همچنانکه در زبان انگلیسی هم سه رشته وجود دارد یعنی : شعبه انگلیسی بومی از آلمانی ، زبان « آنگلو نورماندی »^۱ قرون وسطی ، و عده کثیر لغات علمی لاتینی (که در جزو آن بسیاری از لغات یونانی نخستین بار در زبان انگلیسی وارد شد) و این شعب از یکدیگر تشخیص داده میشوند . در زبان فارسی ریشه دو لغت تقریباً مترادف را میتوان در هر زمان از طریق تحقیق رابطه نزدیک آنها تشخیص داد . در هر حال زبان فارسی جدید در مقام مقایسه با زبان ایرانی قدیم آزادی سابق را در استعمال مشتقات به وسیله الحاق پیشوندهای دال بر جهات به ریشه های فعل ، از دست داده است . کلماتی مانند « فره »^۲ (پیش) ، « اوز »^۳ (بیرون ، بالا) ، « هم »^۴ (هم ، بایکدیگر) « نی »^۵ (پایین) ، « اپه »^۶ (دور) ، « اپی »^۷ (به سوی) ، « پتی »^۸ (به ، ضد ، به جای) ، « انه »^۹ و « انو »^{۱۰} (همراه) ، « ادی »^{۱۱} (روی) ، « پرا »^{۱۲} (دور) ، « وی »^{۱۳} (جدا) ، و مواردی که دو پیشوند باهم بکار میرفتند مانند « وی - آ »^{۱۴} یا « ادی - آ »^{۱۵} و امثال آنرا دیگر به آهادی برای رساندن مقصودی به صورت فعل به کار نمیبرند . در فارسی جدید مانند فارسی میانه^{۱۶} ، فقط بعضی مرکبات از این نوع باقی مانده اند . بدین ترتیب سرچشمه ای برای تعبیرات جدید متروک و خشک گردیده است ، ولی خوشبختانه سرچشمه دیگری را حفظ کرده اند ، و آن آزادی کامل در استعمال ترکیبات اسمی است . بسیاری از مرکبات قدیم مانند « سوار »^{۱۷} ، در پارسی باستان « اسه باره »^{۱۸} ، به جای ماندند و عناصر مرکبه آنها غیر قابل تشخیص گردیدند ، و این طرز ترکیب را ایرانیان هم در مورد کلمات بومی و هم لغات خارجی ادامه دادند .

اینک باید از لحاظ زمان به عقب باز گردیم و به قدیمترین اطلاعات خود از متون ایرانی ، یعنی کتیبه های زمان هخامنشی ، نظری افکنیم . منابع موجود

1. Anglo-Norman . 2. Fra . 3. uz . 4. ham . 5. ni . 6. apa . 7. abi . 8. pati .

9. ana . 10. anu . 11. adi . 12. para . 13. vi . 14. vi-ā . 15. adi-ā . 16. Middle Persian .

17. suvār . 18. assabāra .

در این مورد ، درمقایسه بایک زبان وسیع جدید ستأسفانه بسیار اندك جلوه میکند و آنهم محدود به مطالبی است که بر روی صخره‌ها ، آجرهای ساختمان ، و ظروف کنده شده است . علاوه بر این ، از لحاظ زبان شناسی ترجمه و تعبیر این کتیبه‌ها با خط نارسای میخی ، که تشخیص آن دشوار است ، آسان نمیباشد ، زیرا جز در مورد «آ»^۱ ، آنهم تا حدی ، نمیتوان بین عده‌ای از حروف مصوت که میدانیم در دوره قدیمتری وجود داشته اند ، تمیز داد . این حروف مصوت در فارسی جدیدهم کاملاً قابل تشخیص اند (حتی در فارسی که امروزه تکلم میشود ، کیفیت تلفظ « او »^۲ در کلمه « بود »^۳ از « م »^۴ در کلمه « شد »^۵ (رفت) که صورت قدیمتر آنها « بوته »^۶ و « شته »^۷ است ، مشخص است) علاوه بر این در خط میخی نمیتوان تمیز داد که حروف مصوت در کدام هجا^۸ تلفظ میشده است ، مثلاً و فرضاً کلمه « کرت »^۹ (کرده) را میتوان چند گونه تلفظ کرد ، و اگر بخواهیم فی المثل « کرته »^{۱۰} بخوانیم قرینه دیگری (مثلاً در فارسی جدید « کرد »^{۱۱} تلفظ شود) بیابیم ، و یا به احتمال اقرب طبق قرینه دیگر « کرته »^{۱۲} (با « ر » هجایی)^{۱۳} تلفظ کنیم .

داریوش در کتیبه‌ای که به شرح ساختمان کاخ خود در شوش تخصیص داده ، اطلاعات مشروحی در باب نوع کار و استاد کارانی که کاخ را ساختند ، و همچنین منشأ مواد اولیه و مصالح قصر آورده است . در سطرهای ۳۷ تا ۴۰ چنین می‌خوانیم :

kāsaka hya kapautaka utā sinkabruš hya idā kṛta hauv hačā Suguda
abariy kāsaka hya axšaina hauv hačā (H)uvārazmiyā abariy hya idā kṛta.

ترجمه : سنگ بلور آبی و شنگرفی که در اینجا به کار رفته از سغد آمده ،
و سنگ بلور آبی سیر که در اینجا به کار رفته از خوارزم آمده است .
همه کلماتی که در این کتیبه ثبت شده ، با وجود آنکه تصریف پر داسنه

۱ - ā - ۲ - ū - ۳ - būd - ۴ - q - ۵ - kud (که kop تلفظ میشود) - ۶ - būta - ۷ - ūta - ۸ - syllable - ۹ - K* r* t* - ۱۰ - karta - ۱۱ - kard - ۱۲ - kṛta - ۱۳ - syllabic

آن در دوره های بعد منسوخ گردیده در زبانهای متأخر ایرانی سهم مهمی را دارا هستند. مثلاً کلمه « کپوته »^۱ (آبی ، خاکستری) در فارسی جدید « کبود »^۲ گردیده ، کلمه « سنکبرش »^۳ (قرمز) در فارسی جدید « شنگرف » شده ، « هچا »^۴ (از) در فارسی جدید به صورت « از » درآمده است (و در لهجه بلوچی کمتر تغییر یافته و « اچ » تلفظ میشود) ، « بر- »^۶ (آوردن)^۷ هنوز هم در فارسی^۸ و غالب زبانهای ایرانی به کار میرود .

اکنون نظری به متنی از نوع دیگر بیندازیم . در این کتیبه خشایارشا^۹ فعالیت‌های دین خود را شرح میدهد (کتیبه مزبور را معمولاً کتیبه « دیوه »^{۱۰} مینامند) .

uta antar aitā dahyāva āha yadā tya paruvam daivā ayadiy pasāva
vašnā A[h]uramazdahā adam avam daivadānam viyakanam uta patiyaz-
bayam daivā mā yadiyaiša yadāyā paruvam daivā ayadiy avada adam
A[h]uramazdām ayadaiy.

ترجمه : در این ایالتها بود (مکانی) که سابقاً خدایان دروغی (دیوه) پرستیده میشدند . آنگاه به خواست اهورمزدا من آن سرای خدایان باطل را برافکندم ، و اعلام کردم : تو نباید خدایان باطل را پرستی . جایی که سابقاً خدایان دروغین پرستیده میشدند ، همانجا من اهورمزدا را پرستیدم .

در این کتیبه به لغات معروف ذیل برمیخوریم : « دیوه - »^{۱۱} (خدای دروغی ، اهریمن) که بعدها « دیو »^{۱۲} (و امروزه « دیو »^{۱۳}) شده است ، لغت « ید - »^{۱۴} (پرستش) شکل اصلی ایرانی کلمه « یز - »^{۱۵} است که در متون زردشتی برای تعبیر پرستش به کار میرود و شکل هندی قدیم آن « یج - »^{۱۶} بوده است و از همه مهمتر نام بزرگترین « بگه »^{۱۷} (بغان ، خدایان) ، یعنی اهورمزدارا می بینیم

۱. kapauta. ۲. kabūd. ۳. sinkabruš. ۴. hačā. ۵. ac̄. ۶. bar-. ۷. نیز « بردن » (م.ع.)

۸. در فارسی ریشه و فعل امر از « بردن » (بضم اول) است. (م.ع.) ۹. Xerxes (Xšayāršā) ۱۰. Daiva- شرح آن بیاید. ۱۱. daiva-- ۱۲. dēv. ۱۳. dīv. ۱۴. yad- ۱۵. yaz- ۱۶. yaj- ۱۷. бага-

که بعدها تبدیل به « هر مزد » شده است. اگر جمله‌ای از پارسی باستان مانند « او هیه رادی »^۱ (برای آن [یا او]) را در نظر بگیریم و با معادل آن در فارسی جدید « او - را » مقایسه کنیم ، می بینیم که تا چه حد زبان فارسی تغییر کرده است : پنج هجا تبدیل به دو هجا شده ، در همه کلمات تغییرات مهم ، نه تنها از جهت کاستن تعداد هجاها ، بلکه همچنین از جهت کاستن اشکال ، صورت گرفته است. بدین وجه در کلمه « ازیم »^۲ (نامیدم) پیشوند « ا »^۳ « زیم »^۴ را به صورت ماضی در می آورد ، در صورتیکه اگر پیشوند مزبور نبود ، کلمه مذکور ممکن بود مفهوم حال مطلق « می نامم » یا مستقبل « خواهم نامید » یا مستقبل ارادی « می خواهم بنامم » و یا ماضی « نامیدم » را برساند. ولی این شکل « ا »^۳ از همه زبانهای ایران رخت بر بسته و فقط در یک زبان ایرانی جدید که در جوار سمرقند در دره « یغنا ب »^۵ بدان تکلم میشود ، به جای مانده است .

منابع مفصلتر و کاملتری از ادبیات پارسی باستان توسط کتابهای مقدس زردشتی به ما رسیده است. ما اهالی انگلستان که به دیدن معبد قدیمی « میتراس »^۶ جنب دیوار رومی که در شمال انگلستان است میرویم ، به همان اندازه هندوان که در قدیم ترین کتاب دینی خود راجع به « میتره »^۷ مطالبی میخوانند ، و یا در داستانهای متأخر راجع به مهاجمان « سکه »^۸ به هندوستان درباره « میهیره »^۹ آثاری می بینند ، مایلیم بدانیم موبدان قدیم زردشتی راجع به « یزته »^{۱۰} (ایزد^{۱۱} [موجود پرستیدنی]) خود یعنی « میتره »^{۱۲} چه میگفتند. در مجموعه سرودهای مقدس ، کتاب یشتها از اوستا ، ابیات ذیل در ستایش « میتره » آمده است .

Miθrəm vouru.gaoyaoitīm yazamaide
yō paoiryō mainyavō yazatō
tarō Harəṃ āsnaoiti paurva.naēmāt
aməšahe hū yaṭ aurvaṭ.aspahe
yō paoiryō zarañyō.pīsō
srīrā barəšnava gərəwnāiti
adāt vīspəm ādidāiti airyō.šayanəm səvištō †

Mitras - ۶ Yaghnāb - ۵ zbayam - ۴ a - ۳ azbayam - ۲ avahya sādīy - ۱

Mithra - ۱۲ īzad - ۱۱ yazata - ۱۰ Mihira - ۹ Saka - ۸ Mitra - ۷

ترجمه : ما میثره را می پرستیم ، دارندۀ چرا گاههای وسیع ، او که نخستین موجود پرستیدنی از جهان مینوی است ، از فراز کوه « هرا »^۱ پیش از خورشید تند اسب جاویدان به سوی ما میآید ، او که نخست فراز قله های زرین و باشکوه کوههارا فرا میگیرد ، و از آنجا بر همه سراهای آریایی می تابد . او نیرومندترین موجودات است .

از یک سلسله سرودهای قدیم تری که منسوب به خود زردشت است ابیات ذیل استخراج شده است :

taṭ θwā pərəsā ərəš mōi vaočā Ahurā
 kē hvapā raočās-čā dāt tēmās-čā
 kē hvapā x^vafnəm-čā dāt zaēmā-čā C
 kē yā ušā arəm.piθwā xšapā-čā
 vā manaθriš čazdōḡhvantəm arəθahyā

ترجمه : این را از تو می پرسم . بمن راست بگو ، اهورا : چه کسی ، که عاملی ماهر است ، نور و ظلمت را آفریده ؟ چه کسی ، که عاملی ماهر است ، خواب و بیداری را آفریده ؟ که بامداد ، نیمروز ، و شب را آفریده ، که مرد اندیشمند را متوجه و وظیفه خویش میکند ؟

این متون ، از متون پارسی باستان بهتر حفظ شده اند . در اینجا ، صرف نظر از تصریف مفصل افعال ، بسیاری از لغات را می بینیم که در منابع بعدی هم آمده اند . مثلاً لغت « پرس »^۲ (پرسیدن) در فارسی جدید « پرس »^۳ شده ، « رئوچه »^۴ را امروزه « روز » گویند (اما در لهجه بلوچی « رچ »^۵ شده) « دا »^۶ (آفریدن) در کلمه « نهادن »^۷ (گذاشتن) به جای مانده ، « خشپا »^۸ به صورت « شب »^۹ در آمده است . بدیهی است جزئیات تلفظ در مورد بسیاری از این لغات همان طور که در همه زبانهای قدیم پیش میآید ، مورد بحث و مجادله قرار میگیرد .

صرف و نحو پارسی باستان و اوستا ، هر چند نظر به کافی نبودن متون

۱ - Harā (مراد البرز است م.ع.) - ۲ pərəs- - ۳ pūrs- - ۴ raočab- - ۵ rōč

۶ - dā - ۷ nihādan - ۸ xšapā- - ۹ šab

موجود، کاملاً شناخته نیست، ولی میتوان آنرا در همان درجهٔ وسعت قدیمترین زبان هندی که شناخته شده، دانست. در پارسی باستان هشت حالت برای اسم وجود دارد و روش صرف افعال چنان پیچیده و مفصل است که نه تنها مطالب راجع به ماضی، حال و استقبال را میتوان نقل کرد بلکه حالات مختلف اراده، قصد، تمنی و احتمال را نیز با تغییر افعال میتوان تعبیر کرد. غالب این اشکال در تاریخ بعدی زبان پارسی به علت فقدان حروف مصوت در جاهای نهایی از میان رفت، ولی اندیشه هارا به وسایل دیگر مخصوصاً توسط پیشوندها و زواید دیگر تعبیر میکردند. در فارسی جدید از لهجه های دیگر ایرانی بیشتر بسوی نوع زبانهایی که حرف آخر کلمات در آنها تغییر نمیکند پیشرفته است، مثلاً پسوند «آن-»^۱ (در پارسی باستان، بصورت «آن-ام»^۲ در جمع اضافه به کار میرفت) در کلماتی مانند «شاهنشاه» (شاه شاهان) و «موبدان موبد» (روحانی بزرگ) دیگر ارزش قدیم خود را ندارد و فقط بصورت علامت جمع درآمده است. در فارسی جدید روابط حالات مختلف به وسیلهٔ حروف اضافه^۳، بسیار استعمال میشود در حالیکه در پارسی باستان بسیار کم مستعمل بوده است.

بهر حال متون پارسی باستان و اوستا قدیم ترین اطلاع مارا در باب زبان ایرانی تشکیل میدهند. باید متذکر شد که در متن های هندی قدیم و پارسی باستان کلمات «پتر-»^۴ (پدر)، «ماتر-»^۵ (مادر)، «آپ-»^۶ (آب)، «وک-»^۷ (سخن گفتن) «کر-»^۸ (کردن)، «رم-»^۹ (آرمیدن، استراحت کردن)، «تر-»^{۱۰} (عبور کردن) یکی هستند. ولی کلمات ایرانی «هوهر-»^{۱۱} (خواهر)، «میثره-»^{۱۲} (مهر، دوستی) «پشره-»^{۱۳} (پسر)، «رته-»^{۱۴} (گردونه)، «دنگره-»^{۱۵} (شگفت آور)، «هزنگرم-»^{۱۶} (هزار) بالغات مترادف شان در هندی قدیم یعنی «سوسر-»^{۱۷} «میترم-»^{۱۸} «پتره-»^{۱۹} «رتته-»^{۲۰}، «دسرم-»^{۲۱} و «سهسرم-»^{۲۲} فقط اختلاف صوتی دارند، ولی صرف افعال و اسما در بیشتر موارد در دوزبان مزبور شباهت دارد (هندی «بهرر-»^{۲۳} (اوبرد)،

vak- - ۷ āp- - ۶ mātar- - ۵ pitar- - ۴ prepositions - ۳ - ānām - ۲ - ān - ۱
 daṅra- - ۱۵ ratha- - ۱۴ puṭra- - ۱۳ miṭra- - ۱۲ hvahar- - ۱۱ tar- - ۱۰ ram- - ۹ kar- - ۸
 sahasra- - ۲۲ dasra- - ۲۱ ratha- - ۲۰ putra- - ۱۹ miṭra- - ۱۸ svasar- - ۱۷ bhaxarā- - ۱۶
 bharar - ۲۳

ایرانی «برت»^۱ ، هندی «اسو»^۲ ، در حالت مفعول به «اسوم»^۳ (اسب) ، ایرانی «اسپو»^۴ ، «اسپم»^۵ از این نمونه‌ها کاملاً مشهود است که مسأله ارتباط دوزبان مورد بحث را بدون تحقیقات بیشتری نمیتوان کنار گذاشت. در حقیقت پس از یکصد و پنجاه سال مطالعات راجع به مقایسه دقیق این دوزبان خواهر، اکنون رابطه آن دو کاملاً مسلم شده و هر یک از آنها مؤید توسعه و انشعاب دیگری از یک دوره «هند و ایرانی»^۶ است که میتوان از آنهام قدم فراتر گذاشت و به دوره قدیمتری رسید که زبان اصلی مردمی که ما امروز زبان «هند و اروپائی»^۷ مینامیم ، معمول بوده و زبان انگلیسی هم شعبه ای (بسیار مبسوط) از آن زبان است .

وقتی ما در تحقیق در باب تاریخ فارسی جدید پیش رویم و بخواهیم رابطه آنرا بالهجه‌های ایرانی دیگر مشخص کنیم ، دوره وسطای تاریخ این زبان که بین عهد هخامنشی و دوره اسلامی است ، مواد بیشتر و بشکلهای متنوع تر در اختیار ما میگذارد . در این دوره میتوان از متون پارسی و پارتی دوره ساسانی که در کتیبه‌های شاهنشاهان یا کتیبه‌های خصوصی موجود است و همچنین از نوشته‌های پیروان زردشت ومانی و مسیحیان استفاده کرد .

زبان سغدی در منطقه‌ای که شهر معروف «مرکنده»^۸ ، که بعدها سمرقند خوانده شد ، پایتخت آن به‌شمار میرفت در سه لهجه به‌جای مانده و حتی امروزه در دره یغنا ب تکلم میشود . در جهت شرقی تر در شهر قدیم ختن به زبان ایرانی یکی از قبایل چادر نشین سکایی آسیای مرکزی برمیخوریم که اکنون در زادگاه اصلی خود فراموش شده و ترکی جای آنرا گرفته است . در نتیجه اکتشافات باستان شناسی عصر حاضر اطلاعات ما از زبان پارسی میانه بسیار زیاد تر شده است ، مخصوصاً کشف مخطوطات که عده‌ای از آنها در آسیای مرکزی در منطقه سمرقند یافته شده و آنها را در قرن یازدهم میلادی در خوارزم نوشته‌اند ، مارایاری میکند .

Indo - Iranian - ۶ aspam - ۵ aspō - ۴ *asvam* - ۳ *asvo* - ۲ barat - ۱
Marakanda - ۸ Indo - European - ۷

اکنون بهتر است نخست زبان پارسی را در کتاب معروف مانی موسوم
به شاپوهرگان^۱ (کتاب شاپور) مطالعه کنیم. در این کتاب چنین میخوانیم:

'wd 'č ps pr'whr w'd 'wd 'č ps w'd rwšn 'wd 'č ps rwšn 'b 'wd
'č ps 'b 'dwr 'pwwr 'ws pymwxt hynd 'wš 'dwr pd dst d'st 'wd 'br
'hrmyn 'wd dyw'n prnft 'wš zd
(uδ az pas frawahr wād uδ az pas wād rōšn uδ az pas rōšn āβ
uδ az pas āβ āδur āfur u-š paimōxt hend u-š āδur paδ dast dāšt uδ
aβar Ahrmen uδ dēwān franaft u-š zaδ)

ترجمه: وپس از ائیر باد آفریده شد، وپس از باد روشنایی، وپس از روشنایی
آب، وپس از آب آتش، داد خود را بدین جامه‌ها پوشانید و آتش را در دست
گرفت و به سوی اهریمن و دیوان تاخت و آنان را نابود کرد.
یکی از امثال سایرمانی این است:

"wn č'wn r'zmyrd ky q'myd "ywn qyrdn 'wd pd xwyš d'nyšn'z 'bč'r 'y
gwnggwng 'y "ywn pd qdgqdg w pd drdr hmbxšyd 'wd dysyd
(āōn čaōn rāz-merd kē kāmēδ āywan kerdan uδ paδ xwēš dānišn az
aβzār ī gōnay-gōnay ī āywan paδ kaδay-kaδay uδ paδ dar-dar hambaxšēδ
uδ dēsēδ)

ترجمه: درست مانند معماری که بخواهد کاخی بسازد و بادانش خود
مصالح گوناگون کاخ را به اطاقها و دروازه‌ها تخصیص میدهد و میسازد.

در حقیقت، صرف نظر از چند اصطلاح فنی که از زبان سریانی (که معمولاً
مانی بدان زبان مینوشت) عاریت گرفته شده، این نوشته‌های مانویان به فارسی
خالص است، همانطور که متون پارسی مانوی به زبان خالص پارسی است. در ضمن
مشاهده میشود که حتی در زمان خود «مانی» صرف اسماء کلاً از میان رفته و صرف
افعال نیز بر قاعده جدیدی استوار شده، ولی فرهنگ لغات شامل عده کثیری از لغات
ساده، مرکب و مشتق است.

برای نشان دادن زبان مزبور ابیات موشح ذیل از متنی بزبان پارسی مانوی
انتخاب میشود .

(در اینجا کلمات را باحرکات و حروف مصوت نقل میکنیم، اما در متن اصلی
آنها بدون حروف مصوت نوشته شده اند) :

až rōšn uđ yazdān hem uđ izdeh būd hem
až hawēn amwašt ašar man dušmanēn u-šān ō murdān ēdwāst hem
āfrīd ku bōxtay bawāh kē man grīw bōžāh až wiđang
bay hem kē zād až bayān
bāmēn humyāst uđ nīsāy
brāzāy xumbōy uđ hužihr
bēd awās gađ hem ō niyāz

ترجمه : من از نورم و از خدایانم ، ولی اکنون رانده (تبعید شده) و از آنان
دور افتاده‌ام . دشمنان بسیار بر روی من ایستاده‌اند و مرا بسوی مردگان میبرند .
درود بر تو (که تونجات یابی) که روان مرا از بدی برهانی . من خدایی هستم
و از خدایان زاده‌ام ، درخشان ، براق ، نورانی ، درخشنده ، خوشبو و دوست
داشتنی ، ولی اکنون بیدبختی در افتاده‌ام .

در اینجا لغت کهن «بغ»^۱ ، در پارسی باستان «بگه»^۲ (خدا) ، بشکل پارسی
ذکر شده که آنهم در فارسی به صورت «بی»^۳ در آمده ، و لغت «گذ»^۴ (رفته) ، پارسی
باستان «گته - »^۵ با معادل فارسی آن یعنی «شد»^۶ اختلاف دارد .

این متون پارسی و پارسی که به خطی که مانویان از سریانی اقتباس کرده‌اند
نوشته شده ، بیشتر آشنا به نظر می‌آیند . وضوح این اسناد پایه‌های محکمی برای مطالعه
دوران وسطای تاریخ زبان باختر ایران محسوب میشود . مشکلاتی که در راه حل
مسائل مورد بحث موجود است ، به علت لغات ایرانی از دست رفته ایست که هنوز
به دست نیامده‌اند . اما همه اسناد موجود تا کنون بچاپ نرسیده‌اند و پس از طبع
آنها محققاً برخی از این مشکلات مرتفع خواهد شد . بر اساس این پایه استوار
میتوان با اطمینان بیشتری به تفسیر منبع پر برکت دیگری از پارسی میانه ،
که به وسیله زردشتیان محفوظ مانده ، پرداخت . از وجود این منابع در کتابخانه‌های

اروپا و نزد زردشتیان کنونی ایران و هندوستان مدتهاست آگاه هستیم، ولی تا کنون مشکلات عظیمی در راه حل آنها موجود بوده است. در این متون که به اصطلاح موسوم به متون (پهلوی) زردشتی است مطالب بسیاری راجع به پارسی قدیم موجود است که برای مطالعات ایران شناسی بسیار مهم است. زبانی که در آنها به کار رفته است بسیار وسیع است: نویسندگان آنها فلسفه ارسطو را بعلاوه بسیاری از مباحث حکمت الهی اقتباس کرده اند.

نخستین مشکل در تفسیر متون پهلوی مذکور ناشی از رسم الخط آنست که بیست و چهار حرف صامت اصلی و مختلف مأخوذ از الفبای آرامی را فقط به چهارده شکل مختلف تقلیل داده اند. در سکه ها و کتیبه های عهد ساسانی همین خط، ولی بدون آنکه تقلیل مزبور زیاد پیش رفته باشد، به کار رفته و فقط «و» w و «ر» r و «ع» ain با هم خلط شده اند. در نوشته های پهلوی از لحاظ نظری میتوان بعضی لغات بدون حروف مصوت را چندین قسم قرائت کرد و برای قرائت صحیح در هر مورد امارات خارجی لازم است. بسیاری از این قرائن و امارات در منابع پارسی و پارتی که اخیراً کشف شده موجود است. دستگاه حروف مصوت در الفبای پهلوی قدیمتر از دستگاهی است که در متون مانوی به کار رفته است و نشان میدهد که شاید آن از حدود قرن چهارم ق. م. به ارت رسیده بوده است، مثلاً کلمه «تء پیء ت»^۱ * «تاپیت»^۲ از شکل قدیمتر * «تاپیتی»^۳ (میسوزد، می تا بد) آمده و معادل تلفظ ساسانی آن * تایید (که میتوان به املاء عربی تافید نوشت) میباشد.

اشکال دوم به سبب بکار بردن لغات آرامی در دستگاهی است که بنام «اوزوارشن»^۴ (گزارش، تعبیر) معروف شده و این کار از زمان قدیمتری به جای مانده است که در آن عهد دبیران متون خالص آرامی را، نه به زبان آرامی بلکه ترجمه آنرا به زبان پارسی میخواندند. همین روش آثاری در زبان سعیدی بخصوص در متون بودایی به جای گذاشته است اما در متون پارسی و پارتی کتب مانوی که زبان پارسی محاوره‌ی در قرن سوم مسیحی بوده اثری از آن مشاهده نمیشود.

۱. - ṭāpēt - ۲. ṭāpayati - ۳. *tāpēt - ۴. *tāpēt - ۵. Uzvārišn (اوزوارش) (ع.م.)

اینک قطعه ای کوتاه از حماسه پیکار و یشتاسپ (گشتاسب) و ارژاسپ (ارجاسب) برای نشان دادن نمونه این نوع پارسی که در کتابهای زردشتی به کار می رود :

AHL 'rč'sp hywn'n hwt'y MN kwp sr nk's 'BDWNyt W YMRWNyt
AYK ZK MNN AYT MNN ZK io ŠNTk lhyk MNN gwrtw'r
SWSYA d'ryt W gwrtw'r zyn YHSNNyt k'ryč'r 'wgwn tg 'BDWNyt
čygwn zryr 'yr'n sp'hpt krt ۴۹

(pas Aržāsp Xyōnān xvatāy hač kōf nikās kunēt ut gōβēt ku ān kē hast
kē ān dah-sālak rahik (rētak) kē gurtvār asp dārēt ut gurtvār zēn dārēt,
kāričār ōgōn tak kunēt čēgōn Zarēr Ērān spāhpat kart)

ترجمه : آنگاه ارژاسپ (ارجاسب) سرور خیونان از فراز تپه ای نظر افکند
و گفت : آن بچه ده ساله ای که بدانسوی است کیست که مرکب جنگاوران دارد
و سلاح جنگاوران دارد و متهورانه همانند زریر سپهسالار ایرانی می جنگد؟
پارسی و پارتی دولهجه کاملاً مرتبط و نزدیک به فارسی جدید است
ولی شکل زبانهای سغدی و ختنی با آنها کاملاً تفاوت دارد. برای تلفظ سغدی
قدیم زبان سغدی امروز، که در دره یغنا ب به کار می رود راهنمای خوبی است.
زبان مزبور برای کشف زبان قدیم سغدی درست مانند زبان فارسی معاصر
نسبت به فارسی قدیم است. اما برای زبان ختنی، که قدیم ترین متون آن احتمالاً
مربوط به قرن دهم مسیحی است، زبان معاصر وجود ندارد.
قطعه ذیل بخشی از داستان رستم قهرمان معروف «سکاییان»^۱ است که
در متن سغدی به دست آمده (و مانند بسیاری از متون ایرانی فقط با حروف
صامت نوشته شده است).

rxšy ptysynt ywnyδ zyw'rt xw rwstmy č'n'kw 'xw dywt wyn'nt ywnyδ
zy'rt ZKw β'r'yčyk' βr'p's'nt wβyw xw pδ'k 'sp'δ 'yw δβty m'yδ
w'β'nt 'kδry ZKn srδ'nk'xw myn'y 'nxw'st 'sk'tr rm m'xw 'nx''s LA
pršt't βwt k'm šw kδ'č LA w'č'yδ k'm šw ms LA ptxwyδ' p'rZY m'yδ
zw'ntkw 'ny'sδ' ktšw βzyw βr's zyw tr'nk' 'nšt'ymn xw dywt 'yw δβty
šyr wys'yδ'nt sytm'nn p'zgyr'nt wytr'nt ZKn rwstmy 'škrčy wyδ'γty
zyw'rt 'xw rwstmy

Raxši patēšint. yōnēθ zēwart xō Rustami. čāno axō dēwt wēnant yōnēθ žyar tawu βārēčik frāpāšant uβiu xō padak aspād. ēw diβ(i)ti maiθ βāwant: akθri awin sarθang xō mēnē anxwāst, askātar ram māxu anxās nē parštāt βaut-kām, šu kadā-č nā wāčēθ-kām, šu mas nā patxwayθa, pār-ti maiθ žuwantaku anyāsθa, kat-šu aβžiu frās žayu trang anštāyman. xō dēwt ēw diβ(i)ti šir wēsēdant, saytmān pāžyērant, wētārant awin Rustami aškarči. wēdaytē zēwart xō Rustami.

لغات کاملاً ایرانی خالص است ولی از زبان پارسی که در مغرب ایران توسعه یافته جدا مانده است و تصور نمیرود اگر یک ایرانی آنرا می شنیده معنای آنرا می فهمیده است. یقین داریم که سغدیان لغت نامه هایی داشتند که بوسیله آنها لغات پارسی و پارتی مذکور در متون مقدس خود را تعبیر و تفسیر میکردند. زبان خوارزمی قرن یازدهم مسیحی، که بسیار کم از آن اطلاع داریم، قرابت بسیار نزدیکی با زبان سغدی دارد. بخشی از لغات فارسی جدید از زبان سغدی نشأت یافته است از جمله «سرچیک»^۱ (رئیس)، از سغدی «سرچیک»^۲، «مل»^۳ (شراب)، از سغدی «مذ»^۴ پساك^۵ (تاج گل)، از سغدی «اپسک»^۶، «لنج»^۷ (بیرون کشیدن) از سغدی «ذنج»^۸ آمده اند و همچنین بسیاری از لغات دیگر.

یکی دیگر از زبانهای پارسی میانه که منابع بسیار از آن در دسترس ما میباشد زبانی است که سابقاً در سرزمین قدیم ختن در جنوب شرقی کاشغر بدان تکلم میشد. لهجه ای نزدیک به ختنی، ولی با اختصاصاتی جداگانه، در منطقه «تمشق»^۹ در شمال شرقی کاشغر متداول بود، ولی از این زمان آثار بسیار کمی یافته شده و آنچه هم که موجود است کاملاً تفسیر و ترجمه نشده است. زبان ختنی دو شکل کاملاً متفاوت دارد: قدیم و متأخر. زبان ختنی قدیم دارای صرف و نحو بسیار پیچیده و دارای هفت حالت اسمی و حالات فعلی مفصل است. اشعار ذیل که بوجهی غیر منتظر در مجموعه ای کهن از متون مذهبی به دست آمده نمونه ای از زبان ختنی قدیم است:

۱ - sarčik - ۲ - srč'yk - ۳ - mul - ۴ - mūd - ۵ - pasāk - ۶ - ps'k - ۷ - linj - ۸ - dynč

hāmātā pasālā ysama-śśam̐dya grāmu hāmātu
 spāte vicitra banhya vātā hārsta biśśa
 karāśśā haṣṣp̐riye haphastāre kāḍe
 padamāna banhyānu padamā būtte śśāru
 viysām̐gye hārste khāhe āṣṣim̐gye ggare
 murka briyūnu kāḍe bagyeṣṣāre pharu
 ūtce pastāte ysarūṇe tcalce jahe
 haḍā pātaunda ysam̐thauna ttauda kāḍe

ترجمه : بهار آمده است . در زمین گرم است . گل‌های رنگارنگ در همه
 درختان شکوفه داده‌اند . پیچک (ها) جوانه زده ؛ آنها در باد سخت تاب می‌خورند .
 نسیمی که از درختان می‌گذرد عطر آگین است . استخرهای پر لبلاب ، چشمه‌ها ،
 برکه‌ها و تپه‌ها شکفته‌اند . پرندگان مکرر دلنشین‌ترین آوازه‌ها را می‌خوانند ،
 آبها بر کرانه سبز چشمه‌سارها روان گشته‌اند . روزها پر ابر است و موجودات
 زنده بسیار گرم هستند .

تلفظ ختنی را میتوان با مطالعه اصواتی که از حروف بسیط و مرکب
 موجود در خط آن ، مأخوذ از خط هندی ، برمیآید به تقریب به دست آورد .
 در زبان ختنی با دستگاهی پرپیچ و خم از حروف مصوت و حروف صامت می‌یابیم
 که حتماً خط «هندی» براهمی^۱ نمیتواند آنرا بقدر کفایت برساند .

در زبان ختنی متأخر صرف افعال ساده‌تر گردیده و تغییرات عمده‌ای در اصوات
 حاصل شده است . قطعه ذیل که از داستان شاهزاده «سودانا»^۲ و عروس پری او
 موسوم به «مانوهر»^۳ اقتباس شده ، زمانی را شرح میدهد که پری را شکارگران
 گرفته‌اند :

sūdhāna raispūrri byahi ṇetsve vyūhā:nā
 kalyāṇa ysirī bve'yāscye raha baidā
 ttu bījāṣa pyūṣṭa strīyi hīyai ysairka
 vsīrai pana tta ye se mū cī ṣṭā nvāśe

ترجمه : شاهزاده سوزانا با همراهان خویش به شکار بیرون رفت .
(سوار) بر گردونه درخشان ، دلش پرغم بود . آواز متضرعانه زن را شنید .
در دل خود اندیشید : « آنجا کیست که مینالد؟ »

در این قطعه ما به کلمه «نتسو»^۱ (بیرون رفت) برمیخوریم که معادل آن درختنی قدیم «نلتسوته»^۲ است، «یه»^۳ درختنی متأخر معادل «واته»^۴ (بود) ختنی قدیم است ، و «ستا»^۵ درختنی متأخر معادل «ستانا»^۶ درختنی قدیم است ؛ بدین وجه می بینیم که کلمات ختنی متأخر از کلمات سابق لا اقل یک هجا کمتر دارند و کوتاهتر شده اند . همچنین با تغییر دادن اصوات در هجای آخر کلمات اساس تصریف نیز بسیار ساده شده است ، مثلاً در زبان ختنی قدیم حالت فاعلی مفرد را با «-ا»^۷ و حالت مفعول به مفرد را با «-و»^۸ ختم میکردند در حالی که درختنی متأخر برای هر دو حالت فقط یک حرف نهایی «-ا»^۷ به کار رفته است . علامت «-ا نو»^۹ که در زبان قدیم برای نشان دادن حالت اضافی به کار میرفته در زبان متأخر به «-ام»^{۱۰} و «-ا»^{۱۱} بدل شده است .

وقتی ما باز هم به مطالعه زبان ایرانی امروزی پردازیم ، مشاهده میکنیم که میدان عمل بسیار وسیعتری هم باید بررسی شود و موادی که باید از روی آنها اشکال کنونی و گذشته این زبان را تفسیر کرد ، بطور روز افزون اضافه میگردد . زبان فارسی جدید خود از زبانی که صرف و نحوی کاملاً معقد داشته به زبانی بسیار ساده و تحلیلی تبدیل شده و از قیود سنگین تصریف ایرانی باستان رهایی یافته است ؛ با این حال به سبب استعمال دستگاه جدیدی در افعال و استفاده بسیار از حروف اضافه^{۱۲} توانسته است همان مقاصدی را که در ادوار گذشته به وسایل مختلف بیان میکردند ، تعبیر کند . زبان پارسی اواخر دوره ساسانی در قرن هفتم مسیحی بیش از زبان پشتوی^{۱۳} عصر حاضر ، که در افغانستان متداول است ، توسعه یافته بود . گذشته از تفاوت املائی که در کتب پهلوی زردشتی ، سکه های ساسانی و کتیبه ها دیده میشود ، اختلافی که بین پارسی دوره ساسانی

۱ - ۱ nɛtsve - ۲ naltsute - ۳ ye - ۴ väte - ۵ štā - ۶ štānā - ۷ ä - ۸ u -

۹ - ānu - ۱۰ - ām - ۱۱ - ā - ۱۲ Prepositions - ۱۳ Pashto

(که نمونه آنرا بطور و وضوح در کتابهای مانوی قرن سوم مسیحی مشاهده میکنیم) و فارسی دوره‌های اول اسلامی موجود است، فقط از لحاظ لغات میباشد. دین جدید اسلام با خود لغات فنی بسیار به ایران آورد و از این زمان به بعد عربی که زبان مقدس دینی بود به میزان روز افزونی منبع تعبیرات جدید گردید. رسم الخطی که پایه آن بر حروف صامت استوار بود تغییرات صوتی یافت ولی تا قرن سیزدهم مسیحی دو صوتیهای^۱ پارسی باستان یعنی «ی»^۲ و «و»^۳ به صورت «ی»^۴ و «و»^۵ باقی ماند و حرف «ت»^۶ واقع بین مصوتین در پارسی باستان به صورت حرف مصمت^۷ «ذ»^۸ درآمد، مثلاً «باز»^۹ که بعدها به صورت «باد»^{۱۰} (ریح) تلفظ شد و در ایرانی باستان اصل آن «واته»^{۱۱} بوده است. در نسخه خطی معروف مورخ سال ۹۷۰ مسیحی، که رساله طیبی الهروی^{۱۲} را شامل است، هنوز حرف مصمت^{۱۳} «ڤ»^{۱۴} به جای ب b و پ p واقع بین حروف مصوت در زبان پارسی باستان به کار میرفته است (مانند بنفش فام^{۱۳} «بنفش رنگ») ولی محرران بعدی الفبای جدید تری را به کار بردند و از روی این خطوط تمیز اصوات حروف مصوت میسر نیست.

از این زبان فارسی جدید است که بسیاری از لغات به زبان انگلیسی راه یافته است. برخی از آنها از مراحل بطیء غربی و به وسیله تازیان و ملل قاره اروپا و برخی دیگر از طریق هندوستان وارد فرهنگ زبان انگلیسی شده است. از قدیمترین ازمنه ارتباط بین ایران و یونان آثار لغات پارسی را در باخترزمین میتوان ملاحظه کرد. کلمه «ساتراپ»^{۱۴} در انگلیسی از لغت یونانی «ساتراپس»^{۱۵} (والی، استاندار) اقتباس شده و آن خود لغتی مادی است و معادل آن در کتیبه‌های پارسی هخامنشی «خشسه پاوا»^{۱۶} میباشد. این کلمه به هند رفته به صورت «کسترپه»^{۱۷}

۱ - diphthongs - ۲ ai - ۳ au - ۴ ē - ۵ o - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

حرف مصمتی که با گذراندن نفس از راه تنگی ادا شود مانند f و v و th و dh - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

bād - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

که اسدی شاعر معروف در سال ۴۴۸ ه. آنرا استنساخ کرد (م. ع.) ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

درآمد و از سوی دیگر به سراسر اروپا انتقال یافت. به میوهٔ هلو در انگلیسی « پیچ »^۱ گویند ، و آن به عنوان میوهٔ ایرانی از راه زبان لاتین به صورت « پرسیکا »^۲ (پارسی، ایرانی) وارد شده است و آن نام سرزمین کهن «پارسه»^۳ (فارسی امروز) را محفوظ داشته است. ما در زبان انگلیسی ، ایران را « پرشیا »^۴ میگوییم. این تلفظ از لهجهٔ ایونی یونانی^۵ که به جای ā در لغات مستعار از خارجیان — ē را به کار میبردند ، مأخوذ است. کلمهٔ «فارسی» در زبان جدید خود از معرب کلمهٔ پارس آمده است. اصطلاح «اهریمن» که ایرانیان به روان پلید اطلاق میکردند عیناً در زبان انگلیسی به کار می رود. لغت «لیلاک یا لیلوک»^۶ (یاس کبود) که در انگلیسی مستعمل است از شکل فارسی یک لغت هندی ، یعنی « نیله »^۷ (آبی سیر) اقتباس شده است ، و گل نیلوفر در انگلیسی « نوفر »^۸ همان نیلوفر فارسی است که خود از لغت هندی « نیلوت پالا »^۹ گرفته شده است . کلمهٔ « کاروان »^{۱۰} که در آغاز به معنی یک دسته و گروه بیابان گرد به کار می رفت ، خود مشتق از یک کلمهٔ پارسی باستان «کاره»^{۱۱} (گروه ، دسته) است و کلمهٔ کاروانسرای^{۱۲} به معنی مسافرخانه و مهمان خانه (سرای یعنی اطاق) آمده ، اکنون جزو لغات متداول انگلیسی است. در اینجا نباید از ذکر این نکته غفلت ورزید که در دورهٔ باقبل اسلام عدهٔ بسیار از لغات فرهنگی از ایران به ارمنستان رفته بود و هنوز هم در سرزمین مزبور لغات پارسی با حدت تمام به کار می رود. در این اواخر ، هنگامی که ارمنیان خواستند برای مفهوم کاروان کشتی لغتی بیابند ، کلمهٔ مرکب «ناوا کاروان»^{۱۳} (ناو کاروان، کاروان کشتی) را ساختند که از عناصر فارسی موجود در زبان ارمنی اقتباس شده بود.

پس از گذشتن دورهٔ فتوحات عرب زبان فارسی که در عهد سامانیان وارد مرحلهٔ تجدید حیات شد، بار دیگر در ادبیات مقام برجستهٔ قدیم خود را به دست آورد و نفوذ آن در همسایگان ترک آغاز شد. ترکان که معتقدات قدیم خود را

۱ - peach - ۲ persica - ۳ Pārsa - ۴ Persia - ۵ Ionian Greek (یونانی آسیای

صغیر) - ۶ lilac, laylok - ۷ nīla - ۸ nenuphar - ۹ nīlotpala - ۱۰ caravan - ۱۱ kāra

۱۲ - caravanserai - ۱۳ navakaravan

در باره «قام‌ها»^۱ و «شمن‌ها»^۲ کنار گذارده یا ازادیان مانوی ، بودایی و مسیحی با ادبیات متعلق بدانها دست کشیده و مسلمان شده بودند ، زبان فارسی را برای رساندن مقاصد جدید به ترکی ، سرچشمه‌ای فناپذیر یافتند . در آسیای صغیر^۳ اشعار اوایل ترکان ، از جمله‌های فارسی مشحونست و بازبان فارسی لغات بسیار عربی هم وارد شده است . امروز پس از یک دوره شدید تبلیغات ملی بازهم زبان ترکی پر از لغات فارسی است از آنجمله است کلمات معروف : ماه^۴ (ماه ، قمر) ، میان^۵ (میان ، وسط) ، می^۶ (می ، شراب) جان^۷ (جان) ، جهان^۸ (جهان) ، دلبر^۹ (دلبر ، نازنین) ، حام^{۱۰} (خام) ، هم^{۱۱} (هم) ، افسون^{۱۲} (افسون ، سحر) ، مهر^{۱۳} (مهر) ، آتش^{۱۴} (آتش) ، حانه^{۱۵} (خانه) و کمر^{۱۶} (کمر ، کمر بند) و بسیاری از لغات دیگر . گاهی این لغات خارجی در متن جمله‌ای فارسی به کار میروند و توأم با لغات بسیار عربی ، جزئی دایمی از شعبه غربی ترکی محسوب میشوند .

زبان فارسی پیروزی بزرگ دیگری هم به دست آورد و آن هنگامی بود که به دنبال هجوم ترکان و مغولان (تیموریان) بر هندوستان بدان سرزمین وارد شد . زبان اردو از یک زبان محلی ناحیه دهلی که همان زبان قدیم «ساوراسنی پراکریت»^{۱۷} باشد نشأت یافته است . لغات و جملات فارسی و آنچه از زبان عربی قبلاً با فارسی در هم آمیخته بود ، پیوند زبان بومی ، که هنوز هم تصریف آن بسیار مفصل بود ، گردید . در نمونه کوتاه ذیل ، مأخوذ از آغاز یک داستان مشاهده میشود که عناصر خارجی بسیار زیاد است :

wahān kā ēk bādšāh bahut barā aur nāmwar thā, bi-sababi 'adl u inṣāf kē ra'īyat usē bahut dōst rakhtī thī, uskā jāh u jalāl aur xazānah wa laṣkar bē-ṣumār thā

ترجمه : در آن مکان پادشاهی بزرگ و معروف بود . رعیت به سبب

۱ - qams (ترکی و مغولی ، عنوان روحانیان که به سحر نیز می پرداختند . م . ع .)
 ۲ - shamans (سنسکریت ، عنوان روحانیان بودایی . م . ع .)
 ۳ - Anatolia - ۴ mah - ۵ miyan - ۶ mey - ۷ can - ۸ cihan - ۹ dilber - ۱۰ ham - ۱۱ hem - ۱۲ afsun - ۱۳ mūhūr - ۱۴ atēṣ - ۱۵ hane - ۱۶ kemer - ۱۷ Sauraseni - Prakrit

عدل وی ، او را بسیار دوست میداشتند . جاه و جلال و خزینه و لشکر او
بیشمار بود .

در این جمله اردو ، بجز کلمات «وهان»^۱ (آنجا) «اوس»^۲ (او) ، «برا»^۳
(بزرگ) ، «بهت»^۴ (بسیار) ، «اور»^۵ (و) و افعال «تها»^۶ ، «تهی»^۷ (بود) و «رکه»^۸
(نگاهداشتن) ، همه لغات دیگر خارجی ، یعنی فارسی یا عربی است .

در میان زبانهای متعدد ایرانی فارسی یگانه زبانی است که در قاره آسیا
به مقام ونفوذی دست یافته است که هیچیک از السنه دیگر ایرانی بدان نرسیده .
مع هذا در میان همه این لهجه ها لهجه ای از نوع دیگر وجود دارد که شکل
جدید آن توانسته است مختصات قدیم را حفظ کند ، و آن زبان «آلان»^۹ میباشد .
طریقه حالات هشت گانه تصریف ، که در زبانهای دیگر ایرانی بسیار تقلیل یافته ،
در زبان کنونی ، آلان یا «آس»^{۱۰} و «آسی»^{۱۱} ، که در قفقازیه بدان مکالمه میشود ،
در شکل جدید زبان مورد بحث ادامه دارد . هر چند تغییرات صوتی متکلمان
بدین زبان را ناگزیر ساخته است که طرق جدیدی برای رسانیدن مقصود به کار
برند ، دستگاه افعال نیز با مقایسه نظایر آنها در ایران باستان بسیار تغییر کرده ،
ولی با قوت و قدرت تمام تجدید حیات یافته و اکنون میتواند همه نکته های
باریکی را که فعل ایرانی باستان در برداشت ، برساند و از راه پیشوند های
فعل^{۱۲} مانند (fāl , fā , ni , i , ärba , ba , ra , ära , är , a) منجزاً
و مصرحاً مقاصد گوینده را تعبیر کند .

همین پیشوندهای فعلی است که کهن ترین اختصاصات زبان آسی را
میرساند . در این زبان هم مانند قدیم ترین متون ایرانی باستان پیشوند فعل از اصل
فعل به وسیله یک یا چند کلمه جداست . همان طور که در زبان اوستایی میخوانیم
« پئیتی ستوس اینی »^{۱۳} (من مایلم ستایش بگویم) ، در زبان آسی هم می بینیم :
« به جیمه چو »^{۱۴} (برو به سوی او) ، « اربه سبل خود تاج »^{۱۵} (آن روی من افتاد) ،

۱ - wahān - ۲ us - ۳ barā - ۴ bahut - ۵ aur - ۶ thā - ۷ thī - ۸ rakh -
۹ Alans - ۱۰ Ās - ۱۱ Ossetic - ۱۲ preverbs - ۱۳ paitī stavas ayenī - ۱۴ ba jimā co -
۱۵ ärba mābāl xaudtäj

«نیج ارت کدته»^۱ (او آنرا آتش زد). قدیم‌ترین زبان هند و زبان یونانی آزادی بیان داشتند ولی در فارسی جدید این آزادی از میان رفته است. امتیاز عمده زبان آسی از لهجه‌های خویشاوند خود داشتن حرف تعریف ی «م» است که بسیار توسعه یافته است.

در قرن گذشته به تحریر ادبیات شفاهی بسیار بکر و بدیعی شروع کردند و همان زبان را برای مقاصد جدید به کار بردند. داستان قهرمانان «نارت»^۲ ممتازترین داستانهای بسیاری است که بدین زبان نوشته‌اند و قطعه ذیل از یکی از آن داستانها استخراج شده است:

ustur i Nārtmā bārāgdār ādtāj duuā mugkāgi Bōriātā āmā Āxsārtāg-kātā, Bōriātā ādtāncā bēra mugkāg, Āxsārtāgkātā bā ādāmāj mink'i, āxsārā bā iting mugkāg

ترجمه: در زمره بزرگان نارت دو خانواده برجسته‌تر بودند؛ «بوریاتا»^۳ و «اخسرتگ کاتا»^۴. بوریاتا خاندانی بزرگ بود، اما خاندان اخسرتگ کاتا از حیث افراد کم بود ولی از نظر شجاعت بزرگ مینمود.

در زبان آسی لغات بسیاری هست که در زبانهای دیگر ایرانی معادلی برای آنها وجود ندارد. منشأ برخی از این لغات از قفقازیه است که اکنون این زبان در آنجا تکلم میشود. کلمات متعارف عربی که در زبان فارسی جدید متداول است کمتر در زبان آسی دیده میشود. در قطعه فوق کلمه «آدم»^۵ (مردم) آمده است، ولی این کلمه و چند کلمه دیگر مانند آن در میان همه ملل اسلامی متداول میباشد. در قدیم متکلمان بزبان آسی هر وقت به اقتباس لغات محتاج میشدند از همسایگان اقتباس میکردند، ولی در عصر حاضر بیشتر از زبان روسی عاریت میگیرند. آسی از نظر اختصاصات کهنی که دارد در مطالعه گروه زبانهای ایرانی مقام مهمی را احراز کرده است. از نظر انگلستان مطالعه در احوال آسی ها واجداد آنان یعنی آلانان و سرمتیان جالب توجه‌تر است، زیرا باید به یاد آوریم

۱ - ni 'j art kodta - ۲ Nart - ۳ Bōriātā - ۴ - ε - Āxsārtāgkātā - ۵ - ādām

که رومیان در قرن سوم مسیحی ۵۵۰۰ تن از سمرتیان را به انگلستان کوچ دادند و اینان در آنجا اقامت گزیدند.

در این بحث مختصر که به منظور روشن ساختن سیر تحول زبان فارسی از طریق نقل شواهد از چند لهجه مختلف بعمل آمد، ممکن نبود بیشتر از این بنقل شواهد و نمونه‌ها پرداخت، ولی باید دانست سه لهجه دیگر این زبان که به مرحله داشتن خط رسیده‌اند شایان تذکر میباشند (و آن سه عبارتند از: افغانی، بلوچی و کردی). در افغانستان زبان پشتوپس از طی یک دوره طولانی که نزد تحصیل کردگان در محاق بود در سالهای اخیر بیشتر در میان ملت متداول و رایج شده است. از جمله دیوانهای شعری که به این زبان تصنیف شده دیوان خوشحال خان خطک معاصر اورنگ زیب است. اینک نمونه‌ای از اشعار او:

rā ša wārwa dā dāstān nēk wa bad pa kšē bayān
ham 'abrat ham našīhat dai prē di pōh šī dānāyān

ترجمه: بیا و این داستان را گوش کن! خوب وبد در آن نشان داده شده است. هم عبرت است و هم نصیحت. خردمندان! بدان توجه کنید.

نظری بدین شعر نشان میدهد که عربی و فارسی کاملاً در آن مخلوط شده است، و همه اشعار «خوشحال» نیز بهمین منوال است، ولی اختصاصات عمده پشتو در دستگاه افعال و در تصریف اسماء، که هنوز هم بسیار پیچیده است محسوس میباشند.

جهانگردان در میان قبایل بلوچی که به یک زبان ایرانی از نوع غربی تکلم میکنند، اشعار حماسی و چکامه‌هایی ضبط کرده‌اند. در اینجانب ما زبانی قدیمتر از فارسی می‌یابیم، مثلاً در بلوچی «روچ»^۱، فارسی (روز)^۲، فارسی امروز (روز)^۳، نسبت به «رئوچه»^۴ متون پارسی باستان اندکی تغییر یافته است؛ در بلوچی «بندگ»^۵ (الزامی)، شبیه پارسی باستان «بند که»^۶ (بنده، نوکر)؛ در بلوچی «کپته»^۷ (افتادم) که در پارسی میانه به صورت کلمه مستعار «گفت»^۸ شناخته شده ولی در فلعات جدید مستعمل نیست.

Wakhān

naydīn-γ

zim- - γ̄ γ̄

bandag - ο

rauča - ε

rūz - ρ

rōz - ρ

rōč - ι

kaft - λ

kapta - γ

این لغات نشان میدهد که بلوچی تا چه حد در مقابل تغییرات صوتی مقاومت کرده است. در بلوچی هم، مانند بسیاری از زبانهای دیگر لغات بسیار از همسایگان وارد شده و میراث ایرانی آنرا غصب کرده است. مع هذا قطعه ذیل شاهدهی کافی برای ادامه استقلال اساسی آن میباشد:

kahnē ō kavōt muryānī
 hāl mahramē dōstānī
 dīrēṅ mizilō rahiyānī
 gwar tau manī minnat āṅ savzēṅ mury
 udrē aṣ muryānī kamundēṅ kōhā
 bi rō gwar mēravā dōstēyā
 tau nindē manjava rāstiyā

ترجمه: ای کبوتر و قمری در میان پرندگان، ای پیک حال من به سوی دلبرم، دور پرواز کن! ای پرندۀ خاکستری قام، دعای من همراه تست. از تخته سنگ شب و از صخره خشن طیور پرواز کن. به سرای محبوب من در آی و بر طرف راست بستر او بنشین!

در زبان بلوچی علاوه بر کلمات متعارف عربی و فارسی عنصر «سندی» نیز مشاهده میشود، ولی بعضی بخشهای تصریف دوره قدیمتر ایرانی، که در زبان فارسی جدید اثری از آن نیست، در زبان بلوچی باقی مانده است.

زبان کردی نیز در مغرب ایران دارای متون مکتوب و ادبیات عامیانه (فولکلور) وسیع است. این زبان نمونه خوبی از گروه شمال غربی السنۀ ایرانی است و مانند خود فارسی تحت تأثیر تغییرات صوتی عمده ای قرار گرفته که در برابر عاریت‌ها زبان پشتو و بلوچی بسیار قدیم به نظر میرسند. اشعار ذیل از یک حماسه ایرانی منسوب به بنام «مام آلان»^۲ انتخاب شده است (به املائی که بیشتر از ترکی واجداد آنهاست):

hebūn sē qīzēn pađīshāhē periyāne
 rojekā derketin, çūn ser kaniya gulane
 jī xwe danīn postēn kewane
 ketine nava hewza gulane

ترجمه : سه دختر پادشاه پریان بودند . روزی به چشمه گل‌های سرخ رفتند . جامه های خود را که از بال پرندگان بود بدر آوردند و در میان استخر گل‌های سرخ فرورفتند .

در نظر اول آسان نیست که شخص متوجه شود لغت «کت»^۱ همان «گفت»^۲ (افتاده) است که در متون لهجه های شمالی قدیمتر متعارفست ، یا لغت «کوانه»^۳ (کبوتران) نزدیک به لغت پارسی باستان «کیوته»^۴ (کبود ، خاکستری آبی) است و لغت «روج»^۵ یعنی (روژ)^۶ ، در زبان بلوچی ، که خویشاوند آنهاست ، «روج»^۷ شده است .

بدین سه زبان (پشتو، کردی و بلوچی) که یا ادبیاتی از خود به وجود آورده اند و یا در شرف ایجاد آن هستند ، زبان قدیم «وخان»^۸ را که در پامیر^۹ بدان تکلم میشود و ما فقط به وسیله مسافران و جهانگردان با آن آشنا شده ایم ، باید بیفزائیم . در این زبان کلمه «پوتر»^{۱۰} (پسر) را می یابیم که در اوستائی «پوثره»^{۱۱} و در فارسی پور^{۱۲} میباشد ، «مرتک»^{۱۳} (مرده) ، «نغد»^{۱۴} (شب) ، «نغدین یوپک»^{۱۵} (شب‌نم) (آب شب) ، «ذغد»^{۱۶} (دختر) (فارسی دخت)^{۱۷} ، «پووم»^{۱۸} (می نوشم) (ایرانی باستان پ-۱۹) ، «زم»^{۲۰} (برف) [اوستایی زیم-۲۱ : زم-۲۲ (زمستان)] ، «روز»^{۲۳} (پرواز کردن) از «فر-وز»^{۲۴} ، و بسیاری لغات ایرانی دیگر که بهمان درجه قدمت هستند .

در اثر مقایسه این زبانها و بسیاری از اشکال دیگر محلی زبانهای ایرانی است که میتوانیم موقع زبان فارسی را در جامعه زبانهای ایران و هند تشخیص دهیم و از آنجا به افق وسیعتر زبانهای هند و اروپایی نظر افکنیم . زبان فارسی در مطالعات

Wakhān - ۸ rōč - ۷ rōž - ۶ roj - ۵ kapāuta - ۴ kewane - ۳ kaft - ۲ ket - ۱
 naydīn-yūpk - ۱۵ nayd - ۱۴ mōrtk - ۱۳ pūr - ۱۲ puθra - ۱۱ pōtr - ۱۰ Pamirs - ۹
 zim - ۲۲ xyam - ۲۱ zem - ۲۰ pā - ۱۹ pūvəm - ۱۸ duxt - ۱۷ dōyd - ۱۶
 fra-vaz - ۲۴ rōwaz - ۲۳

ایران شناسی مقامی بسیار برجسته و مهم دارد و در زمینه مطالعات کلی زبانشناسی هم، زبان مزبور خاصیت انعطاف و توسعه خود را، از لحاظ طول زمان و نوع زبان نشان داده است و آنچه که از اشکال قدیم وی به جای مانده قابل تجزیه و تحلیل بسیار است. زبانی که دارای تصریف پیچیده‌ای بود در قرن سوم مسیحی به صورت یک زبان ساده و بدون تصریف اسماء درآمد و ظاهراً علت این امر محیط سیاسی شاهنشاهی بزرگی بوده است که این زبان میبایست حوایج آنرا بر آورد. خلاصه فهرست مانند ذیل رابطه بین زبانهای ایران را تا حدی روشن تر خواهد کرد.

۱ - قدیمترین مرحله (ایرانی باستان)

پارسی باستان در کتیبه‌های هخامنشی.

زبان مادی در اسماء خاص (اعلام) و برخی از لغات آشوری، یونانی و متون پارسی باستان.

متون اوستا که محل اصلی آنها مسلم نشده و شاید از خوارزم قدیم باشد.

۲ - مرحله بعدی (پارسی میانه)

متون پارسی و پارتی مربوط به ایران عهد ساسانی و آسیای مرکزی. متون سغدی از آسیای مرکزی و جبال نزدیک سمرقند.

زبان خوارزمی که در نسخه‌های خطی قوانین و دیگر نسخه‌های عربی مربوط به قرن یازدهم میلادی نقل شده است.

زبان ختنی، در ختن، در آسیای مرکزی که بین قرنهای چهارم و دهم میلادی نوشته شده است.

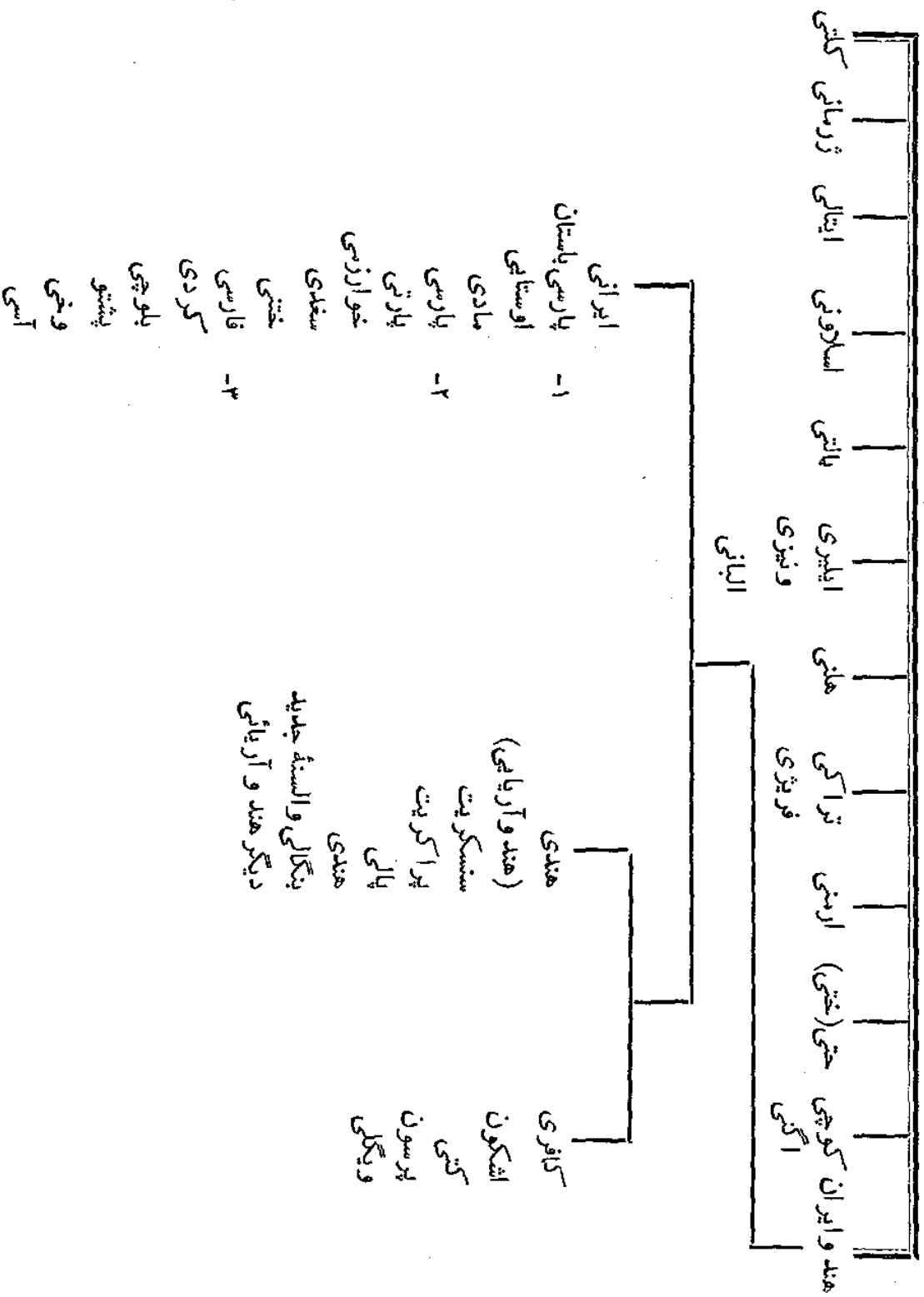
۳ - مرحله معاصر (ایران جدید)

زبان فارسی که زبان رسمی ایران است و در آن عناصر بسیاری از زبانهای پارتی و سغدی داخل شده است.

زبان کردی در ایران، عراق و ترکیه.

رابطه زبان فارسی و زبانهای دیگر هند و اروپایی

(هند و اروپایی اصل آن نامعلوم است)



زبان بلوچی در بلوچستان.
 زبان پشتو که زبان عمده افغانستان است.
 زبان وخی و زبانهای دیگر پامیر.
 زبان سغدی جدید که نزدیک سمرقند در درهٔ یغنا ب بدان تکلم میشود.
 زبان آسی که در قرون وسطی زبان آلانان بوده و امروزه در قفقازیه
 بدان تکلم میکنند.
 اکنون در ایران و آذربایجان شوروی به بسیاری از لهجه‌های دیگر
 نیز گفتگو میشود.*

* آقای حاتمی پیشتر این مقاله را به فارسی ترجمه کرده در یکی از مجرایده تهران انتشار داده‌اند و فضیلت تقدم ایشان راست. (م.ع.)

بقلم : ا.ج آبروی
استاد زبان عربی در دانشگاه کمبریج

فصل هفتم

ادبیات ایران

ا.ج. آبروی دکتر در ادبیات و از سال ۱۹۶۷
استاد زبان عربی در دانشگاه کمبریج بوده و خود نیز
زبانها و علوم قدیمه شرقی را در آن دانشگاه
فراگرفته است. چند سالی در قاهره گذراند و پس از
دوره کوتاهی خدمت در وزارت هندوستان استاد زبان
فارسی و چندی بعد استاد زبان عربی در دانشگاه
لندن و مدیر بخش خاور نزدیک و میانه در مدرسه
علوم شرقیه و افریقائی دانشگاه مزبور شد. وی عضو
وابسته فرهنگستانهای ایران و مصر و دمشق است.
بسیاری از متون فارسی و عربی را مقابله و تصحیح
کرده و در باب شعر و شاعری، تصوف و عرفان،
و در باب قرآن مقالات و رسالات فراوان نگاشته
وی در سال ۱۹۵۳ عهده دار سرپرستی و تألیف کتاب
حاضر یعنی «میراث ایران» بوده است.

چون ادبیات ایران و ایرانیان چنان وسیع است که دامنه آن بقدم ترین
ازمنه نامعلوم تاریخ هم کشیده میشود، از اینرو برای آنکه گفتار ما محدودی معین
و متناسب پیدا کند در نظر داریم در این فصل فقط راجع به آثار دوره اسلامی بحث کنیم
(ولی مقایسه این دوره با عهد و اعصار گذشته خیلی جالب است)، اختصاصات
کلی تر و عمومی تر این آثار را در نظر بگیریم تا معلوم داریم چه جنبه خاص ایرانی
در آنهاست، سپس اشاره مختصری بکسانی که با داشتن خون ایرانی سهمی
در ادبیات عرب دارند بکنیم و در ضمن نشان دهیم چگونه نوشته های ایرانی

در توسعه ادبیات عثمانی و ادبیات هندوستان مسلمان نشین اثر کرد. برای پرهیز از آشفتگی مقال اصطلاح « ادبیات فارسی » را فقط در مورد ایران اسلامی بکار میبریم و آثار پیش از آنرا هر گاه نام ببریم « ادبیات ایرانی » خواهیم خواند.

در سه قرن پس از فتوحات مسلمین یعنی قرن اول تا چهارم هجری (هفتم تا نهم میلادی) فعالیت ادبی در ایران یا منحصر بکسانی بود که با سرسختی بکیش زردشتی خود پای بند بودند و کارشان منحصر بضبط یا تعلیم متون مقدس این مذهب میبود و یا این فعالیت ادبی کار گروه بزرگتری که بمذهب جدید گرویدند حتی گروه بزرگتر از این دو بود که بدون مخالفت شدید یا شوق خاص حاضر بخدمت اسلام شدند و در زمینه فعالیت ادبی کارشان پیش بردن و توسعه ادبیات عرب بود. در این اثنا زبان مردم تغییرات عمیقی پیدا میکرد که از چندین لحاظ بتغییرات حاصل در زبان انگلوسا کسونها پس از حمله نورمانها شباهت داشت. صرف اسماء که در زبان ایران قدیم رایج بود بتدریج منسوخ شد و مجموعه لغات زبان با افزوده شدن هزارها لغت از زبان فاتحان سامی غنی تر گردید. هنگامیکه زبان فارسی دوباره بصورت وسیله ای برای بیان مقاصد ادبی از محاق درآمد بطور قطع برتر و بهتر از زبان اصلی و قدیمی بود. سالها و نسلهای متوالی این زبان را شکل و صیقل داده و آنرا شاید شیرین ترین و آهنگ دارترین زبان مشرق زمین کردند تا توانست وسیله ابراز و تدوین یکی از بزرگترین ادبیات بشر گردد.

برای آنکه طرح کلی زندگی ادبی ایران روشن تر گردد، خوب است قبل از آنکه بمطالعه کتابهای ایران اسلامی پردازیم، ببینیم از ادبیات ایران قدیم چه بر جای مانده یا به چقدر آن معرفت داریم. در طی سلطنت هخامنشیان و تا آخرین روزهای پادشاهان ساسانی، ایران یک دولت و قدرت شاهنشاهی و یک نمونه کامل استبداد مشرق زمین بود که ثروت بیکران در دست گروهی قلیل متمرکز شده و یک فرهنگ و مدنیت مادی قابل توجهی بر روی شانه های بیجان توده های مردم بومی بوجود آورده بود. این فرهنگ و مدنیت اصولاً درباری بود و این حقیقت در هیچ رشته هنری پیش از فن نگارش جلوه نمی کند.

گذشته از متون اوستائی که خود مذهبی همیشه بسود اشراف بود و فهم و تعبیر و تفسیر آن فقط در دست موبدان بود و برسم الخطی ضبط میشد که در خور فهم مردم بیسواد نبود، بقیه ادبیات ایران قدیم حول و حوش دربار سلطنتی دور میزد و کمر بسته برای حفظ منافع دربار بود. بطوریکه از نوشته های «اگائیاس» برمیآید، دربار ایران حتی در زمان هخامنشیان روزنامه رسمی داشت و سلسله های بعدی نیز این کار را ادامه دادند. عموماً چنین تصور میشد که بر اساس این روزنامه های رسمی بود که در اواخر سلطنت ساسانیان مؤلف ناشناسی کتاب «خدای نامک» را بوجود آورد که پس از ترجمه از پهلوی بعربی بوسیله ابن المقفع ایرانی (وفات ۱۴۰ هجری / ۷۵۷ م.) و دیگران بالاخره در اثر نبوغ فردوسی (وفات ۴۱۱ یا ۴۱۶ ه. / حدود ۱۰۲۰ م.) شکل جدیدی بخود گرفت و بصورت شاهنامه در آمد که یکی از بزرگترین منظومه های حماسی جهان است. گرچه نسخه اصلی خدای نامک از میان رفته و از ترجمه عربی هم فقط قطعات محدودی بر جای مانده است، باز آنچه در دست داریم سبک حماسی و بلاغت داستان را بخوبی میرساند و جای تعجب نیست که این اثر در اعراب که خودشان تاریخ مدونی نداشتند و یا از تاریخ نویسانی مانند «توسیدید»^۱ بی خبر بودند، این شاهکار نفوذ فراوان گذاشته و بعنوان نمونه ای برای تاریخ نویسی بجای مانده است.

دومین اثر بزرگ دربار ساسانی یعنی آئین نامک که مسعودی مورخ عرب میگوید هزارها صفحه بوده است و آنها توسط ابن المقفع به عربی ترجمه شده بود و مانند گاهنامک دستخوش نابودی گردیده و فقط گاهی از آن مطلبی نقل شده است، مکمل روزنامه رسمی دربار بوده و در آن جزئیات نظامنامه ها و مقررات شاهنشاهی را درج کرده بودند و در ضمن این مقررات، ضامی هم در باب لشکر کشی، تیراندازی، پیشگویی و فنون نجیبانه دیگر داشته است. در یک بخش خاص موسوم به گاهنامک سلسله مراتب ۶۰۰ نفر از اشراف ذکر شده است. هر چند از دست رفتن این تألیف عظیم که نفوذ آن در یک سلسله کتابهای فارسی و عربی کاملاً ملحوظ میباشد، اسباب تأسف است خوشبختانه در «تسیر نامه» نشانه هائی

از سبک و اختصاصات این کتاب موجود است. تنسرنامه در تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار بصورت نامه‌ای درج شده و هر چند مدعی شده‌اند که در آغاز سلطنت اردشیر اول (۴۱-۲۲۶ میلادی) پرشته^۱ تحریر در آمده ولی همانطور که کریستن سن ثابت کرده است این نامه در زمان خسرو اول یعنی بین سالهای ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی نوشته شده است.

مسعودی مورخ چینی میگوید که بسال ۹۱۵ در تیسفون در خانه یکی از اعیان ایرانی «کتابی عظیم دیدم که حاوی بسیاری از علوم ایران، تاریخ پادشاهان آن سامان، ساختمانها و شرح تأسیسات سیاسی بود. در این کتاب صورت ۲۷ نفر از شاهنشاهان ساسانی که ۲۵ مرد و دوزن بودند نقاشی شده بود. این صورتها در روز مرگ شاهان، چه پیر چه جوان و با همه زینتها وجود دارد، تاج، سبک ریش و اثرات خطوط صورت و اگر در جنگ بود بحال ایستاده و در صلح بحالت نشسته ترسیم شده بود.»

در همین کتاب طرز رفتار هر یک از شاهان هم در برابر صاحب منصبان خویش و هم در برابر رعایا و نیز وقایع و پیش آمدهای مهم دوره سلطنت او شرح داده شده بود. تاریخ کتاب سال ۷۳۱ میلادی و از روی منابعی که در خزینه شاهی بوده تنظیم گردیده و برای خلیفه هشام از فارسی (پهلوی) به عربی ترجمه شده است. نخستین بار «گوت شمید»^۱ حدس زد که این کتاب بسیار جالب باید همان «تاگ نامک»^۲ باشد که فقط با سم معروف بوده است، مستشرقین دیگر مانند «اینوستراتسو»^۳، «شدر»^۴ و «کریستن سن»^۵ نیز نظر گوت شمید را تأیید کردند. بی شک نام این کتاب را مؤلف کتاب عربی موسوم به «کتاب التاج» (که شاید جاحظ باشد) اقتباس کرده است.

گذشته از این آثار که میتوان آنها را کم و بیش راهنمای دربار شاهنشاهی دانست در ایران قدیم عده‌ای از افسانه‌های تاریخی نیز موجود بود که از جمله کتاب «کارنامک اردشیر پابکان» است که بعد از ساسانیان تألیف شده و پرفسور برون قسمتی از آنها را با قسمت‌های مشابه آن در شاهنامه فردوسی مقایسه کرده

است. و دیگر شرح تأسیس و ایجاد شهرها و انواع تألیفات کوچک در باب رسوم و اخلاقیات زمان است که معروف به ادبیات «اندرز» و پاره ای از آنها بجای مانده است. این ادبیات «اندرز» که معروفترین نمونه آن پند نامک و زر گمهر (یا پند نامه بوذرجمهر وزیر دانشمند خسرو انوشروان) است یکی از محصولات خاص نبوغ ایرانی است که در ادبیات اسلامی دوره های بعد تأثیر بسزائی کرد و گذشته از اشعار و ادبیات پیشماری که از قرن دهم میلادی تا امروز بر اساس پند نامه سروده شده بسیاری از کتب اخلاقی از قابوس نامه گرفته تا گلستان سعدی تا حد زیادی از این پند نامه سرمشق گرفته اند.

هر چند قطعاتی از حماسه های ایرانی و حتی نمونه ای از مناظره در دست است معهدا از اشعار دوران قدیم ایران بسیار کم بجای مانده است. مناظره عبارت از نوعی شعر است که هنوز هم در ایران بسیار باب است و برای بحث اخلاقی بکار میرود. در این سبک دو طرف، بیجان یا جاندار، بحث میپردازند.

قسمتی از خود اوستا نیز وزن شعری دارد که تقطیع هشت هجائی (سیلابی) نیمه آزاد و شباهت به ابیات «کاله والا» دارد که شاعر معروف «لانگ فلو» در قطعه «هیاواتا» بکار برده است. ویلیام جکسن باشاهدی که از پشت سیترا آورده بدین ترتیب آنرا مقایسه می کند:

Mithra, the celestial angel,
Foremost climbeth mount Haraiti,
In advance o' the sun immortal,
which is drawn by fleeting coursers.
He, the first, in gold adornment
Grasps the beauteous lofty summits;
Thence beneficent he glanceth
Over all the Aryan home-land,
Where the valiant chiefs in battle
Range their troops in countless numbers.

سیترا فرشته آسمانی

جلوتر از همه بر کوه هارائی تی بالا می رود.

پیشاپیش خورشید جاودان

که اسبان تیز پا آنرا میکشند.
وی با زینت طلائی خود، اول از همه
قله های زیبای بلند را فرا میگیرد
واز آنجا با لطف و کرم نظر سیافکند
بر همه زاد و بوم آرینها...
که سرداران دلیر، در جنگ
سربازان بیشمار خویش را آراسته اند.

در سالهای اخیر «بنونیست»^۱ و «کریستنسن»^۲ توانسته اند قطعاتی از ایات را
از میان توده آثار پهلوی استخراج کنند. نمونه ذیل که بنونیست به فرانسه
ترجمه کرده تأثیر خوبی از کیفیت و زیبایی این اشعار بجا میگذارد و در عین حال
موجب تأسف میشود که تا این اندازه «ادبیات پهلوی» از دست رفته است.

Le soleil lumineux, la pleine lune rayonnante
Resplendissent et rayonnent hors du tronc de cet arbre;
Les oiseaux éclatants s'y pavant pleins de joie,
Se pavant les colombes et les paons bigarrés.

ترجمه این شعر بفارسی چنین است :

«خورشید درخشان و ماه تمام نورافزا از آنطرف تنه این درخت میدرخشند
و نورافشانی میکنند. پرندگان خوش نقش و نگار پراز سرور و شادی در آنجا
میخرامند. کبوتران و طاووس های رنگارنگ هم میخرامند.»

در اینکه تا این اندازه مآثر شادی و زیبایی از دست رفته جای شک نیست و اگر
داستانی را که گزنفون در کتاب تربیت کوروش^۳ در باب جشن میگساری آستیاژ
با فتخارنوه اش کوروش گفته باور کنیم شاید آثار ادبی دوران کهن تری نیز موجود
بوده است زیرا صحنه ای که در کتاب گزنفون تشریح شده و ساقیان جام را دور
میگرداندند و خود کوروش نیز بنوبت ساقی میشد، نشانه تشریفات و آئین های
جاودان ایران اشرافی و انعکاسی از ۲ قرن خوشگذرانی و خنیاگری است. بطوریکه
آنتائوس نقل میکند در آخرین سالهای قرن چهارم میلادی «چارز میتیلن»^۴ شنیده

بود که ایرانیان افسانه « زاریادر و اوداتیس »^۱ را میخواندند و فردوسی سیزده قرن بعد همین داستان را نقل کرده است.

میگویند بهرام گور شاهنشاه ساسانی (وهرام پنجم ۳۸ - ۴۲۰ میلادی) شاعر بود و قافیه را اختراع کرده است ، در ضمن دولتشاه نویسنده قرن نهم هجری که منبع چندان مطمئنی نیست ، شعری در بحر متقارب قدیم ، یعنی همان وزنی که فردوسی بدان سروده ، نقل میکند که بر کاخ خسرو پرویز (۶۲۸ - ۵۹۰ میلادی) بخاطر معشوقه اش شیرین نوشته شده بوده است . و در دربار همین خسرو بوده است که باربد (باربد - فهلبد - پهلبد) که میگویند موسیقی ایرانی را اختراع کرده آواز میخوانده است . میگویند باربد سی نغمه و ۳۶ آهنگ داشته است ، ما هیچ یقین قطعی از محیط و صحنه ها و رسوم و عاداتی که موجد و خالق این سرودها و آهنگها بود نداریم ، با این حال محققاً زیاد خیال پردازی نخواهد بود که تصور کنیم ایرانیان شکست خورده ، پس از آنکه شروع به شعر ساختن کردند و بزبان جدید خویش سخن راندند یک بار دیگر رسوم کهن و انعکاسات سرزمین موسیقی پرور خود را در پیش گرفتند . و نیز ما در نوشته های گزنفون گاهی به آن بلاغت جاودانی برمیخوریم ، مثلاً در جائیکه میگوید « نام کورش بر زبان هر کس و در هر آهنگ و داستان وجود داشت » و مادها که از اقوام کورش بودند باو میگفتند « آیا نمی بینی که مدت یک چشم بر هم زدن ، چون مرا از زیبایی صورت او محروم میسازد ، یک ابدیت بنظرم میرسد » . جای شکی نیست که در ایران قدیم نظم و نثر عامه در درجه اول جنبه درباری داشت و برای خوش آمد شاهنشاه یا بافتخار او تنظیم میشد و تا به امروز هم کمابیش با تغییرات لازم بهمان حال مانده است .

پس از حادثه قادسیه (۶۳۵ میلادی) و نهاوند (۶۴۲ میلادی) و انقراض نهائی امپراطوری ساسانی دیگر هیچ سلطان ایرانی برای تشویق و سرپرستی نویسندگان و گویندگان ایرانی نبوده و برای اهل علم و ادب چاره ای نماند جز

آنکه با اربابان خشن و تازه خود کنار بیایند . خدمت باین اربابان و درعین حال تعلیم دادن بآنها (یا آنطور که اعراب خیلی خشک میگفتند فاسد کردن آنها) به سبک آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی کاری بود که همه ایرانیان ، جزعده معدودی آشتی ناپذیر ، می پسندیدند . اختلاف زبانی برای ایرانیان عایقی بشمار نمیرفت . دیری نگذشت که ایرانیان در انشاء عربی با فاتحین مغرور بزبان خودشان رقابت کرده و برایشان پیشی جستند . پرفسور . ا . ج . براون بدون اینکه اغراقی بگوید مینویسد « اگر از آنچه معمولاً علوم عربی میگویند ، مانند تفسیر ، حدیث ، الهیات ، فلسفه ، طب ، علم اللغه ، تاریخ رجال و حتی صرف و نحو عربی کاری را که ایرانیان در این رشته ها انجام داده اند تفریق کنیم قسمت عمده و مفید این علوم از میان رفته است .

این حقایق اغراق نیست و همه بدان معترفند و حتی خود اعراب ، جز در مواردی که غرور ملی و بحق ولی خسته کننده ایرانیان بآنها نیش میزند ، غالباً دین خود را نسبت به تبعه جدید و هنرمند خویش قبول دارند . در این مقاله جای آن نیست که فهرست خشکی از اسامی علماء و فلاسفه ایران درج کنیم و بعنوان نمونه و شاهد کافی است بگوئیم که اشخاص ذیل ایرانی بوده اند . (اعداد داخل پرانتز سال میلادی وفات این اشخاص است) از نحوین سیبویه (۷۹۳ م .) کسائی (۸۰۵ م .) و فراء (۸۲۲ م .) از لغت شناسان ابن قتیبه (۸۸۹ م .) جوهری (۱۰۰۲ م .) و ابن فارس (۱۰۰۵ م .) از علمای دینی ابوحنیفه (۷۶۷ م .) غزالی (۱۱۱۱ م .) نسفی (۱۱۴۲) و شهرستانی (۱۱۵۳ م .) دیگر از اشخاص معروف زمشخری (۱۱۴۳ م .) مفسر قرآن و نحوی معروف ، بخاری (۸۷۰ م .) محدث . از شعرا بشار بن برد (۷۸۳ م .) و ابونواس (۸۱۰ م .) از نویسندگان ابن المقفع (۷۵۷ م .) و بدیع الزمان (۱۰۰۷ م .) از جغرافیون ابن خردادبه (۸۴۸ م .) و ابن رسته (۹۰۳ میلادی) طبری (۹۲۳ میلادی) که هم مفسر قرآن و هم مورخ بوده است . از تذکره نویسان بلاذری (۸۹۲ م .) و دینوری (۸۹۵ م .) از دانشمندان و فلاسفه : رازی (۹۲۳ م .) بیرونی (۹۷۳ م .)

وابن سینا (وفات ۱۰۳۷ میلادی) و از ریاضی دانان فخرالدین الرازی (۱۲۰۹ م.) و نصیرالدین طوسی (وفات ۱۲۷۳ میلادی) .

اینان اشخاص برجسته‌ای بودند که هر یک در رشته تخصصی خود استاد بودند و کارشان در اساس ساختمان و شکل ادبیات عرب نفوذ قطعی داشت. تشخیص و تفکیک عناصر فارسی و (یا ایرانی) موجود در فرهنگ و ادبیات عرب کار غیرممکنی است، زیرا تمدن عرب از چندین منبع سرچشمه میگرفت و خود این منابع در آغاز ظهور اسلام تحت نفوذ ادبیات و فرهنگ‌های دیگری قرار گرفته بودند مثلاً ما محققاً نخواهیم توانست اجزاء یونانی و یا آرامی تمدن ساسانی را تجزیه کنیم و بی‌شک در ادوار متأخر، تمیز این سه عنصر از یکدیگر دقیق‌تر صورت‌پذیر نخواهد بود. چنانکه اشاره شد سهم ایرانیان در نشان دادن مفهوم تاریخ باعرب بسیار بزرگ بوده و قابل قبول است که بگوئیم جغرافیای اعراب نیز بر اساس نمونه‌های ایرانی بوجود آمده است چه هر چند از جغرافیای ایران اثری بجای نمانده بدیهی است که چنین کشور پهناور و جوراجوری مانند امپراطوری ساسانی را نمیشد بدون مراجعه به نقشه‌ها و آمارهای دقیق از سرکز باچنان دقت و تأثیری اداره کرد. یونانیان قدیم از سازمان وسیع اطلاعات همسایگان ایرانی خود خبر داشتند و آنها را مسخره میکردند، این سازمان اطلاعات بود که بهم بستگی و یکی بودن این همسایه‌ها را ممکن میساخت و شاید بتوان جغرافی را مقدمه‌ای بعنوان این سازمان اطلاعات برای گرفتن باج و خراج و مالیات و تحمیل اطاعت بر مردم دانست. هر چند اعراب از طریق ترجمه‌های نسبتاً قدیمی خود از افلاطون و ارسطو کم و بیش با افکار سیاسی یونانیان آشنا بودند ولی برای جزئیات اداره امپراطوری بسیار از تجربه متمدن ایرانیان برخوردار شدند زیرا ایرانیان پس از آنکه دبیر و وزیر دولت‌های عرب شدند دیری نپائید که به کارفرمایان خود طریق فرمانفرمائی با تشریفات و لطف را آموختند. گزنفون در تاریخ خود پیوسته تکرار میکند که ایرانیان در دوره اول عظمت خود به امور تشریفات و آداب معاشرت اهمیت بسیار میدادند. گذشت چندین قرن هیچ

تغییری در این رسوم نداده بود و چون حتی شاهنشاه نیز میبایست تفریح و استراحت داشته باشد احتیاج به دوستان خوش مشربی داشته که در حضور آنها براحتی و پرسرو صدا، ولی در عین حال بدون ازدست دادن سنگینی و وقار خود، تفریح کند. گزنفون چنین صحنه‌هایی را نیز تشریح میکند و نوشته‌های او در عین حال میتواند وضع فرمانفرمایان عرب را مجسم کند که در اثر راهنمایی مردان و زنان درباری ایران دست به لهو و لعب‌های شاهانه زده‌اند.

میتوان باطمینان گفت که نوعی ادبیات مفصل و دامنه‌دار که در عربی موسوم به «ادب» شده و عبارت از راهنمای آداب معاشرت در تمام مواقع و موارد است مستقیماً از رسوم ایران قدیم سرچشمه گرفته است، کتاب کلیله و دمنه نیز هرچند در وهله اول و بصورت ظاهر ممکن است چنین جلوه نکند، جزو همین نوشته‌ها راجع به بهبود طرز معاشرت و تفریح باید شمرده شود. کتاب معروف کلیله و دمنه را ابن المقفع فارسی از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد و میگویند این کتاب پهلوی از اصل هندی بوده است. با گردش یک دست دیگر کتاب معروف تر «شبهای عربی» یا «الف و لیل» «هزار و یکشب» رومی بینیم که آنهم از یک اصل ایرانی که فعلاً فقط نام آن معروف است و موسوم به «هزار افسانه» بوده ترجمه شده و این کتاب نیز عبارت از تفریحات درباری است که در طی قرون و اعصار پیوسته بطرز روزافزونی خوانندگان و دوستداران آن افزایش یافته تا جائیکه امروز کتاب هزار و یک شب انبار اصلی بازیهای پانتومیم (تئاتر بدون محاوره) انگلستان شده است. و نیز چنین میتوان حدس زد که فرهنگ‌های بزرگ تراجم احوال و فهارس عربی تاحدی مرهون ابتکار ایرانیان است زیرا بی‌شک در بایگانی‌های امپراطوری ساسانی ممکن نبود پرونده‌های مشروح در باب اشخاص معروف چه خوش‌نام و چه بدنام وجود نداشته باشد. در علم تفسیر نیز مدتها قبل از آنکه قرآن احتیاج به تفسیر و تعبیر پیدا کند مغز هوشمند ایرانی در مورد اوستا علم تفسیر را بکار برده بود و این علم که ظاهراً خیلی عربی بنظر میرسد ممکن است بهمان اندازه که مدیون نمونه‌های

یهودی یاسیعی بود مرهون ایرانیان هم باشد. قطعاً در توسعه و تکمیل اصول دین اسلام و قوانین مدنی و شرعی آن هم پاره‌ای عناصر ایرانی وجود داشته و بالاخره در تصوف و عرفان دین اعراب بایران محقق و عظیم است. بهمین نهج میتوان در سراسر ادبیات عرب بحث کرد ولی هنگامی آنهم تا حدی متوجه اختلاف عظیم بین این دو قوم عرب و ایرانی میشویم که محصول نبوغ ایرانیان را در هر دو زبان عربی و فارسی مطالعه کنیم.

این مبحث احساسی در انسان بوجود میآورد که گوئی (بگفته بجای امرسن) رابطه زیاد نزدیک با فرهنگی که از بیابان سرچشمه گرفته بود روحیه ایرانی را « صحرائی » کرد و قدرت کامل این روحیه فقط از طریق زبان بومی ایرانی میسر شد. در هیچ رشته‌ای از ادبیات این قضیه بیش از شعر که هم اکنون به بحث درباره آن خواهیم پرداخت، صدق نمی کند. ذوق اعراب در شعر را میتوان در « قصیده » خلاصه و تحسین کرد. قصیده یعنی چکامه‌ای که در آن « قصد » و یا منظوری است و مرکب از صد بیت یا بیشتر بوده که همه قافیه واحدی داشتند و بیک وزن و قالب ساخته میشدند. هر بیت واحد مستقلی بوده و جولانگاه دانش و کمال و استادی در سخن و میدانی بوده که برای تخیل پر حرارت شاعرانه تنگ ولی برای تقلید و اغراق و غلو و بلاغت لفظی فراخ بوده است بطوریکه قصیده را میتوان یکی از عجائب پایدار و شاهد قاطعی بر نبوغ شکست ناپذیر جنس بشر دانست که علی رغم قفس تنگ و آهنین فرض و تعقل و استدلال، شاعران شوریده اش همه سدها را می شکنند و کلام انسانی را به مدارج عالی رفعت میرسانند. در دوران قبل از اسلام قصیده بنحو کاملی بسط یافته و بصورت وسیله‌ای برای نشان دادن لاف‌ها و گزاف‌ها و غرور و عشق و نفرت و مرگ و زندگی بیابان نشینان درآمده بود. هنگامی که سیاست امپراطوری و جنگ فرقه‌ها جانشین زد و خورد های کوچکی شد که شاعر چادر نشین عرب را بخود مشغول داشته بود، اساس عشیره‌ای قصیده تحت الشعاع قرار نگرفت و تمام رسوم و اصول آن جداً رعایت شد و با علاقه پرستش آمیزی که نسبت بزبان خالص عربی وجود داشت

بزودی شاعران کامل و شیوخ این فن علاوه بر بلاغت و فصاحت و ظرافت میبایست احاطه و تسلط کاملی نیز بر لغات عربی داشته باشند .

باین ترتیب بمحض آنکه در ایران فرمانفرمایانی پیدا شدند که از خون ایرانی بودند و به شنیدن سخن فارسی به وجد در میآمدند شاعران ایرانی شکل قصیده را اقتباس و بزبان خودشان شروع به قصیده سرایی کردند. در سراسر تاریخ ادبیات ایران هر گز شاعرانیکه صلاحیت داشته باشند در قالب الفاظ بدیع و ظریف و سوزمند و حان خود را بستایند کم نبوده اند. شاعری ایرانی چون خاقانی میتواند از لحاظ ابهام معانی با تمام شاعران عرب برابری کند و اگر باین فضل و کمال فنون عدیده شاعری که برای سنگین کردن خطابت بکار رفته ، و لفاظی عجیب و زینت کاریها و ریزه کاریهای شاعری چون «قوامی» را بیافزائیم، («براون» در تجزیه و تحلیل خود نود فن و ریزه کاری را ذکر میکند) آنوقت کسانی که علاقمند بدیدن ظرافت کاری بجد اعلی هستند با وضعی مواجه میشوند که آنها را بحیرت و اعجاب و امیدارد و یا دلشان را بهم میزند، ولی ایرانیان قصیده را برای مقاصد دیگر غیر از مدح و یا هجو ، تهنیت و یا سرثید بکار بردند. شاعرانی چون ناصر خسرو (۴۸۱-۳۹۴ هـ / وفات ۱۰۸۸ م.) آنرا برای نکوهش و پند و اندرز عالی بکار بردند و کسانی چون سنائی (وفات ۵۴۵ هـ / ۱۱۵۰ م.) قصیده را در مدح خالق یکتا مورد استفاده قرار دادند . در دوره معاصر ما هم هنوز قصیده در هر موردی بکار میرود . ملک الشعرا ی بهار در جشن هزاره فردوسی با استادی تمام در نعت شاعر چکامه ای عالی سرود . و موارد دیگر استفاده از قصیده را میتوان در ابیات مطلع و اوائل قصیده منوچهری (وفات ۴۳۲ هـ / ۱۰۴۱ م.) که خم شرابی را بطرز معما تعریف کرده و در خاتمه بستایش ممدوح خود میپردازد مشاهده کرد .

قصیده منوچهری چنین است :

چنین خواندم امروز در دفتری که زنده است جمشید را دختری
بود سالیان هفتصد هشتصد که تا اوست محبوس در منظری

بمانده است بر جای چون عرعر
 نهد پهلوی خویش بر بستری
 نگوید سخن با سخن گستری

هنوز اندر آن خانه گبرکان
 نه بنشینند از پا و نی یکزمان
 نگیرد طعام و نگیرد شراب

چو اندیشه کردم من از هر دری
 بهنجار چون آزمایش گری
 گذرگاه او تنگ چون خیبری
 بر افروختم زردوار آذری
 ز زر هریوه سر خنجری
 عروسی کلان چون هیونی بری

مرا این سخن بود نا دلپذیر
 بدانخانه باستانی شدم
 یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
 گشادم در آن به افسونگری
 چراغی گرفتم چنان چون بود
 در آنخانه دیدم بیک پای بر

بر او بر نه زری و نه زیوری
 فکنده بسر بر تنک معجری
 چو خرما بنان پهن فرق سری
 نهاده بسر بر گلین افسری
 کف پای او گرد چون اسپری

سفالین عروسی بمهر خدای
 بسته سفالین کمر هفت هشت
 چو آبستان اشکم آورده پیش
 بسی خاک بنشسته بر فرق او
 برو گردن ضخم چون ران پیل

چنان چون بر خواهری خواهری
 تنک تر ز پر پشه چادری
 ز هر گرد و خاک و خاکستری
 چنان کز سر غازی مغفری
 دهانی و زیر دهان حنجری

دویدم من از مهر نزدیک او
 ز فرق سرش باز کردم سبک
 ستردم رخس را بسر آستین
 فکندم کلاه گلین از سرش
 بدیدم به زیر کلاهش فراخ

چنان چون ز جوعی لب اشتری
 چو بوی بخور آید از مجمری

مر اورا لبی زنگیانه سطر
 همی بوی مشک آمدش از دهان

مرا عشق آن سلسبیلش گرفت
 بردم از او مهر دوشیزگی
 یکی قطره‌ای بر کفم بر چکید
 ببوئیدم آنرا وزان بوی او
 بساغر لب خویش کردم فراز
 چو عشق پر چهرهٔ احوری
 وزان سلسبیلش زدم ساغری
 کف دست من گشت چون کوثری
 بر آمد ز هر موی من عبهری
 مرا هر لبی گشت چون شکری

اعراب هم از روزگار قدیم علاوه بر قصیده اشعار کوتاه تری داشتند ولی معلوم نیست که این قطعات جداگانه از قصیده‌های بزرگتر و قدیمتری بوده است که اصل آنها از میان رفته یا اینکه «قطعه»‌های مستقلی بوده‌اند. در اواخر دورهٔ بنی امیه و اوائل دورهٔ بنی عباس اشعار تغزلی کوتاه، زیر همین عنوان «تغزل» شروع شده و فراوان دیده میشود که این نوع شعر برای میخواری و عشقبازی سروده میشده است. ابونواس که از نژاد ایرانی بوده ماهرترین استادان این طرز جدید شعرپردازی بوده است. ایرانیان نخست بکندی ولی در فاصلهٔ قلیلی با سرعت و اشتیاق فراوان از این سبک تقلید کردند تا جائیکه سبک «غزل» مشخص و برجسته شد و در محبوبیت از تمام انواع دیگر شعر سبقت گرفت ما اکنون خیلی دلمان میخواهد بگوئیم سرودها و شعرهایی که بهمراهی ۳۶۰ نغمهٔ معروف باربد خوانده میشد، اسلاف این سبک پر از لطف و ملاحظت شعر که از نظر سادگی بیان بسیار جالب میباشد بوده‌اند. ولی متأسفانه این موضوع فقط حدسیاتی است که امید به ثابت کردن آن دیگر وجود ندارد. ظاهراً نخستین فرد ایرانی که بسبک غزل بسیار شعر سروده سنائی (وفات ۵۴۵ هجری) است که غزل را در تصوف و عرفان بکار برد و باین طریق روش تازه‌ای بوجود آورد که بسیاری دنبال کردند. وی نام خویش را هم غالباً، ولی نه همیشه، در آخر غزل بکار میبرد هر چند اولین شاعری نبود که این روش را بکار برد. گنجاندن نام شاعر در غزل که بعداً عنوان تخلص بخود گرفت یکی از اختصاصات حتمی غزل شد. این صنعت در ادبیات مغرب زمین هم بی سابقه نیست ولی نباید تصور کرد که شباهت بین این کار

در مشرق و مغرب چیزی جز تصادف میتواند باشد . درست است که « شلی »^۱ شاعر انگلیسی در اثر مطالعه تألیفات «سر ویلیام جونز» تا حدی از ادبیات ایران با خبر بود و احتمالاً هنگامی که در این شعر خویش :

در خاطر شلی آرامش خیلی کمتر

از آرامش در دریاست ...

تخلص بکار برده از شعر فارسی سر مشق گرفته بود ولی قابل قبول نیست که «هریک»^۲ هنگام نگارش «آخرین خواهش از جولیا» با موضوع تخلص در غزل آشنائی داشته است وی میگوید :

سر نوشت من پایان پذیرفت، هنگامیکه «هریک» تو مرد

این کتاب را بهم زن و سپس چشمانش را فروبند

در این زمینه سر مشق شاعر بیشتر شعرای لاتین بوده اند که آنها هم

گاهگاهی تخلص را بکار میبرده اند . «کاتوله»^۳ شاعر رومی میگوید :

Multa parata manent in longa aetate, Catulle,

Ex hoc ingrato gaudia amore tibi.

که مفهوم تقریبی آن چنین است : «بسیاری یاد بود تلخ در پیری توای کاتوله از این عشق تسکین نیافته بجای خواهد ماند .

پس از سنائی غزل سر دسته سبک های محبوب شعر فارسی شد . گویند گانی

مانند عطار (وفاتش بسال ۱۲۳۰ م . ۶۲۷/ ه .) رومی (وفات ۱۲۷۳ م . ۶۷۲/ ه .)

وسعدی (وفات ۱۲۹۱ م . ۶۹۴/ ه .) پشت سر هم این سبک را صیقل دادند و تکمیل

کردند تا اینکه بدست استاد بی قیاس یعنی حافظ شیرازی (وفات ۱۳۸۹ م . ۷۹۱/ ه .)

بسرحد کمال معجزه آسائی رسید و پس از او بزرگترین استاد غزل در میان گروه

کثیری ، جامی (وفات ۱۴۹۲ م . ۸۹۸/ ه .) بود . در روز های اول غزل

از لحاظ تعداد ایات بسیار تفاوت میکرد ولی غزل حافظ بندرت از ده بیت میگذشت

در حالیکه در اشعار جامی کاملاً علاقه به هفت بیت محسوس و جای دقت است

که در شعر «سانت»^۴ در انگلیسی هفت بیت مورد توجه است . در غزل هم مانند

قصیده قافیه یکی است ولی در بحرهای مختلف و عدیده سروده میشود و این بحور همه از عروض عربی گرفته شده است و اگر کسی بخواهد از میان دهها هزار بیت غزل نمونه ای انتخاب کند که این سبک را به بهترین وجهی برساند غزل معروف خواجه حافظ شیرازی را که جونز اقتباس و تبدیل به «آهنگ ایرانی» معروف خود کرد میتواند برگزیند.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را^۱

متن کامل این شعر که بسبب حفظ روح اصلی فارسی آن اروپا را مسحور ساخت در کتاب «کتاب اکسفورد اشعارسده هجدهم»^۲ ذکر شده است.

حتی قبل از آنکه غزل دوره درخشان خود را آغاز کند دوشکل دیگر شعر تکمیل شده بود که یکی بسیار طولانی و دیگری برعکس اولی بسیار کوتاه بود و هر دو عمیقاً در رسوم ایرانی ریشه دوانده و از لحاظ اختصاصات کاملاً ایرانی بودند. عربها سبک شعری داشتند که بندرت نام پرابهت شعر را بدان میدادند و این سبک که بسیار کم طرف توجه آنان بود ایات رجز بود. در آغاز بصورت اشعار فی البداهه وارد عرصه میدان ادبیات شد ولی بعدها بمنظورهای پائین تری مثلاً برای تقویت حافظه بچه مکتبیها به کار رفت و کتاب الفیه ابن مالک (وفات ۱۲۷۴ م / ۶۷۳ هـ) که هزار فرد بیت در باب صرف و نحو عربی است معروفترین نمونه آن است. چنین بنظر میرسد که این سبک مقدمه بیسروصدای مثنوی ایرانی است، در این شعر دو مصرع دارای قافیه واحدند و پس از آنکه شعرای ایران در هر وزن مناسبی آنرا آغاز کردند در نخستین مورد مصرف آن یعنی شاهنامه فردوسی بسرعت وارد میدان پیروزی شد.

۱- در اصل انگلیسی کتاب این بیت خواجه درشش مصرع باین ترتیب درج است. (ترجم)

Sweet maid, it thou wouldst charm my sight,
And bid these arms thy neck enfold,
That rosy cheek, that lily hand
Would give thy poet more delight
Than all Bocara's vaunted gold,
Than all the gems of Samarcand.

بهم آمیختن این وزن بیت اصلی، که بمذاق هوس باز اعراب بسیار ناچیز جلوه میکرد، با داستانهای شور انگیز ایران قدیم، آنهم در زمانی که ملیت ایران برای احیای خویش کوشش میکرد، حماسه عظیمی که در حدود ۶۰۰۰۰ بیت است بدینا داد. متأسفانه پادشاه بزرگی که در این زمان بر ایران و سرزمین های مجاور سلطنت میکرد و شاعر میخواست داستان غرور ملی خود را بنام او کند و باو بفرودشد، محمود غزنوی و از نژاد ترك بود و خیلی دیر شده بود که تمایلی برای قدرشناسی از زحمت بیست و پنجساله شاعر نشان داد بخصوص که هدف عمده وی تعریف و تمجید و افتخار بخشیدن به نژادی بود که محمود غزنوی بدلائل واضحی از آن نژاد متنفر بود، چنین کار عظیمی از عهده هر عربی خارج بود و فقط یکنفر ایرانی میتواند دست باین کار یازد و چنین تصویر پیچیده ای بر چنان صحنه عظیمی نقش کند. با مقایسه بقواعد مغرب زمین اشعار این حماسه فاقد وحدت زمینه و قرینه کافی هستند و بنابراین در مقام مقایسه با حماسه های مغرب زمین آنرا کمتر جالب دانسته اند ولی این شاهکار در نوع خود بی نظیر و با سبکی بسیار عالی و پخته تحریر شده و داستان های بسیار شور انگیزی دارد از همه جالب تر داستان رستم و سهراب است که «ماثیوار نولد»^۱ از آن الهام گرفت، که بهر حال آنرا با هر معیاری بسنجیم شاهکار ادبی بزرگی بشمار میرود.

شاعران دوره های بعد یهوده کوشیدند از این موفقیت اولیه تقلید کنند ولی چنین کار عظیمی فقط یک بار ممکن میشود زیرا کمتر کسی حتی از آنانکه دارای قدرت و اطلاعات بسیار وسیع باشند حاضر میشود سالهای طولانی عمر خود را در یک رشته کار باین سنگینی تلف کند و بعد هم کمتر کسی حاضر میشود قلم و کاغذ و مرکب خود را برای برداشتن رونوشت از آن شاهکار مصرف کند. تنها دیوانی که اندازه شاهنامه فردوسی و بهمان میزان معروف شده مثنوی معروف جلال الدین رومی است که دائرة المعارف اعجاب آمیزی از داستانها و گفتارهای منصوفه است و پرفسور ر. ا. نیکولسون بیست سال عمر خود را صرف ترجمه

آن بزبان انگلیسی کرد. پس از داستان‌های حماسه ملی نوبت افسانه‌های عاشقانه رسید. گرگانی که در حدود سال ۴۷۰ هجری اشتهاری پیدا کرد اولین کسی بود که با پرداختن داستان ویس و رامین، که میگویند از اصل پهلوی اقتباس شده بود در این زمینه موفقیتی یافت و مقارن همین زمان یا کمی بعد بود که داستان یوسف و زلیخا آنطور که در قرآن آمده اولین مرتبه بشعر فارسی درآمد و آنرا منسوب بفردوسی دانستند و بعد هم تقلید شد. نظامی (وفات سال ۱۲۰۲ میلادی ۵۹۷ هجری) در نگارش حماسه‌های کوتاه تخصص یافت و پنج داستان منظوم (خمسه نظامی) را برشته تحریر درآورد، صحنه داستانهای او از عشق بیابانی لیلی و مجنون و تا قصه عشق سوزان خسرو برای شیرین و افسانه بزرگ اسکندر دامنه دارد. زیارت مکه موضوعی بدست خاقانی داد که بجز با در دست داشتن تفسیرها و حواشی مفصل فهم آن بسیار مشکل است. بتقلید خمسه نظامی امیر خسرو دهلوی که بسال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۵ میلادی) وفات یافت پنج داستان و جامی هفت داستان و هاتقی (وفات ۱۵۲۰ میلادی ۹۲۷ هجری) پنج داستان تنظیم کردند. گذشته از اینها عده کثیری داستانهای خوب یا سبک نه تنها بفارسی بلکه بزبانهای ترکی و اردو تنظیم شد. این حماسه‌های کوتاه بخصوص اشعار نظامی گذشته از آنکه خود مطالب بسیار خواندنی و لطیفی بودند با شاهنامه در این افتخار شریکند که برای نقاشان مینیاتور ساز ایران سرچشمه غنی و پیرآبی برای بکار بردن هنر آنان شدند. بهم آمیختن شعر زیبای شاعران و هنر خیره کننده نقاشان ایرانی سبب بوجود آمدن چند تا از عالی ترین کتابهای جهان شد.

قبل از جلال الدین رومی سبک مثنوی را در زمینه‌های عرفانی سنائی و عطار بکار برده بودند. سنائی کمندی الهی کوچکی هم نوشته بود که گویا بر اساس کتاب «ارداویراف نامک» زبان پهلوی بوده است. نوشته عطار هم عبارت از داستان پیچیده‌ای از زبان حیوانات است که «فیتزجرالد» را بخود جلب کرده بود. اشعار فلسفی و اخلاقی و پند و اندرز هم در زمینه همین سبک بتحریر درآمده که معروفترین آنها بوستان سعدی است و یک نمونه معاصر آن کتاب (اسرار

خودی) تألیف محمداقبال لاهوری است. اکنون از طولانی ترین سبک شعری فارسی به کوتاه ترین شکل آن یعنی رباعی سپردازیم که در نتیجه اقتباس عالی ولی ناقص فیتزجرالد از رباعیات خیام در سراسر جهان معروف شده است. رباعی یگانه نوع شعری است که وزن آن ایرانی خالص است و عروض دانه میگویند این وزن هنگامی بوجود آمد که کودکی مشغول گردوبازی بود. و در همان حال که گردها را سیچرخاند چنین میخواند:

غلطان غلطان همی رود تابن گو (گود). شاعری که آنجا ایستاده بود این بحر شعر را شنید و مصرعی بر آن افزود و باین ترتیب روش تازه‌ای در شعرسازی پیدا شد که با سرعت حیرت‌آوری پخش شد بطوریکه چندی نگذشت که پیرو جوان و خردوکلان این وزن جدید شعر را بکار میبردند و بطرق تازه از آن استفاده میکردند. حقیقت این داستان هرچه باشد مسلم است که نابغه‌ناشناسی این سبک و وزن را اختراع کرده است که کامل ترین وسیله لطیفه پردازی و عالی ترین نمونه لطیف شعرسازی در تمام ادبیات جهان بشمار میرود. اگر بخواهیم علت موفقیت سریع و درخشان و جهانگیر این وزن جدید را دریابیم باید در نظر بگیریم که ایران مرکز وزادگاه امثال و حکم و لطیفه است و برای آنکه مثل و حکمتی بردل نشیند و در یاد بماند باید یک حقیقت آشنا و نزدیک بذهن و یا تصویری را از آنچه گذشته و در یاد است بصورت تازه و در قالب جدیدی عرضه کند. نوشته‌های شلی شاعر انگلیسی هم دارای همین اختصاصات است.^۱

چون گل سرخ خشک شود بر گهای آن
بر روی بستر معشوق گسترده میشود؛
و خاطرۀ تو نیز وقتی از میان بروی مانند آن گلبرگهاست
که عشق بر آنها خواهد آرسید

و همین خصائص است که اشعار خیام و بالتیجه فیتزجرالد را چنین عالی جلوه میدهد که میگوید:

۱ - گویا این را از شعر: (چونکه گل رفت و گلستان شد خراب - بوی گل را از که جویم از گلاب) الهام گرفته است. م.

هر جا که گلی و لاله زاری بوده است آن لاله زخون شهر یاری بوده است
هر برگ بنفشه کز زمین میروید خالی است که بر رخ نگاری بوده است^۱
و هنگامیکه خيام و فیتزجرالد میگویند :
گر دست دهد ز مغز گندم نانی از می دومی ز گوسفندی رانی^۲
و آنکه من و تو نشسته در ویرانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی^۳

مضمونی را که ابونواس شاعر نیمه ایرانی قرنهای قبل از خيام بشعر عربی
در آورده بود در قالب عالیتری میریزد. وی میگوید :

ثلاثة يذهبن عن قلب حزن - الماء والخضراء والوجه الحسن^۴

عمر خيام فیلسوف و ریاضی دان بود و در زندگی پر مشغله خویش شاید
در حدود ۷۵۰ رباعی ساخت. وفات او بسال ۵۱۷ هجری (مقرن ۲ - ۱۱۲۳
میلادی) است. اشعار خيام دارای مضامین عبرت انگیز و کمی حزن آور هستند.
بسیاری رباعی های دیگر را باو نسبت داده اند. بیشتر ایرانیان یکی دو رباعی
در عمر خود سروده و یا فی البداهه خوانده اند و بیشتر شعرای ایران نیز بسیار
رباعی ساخته اند. مثلاً جلال الدین رومی قریب دو هزار رباعی در مضامین
مختلفی که باندازه رشته های فکر بشر متعدد است سروده است. تقلید اعراب
از یگانه وزن و بحر انحصاری شعرای ایران در حقیقت تمجیدی از ایران است ولی

۱ - ترجمه مستقیم از متن انگلیسی فیتزجرالد چنین است : گاهی چنین میاندیشم که گل
سرخ هیچ خاکگون تر از آنجا نمیروید که خون قیصری که اکنون در آنجا دفن است برخاک رفته
و هر بنفشه که باغ زینت خود ساخته از روئی که روزی زیبا و دل انگیز بوده است در دامن او
افتاده است. ۲ - ظاهراً در متن رباعی مورد استفاده فیتزجرالد این مصرع بصورت « از می دومی
ز شعر خوش دیوانی » بوده است زیرا در برگرداندن شعر انگلیسی وی بفارسی چنین میخوانیم.
۳ - کتابی شعر در زیر شاخه ای، قدحی شراب، قرصی نان و تو که در کنار من در ویرانه ای آواز بخوانی...
ویرانه در این حال بهشت است ! ۴ - ترجمه متن انگلیسی شعر ابونواس چنین است « چهار چیز
است که به روح ، جسم ، و قلب زندگی میبخشد : جوی روان، مرغزاری پر گل، قدحی شراب ،
و صنمی ماهر . ولی ترجمه اصل عربی شعر فقط سه چیز را در بردارد و میگوید « سه چیز است که
از دل غم را میزداید ، آب روان (مقصود شراب است) سبزی ، و روی زیبا. (مترجم)

این وزن و سبک هرگز در میان اعراب قوت نگرفت زیرا شاید خیلی کوتاه و خودمانی بود.

اما ترکها و هندیان با اشتیاق تمام آنها پذیرفتند. در شعر فارسی نوع دیگری رباعی هست که بسبک روستائی و دارای وزن جداگانه ایست و از این رو آنها دوییتی میگویند. باباطاهر. عریان صوفی قرن پنجم هجری (که در حدود سال ۱۰۵۰ میلادی معروفیت داشت) چندتا از این دوییتی را ساخت ولی سایر گویندگان از این سبک پیروی نکردند و رباعی را ترجیح میدادند. یکی از محققین معاصر ایرانی، کوهی کرمانی، هفتصد ترانه از این دوییتی های محلی را که در سراسر کشور شنیده بوده گردآوری کرده است. بسیاری از این دوییتی ها بسیار جالب و زیبا هستند و نشان میدهند که غریزه و علاقه بشعر و شاعری حتی در دل بی اهمیت ترین و ساده ترین دهقانان ایران هم وجود دارد. دوییتی ذیل نمونه ای از این اشعار است که شاید بیادبود یک جنگ بین ایلات ساخته شده بوده است.

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خون احمد لاله زاره
برین با مادر پیرش بگوئین که احمد یک تن و دشمن هزاره

از این کلیات کوتاهی که در باب شعر فارسی گفتیم روشن میشود که شعرای ایرانیان پس از آنکه بحور مختلف و پیچیده و شکل خشک «قصیده» را از اعراب گرفتند، این نظم «رسمی» را درهم ریخته بصورت غزل پراز لطف و ملاحظت در آوردند و ابیاتی را که دارای قافیۀ مستقل بودند بصورت حماسه عالی و داستانهای عاشقانه زیبا پروراندند و عالی ترین مضامین را هم دروزنی که از دهان مردم گرفته شده بود و بهترین سبک دنیا است گنجانند. با این حال در عین آنکه ایرانیان رسوم و آداب محدود نظم سازی اعراب را نپذیرفتند خودشان هم در تصنیعات خاص خود، و شاید بیش از حد لزوم و بی اندازه محکم، در این تصنیعات گرفتار بودند. این موضوع بخصوص در مورد غزل صدق میکند که اگر خیلی کتابی و طبق مقررات ساخته شود به آسانی ملال آور میشود. سبک قافیۀ مشترک فی حد ذاته مانع عمده ای نبود ولی چون در ایران قافیه خیلی فراوان

است گاهی سبب میشد لفاظی و عبارت پردازی جایگزین زیبایی مضمون گردد . اما مهمتر و تأسف‌آورتر از این مطلب ، تحدید مصنوعی مضمون و منطوق بود تا اینکه کار بانجا کشید که لطافت و برتری و استادی را در اظهار همان مطالبی میدانستند که هزاران بار گفته شده بود ولی استاد تازه میبایست لطیف‌تر ، پخته‌تر و در قالب الفاظ زیباتری عرضه دارد . حتی ابونواس در دوره خودش از این یک نواختی بتنگ آمده و گفته بود :

« آهنگ های کهنه را برایم سخوان ، بگذار اگر لازم باشد ، دیگران از خرابه‌ها ، ویرانی ، خاموشی و گرد و غبار آهنگ بسازند . هر چند شراب حرام است تا نفس داری شراب بنوش زیرا هر چه دورا دور ماست روبرگ میخرامد ، از تو تمنا میکنم طلای سیال در دهانم بریزی تا فریاد بر خیزد که در این صهبای بلورین شعاع خورشید درخشان جلوه کرده است . »

ولی کسانی که دارای افکار انقلابی بودند بزودی مورد احترام قرار گرفتند و احترام معمولاً سبب ایجاد سنت و سابقه میان تهی میشد ، گل سرخ بسیار زیباست ، شنیدن صدای بلبل روح را بهیجان میآورد ولی ایندو موضوع ، مثل ستارگان ، گاهگاهی بیش از اندازه در اشعار بکار میروند هم چنین همیشه تماشای خود کشی و سوختن پروانه در برابر شعله شمع جالب نیست یا لطفی ندارد که برای هزارمین مرتبه آدم بشنود که صورت محبوبه ماه تمام ، لبانش یا قوت فام ، دنداننش مروارید ، گیسوانش عنبرین ، و ابروانش کمان جانسوزی است که ناولک نگاه از آن برمیخیزد و بردل می نشیند . ریزه کاری و تصنع عیب عمده پیروی از سنت و سابقه‌ای است که بیش از اندازه لازم مورد احترام قرار گیرد و هر چند اگر با اعتدال بکار رود دل انگیز است ولی افراط در آن کسالت آور میشود . با این حال شعرای بزرگ میهن اصلی شعر فارسی دارای چنان ذوق سلیم و امعان نظر و تسلط و تشخیص دقیقی بودند (که گاهی زنده میشد) و چون هم میهنان دیگر خود در رشته نقاشی و یا تذهیب ، و یا معماری ، کاشی کاری و قالی بافی استاد بی عیب و نقص بودند ، ولی مشکل وقتی پیدا شد که در جاهای دیگر در صدد تقلید از استادان بر آمدند

و در محیطی که لفاظی و بازی با لغات بالاتر از سبک عالی و ذوق سلیم بود خواستند شعر فارسی بسرایند . فاجعه شعرای هند از همین جاست زیرا هندوستان که با آمدن مغولها تحت تسلط مسلمین در آمد مرکز ثانوی زبان فارسی شد . امیر خسرو دهلوی که خودش هنرمندی بسیار دقیق بود و حساسیت خود را هرگز بروز نداد . طوطی هندوستان خوانده میشد ولی بسیاری از متابعین وی طوطی وار پراز بال و پر و نقش و نگار جالب بودند ولی هیچ مطلب پایداری نگفته اند .

با اینهمه کمیت بسیار ، و تا حدی کیفیت قابل احترام ، اشعار فارسی که سرایندگان بسیار نسل بعد نسل و بزبانی که بهر حال برای آنها یک زبان خارجی بوده است ساخته اند ، بسیار جالب میباشد . لازم است بار دیگر درباری بودن این نوع تألیفات را متذکر شویم بسیاری از شعرای ایران پس از آنکه میهن خودشان دچار ویرانی و آشفستگی سیاسی شد ، به هندوستان روی آوردند و زندگی آسوده ای داشتند و سرزمین هندوستان جایی بود که برای آنان و شاگردان و متابعین ایشان همیشه بسیاری ممدوح و طرفدار وجود داشت . این رسم و سنت کهن حتی تا قرن نوزدهم میلادی هم ادامه داشت تا جائیکه شخصی بنام سلا فیروز منظومه مفصلی در سه جلد و سه هزار صفحه بنام «جرج نامه» ساخت و در سال ۱۸۳۷ در بمبئی بچاپ رسانید . این منظومه در پیروزی انگلستان در هندوستان ساخته شده و نظائر آن جسته و گریخته حتی تا امروز هم دارد . اما هر چند این ادبیات فرعی فارسی مهم باشد اکنون تحت الشعاع اشعار «اردو» قرار گرفته است . ادبیات اردو که در زیر بال شعر فارسی پرورش یافته و از مادر خوانده خود نظم و نثر ، سبک و مضمون ، بحر و قافیه و شکل و قیافه را به ارث برده است .

میگویند امیر خسرو دهلوی اشعاری بزبان هندی ساخته است ولی در این داستان شك است و هیچ نمونه ای هم از آن بجای نمانده است . هر چند مضامین هندی برای شعرای رومانیک بسیار جالب و مورد استفاده بود ولی از مضامین قدیمی و سنن ایرانی هم غافل نمیشدند ، و حتی امروز که شعرای ایران و هند

سبک‌های تازه پیدا میکنند و نمونه‌های شعر اروپائی تا حدی جایگزین استادان محبوب قدیم شده‌اند. زبان اردو مانند بسیاری دیگر از زبانهای اسلامی نمیتواند از میراث بزرگ خویش خلاص شود و هر چند طرح و مضمون ممکن است عوض شود ولی بیان و لغات و سبک بقوت همیشگی باقی است!

شعر ترکی هم کمتر از اشعار هندی مدیون نبوغ خلاقه ایران نیست. بسیاری از ترك زبانان حصه جالبی در ادبیات ایران و ادبیات خودشان دارند. نوائی (وفات ۱۵۰۱ م. / ۵۹۰۷ هـ.) و فضولی (وفات ۵۹۶۰ هـ. / ۱۵۶۲ م.) دو اسم معروف از میان گروه بزرگی اسامی هستند. آثار ترکی حتی تا زمان معاصر تحت نفوذ ایران بود تا اینکه فشار دو جانبه یعنی ملیت از داخل و اروپا از خارج سبب شد که تمایل بمشرق زمین متروک و بجهتجوی هدف‌ها و مقاصد تازه‌ای بر آیند ولی حتی آتاتورک هم نمیتوانست ششصد سال را از فرهنگ ملتی بکلی حذف کند و جای تعجب خواهد بود اگر ترکها، همانطور که آثار و علائم نشان میدهد، بار دیگر برنگردند و از سرچشمه جان بخشی که بارها در گذشته و بمقدار عظیمی آنها را سیراب کرده روان خود را جلاندهند.

اگر قسمت اعظم مقاله ما در باب شعر فارسی بوده اینکار بی انصافی نیست زیرا این نکته مورد قبول همه است که شعر فارسی از همه حیث بر نثر آن برتری دارد ولی در عین حال نثر فارسی هم خیلی مهم است و نباید آنرا سرسری گرفت. نثر ایرانی بطریقه فروتنانه و تقریباً با عذر تقصیر آغاز شده گوئی از قدرت بیشتر و انعطاف و نرمش زبان عربی که گویندگان ایرانی ترجیح میدادند باخبر بود. با این حال سادگی عریان این کتابهای دوره اولیه بی لطف نیست و غفلتی که نسبت بانها شده از اینکه نوشته‌های ابن سینا و غزالی نسبتاً نامعروف مانده‌اند پیداست. ناصر خسرو که در نظم حکیمی بزرگ بشمار میرود چندین کتاب هم به نثر روشن و صریح و ساده نوشته که اهم آنها سفرنامه اوست. مقارن همین احوال نظام‌الملک (وفات ۱۰۹۲ م. / ۴۸۵ هـ.) وزیر خردمند الب ارسلان سلجوقی که پشتیبان سخاوتمند و روشنفکری برای علم و دانش بشمار میرفت و مدرسه نظامیه بغداد را

که سعدی بعدها در آن بتحصیل پرداخت بنا کرد ، وصیت نامه سیاسی زیرعنوان «سیاست نامه» نگاشت که خودش در آن نقش بزرگمهر را در برابر پادشاه بازی میکند و یکی از عالیتترین کتابها در نوع خودش میباشد ، سیاست ، بخصوص در ایران، با اخلاقیات بسیار نزدیک است و در همان حال که نخست وزیری در باب سیاست بحث میکرد، نوۀ پادشاهی در باب اخلاق سخن میراند. قابوس نامه که بقلم کیکاوس نوشته مقدمۀ یک سلسله راهنماهای حکمت و اخلاق عملی است که روز بروز جالب تر و زیباتر میشدند و این کتاب رسم متروک ولی هرگز فراموش نشده قدیم ، یعنی ادبیات اندرز را احیا کرده است ! کتابهایی مانند اخلاق ناصری نصیرالدین طوسی ، گلستان سعدی و بهارستان جامی و بسیاری از کتب کم اشتها تر دیگر را باید جزو این دسته از تألیفات بشمار آورد. این روش در زبان ترکی وارد و هم تقلید شد و هنگامیکه باروفا رسید ذوق و حکمت ایرانی ضرب المثل شده بود ، اما هنگامیکه سعدی قلم بردست گرفت نثر فارسی چنان صیقل یافته بود که دیگر شناخته نمیشد. روانی و زیبایی سبک و قابل پذیرش بودن احساسات و مفهوم گلستان است که این کتاب را معروفترین کتاب زبان فارسی و سر مشق نگارش برای هر طفل دبستان ساخته است. بیان ناچیزترین واقعیات و نقل ساده ترین داستانها هنری بزرگ است. سعدی در این دوفن استاد بود و داستانهای خود را بصورت دفتر کوچکی در آورد که ثروتمندترین شاهزادگان هنرمندترین خوش نویسان را استخدام میکردند تا این مجموعه را جاودانی کنند.

بی شک تاریخ نویسان بودند که لا اقل بهمان اندازه بقیۀ نویسندگان سهمی در تکمیل نثر فارسی داشتند. هر چند برخی از این تاریخ نویسان در طی اینکار بر سر نثر فارسی بلاهای عجیبی آوردند. زمانی فرارسید که رسم قدیم ایران مبنی بر ضبط وقایع سلطنت شاهان بزرگ دوباره باب شد. طبری برای این مقصود زبان عربی را انتخاب کرد ولی وی بهر حال بیشتر در باب امور راجع باعرب سخن گفته است ، جوینی که در خدمت هلاکوخان بود تاریخ مغولها را بزبان فارسی دانشمندانهای که باید برادر همشیر زبان دیپلوماسی دانست نوشت . غازان خان

نواده هلاکو، طبیب هنرمندی بنام رشیدالدین را بوزارت برگزید (وفات ۷۱۸ هـ. / ۱۳۱۸ م.). رشیدالدین تاریخ بسیار مفصلی از جهان نوشت و حمدالله مستوفی را که جغرافی دان برجسته‌ای بود تشویق کرد تا «تاریخ گزیده» را برشته تخریر درآورد و وقایع مهم و برجسته عالم را از اول خلقت تا سال (۷۳۰ هـ. / ۱۳۳۰ م.) ضبط کند. تاریخ و صاف نیز مربوط بهمین دوره است که بقول «ر. لوی»^۱ «تألیفی بسیار پرطنطنه و مبهم است که عقل سلیم در میان لفاظی مفقود شده و تاریخ تحت الشعاع کبر و غرور عبارت پردازی گردیده است.» لوی بحق چنین اضافه میکند: «عده کسانی که این سبک اغراق آمیز و پیچیده را، بخصوص در هندوستان، تقلید کردند چنان زیاد بود که در اروپا هم اثر کرد و تا با امروز هم نظر کلی مردم نسبت به نثر فارسی آن است که از لحاظ سبک مغلق و عبارت پردازی میان تهی نظیر انگلیسی «بابو»^۲ میباشد. این تصور در آن زمان که بوجود آمد بهیچوجه غیر منصفانه و یا اتفاقی نبود در زمان انحطاط ادبیات سبک نگارش پر آب و تاب و تزئینی بارها سبب شده است که ذوق سلیم تحت الشعاع لفاظی قرار گیرد و تاریخ نویسان قرن هجدهم هندوستان که بزبان فارسی تألیفاتی داشتند و با اروپائیان در تماس بودند، علاقه شدیدی به سبک مغلق و لفاظی داشتند. با این حال تاریخ نویسی بسبک ساده و روشن و آبرومند هم کاملاً میسر است و این نکته نه تنها از کار تذکره نویسان اولیه شهر هاشمیه است بلکه از کار خود رشیدالدین و (جز در یکی دو مورد کسالت آور) نوشته های میر خوند (وفات ۹۰۳ هـ. / ۱۴۹۸ م.) که تحت الحمایه امیر علی شیر بود و نویسنده کتاب مطول و عظیم روضة الصفاست، روشن میشود. بی شک عربان بودن ابتدائی نثر فارسی در مقام مقایسه با فصاحت و زیبایی نثر عربی (انشاء) که خود تا حدی اختراع دبیران ایرانی بود سبب شده بود تاریخ نویسان که کارشان چندان از دیپلوماسی دور نبود، بیشتر در صدد افزودن شاخ و برگ و زینت کلام و وارد ساختن عربی بمقدار خارج از اندازه در منشئات خود برآیند، زیرا صرف و نحو پیچیده و دامنه دار فارسی

کمیت آنها را لنگ میگرد ، این سبک نگارش از زبان فارسی بعربی بازگشت و در ضمن بزبان اردو و ترکی هم سرایت کرد . با وجود آنچه گذشت ، در اینکه حتی این سبک پر کبر و غرور فارسی را میتوان طوری نوشت که نه تنها زنده نباشد بلکه بسیار گیرا هم باشد ، نه تنها از تألیفات استادانی مانند سعدی و جامی که آنها را با مهارت و بمیزان اعتدال بکار برده اند معلوم و مشهود است بلکه از کار پاره ای مقلدین باختری این سبک مثلاً « فله کر »^۱ نویسنده هجائیة معروف به «حسن» نمایان است .

تذکره نویسان ایرانی هم مانند تاریخ نویسان آن سامان فراوانند و مانند همکاران عرب خود چنان وارد جزئیات شده و چنان سبهم نوشته اند که در ادبیات روم و یونان نظیر کار آنها دیده نمیشود و بحق باید آنها را سلف آرشئوپرارزش و گرانهای (D.N.B)^۲ دانست و اگر در دقت و صحت مطالب آنها گاهی تردید میشود ارزش کمکی که این نوشته ها در تحقیقات تاریخی دارند بحساب نمی آید . این موضوع بخصوص در باب تذکره نویسان شعرا یعنی محمد عوفی و دولتشاه صدق میکند که تقریباً تمام اطلاعات ما از شعر فارسی نتیجه زحمات دقیق و نوشته های مضبوط آنان است . عوفی از نظر دیگری نیز بگردن ما حق دارد زیرا وی دائرة المعارفی از داستانها بنام جوامع الحکایات تألیف کرده که منبع بی پایانی از اطلاعات جالب و قابل دقت است . چهارمقاله نظامی عروضی نیز که در هر یک از آنها اوصاف دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب کامل را ذکر میکند جزو همین دسته تألیفات است منتهی جنبه تخصصی بیشتری دارد . دیباچه این کتاب نمونه کاملی از تملقات درباری است .

«و ثنا بر پادشاه وقت ، ملک عالم عادل مؤید مظفر منصور حسام الدوله والدین نصره الاسلام و المسلمین . قاصع الکفر و المشرکین ، قاهر الزنادقه و المتمردين عمدہ الجیوش فی العالمین ، افتخار الملوك و السلاطین ، ظهیر الایام ، مجیر الانام عضد الخلافه جمال الملہ جلال الامد نظام العرب و العجم اصیل العالم شمس المعالی

ملک الامراء ابوالحسن علی بن مسعود نصیر امیر المؤمنین که زندگانش بکام او باد و بیشتر از عالم بنام او باد و نظام ذریت آدم باهتمام او باد که... ترجمه انگلیسی این مقدمه که بقلم پرفسور بر اون سیاشد باهمه دقت و توجهی که در آن بکاررفته فقط تأثیر ناچیزی از طنطنه و آب و تاب اصل فارسی در خواننده بجای میگذارد، چه اصل فارسی پر از سجع و قافیه های متوالی و پر آهنگ و نمونه واقعی مدح و ثنای شاهزاده ای است که روزی بر حسب تصادف بمدوح نویسنده و یا مؤلف تهی دستی بوده است.

چنانکه دیدیم شاعران ایران وقتی که مایل بودند و فرصت هم مساعد بود در حماسه سرائی استاد بودند ولی در عین حال میتوانستند اشعار کوتاه بسازند و غزل و رباعی را اختراع کنند و رویهمرفته در این رشته ها بیشتر صلاحیت داشتند. نظیر همین دوگانگی در نثر فارسی هم مشاهده میشود. گروهی در اثر کمیت عظیم تألیفات خود معروف شده اند ولی گروه بزرگتری بهمین اکتفا کرده اند که کتابهای کوچکی بوجود آورند که صیقل و تکامل آنها بعداً کثر رسیده است و این موضوع همان تضاد قدیم بین «خدای نامک» مفصل و عظیم و «پند نامک» کوچک و شاید تضاد بین کمیت برای بلند پروازان و بزرگ منشان و کیفیت برای اشخاص خبره و اهل فن است. از کتابهای کوچک فارسی که بیاد میآید گذشته از آنچه ذکرش رفت کتابهایی مانند «سناجات انصاری» وفات (۴۸۰ هجری / ۱۰۸۸ میلادی) که سناجاتی شیرین به شعر و نثر درهم است و «لمعات» عراقی (وفات ۶۸۷ هجری / ۱۲۸۸ میلادی) را میتوان ذکر کرد که رساله ای بسیار ظریف در شرح فلسفه عشق آسمانی صوفیه است. کتاب کاملاً متفاوت دیگری مانند اخلاق الاشراف زاکانی (وفات ۷۷۱ هجری / ۱۳۷۰ میلادی) که نمونه دیگری از نبوغ چند شاخه ایرانی است و هجویه ای بی رحمانه و عالی از اخلاقیات عامه است، جزو این دسته کتب میآید.

کوشش در بر آورد و تعیین ارزش و برتری کارهای بزرگ و یا جزئیات دقیق در ادبیات بهمان اندازه بی فایده است که شخص بخواهد معماری عالی چهل

ستون را با زیبایی لطیف مینیاتور بهزاد مقایسه کند. شاید علت اینکه یک قوم توانسته است شاهکارهایی در هر دو دسته یعنی هم در انواع مفصل و عظیم و هم در انواع کوچک و ظریف ادبیات بوجود آورد، پیش آمدهای طولانی و فاجعه‌های عجیب تاریخ سیاسی اینکشور باشد که گاهی در پرتو شمشیر جنگاوران خود شاهنشاهی عظیمی بود و بر بسیاری از ملت‌های تابع فرمانفرمایی میکرده و گاهی خود ملت زیر دست و تابعی بوده و در چنگال جور و ظلم مهاجمین خارجی دست و پا میزده است. از تمام حکمت‌هایی که در ادبیات فارسی بکار رفته ناپایداری جهان و سرنوشت بشریش از همه طرف توجه است. سعدی در گلستان میگوید:

« بر طاق دیوان فریدون نوشته بود :

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بندوبس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک	چه بر تخت سردن چه بر روی خاک»

تجربه تلخ قرنهای متمادی و رنج و حرمان بی پایان و عظیم در اخلاق ایرانیان و قاری بسیار شایان تحسین و بیعلاقگی با مورمادی را بوجود آورده است، بطوریکه شاعر و نویسنده، هنرمند و هنرور حاضرند وقت بسیار صرف کنند و حوصله بی پایان بخرج دهند و با نوك قلم و پرگار و چکش ریزه کاری کنند، جلا و صیقل بدهند و گوهر درخشان واقعی حیات را از صخره سخت و بیجان سرنوشت بی رحم جدا سازند.

پس از آنکه نظری به تاریخ غنی و رنگارنگ ادبیات فارسی افکندیم اگر بخواهیم بگوئیم مهمترین عناصر میراث ادبی ایران برای ادبیات جهان چه بوده میتوانیم مطلب خود را چنین خلاصه کنیم :

شاعری چون فردوسی، مغرور از افتخارات شاهنشاهی گذشته، و در حالیکه لجوجانه فرمان تقدیر را غیر قابل جبران و ترمیم نمیداند، با نغمه‌های خویش غریزه بزرگی را در روح ملت خود زنده نگاه میدارد و مانند هنرمندانی است که بر دیوارهای کاخ‌های عمومی صحنه‌های پیروزیهای ازمنه قدیم را نقاشی

میکنند. اگر هم سراینده‌ای چون فردوسی هرگز پیدا نشده بود همان ویرانه‌های آن دوران پرافتخار با زبان گویائی فریاد میزدند:

« من داریوش هستم . شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه سرزمین هائی که ملت‌هائی از نژادهای گوناگون در آن‌ها بودند ، شاه این سرزمین بزرگ در مدتی طولانی ، پسر و یشتاسب از دودمان هخامنش ، ایرانی ، پسر ایرانی اگر تو میاندیشی سرزمین‌های زیر فرمان شاه داریوش چند تا بودند باین تصویر نگاه کن . آنان تخت شاهی مرا حمل میکنند تا تو آنها را بشناسی . آنگاه خواهی دانست که نیزه دلاوران ایران بجاهای دور میرسد ، آنگاه خواهی دانست که ایرانیان دور از ایران جنگیدند . ای آدمیزاد این است فرمان اهورمزدا بتو : « بد میاندیش ، از راه راست دور مشو ، گناه مکن »

آنچه که شعرای ایران به نظم دل‌نشین برمیخوانند تاریخ نویسانش به نثر پرابهت تکرار میکنند و با شجره‌نامه‌های مفصل خویش ثابت میکنند که هنوز خون شاهنشاهان در رگ‌های ایرانیان دور میزند، آداب معاشرت شاهنشاهی، خزینه و ثروت پادشاهی و مهربانی و شفقت کهن ایرانی در صفحات نویسندگان اخلاقیات و اندرزنامه‌ها زنده نگاهداشته شده است تا هر فرد ایرانی، هر چند مدتی تابع اراده ملت‌های دیگر باشد، در دل و جان خویش آداب و سنن شاهی را حفظ کند و خصائص و صفات مردانه قدیم باید باز هم سرمشق و هدف آمال و یگانه مقصود او باشد و در همین زمینه است که حنظله بادغیسی شاعر گمنامی که در حدود سال ۲۶۰ هجری (۸۷۵ میلادی) فوت کرد در هنگامیکه ملت ایران پس از دو قرن تسلط اعراب تازه از جای می‌جنبید چنین میگوید :

مهتری گربکام شیر دراست روخطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عزو شوکت و جاه یا چو مردانت مرگ اندر روی

ولی این داستان پیوسته تکرار میشد، شاهزادگان و امیرانی که خون ایرانی داشتند بدنبال عزت و جاه و ثروت و راحت میرفتند و غالباً بدست دشمنانی نه‌بالاتر و برتر از خودشان بلکه بدست تقدیری بی‌رحم و مغلوب‌نشدنی، از پای

در می‌آمدند. ابومنصور مروزی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری (در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی) سیزیست در مرگ ممدوح خود چنین می‌گوید:

از خون او چو روی زمین لعل فام شد
روی و فاسیه شد و چهر امید زرد
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

ترك و مغول و تاتار بردشت‌های پهناور و کوه‌های سرسبز ایران تاختند
شهرهای زیبا و آباد آنرا ویران ساختند، در کشتن مردان دانشمند و نجیب
اینکشور تیغ کین آهیختند و زنان زیبایش را باسیری بردند، روان مردم تشنه
تسکین و تسلا بود و عاظ و شعرا میتوانستند این تسلا را هر یک بنوعی بمردم
بدهند، برای گروهی پیام صوفیان و عرفا ترضیه کامل می‌آورد که روح آدمی
از معشوق واقعی جدا شده و در این قالب جسم رفته و طبعاً میکوشد و رنج
میکشد که به شهر عشق باز گردد.

چو شهر عشق من شهری ندیدم
ز نادانی بسی غربت کشیدم
چو حیوان هر گیاهی می‌چریدم
چرا بر من وسلوی برگزیدم
هر آوازی که در عالم شنیدم
بدین دنیای فانی اوفتیدم
چو ماری بی پر و پا می‌خزیدم
چو گل بی حلق و بی لب می‌چشیدم
که من محنت سرائی آفریدم
بسی نالیدم و جامه دریدم
از آنجا آمدن هم می‌رسیدم
که من نزدیک چون حبل‌الوریدم

سفر کردم بهر شهری دویدم
ندانستم ز اول قدر آن شهر
رها کردم چنان شکرستانی
پساز و گندنا چون قوم موسی
بغیر از عشق آواز دهل بود
از آن بانگ و ندا از عالم کل
در آن عالم که جان بودم به‌تنها
از آن باده که لطف و خنده بخشد
ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن
بسی گفتم که من آنجا نخواهم
چنان که کنون ز زشتی می‌گریزم
بگفت ای جان برو هر جا که خواهی

فسون کرده مرا بس عشوه‌ها داد فسون و عشوه او را خریدم
 ز راهم برد و آنگاه هم بره کرد کز آن ره من نرفتم من رهیدم
 بگویم جان برو هر جا که خواهی قلم بشکست چون اینجا رسیدم

جلال الدین رومی موضوع رنج را باینطور که گذشت حل میکند، بسیاری از شعرا و متفکرین بزرگ ایران هم این نظر را داده‌اند و یکی از خصائص عمده طرز فکر ایرانی و میراث گرانبهائی برای فکر بشر است. با اینحال و با همه توجهی که روح ایرانیان بسوی قطب معینی دارد، متفکرین این قوم بارها راه حلهای کاملاً مغایری نشان داده‌اند.

ابوشکور بلخی که در قرن چهارم هجری (حدود ۹۵۰ م.) میزیست با این شعر خود:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
 جنبه دیر باوری و نا باوری روحیه ملت خود را خلاصه کرده و معاصر بزرگ وی رودکی که در سال (۳۴۳ هـ / ۹۵۴ م.) مرد فلسفه خوشگذرانی را بمیان می‌آورد و میگوید:

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان نباید بود وز گذشته نکرد باید یاد
 باد و ابراست این جهان افسوس باده پیش آر هر چه بادا باد

کسائی شاعر دیگری که در همین اوان (۹۵۰ م.) میزیست همین نظر را میدهد:

سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای
 چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
 همی چه گوید، گوید که عاشقا شب گیر
 بگیر دست دلارام و سوی باغ حرام

باده برای شاد کردن دل و عشق برای تسلاهی روح بشر در این دوران کوتاهی که بین العدسین میخواند فلسفه خیام و انکار عقل حافظ و شعار «دم غنیمت»

کلیهٔ کسانی است که عاشق زیبایی‌های جهان بوده ولی دانسته‌اند که چون فرش زمردین بهار برباغ‌های ایران بزودی نابود و خزان خواهد شد و این طرز فکر جنبهٔ دیگری از روح ایرانی و بزرگواری شکست خورده‌ای است که از داشتن ولذت بردن از خزائن و نعماتی که همه می‌توانند مدتی در دست داشته باشند ولی هرگز نمی‌توانند دائماً صاحب آن شوند روح خود را تسلا دهند.

فرخی که بسال (۵۴۲۹/۱۳۰۷ م.) فوت کرد میگوید:

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی	خوشا با پری‌چهرگان زندگانی
خوشا با رفیقان یکدل نشستن	بهم نوش کردن می ارغوانی
بوقت جوانی بکن عیش زیرا	که هنگام پیری بود ناتوانی
جوانی و از عشق پرهیز کردن	چه باشد ندانی بجز جان گرانی
جوانی که پیوسته عاشق نباشد	دریغ است از او روزگار جوانی

در این خلاصهٔ نهائی که در باب ارزش ادبیات ایران نوشتیم، از بحث در بارهٔ شکل ظاهری، که در آن باب هم مطالب بسیار برای گفتن موجود بود، اعراض کردیم و در باب روحیه‌ای که در این جسم موجود بود سخن گفتیم، زیرا عقیده داریم که آنچه پایدار خواهد ماند، چه در حرف و چه در عمل، آنهاست که با روح سروکار دارد. روح ایران همانطور که از هنرهای این مردم مشهود است در ادبیات این قوم نیز زنده و پایدار مانده و ویرانی سیاسی این کشور در مقام مقایسه با این پیروزی بزرگ نا چیز است. زیرا ایرانیان چه در پیروزی و چه در شکست، و بخصوص در شکست، بجهانیان آموخته‌اند که با بزرگواری ولذت زندگی کنند و این بزرگواری چه بزرگواری شاهنشاهان و چه گدایان و این لذت چه لذت دنیا و چه لذت عقبی باشد، ایرانیان زندگی را شناخته و آنرا دوست داشته و همه لذات و غمهای آنرا قبول کرده‌اند و هنگامیکه وقت رفتن و بدرود گفتن فرا رسیده همواره نگاه اسف‌انگیزی به پشت سر خود انداخته و دعای خیری مانند ایرج میرزا (وفات ۱۹۲۵ میلادی) کرده‌اند که همیشه ما را بیاد آنان میاندازد.

ای نکویان که در این دنیائید
 اینکه خفته است در این خاک منم
 مدفن عشق جهان است اینجا
 هر که راموی خوش و روی نکوست
 من همانم که در ایام حیات
 بعد چون رخت زد دنیا بستم
 گرچه امروز بخاکم مأواست
 بگذارید بقرم قدمی
 گاهی از من بسخن یاد کنید

یا از این بعد بدنیا آئید
 ایرجم ایرج شیرین سخنم
 یک جهان عشق نهان است اینجا
 زنده و مرده من عاشق اوست
 بی شما صرف نکردم اوقات
 باز در راه شما بنشستم
 چشم من باز بدنبال شماست
 به نشینید بر این خاک دمی
 در دل خاک دلم شهاد کنید

این دعوتی است که هر که اقبالش یاری کرده و با ادبیات ایران سروکاری داشته و آنرا فهمیده است هرگز نمیتواند رد کند.

قالی ایران

ا. س. ادواردز (A . C . Edwards) که در سال ۱۹۵۱ مرد، همه دوران زندگی خود را نه تنها در فروش قالی‌های مشرق زمین بلکه در فراگرفتن راه و روش بافتن آنها گذراند. برای تجارت قالی در امریکا، ترکیه و ایران زیاد سفر کرد و در سال ۱۹۴۷ مدیر عامل شرکت سازندگان قالی‌های شرقی شد. در سال ۱۹۰۸ به افتتاح مراکز قالی بافی در ایران کمک کرد. وی در باب قالیه‌های مشرق زمین کارشناس جهانی شد و در مسائل راجع به خاورمیانه با دانش و بینش مقاله مینوشت. بسال ۱۹۲۷ کتابی از داستانهای کوتاه ایرانی بنام «کاروانی ایرانی» نگاشت. اما شاهکار بزرگ او بنام «قالی ایرانی» در سال ۱۹۵۷ یعنی شش سال پس از مرگ وی بچاپ رسیده است.

قالی دست باف و کرک دار کالائی است که در دوره‌های بالنسبه اخیر در انگلستان باب شده است. در قرن هفدهم تقریباً هیچکس از آن با خبر نبود و حتی در قرن هجدهم در تالارهای پذیرائی پرجلال و ظریف انگلیس جز موارد کمی که این کالا از فرانسه، هلند و بلژیک وارد میشد و تعداد نادر تری قالی که از خاور زمین میرسید، کسی از آن اثری نمی‌یافت. فقط پس از آنکه در اوائل قرن نوزدهم بافتن قالیه‌های ماشینی در «گلاسگو»^۱، «اکس مینستر»^۲ و «کیدرمینستر»^۳ و جا‌های دیگر رونقی گرفت، خانه‌داران انگلیس از غنی و فقیر و شریف و وضيع قالی را یکی از لوازم حتمی و قطعی خانه شمردند.

ولی در ایران‌قرنها، اما معلوم نیست چند قرن و هر گز هم معلوم نخواهد شد،

قالی کرک دارباب بوده است: «سر جورج بردوود»^۱ اصطلاح «قدمت ازلی قالی ایران» را بکار میبرد، اما این قدمت فرضیه ای نیست که به ثبوت تاریخی رسیده باشد بلکه فقط جزو حقایق قبول شده است. این مستشرق شهیر و دانشمند کلاسیک با اشتیاقی که عادت اوست در تألیفات قدیمه غور کرده است تا دلیلی بدست آورد که در زمان سرگ کورش کبیر یعنی ۵۲۹ سال قبل از میلاد مسیح قالی کرک دار وجود داشته است. وی برای اثبات عقیده خود بانجیل و بسیاری از نوشته های قدما استناد کرده و قاعده^۲ باید انتظار داشت از این عده کثیر مؤلفین دلائل قاطعی بدست آورده باشد. اما نتیجه ای که بدست آمده چیست؟ بارها به البسه فاخر، پرده، یالان پرده، دیبا، قلابدوزی وزری و برودری اشاره شده است ولی هیچ قرینه ای بدست نمیدهد که نشان دهد قالی های کرک دار در دوران هخامنشی بکار میرفته است. ما نمیدانیم و شاید هرگز هم ندانیم که کف اطاقهای کاخهای داریوش در تخت جمشید با قالی مفروش بوده است یا نه!

«بردوود» باین امید که ثابت کند منشأ قالیهای عالی دوره صفوی را پیدا کرده است متذکر میگردد که پرده هائی که مؤلفین قدیم فراوان بآنها اشاره کرده اند درحقیقت از همین جنس قالی بوده است و بر گفته خود میافزاید که تا باسروزهم ایرانیان بدیوار منازل خود قالی آویزان میکنند، اما برخلاف استدلال وی ایرانیان بخصوص در زمان «بردوود» بندرت چنین رسمی داشته اند. اثاثه خانه ایرانیان بسیار ساده و بی نهایت بی تکلف بوده است. یکی دو قالی کف اطاق را مفروش میکردند، دو چراغ نفتی قرینه هم دررف های دیوار قرار داشته و پنجره ها درخانه های اعیانی تر مزین بشیشه های الوان بوده است و دیوارها را با گچ سفید میکشیدند، اینها و یک میز کوچک و چند صندلی پشت راست تمام اثاثه خانه بود، هیچ اشیاء نفیس هنری، گلدان، تابلو وجود نداشت و بسیار بندرت یک گلیم هم بدیوار میآویختند.

با این حال و هر چند قدمت تاریخی قالیهای ایران بشبوت نرسیده، ممکن است

تا درجه‌ای این مسئله را استنباط کرد، زیرا ایران کشوری است که در زمستان خیلی سرد میشود و بی‌شک از روزگار قدیم فرش‌های برای زمین خیمه‌چادر نشینان وجود میداشت و چون ایرانیان ذاتاً مردی هنرمند و صنعتگرانی با ذوق هستند قاعدتاً نمیگذاشتند مدتی طولانی حال باین منوال بماند و مانند اسکیموها و یا قبایل سرخ پوست زمین خیمه‌ها را فقط با پوست حیوانات مفروش کنند. احتیاج بساختن فرش‌های که بیشتر بدرد بخورد و متنوع تر باشد و از همه مهمتر آنکه رنگین تر و پرنقش و نگارتر باشد وجود داشت و چون گوسفند در ایران حیوانی بومی است مصالح لازم هم برای فرش موجود بوده است. باین ترتیب کاملاً محتمل است که قالی بافته شده از گره در اثر هنرمندی ایران بتدریج جای گلیم یا تخته پوست گوسفند را که فرش اصلی خیمه‌چادر نشینان فلات ایران بوده است گرفته باشد. با این وصف آیا صحیح تر نیست که منشأ و مقدمه قالی‌های ایرانی را همین فرشهای محقر خیمه‌های چوپانهای فلات بدانیم نه پرده‌های مجلل، زری و قلابدوزی‌های مصر و بابل و نینوا؟

این چادر نشینان بتدریج در دهکده‌ها توطن گزیدند و چون دهکده‌ها بزرگتر و خانه‌ها مهم‌تر و مجلل تر شد، فرش‌های بزرگتر هم لازم آمد. طریقه معمول ساختن کف اطاق آن بود که تیرهای تبریزی را بر زمین می‌نهادند و رویش را شاخ و برگ میریختند و گل میمالیدند. اگر بر چنین کف اطاقی یک فرش ضخیم بادوام نمایانداختند گل و خاک کف اطاق بسرعت سائیده میشد و گرد و غبار زندگی را غیر قابل تحمل میساخت. باین ترتیب در ایران چنین رسم شد و هنوز هم مرسوم است که تمام کف اطاق را گوش تا گوش قالی بیاندازند.

ایرانیان در رفع این احتیاج و تأمین وسائل گرم ساختن خانه‌های خود در سرزمین‌های کوهستانی استعداد خاص خود را در صنایع بافندگی و شمش و ذوق غیر قابل رقابت خود را در طراحی و رنگ آمیزی بکار انداختند و باین ترتیب

۱ - نقل از حدود العالم ترجمه و تفسیر V. Minorsky تحت عنوان The Regions of the world

جزو سلسله انتشارات یادبود E. J. W. Gibb (چاپ Luzac لندن، ۱۹۳۷)

در هنر قالی بافی استادان چیره دستی شدند که محصول کار آنها دل و جان بشر را لذت می بخشید.

برخی معتقدند که منشأ اولیه این هنر در ایران نبوده بلکه مهاجمین ترك یا مغول آنرا از آسیای مرکزی بایران آورده اند و بعضی از کشفیات «لو کوك»^۱، «کوزلر»^۲ و «سر آرل استاین»^۳ در آن نواحی ظاهراً این فرضیه را تقویت می کند ولی با دلایل و شواهد تاریخی چنین عقیده ای باشکال برمیخورد.

اولین دسته مغولهایی که بایران حمله ور شدند هیاطله بودند که در قرن پنجم میلادی بخراسان تاختند ولی از آنجا بیشتر نراندند و یک قرن بعد از میان رفتند، و انگهی قبائل مغول هرگز زندهای خود را در لشکر کشیها همراه نمیدردند و قالی بافی کار زنان بوده است نه مردان جنگی. دیگر آنکه در کتاب جغرافیای موسوم به حدود العالم که در سال (۲۷۹ هجری - ۸۹۲ میلادی) تحریر شده مؤلف میگوید در آن زمان در فارس که در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر تاخراسان فاصله دارد قالی می بافته اند. کدام ترك یا مغول آنها در آن زمان میتواندست است این صنعت و هنر را بیافندگان فارس یاد بدهد.

در آغاز قرن دهم میلادی^۴ محمود غزنوی (۳۸۸ - ۴۲۱ هجری) که خود از ترکان بود برخراسان تسلط یافت ولی مقدسی جهانگرد عرب که چند سال بعد درخراسان سفر کرد مینویسد که قالی و سجاده کوهستانهای قائنات معروف است. بدیهی است مردم قائنات نمیتوانستند باین سرعت هنر قالی بافی را از ترکان غزنوی یاد بگیرند.

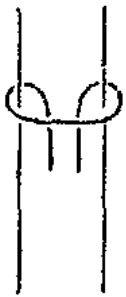
دلیل قاطع تری که در جواب این ادعا میتوان ذکر کرد آن است که ترکان و مغولان هر جا باشند اگر دست به قالی بافی بزنند منحصرأ با گره مخصوص خودشان یعنی گره ترکی قالی می بافند و گره نوع دیگر نمیدانند و ایرانیان هر جا

۱ - Le Coq - ۲ - Koslor - ۳ - Sir Aurel Stein - ۴ - ظاهراً مؤلف اشتباه کرده و مقصودش

قرن یازدهم میلادی است زیرا محمود در ۹۹۸ میلادی که اواخر قرن دهم است روی کار آمد و در سال ۱۰۳۰ - ۳۱ میلادی مرد بنابر این تسلط وی برخراسان در آغاز قرن یازدهم میلادی میشود نه قرن دهم. (مترجم)

بروند اگر قالی بافی کنند منحصرأً با گره مخصوص خودشان یعنی گره ایرانی قالی سیافند و هیچ گره دیگر بکار نمیبرند. این دو نوع گره و طرز بافندگی بطوریکه از تصویر برمیآید کاملاً متفاوت است و مرز بین قبایلی که ایندو نوع گره را بکار میبرند بوضع بسیار عجیبی مشخص و معین است بنابراین نمیتوان باور کرد که ایرانیان گره ایرانی را از ترکان یا مغولان که سبک کاملاً متفاوتی داشته‌اند یاد گرفته باشند.

پود یا گرهی که در کلیه قالیهای دست‌بافت شرقی بکار رفته بجز چند استثنای جزئی، عبارت از این است که قطعهٔ پشم رنگ شده را بدور رشته تار قالی سپینند و سپس بسته به کلفتی گوشتی که برای قالی میخواهند زیادی پود یا گره را قیچی میکنند و بسته باینکه بافندهٔ قالی از نژاد ترک یا نژاد ایرانی باشد این گره یکی از دو طریق که در تصویر زیر می‌بینید بسته میشود. این قاعده تقریباً استثنا ندارد و در چند مورد استثنائی همیشه میتوان نفوذ خارجی را پی برد و پیدا کرد.



گره ترکی



شهر گره ایرانی

ایندو نوع گره اساسی را در اصطلاح گره قیورد و گره صحنه مینامند^۱. معلوم نیست نخستین بار این نامهای گمراه کننده را چه کسی اختراع کرده ولی بدفعات بیشمار نویسندگان

و دوستان قالی آنها را بکار برده‌اند. شهر گره ایرانی کوچک قیورد در مغرب آسیای صغیر سابقهٔ شهرتی بعنوان یک مرکز قالی بافی داشته ولی این دلیل نمیشود سبکی را که بین تمام ترک نژادان باب است گروه قیورد بخوانیم، قالیهای معروفی که با گره ترکی بافته میشوند عبارتند از قالیهای «اوشاک»^۲ و «قیورد»^۳ انواع قالیهای آسیای صغیر، قالیهای شیروان، «کوباس»^۴، قزاق، گنجه، قره باغ قفقاز، قالیهای تبریز و ناحیهٔ هریس، انواع متعدد قالیهای همدان و نقش های گوناگون قالی های ایللیاتی مرو، بخارا و کاشغر و قزل ایاغ و بشیر

۱ - ایندو نوع گره چندین روش فرعی مثلاً از چپ بر راست یا برعکس، و بستن به چهار

تار بجای دو تار و غیره دارد ولی اصولاً این دو نوع کاملاً متمایز و ثابت است. ۲ - Ushak

۳ - Ghiorde - ۴ - Kubas

ویاموت وقره قالپاق و بسیاری از انواع نقش‌های دیگر که هر چند زیاد معروف نیستند ولی مانند آنها که گفتیم ارزش هنری دارند، همه این قالیها بدست مردسی بافته میشود که ترك نژاد و ترك زبانند و اگر راستی بخواهیم اسم با مسمائی برای سبک کار آنها بگذاریم گرهی را که بکار میبرند باید گره ترکی یا سبک ترکی بنامیم.

اما وضع لغت «صحنه»^۱ برای گره نوع دوم از اینهم عجیب‌تر است. شخصی که اولین بار این اسم را بمناسبت شهر کوچک صحنه (که از همه جا های دیگر برای انتخاب این اسم نامناسب‌تر است) در کردستان ایران بکاربرد شاید چنین تصور کرده بود که قالی نرم و ظریفی که در کردستان می‌بافند الزاماً با گره نوع دوم بافته شده است زیرا گره ایرانی محققاً فرش را نرم‌تر و لطیف‌تر از قالیهایی سبک ترکی میکند. ولی این واضح بی احتیاط لغت هر که بوده گول ظاهر را خورده و درست در کار خود غور نکرده است زیرا قالیهائی که در صحنه و سنندج بافته میشود مانند تمام قالیهایی دیگر کردی بسبک گره ترکی بافته میشوند و بنا بر این نام «صحنه» را بروی گره ایرانی نهادن اسم کاملاً بی‌مسمائی است. همه بافندگان ایرانی نژاد و فارسی زبان مانند قالی بافان اراك، مشهد، بیرجند، کرمان، اصفهان، نائین، کاشان و قم این گره را بکار میبرند و بنا بر این جای آن دارد که گره مزبور را بنام واقعی آن یعنی گره فارسی یا گره ایرانی بخوانیم. اما چه شد که هر دو نوع گره اصلی یعنی گره ترکی و فارسی، امروز در ایران بکار می‌رود. البته همانطور که انتظار می‌رود این دو نوع گره در یک ده یا یک شهر کنار هم وجود ندارند بلکه در مناطق کاملاً مجزا و متمایز کشور ایران معمول است. این قضیه سابقه تاریخی دارد. در قرن دهم میلادی^۲ پاره‌ای قبایل معروف و مهم ترك که بنام مؤسس سلسله خود «سلجوق» نامیده میشدند و از مرکز آسیا با ایل و تبار و اهل و عیال خود رو بباختر حرکت کرده بودند بمرز خراسان رسیدند و چند سال نگذشت که تمام ایران را از تسلط خلیفه

بغداد خارج و جدا ساختند و هر چند قدرت این قوم در سراسر ایران مستقر شد ولی خودشان فقط در ولایات آذربایجان و همدان (و شاید سرابند و بختیاری) متوطن شدند و جای اهالی اصلی ایرانی این محال را گرفتند. بسیاری از ایرانیان بسوی جنوب گریختند. زنان ترك ها و زنان ایرانیانی که از مرز و بوم خود رانده شدند، هر چند هر کدام بطرز جداگانه ای گره سبزدند، ولی هر دو دسته قالی باف بودند باین ترتیب یک خط مرزی نژادی و زبانی سرتا سر ایران را جدا کرد. در یک سوی این مرز قسمت عمده جمعیت ترك نژادند و با گره تركی قالی می بافند و در سوی دیگر این خط، مردم ایران هستند که با گره فارسی قالی بافی میکنند.

در ولایات دوردست کرمان و فارس مناطق مهمی وجود دارد که قبایل ترك مانند افشار و قشقائی مسکن دارند و سلطان وقت آنها را بعلل سیاسی یا برای تنبیه باین سامانها کوچ داده است، این قبایل در میان ایرانیان مثل جزیره ای هستند که هنوز زندگی آنها تركی است و قالیهای ایلپاتی خود را که هنوز هم از لحاظ رنگ و نقشه تركی است با همان گره تركی قرنهای قبل می بافند.

بنا بملاحظات فوق میتوان بجرأت گفت که فن قالی بافی بسبک ایرانی مدتها قبل از هجوم مغولها یا سلجوقیان در ایران وجود داشته و یکی از ابداعات و اختراعات خود ایرانیان است.

روایات جغرافی دانان عرب که بسیاری از ایشان بین قرون نهم تا چهاردهم میلادی بایران سفر کرده اند، حاکی است که صنعت قالی بافی در طی این چند صد سال اصولاً یک صنعت ایلپاتی یا دهقانی بوده است که فرش گرم و خوش منظره و با دوام و ارزانی برای رفع احتیاجات مردم تهیه میکردند.

نقشه های مورد علاقه و معمول عبارت از طرحهای کوچک تکراری و در هر محل تابع سنت معمول آنجا بوده است و باین جهت احتیاج بکمک طراحان مخصوص و نقشه کشان نبوده است.

از این قالی های قدیمی بافت ایران هیچ اثری برجای نمانده است و این

موضوع هم تعجبی ندارد زیرا مطلبی که غالباً بان توجه نمیشود این است که قالی از دو مصالح بسیار بیدوام یعنی پشم و پنبه ساخته میشود. پشم بر اثر سائیدگی دائم در زیر پا از میان میرود و البته بید و حشرات دیگر هم بان حمله میکنند، هر دو ماده را رطوبت زود متلاشی میکند و بر اثر مجاورت با هوا بتدریج رنگ بر میدارند و سست میشوند. باین جهت با اینکه گفتیم قرنهای متمادی است ایرانیان کف اطاق و مساکن خود را گوش تا گوش قالی میبندازند مع هذا هیچ قطعاً قالی از ایران بجای نمانده که بتوان بطور قطع گفت مربوط بزمان قبل از سال ۱۵۰۰ میلادی یعنی ۴۵۷ سال قبل باشد.

محتمل است سلاطین بزرگ سلجوقی که در قرون ششم و هفتم هجری (یازدهم و دوازدهم میلادی) در غزنه و هرات سلطنت میکردند و بانی عمارات بزرگ و مشوق هنرهای نقاشی و خطاطی بوده‌اند، نتوانسته باشند امکانات هنر بافندگان قالی را کاملاً درک کنند زیرا در نوشته‌های معاصر آنان کمتر به قالی اشاره شده است ولی البته جای تعجب نیست که فاتحین مغول یعنی چنگیز خان، هلاکو و تیمور که پس از سلجوقیان آمدند توجهی بقالی نکرده باشند، ولی از روی قرائنی که موجود است چنین مستفاد میشود که در زمان فرزند مشهور تیمور یعنی شاهرخ صنعت قالی بافی تا حدی مورد توجه مقامات بالا قرار گرفت زیرا در چند مینیاتور متعلق به اوائل قرن پانزدهم میلادی (دهم هجری) قالی هم نقاشی شده است. نقشه این قالی‌ها بیشتر عبارت از خطوط مستقیم است که نشان میدهد این صنعت هنوز مراحل تکامل را نپیموده بوده است.

مغولهای بعدی یعنی ایلخانها سردمی با فرهنگ بودند. علاوه بر شاهرخ یک سلطان دیگر مغول یعنی اوزون حسن از سلسله آق قوینلو (۸۷۱ تا ۸۸۲ هجری ۱۴۶۶ تا ۱۴۷۷ میلادی) سردی روشن فکر بوده و بطوریکه «جوزافا باربارو» سفیر جمهوری ونیز در دربار وی در تبریز شرح میدهد کاخهای اوزون حسن باقالیهای عالی مفروش بوده است.

با این حال حمایت پادشاهان از صنعت قالی بافی و شناسائی و توجه کاملی که در خور این صنعت باشد فقط پس از استقرار سلسله صفوی آغاز شد در سال ۹۰۵ هجری (۱۴۹۹ میلادی) پس از هفت قرن تسلط خارجیان سلسله جدیدی روی کار آمد . هرچند شاه اسمعیل مؤسس این سلسله خود را از نسل پیغمبر عرب میدانست و با اوزون حسن مغول و زن مسیحی او «دسپنه»^۱ که از خانواده شاهزادگان «کومنی»^۲ بود خویشاوندی داشت ، معهدا ایرانیان وی را نخستین پادشاه ملی میدانند که بعد از حمله اعراب بایران در سال ۲۱ هجری (۶۴۱ میلادی) حق جلوس بر تخت سلطنت کورش و شاپور را داشته است . شاه اسمعیل شیعه ای بسیار متعصب بود، تشیع را مذهب رسمی ایران کرد، ایرانیان اورا منجی و باز گرداننده عظمت ایران و مؤسس مقدس یک سلسله مشهور ملی میخوانند .

سه پادشاه اول این سلسله شاهانی لایق و بصیر بودند^۳ ولی اصولاً در تاریخ کمتر مشاهده شده است که سه زمامدار متوالی از یک دودمان باندازه سه پادشاه صفوی یعنی شاه اسمعیل و شاه طهماسب و شاه عباس دارای خصال پادشاهی و فضائل سلطنت باشند .

بطوریکه ذکر شد پادشاهان قبل از صفویه، شاید با استثنای شاه رخ و اوزون حسن همه سلاطین خارجی بودند که علاقه ای به یک صنعت روستائی کاملاً ایرانی نداشتند اما از نخستین شاهان ایرانی که پس از هشتصد سال تسلط اجنبی بر ایران حکومت کردند انتظار میرفت که بمنظور جلب علاقه و توجه رعایای خود از این صنعت خالص ایرانی که برای رساندن الهامات هنری بسیار مناسب بود حمایت کنند . علت علاقه این پادشاهان بصنعت قالی بافی هرچه باشد و اعم از اینکه مقاصد سیاسی یا ذوق هنری یا هر دو سبب این تشویق و علاقه ایشان بوده است دوران دیشی و تیزبینی این سلاطین بخصوص شاه طهماسب و شاه عباس، در توجه بامکانات صنعت قالی بافی بسیار شایان تقدیر و توجه است در اثر علاقه و توجه

۱ - Desipna - ۲ Comneni - ۳ - در فاصله مرگ شاه طهماسب و جلوس شاه عباس مدت ده سال

اوضاع کشور مغشوش بود که در طی آن سه شاهزاده مختلف برای کسب قدرت با هم رقابت میکردند .

و تشویق شاهان صفوی در عرض مدت کوتاهی صنعت قالی بافی از مقام یک پیشه روستائی به مرتبه عالی یک هنر و صنعت ظریف ارتقا یافت. مشهورترین قالیهائی که امروز زینت سوزه‌ها و زینت بخش مجموعه‌های خصوصی باخترزمین است مسلماً در دوره طولانی سلطنت شاه‌طهماسب و شاه عباس بافته شده است. این قالیهاست که ایرانیان را استادان مسلم طراحی و بافندگی فرش بجهانیان معرفی کرده و طرح آنها مکرر در مکرر در سراسر گیتی و در انواع منسوجات تقلید شده است. در زمان سلطنت شاه‌طهماسب صنعت قالی بافی بحد اعلائی ترقی و در دوره شاه عباس بحد اعلائی اشتهار خود رسید.

قرائن و اماراتی در دست نیست که بتوان از روی آنها ثابت کرد شاه اسمعیل در پایتخت خود تبریز کارخانه قالی بافی سلطنتی تأسیس کرده باشد. بی شک وی برای تحکیم و استقرار حکومت جدید خود آنقدر سرگرم مبارزه با ترک‌کان و ازبکان بود که باینکارها نمیرسید ولی محتمل است که شاه‌طهماسب کارخانه‌های قالی بافی سلطنتی تأسیس کرده باشد و ما هنگام بحث در میراث قالیهای دوره صفوی باز هم در این باب سخن خواهیم گفت.

در باره علاقه شاه‌طهماسب به قالی اطلاعاتی در دست مییاشد و حتی روایت شده است که وی طرح چند قالی را شخصاً انجام داده است و نیز میدانیم که شاه‌طهماسب نامه‌ای بسطان سلیمان نوشته و پیشنهاد کرده است که برای مسجدی که «صنعان»^۱ بزرگ در اسلامبول بساخت (و امروز نام جامع سلیمانیه دارد) قالی بفرستد (البته شاه‌طهماسب به برادر تاجدار خود متذکر شده است که فراموش نکنید صورتی از اندازه‌های مورد احتیاج ارسال دارد). قالی‌های مورد بحث در موقع خود بافته و ارسال شد. سفیر مجارستان در دربار شاه‌طهماسب که این مطلب را گزارش داده مینویسد این قالیها در همدان و دره‌جزین بافته شده بود و از این رو میتوان چنین استنباط کرد که در آن زمان کارخانه‌های قالی بافی دولتی در پایتخت وجود نداشته است.

خوشبختانه جای هیچ شک نیست که شاه عباس معروفترین فرد دودمان صفوی در اصفهان پایتخت جدید خویش یک کارخانه قالی بافی سلطنتی تأسیس کرده است، زیرا عده‌ای از معاصرین شاه عباس باین مطلب اشاره کرده‌اند. از روی نوشته‌های دو سیاح فرانسوی موسوم به تاورنیه وشاردن و از نوشته‌های سررابرت شرلی و یک کشیش یسوعی لهستانی و مهمتر از همه از روی مطالبی که وقایع نویسن دربار وی (که شرح وقایع سلطنت شاه عباس را بسیار دقیق و مفصل تنظیم نموده است) میگوید میدانیم این کارخانه نزدیک کاخ سلطنتی و بین چهل ستون و میدان شاه قرار داشته است و چون این دو بنا هنوز کاملاً باقی است میتوان محل کارخانه‌های قالی بافی را دقیقاً معلوم کرد. تاورنیه میگوید که در این کارخانه‌ها مدام برای دربار شاهنشاهی قالی می‌بافتند و چون شاه عباس با سرعت تمام مشغول ساختمان و توسعه پایتخت خود بود و قاعدهٔ احتیاج دائم بقالی‌های جدید برای کاخها و ساختمانهای عمده و برای خانه‌های اشراف و درباریان و صاحب‌منصبان بزرگ و برای اهداء بسلاطین خارجی و سفرای آنها وجود داشته است و در زمانهای اخیر نیز در دورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی فعالیتی مشابه همین فعالیت شاه عباس در صنعت قالی بافی مشاهده شده است.

قالی‌هایی که در این دوره تاریخی بافته شده موجد چند مشکل گردیده که مدت عمر دوندنسل، اشخاص خبره را حیران ساخته و قطعاً نسل‌های آینده را هم در حیرت خواهد گذاشت. زیرا هر چند این قالی‌ها در حدود چهار قرن پیش بافته شده و این زمان از نظر باستان‌شناسی مدتی طولانی بشمار نمیرود معهذا اطلاعات ما دربارهٔ آنها در کمال تعجب بسیار کم است، و نمیدانم چگونه این صنعت با این سرعت عجیب مرحلهٔ کمال را پیمود و در کجا قالیهای مزبور را بافتند و چرا پس از چند نسل که دوران شکوه و دروهٔ کمال این هنر بود رو بانحطاط گرائید.

جواب سؤال اول چند سطر قبل داده شده بدین معنی که ترقی ناگهانی این صنعت از مقام یک پیشهٔ روستائی بمرتبۀ یک هنر ظریف مصادف با استقرار یک

دودمان جدید ملی و فعال در ایران شد و ضمناً مصادف با جریان مشرونیرومندی شد که در سراسر جهان در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) پیش آمد. سؤال دوم این است که از کجا میدانیم قالی‌های عالی و بزرگی که تا زمان حاضر باقی مانده و ما باین اطمینان کامل اظهار داشتیم در زمان سلطنت شاه طهماسب و شاه عباس بافته شده بودند بر راستی متعلق بآن دوره میباشند و باید اذعان کرد که دلائل قطعی و مسلمی در این باب وجود ندارد. فی الواقع تا زمانهای نسبتاً اخیر تعیین تاریخ قالیهای عتیقه یک مسئله اتفاقی و سرسری بوده. حدسیات خبرگان یک نسل پیش مانند «مارتین»^۱ و «بود»^۲ چندان قابل اعتماد نیست و جای تعجب است که چنین اشخاص برجسته‌ای تاریخ و محل بافت این قالی‌ها را با چنان تهوری تعیین کرده‌اند که بسیار عجیب بنظر میرسد ولی احتیاط «تاترسال»^۳ و «کندریک»^۴ خبرگان موزه و یکتوریا و آلبرت قانع کننده تر است. در نظر این کارشناسان یک قالی مثلاً «کارایران» یا کار «شمال باختری ایران» بود و تاریخ آن احتمالاً قرن شانزدهم بود. احتیاط اینان در نتیجه سستی و تکاهل نبود بلکه ثمره علاقه و دقت و استقلال نظر است!

در خلال بیست سال اخیر موضوع بیشتر مورد تحقیق قرار گرفت قرائن و امارات بسیاری گرد آوری شد و طریقه ای ابداع شد که بوسیله آن مراجع کارشناسان میتوانند تاریخ تقریبی بسیاری از قالیهای معروف را تعیین کنند و تاریخ تعیین شده از طرف آنان معمولاً در همان دوره‌ای است که این قالیها بافته شده است. این روش تازه عبارت از آن است که تاریخ قطعی قالیهای معینی را که اطلاعات ما درباره آنها مثبت و مسلم است تعیین کنیم و قالیهای دیگری را که از حیث سبک بآنها شباهت دارند و ماهیچ اطلاع مثبتی از تاریخشان نداریم، با قالیهای مشخص دسته اول مقایسه کنیم. غرض از اصطلاح «شباهت سبک» عبارت از قرابت طرح و رنگ و بافت و مصالح یک دسته قالیهای است که میتوان آنها را از یک منشأ و زمان دانست.

اطلاعات مثبتی که بموجب آن تاریخ بافت یک قالی مشخصی را تعیین میکنیم و سپس آنرا معیار تعیین دسته‌ای از قالیهای هم‌سبک آن قرار میدهیم به یکی از سه طریق ذیل بدست میآید :

- ۱ - تاریخ بافت ممکن است در متن قالی ذکر شده باشد .
- ۲ - قالی ممکن است از لحاظ تاریخی قابل تشخیص باشد .
- ۳ - طرح قالی را ممکن است از روی طرح یک کتاب خطی تذهیب کاری شده یا مصور یا نقشه جلد آن ، که تاریخ همه مسلم است حدس زد .

البته اگر استادان این صنعت آنقدر دوراندیش میبودند که تاریخ بافت را در چند قالی دیگر عمل خودشان بیافند طریقه اول با ارزش ترین راه تشخیص تاریخ قالی میشد ولی متأسفانه استادان مزبور اینکار را نکرده اند . از چند صد قطعه قالی کامل یا قطعات قالی که از زمان صفویه باقی مانده است تنها چند قالی معدود تاریخ دارد، خوشبختانه قالی معروف به قالی اردبیل که مایه سیاهات موزه «ویکتوریا و آلبرت»^۱ است و یک قطعه قالی طرح شکار که متعلق بموزه «پولدی پدزولی»^۲ در میلان است دارای تاریخ میباشند و از روی این دو قالی تاریخ دار معروف و چند قالی کم اشتهارتر میسر شده است که مبدأ و پایگاهی برای چند دسته قالی که در سبک با آنها شباهت دارند بدست آید .

روش دوم یعنی دسته‌بندی قالیهایی که از لحاظ تاریخی قابل تشخیص میباشند نیز مفید واقع شده است . مهمترین قالیهایی که از روی روش دسته بندی تاریخی تشخیص داده شده اند دو تخته قالی است که اکنون در موزه «رزیدنس»^۳ در شهر مونیخ است . در سال ۱۶۰۵ میلادی «زیگموند وازا»^۴ پادشاه لهستان یک تاجر ارمنی بنام «مراتو ویتز»^۵ را بایران فرستاد و بوی مأموریت داد چند تخته قالی برای کاخهای سلطنتی لهستان خریداری کند وی از راه دریای سیاه به طرابوزان سفر کرد و از آنجا از راه ارض روم ، قارص ، تبریز و قزوین بکاشان رسید بطوری که خودش نقل میکند در شهر کاشان قالیها را سفارش داد و خودش سرپرستی

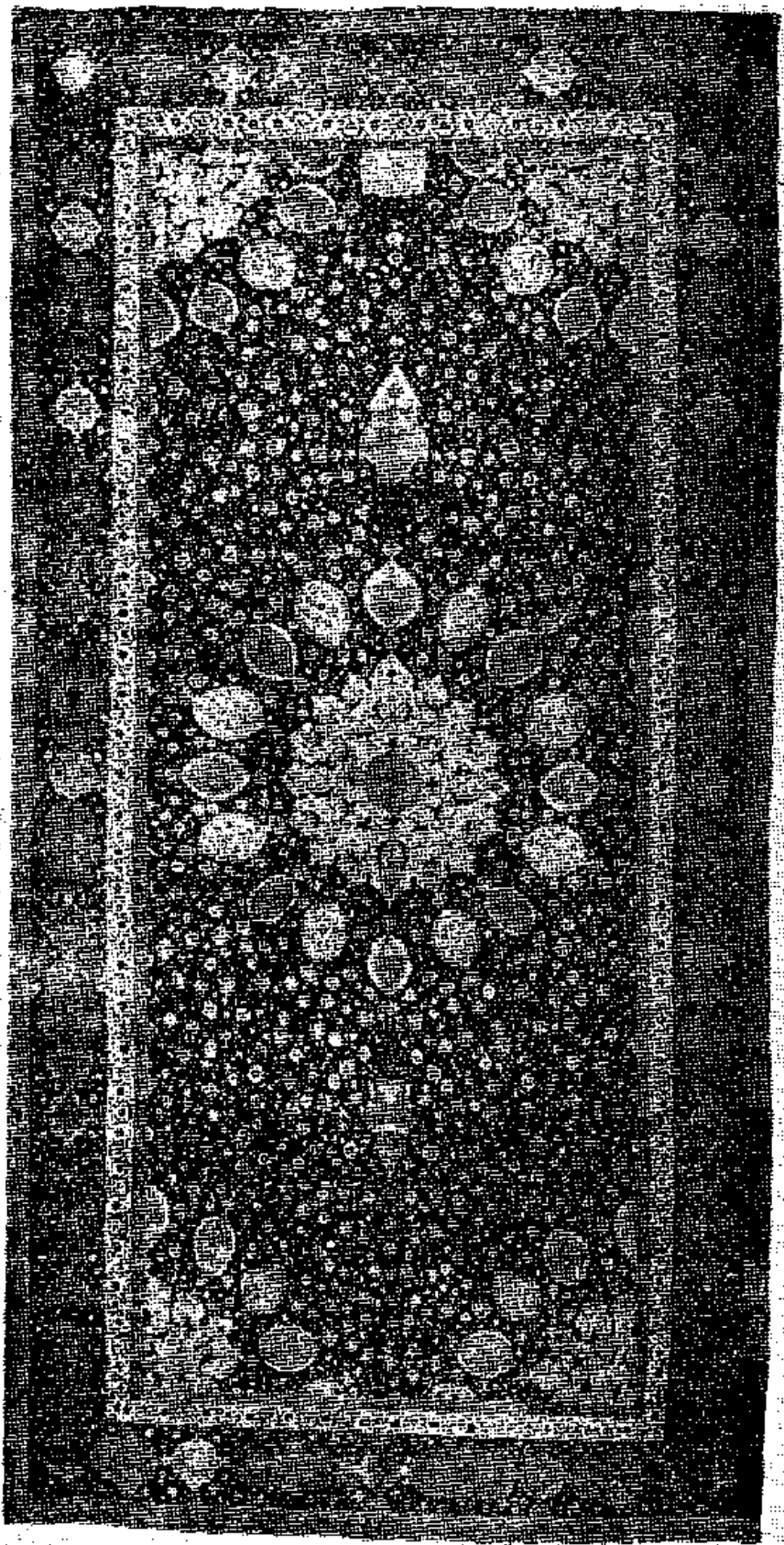
۱- Victoria and Albert-۲ Poldi Pezzoli-۳ Residenz-۴ Sigimund Vasa-۵ Muratovitz

بافتن آنرا بعهدہ گرفت و علائم سلطنتی لهستان را در نقشهٔ قالی گنجانند، چهار تخته از این قالی‌ها که دوتای آنها نقش عقاب سلطنتی لهستان را دارد در موزهٔ رزیدنس است و از روی آنها میسر شده است که نه تنها تاریخ دستهٔ دیگری از قالیها را که از لحاظ سبک بآنها شباهت دارند تعیین کنیم، بلکه ثابت میشود که قالیهای مزبور هم در کاشان بافته شده‌اند.

روش سوم که عبارت از توجه بطرح تنها باشد نیز نتایجی داده است اما اتخاذ این روش مشروط بآن است که بتوانیم قبول کنیم طرحی که در یک قالی دیده میشود با طرحی که در یک کتاب خطی، جلد کتاب یا نقاشی تاریخدار دیده میشود همه رقم یک هنرمند است و لا غیر.

وسائل کافی برای قبول این فرضیه میتوان اقامه کرد، زیرا پادشاه زیرک و فعالی که دلش میخواست قالی‌های ساخت زمان سلطنت او از بهترین آثار دوره‌های ما قبل او هم برتر باشند قهرماً بهترین نقاشان و تذهیب‌کاران و هنرمندان دربار خود را و ادار میکرده است که بامشهورترین استادان قالی باف همکاری کنند. اشکال تعیین محل بافتن هر یک از این قالیها بمراتب پیچیده‌تر از تعیین تاریخ بافتن آنهاست زیرا دلائل و شواهد مثبتی برای تعیین محل آنها در دست نیست و هر یک از این تخته قالیها را ممکن بوده است در چندین محل ببافند البته بحث در جزئیات این مسئله از حدود این فصل خارج نیست ولی بحث در مورد دوتا از معروفترین قالیهای زمان صفوی که اکنون موجود است مطلب ما را روشن می‌کند.

چنین تخمین زده‌اند که عدهٔ قالیهای قرن شانزدهم و هفدهم میلادی که باقی مانده در حدود ۱۵۰۰ تخته است و در این حساب قطعات پاره نیز منظور شده است. همهٔ این قالی‌ها البته شایان توجه نیستند، بسیاری از لحاظ طرح ضعیف و از لحاظ بافت خراب هستند و در مورد این قالی‌ها اگر فقط قدمت قالی مناطق کار باشد باید گفت هیچ ارزش دیگری ندارند ولی بسیاری دیگر از این قالیها حقیقتاً عالی هستند و لا اقل دوستان تختهٔ آنها کاملاً مشهورند.



قالی اردبیل .

۹۴۶ هجری ۱۵۳۹ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت

کیفیت میراثی را که طراحان و استادان قالی باف دوران صفوی برای نوع بشر بجا گذاشته‌اند از روی مطالعه مختصری در باب هفت قالی که لا اقل بعقیده نویسنده عالی ترین قالیهای جهان هستند میتوان استنباط کرد. من سعی نکرده‌ام که در این بحث چه از لحاظ ارزش هنری و چه تاریخ بافت و چه محل بافت تقدم و تأخری قائل شوم زیرا همانطور که نوشتیم تعیین قدمت قالی‌های قدیمی کاری مشکل و حدسی بی احتیاط است و تعیین محل بافت آنها هم آسانتر از مشکل اولی نیست و این نکته اخیر بخصوص از بحث در باره اولین قالی از هفت قالی معروفی که ذکرش گذشت یعنی قالی معروف به اردبیل که در موزه ویکتوریا و آلبرت است روشن میشود.

وجه تسمیه این فرش به قالی اردبیل از آن جهت است که متعلق به مسجدی در اردبیل میباشد که مقبره شیخ صفی‌الدین (که اسم سلسله صفوی از نام او مشتق شده) و شاه اسمعیل بوده است این قالی را در سال (۱۸۹۳ م. / ۱۳۱۱ هجری) تجارتخانه‌ای موسوم به «زیگلر و شرکاء»^۱ مقیم تبریز بدست آورده و سپس تجارتخانه دیگری موسوم به «ون سنت را بینسون و شرکاء»^۲ از آن خریده و بالاخره موزه ویکتوریا از تجارتخانه اخیر اکتیاف کرده است.^۳ کتیبه زیر که مطلع یکی از غزلیات حافظ است بر آن بافته شده است.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

عمل غلام آستان مقصود کاشانی فی سنه ۹۴۶

قالی اردبیل از لحاظ طرح و استادی در بافت یکی از عالی ترین قالیهای جهان است و چون دارای امضای استاد و تاریخ بافت است یک سند مهم و درجه اول تاریخی هم بشمار می‌آید. لذا این قالی هسته مرکزی دسته بندی گروهی از قالیهای طرح ترنجی بسیار عالی و باشکوه گردیده است. این دسته قالیهها از لحاظ

۱ - Ziegler & Co. ۲ - Vincent Robinson & Co. ۳ - در همان زمان که این قالی

معروف را از مسجد اردبیل برده‌اند قالی دیگری نیز از آنجا برده شده است که قسمتی از قالی دومی بخصوص حاشیه‌اش برای تعمیر قالی موزه ویکتوریا و آلبرت مصرف شده است!

سبک بهم شبیه هستند و میتوان با اطمینان کامل آنها را منسوب باواسط قرن شانزدهم میلادی دانست، زیرا در سال ۹۴۶ هجری که مطابق ۱۵۳۹ میلادی است بافته شده است و سال ۹۴۶ سیزدهمین سال دوره طولانی سلطنت ۵۲ ساله شاه طهماسب صفوی است.

تار و پود این قالی از ابریشم است و گره آن از نوع گره فارسی است. در هر اینچ مربع آن ۱۷ گره در یک جهت و ۱۹ گره در جهت دیگر موجود است و این تعداد تقریباً مساوی تعداد گره‌های بهترین انواع قالی کاشان است که در حدود بیست و پنج سال قبل بافته شده است.

قالی اردبیل بر خلاف بسیاری از قالیه‌های مشهور همزمان خود طرحی آرام و موقرانه دارد و از تصاویر ناراحت کننده حیوانات و اشکال دیگر عاری است زیرا این قالی برای مکان مقدسی تهیه شده بود و طبق دستور قرآن مجید صورت‌سازی چه انسان و چه حیوان ممنوع است.

طرح و بافت قالی عالی و قابل ستایش است. شانزده شمشه بیضی شکل بفواصل مساوی دورادور ترنج شانزده گوشه‌ای که تقریباً گرد میباشد قرار گرفته است و از روی این طرح چنین میتوان استنباط کرد که میخواسته‌اند داخل گنبدی را نشان دهند که دو قندیل طلائی از دو طرف سقف آن آویزان است. طبق معمول یک ربع از ترنج وسط در هر یک از گوشه‌های قالی تکرار شده است و این ابتکار بسیار خوش آهنگ و دلپذیر است.

حاشیه قالی که بحق معروف جهان است دو کناره باریک دلپذیر دارد و در میان این دو کناره طرح ابری بسیار استادانه گنجانده شده است، این نوع حاشیه برای تمام کشورهایی که در آن قالی می‌بافند الگوی اصلی شده است.

عموم متخصصین موافقت دارند که یک قالی با این طرح فوق‌العاده و این مهارت و استادی در بافت جز بوسیله اشتراک و تمرکز مساعی گروهی از طراحان و بافندگان درجه اول زمان، که محتملاً فقط در یک کارخانه قالی‌بافی سلطنتی متمرکز میشدند، میسر نبوده است. چون در قسمتی از دوره سلطنت

شاه طهماسب پایتخت وی شهر تبریز بوده است، بعضی عقیده دارند که این قالی هم در تبریز و در کارخانه سلطنتی که بامرشاه تأسیس شده بود بافته شده است. گذشته از این متخصصین مزبور عقیده دارند که دسته قالیهای زیبا و عالی نقش ترنجی که در قرن شانزدهم بافته شده است و بی شک شباهت و قرابت کاملی با قالی اردبیل دارند، همه در تبریز بافته شده بوده است.

ولی چگونه چنین چیزی ممکن است. قالی اردبیل در سال ۹۴۶ هجری مطابق ۱۵۳۹ میلادی تمام شده است ولی مدتها قبل از این تاریخ شاه طهماسب که متوجه شد شهر تبریز از نظر نداشتن حفاظ طبیعی در معرض خطر حمله دشمنان یعنی ترکان قرار دارد پایتخت خود را به تبریز منتقل کرده بود و بیم او هم کاملاً بجا بود زیرا در سال ۹۴۰ هجری (۱۵۳۳ میلادی) ترکان شهر تبریز را گرفتند و در عرض بیست سال بعد لااقل چهار بار شهر مزبور بین ترکان و ایرانیان دست بدست شده است. آیا میتوان باور کرد هنگامیکه شاه طهماسب پایتخت خود را بقزوین منتقل ساخت کارخانه قالی بافی سلطنتی را در تبریز گذاشت و باین ترتیب قالیهایی که برای مسجد اردبیل سفارش داده بود در غیاب او و در زمان اشغال تبریز بوسیله ترکها تمام شده بود؟

از جهات فنی هم نمیتوان پذیرفت که تبریز محل بافت قالی اردبیل باشد زیرا این قالی با گره معروف بگره فارسی بافته شده است، در صورتیکه اهالی تبریز ترك بودند و بی شک همانطور که امروز هم با گره ترکی قالی می بافند آنروزها هم گره ترکی بکار میرده اند. البته ممکن است تصور کرد که استاد مقصود بافنده این قالی بهمراهی چند صد نفر کارگر و بافنده بامرشاه طهماسب به تبریز رفته و کارخانه قالی بافی سلطنتی را در آن شهر تأسیس کرده باشد و هنگامیکه شاه طهماسب تصمیم گرفت پایتخت خود را بقزوین منتقل کند بافندگان و کارخانه ایشان بقزوین منتقل شده باشند. در اینصورت قالی معروف به « قالی اردبیل » و احتمالاً بیشتر قالیهایی که جزو این دسته بشمار میروند در قزوین بافته شده اند ولی اگر چنین میبود باید قرائن و آمار و یا ذکر در تواریخ یا لااقل یک سنت افواهی از این اقدام عظیم در قزوین بجای مانده

باشد، درحالیکه هیچ اثری باقی نیست و هر گز خود ایرانیان هم اشاره نکرده‌اند که هیچ یک از قالیه‌های دوره صفوی در قزوین بافته شده باشد.

باین ترتیب اگر انتساب محل بافت قالی اردبیل بشهرهای تبریز و قزوین بعید بنظر می‌رسد پس این قالی و نظائر آنرا در کجا بافته‌اند. شهرهای جنوب ایران یعنی کرمان و شیراز و شهرهای مشرق ایران یعنی مشهد را نیز میتوان از نظر فنی خارج از حوزه این قیاس دانست. سلطان آباد در قرن ۱۳ هجری (قرن ۱۹ میلادی) تأسیس شده است. در همدان گره ترکی بکار می‌رود و هیچ قرائن و آماری در دست نیست که نشان دهد در این شهر قالیه‌های ظریف سی بافته‌اند. شهر اصفهان هم تا زمانیکه جانشین طهماسب یعنی شاه عباس آنرا پایتخت خویش ساخت و در آنجا کارخانه قالی بافی سلطنتی ایجاد کرد مرکز بافت قالیه‌های ظریف نشده بود. بنا بر این فقط شهر اردبیل می‌ماند و شهر کاشان که زادگاه خود استاد مقصود بافنده قالی اردبیل بوده است. البته ممکن است این قالی در خود اردبیل بافته شده باشد و با استاد مقصود مأموریت داده باشند که بافندگان را با خود بآن شهر ببرد و شاید در همان مسجدی که قرار بود قالی بکار رود دارهای قالی را برپا کرده باشد. کتیبه قالی هم دارای مضمونی است که غرض از آن رساندن این مطلب است که قالی در مکان مقدسی بافته شده است ولی در این مورد هم بهیچوجه سنت و افواهیاتی در اردبیل نیست که اشاره باین موضوع بکند و هیچ قابل باور نیست که اگر قالی در خود مسجد و یا در حوالی آن بافته شده باشد مسموعاتی در این باره دهان بدهان نقل نشده باشد. بالاخره قالی اردبیل را ممکن است در کاشان بافته باشند ولی دلیل این احتمال آن نیست که نام بافنده آن «کاشانی» بوده است، زیرا در کشوری که نام خانوادگی وجود نداشته ذکر موطن مشخص فقط اضافه‌ای برای شناسائی و تمیز هویت او بوده است و نیز دلیل نمیشود که استاد مقصود کاشانی در کاشان میزیسته و یا در آن شهر به پیشه خود اشتغال داشته است.

ولی رویهمرفته میتوان در برابر تبریز یا قزوین یا اردبیل که امکان

بافتن قالی بقعه شاه صفوی در آنجا ضعیف است ، کاشان را با احتمال قوی تری محل ساخت این قالی دانست . شهر کاشان در عصر حاضر و در قرنهای گذشته مرکز کارهای ظریف هنری بوده است . شاردن در قرن ۱۶ میلادی در باب کاشان چنین مینویسد « در هیچ یک از شهرهای ایران بیش از کاشان و حوالی آن اطلس ، مخمل ، تافته و ابریشم خواب و بیدار وزری ساده و گل ابریشمی و پارچه زر بفت و سیم بفت نمی بافند»^۱ . سرانتونی شرلی نیز تقریباً بهمین نهج درباره کاشان سخن میراند و بخصوص متذکر میگردد « قالی های این شهر از نظر ظرافت سبب اعجاب میشود»^۲ و البته در کاشان همیشه گره فارسی بکار میرفته و اکنون هم معمول است .

در اینجا رشته سخن را رها میکنیم و امیدواریم خواننده از مطالعه این بحث بیهوده کسل نشده باشد ، مقصود واقعی ما از این تحقیق مختصر آن بود که خطر اظهار نظر قطعی در باب محل بافت قالی های دوره صفوی گوشزد شود و شاید هم بجای کلمه « خطر » بتوان کلمات تندتری بکار برد . انتخاب قالی اردبیل برای این بحث از آن جهت بود که این قالی یکی از چند قالی معدودی است که تاریخ دارد و سازنده نام خود را در آن ذکر کرده است ولی با وجود این قرائن و امارات گرانبها باز هم نمیتوانیم بتحقیق محل بافت آن را مسجل کنیم پس بچه جرأتی میتوان در باب مبدأ و محل بافت قالیهای بحث کرد که حتی این قرائن و دلائل مهم را هم ندارند .

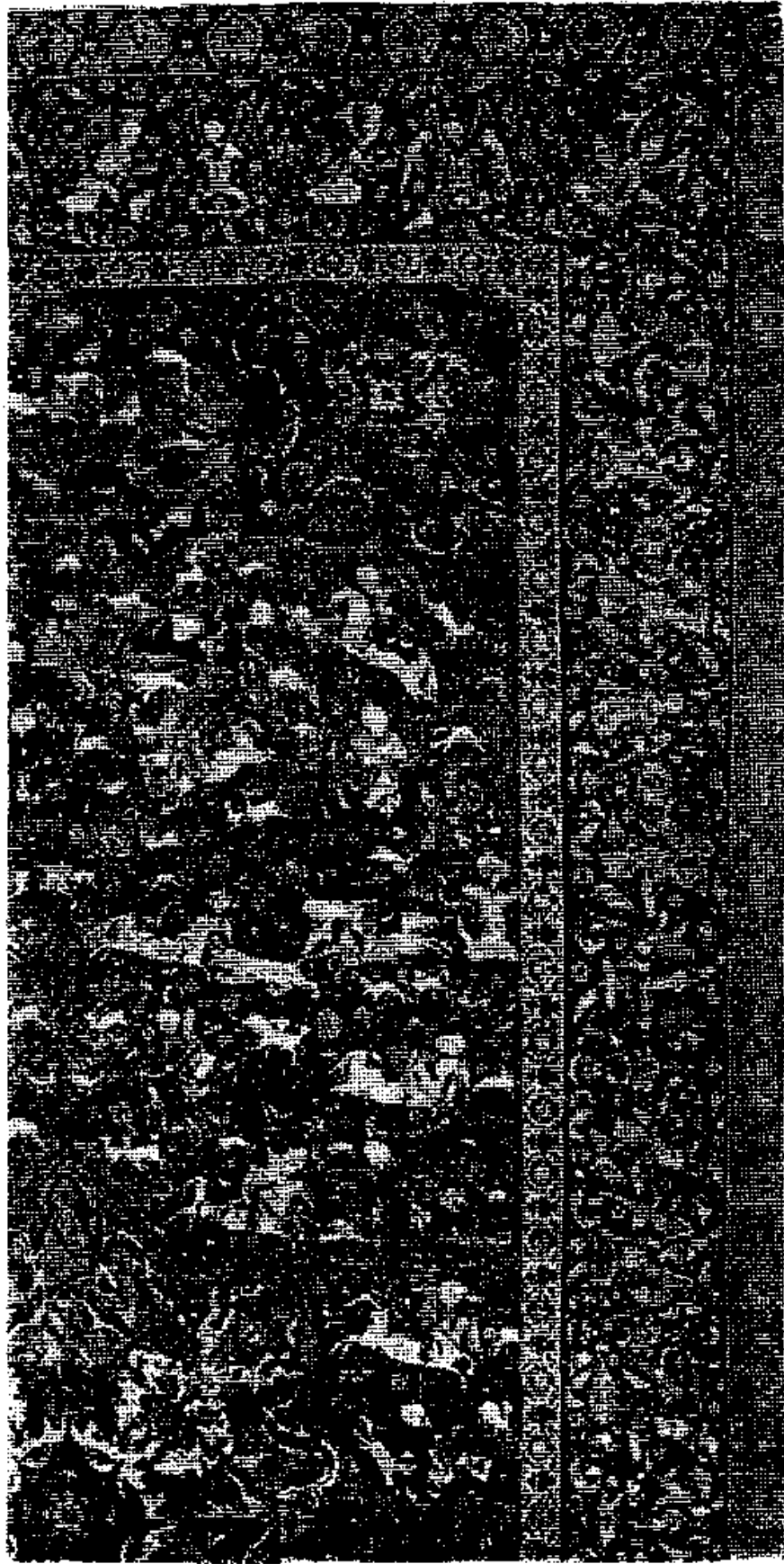
ما نمیدانیم و شاید هرگز هم ندانیم که این قالی ها بطور قطع در کجا بافته شده اند . بالاترین کاری که میتوانیم بکنیم آن است که چند محل احتمالی را ذکر و ادعائی که نسبت بان محل میشود یادداشت کنیم و اگر خواننده بقدر کفایت باین مبحث علاقه دارد در باطن خویش محلی را که ترجیح میدهد انتخاب خواهد کرد .

۱ - سفرنامه شاردن چاپ ۱۷۱۱ میلادی ، آمستردام . ۲ - گزارش مختصر و حقیقی مسافرت سرانتونی شرلی بایران و غیره چاپ ۱۶۰۰ میلادی ، لندن .

دومین قالی عالی دوره صفوی که از پرارزش ترین میراث های ایران برای بنی آدم است قالی معروف به شکار گاه است که در موزه هنر و صنعت شهر وینه در اتریش نگاهداری میشود و در ردیف اول بزرگترین قالیهای جهان است و برخی از کارشناسان میگویند که این قالی سرآمد تمام قالیهای همه جهان است و در میان قالی هائی که در اینجا ذکر میکنیم این تنها قالی است که تار و پود و گوشت آن همه از ابریشم است و در هر اینچ مربع آن ۲۷ گره از یکسو و ۲۹ گره از سوی دیگر دارد و باین جهت از تمام قالیهای دیگر عهد صفوی ریزبافت تر است. قسمتی از تصاویر آن ملیلۀ نقره و یا مفضض است. مجلس شکاری که در این قالی نمایش داده شده هر که هر که و شلوغ است شکارچیان عموماً سوار و مسلح به نیزه و شمشیر و کمانند، و با جنبش و جهشی قابل ملاحظه ولی ظاهراً بدون سبک و روش خاصی بر گروهی از حیوانات مانند شیر، پلنگ، گرگ، خرس، آهو، گورخر، شغال و خرگوش حمله میکنند، سبک نقاشی صحنه شکار آن کاملاً تابع سنن ایرانی است زیرا در شکار گاه ایرانیان همانطور که معمول ما هم هست شکار را برای شکارچی آماده میکنند تا بپهوده خسته نشود، ترنج هشت گوشه و سبز رنگ وسط آن با تصاویر اژدها و مرغ آتشخوار و بسبک چین تزئین شده است و در این قالی هم برسم معمول طرحهای ایرانی یک ربع از ترنج وسط در هر گوشه تکرار شده است.

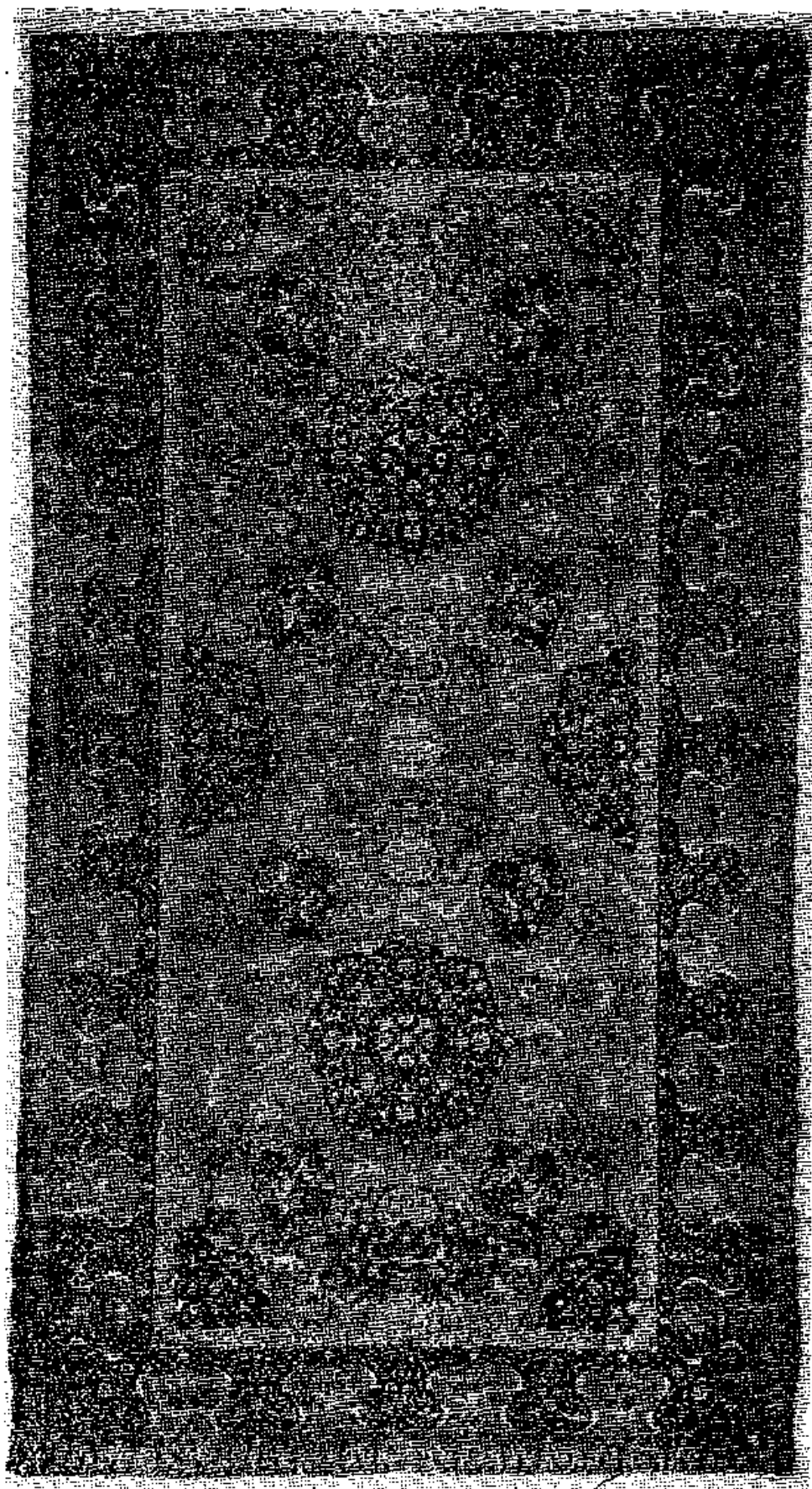
امتیاز عمده این قالی با شکوه حاشیۀ آن است رنگ زمینه حاشیه لاکی سیراست و طرح آن عبارت از یک ردیف آدمهای بالدار است که به اشکال ملانکه مانند بیکدیگر ظروف میوه تعارف میکنند، این تصاویر بسیار خوشگل نقاشی شده و بفواصل منظم برزمینه ای که پرندگان و گل و ابر دارد قرار گرفته اند.

نقشه این قالی با احتمال قریب یقین بوسیله یکی از نقاش های درباری کشیده شده و شاید همانطور که دکتر «ف. ر. مارتین»^۱ و سایرین نظریه داده اند نقشه قالی از کارهای سلطان محمد نقاش معروف دربار شاه طهماسب باشد،



قالی شکارگاه

اواسط قرن ۱۶ میلادی، موزة هنر و صنعت، وینه



قالی معروف به «قالی چلسی»
قرن ۱۶ میلادی ، موزه ویکتوریا و آلبرت

زیرا تصاویر دارای همان سرزندگی و جنبش و حرکاتی هستند که در کارهای عالی این استاد هنرمند و ماهر مشاهده میشود و اگر برآستی نقشه قالی کار این استاد باشد تاریخ بافت آن در اواسط قرن (دهم هجری) شانزدهم میلادی است زیرا سلطان محمد در سال ۱۵۵۵ میلادی (۹۶۳ هجری) مرده است.

چون اهالی کاشان بیافتن قالیهای ابریشمی عادت دارند و بعضی قالیهای ابریشمی قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) نیز محققاً در آن شهر بافته شده، از این جهت قالی شکار گاه را هم کار کاشان میدانند ولی این قضیه دلیل صحت فرض بالا نمیشود زیرا وقتی صنعتگر قابل موجود باشد قالی ابریشمی را در هر کارگاهی میتوان بافت با اینحال کاشان مرکزی است که لا اقل باندازه هر شهر دیگر میتواند ادعا کند که شاید عالی ترین قالیهای جهان را بافته باشد.

بعقیده برخی از کارشناسان نقطه ضعف این قالی رنگ زمینه آن است که چهره ای مایل به عنابی است شاید روزی که قالی تمام شده این رنگ بسیار زنده و زیبا بوده است.

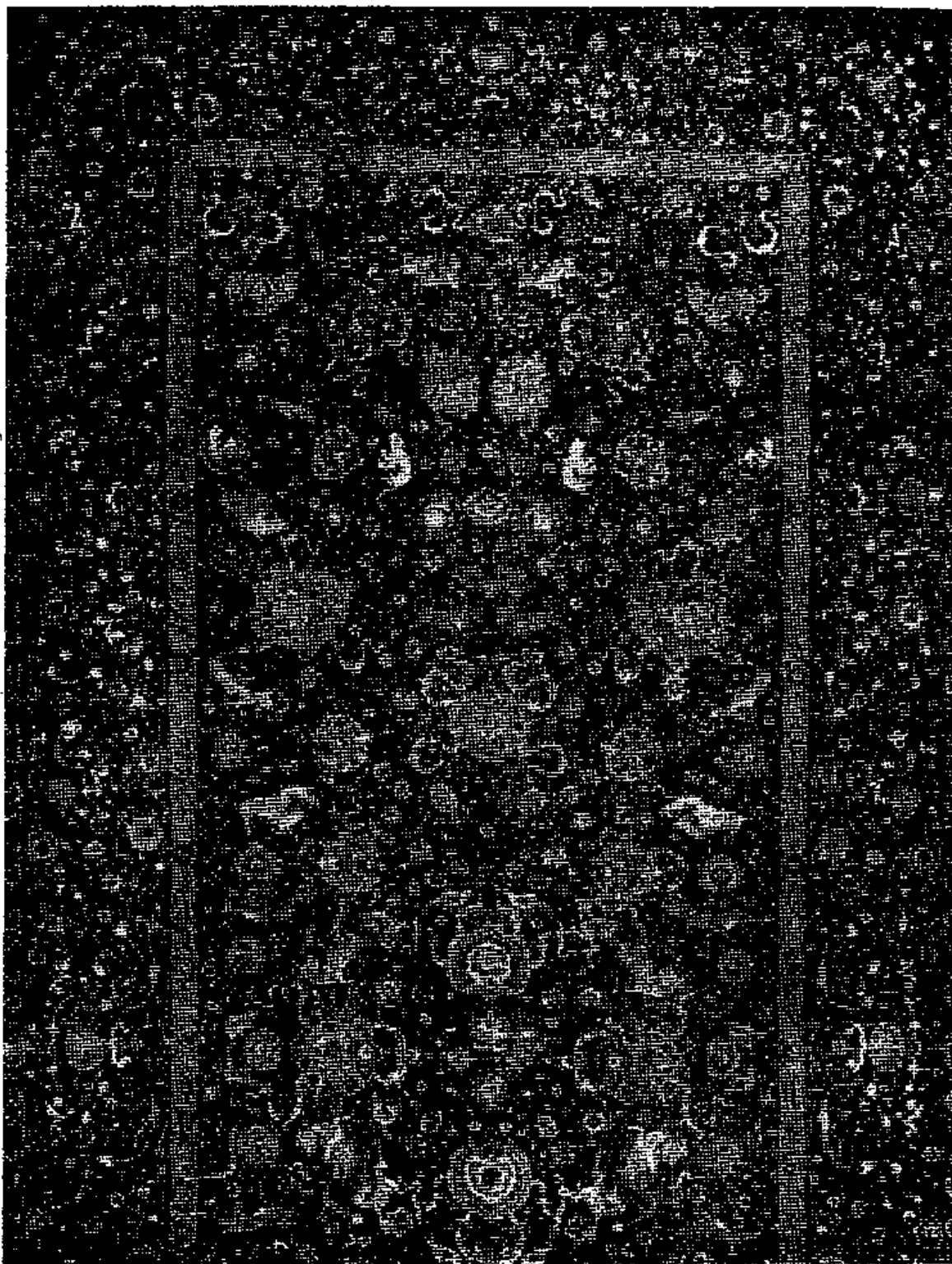
سومین قالی از هفت قالی که برای بحث در این مقاله انتخاب کرده ایم قالی معروف به «چلسی»^۱ است که در موزه ویکتوریا و آلبرت محفوظ است و متجاوز از پنجاه سال قبل از بازار گانی در محله چلسی لندن خریداری شده و از آن زمان تا کنون بهمین مناسبت اولیای موزه آنرا قالی چلسی مینامند.

بعضی از خبرگان معتقدند که تاریخ بافت این قالی قبل از قالی اردبیل است. شاید این حدس درست باشد ولی هیچ دلیل خاصی بر این ادعا نمیتوان اقامه کرد. بی شک این قالی هم قرابت و شباهتی با قالی اردبیل دارد و شاید جزو همان دسته قالیهای معروف زمان طهماسب باشد که قالی اردبیل هم جزو آنهاست، بدون تردید این فرش یکی از عالی ترین قالیهای جهان است. کندریک و تاتر سال خبرگان موزه ویکتوریا و آلبرت که متصدی نگاهداری این قالی بودند میگویند این قالی از لحاظ مقام و مزیت تقریباً با قالی اردبیل که در همان

موزه استرقابت میکند. «بود» اظهار داشته است که این قالی سرآمد تمام قالیهای جهان است. ما چاره ای جز این نداریم که نظریه این کارشناسان را بپذیریم. البته این قالی شاهکاری از طرح ابتکاری و پرنقشی است که با استادی کامل بافندگی توأم شده است. همه آرامی و وقار قالی اردبیل را حائز است مضافاً باین که تصاویر بسیار زیبای حیوانات هم جزو نقشه آن گنجانده شده است. رنگ آن ترکیبی از جگری سیر و ترنج ها و شمشه های سرمه ای است و مانند قالی اردبیل تار و پودش ابریشمی است ولی در هر اینچ مربع 22×21 گره دارد که باین ترتیب تقریباً پنجاه درصد بیش از قالی اردبیل گره دارد. این قالی بسیار سالم و خوب بجا مانده است.

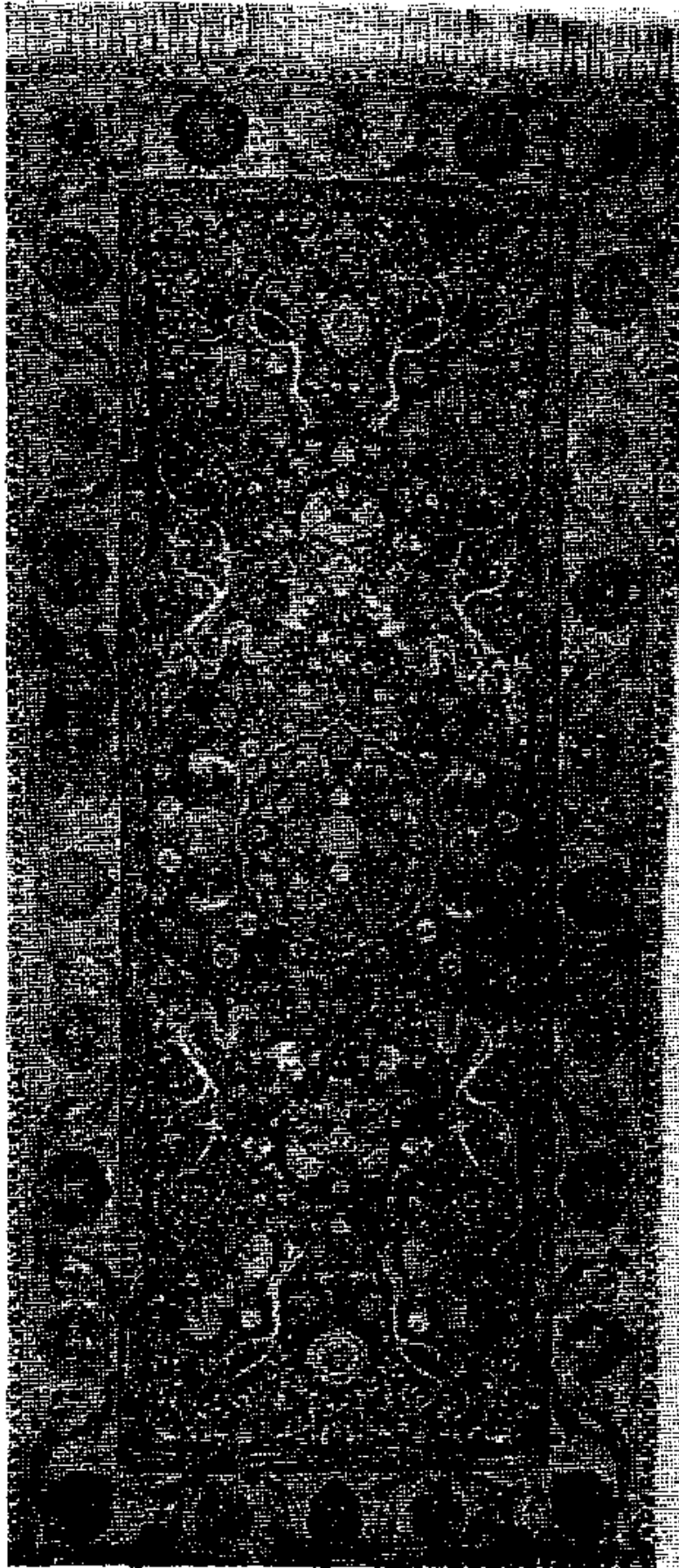
قالی چلسی را کجا بافته اند؟ در این باب تنها کاری که میتوانم بکنم این است که خواننده را به بحث قبلی در اینمورد هدایت و اضافه کنم که قالی اردبیل و قالی چلسی هر دو در یک محل که محقق نیست کجاست بافته شده است! چهارمین قالی که برای بحث انتخاب کرده ایم قالی معروف به قالی تمام گل و حیوان است که در موزه هنر و صنعت اتریش در وینه مضبوط است (لوحه شماره ۵۱). این قالی یکی از عالی ترین نمونه های موجود قالی هائی است که نقش آنها تمام گل و حیوانات است عده ای از این قالیها موجود است و بدون شک در زمره قالیهای معروف جهان مقامی عالی دارد. تار و پود این قالی هم مانند قالی اردبیل و قالی چلسی از ابریشم است و در هر اینچ مربع 19×17 گره دارد که تقریباً مساوی با تعداد گره های قالی اردبیل است تمام طرح این قالی بجز دو گل بزرگ سبز که در دو نیمه بالا و پائین قالی دیده میشود، در کمال استادی و زیبایی ترسیم شده است. با احتمال قوی علت کج و معیوب شدن گلها در نتیجه اشتباه در بافت است زیرا این دو گل را روی خط مایل بافته اند که کار بسیار مشکلی است

در حاشیه این قالی طرح معروف ابری را با نقشه های اسلیمی بسیار زیبا در کمال استادی بهم انداخته اند. کناره داخلی حاشیه خودش مستطیل هائی



قالی نقشه حیوانی و گل

قرن ۱۶ میلادی ، موزه هنر و صنعت ، وینه



قالی نقشه ترنجی با تصاویر حیوان و گل
اواسط قرن ۱۶ میلادی ، موزه پولهی پدزولی ، میلان

مساوی دارد که در هر یک کتیبه‌ای بچشم میخورد و از لحاظ تزئین هیچ چیز زیباتر از کتیبه در حاشیه نیست. زمینه قالی سرخ سیر و زمینه حاشیه سبز سیر و کناره داخلی حاشیه زرد رنگ است.

در مورد محل بافت این دسته قالی‌ها هم نظریاتی ابراز شده که مشکوک بنظر میرسد، زیرا آنها را منسوب بخاور ایران میدانند. بنظر نگارنده از لحاظ بافت بیشتر بقالیهای مغرب ایران شباهت دارند ولی در این باب هم اطلاعات ما کافی نیست. در باب تاریخ بافت این قالیها متخصصین عموماً در این موضوع موافقتند که قالیهای مزبور در پایان قرن شانزدهم بافته شده‌اند. شاید هم این نظر درست باشد.

پنجمین قالی در فهرست ما قالی طرح گلدانی موزه ویکتوریا و آلبرت است که رنگ زمینه آن گلی است. در طرح عالی‌ترین قالیهای جهان اثری از این نقشه گلدانی یا انشعابات آن وجود دارد. یکی از نکاتی که در مورد قالیهای طرح گلدانی باید در نظر داشت آن است که عده قالیهای موجود در این طرح و بافت زمان صفویه پیش از سایرین است. البته تعجبی هم ندارد زیرا طرح مزبور یکی از عالی‌ترین و دل‌نشین‌ترین طرح‌هایی است که تا بحال برای فرش اطاق ابداع شده است و هم در این طرح است که بسیاری از نقش و نگارها و اشکال کلاسیک ایرانی پیوسته مسجل گشته و عرضه شده‌اند و چهار صد سال است که جهانیان مکرر در مکرر از آن تقلید کرده‌اند و تقریباً در هر نوع فرش اطاق موجود در جهان بکار رفته و در سراسر ربع مسکون هر جا پارچه‌ای برای پرده و مبیل چاپ زده‌اند از این طرح استفاده شده است.

بیش از پنجاه تخته قالی طرح گلدانی در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی وجود دارد که شامل قطعات بریده هم میشود. در بیشتر مجموعه‌های مهم قالی نمونه‌ای از این طرح موجود است. انتخاب یک قالی بعنوان فرد اکمل ایندسته قالی، بنوعی که مقصد واقعی طراح را برساند کار آسانی نبود. باید گفت این نقش قالی تنها نقشی است که میتوان گفت بر آستی برای اینکار طرح شده است.

پس از مطالعه زیاد بالاخره باین نتیجه رسیدیم که باید بین دو قالی که یکی درموزه ویکتوریا و آلبرت در لندن و دومی درموزه ملی آلمان در برلن است یکی را انتخاب کنیم. قالی لندن ظریفتر و پرلطفتر است ولی قالی برلن برجستهتر و گیراتر است. گل و بوته های قالی لندن کوچکتر است و بدین سبب طرح کلی قالی دیده میشود، ولی در قالی برلن قسمت عمده سطح قالی را گل و بوته های بزرگ اشغال کرده اند بطوریکه طرح کلی تقریباً کاملاً تحت الشعاع قرار گرفته است. هر دو قالی نمونه های عالی این نقش هستند ولی ما بالاخره قالی لندن را بعنوان فردا کمال این دسته انتخاب کردیم.

حاشیه هر دو قالی مانند حاشیه بیشتر قالیهای طرح گلدانی ضعیف است. اکنون باید دید این قالیها در کجا و در چه زمانی بافته شده اند.

خوانندگان را نباید با بحث بی نتیجه دیگری کسل کنم، ولی در این مورد نمیتوانم از ابراز مخالفت با نظریه پرفسور پوپ که اظهار داشته است این قالیها در دهکده کوچک کوهستانی جوشقان بافته شده اند خودداری کنم.

قصبه جوشقان در ایران اشتهاری بحق ولی محدود دارد، زیرا این محل یگانه مرکزی است که در طول مدت دو بیست سال و شاید هم مدت بسیار طولانی تری همواره یک نوع قالی بیرون داده است که از لحاظ نقش و سبک و بافت و رنگ همیشه یکسان بوده است. قالیهای عتیقه جوشقان متعلق به دو بیست سال پیش تنها تفاوتی که با قالیهای امروز جوشقان دارند رنگ و رو رفتگی و سائیدگی و کهنگی آن هاست.

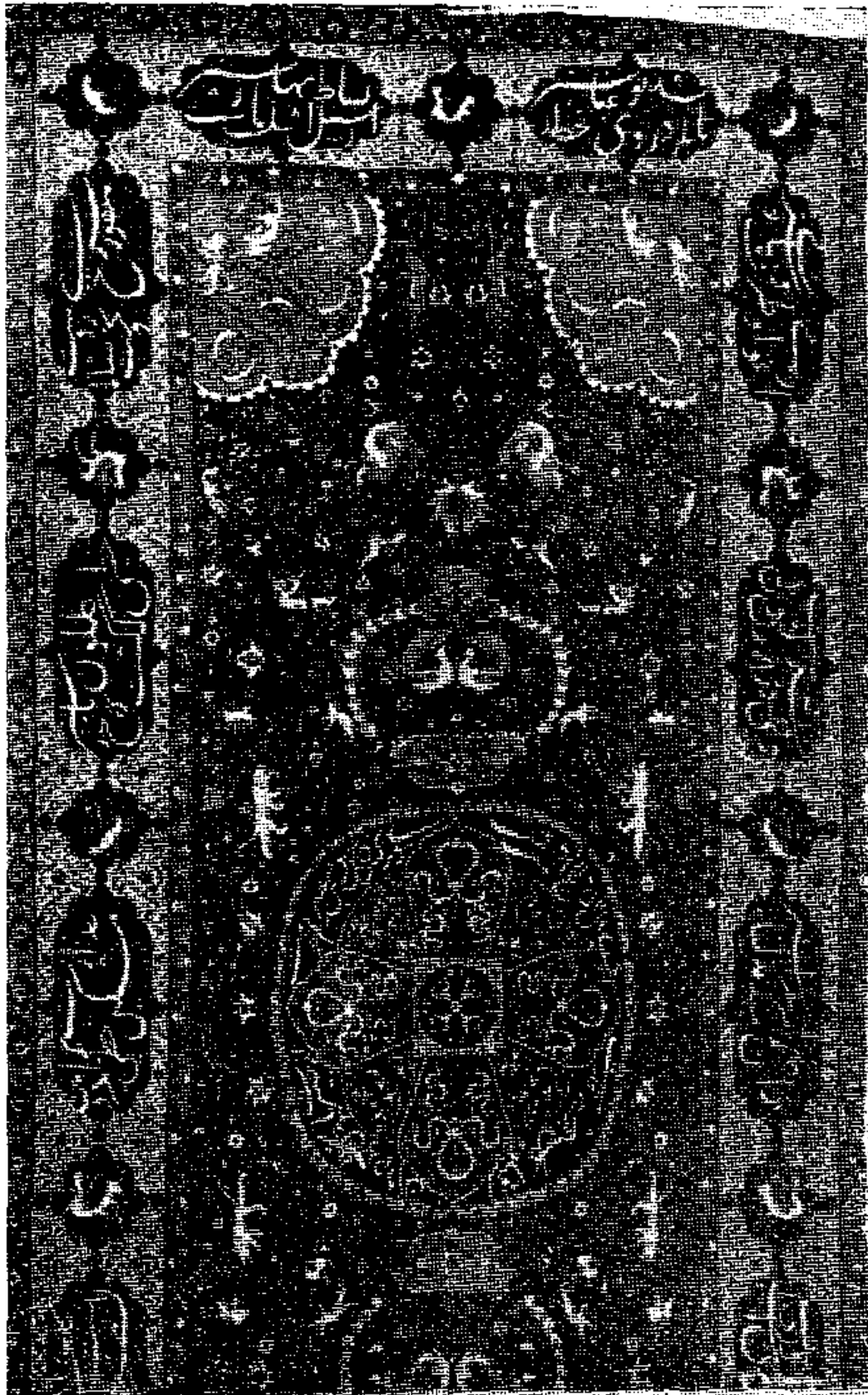
اما همه قالیهای جوشقان اعم از کهنه و نو دارای خصوصیتی هستند که اگر کاملاً بدان توجه شود ممکن است در نظریه نسبتاً صریح و قطعی پرفسور پوپ تعدیل حاصل شود. تمام این قالیها بخط مستقیم بافته شده است و در هیچ یک از قالیهای جوشقان دو بیست سال اخیر هیچ خط یا گل و بوته منحنی دیده نمیشود و با این حال پرفسور پوپ معتقد است قالیهای طرح گلدانی که شاهکار طرحهای گرد و منحنی است در این قصبه بافته شده است.

لازم نیست اضافه شود که قالیهای باین ظرافت و با این طرح پیچیده احتیاج به اشتراك مساعی رنگرزان ماهر ، طراحان مبتکر ، نقاشان کار کشته و بافندگان خبره و مدیران وارد و باتجربه دارد که تمام آنها میبایست سالهای دراز در فن خویش خون دل خورده باشند و چنین اشخاصی در قصبات کوچک کوهستانی ایران پیدا نمیشوند، زیرا در میان دهقانان فقیر و جاهل سیدانی برای فعالیت وجود ندارد و فقط میتوانند در محیط متمدن تر شهرهای بزرگ کار کنند.

در کتاب قطور و عظیم « تحقیقی در باب هنر ایران » بیش از ۱۵۲ کلیشه از قالیهای ایران موجود است و پرفسور پوپ مؤلف این کتاب ۳۲ قطعه از این عکس ها را از قالیهای جوشقان انتخاب کرده و چهار قالی دیگر نیز محتملاً منسوب باین محل است، ولی از اصفهان، که بدون هیچ تردیدی میدانیم باسر شاه عباس در جوار کاخهای پادشاه کار گاههای سلطنتی قالی بافی تأسیس شده بود تا این پادشاه عجیب و خستگی ناپذیر بتواند روز بروز پیشرفت کار قالی بافی را نظارت کند، پرفسور پوپ فقط یک قالی را قابل ذکر دانسته است . پس آنهمه قالی که در زمان سلطنت این پادشاه بزرگ ساخته شده است در کجا بافته اند؟ بعقیده نویسنده با کمال احتیاط و تردید میتوان گفت که قالیهای نقش گلدانی در کارخانه سلطنتی خود اصفهان بافته شده است. بر ما روشن است که از این طرح قالی تعداد کثیری بافته شده بود و تعداد زیادی هم بجای مانده است . آیا طبیعی بنظر نمیرسد که شاه عباس از میان کلیه طرحهایی که تقدیم وی شده یک طرح ظریف و عالی را انتخاب کرده و فرمان داده باشد تعدادی قالی را بآن نقش ولی برنگهای مختلف سرخ ، لاکمی ، سرمه ای ، آبی ، کرم و خرمائی و باندازه های مختلف ، مانند قالیهای گلدانی که تا باسروزهم بجای مانده است ، برای او بیافند . اگر این نظریه قابل قبول باشد در باب تاریخ بافت این قالی ها میتوان بیقین گفت که در زمان سلطنت شاه عباس کبیر یعنی در قرن یازدهم هجری (اواخر قرن ۱۶ و اوائل قرن ۱۷ میلادی) بافته شده اند و بیشتر خبرگان لااقل در باب تاریخ بافت این قالیها متفق الکلمه هستند.

قالی دیگری که اکنون مورد بحث ما قرار میگیرد یک تخته فرش با نقش ترنجی و زمینه حیوانات و گل متعلق بموزه پولدی بزولی در شهر میلان است (لوحه شماره ۵۲) و کناره حاشیه این قالی نیز کتیبه است. میان این قالی عالی با قالی چلسی که شرح آن گذشت قرابت و شباهتی دیده میشود. نوع بافت دو قالی یکی است و مانند قالی چلسی نقشه آرام و متینی دارد که از رنگ های سیر لاکمی و سورمه ای آن ناشی میشود. تعداد گره هایش در هر اینچ مربع ۱۸×۲۰ میباشد که بظرافت قالی چلسی نیست ولی کمی از قالی اردبیل ظریفتر است. تار و پود آنها از ابریشم است ولی برخلاف دو قالی مزبور در این قالی میلان برخی اشکال باملیله نقره و مطلا ملیله دوزی شده است. در طرح این قالی ابداعات غیر معمولی چندی مشاهده میشود: درختان نقشه زمینه آن بشکل حقیقی و باریک طراحی شده اند که با سبک مرسوم و معمول قالیهای ایران بسیار تفاوت دارند، ولی هر چند این درختان با مهارت و ذوق کشیده شده اند و استاد بافته نیز با مهارت کامل آنها را بافته است ولی بعقیده برخی از ناظرین این درختها با وقار رسمی و طرح کلاسیک قالی تباین و منافات دارند و نیز کله ترنج از متن آن جدا طرح شده است و اینهم نقض یک رسم مقرر و مقبول است که ممکن است سبب ناراحتی طرفداران عرف و سنن باشد. حیوانات و تصاویر و گل و بوته و ترنج شاهوار و کتیبه عریض و حاشیه پهن خوش نقش و روان و با وقار آن همه با نهایت استادی و ذوق طرح شده و بافته شده اند. متخصصین عموماً عقیده دارند که این قالی هم مانند قالی چلسی و اردبیل در اواسط قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) و در زمان سلطنت طولانی شاه طهماسب بافته شده است و اما در باب محل بافت آن خواننده را بمطالعه بحث اوائل این فصل حواله میدهیم.

قالی هفتمی که آخرین قالی مورد بحث ماست یک قالی نقش ترنجی است که حاشیه آن تمام کتیبه است و زمینه آنها تصاویر حیوانات و گل و بوته دارد و در موزه متروپولیتن^۱ نیویورک است (لوحه شماره ۵۳). از این سبک قالی



قالی نقشه ترنجبی با تصاویر حیوان و گل و حاشیه کتیبه‌ای
اوائل قرن ۱۶ میلادی، موزه متروپولیتن، نیورک

متعلق بدوره صفویه چندتائی تا زمان حاضر باقی مانده است، ولی همه قبول دارند که قالی موزه نیویورک از همه آنها عالی تر است . ناروپود آن ابریشمی است و از لحاظ ظرافت بافت در زمره ظریف ترین قالیهای کرکی و گوشت دارد دوران صفوی است، زیرا در هر اینچ مربع ۲۴×۲۳ گره دارد که از قالی چلسی ظریف تر است و تنها قالی شکار گاه موزه اتریش بر آن مزیت دارد . طرح آن درشت تر و کم تفصیل تر از بیشتر قالی های معروف و بزرگ است، ولی از این جهت کمتر از آنها جالب نیست زیرا ظاهراً هدف هنرمندی که این نقشه را طرح کرده است وادار ساختن بیننده به تحسین یا اعجاب نبوده است بلکه میخواسته است احساساتی عمیق تر و آرام تر را برانگیزد . ترنج وسط آن گرد است و نقش عجیب صلیبی شکلی در وسط آن قرار دارد . رنگ زمینه ترنج سبز است و کتیبه ای که بر زمینه مشکی بافته شده آنرا احاطه کرده است . کله ترنج از بدنه جدا شده (و آدم را بیاد سنگ بالای قبر مقابر مسلمانان میاندازد) ، حاشیه عالی تمام کتیبه آن که دارای حروف نقره ای رنگ بر زمینه مشکی است و بطور کلی طرح منظم و متین این قالی بدان حالتی داده است که ملازم با پرستش و عبادت است .

باحتمال قوی این قالی هم در قرن شانزدهم میلادی و در زمان سلطنت شاه عباس بافته شده است، ولی از محل بافت آن هیچ اطلاعی در دست نداریم . صد سالی که بین مرگ شاه عباس کبیر و هجوم افغانه گذشت دوره انحطاط و آشوب و شکست برای ایران است . هیچ یک از چهار فرد آخر سلسله صفوی فضائل و خصال پادشاهی اسلاف خود را نداشتند و بیشتر اوقات آنان صرف شکم پرستی و شهوت پرستی و عیش و نوش و توطئه برای قتل های سیاسی میشد . سپاهیان ایران در تمام جبهه ها شکست خوردند و بغداد و تبریز و همدان از تصرف ایران خارج شد .

راست گفته اند که هر نهضت و جنبش هنری تخمه انحطاط و زوال را در خود می پروراند و نبوغ بدون تشویق دائم و تقدیر و توجه و محیط شایسته پژمرده میشود و دیگر ثمر نخواهد داد .

جانشینان شاه طهماسب و شاه عباس در ابراز علاقه بصنعت قالی بافی کوتاهی کردند و طراحان و بافندگان که برای شاه عباس کار کرده بودند از حمایت دربار محروم شدند و در مدت کوتاهی متفرق شدند و یا مردند و کسی جای آنها را نگرفت و هر چند نقشه ها و طرحهای آنان پایدار ماند، ولی مهارت و خبرگی بافندگان رو بانحطاط رفت و بصورتی سست و ناشیانه درآمد و بالاخره شاه سلطان حسین آخرین فرد سلسله صفوی در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) تخت و تاج خود را تسلیم افغانها کرد و آن دوره عظمت با نکبت پایان یافت.

در این یکصد سال آشوب و انحطاط صنعت قالی بافی نیز بتدریج چنان رو بانحطاط رفت که دوره کوتاه ولی خونین حکومت سرداران افغانی آنچه راهم مانده بود تقریباً بکلی نابود کرد. پس از این دوره که یکی از تاریک ترین ادوار تاریخ ایران است یک دوره بیست ساله جنگهای مداوم آغاز شد. شخصی بنام نادر قلی بک که مردی خشن ولی فرمانده لایقی بود و در آغاز کار خود سر دسته یکی از دسته های راهزنان بود افغانها را از ایران بیرون ریخت و تبریز، همدان، دربند، باکو و ایالات سواحل بحر خزر را پس گرفت و پیادشاهی کشور انتخاب شد. در دوره پر آشوب حکومت این سردار مقتدر توجه چندانی به هنر قالی بافی نشد.

از تجدید صنعت قالی بافی در دوره سلطنت کریم خان زند (۱۱۶۴ تا ۱۱۹۳ هجری / ۱۷۵۰ تا ۱۷۷۹ میلادی) که مردی مهر بان ولی بی سواد بود و شیراز را مقرر سلطنت خود قرار داد هیچگونه قرائن و اماراتی در دست نیست. سر جان ملکم، که تاریخ مفصل این دوره را نوشته و یک فصل تمام را صرف بحث در محصولات و مصنوعات و بازرگانی و هنر ایران در اواخر قرن هجدهم میلادی کرده است، درباره قالی ایران چیزی نمیگوید. اینکه چنین نویسنده دقیقی هیچ اشاره ای بصنعت قالی بافی در ایران نکرده، میرساند که صنعت مزبور در آن زمان بعد اکثر تنزل رسیده بوده است.

معهدا صنعت قالی بافی بکلی معدوم نشده و یک بار دیگر بصورت اصلی خود یعنی یک هنر دستی بی اهمیت ولی مفید درآمدی بود. تأسیس سلسله قاجاریه

و تحکیم موقعیت آن که پس از مرگ کریم خان زند صورت گرفت سبب شد که دورانی طولانی آرامش و ثبات و صلحی نسبی در ایران بوجود آید و فرصت تجدید حیاتی هم بصنعت قالی باقی داده شود . سه پادشاه عمده سلسله قاجاریه یعنی فتحعلیشاه ، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه با موفقیت کاملی رسوم و سنن کهن پادشاهان ایران را تعقیب کردند . پیروی از این سنن قدیمی مانع شد که ایران از منافع مشکوک و بی ثبات تحولات و اصلاحات باخترزمین بهره مند گردد ، بلکه فوائد عظیم و پر ارزش دیگری از قبیل ثبات و تا درجه زیادی برقراری امنیت نصیب ایران شد . سلاطین قاجار پس از آنکه وضع زندگی خود و خدمه و اطرافیان خویش را بسبب رسوم و صحیح تسامین کردند ، رعایای خود را آزاد گذاردند تا دنبال کارهای مشروع خود بروند و بکار و کسب فلاح و زراعت و حمل و نقل و تجارت و صنعت ، منجمله قالی بافی ، بپردازند . باین جهت با آنکه در اوائل قرن نوزدهم میلادی ملکم ضمن شرح صنایع ایران چیزی در باره قالی بافی نمیگوید ، ولی سیاحان متعدد دیگری که در عرض پنجاه سال پس از آن تاریخ بایران سفر کرده اند اهمیت صنعت قالی بافی و توجه مردم ایران را بدان متذکر شده اند .

ولی تحول اساسی و عمده ای در این صنعت بوجود آمده بود ، دوران پلائی آن اثر خود را بر این صنعت بجا گذاشت و مدت سه قرن است که این اثر دیده میشود و ظاهراً تا زمانیکه در ایران قالی بافته شود اثر مزبور بجای خواهد ماند .

رموز فن که در تهیه مواد و مصالح لازم برای قالی بافی و درطرز بافتن بکار میرفت تغییری نکرده بود ، بلکه این اثر در طرحهای قالی بود زیرا تأثیر نفوذ طراحانی که پادشاهان صفوی دور خود جمع کرده بودند عمیق و دائمی بود . این نقاشان با ابداع و اقتباس و استنساخ و تلفیق و تمرین یک سلسله طرحهای عالی و دلنشین از نقش های گل و بوته و حیوان بسبک چینی و ایرانی و عربی بوجود آوردند و آنها را چنان تثبیت کردند و استمرار دادند که بهزاران صورت و انشعاب

در طرح‌ها و نقش‌هایی که اخلاف این هنرمندان بوجود می‌آوردند عرض اندام میکنند، تاجائیکه هر نقاش و طراح ایرانی میتواند چشم بسته این نقشه‌ها را رسم کند. این سنت چنان استوار و مقبول شد که هرگونه اظهار نظر در باب تغییر یا اصلاح این طرحها با کمال ادب ولی با مخالفت واضح مواجه میشد. این گل و بوته‌ها بنیان و اصول طرحهای کلاسیک ایرانی را تشکیل دادند.

قالی ایران مدت چندین قرن، بمقادیر کم، یکی از اقلام صادراتی این کشور را تشکیل میداد و حتی از قرن پانزدهم میلادی دنیای باختر با آن آشنائی داشته است. در فهرست اسوال قدیمی ذکری ازقالیهای ایرانی هست و هرچند بیشتر قالیهائی که در نقاشیهای ایتالیائی و فلاماندی دوره رنسانس دیده میشود بافت قفقاز یا ترکیه است، ولی در این نقاشیها قالیهای ایرانی هم دیده میشود. با اینحال فقط در اواسط قرن نوزدهم میلادی قالی ایران بمقادیر قابل توجهی بباخترزمین حمل شد؛ داد و ستد این کالا در دست بازرگانان تبریزی بود که سردمانی سرشناس و مایه دار بودند؛ تجارتخانه‌های ایشان شعبه‌هایی هم در اسلامبول داشت و معاملات اصلی آنان عبارت از خرید اجناس کارخانه‌های باختر زمین و حمل آنها بایران از راه طرابوزان بود. ایشان در شهرهای عمده ایران هم عمالی داشتند که قالی‌های کهنه و عتیقه را از منازل و بازارها میخریدند. بیشتر این قالیها سالها کار کرده و کهنه شده بودند، زیرا در آنروزها در ایران هنوز بانک تأسیس نشده بود و رسم چنین بود که مردم سرمایه یا پس انداز خود را صرف خرید قالی میکردند (امروز هم همین رسم جاری است) تا بتوانند هنگام احتیاج آنها را بفروشند و تبدیل بیول نقد کنند و معمولاً پس از پنج تا چهل سال کار قیمت این قالیها قطعاً از اصل پولی که خریداران پرداخته بودند بیشتر بود باین جهت از خانه‌های مردم ایران پیوسته قالی‌های عتیقه یا نیم عتیقه بازارها میآمد.

این قالیهارا، که منحصرآبرای مصرف داخلی ساخته شده بود، در کارخانه‌های بزرگ قالی بافی نبافته بودند بلکه قالی‌هایی عشایری یا روستائی بودند. طرح

گل و بوتۀ آنها معمولاً تکراری است. اندازه‌های آنها باریک و دراز و به مذاق باختریان بی قواره است.

عمال بازرگانان تبریزی هر مقدار از این قالیهای کهنه بدست می‌آوردند می‌خریدند و به تبریز می‌فرستادند. در تبریز قالیها را جور و عدل بندی می‌کردند و با کاروان شتر مسافت طولانی تا طرابوزان را طی مینمودند. از طرابوزان قالیهارا با کشتی باسلامبول که مرکز جهانی داد و ستد قالی شده بود حمل می‌کردند. خریداران انگلیسی و امریکائی و فرانسوی (و بعداً آلمانی) بتعداد روز افزونی به پایتخت ترکیه می‌آمدند. باین ترتیب تقاضای خرید قالی روز بروز افزایش می‌یافت در حالیکه عرضه کردن قالیهای کهنه از منازل مردم بتدریج رو بتقلیل میرفت.

بازرگانان فعال تبریزی که مواجه با خطر نابودی این تجارت پرسود گشتند، تصمیم گرفتند این بحران را بوسیله قالیهای نوجبران کنند و این قالیها از لحاظ سبک و نقشه و اندازه و رنگ بنظر بازرگانان مزبور مطابق سلیقه باختریان و فقط برای صادرات بافته میشد. این شد که صنعت قالی باقی ایران که از زمان حمله افغانه رو بضعف رفته و بصورت یک صنعت روستائی بی اهمیتی درآمده بود در حدود سال ۱۸۸۰ میلادی بر اثر این تشویق جدید بار دیگر در ردیف اول فعالیت های اقتصادی و بازرگانی ایران در آمد.

در خصائص اساسی این صنعت نیز الزاماً تغییر و تحولی بوجود آمد. قالی ایران از آغاز کار کالائی بود که برای مصرف محدود داخلی ساخته میشد ولی بتدریج یک کالای اصلی صادراتی و حدود مصرف آن تمام جهان شد.

بازرگانان تبریز فقط باین راضی نبودند که قالی های مورد احتیاج خود را بکارگاههای روستائی بدهند و در همین مرحله متوقف شوند. چیزی نگذشت که خودشان در شهرهائی که کار بافندگی قالی را آسان تر میتوانستند نظارت کنند کارگاههای تأسیس کردند. این نهضت نخست در خود تبریز شروع شد ولی طولی نکشید که به مشهد، کرمان، سلطان آباد و کاشان هم سرایت کرد و در هر یک از این محلها نیروی محرکه احیاء این صنعت همان فعالیت بازرگانان تبریزی بود.

تعداد قالیهائی که در اوائل این دوره جدید بافته شد کم بود، زیرا وقتی که در حدود شصت هفتاد سال پیش در بازار اسلامبول عرضه شده بود سبب تحیر و تعجب ناظرین گشتند، چه برخلاف قالیهای کهنه و یکدست و پخته قدیمی این قالیهای تازه هیچ کار نکرده بودند و در چشم خریدارانی که باین نوع کالاعادت نداشتند قالیهای مزبور از لحاظ نقشه بحد افراط زننده و از لحاظ رنگ تند و خام بود و فروش آنها با اشکالات بزرگی مواجه شد. اما بازرگانان هوشمند تبریزی با کیاست و فراست عادی خود بحل این مشکل کمر بستند و طولی نکشید که سقف حجره ها و بازارهائی که محل کار و کسب آنها بود از قالی ایران مفروش شد و قالیهای مزبور را در معرض آفتاب شدید تابستان ترکیه قرار دادند و صبح زود چند نفر آب پاش بدست مانند باغبانی که باغچه آب بدهد دور این قالیهامیگشتند و بروی آنها آب میپاشیدند، زیرا در اثر تجربه معلوم شده بود که اگر قبل از طلوع آفتاب روی قالی آب سرد بریزند پریدن رنگ آنها تسریع میشود.

روشهای دیگری نیز بکار رفت. قالیها را روی زمین بازار و در محلهای پر ازدحام از رو میگستردند و هفته ها زیر پای آدمها و حیوانات سائیده میشد سپس کثافتاتی که بر قالی جمع شده بود با خاکستر چوب و چوبک می شستند. نتیجه تا حدی قابل قبول بود ولی بزودی متوجه شدند که کمرنگ شدن قالی بر اثر پا خوردن و یا استعمال چوبک نیست بلکه خاکستر چوب این اثر را دارد، باین ترتیب دیگر در وسط بازارهای مسقف قالی گسترده نمیشد و روش شستشویا خاکستر چوب باب شد و پس از یک دوره طولانی آزمایش و اشتباه فن جدید قالیشوئی بوجود آمد.

توسعه صادرات قالی خصائص این صنعت را هم تغییر داد و اگر پرسیده شود که آیا این تغییر بنفع این صنعت بوده است یا نه جواب آن مثبت باید باشد زیرا جای شکی نیست که قالیهائی که در آغاز قرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم در ایران بافته شده است، از لحاظ زیبایی سبک و تنوع و استادی کار نمیتواند با بهترین کارهای اوائل قرن بیستم کرمان یا کاشان و یا بافتهای نائین و قم در سالهای بعد از آن رقابت کند.

گرچه تأثیر این تغییر ناگهانی هدف و مقصد در پیشرفت قالی باقی بسیار عمیق بود، ولی در روش بافت قالی تأثیر عمده‌ای نکرد، چه این سبک در طی قرون و اعصار کمتر تغییر کرده است و اصول طراحی، علی‌رغم تغییراتی که برای تطبیق با سلیقه و ذوق مشتریان اروپائی در آن وارد شده، تغییری اساسی نکرده و باثبات و استمراری حیرت‌آور از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. هر روز مد تازه و سبک جدیدی برای اثاثیه منزل باب شده ولی این چیزها دور خود رازده و تمام شده‌اند و تأثیری در سبک قالی ایران نکرده‌اند. گل و بوته‌ها و نقشه‌های طراحان بزرگ صفوی در قرن شانزدهم هنوز پا برجاست و پایدار مانده و در هزاران ترکیب و انشعاب و تغییر در قالیهای ایران امروز هم دیده می‌شوند و این سنت بزرگ ملی را مداومت و ابدیت می‌دهند.

بقلم : بانو ویکتوریا سکویل وست

فصل دهم

باغهای ایران

بانو ویکتوریا سکویل وست همسر سر هارولد نیکولسون سیاستمدار، نویسنده و خبره مسائل مربوط به هنر و شعر ایران است. این اطلاعات را این زن وشوهر در طی اقامت و مسافرت خود در ایران بدست آورده‌اند. این بانو دختر لرد سکویل میباشد و بنام خانواده پدری چیز مینویسد. در خانه تاریخی «نول» بدنیا آمده و در کاخ «سی‌سینگ هرست» که چندان از آن دور نیست زندگی میکند. این محل در میان مناظر زیبای طبیعی جنوب خاوری انگلستان واقع است و ساختمانهای تاریخی، زمین سرسبز، منظره اطراف و باغهای آن الهام بخش شعرها و نوشته های این بانو بوده است.

خانم ویکتوریا سکویل امروز بیشتر در باب گل ها و تاریخچه آنها و ترتیبشان در باغ و بوستان چیز مینویسد.

Horti Persanum erant Amoenissimi

(باغهای ایران بسیار زیبا بودند)

وقتی کلمه باغ را یکنفر در انگلستان بر زبان میراند و یاد آن باره فکر میکند تصویری مشخص در مغز او نقش می بندد که کیفیت آن تصویر منوط بچند عامل است، یکی مقام او در جامعه، دیگری علاقه اش بگل و گلکاری و شاید بالاتر از همه مربوط بمیزان قدرت وی در نقل مکان و تغییر منزل باشد. اگر مقامش عالی نبوده و در درجات پائین تر اجتماع قرار گرفته باشد « باغ »

او بیش از قطعه زمین « بدرد بخوری » نیست که یک ردیف نخود فرنگی در آن میکارد و گلدانی هم برای جلوی پنجره آشپزخانه زنش از گلهای آن باغچه درست میکند. اگر کمی ثروتمندتر باشد سبزیکاری را در حیات عقب خانه انجام میدهد و قطعه جلو را چند تپه گل و یک لکه چمن اشغال خواهد کرد. اگر دارائی او آنقدر باشد که بتواند اتومبیلی هم بخرد که با آن محله یا بخش اقامت خود و یاناحیه وسیعتری را گردش کند و باغهای عدیده‌ای را که بر روی عموم باز است تماشا کند، میدان فکر او وسیعتر میشود و تصویری که از باغ در خاطرش خطور میکند رنگارنگ‌تر و جنبه بلند پروازی آن بیشتر خواهد شد. وی با باغهای مجلل‌تری آشنا خواهد شد که شاید چند قرن قبل باخرج زیاد ساخته شده، پرچین‌های کهن، خیابانها و فضاهای قشنگ دارد و چند اثر معماری مانند نرده‌های سنگی، دیوارها، مجسمه‌های خزه‌گرفته، برکه‌ها و فواره، گلخانه، نارنجستان و چند معبد سبک کلاسیک در آن دیده میشود که با آرامش سایه زیبای خود را در آبهای دریاچه‌ای منعکس ساخته‌اند. کاملاً محتمل است که فقط وی بسیر و تماشا دلخوش باشد و هوس تملک و تصاحب نداشته باشد زیرا چنین باغی آن نیست که وی میخواهد. اگر درست میل یک فرد انگلیسی را حدس زده باشم باغی که او میخواهد باید طوری باشد که بتواند آنرا نگاهداری و اداره کند و ضمناً رنگارنگ و باخانه‌اش هم جور باشد یعنی آنچه که در زبان انگلیسی بدان « باغ کلبه‌ای » میگویند. چنین باغی جاده‌های باریک و تپه‌های گل بنفشه، میخک، سوسن، مریم، خطمی فرنگی، گل سرخ و نرگس باید داشته باشد، بدون نقشه مفصل و توده در همی باشد که سال بسال در بهار خود بخود بروید و (بخمال خوش صاحبش) زحمتی هم ایجاد نکند. این نوع باغ معمولاً روی تقویم خواربار فروشان یا کارت پستالهایی که از کلبه «آن‌ها ناوی»^۱ درست میکنند دیده میشود و هر چند در این باسمه‌ها بی ریخت و زنده بنظر میرسد ولی در حقیقت زیبایی لذت بخشی دارد و با طرز خوشایندی شاعرانه و اصولاً انگلیسی است.

اما هرگز ممکن نیست راجع به «باغ» چنین تصویری در مخیله یک ایرانی نقش بیند. فکر او راجع بیاغ با فکر ما فرق دارد. آنچه این کوه نشین مقیم فلات سنگلاخ، در پایان یک روز سفر در بیابان آرام و خاموش و پس از طی فرسنگها داشت بیسایبان دوست دارد، خنکی و سبزی و زمزمه آبجویبار است که در نظر او بهشت جلوه میکند و بسیار متناسب است که کلمه «بهشت» در زبان انگلیسی یعنی Paradise مشتق از دولت ایران پائیری^۱ بمعنای اطراف و «دیز»^۲ بمعنای محدود کردن و بقالب ریختن است که جمع این دولت Pairidaeza یعنی پارک یا فضای محصور میباشد و در زبان معاصر فارسی «فردوس» شده که بمعنی باغ و بهشت است. این لغت از راه زبان یونانی و نوشته های گزنفون در کتاب وی موسوم به «اکونومیکوس»^۳ به زبانهای اروپائی راه یافته است. گزنفون این لغت را در موقعی بکار میبرد که شرح میدهد کورش شخصاً «لیزاندر»^۴ را بتمشای باغ خود در ساردبرده است. «لیزاندر» از مشاهده زیبائی درختها، نظم و دقت فواصل آنها و مستقیم بودن ردیفها و زاویهها و روایح معطر و متعددی که هنگام گردش بمشام آندو میرسیده، تحسین و تمجید میکند ولی وقتی که مهمان از خبرگی و مهارت و دقت باغبان در اندازه گیری دم زده است کورش با غرور تمام جواب داده است که همه اندازه گیریها و نقشه کشیها کار خود اوست (بی شک از اینکه لیزاندر اینکار زیبارا، دسترنج شخص دیگری پنداشته کورش تا حدی رنجیده هم شده بود) و حتی برخی درختها را هم خود کورش کاشته است. گزنفون چنین مینویسد:

«لیزاندر که بکورش مینگریست و از زیبائی و عطر لباسهایش و جلال و شکوه گردن بند و النگو و جواهرات دیگر او سخن میراند، ناگهان خروش بر آورد و گفت «کورش چه میگوئی؟ راستی برخی از این درختها را بدست خودت کاشته ای؟»

کورش گفت «آری چنین است و هرگز در زمان سلامت سر سفره غذا

نمی نشینم مگر آنکه سخت در کاری جنگی یا کشاورزی کوشیده باشم». شاید درخت چناری را که خشایارشا بر سر راه خود در سفر سارد دیده و چنان در تماشای آن غرق در لذت شده بود که زنجیرها و بازو بندهای طلا بشاخه های آن آویخته بود، کورش بزرگ کاشته بود.

بدین طریق میتوان کورش کوچک را نخستین باغبان ایرانی دانست که در ادبیات از او ذکری رفته است و این فکر وقتی با ورود کلمه «بهشت» از زبان فارسی بزبان یونانی و از آنجا بزبان انگلیسی توأم شود جنبه ای پیدا میکند که که «سرتوماس برون»^۱ با ذوق شاعرانه اش، با وجود آنکه بین کورش بزرگ و کوچک اشتباه کرده، همین نظر را تأیید میکند ولی این اشتباه اهمیتی ندارد زیرا در تألیفات سرتوماس برون ما زیاد بدنبال حقایق تاریخی و دقت نباید برویم بلکه بیشتر بسراغ مطالب شاعرانه باید باشیم. وی هنگامیکه از حدائق معلقه بابل سخن میراند چنین میگوید: «دلاوران ایرانی پس از پیروزی کورش بزرگ بر بابلیها به باغهای بابل توجه کردند و در حفظ آنها کوشیدند. حتی نام خود بهشت هم از ایرانیان است زیرا قبل از زمان حضرت سلیمان در انجیل از آن ذکری نرفته و قهراً در اصل کلمه ای ایرانی است.» سرتوماس کورش (کوچک) را باغبانی شایسته میدانسته و میگوید: «وی نه تنها خداوندگار باغهاست بلکه خود درخت کاری هم میکرده و درختان را چون سربازان خویش مرتب و منظم نگاه میداشته است و در همه داستانهایی که بما رسیده کورش را باغبانی منظم و عالی شمرده اند.»

ولی با این حال بعقیده من از آنچه از روی شواهدی که گزنفون بدست داده برمیآید بهشتی که چهار قرن و نیم قبل از میلاد مسیح بدست این فاتح جوان عطر آلود با همه گردن بندها و دست بندهای پر سر و صدا و لباس فاخر وی، در ساردولیدی بوجود آمده است، کمتر بانچه که ما باغ سینامیم میمانده و بیشتر بصورت بوستان و باغ و میوه و مزرعه بوده است. شاید طرحی که کورش ریخت سالها قبل از مرگ

وی در سال ۴۰۱ قبل از میلاد بوجود آمده بود و این مسئله از روی اکتشافات پرفسور «هرتسفلد»^۱ در سامره ثابت میشود، زیرا در اینجا کاسه‌ای سفالی بدست آمده که تصور می‌رود مربوط به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد باشد و روی آن «جویهای متقاطعی است که چهار قطعه باغ را نشان میدهد و در هر قطعه یک درخت و یک پرنده است» ولی بهر حال این طرح باغ همان طرح رسمی و عمومی است که ایرانیان از زمان کورش تا باسروزبکار برده‌اند و طرحی بسیار خشک و جدی است که از روی تأکید لیزاندر نسبت به مستقیم بودن، دقیق بودن و نظم و ترتیب ردیف درختها و زوایای آن هم معلوم است و همه آنرا می‌پسندیده‌اند و در حقیقت تمام باغهای ایران بر اساس این تقسیم هندسی طرح ریزی شده‌اند تا جائیکه اینکار بصورت یک کیفیت عرفانی و بشکل خاج درمی‌آید که «از افکار بسیار قدیمی آسیا در تصور عالم وجود و تقسیم آن بچهار منطقه است که معمولاً چهاررودخانه بزرگ آنها را از هم جدا میکند». در کتاب «پیدایش» انجیل چنین گوید: «نهری از بهشت جاری شد تا باغ عدن را سیراب کند و از آنجا بچهار شعبه تقسیم شد که یکی «پیزون»^۲ و دومی «جیحون»^۳ و سومی «هیدکل»^۴ و چهارمی «فرات» نام گرفت. این طرح باغ درقالی های معروف به نقش باغچه که در قرن هفدهم و هجدهم یافته شده بکاررفته است ولی نباید چنین پنداشت که این طرح کاملاً مصنوعی یا قراردادیست، بلکه بعکس ناشی از احتیاج عملی آبیاری در سرزمین خشک و بی آب است. هر کس یکی از باغبانهای ایرانی را دیده باشد که یک دهنه شلوار خود را بالا زده و در کانالهای کوچک (یا جوب باصطلاح محل) آب میاندازد، کاملاً متوجه میشود که این نقشه باغ ایرانی با انشعابات آن بناچار عملی شده است و در حقیقت منظره بزرگتری از نقشه قلعه سازی کودکان در کنار دریا با خندقها و جویهای آن است که بفواصل منظم از آب دریا پر میشود. در باغهای ایران صبح و عصر جویها را آب میاندازند و بستر گلها و باغچه ها را آب می‌بندند و لزوم اینکار برای مردم انگلیس که در زیر بارانهای نسبتاً سنگین و دائمی زندگی میکنند عجیب بنظر میرسد،

ولی در واقع شکل باغ بطریقی که در ایران دیده میشود تابع این لزوم و احتیاج است و نمیتواند شکل دیگری داشته باشد. آب اولین هدف است و آبیاری طرح باغ و بوستان را تعیین میکند. تصور میکنم این موضوع شایان دانستن باشد که باین طرق غیر عمدی و پیش بینی نشده مسائل عملی با مسائل عرفانی بهم آمیخته میشوند و بصورت صلیب و انهار روان بخش جنت جلوه گر میشوند و موضوعات طبیعی و ما فوق طبیعت بهم برخورد میکنند. ولی این خیال بافیها ما را بمسائلی خواهد کشید که عمق آن از آب هر «جوب» ایرانی بیشتر است و بهتر است آنرا به حکما و شعرا واگذاریم و بسر مطلب آشنا تر خود یعنی مطالعه باغهای ایران از نظر تاریخی برگردیم.

نخستین چیزی که باید در نظر گرفت آب و هوا و ارتفاع ایران است که مشکلات عظیمی ایجاد میکند. ایران بطور کلی بحدی خشک و آفتابی و پر باد است که در تابستان از گرما جوش میزند و در زمستان خیلی سرد میشود. آبش خیلی کم است و معمولاً بسته بمقدار برفی است که بر قله بلند کوهها می بارد و بعد آب میشود. از این منبع بوسیله دستگاہی بسیار هوشمندانه و بسیار قدیمی که قنات مینامند آب را به دهکدهها و شهرها میآورند. منظره رشته پی در پی حلقه های چاه قنات که وسیله تهویه و دسترسی بآب و لارویی قنات است یکی از اختصاصات بیابانهای ایران است و دکتر «فرایر»^۱ در قرن هفدهم درست آنها را به طاس های لغزنده تشبیه کرده است که در یک خط مستقیم از دامنه کوهستان شروع و بدره های ختم میشوند که مزارع سبز درخشان گندم و درختان سبز تبریزی و بیدوشکوفه های چهره ای رنگ باغستانها آن درهها را از بیابان قهوه ای رنگ اطراف متمایز میسازد. مساحت ایران قریب یک میلیون میل مربع است ولی بیش از نصف آن بیابان است که در بیشتر ایام سال آفتاب سوزان بر آن می تابد و ستونهای گرد باد بالای دشتها بحرکت میآیند و سرآبها و مناظر کوهستان آن بمراتب دل انگیزتر و جالب تر از باغهایی است که باغبانان ایران طراحی کرده

باشند . مقدار نزول باران ، باستثنای ایالات ساحلی دریای خزر یعنی گیلان و مازندران که در این مقالت راجع بباغهای ایران با آن دوما را سروکاری نیست، بسیار ناچیز است مثلاً در اصفهان مقدار باران سالانه چهار اینچ و نیم و در سیستان در خاور ایران یک اینچ و نه دهم و در تهران نه اینچ و نیم است و با مقایسه انگلستان که در منطقه دریاچه هایش میزان باران چهل تا شصت اینچ و در خاور و جنوب خاوری از بیست و پنج تا سی اینچ در سال است ، این کم بارانی بهتر معلوم میشود . در جزایر انگلیس وقتی مدت دو هفته باران نیاید رسماً ما آنرا خشکسالی اعلام میداریم و عزا و شیون داریم و در کلیساها برای نزول باران دعا میکنیم ولی اگر قرار میبود مانند ایران بطور قطع و یقین بدانیم که لا اقل مدت شش ماه باران نخواهد آمد آنوقت چه میکردیم؟

از طرف دیگر وقتی در ایران بارندگی بشود درست و حسابی میبارد . سر جان شاردن بارانی را که در سال ۱۶۶۶ میلادی دو روز قبل از عید میلاد مسیح در اصفهان باریده تعریف کرده و میگوید تمام کوچه ها را آب فرا گرفته بود . باغها مملو از آب شد، دیوارها فروریخت، کلاه فرنگی ها واژگون شد و رودخانه طغیان کرد و آب آن بالا زد . البته ممکن است همه این چیزها در همه جا رخ دهد و در اثر رگباری حتی رود « تیمز » که معمولاً خیلی آرام است زیر زمین خانه های « میل بانک »^۲ که مجاور رودخانه است مملو از آب کند، ولی آنچه از نظر باغبانی برای ما جالب است قسمت دیگری از توصیف شاردن راجع بخاصیت جذب خاک اصفهان است . وی میگوید « دوروز بعد همه آبها فرورفته بود و دوروز بعد از آن اثری از آن در میان نبود . خاک اصفهان مثل اسفنج آب را بخود میکشد، چهار قطره آب آنرا خیس میکند و ربع ساعت آفتاب یا سرمای یخ بندان کاملاً آنرا میخشکاند .

دیگر از عواملی که باید بحساب آورد باد است . باد معروف به « شمال » که در اکثر مدت تابستان در داخل کشور میوزد بادی خنک و شنی و ممکن است خاک اراضی مرتفع مرکزی را بلند کند و تا مسافت خیلی طولانی یعنی حتی

تا خلیج فارس همراه ببرد که البته برای غبار این مسافتی بسیار طولانی است. در نواحی خاوری ایران از اواخر اردیبهشت تا اواخر شهریور بادی از شمال باختری میوزد که بعضی اوقات تا ۱۲۰ کیلومتر در ساعت سرعت میگیرد. چنین طغیان و افراط طبیعت هرگز در محاسبه یک باغبان انگلیسی وارد نمیشود زیرا وی مردی خوشبخت است که با آب و هوایی ملایم و معتدل سروکار دارد.

بدیهی است که خشکسالی و کم‌آبی و باد و خاک‌بیابان برای باغبانی عوامل مساعدی نیستند. بعلاوه شهرهای مهم ایران در ارتفاعاتی قرار دارند که از قله‌های بلندترین کوههای بریتانیا بلندتر است. ارتفاع تهران از سطح دریا ۱۲۷۰ متر و اصفهان تقریباً ۱۵۰۰ متر، شیراز ۱۴۵۰ متر و مشهد ۱۰۰۰ متر میباشد، در حالیکه ارتفاع «اسنودن»^۱ بلندترین قله کوههای انگلستان ۱۰۰۰ متر و «بن‌نویس»^۲ ۱۴۰۰ متر است. بدین طریق حرارت هوا نیز فوق‌العاده متغیر است. در زمستان ممکن است حرارت اصفهان تا چند درجه زیر صفر تنزل کند ولی در تابستان تا ۳۳ درجه سانتی‌گراد (۹۷ درجه فارنهایت) بالا برود. در شیراز حرارت هوا در تابستان تا ۳۸ درجه بالا رفته است. البته در بیابانها و صحراها در هوای آزاد و در زیر اشعه مستقیم آفتاب حرارت هوا غیر قابل تحمل است بطوریکه تصور آنها برای ما مشکل است. سفر آرام و بطنی کاروانها در طول این بیابانها تنها با این آرزوی سوزان روحی و جسمی مسافرین ممکن است پایان‌پذیرد که در آخر هر روز مسافرت، بوصول بهشتی در سایه درختان و کنار زمزمه جویبار یعنی یک باغ ایرانی برسند.

وصف ایران یا باغهای آن بدون ذکر این در باب هوای صاف و پاک و جان بخش کوهستان ایران و آفتاب این سرزمین، که حتی در روزهای زمستان اگر شخصی از باد در پناه باشد تا مغز استخوان را گرم میکند، کامل نخواهد بود. هوای این کشور بی‌نهایت صاف و خالص است و شاردن این خاصیت هوای ایران را بامثال زیبایی مجسم کرده است و میگوید «در این هوای لطیف

لازم نیست در بطری شراب را ببندید و کافی است گل سرخ یا میخکی در دهانه آن بگذارید» این تشبیه بسیار شاعرانه و زیبا و بسیار ایرانی است.

عید سال نو ایرانیان که نامش نوروز است در روز بیست و یکم ماه مارس میافتد و فصل بهار درست موقعی فرا میرسد که این عید ملی برگزار میشود. در این هنگام بیابان غرق در گل میشود، دسته های گل ارغوان بر شاخه های بی برگ این درخت ظاهر میگردد و درختان میوه دره ها را با پرده های از شکوفه های سفید و صورتی رنگ میپوشاند. اگر در این فصل بسوی شمیران برویم و دریکی از باغهای خلوت و فراموش شده داخل شویم رنگ و بوی گلها خیلی بیش از یکی دو ماه بعد است که همه چیز خشک میشود و فقط برگ سبز درختان برجای میماند. در این باغها بندرت گلهای اهلی مانند اطلسی و شب بو و گل آهار که ایرانیان در باغهای شهری خود بدانها خیلی علاقمندند، دیده میشود زیرا باین باغهای کوهستانی توجه نشده و مدت های مدید باغبانی نداشته اند ولی بی شک چند بوته گل سرخ پر پشت و یاس معطر و چند درخت بادام، هلو و زردآلو، در این گوشه خلوت با سوسماران و حشرات دیگر و احياناً گله بزی شریک زندگی هستند.

البته گل های وحشی محلی هم وجود دارند زیرا همانطور که ما در انگلستان صحبت از منظره باغ میکنیم میتوان در ایران دم از منظره بیابان زد. گل های شقایق و لاله و لاله داغدار و لاله های کوچک نوك تیز زرد رنگ که اسم علمی آن *Tulip Sylvestris* است و لاله صورتی رنگ که *Tulip Aucheriana* باشد و لاله زرد و قرمز *Tulip Ostrowskiana* و یک نوع دیگر لاله سفید رنگ است که خط های راه راه قهوه ای رنگ دارد و در اطراف تهران خیلی فراوان است و اسم علمی آنرا نمیدانم، سراسر صحرار را در خود گرفته اند. این گلها همه ظریف و کوچک هستند و از لای سنگها میرویند و از همه آنها ظریفتر بنفشه ایرانی *Iris Persica* میباشد. رنگ این گل سبز کم رنگ مانند شیشه است، ارتفاع ساقه آن از ده دوازده سانتیمتر تجاوز نمیکند و جای منتهای تعجب است که گلی بدین ظرافت و تردی بتواند از چنین خاک سختی بروید. من بیش از همه وقت هنگامی آنرا دوست

دارم که دریابان بان برخورد کنم که چون پروانه‌ای است که پر و بال گشوده و شیری را بمبارزه بطلبد ، ولی حتی ملاحظه استقامت و جسارت این گل شکننده و کوچک در پناه دیوار باغها ، در برابر این کوههای عظیم پراز برف حیرت آوراست .

دیوار هائی که چنین گلی در پناه آنها میروید معمولاً در هم شکسته و قسمتهائی از آن فروریخته و شکافتهائی ایجاد کرده که هر کس میتواند از آنها وارد باغ شود ، و شخص عابر ضرورتی نمی بیند که اجازه‌ای برای ورود از در واقعی باغ بگیرد ، زیرا اگر از قسمتی از دیوارهای فروریخته قدم فرا گذارد فوراً خود را داخل باغ می بیند . این دیوار های چینه‌ای که حرارت آفتاب گل آنها را میبزد در تمام باغها و کاروانسراهای ایران معمول است و منظره کلی و طبیعی معماری سراسر کشور است . در آغاز کار ساختن این دیوارها آسان است و ارزان تمام میشود ولی در عین حال خیلی هم زودمتلاشی میشود . ایران کشوری است که در آن اشیاء خیلی باسانی در معرض عدم تعمیر قرار میگیرند و شاید این مسئله مربوط باب و هوای کشور و اخلاق و طبیعت « خوش باش و بی خیال باش » مردم خاور زمین است . شاید ایرانیانی که باتمدن غرب خو گرفته اند نتوانند کاملاً نظر ها و تمایلات شاعرانه اروپائیان را نسبت بکشورشان متوجه شوند و از آن خوششان بیاید . این دسته ایرانیان با اروپائیان اصرار میورزند و ترجیح میدهند که آنها باغ منظم میدان مجلس را در تهران تماشا کنند که در حقیقت عبارت از چند بوته شمعدانی سرخ رنگ است که دور آنرا سیم کشیده اند . تهرانی فرنگ دیده هرگز نمیتواند زیبائی وحشی باغهای را که در دامنه البرز و در دسترس او واقع است درک کند و از آن خوشش بیاید .

باز هم از مطلب بدور افتادم زیرا هر وقت من بفکر باغهای ایران میافتم رشته فکر از دستم بدر می‌رود و تنها چیزی که بیادم میماند شکوفه درختان سیوه و منظره صحرا و تپه‌ها با بوته‌های گل سرخ دست نخورده و هرس نشده و سنبلی و بنفشه‌های خودرو است و این تصویر که در حافظه‌ام زنده میشود چنان زیباست

که موضوع بحث را که ظاهراً عبارت از بحث تاریخی در باب باغهای ایران و چگونگی بوجود آمدن و معنی و مفهوم آنهاست ، فراموش میکنم . بنا بر این باید بهمین موضوع محصور بودن باغها برگردم و آن باغی را که در دامنه البرز واقع بود و دیوار چینه‌ای داشت و من روزگاری سر و کاری با آن داشتم ، فراموش کنم . در ایران تمام باغها محصورند و دیوار کشی از خصائص باغهای ایران است . ایرانیان برخلاف امریکائیان نسبت بخصوصیات زندگی خود بسیار حساسند و طبیعی است که این احساس نسبت بزنان خانه شدیدتر است . وی هرگز بمیل خود زندگی خصوصی خویش را در معرض انظار عابرین قرار نمیدهد ، باین سبب دور باغ خود دیوار میکشد . در روزگاران گذشته زمانی بود که بر این دیوارها کنگره‌هایی میساختند و در چهار گوشه باغ کبوترخان برج ماندی وجود داشت که قطعاً از نظر معماری تاحدی جنبه ظرافت به دیوارهای خشک و ساده میداد . در تاریخ مضبوط است که در چهار گوشه باغ هزار جریب شاه عباس در اصفهان کبوتر خان وجود داشته است . گاهی خود دیوار را هم با هزاره و کتیبه‌های تزئین میکردند و رنگ و روغن و جلا میزدند و بالای دیوار گلدسته‌های فلزی نصب میکردند . گاهی دیوار بمنزله تکیه گاه گل پیچ یامو بکار میرفت ، مانند باغ کریم خان شیراز که سطح داخلی دیوار را بوته‌های مو بر روی داربست فرا گرفته بود .

کبوترخان را اصولاً برای تزئین نساخته بودند بلکه بمنظور ارتفاع بوده است . حتی در زمان حاضر هم یکی از مناظری که در اطراف دهات ایران دیده میشود همین برجهای گرد کبوترخان است که صدها سوراخ چهار گوش در آن تعبیه شده و مانند تخته سنگی که در وسط دریا پناهگاه غازهای وحشی و مرغان دریائی است ، بدنه آن از فضولات سفید پرندگان مخطط شده است . این برجها کبوتر خانهای را که در مزارع کاخهای اشرافی دوره «تیودور»^۱ انگلستان معمول بوده بیاد می‌آورد و دارای همان لطف و زیبایی است . اما تفاوت در اینجاست

که در این مزارع انگلیس خانم خانه علاقه‌ای نسبت بکبوتران اهلی وفاخته‌ها داشت و آنها را چنان دست پرورده میکرد که بیایند و از کف دستش دانه بخورند و از سر و روی او بالا روند بطوریکه گوش خانم در میان بغبغوی کبوتران و سر و صدای بال آنها محو میشد. ولی ایرانیان در این زمینه بمراتب عملی‌ترند و این کبوترها را میخورند و از همه بالاتر آنکه فضولات آنها را که کود حیوانی بسیار گرانبهائی است جمع میکنند. جالیزهای معروف خرپوزه اصفهان در سایه همین کود بارور میشوند و قرنهایست که اینکار معمول بوده است. تاورنیه که در سال ۱۶۷۷ میلادی (۱۰۸۸ هجری) سفرنامه خود را نوشته، میگوید در اطراف اصفهان بیش از سه هزار کبوتر خان وجود داشته است. وقتی فکر کنیم که در هر یک از این سه هزار کبوترخان لا اقل هزار کبوتر بوده قهراً تمام فضای اصفهان از صدای بغبغوی پرندگان و صفیر بال آنان پر بوده است.

در این قبیل مسائل همیشه عجله و عدم دقتی در کار است که نویسنده جنبه افسانه بطلب بدهد بنابراین باید این نکته را هم بیفزائیم که حتی در آن ایام در این موضوع بازار سیاه بسیار جالب و عجیبی وجود داشته است، بدین معنی که مسیحیان مجاز بنگاهداری کبوتر نبودند. در نبرد بین دین و حرص دنیا بالاخره دنیا پیروز شد و بسیاری از مسیحیان برای استفاده از این کالای پرارزش مسلمان شدند.

همینکه شخص وارد حصار باغ شود بر اساس مطالبی که ذکرش رفت همه باغ برای پرسه زدن او آزاد است. در باغهای ایران یکنواختی مخصوصی وجود دارد که شاید بهتر باشد بجای یکنواختی بگوئیم تشابه حس میشود، زیرا شکایت از یک نواختی در چنین ساحت مقدسی حاکی از کج سلیقگی است ولی میتوان بجرأت گفت که طرح باغها کم و بیش یکی است و عبارت از خیابانهای طولانی، پیاده روهای مستقیم و در آخر آنها آلاچیق یا کلاه فرنگی، جویهای باریک آب که روی کاشی‌های فیروزه رنگ مثل نواری دیده میشوند و منتهی بحوض‌هائی میشوند که برخلاف انتظار کمتر گرد هستند بلکه بیشتر مستطیل،

چهار گوش ، هشت گوش ، شکل صلیب یا بشکل قلب یا برگ شبدر ساخته شده‌اند. گاهی این حوض‌ها را داخل خود کلاه فرنگی می‌ساختند و مانند آئینه‌ای بود که در زیر سقف گنبدی شکل قرار داشت و تمام اشکال مشبک سقف در آن منعکس میشد. یکی از این استخرها را خوب بیاد دارم که در وسط آن تختی قرار داشت و میگفتند یکی از پادشاهان قرن نوزدهم درحالی که حداقل لباس برتن داشت برروی آن تخت می‌نشست و زنان حرم نیز باهمان لباس و شاید لخت از سرسره‌ای که در طبقه بالا قرار داشت سر می‌خوردند و صاف در آغوش شاه و آقای خود قرار می‌گرفتند ..

با این تفریحات و بازیهای که در داخل عمارات باغ انجام میگرفت فضای خود باغ برای تلذذ روح متفکرینی که در خیابانهای آن قدم می‌زدند وجود داشت. این نکته را باید متذکر شویم که هیچیک از شاهان ایران هرگز برای خود باغی بزرگی باغ مشهور ۶۰ هزار اکر (هر اکر مساوی ۴۸۴۰ یارد مربع است) «کانک‌هسی»^۱ امپراطور سلسله «چینگ»^۲ چین درست نکرده است. این باغ عظیم و افسانه‌وار در چهارده کیلومتری پکن در قرن هفدهم تأسیس شد و در قرن بعد «چی‌ین لونگ»^۳ خاقان چین آنرا بیشتر و بهتر بیاراست و چنان از نظر وسعت عظیم و از لحاظ ابتکار و سلیقه زیباست که مغز ظریف تر ولی شاید کم ابتکارتر ایرانی فکر آنرا هم نمیکرد. چینی‌ها که قطعه زمین تخت و مسطحی در اختیار داشتند ب فکر آن افتادند که آنرا تبدیل به تپه و ماهور و دریاچه کنند. نهرهای وسیع، پل و مناظر دور دست برایش بسازند، آنهم بچنان مقیاس بزرگی که موجب رشک باغبانان معروف انگلیس مانند «ریتون»^۴ و «کیابیلیتی برون»^۵ میبود. اگر چنین اختیارات عظیم و بخصوص چنین بودجه هنگفتی در اختیار باغبانان انگلیسی می‌گذاشتند چه شاهکارهای حیرت‌آوری از باغ‌های ملی امروز بمردم انگلیس بارث رسیده بود.

البته برای زمامداران ایران و ثروتمندان و وزرای بزرگ این کشور

کاملاً امکان داشت ثروت و ابتکار خود را برای ایجاد چنین شاهکارهایی بکار برند اما چنین کاری نکردند و باغهای آنها بمقیاسهای کوچکتر، ظریف تر و مرتب تر یعنی طبق سنت قدیمی کورش بود. این باغهای ایرانی زیبایی و لطف خاص خود را دارند ولی نمیتوان گفت زیاد مبتکرانه یا نمونه ای از اختراع و ابداع باشند. البته در مورد باغهای مانند باغ تخت در شمال شیراز که نقشه و طرح مرسوم بالاجبار بر اثر سکوهایی پی در پی تغییر یافته است و باغ هزار جریب اصفهان و باغ شاه عباس در اشرف سازندگان میتوان استثناء قائل شد که چون هر سه باغ از نظر موقعیت استثنائی خود جالب میباشند شایسته است جزئیات آنها را توصیف کنیم.

باغ تخت را در سال ۱۶۲۸ میلادی (۱۰۳۸ هجری) «سرتوماس هربرت»^۱ دیده و نام عجیب ولی خوش آهنگ Hony-shaw را بدان داده است و درباره آن چنین اظهار نظر میکند که از تمام باغهای شیراز عالی تر بوده است. وی که علاقه زیادی باندازه گیری دارد مساحت باغ را دو هزار قدم مربع میداند. متأسفانه اظهار نظر وی راجع بباغ تخت بهمین جا ختم میشود ولی از روی منابع دیگر میدانیم که این باغ از هفت طبقه سکو درست شده و در طبقه آخر قصری و در طبقه اول استخری ساخته بودند و بین این دو آبشار و آب سرسره از بالا تا پائین وجود داشته است. در سال ۱۸۸۷ که پرفسور براون آن باغ را دیده از آن کسی توجه نمیکرده و بحال ویرانی افتاده بوده است ولی هنوز هم بگفته براون «بر اثر سکوهایی سفید و عمارات زیبای آن و خیابانهای سملو از درخت ارغوان که مشرف بر شهر است جلب توجه میکند».

منظره شهرهای ایران از چنین ارتفاعی برآستی دیدنی و بیاد داشتنی است و از ارتفاع هزار جریب اصفهان نیز منظره شهر مزبور جلب نظر میکند. باغ هزار جریب نیز مانند باغ تخت مرکب از یک سلسله سکو بوده که بوسیله سنگ چین ساخته بودند؛ در عده سکوها بین ناظرین و سیاحان اختلاف است.

«دوتونو»^۱ در کتاب خود موسوم به سفرهائی درخاور زمین^۲ (چاپ ۱۶۸۷) اول میگوید شش سکو وجود دارد ولی ، وقتی شرح بالا رفتن خود را میدهد و ما سکوهائی را که تعریف میکند برمی شماریم می بینیم یازده تا میشود. سرتوماس هربرت میگوید « نه طبقه ملایم » وجود دارد ولی شاید مقصود او طبقات پلکان باشد نه سکوها. با این حال از همه نوشته ها چنین برمی آید که باغ هزار جریب خیلی بزرگ و سراشیب بود ، هر جریب باندازه نصف « اکر » (واحد سطح انگلیسی) است و مساحت این باغ معروف سیبایست خیلی عظیم بوده باشد، هر چند هنوز هم با ۶۰۰۰۰ « اکر » باغ خاقان چین بهیچوجه قابل مقایسه نیست. هربرت در اینجا هم زحمت اندازه گیری را بخود هموار کرد و میگوید ، از شمال تا جنوب آن در حدود هزار قدم و از مشرق بمغرب ۷۰۰ قدم است (هر قدم او را شاید یک یارد بتوان دانست). وی میگوید این باغ را دیواری که طول محیط آن قریب پنج کیلومتر بوده احاطه کرده است و باقی تعریفات او بر اساس همان رسوم معمولی یعنی حوض ها و برکه های سرس سفید ، کلاه فرنگی ، آلاچیق و بوستان میوه است . در واقع هربرت هزار جریب را بجای آنکه باغ بخواند بوستان میدانند و آنرا « جنگل سیوه » میخوانند که بار دیگر باغ « بهشت » کورش را بیاد میآورد. از لحاظ آب ، فراوانی نعمت وجود داشت ، زیرا بطوریکه هربرت میگوید آب را بوسیله قنات وجوی از کوه « کورانین»^۳ در منتهی الیه شرقی سلسله البرز آورده بودند و این مسافت بقدری زیاد است که آدم از خود میپرسد شاید هربرت اشتباه کرده باشد. بهر صورت آب فراوان بود و از نوك فواره ها و لوله های سربی بشکل های مختلف بیرون می جست. تاورنیه شرح جالب تری باین داستان فواره ها میافزاید. شاه عباس ثانی (۱۰۷۸ - ۱۰۵۲ هجری / ۴۷ - ۱۶۴۲ میلادی) که در زمان سفر تاورنیه دهساله بوده برای سرگرمی مهمانان خود در کنار حوض هشت گوشه می نشستند و نارنجی بر روی فواره آب میگذاشته که بالا و پائین برود ولی چون فشار آب بقدر کفایت نبود که بتواند نارنج را در برابر باد سختی

نگاهدارد پیوسته درحوض میافتاده و ملازمی میبایست دائم حاضر باشد تا دوباره آنرا روی فواره بگذارد. این منظره ما را بیاد جمعه بازاردهات فرانسه میاندازد که یک گوی پینگ پنگ را روی فواره کوچکی میگذارند تا بالا و پائین برود. اما تصور صحنه کاسلی را که تاورنیه دیده، باید به تخیل خواننده وا گذاشت تا کودکی لوس و بی بندوبار را مجسم نماید که در البسه فاخر ابریشمی وزری تحت حفاظت خواجگان قرار دارد و گروهی از بازرگانان موقر فرانسوی و هلندی از آنسوی استخر او را مینگرند، قدح عظیمی میوه در کنارش واقع است و نارنجهای طلائی رنگ در آب شناور شده اند درحالیکه منظره دل انگیز اصفهان با گنبد های فیروزه ای رنگش در دشت زیر دست جلب نظر میکند.

اما در اشرف مازندران صحنه و منظره بکلی عوض میشود، زیرا ولایت مازندران که در کنار دریای خزر واقع شده دارای هوایی بسیار مرطوب و جنگلهای انبوه است و گیاهان بسیار پر پشت و بمتادیر فراوان بعمل میآیند. اما حتی در این منطقه که احتیاج بسایه خنک و آب مانند قسمتهای مرکز ایران آقدر ضرورت نداشت، متوجه میشویم باغ بزرگ شاه عباس که در سال ۱۶۱۲ میلادی (۱۰۲۱ هجری) ساخته شده دارای همان طرح کلی و معمولی باغهای ایران است. «سرویلیام اوزلی»^۱ که در سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ هجری) از آنجا دیدن کرده مینویسد: «نهری آب بسیار گوارا در آبشارهای متوالی در خیابانهای نیمه خراب باغ جاری است و درختان عظیم بر آن سایه افکنده است.» و مطلب ذیل هم از یک کتاب خطی متعلق بهمان زمان شاه عباس (۱۶۱۲) نقل میکند «حمامها و آب انبارهای آن با زیبایی تمام مملو از آب زلال گوارا و جان بخش است که با کمال هوشیاری از کوههای اطراف آورده شده و در برکه های جاری است که نظیر چشمه های بهشت است.»

از توصیفات که در باب این باغها شده چنین برمیآید که هر چند باغها در دامنه تپه ها بوده اند ولی اصول مستقیم هندسی در آنها رعایت شده است

و معلوم میشود که استاد معمار ایرانی را رهائی از این قید و بند ممکن نبوده است. شیب زمین اصلی هر چه بوده همیشه محور معینی برای آن ترسیم میشد و خیابانهای اصلی یا فرعی از آن منشعب و جویها و حوضها ساخته میشده است. بدیهی است در فضای مسطح این نظم یکنواخت بیشتر جلب توجه میکرد. در آن روزها که سنگفرش خیابانها خوب نگاهداری و درختها خوب هرس میشده، تأثیر این خشکی و مستقیم بودن دوچندان بوده است. امروز غفلت و عدم توجهی که میتوان در کمال حسن نیت « عدم انتظام دلبذیری » خواند در نرم ساختن خطوط و زوایای راست و زننده بسیار مؤثر واقع شده بطوریکه در اولین نظر سختی و خشکی طرح باغها بچشم نمیخورد. پرفسور ادوارد براون که از ۱۸۸۷ تا ۱۸۸۸ (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶ هجری) یکسال خوشی را در میان ایرانیان گذرانده و تقریباً از هر چه ایرانی است تعریف و تمجید کرده در باب باغهای ایران با کمی بی لطفی میگوید :

« ایرانیان از باغهای خود بسیار لذت میبرند و بیش از نشان دادن زیباترین عمارات از نشان دادن باغهای خود به بیگانگان مباحثات میکنند، ولی در نظر کسی که بیباغهای مغرب زمین عادت کرده باشد باغهای ایران چندان لطفی ندارد و معمولاً عبارت از محوطه چهار گوش کوچکی است که با چینه محصور شده، یک ردیف درختان تبریزی در خیابانهای دراز و مستقیم در آن کاشته شده است و نهرهای باریک آب از میان آنها میگذرد. بچشم اروپائیان فقدان کامل چمن مهمترین عیب باغهای ایران است، ولی گذشته از این عیب هم معمولاً گلهای گوناگونی دیده نمیشود و جز در فصل بهار ظاهری لخت و عور دارند... »

براون در مورد « یک ردیف درخت تبریزی » واقعاً بی لطفی کرده و در این قطعه عجولانه خود که با اوقات تلخی نوشته « تنوع فراوان » درختان را که در هر باغ ایرانی بچشم میخورد فراموش کرده است، سروشیراز و درخت چنار را که در همه جا میکارند و بعقیده ایرانیان مانع بروز امراض وبا و طاعون

میشود و رنگ ساقه اش پوست پلنگی کم رنگ و چتر وسیع شاخه هایش بهترین سایه افکن هاست از نظر دور داشته است. در عشق ایرانیان بدرخت هر چه گفته شود مبالغه نیست. چندی قبل گفتیم خشایار شاه بشاخه های درخت چناری که دوست میداشت بازوبند طلا آویخته بود و در اینجا داستانی را که «پلوتارک»^۱ از اردشیر^۲ نقل کرده نیز شاهد میآوریم. وی میگوید: «چون اردشیر در قلب زمستان بالشکریان خود بنزدیک یکی از املاک بزرگ سلطنتی رسید اجازه داد سربازان درختان آنجا را برای سوخت ببرد ولی لشکریان که از زیبایی درختان سرو و صنوبر بهت زده شده بودند از گذاردن تبر بر درخت و بریدن تنه درختان امتناع کردند تا اینکه خود اردشیر زیبا ترین درخت صنوبر را با دست خویش انداخت.»

هربرت نکته دل نشین دیگری را که همه با آن آشنا هستیم در مورد استفاده ایرانیان از درختان خویش ذکر میکند و میگوید: «بیاد دارم در چندین باغ طناب هائی از شاخه های درختان آویخته دیدم و پسران و دختران و گاهی هم اشخاص مسن تر با آن تاب میخوردند و این تفریح نخستین بار در میان اهالی آتن باب شده بود»، معلوم میشود در طی قرون و اعصار کودکان ایرانی یونانی، و انگلیسی یک نوع طرز فکر داشته اند.

علاوه بر درخت چنار و تبریزی و سرو باید کاج، زبان گنجشک، نارون، آبنوس، شمشاد، پسته، گردو، فندق و مورد را ذکر کرد و از درختان میوه نارنج و پرتقال، لیمو، بادام، آلو، گیلاس، هلو، گلابی، زردآلو، انجیر، انار و بسیاری درختان دیگر را میتوان برشمرد. باین ترتیب محققاً در باغهای ایران از لحاظ تنوع درخت هیچ کمبودی نبوده است و نیز این نکته صحیح نیست که خواننده تصور کند ایرانیان بدقت و توجه تمام از گل مراقبت نمیکرده و آنرا پرورش نمیداده اند. شاید این نکته صحیح باشد که در ایران گل را با سلوب فرنگی ها یعنی در تپه ها و حاشیه های مخصوص نمیکاشته اند ولی برای چه اینکار را بکنند و طرز طبیعی تر، یعنی در سایه درختان و متفرق همانطور که در جلوی نقاشی های

مینیاتوری ایران دیده میشود ، اینکار انجام نگیرد . و نیز در این مورد تصاویر کتابهای قرون وسطی یا نقاشی و قالیچه‌های پرده‌ای اوائل دورهٔ رنسانس بخاطر میرسد که اثر مینائی و جلای کم رنگ آنها مانند آن است که دسته‌ای حشرات درخشان پر پرزنان سوی زمین آمده و بان چسبیده‌اند .

طبیعی است که برای کاشتن گل در چنین سرزمین خشکی از جاهای مرطوب استفاده میشود و این قبیل جاها معمولاً در کنار حوض های آب است که کمی چمن و اسپریس ممکن است بروید . سیاحان بسیار فهرست هائی دلچسب از گل های زیبائی که در ایران میروید بیادگار گذاشته‌اند . میخک در میان انواع گلها نقش بزرگی دارد (و قبلاً اشاره کردیم که برای گذاردن بردر بطری شراب از آن استفاده میشده) و انواع واقسام این گل مانند میخک چهارپر ، کم پروپر ، میخک صورتی رنگ هندی بارنگ درخشان آن در ایران میروید ، دیگر سوسن و بنفشه بانواع رنگها ، گل بهار ، لاله ، نرگس ، زنبق ، شب بو ، سنبل ، یاسمین و از همه مهمتر گل سرخ که مکان خاصی در ایران دارد ، باید ذکر شود .

شاید گل سرخ گلی باشد که بیشتر مردم در اکثر موارد با نام ایران همراه میدانند و بحث در باب باغهای ایران بدون اشاره ای تاریخی ولو ناقص به این گل هرگز کامل نخواهد بود . مردم انگلیس متمایلند گل سرخ را گل ملی خود بدانند ولی ذکر این نکته بجاست که شاعران ایران از همان زمان که ما آنرا پسندیده‌ایم مورد ستایش قرار داده بودند و جای متتهای دقت است که برای گل سرخ (Rose) اسم خاصی در زبان فارسی وجود ندارد و مطلق کلمهٔ «گل» برای آن بکار میرود و مفهوم آن این است که گل سرخ مهمترین گل هاست . اما گلی که ایرانیان داشتند و می شناختند با رزهائی که ما امروز در باغهای خود پرورش میدهیم از قبیل انواع گل سرخ معروف به گل چای و گل همیشه بهار و گل چای مریمی ، و گل سرخ پرپر و غیره بسیار تفاوت داشته است . گل سرخ ایران ساده تر و شاید از پاره ای جهات دوست داشتنی تر بوده است . مشکل است بتوان گفت گل سرخی که شعرای ایران تعریف کرده‌اند

چه نوع گلی بوده است. گل سرخ نیمگرد *Rosa Hemispherica* که زرد پرپر است بومی ایران بوده و از نظر بوی مشک مانند آن و ارزشی که برای ساختن گلاب داشته طرف توجه بوده است. همچنین گل زرد کم پر ایرانی^۱، که برخی اسم علمی آنرا *Rosa lutea* و برخی دیگر *Rosa Foetida Persiana* میدانند، بی شک بومی ایران است که میگویند در قرن هفدهم باسپانیا آورده شده و بوسیله قبایل «مور» پرورش یافته است. «ج. س. توماس»^۲ که در باب انواع گل سرخهای قدیمی و تاریخچه آنها مطالعات خاصی بعمل آورده، مینویسد: «این گل سرخ در سال ۱۸۳۷ از ایران آورده شده است. و قطعاً مقصود وی آن است که گل را از ایران بفرانسه یا انگلستان برده‌اند. در فرانسه شخصی بنام «پرنه دوشه»^۳ آنرا بعنوان گرد گل نر مورد تجربه قرار داد و پس از چندین بار عدم موفقیت بالاخره نژاد مخصوص گل سرخ را که در باختر زمین بنام «رز پرنه»^۴ یا «رز پرنشيانا»^۵ معروف است بوجود آورد. چنین تصور میکنم که مقصود توماس از اینکه گل را از ایران آورده‌اند این است که «سرهتری ویلاک»^۶ در سال ۱۸۳۶ گل سرخ معروف به *Rosa lutea* را آورده باشد، ولی من تنها نوعی از این رز را که در ایران دیدم کم پر و برنگ زرد درخشان آلاله بود و هرگز نوع پرپر آنرا چه وحشی چه اهلی ندیده‌ام و شاید هم این از بدشناسی من بوده است. ولی با همه احتیاطی که نسبت بتفوق علمی ج. س. توماس دارم بجهت اینکه وی در این رشته کارشناس است و من تخصصی ندارم، با این حال همیشه عقیده داشته‌ام که گل سرخ معروف به زرد ایرانی را در سال ۱۵۸۳ شخصی بنام «کلوزیوس»^۷ در آتریش پیدا کرده و از آنجا به هلند و انگلستان آورده است و قبل از کلوزیوس نیز دو نفر موسوم به «گسندر»^۸ در سال ۱۵۷۲ و «لوبل»^۹ در ۱۵۸۱ راجع باین گل مطالبی نوشته‌اند. «دال شان»^{۱۰} در سال ۱۵۸۷ نام این گل را *Lutea* گذاشت که همان گل زرد ایرانی است و توصیف بسیار دقیقی هم در باب این گل نوشته است. این

۱ - Persian Ye'low - ۲ G. S Thomas - ۳ Pernet Ducher - ۴ Pernet Rose - ۵ Pernetiana Rose - ۶ Sir Henry Willock - ۷ Clusius - ۸ Gesner - ۹ Lobel - ۱۰ Dalechamps

مطالب بخوبی میرساند که در اروپا سوابق گل سرخ ایرانی بمراتب قدیمی‌تر از آن است که توماس معتقد است و نیز محققاً وجه تسمیه دیگر این گل که در زبان انگلیسی Austrian Briar یا «گل تیغی اتریشی» و نامی غلط و نادقیق است، میرساند که این گل اتریشی نیست بلکه لااقل آسیائی است زیرا مجل نمو این گل از شبه جزیره کریمه شروع میشود و در سراسر آسیای صغیر و ایران و ترکستان و هندوستان و افغانستان و تبت دیده میشود، ولی معلوم نیست چگونه این بوته با تریش رسیده است، اما در باب نام آن باید کلوزیوس را مسؤول نام گذاری دانست.

دو نوع رنگ گل رز در مغرب زمین معروف است که یکی زرد تمام و ساده و دیگری دورنگ است که از بیرون گلبرگها زرد و از سمت داخل قرمز درخشانی است. یک بوته این گل سرخ که «گل آتشی اتریشی»^۱ میگویند در ماه اردی بهشت و در زیر آفتاب زیبای ایران منظره‌ای بدیع و تماشائی پیدا میکند. در زبان فرانسه این گل را بحق «کاپوسین»^۲ (نوع Nasturtium = لادن) مینامند، زیرا هیچ نوع رز دیگر این رنگ نارنجی آتشی را که مخصوص گل‌های لادن است ندارد. یک مینیاتور ایرانی که این گل را بسیار دقیق و ظریف نقاشی و رنگ آمیزی کرده نزد من موجود است و خیلی خوشحالم که یک بوته رویان و سرزنده این گل در باغ خانه من است و آنرا از ریشه‌ای که در تهران بدست آورده‌ام رویانده‌ام.

چنین بنظر میرسد که گل آتشی دورنگ اتریشی فقط تنوعی از رقم رز آن است و گاهی هر دو نوع گل بر روی یک بته هم بعمل می‌آید که من خودم هرگز این موضوع را ندیده‌ام ولی امیدوارم بینم زیرا مسلماً خیلی دل انگیز خواهد بود.

شاردن در باب گل سرخ ایران مطالبی نوشته است که برای دوستداران گل سرخ که میخواهند بدانند گل مورد توجه شعرای ایران چه نوع گلی

بوده است ، بسیار جالب میباشد . وی علاوه بر رنگ طبیعی گل سرخ ، و معلوم نیست مقصود وی از این مطلب چه بوده و چه رنگی را طبیعی گل سرخ میدانسته است ، پنج رنگ دیگر هم گزارش داده است که عبارت است از سفید ، زرد ، قرمز و قرمز آتشی تری که فرانسویان Ponceau مینامند که برنگ شقایق سرخ کوهی است ، و از گلهای دو رنگ یکی سرخ بر یکطرف و زرد در طرف دیگر و دیگری سرخ و سفید است که ایرانیان آنها را « دورویه » مینامند . شاردن مینویسد بته های گل سرخی را دیده است که سه نوع مختلف یعنی زرد ، زرد و سفید ، و زرد و سرخ بر روی یک شاخه آنها میروئیده است .

ایرانیان گل سرخ را بانواع بسیار مورد استفاده قرار میدادند ، پشت گوش خود میزدند و یا در دست میگرفتند یا بعنوان هدیه بدوست یا بزرگتر یا آشنائی تصادفی تقدیم مینمودند . برگ گل را برای تهیه گلاب مصرف میکردند و گلاب در گلاب پاشی ریخته میشد و یا در ظرفی جلوی مهمان میگذاشتند که انگشتان خود را در آن فرو برد . گل سرخ را هنگامیکه جشنی در کنار یکی از استخرهای متعدد باغ برپا بود بر روی سطح آب میریختند و سر ویلیام اوزلی این رسم زیبا و لطیف را چنین شرح میدهد :

« هر چند اطعمه و اشربه و میوه و گوشت فراوان بود ولی این جشن را میتوان جشن گل سرخ نامید ، زیرا در وسط شاه نشین بزرگ جلوباز (تالار) و درایوانها همه جا گل سرخ را بشکل درخت سرو گسترده بودند . پایه شمعدانها را که بسیار عظیم بودند بگل سرخ زینت کرده بودند و سطح استخر کاملاً از گلبرگ پوشیده شده بود و در سراسر پیاده روهای که بعمارت کاخ منتهی میشد فرش انبوهی از گل سرخ گسترده بودند ، روی آب استخر که تمام سطح آنرا با گل سرخ پوشانده بود فقط هنگامی دیده میشد که بادی بوزد ، صدها شمع افروخته بودند و هنگام صرف غذا سه چهار بار متوجه شدم که خدمتگذاران با دستی گشاده چنگهای مملو از برگ گل تازه و غنچه گل را بر روی آب استخر و پیاده روهای باغ میریزند . »

در بازارها صدها گل سرخ را به پیشیزی سفروخته و دسته گل‌هایی کروی شکل تمام از غنچه های گل سرخ میساختند که در کمال دقت و استادی بهم بسته میشد بطوری که نه ساقه گل ها معلوم بود نه ریسمانی که با آن گلها را بهم بسته بودند . در برخی از این دسته گل ها شصت ، هفتاد هشتاد و گاهی صد گل بکار میبردند .

از آنچه رفت جای تعجب است که تاورنیه سیاح فرانسوی که در اواسط قرن هفدهم میلادی یعنی در زمانی که سفر بایران احتیاج بشجاعت روح وحادثه جوئی داشت ، نه بار بایران سفر کرده است ، در این زمینه چنین بنویسد :

« گل‌های ایران را نمیتوان چه از لحاظ درخشندگی چه از لحاظ زیبایی با گل‌هایی که در اروپا پرورش میدهند مقایسه کرد . بمحض آنکه مسافر از دجله بگذرد چیزی جز گل سرخ و سوسن و چند گل کوچک بومی نمی بیند .»

ولی حتی خود تاورنیه عشق ایرانیان را بگل مؤکداً شرح میدهد و میتوان بوسیله چند مثال این مطلب را روشن کرد . تاورنیه مینویسد « هر یک از اشراف هنگامیکه بخواهد نظر مرحمت شاه را ببخود جلب کند دسته گل زیبایی در گلدان بلوری تقدیم اومیکند همانطور که ما هم در فرانسه برای تروتازه نگاهداشتن گلها آنها را در ظرف آبی قرار میدهیم .» و نیز وی مینویسد که هر بار که از دربار ایران عازم فرنگستان میشده نه تنها اشراف مزبور بلکه چهار پنج نفر از خواجه سرايان عمده دربار که هر یک باغچه کوچکی در برابر اطاق خود داشتند از او درخواست میکردند که در مراجعت خود از فرانسه برای آنها گل بیاورد .

این رسم زیبا و پرلطف یعنی گل هدیه دادن همواره در ایران باب بوده و حتی امروز هم معمول است و نشانه دیگری از علاقه ایرانیان بگل است ، مثلاً در تاریخ مضبوط است که زیبا ترین گلها را در بسترهای باریکی که در بالای دیوار حصارها تعبیه شده بود عمل میآوردند و اگر ماهم در اروپا دیوار حصار میداشتیم تقلید از این فکر دل نشین عالی میبود ، ایرانیان در ماههای زمستان که گل‌های طبیعی بدست نمیآمد حتی از بکار بردن گل‌های مصنوعی جهت تزیین

اطاقهای خود رو بر گردان نبودند. چینی‌ها که همین فکر را داشتند گلهای مصنوعی خود را با سنگهای نیمه قیمتی از قبیل لعل، مرجان، در کوهی و یاقوت، کهر با ویشم میساختند، ولی در ایران برای احتیاجات مردم عادی مصالح ارزانتری مانند موم و کاغذ و رنگ و روغن بکار میرفت. هنرمندی که این گلهای زیبای مصنوعی را میساخت و شکل میداد موسوم به «نخل بند» بود که رشته او یک حرفه قطعی بشمار میرفت و متاع اونیز نسبتاً زیاد خریدار داشت. با اینکه ممکن است چند لحظه از رشته اصلی بحث یعنی باغ خارج شویم لازم است در باب این اصطلاح «نخل بند» توضیحی داده شود زیرا بطوریکه خواهیم دید چندان هم از مطلب پرت نخواهیم افتاد، چه این بحث ما را بارکان اربعه عالم، که در اول این مقاله بدان اشاره شد و بچهار نهر مندرج در انجیل و به قالیه‌های نقش باغ و به ایما و اشاره‌ای که در دنیای قدیم راجع بجهان آفرینش موجود بود، میکشاند. «نخل بند» در آغاز کار کسی بود که یک درخت نخل مصنوعی میساخت و این نخل جزو علائم مذهبی و ابراز عبادت اقوام و قبایل «هیتیت»^۱ و اهالی «کرت»^۲ و آسوریها بود و بر روی مفرغهای لرستان و سکه‌های ساسانی نیز آثار آن دیده میشود. این درختان مصنوعی گاهی بسیار بزرگ ساخته میشدند، تیمور لنگ (که مارلو در نمایشنامه خود او را تاسبورلن نامیده) در سمرقند درختی از طلا ساخته بود که «شبهت به بلوط داشت و ضخامت ساقه آن باندازه ساق پای انسانی بوده است و امپراطور مغول موسوم به منگوخان (در حدود ۶۴۸ هجری - ۱۲۵۰ میلادی) در مدخل یکی از کاخهای خود در قره قوروم درخت بزرگی سراسر از نقره خام ساخته بود که چهار مار مطلا بر آن پیچیده بودند و ترتیب مارها طوری بوده که از دهان هر یک نوعی شراب خارج میشده است. در پای درخت چهار شیر نقره‌ای ساخته بودند که از دهان آنان شیر مادیان سفید جاری بوده است. این شراب‌ها و یا شیر مادیان خواه از دهان مارهای مطلا و یا دهان شیران نقره‌ای خارج شود. غرض از چهار دهانه محققاً همان چهار رودخانه ارکان اربعه عالم بوده است. از روی این درختان مصنوعی

بزرگ است که در ایران نمونه‌های خیلی کوچکتر ساختند و در باغهای کوچک مصنوعی بر سفره‌ها می‌آورند و شاه و رعیت متساویاً آنها را دوست دارند. رسم دیگری که ایرانیان دارند آرزوی این قوم را برای داشتن سبزی و سبزه بنحو نسبتاً تأثر آوری می‌رساند. ایرانیان تخم شاهی را با خاک نرم مخلوط میکنند و آنرا بتمام اطراف کوزه میمالند و با پارچه مرطوبی آنرا سر جای خود نگاه میدارند تا وقتی که تخمه‌ها جوانه بزنند و کوزه «مثل تنه پر خزه درخت» سبز میشود. من نمیتوانم بفهمم چگونه پس از آنکه پارچه را برداشتند خاک مخلوط به تخم شاهی از اطراف کوزه پائین نمیریزد ولی باید در این زمینه قول شاردن را قبول کنیم زیرا وی مینویسد که این کوزه‌ها را با چشم خود دیده است. بهر حال این عمل زیبا نشانه طبع شاعر پیشه و از پاره‌ای جهات کودک طبع ملت ایران است و در اینجا مقصود ما از نسبت کودکی دادن تعریف و ستایش است نه مذمت یا توهین.

اصطلاح «شاعر پیشه» شعرای ایران را بیاد بیاورد و در اینجا باید نه تنها به نقشی که گل در اشعار آنان دارد اشاره کنیم، بلکه ذکر کنیم هم از احترامی که ایرانیان نسبت بزمزار شعرای خود قائلند در میان بیاوریم. مزار حافظ در نزدیکی شیراز در باغی است که پراز درختان سرو و نارنج و ادوارد براون که در سال ۱۸۸۷ در این باب مطالبی نوشته این شرح را داده است. در عکسی که خود من در سال ۱۹۲۷ از آنجا برداشته‌ام درخت نارنج دیده نمیشود و درست بخاطر نمی‌آورم که در آن موقع یعنی چهل سال پس از دیدار براون هنوز درخت نارنجی در آرامگاه حافظ بود یا نه. در عکسی که من گرفته‌ام حیاطی سنگفرش و حوضی مستطیل و عمارتی پرستون و هلال نمایان است که از پشت ستونهای باریک ایوان مرکزی آن منظره شهر شیراز دیده میشود. آنطور که بیاد دارم در آنسوی ستونها نوك درختان ارغوان که غرق در گل بودند پیدا و مجموعه ترکیب این صحنه شایسته آن شاعر بزرگ بود.

مقبره سعدی نیز در شیراز ولی از شهر کمی دورتر است. مزار او را خوب

نگاهداری نکرده‌اند، خیابانهای آن سنگفرش نشده بلکه زمین ناصاف معمولی است. در این مقاله که راجع به باغهای ایران است بحث در این باب که چرا مزار سعدی کمتر از مقبره حافظ باید طرف توجه باشد از موضوع خارج است و این مختصر گنجایش این مطلب را هم که ما با آن کاری نداریم ندارد. در اینجا فقط بشرح وضع مزار آندو شاعر میپردازیم. از مقبره سعدی یک صنوبر بزرگ در کنار چند درخت کاج گوئی پاسداری میکند و شاید چنین آرامگاهی همان باشد که هر شاعری آرزومند آن است.

دیوان هر دو شاعر را متولیان مزارها بر سر قبر آنان نگاه میدارند و دیوان حافظ برای تفأل و شگون است و اینکار بمراتب مهمتر از آن است که ما در مورد مزار شعرای خودمان که، با همه فروتنی، ممکن است با حافظ و سعدی هم‌تراز باشند عملی ساخته‌ایم.

عمر خیام وصیت کرد که او را در باغی بخاک سپارند و گوید «قبر من در نقطه‌ای باید باشد که هر بهار نسیم شمال شکوفه بر روی من بریزد.» در نسخه دیگری این مطلب را چنین آورده‌اند: «مزار من در جایی خواهد بود که درختان سالی دوبار شکوفه‌های خود را بر آن بریزند». معلوم نیست این عمل خلاف طبیعت چگونه ممکن بود انجام شود ولی نظامی عروضی که در سال ۵۳۰ هجری (۱۱۳۵ میلادی) مقبره خیام را در نیشابور زیارت کرده مینویسد «قبر او در پای دیوار باغی واقع بود که شاخه درختان گلایی و هلو آنرا پوشانده بودند و آنقدر برگ گل بر گورش ریخته بود که خاک مزارش دیده نمیشد». و مداومت وضع ایران چنین است که هشتصد سال بعد از این تاریخ «سرپرسی سایکس»^۱ هم که مقبره خیام را دیده مینویسد: «هنوز هم درختان میوه شکوفه‌های خود را بر آن سیریزند و مقبره او در باغی است که برسم ایران چهار قسمت شده و سنگفرش خیابانهای آن چهار بخش را از هم جدا ساخته است». و حتی سیاح جدیدتری بنام «و. و. امانوئل»^۲ که در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۶ شمسی) قبر خیام را دیده میگوید درختان هلو، کاج و سرو و بید همچون در مقبره خیام وجود دارد.

فردوسی که نام وی معنای باغ را میدهد باغ خود را در طبران برای مزار خویش برگزید.

آنچه در باب شعرا گفتیم کافی است . حق آن است که چند کلمه‌ای هم بعنوان سپاسگذاری از آن عده کثیر بی نام و نشان و حقیری بگوئیم که از باغهای ایران نگاهداری میکرده‌اند ، از آن باغبانهائی که جاده های باغ را شن کشی میکردند ، شاخ شکسته سوسنی را می بستند ، شاخ خطرناک چناری را میبریدند ، مواظب بودند که استخرها و حوضها همیشه لبالب از آب باشد . برگ ها را از جویهای مفروش بکاشی های فیروزه‌ای جمع میکردند و قبل از آنکه آفتاب سوزان روزبالا بیاید باغچه ها را آب می انداختند . در بسیاری از باغهای ایران باغبانها گبر بوده‌اند و هنوز هم هستند . گبرها مذهب جداگانه‌ای دارند و از بقایای مذهب قدیم زردشتی میباشند . طرز ورود گبرها باین دنیا، گوئی بخصوص آنان را برای این حرفه مناسب و آماده میسازد ، زیرا در میان زردشتی ها نوعی غسل تعمید معمول است که بچه را کمی پس از تولد در آبی که در آن گل جوشانده اند فرو میبرند، پس از آنکه بزرگ میشد اگر در یزد یا کرمان میزیست ناچار میشد لباس متمایزی بپوشد که عبارت از لباسی برنگ زرد تیره و عمامه‌ای شیرشکری بود . بی شک منظره چنین باغبانی با لباس زعفرانی رنگش که در میان گلها کار میکرد جالب تر هم میشد، ولی از نظر باغبانی حیف است که تعصب ارثی و مذهبی او برضد پاره‌ای حیوانات مانند مار و افعی و حتی حیوانات مفیدی مانند سوسمار، قورباغه و وزغ هم عملی میشود، زیرا محتملاً وی در کار باغبانی خود باهمه این موجودات سروکار پیدا میکرد . از طرف دیگر خوشبختی این باغبان آن بود که در مذهب ایشان استعمال شراب حلال است و بدین سبب پیش از مسلمانان، که شراب برایشان حرام است، تالك می‌پروراندند . مرکز پرورش مو در نجف آباد نزدیک اصفهان است که اهالی آنجا یک پارچه زردشتی هستند . میوه‌های اصفهان بخصوص خربوزه اش بحق شهرت جهانی دارند . این بطوطه که در نیمه اول قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری)

باصفهان سفر کرده از خربوزه اصفهان و «زردآلوه‌های آن سامان که در شیرینی بی نظیر و هسته آنها هم شیرین است و از به اصفهان که در شیرینی و بزرگی تالی ندارند» سخن میگوید. مسافری که از جانب تهران باصفهان نزدیک میشود پس از آنکه صدها کیلو متر بیابان را طی کرد از مشاهده سرسبزی و طراوت جالیزهای خربوزه اصفهان و فرسنگها مزارع خشخاش که در میان درختان قهوه‌ای رنگ محصورند و منظره گنبد‌های فیروزه‌ای شهر که ناگهان در برابر چشم ظاهر میشوند، متعجب میگردد. امروز هم این مناظر مانند زمان شاردن که چون این بطوطه از شیرینی زردآلوه‌های اصفهان تعجب کرده، سرسبز میباشند. شاردن نوعی زردآلو را ذکر میکند که بهمان اصطلاح محلی تخم شمس Tukhmshems تلفظ کرده و در جای دیگر آنرا نطفه آفتاب و در محل دیگری قدری مؤدب‌تر آنرا تخم آفتاب میخواند. بنظر من برای این میوه بیضی شکل که از آفتاب لکه برداشته، هیچ نامی بهتر از همین «تخم آفتاب» که هم جنبه عملی و هم جنبه تخیلی آن بسیار قوی است نمیتوان پیدا کرد. هر گلخانه دار انگلیسی که میخواهد نوع تازه‌ای زردآلو پیروراند تا بردیوار باغ‌های نزدیک بمطبخ خانه‌اش آویخته شود، بد نیست این نوع زردآلو را آزمایش کند، ولی تصور نمیکنم آفتاب‌پریده رنگ انگلستان بتواند این نوع زردآلو را که هسته آن هم هنگام باز کردن خود زردآلو دو نیم میشود و هسته آن بسیار خوشمزه و شیرین است برساند، درست همانطور که آفتاب انگلیس نمی‌تواند پوست تنه درخت تبریزی ما را مانند درختان ایران، که بسفیدی درخت قان شمال انگلیس شده، بی رنگ نماید.

خربوزه و زردآلو در اصفهان فراوان است. خربوزه‌ها درشت و پر گوشت و مثل کدوی سسمائی در جالیزهای انگلیسی، بر کف جالیزها صاف قرار میگیرد. شاردن مینویسد بیش از بیست رقم خربوزه در اصفهان بوده و در عرض سه چهار ماهی که خربوزه فراوان بود فقراً تقریباً چیزی جز خربوزه نمیخوردند، و بدون ناراحتی تا شانزده کیلو خربوزه را در یک وعده با چند خیار با پوست میخوردند.

عجب هاضمه ای! ولی یکنوع خربوزه غیر ما کول تزیینی راه راه قهوه ای هم وجود داشته که اندازه آن از یک نارنج تجاوز نمیکرده و مانند خنظل یا کدوی تزیینی راه راه قهوه ای، سبز و سرخ داشته، اما نکته مهم بوی مطبوع آن بوده است که سبب میشده اشخاص همانطور که دسته گلی در دست میگیرند آنرا بدست بگیرند (این نوع سیوه را دستنبو مینامند . مترجم) یا مانند نارنجی است که کاردینال «ولزی» در دست می گرفته و چند گل میخک هم بر آن میزده است .

شاردن از تمام سیوه های ایران لذت میبرده است و این نکته تعجبی ندارد، زیرا سیوه های ایران از لحاظ طعم و عطر و تنوع نظیر ندارند . با این حال ذکر این نکته جالب است که وی تقریباً سیصد سال قبل از منقذ معاصر ما یعنی سرپرسی سایکس از فقدان روش علمی در پرورش سیوه های ایران شکایت دارد . شاردن مینویسد «اگر ایرانیان از فن باغبانی آنطور که پیش ما رسوم است سردر می آوردند سیوه های این سرزمین عالیتر و لذیذتر هم میشد ولی ایرانیان از فن پیوند و اسکنه و چوب بندی و پرورش درختان کوتاه آگاه نیستند، تمام درختان آنان کهن و بلند و پر از چوب زیادی است.» قطعاً در نظر شاردن که مهارت و دقت فوق العاده فرانسویان را در پرورش، رویاندن، هرس، و نگاهداری درختان سیوه دیده بود این غفلت بی خردانه نسبت بیک نعمت خدادادی، که باعلاقه ایرانیان به نظم باغها و قرینه سازی آنان در باغ متباین است، خیلی وحشتناک جلوه میکرده است .

* * *

وقتی مطلب من باینجا رسید دست از نوشتن کشیدم تا بر آنچه نوشته بودم سروری کنم و به بینم چه اثری در خود من و بالنتیجه در خواننده باقی خواهد گذارد . باعجله و شتاب چیز مینوشتم و کار من روش محققانه نداشت بلکه بذخیره حافظه و خاطرات خویش رجوع میکردم و گاهی از قول جهانگردان و مسافری دیگر نکته ای نقل میکردم . نوشته من شبیه قطعات نوعی بازی معمائی شده بود که بالاخره میبایست بهم جور شود و تصویری از آن بوجود آید . اکنون که صحنه کار خود را می بینم متوجه میشوم که متأسفانه اصلاً تصویری بوجود نیاورده ام بلکه توده

درهمی است که گوشه‌ای از آن شکوفه و درختان سیوه و گوشه دیگر را گل سرخ و زرد ایرانی اشغال کرده، بر که‌ای در جلو و یک کلاه فرنگی در وسط دارد و چند خیابان و پیاده‌رو که گوئی با خط کش مستقیمی کشیده‌ام بر روی آن دیده می‌شود، همه این صحنه را دیوار قهوه‌ای رنگ راستی احاطه کرده و منظره اطراف آن بیابان قهوه‌ای رنگ بی پایان است. ولی خوب که نظر کنیم آیا تأثیر حاصل از این تصویر خلاف حقیقت است؟ شاید این تصویر نظیر همان صحنه‌هایی باشد که در مینیاتورهای ایرانی دیده می‌شود و شاید مؤید تمایل شدید به تنهائی، سایه، و خنکی است که طبعاً اهالی چنین سرزمین وسیع و رام نشدنی در خود احساس می‌کنند. بنظر من تمایل ایرانیان برای داشتن گوشه خلوت و واحه‌ای سرسبز و ظریف در میان سرزمین وسیع این کشور یک تمایل روحی و روانی است و ایرانی می‌خواسته است چند خط مستقیم و چند واحد دقیق ریاضی که مخلوق فکر خودش باشد، در برابر اراضی بایر و وحشت‌آور خارج از باغ خویش داشته باشد تا بهر نحوی شده تا حدی آن سرزمین را تحت تسلط خود درآورد.

با این حال من هنوز ذکری از باغهای بخصوصی در ایران بیاورده‌ام. بدست آوردن اطلاعات تازه در این باب بدون مسافرتی به ایران و مشاهده بقایای پاره‌ای باغهای مشهور خالی از اشکال نیست و کسب اطلاعات تاریخی هم بهمان اندازه مشکل است. خوش بختانه من آقای م. مینوی را که در این موضوع خبره است ملاقات کردم و او بمن گفت که بیشتر اطلاعات راجع به باغهای گذشته و قدیمی مستلزم رجوع به نسخه‌های گمنام عربی است که در واقع برای کسی که صلاحیت چنین کاری را داشته باشد یک عمر طول خواهد کشید.

در جلد دوم کتاب «تحقیقی در هنرهای ایران»^۱ تألیف «پرفسور پوپ»^۲ چاپ «اکسفورد یونیورسیتی پرس»^۳ مقاله‌ای بقلم دکتر «فیلیس اکرمان»^۴ و خود پرفسور پوپ به چاپ رسیده است، ولی من مایل نبودم فقط آنچه را که در مقاله مزبور به چاپ

۱ - A Survey of Persian Art - ۲ Arthur Upham Pope - ۳ Oxford University Press

۴ - Phyllis Ackermann

رسیده تکرار کنم و چون دیر باین مقاله بر خوردم متوجه شدم که بیشتر مندرجات آنرا خود من از کتابهایی که در اختیار داشتم بودم استخراج کرده‌ام، بنابراین چنین بنظر میرسد که من نخواهم توانست چیز تازه‌ای بمطالب اصلی بیافزایم و میبایست تصمیم بگیرم که یا آنچه را سایرین نوشته‌اند تکرار کنم و یا اینکه مشاهدات شخصی خودم را بنویسم. با این وصف راضی نبودم باین آسانی از زیر بار این وظیفه شانه خالی کنم و بنابراین بکار توصیف چندباغ معروف ایران بآن شکل که در زمان گذشته وجود داشته‌اند و ممکن است دیگر امروز بآن حال نباشد، میپردازم.

تعداد باغهای شیراز شاید بیش از جاهای دیگر باشد و همین جمله کافی است که همه نوع افکار و احساسات شاعرانه را برانگیزد... اما توصیف باغی در شیراز! در اینجا رشته سخن را به ادوارد براون وامیگذاریم تا با آن شیوه شورانگیزی که گاهی در نوشته‌هایش راه می‌یابد زیبایی شیراز را آنطور که مسافری اولین بار میبیند شرح دهد. براون مینویسد:

«در زیر پای ما و در جلگه سرسبز حاصلخیزی که محصور بکوههای ارغوانی رنگ بود، شهر شیراز زاد و بوم فرهنگ و مهد نبوغ ایران و حرم شعر و حکمت در میان باغهای پراز سرو و شاهوار که جولانگه غوغای گل سرخ و ارغوان‌های پر شکوفه و گل‌های دیگر است، بخواب رفته بود. در جامه سبز بهاریش که تا پشت بام بازارها گسترده شده بود مناره‌های باریک و گنبدهای نیلگون چون نگین‌های گوهر بر جامه عروس میدرخشیدند.

دیدگان من که بر این منظره بدیع دوخته شده بود بزحمت میتوانست زیبایی‌های دورتر یعنی درخشنده‌گی لاجوردی رنگ دریاچه ماهاتو را در مشرق و باغهای بی پایان مسجد بردی را در مغرب نظاره کند. کلمات از ادای وصف خلسه‌ای که بمن دست داد عاجزند، چه پس از طی راه دور و دراز و خسته کننده بالاخره واقعیتی را میدیدم که مدتها در عالم رؤیا به آن اندیشیده بودم و اینک میدیدم که حقیقت نه تنها با آسانی که من پیش خود مجسم کرده بودم برابر است بلکه بمراتب از آن زیباتر است. چنین لحظاتی در زندگی یک فرد

بشر بندرت اتفاق میافتد و هنگامی که فرارسد چنان شخص را از خود بیخود میکند که زبان و قلم در وصف آن عاجزند و فصیح ترین بیانات فقط شبیحی از آنرا میتوانند ترسیم کند.»

براون از سمت تخت جمشید بشیراز وارد شده بود و چندان جای تعجب نیست که چنین منظره بدیعی آنقدر دروی اثر کرده که چنین حال جذبه و شوقی باو دست داده است. وی در عرض چند روز پس از مشاهده این منظره فرصتی پیدا کرد تا بسیاری از باغهای را که از دور دیده بود تماشا کند و صورت مفیدی از این باغها ترتیب داده است. در سمت مشرق شهر باغ دلگشا، باغ جهان نما و باغهای چهل تن و هفت تن، و در شمال غربی باغ تخت و در مغرب باغ شیخ ورشک بهشت قرار داشته است و اینها فقط چند تا از باغهای شیراز بوده است که براون میگوید: «تمام جلگه پراز باغ است ولی در دامنه تپه‌هایی که حدود غربی شیراز را تشکیل میدهد و در زیر قلعه درخشان و خیره کننده «کوه برف» باغهای فراوان نزدیک بهم ایجاد شده‌اند و این همان نقطه معروف به مسجد بردی است.»

از این فهرستی که براون تنظیم کرده چنین برمیآید که در شیراز عده کثیری باغ وجود داشته و تصویر سرسبز و حاصلخیزی از این شهر در نظر مجسم میکند که محققاً اغراق آمیز هم نیست زیرا حتی امروز هم هنگامیکه مسافر پس از طی بیابان لم یزرع و بایر چشمش باین جلگه مصفا و حاصلخیز شیراز میافتد با همین منظره روبرو میشود ولی لرد «کرزن»^۱ پس از باز دید دقیقی که بعمل آورده چندان تعریفی از باغهای شیراز نمیکند و با لحن آزرده مینویسد:

«از خارج باغها محوطه‌ای چهار گوش یا مستطیل دیده میشود که با دیوار در تفع گلی محصور شده و از بالای دیوار سر شاخه درختان انبوه نمایان است. داخل باغ را هم این درختان انبوه که در کنار خیابانهای دراز کاشته شده‌اند فرا گرفته جلوی منظره را سد کرده و فقط دورنمایی از لا بالای آنها محسوس است.»

باغچه‌های اطراف چون جنگلی مملو از بوته و خارستان است، آب در میان جویها یا استخرها جاری است، در برخی موارد این باغها بصورت سکوه‌های پی در پی درست شده‌اند که در بالای همه آنها یک کلاه فرنگی هم بنا کرده‌اند و سایه این عمارت که در آب استخر زیر آن میافتد شاهکاری در دورنما سازی باغ میدانند، هیچ پیاده روی مرتب و تمیز یا تپه شکل دار گل و یاقطعات چمن کاری وجود ندارد. همه چیز درهم پیچیده و نا آراسته است. ایرانی بهمین زیبایی که در سایه درخت و از شرش آب بدست می‌آید کاملاً راضی است.»

البته از لرد کرزن، که شاید فکرش بیش از حد لزوم باسبک‌های ظریف باغداری انگلستان و تپه‌های شکل دار و چمن آشنا بود، این بیانات غرض آلود است و وی نمی‌بایست انتظار داشته باشد که در ایران هم باغهایی نظیر انگلستان به بیند. از لرد کرزن بگذریم و ببینیم سیاحان دیگر در این باب چه گفته‌اند. تاورنیه سروهای بلند شیراز را خیلی تعریف کرده و سروی را دیده‌است که بنا بگفته باغبان محل بدست خود شاه عباس در سال ۱۶۰۷ کاشته شده بوده است. وی باغ فردوس را هم در شمال شیراز دیده و آنرا مملو از درختان سیوه و بوته‌های پر پشت گل سرخ یافته و استخری در برابر یک عمارت خوش قواره داشته‌است. در یک باغ دیگر بنام باغ شاه عمارت زیبای دیگری را دیده که رو بویرانی بوده است، باز هم سرو، باز هم درختان سیوه و باز هم بوته‌های گل سرخ و باز هم استخری که لبه آنرا از سنگ ساخته بودند نظر او را جلب کرده است ولی بالاخره چنین قضاوت میکند که این باغها نمیتواند بهیچوجه با منازل دل نشین بیلاقی اطراف پاریس رقابت کنند. قطعاً اگر تاورنیه بجای قرن هفدهم در قرن بیستم میزیست بجای اصطلاح «خانه های بیلاقی دل نشین» خانه های عشوه گری و خوشگذرانی را بکار میبرد و پی شک مقصود وی هم از اصطلاح اولی همین منظور بوده است.

باغهای شیراز بهیچوجه به باغهای زمان ویکتوریا در انگلستان که لرد کرزن در نظر داشت و یا باغهای فرانسوی اطراف پاریس یا باغهای ساخت

«لئونوتر»^۱ شباهتی نداشت. ادوارد براون میگوید: «باغ دلگشا با استخرهای آب زلال و خیابان‌های نارنجستان و انواع گل‌هایی که داشت خیلی زیبا بود.» در این باغ بود که باغبان برسم زیبای محل دسته‌گلی شب بو برای براون آورد و برایش تعریف کرد که صاحب دیوان، صاحب مرحوم آن باغ، پس از آنکه معزول شد و مورد بی‌لطفی قرار گرفت از همه چیز تأسفش بیشتر از این بابت بود که باغ خود را به بیگانگانی واگذارد که از آن غافل شوند و بزیبائی آن لطمه بزنند. براون باغهای هفت تن و چهل تن را نیز دیده و میگوید «بستانهای دلپذیر پرسایه» ای بودند که مردم بی‌اعتنا به دنیا و مایل بزندگی درویشی در آن مسکن میگزیدند ولی متأسفانه براون شرح جزئیات این باغها را نداده است. در باغ رشک بهشت که دو سه کیلومتر با شهر شیراز فاصله دارد چند دوست ایرانی او را مهمان کرده بودند، ولی آنروز باران گرفت و براون که انگلیسی بود وقاعدتاً باران زیاد دیده بود هنگامیکه در عمارت نشسته بودند و ریزش باران را تماشا میکردند اظهار تأسف کرد که هوا چنین منقلب و بد است، میزبان او با کمال تعجب جواب داد: «هوای بد؟ برعکس هوا بسیار عالی و مطبوع و همان است که در چنین روزی آدم آرزو میکند و هوای یک روز حسابی بهار است!»

براون مینویسد: «ایرانی از هیچ چیز بیش از این لذت نمبرد که در آلاچیقی بنشیند و در حالیکه ریزش قطرات باران را تماشا میکند جاسی بزند و هوای مرطوب و فرح بخشی را که پر از عطر گل‌های زنده شده از باران است استنشاق کند.» این واقعه کوچک معنای واقعی باغ را در نظریک ایرانی کاملاً روش میسازد. باغ برای یکنفر ایرانی محل قدم زدن نیست بلکه جائی است برای نشستن با رفیقان یکدل و از ساز و شعر و حکمت سخن گفتن و اگر در چنین حالی بتواند ریزش قطرات باران را هم تماشا کند عیش او کامل میشود زیرا وی میداند که ماههای پی در پی خواهد گذشت و از باران خبری نخواهد شد. «از باغ هزار جریب اصفهان سخنی رفت ولی شاید معروفترین باغهای

این پایتخت قدیمی باغ کاخهای سلطنتی بوده است که عالی قاپو دروازه ورود بانهارا تشکیل میداده است و در سمت مشرق میدان شاه که متوازی الاضلاعی بطول ۵۶۰ یارد و عرض ۱۷۴ یارد میباشد قرار داشته است . در اینجا مجال نیست شکوه و عظمت این میدان چوگان بازی را که در یکسوی آن گنبد نیلگون مسجد شاه قرار دارد و سمت دیگر آن بازارهای طولانی تاریک و اسرار آمیز واقع شده توصیف کنیم . بحث ماسربوط به باغهایی است که در پشت عالی قاپو واقع بوده و در این باغهاست که زیبا ترین نوع عمارات ایرانی وسط باغ (که بعداً نام « کلاه فرنگی » گرفت) در اوج زیبا ترین تجلی اش دیده میشود . این عمارت یا تالار « چهل ستون » است که هر چند از لحاظ عظمت و پیچیدگی با بناهایی مثلاً تاج محل قابل مقایسه نیست ولی از لحاظ کیفیت سبک و ظرافت و خاصیت شاعرانه‌ای که دارد بنظر من یکی از زیبا ترین ساختمانهای شاعرانه جهان است . بکار بردن کلمه « ساختمان » در مورد چهل ستون خیلی ثقیل است زیرا در فکر خواننده مقداری آجر و ملاط و مصالح بنائی و نجار و آهنگر و لوله کش را مجسم می کند ، در حالیکه گوئی چهل ستون بدون دخالت بشر بوجود آمده ، چون یک غزل زیبا و چون یک داستان پریان در حد کمال است و در نام آن نیز خوش ذوقی بکار رفته است زیرا در این بنا چهل ستون وجود ندارد بلکه فقط بیست ستون دیده میشود و بیست ستون دیگر از تصویر آنها در آب استخر پدیدار میشوند .

باغهای سلطنتی چهل ستون و عالی قاپویگانه باغهایی نیستند که در قلب اصفهان قابل ذکر و توصیف باشند ، چهارباغ که در آغاز کار « چهارتا کستان » نام داشته خیابانی وسیع بعرض پنجاه متر است که چنارهای کهن و زیبا دارد و دروازه هم در مدخل آن بوده است . « آب در وسط خیابان در جویهای سنگی روان بوده و در سرچهار راهها در حوضهایی جمع میشده است و در دو طرف خیابان سردرهای کاشی کاری باغهای اعیان و اشراف دربار دیده میشد . » این موضوع جویهای آب و استخرهای مرکزی باغهای ایران برای هنرنویسنده‌ای که راجع باین باغها بخواهد مطلبی بنویسد یک توأخت و اسباب زحمت میشود ولی

خوشبختانه در مورد چهار باغ شرحی بقلم دکتر فرایر که در سال ۱۶۷۷ در زمان سلطنت شاه عباس دوم در اصفهان بود موجود است. قبلاً درباره این شاه سخنی گفتیم که چگونه در باغ هزار جریب کنار استخری می نشست و با گذاردن نارنجی بر روی فواره آب خود را سرگرم می ساخت. بیانات دکتر فرایر صحنه های زنده ای از شکوه و جلال اصفهان در زمان سلاطین منجسط او آخر دوره صفوی در نظر مجسم می سازد. وی مینویسد:

« همه سباهات اصفهان در چهار باغ تجلی میکند. اعیان و اشراف بهواخوری مشغولند و با ملتزمین متعدد خود میخرامند و سعی میکنند در شوکت و جلال و سخاوت بر یکدیگر پیشی گیرند. در خود باغ انواع درختان سبز و بوی مطبوعی که هوا را معطر کرده، چشمه های آب زلال و آب نماها تمام حواس انسانی را لذت می بخشند و منظره فرح بخش عمارت های کلاه فرنگی که در کنار هر استخری ساخته شده و تمام وسائل لازم تفریح و خوشگذرانی در آنجا جمع است، کمتر از زیبایی های خود باغ نیست.»

در ده کیلومتری اصفهان باغ فرح آباد واقع شده است که ترجمه نام آن « جایگاه سعادت » است. تاریخ بنای این باغ کمی دیرتر از چهار باغ است زیرا تا سال ۱۷۰۰ میلادی (۱۱۱۲ هجری) ساخته نشده بود و تنها در سال مزبور برای مقر بیلاقی شاه سلطان حسین ترتیب داده شده بود. در این باغ نیز یک نواختی دائم و نظم و ترتیب دیده میشود که از تکرار آن اکراه دارم ولی اگر بخواهیم شرح بدهیم باغ ایرانی چگونه است ناچار از گفتن آن هستیم. «بودن»^۱ در سال ۱۹۳۱ نقشه این باغ را رسم کرده و در این نقشه طرح خیابانها، پیاده روها، استخرها و کلاه فرنگیها مانند یک صفحه شطرنج با دقت و انتظام هندسی دیده میشود. همه چیز نسبت بهمه چیز دیگر در زاویه قائمه قرار گرفته ولی اندازه هر چه در اینجا دیده میشود بحد اسراف بزرگ است. خیابانهای اصلی و فرعی، فلکه ها و باغچه های مربع و حوض های وسط آن باغچه ها، عمارت های آلاچیقی و کلاه

فرنگی‌های هشت گوش، همه بر اساس همان نقشهٔ مرسوم و قدیمی است. در توصیف باغهای ایران دیگر چیزی باقی نماند مگر آنکه مطلب را پیوسته و مکرر در مکرر ذکر کنیم.

باغهای اطراف تهران از لحاظ تاریخی کمتر از باغهای شیراز و اصفهان قابل توجه است. زیرا تهران شهری تازه‌سازتر است ولی نواحی دامنه‌های پائین تر کوهستان البرز ممکن است خیلی زیبا بشوند، زیرا منظره‌ای که از اینجا دیده میشود زیباست و در دشت تهران پشت بام خانه‌ها در میان تبریزی‌های بلند و دود و دمهٔ شهر و راههای کاروان رو قدیم که از مشرق و جنوب و مغرب به مشهد و اصفهان و قم میرود نمایان است، اما در سمت شمال، سلسله کوههای بلند پر برف که منتهی به مخروط عظیم دماوند میشوند راه را بسته است و باغهای تهران در این سمت قرار گرفته است. پاره‌ای از این باغها متعلق به خانوادهٔ سلطنتی است و یا روزگاری متعلق بدربار بوده است و برخی متعلق به سفارتخانه‌های دول خارجی است که هنگام تغییر پایتخت از اصفهان به تهران بوجود آمده است. باغی که محل تابستانی سفارت انگلیس در قلعه‌ک میباشد مکانی بسیار خنک و دل‌نشین است و پراز استخرهای شنائی است که آب یخ آن از همان کوههای پر برف می‌آید و درختان سفیدار و چنار پرسیایه و خوش منظره‌ای دارد و در حقیقت نمونهٔ کاملی است از باغی که باید در این آب و هوا و مکان ساخت. دهکده‌های شمیران و تجریش در دامنهٔ البرز پراز باغ است که آنطور که بخاطر دارم در زمان مسافرت من نسبتاً متروک بودند. باغی بنام ولی آباد بیاد دارم که همان عمارت همیشگی کلاه فرنگی را داشت و عکس آن بضمیمهٔ عکس درختان باریک و بلند آن در استخر منعکس بود، منظرهٔ این درختان و سفیدی پوست آنان چنان بود که گوئی متعلق بشمال روسیه یا فنلاند بود نه ایران یا آسیای مرکزی.

بر روی تپه‌ای که در سمت شرقی دشت تهران گوئی ناگهان از زمین روئیده است ساختمان کوچک مشخصی که برای شکار گاه ساخته شده و موسوم به دوشان تپه (یعنی تپهٔ خر گوش) است جلب نظر میکند. ادوارد براون مینویسد

که این عمارت دارای سفیدی خیره کننده‌ای بود ولی بی‌شک فعلاً چنان وصفی را ندارد زیرا گچ کاری آن ریخته و دیوار چینه‌ای قهوه‌ای رنگش نمایان شده است. دوشان تپه را با همه لطف و موقعیت عالی که دارد نمیتوان «باغ» خواند ولی در دامنه این تپه باغی قرار دارد که روزی باغ وحش اختصاصی شاه بوده است. ناصرالدین شاه در سفر خود به آلمان از مشاهده باغ وحش برلن خیلی خوشش آمده بود و در سفرنامه خود که با تعجبی حاکی از سادگی و ساده لوحی نوشته شده فقط میتواند کاریک صاحب مقام مشرق زمین و یا شاگرد مدرسه خامی باشد، شرح مفصلی در این باب بچشم میخورد، وی مینویسد: «در این باغ وحش درندگان بودند که بتصور نیاید، از قبیل شیرهای یالدار افریقائی، با تنه عظیم و منظره وحشتناک و چشمان درخشانی که نگاه کردن بان زهره را آب میکرد. خیلی دلمان میخواست بایستیم و مدت‌ها این شیر را تماشا کنیم ولی بر اثر فشار جمعیت تماشاچیان ممکن نشد.» چون تماشای این حیوانات برای مردم برلن خیلی عادی شده بود بنا بر این چنین تصور می‌رود جمعیتی که ناصرالدین شاه از آن سخن میگوید برای تماشای شیرهای یالدار افریقائی نیامده بودند بلکه برای دیدن پادشاه سیلوی یک کشور افسانه‌ای آسیاگرد آمده بودند.»

شاه در مراجعت از فرنگ، بساختن باغ وحشی در دوشان تپه اکتفا نکرد، بلکه باغ وحش دیگری در قلب تهران تأسیس کرد. در سال ۱۸۷۶ مسافری انگلیسی که در صدد کسب اجازه برای ورود باغ وحش مزبور بود با عابری که اتفاقاً او هم انگلیسی بود برخورد میکند و شخص اخیر بوی توصیه میکند که از اینکار صرف نظر کند زیرا قفس چند تا از درندگان قابل اطمینان نبوده است. گاهی مردم دیده بودند که شیر باغ وحش داخل حصار باغ هر جا که دلش میخواست مشغول هواخوری بوده است و از خارج باغ هم دیده بودند که خرس گاهی از درخت چناری بالا میرفته است. در سفرنامه سیاح مزبور ضمناً ذکر شده است که شاه یک باغبان انگلیسی داشت و اعلیحضرت اخیراً با اظهار مرحمت فراوان یک دسته تربچه را بعنوان هدیه بزرگی از وی پذیرفته بودند.

در اینجا مطالب ما در باب باغهای ایران پایان می پذیرد . شاید وصف کامل باغهای ایران را بتوان از خواندن دقیق سیاحت نامه های قدیمی بدست آورد که شرح میدهند چگونه ایرانیان باغهای خود را بعنوان محل خلوت و دنجی برای بحث در حکمت، شعر و علوم عرفانی و الهی بکار میبردند یا در کنار استخرهای آب بسماع و طرب میگذراندند و نوای ساز و صدای بلبل می شنیدند . در آن روزهای خوش باغهای ایرانی قطعاً آنچه که میخواستند، یعنی بهشتی در روی زمین ، بوده است .

بقلم : سیریل الگود

فصل یازدهم

علم ایرانی

نویسنده فصل « علم ایرانی » سیریل الگود Cyril Elgood دکتر در پزشکی است که در تهران و بعضی شهرهای دیگر خاورمیانه طبابت میکرده است . وی در جوانی به هنر و ادبیات ایران علاقمند شد و بر اثر توصیه سرحوم پرفسور آردو در برآون به مطالعه علم پزشکی ایران در قرون وسطی پرداخت و در دوره بعد از حمله مغول خبره شد . هنگام اقامت خود در تهران وی بر اساس نوشته های محققین دوره صفوی یک سلسله رساله در باب دانش علمی آن زمان برشته تحریر در آورد که در زمینه معالجه پاره ای بیماریهای بومی است . همه این رسالات در کتابی بنام تاریخ پزشکی در ایران که در آن از قدیم ترین زمانها تا دوره سلطنت رضا شاه پهلوی سخن رفته بچاپ رسیده است .

۱ - مقدمه

نویسندگان سلف ، با مسامحه در الفاظ ، کارهای ایرانیان و تازیان را درهم آمیخته و از این راه بآبرو و اعتبار ایران لطمه ای وارد ساخته اند که جبران کاری دشوار ، اما دلنشین ، است . اختلافهای نژادی و اساسی بین این دو قوم همواره مورد تصدیق بوده است ؛ اما چنان می نماید که نیروی نافذ دین اسلام و حسن استقبال ایرانیان از زبان تازیان غالب این حقیقت را از چشم بسیاری از مورخان پوشیده داشته است که بسیاری از کارهای عقلی و فکری را که بقوم غالب نسبت داده اند باید حقا متعلق بقوم مغلوب دانست . در رابطه

بین یونانیان و رومیان نیز چنین وضعی وجود داشته اما بدلالی خیلی روشن بسیار ضعیفتر بوده است.

هم در آغاز سخن باید اذعان کرد که پیش از ولادت حضرت محمد ایران کشوری بزرگ بوده و هیچگاه دو اصطلاح « اسلامی » و « ایرانی » مترادف نبوده است. تازیان در بالا بردن قدر و پیشرفت زبان و تهیه منابع کارهای علمی که تحت سرپرستی خلفای بغداد آغاز شد و سرانجام عده زیادی از مردان متفکر خاورمیانه را بخود مشغول ساخت سهمی بسزا داشته اند. اما اگر آنچه را شده است « علم عربی » بدانیم برای اعراب بیشتر از شایستگی آنان و برای ایرانیان کمتر از استحقاقشان سهم قائل شده ایم. « پرفسور براون^۱ میگوید: « اگر از آنچه « علم عربی » نامیده میشود کارهایی را که ایرانیان کرده اند برداریم بهترین قسمت آن از میان میرود ». پول دولاگارد^۲ قدم فراتر نهاده و معتقد است که: « بین مسلمانانی که کارهای علمی کرده اند حتی یک تن از نژاد سامی نبوده است ». اما بگمان من چنین نیست و بعنوان نمونه ای از کارهای اعراب « طب عربی » را میتوان نام برد که همیشه عربی نامیده شده است و نامیده خواهد شد. البته سهم بزرگ ایرانیان در « علم عربی » همواره مورد قبول و تصدیق نویسندگان متبحر و صاحب نظر در این زمینه بوده است. بدین ترتیب نویسنده بخش « علوم نجوم و ریاضی » کتاب « میراث اسلام »^۳ باین نکته توجه داشته و خاطر نشان ساخته است که اصطلاحات « عربی » و « اسلامی » را باید بمعنی وسیعتر شامل اقوامی دانست که از اسپانیا تا ترکستان میزیسته اند و در میان آنان بسیار مردم غیر مسلمان بوده اند. ممکن است برای کسی که اولین بار با این موضوع سروکار پیدا میکند این سؤال پیش بیاید که « پس چرا باید چنین چیزی را عربی نامید؟ »

۱ - Prof E. Browne خاورشناس نامی انگلیسی (متوفی ۱۳۰۵ هـ . ش .) براون بزبانهای

عربی و فارسی و ترکی تسلط کامل داشته ولی بیشتر در زبان فارسی و تاریخ ایران و اخلاق قوم

ایرانی کار کرده است . ۲ - Paul de Lagarde - ۳ The Legacy of Islam

قسمت عمده جواب این سؤال برعهده تاریخ است . برحسب تصادف احیاء علوم و هنرها (رنسانس) در خاورزمین وقتی روی داد که نیروهای اسلامی در کار منقاد ساختن جهان بودند . سربازان این لشکر کشیها عرب بودند . هر قوم و کشوری که طوق اطاعت تازیان را بگردن می نهاد از نعمت صلح برخوردار می شد و پیشرفتی شایان توجه می کرد . همچنانکه شهر فلورانس در نتیجه حسن تصادف و داشتن عده ای بازرگان ثروتمند و باذوق در احیاء هنر و ادب رهبر شهرهای دیگر اروپا شد ، بغداد هم در سایه توجه سه یا چهار خلیفه با ذوق و علاقمند، که یکی پس از دیگری باشاعه و تشویق علم و هنر پرداختند، مرکز علم و فرهنگ اسلامی گردید ؛ و همانطور که خاندان « مدیسیس » مشوق و حامی هنر بودند و هنرمندان بدربار آنان روی می آوردند هارون الرشید و مأمون ، که هر دو از فرمانروایان عرب بودند ، آنچه را که مورد نیاز دانشمندان بود آماده می کردند و زمینه را برای کار آنان فراهم می آوردند .

این دانشمندان که بودند ؟ بیشتر آنان ایرانی بودند و این نه از آن روی بود که ایرانیان بعمد بکوشند تا اعراب را تحت الشعاع قرار دهند بلکه بدان سبب بود که تازیان ، خود ، آنانرا می خواندند و بتحقیق درباره جنبه هائی از دانشها که در نظر خودشان خوارمی نمود وامی داشتند ، تازیان بعمد یا بدون عمد (و بگمان من دومی صحیح تر است) تقریباً تقسیم فیثاغورس را در علوم پذیرفتند و برخی رشته ها را خاص خویش ساختند و بقیه را بعهده بیگانگان گذاشتند . باین ترتیب عرب تنها خود را شایسته رشته های حقوق و علوم الهی و نحو و کتابت و شعر و عروض و تاریخ دانست و بقیه ، یعنی فلسفه و منطق و حساب و ریاضیات و نجوم و هیأت و موسیقی و مکانیک و کیمیاگری را « هنرهای خارجی » خواند و برعهده خارجیان گذاشت . بدین سبب ، با آنکه این تقسیم بندی قاطع نبود ، وقتی که ایرانیان به بغداد روی آوردند و خود را برای همکاری در آنچه امروز « علم » خوانده می شود آماده نشان دادند با روی و آغوش باز پذیرفته شدند .

زبانی که ایرانیان برای کارهای علمی بکار می بردند عربی بود و این امر تا حدی نتیجه آن بود که عربی زبان خداوندگاران آنان و در سراسر قلمرو اسلام متداول و قابل فهم بود. این کار ضروری و عیبی هم نداشت زیرا که زبان تازی بسیار قابل انعطاف و برای کارهای علمی خیلی مناسب است. پرفسور براون نمونه خوبی از این انعطاف زبان را با کلمه « استسقا » نشان میدهد که بر طبق قوانین صرف و نحو از ریشه کلمه « سقا » و « سقاییت » ساخته شده و معنی « سقاییت » آب دادن است و معنی « استسقا » برای آب حرص و ولع داشتن. مثال بهتر کلمه « مستشفی » است بمعنی دارالشفای یا جائیکه برای شفا یافتن باید بانجا مراجعه کرد. ریشه این کلمه « شفا » است. نکته جالب و قابل توجه آنکه هر چند این کلمه از زبان فصیح عربی گرفته شده بود نفوذ ایرانیان در دنیای طب چنان بود که لغت « بیمارستان » مرادف عربی خود را از صحنه خارج کرد و خود در بلاد دور دست حتی قاهره راه یافت. امروز هم این کلمه فارسی را در مصر و سوریه، منتهی بمعنی تیمارستان یا دارالمجانین، بکار میبرند.

پس باید دید که منظور از صنعت « ایرانی » در مقابل صنعتهای « اسلامی » و « عربی » چیست؟ بهنگام پادشاهی داریوش هخامنشی شاهنشاهی ایران (بانضمام ماد) در واقع شامل تمام دنیای آن روز بود. البته امروز چنین تعریفی بسیار مبالغه آمیز است. در قرون بعد بسبب دست اندازیهای روسها و افغانها ایران مستقل از آنچه هم امروز هست کوچکتر شده بود. حق اینست که بین این دو حد یک مرز قراردادی اختیار شود.

گمان نمیکنم کسی منکر این باشد که ایران از شهرت افتخار هر نویسنده فارسی زبان سهمی دارد، خواه این نویسنده در بخارا باشد یا هرات، یا خیوه، یا حتی در دهلی. زبان فارسی هیچگاه مانند زبانهای عربی یا لاتینی یک زبان علمی بین المللی نبوده است، پس اگر کسی بفارسی مینوشته بسبب آن بوده که فارسی زبان مادری او بوده است. شاید بتوان یک مورد استثنائی یافت و آن دوران کوتاه فرمانروائی شاهنشاهان مغول بر دهلی بوده است. اما بگمان من

در آن دوره هم آنقدر کار علمی ابتکاری کم صورت گرفته است که قبول یا حذف این حالت استثنائی نه بشهرت ایران می افزاید و نه از اعتبار آن می کاهد . کمی جلوتر اشاره کردم که اعراب ایرانیان را دعوت کردند که از پناهگاههای کوهستانی خود بزیرآیند و در بغداد بکارهای طب و نجوم و ریاضی بپردازند . بسیاری از دانشمندان ایرانی این دعوت را پذیرفتند و در عراق مسکن و مأوا گزیدند و ایران حق دارد که این دانشمندان را از آن خود بداند . پس من در این مقاله مردانی را که از ایران بسوی مغرب ، یعنی عراق ، مهاجرت کردند ایرانی می شمارم ، حتی اگر همه کتابهای خود را عبری نوشته و یا در بغداد و بصره و موصل زیسته و در همانجا در گذشته باشند .

بالاخره این نکته نیز مسلم است که کسانی که در داخل حدود و ثغور کشور ایران چشم بدنیا گشوده و در آن محیط زیسته و کار کرده اند ، از هر اصل و منشائی بوده و بهر زبانی نوشته باشند ، اگر بنحوی خدمتی بعلم کرده باشند افتخاری بافتخارات ایران افزوده و میراثی برای ما بجا گذاشته اند .

با توجه باین اصول برخی از نامهای بسیار مشهور از فهرست نامهای ایرانی حذف خواهد شد . نباید هیچیک از صابثین^۱ که از همه معروفترشان افرادی ازدو خاندان قره و حنین بوده اند ، با اینکه در کارهای علمی با ایرانیان همکاری بسیار نزدیک داشته اند ، در اینجا ذکر شود ، زیرا کسه آنچه از آنان برای جهانیان مانده است نمیتواند بحساب میراث ایرانیان بیاید . البتانی^۲ را هم که یکی از معروفترین علمای خاور زمین بوده است نمیتوان ایرانی شمرد ، زیرا که اصل وی از حران بوده است . همچنین قسطا بن لوقای بعلبکی^۳ از ایرانیان

۱ - ساکنان ناحیه صبا . صابثین یا بنطیان بقول محدثان از اولاد بنط فرزند ارشد اسرائیل بوده اند . افراد قوم صابی ، که زمانی قویترین اقوام عربستان بشمار میرفت ، مردمانی ستاره پرست بودند و در تمدن پیشرفتی شایان نظیب آنان شده بود و واسطه و رابط بین شرق و غرب بشمار میرفتند . ۲ - ابو عبدالله محمد بن جابر الحرانی البتانی منجم معروف و صاحب زیج صابی (متوفی ۳۱۷) نام لاتینی او Albatenius است . ۳ - قسطابن لوقا بعلبکی از فیلسوفان نصرانی شامی قرن سوم هجری ؛ در هندسه و نجوم و منطق ماهر بوده و تعداد زیاد از آثار یونانی را عبری ترجمه کرده است .

نیست. افتخار و شهرت الکندی^۱ (که یکی از اعراب خالص معدودی است که در جهان فکر و ادب افرادی متشخص بشمار می آیند) نیز نباید بحساب ایرانیان گذاشته شود. اگر خواننده عزیز بخواهد با سهمی که این دانشمندان (که همزمان کسانی بوده اند که در اینجا از آنان بحث میشود) در پیشرفت علوم داشته اند آشنا شود باید بکتاب « میراث اسلام »^۲ و نظایر آن مراجعه کند.

اما با وجود اینهمه موارد استثنا باز برای اثبات ادعائی که در آغاز سخن کردم و بزرگترین قسمت علوم عربی را سهم ایرانیان دانستم آثار و مدارکی بیش از حد احتیاج وجود دارد.

۴ - ریاضیات

لطمه ای که اسکندر مقدونی بایران وارد ساخت چنان بزرگ و کامل بود که بسبب آن آندراثر باقی نماند که بتوان از روی آنها پبایه دانش ریاضی مادها و ایرانیان قدیم پی برد. « هرودت »^۳ از یکی از کارهای مهندسی آن زمان یاد میکند و میگوید که یک مهندس ایرانی بنام « ارنا کائیس »^۴ (متوفی در ۴۸۱ پیش از میلاد) در شبه جزیره « آتوس »^۵ ترعه ای حفر کرد تا ناوگان خشایارشا از آن عبور کند. از زمان ساسانیان هم قرائن و اماراتی باقی نیست تا بتوان از روی آنها حکم صحیحی داد. عملاً تاریخ ریاضیات ایرانی از دربار خلافت مأمون عباسی، که مادر و همسرش هر دو ایرانی بوده اند، آغاز میشود. مأمون (۱۷۰ تا ۲۱۸ هـ. / ۷۸۶ تا ۸۳۳ م.) بر ریاضیات نظری و عملی هر دو کمال علاقه را داشت. مثلاً در مورد ریاضیات عملی امر کرد که در دو وهله مساحی و نقشه برداری انجام شود تا بتوان طول قوس یک درجه نصف النهار را حساب کرد. هم بدوران خلافت وی بود که چرتکه کامل شد. از جنبه نظری مقرر داشت که کلیه متون ریاضی یونانی و هندی بزبان عربی گردانده شود. از مترجمان نامی آن زمان

۱ - یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف و طبیب و ریاضی دان بزرگ قرن سوم هجری. تألیفات

وی را از دو بیست متجاوز میدانند. ۲ - The Legacy of Islam - ۳ Herodotus مورخ بزرگ

یونانی، ملقب پپدر تاریخ (۴۲۵ تا ۵۰۰ پیش از میلاد). ۴ - Artachaees - ۵ - A thos

یکی یعقوب بن طارق^۱ است که گذشته از ترجمه همه کتابهای ریاضی از زبان هندی خود نیز درباره تقویم و محاسبات نجومی آثار بیجا گذاشته است؛ دیگر ابویحیی البطریق^۲ که بیشتر آثار بطلمیوس^۳ را به عربی ترجمه کرده است و محمد ابراهیم فزاری^۴ که باید در مبحث نجوم از او بیشتر صحبت بدارم.

این مردان و مردان دیگری که نامشان در ترجمه‌های احوال دیده می‌شود، مانند القفطی^۵ و ابن ابی اصیبعه^۶ پی‌هایی ریختند که کاخ علوم ریاضی نسلهای بعدی بر آنها برپا گردید. از آغاز باید توجه داشت که ایرانیان از راهی بر ریاضیات نزدیک شدند که باره یونانیان تفاوت داشت. یونانیان فلسفه محض و ریاضیات کاملاً نظری را با دیده تحسین مینگریستند و هدفشان در زندگی و ورزیدگی فکر بوسیله تحقیق نظری و تصور بود. خلفای اسلامی بعکس همواره خواهان نتایج عملی بودند؛ از ایرانیانی که در دربار مأمون بودند همیشه خواسته میشد که نتیجه مطالعات نظری خود را در نجوم و نقشه برداری و معماری و فن کشتیرانی بکار بندند؛ حتی از آنان انتظار میرفت که بنکات کوچکتری توجه و عنایت داشته باشند، مانند کامل کردن تقویم و تعیین استوا و قبله و دقت در اندازه‌گیری وقت برای جلوگیری از قضا شدن نماز.

- ۱ - یعقوب بن طارق منجم بزرگ قرن سوم هجری. مطالعات زیاد در کتابهای «سندهند» یا «سیدهاتنه» دارد و در آثار هندیان بصیرت کامل داشته و کتابهایی چند درباره نجوم نوشته است.
- ۲ - ابویحیی البطریق از مترجمان عهد منصور خلیفه عباسی (نیمه دوم قرن دوم هجری) ترجمه‌هایی از جالینوس و بقراط و بطلمیوس با و منسوب است. ۳ - بطلمیوس یا بطلمیوس، منجم و جغرافیادان بزرگ یونانی (حدود ۹۰ تا ۱۶۸ میلادی) با اینکه کار علمی وی قرنهای متمادی جهان را در زیر سیطره خود داشت از شرح حال او بدرستی چیزی نمیدانیم. کتابهای بسیار معروف دارد که از جمله «المجسطی» را میتوان نام برد. ۴ - ابراهیم بن حنیف «فزاری» منجم معروف معاصر منصور عباسی اولین کسی است که در اسلام اصطلاح لاب ساخت و بان عمل کرد. دارای تألیفات متعدد در ریاضیات و نجوم است. ۵ - ابوالحسن علی بن یوسف جمال‌الدین قفطی معروف به ابن قفطی از فضیله‌های مشهور قرن هفتم هجری دارای کتابخانه مهمی بوده و تألیفات متعدد در تاریخ و نحو و لغت دارد و از معروفترین کتابهایش تاریخ حکماء است. ۶ - موفق‌الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابی اصیبعه از علماء تاریخ قرن هفتم هجری از کتابهای معروف او یکی «عیون الانبیا فی طبقات الاطباء».

باین ترتیب دیده می‌شود که محرك ایرانیان در تبعات ریاضی عطش وصول به « علم دقیق » نبود بلکه بکار بستن « دقیق علم » بود. در طب نیز چنین شکافی بین طرز فکر ایرانی و یونانی وجود دارد. روش تحقیق کنونی بطرز فکر یونانی نزدیکتر است تا بطرز تفکر ایرانی. مسئله ای که ایرانیان قرون وسطی بآن توجه داشتند کشف علل غائی بود، یعنی در صدد بودند که بدانند « چرا؟ » نه اینکه بفهمند « چگونه؟ ». اما آیا این روش در کالبد شکافی هم صادق و صحیح است؟

تردیدی نیست که کارهای ریاضی خیلی زودتر از آن زمان پی ریزی شده بود. آنچه را که امروز در زبانهای اروپائی « ارقام عربی » میگویند نه ابداع تازیان بود و نه اختراع ایرانیان. یونانیان حرفهای الفبا را بجای ارقام بکار میبردند و برای هر حرف یک ارزش عددی قائل شده بودند. رومیان برای بعضی از حروف الفبا ارزشی قائل گردیده و از آنها بجای ارقام استفاده میکردند. ارقامی که ما بکار میبریم با احتمال از هند سرچشمه گرفته‌اند. ایرانیان هم روش یونانی را پذیرفتند و هم دستگاه هندی را، نهایت آنکه ارقام را بتدریج قبول کردند. ابوالوفا^۱ (۳۲۹ تا ۳۸۷ هـ / ۹۴۰ تا ۹۹۷ م.) و بیرونی^۲ (۳۶۳ تا ۴۳۹ هـ / ۹۷۳ تا ۱۰۴۸ م.) هیچیک ارقام را بکار نمی‌بردند.

روش یونانی تا زمان حاضر در ادبیات فارسی باقی مانده است و نویسندگان از آن برای ماده تاریخ در نوشته‌های نظم و نثر استفاده میکنند. باید توجه داشت که ارزشی که ایرانیان برای حروف الفبا قائلند تابع ترتیب حروف در الفبای یونانی است نه الفبای فارسی. ماده تاریخ مقبره حافظ را می‌توان بعنوان نمونه ذکر کرد، و آن چنین است:

چو در خاک مصلی کرد مأوی بجوتاریخش از « خاک مصلی »

۱ - ابوالوفا محمد بن محمد بوزجانی محاسب و مهندس معروف ایرانی، دارای اختراعاتی است.
 ۲ - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از اهل خوارزم، از علمای ریاضی و دارای تألیفات متعدد که از مهمترین آنها التفهیم فی صناعة التنجیم است.

«بیکنل»^۱ این ماده تاریخ را بزبان انگلیسی بقسمی بیان کرده است که همان تأثیر تاریخ اصلی را می‌بخشد. اینک ترجمه ماده تاریخ بانگلیسی :

Thrice take thou from Musalla's Earth its richest grain.

حروفی که مطابق دستگاه الفبای لاتینی در کلمات Musalla's Earth

بجای اعداد بکار می‌روند M و L و L هستند ، یعنی ۵۰ + ۵۰ + ۱۰۰۰ یا ۱۱۰۰ عبارت its richest grain شامل سه حرف I است یعنی ۳ و یک حرف C یعنی ۱۰۰ ؛ اگر ۱۰۳ را سه برابر کنیم عدد ۳۰۹ بدست می‌آید که چون از ۱۱۰۰ کاسته شود عدد ۷۹۱ ، که تاریخ هجری قمری وفات حافظ است ، نتیجه می‌گردد . شکی نیست که اینگونه محاسبه تا حدی پیچیده و دشوار است اما این قبیل تفننات ریاضی همواره بین ایرانیان متداول و معمول بوده است .

بزرگترین ریاضی‌دان دربار مأمون محمد بن موسی الخوارزمی بوده است . زادگاه وی «خیوه» بود ، از این روی می‌توان وی را ایرانی شمرد . کاری که خوارزمی در ریاضیات کرده بتفصیل در کتاب The Legacy of Islam (صفحات ۳۸۱ تا ۳۸۵) آمده است و ضرورتی ندارد که آنچه را در آن کتاب حقیقتاً ادا شده است اینجا تکرار کنیم . احتمال می‌رود که کلمه «جبر» از وی بیادگار مانده و از عنوان کتاب «الجبر والمقابله» او که معنی آن «علم حذف و تحویل» است ، گرفته شده باشد .

اهمیت خوارزمی در تاریخ ریاضیات بستگی باین نکته کوچک ، اما شایان توجه ، ندارد بلکه بیشتر باین حقیقت مربوط است که وی نخستین دانشمندی است که موضوع را با نظامی خاص مورد مطالعه قرار داده و دانشهای یونانی و هندی را باهم تلفیق کرده است . تأثیر او در افکار ریاضی‌دانان از هر یک از دانشمندان دیگر قرون وسطی بیشتر بود . خدمت اصلی وی بکار بردن اعداد هندی در حل عددی معادلات بود . کمک دیگری هم که بحل معادلات درجه اول کرد عبارت بود از پذیرفتن اصول موضوع مربوط به نقل جمله‌ها از یک

طرف معادله بطرف دیگر و تبدیل کسرهای غیر صریح بکسرهای صریح . راه حل‌های او برای معادله درجه دوم $x^2 + px + q$ هر دو مبتنی بر روش‌های یونانی است . هم او امتحان با عدد ۹ را تبیین کرد و بعدها ابن سینا آنرا تعمیم داد . اما خوارزمی بوجود ریشه منفی واقف نبود و نویسندگان بعد از وی نیز چنان بودند و در حقیقت اینگونه ریشه تاسده هفدهم مجهول بود . هرچند قرائن دال بر آن است که خوارزمی باصطلاح «توان سوم» یا «مکعب» کاملاً آشنا بود وی بحل معادله درجه سوم توجهی نداشته است .

محمد بن موسی خوارزمی بسال ۲۳۶ هجری (۸۵۰ میلادی) در گذشت وی را نباید با هموطنش ابوعبدالله محمد خوارزمی ، که در حدود سال ۳۶۶ هجری (۹۷۶ میلادی) کتابی بنام مفاتیح العلوم تألیف کرده بود اشتباه کرد . این خوارزمی به تبعیت از علاقه مخصوص ایرانیان بجدول بندی علم را به «عربی» و «غیرعربی» تقسیم کرد و علم غیرعربی را به علوم طبیعی و ریاضی تقسیم نمود و در زمره علوم ریاضی به بحث و فحص در باره هندسه و حساب و اصول جبر و جراثقال بافصلی درباره تعادل مایعات پرداخت .

همعصر با این کتاب ، کتاب دیگری منتسب بیک جمعیت سری معروف به «اخوان الصفا» منتشر شد . این جمعیت در حدود پنجاه کتاب علمی در باره موضوعهای مختلف ریاضی و نجوم و شیمی منتشر ساخته و نیز بمطالعه پدیده‌های طبیعی مانند جزر و مد و زلزله و خسوف و کسوف پرداخته و بمسائلی از نوع «چرا جداهائی که یک زمان در هوا یا آب منتشر میشوند پایکدیگر مختلط و مشتبه نمی گردند؟» توجه داشته است . تصور میرود که اکثر اعضاء جمعیت اخوان الصفا ایرانی بوده‌اند .

بناچار از ذکر اسامی عده زیادی از دانشمندان که با دربار بغداد ارتباط داشته‌اند می گذریم و از این سینا هم ، که شهرتش (چنانکه بموقع اشاره خواهیم کرد) بیشتر در طب بوده است تا در ریاضی در اینجا صرف نظر می کنیم و فقط یاد آور می شویم که با اینهمه ریاضی دانی بنام بود .

از یاد بیرونی (۳۶۳ تا ۴۳۹ هـ / ۹۷۳ تا ۱۰۴۸ م .) باسانی غافل نمی توان شد . وی در موضوعهای گوناگون بمطالعه و تحقیق پرداخت ، طولها و عرضهای جغرافیائی را بدقت اندازه گرفت ، دربارهٔ اینکه زمین حول محور خود دوران می کند یا نمی کند بحث کرد ، وزن مخصوص صحیح هجده سنگ گرانبهارا بدست آورد و طرز کار چشمه های طبیعی و چاههای آشفشان (آرتزین) را توضیح نمود ، حتی ببحث دربارهٔ وضع درهٔ سند در دورهٔ پیش از تاریخ و در مورد عجائب خلقت آدمیان پرداخت .

باتولد عمر خیام ، که بسال ۴۳۶ هجری (۱۰۴۴ میلادی) روی داد ، دورهٔ زرین علم ایرانی پ پایان رسید . نام خیام نزد مردم انگلیسی زبان چنان از جنبهٔ دیگری شهرت دارد که لازم می داند برای برقراری موازنه عقیدهٔ دو تن از هم میهنان خیام را دربارهٔ او در اینجا نقل کنم .

زوزنی^۱ وی را « بزرگترین ریاضی دان و سنجی بی بدیل » می داند . حاجی خلیفه فاتحه الکتاب جبر خیام را بهترین اثر وی می شمارد . اما نظر او دربارهٔ ریاضیات با آنچه دوست سال پیش از او بود تفاوتی نداشت . وی این علم را تاجائی دنبال می کرد که برای نجوم و سمیزی اراضی و معاملات بازرگانی و قانون ارث مفید بود و بکار می رفت .

مطالعات ریاضی را خیلی از مرحله ایکه خوارزمی در آن متوقف شده بود جلوتر برد . کار اصلی او راجع بمعادلات درجهٔ دوم بود . از تقاطع مقطعهای مخروطی برای حل مسائل جبری استفاده کرد . شکلهای مختلف معادلات درجهٔ

۱ - محمد بن علی بن محمد خطیبی زوزنی (زوزن شهر کوچکی بین هرات و نیشابور بوده است) در حدود سال ۶۵۰ هجری کتاب تاریخ معروف تاریخ الحکماء ابن قفطی را مختصر کرده و ترجمهٔ احوال بیشتر از چهار صدتن از بزرگان طب و فلسفه و نجوم و ریاضی را در آن جا داده است . نام کتاب وی « منتخبات الملتقطات من کتاب تاریخ الحکماء » است .

۲ - مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی معروف بحاجی خلیفه و اصلش از آناطولی (آسیای صغیر) است و از فضلاء و ادبای قرن یازدهم بشمار می آید . کتابهای متعدد دارد از جمله « کشف الظنون و تقدیم التواریخ ... » و « میزان الحق فی اختیار الاحق »

سوم را بنحوی کامل طبقه بندی کرد و برای هر یک یک راه حل هندسی یافت و ساخت.

برای معادلات درجه دوم برحسب تعداد جمله‌های آنها طبقه بندی خاصی قائل شد و حل جبری آنها را با حل هندسی و رسم شکل یا حل هندسی را بوسیله حل جبری تحقیق کرد و این روش را منظمأ در تمام کار خود رعایت نمود... گذشته از اینها معرف و مشخص کار او یک روح منظم و روش مرتب طبیعی است. اما کار اساسی او در حل معادلات درجه سوم است و این امر عمر خیام را بزرگترین و با ابتکارترین ریاضی دان زمان خود ساخته است. برای هر یک از انواع معادلات درجه سوم که خود او وضع کرد راه حل هندسی یافت و رسم نمود و در باره تغییرات لازم برای هر حالت خاص بحث نمود و از این راه خدستی بعلم کرد که درخور ذکر و شایان تحسین است.

البته پیش از عمر خیام دیگران هم باین مسائل پرداخته بودند. مثلاً ماهانی^۱ (حدود ۲۴۶ هـ / ۸۶۰ م.) سعی کرده بود کره را بدو قطعه بنسبت معین تقسیم کند (مسئله ارشمیدس)؛ این منظور با عبارت $x^3 + a^2b = cx^2$ ، که معروف بمعادله ماهانی است، بیان میشود. وی بحل این معادله توفیق نیافت و معادله را ابوجعفر خازنی (خازن بمعنی گنجور یا کتابدار) حل کرد. وی در حدود ۵۳۴۹ هجری (۹۶۰ میلادی) از خراسان برخاست و مسئله را بکمک قطوع مخروطی حل کرد. اندکی بعد محمد بن لیث (حدود ۳۹۱ هـ / ۱۰۰۰ م.) بمعادلات درجه سوم و ساختن هفت ضلعی و نه ضلعی منتظم و معادلات درجه چهارم علاقمند شد و تصادفاً بحل این معادلات دست یافت.

در مثلثات نخستین پیشرفته‌ها نصیب صابئین گردید و بوسیله آنان انجام شد. اولین نام ایرانی که در مبحث مثلثات این رساله مختصر قابل ذکر است نام ابوالوفاء^۲ (۳۲۹ تا ۳۸۷ هـ / ۹۴۰ تا ۹۹۷ م.) است. وی منجمی عالیقدر و یکی

۱ - ابو عبدالله محمد بن عیسی ماهانی در ریاضیات و نجوم از اجلة علماء بشمار میرود. در قرن سوم هجری و قبل از خوارزمی میزیسته است. کتابی در عرض کواکب سیاره و کتابی در نسبت و کتابی درباره شکلهای کتاب اول اقلیدس نوشته است.

۲ - محمد بن محمد ابوالوفاء بوزجانی (بوزجان شهری بوده است در خراسان) محاسب و مهندس معروف قرن چهارم هجری دارای کارهای ابتکاری در هندسه.

از بزرگترین ریاضی دانان اسلام بود. نجوم وی بالاتر از نجوم بطلمیوس نبود و برخلاف آنچه پنداشته شده تغییر در عدم تساوی سوم ماه را کشف نکرد، اما شاید نخستین کسی بود که تعمیم قضیه جیب (سینوسها) را بمثلثات کروی باثبات رسانید. ابوالوفا روش جدیدی برای تنظیم جدول جیب پیش گرفت و با آن جیب زاویه ۳۰ درجه را تاهشت رقم اعشاری حساب کرد. بروابطی نظیر روابط $\sin(a \pm b)$ فعلی وقوف داشت. ظل (تانژانت) زوایا را هم مورد مطالعه مخصوص قرار داد و جدولی برای ظلها تنظیم نمود و قطر جیب تمام و قطر ظل تمام (سکانت و کوسکانت) را هم جزو نسبتهای مثلثاتی وارد ساخت و بروابط ساده بین نسبتهای مثلثاتی، که امروز غالباً برای شناساندن آنها بکار میروند، واقف بود.

خواجه نصیرالدین طوسی (که جای دیگر نیز از وی یاد خواهیم کرد) کارهای ابتکاری بیشتری کرد اما اگر یک قرن زودتر زندگی کرده بود شهرت جهانی می یافت. چون مقارن زندگی او دوره تجدد علمی و هنری و ادبی (رنسانس) در اروپا در حال طلوع بود و هنوز کارهای علمی نصیرالدین فرصت معروف شدن نیافته بود که بسبب تلاش فوق العاده سریعی که در مغرب زمین میشد عقب افتاد. آخرین نامی که از علمای ایرانی باروپا رسید اسم بهاء الدین آملی بود که بسال (۵۹۵۴/۱۵۴۷ م.) در آمل چشم بدنیاش گشود و بسال (۱۰۳۲/۱۶۲۲ م.) در شیراز درگذشت. کتاب او بسال (۱۲۲۷ هجری ۱۸۱۲ م.) در کلکته منتشر شد و بعداً بآلمانی و فرانسه ترجمه گردید. اما این کتاب ارزش زیادی ندارد و هیچ چیز ابتکاری در آن نیست و من از این دانشمند فقط برای کامل بودن تاریخچه یاد میکنم نه بدان سبب که کار پرارزشی بانجام رسانده است.

۴ - علم نجوم تعلیمی و علم احکام نجوم^۱

مطالعه در احوال کواکب جزئی از برنامه تحصیلی هر ایرانی درس خوانده قرون وسطی بود. درست همانطور که ریاضیات در خدمت نجوم بود

۱ - آنچه در هیأت و نجوم مبنای علمی و ریاضی دارد علم نجوم تعلیمی Astronomy و آنچه بغمیب گوئی و پیش بینی مربوط میشود و دارای پایه های علمی نیست علم احکام نجوم Astrology نامیده میشود.

نجوم (یا بهتر بگوئیم علم احکام نجوم) به طب خدمت میکرد و این علوم چنان بهم پیوسته بودند که از مطالعه و فرا گرفتن همه آنها گریزی نبود.

از این روی پس از آنکه ابن سینا قرآن را از بر کرد ریاضیات را نزد محمود نامی که در هندسه دست داشت فرا گرفت و پس از آن نجوم را از ابوالحسن کوشیار آموخت و چون در آن میان فقه و منطق را هم آموخته بود عطف توجه بطب کرد و سرانجام پزشک شد و در آن زمان فقط شانزده سال از سن او میگذشت.

در کتاب « هزار و یک شب » دو مثال خوب برای نشان دادن تربیت علمی آن زمان میتوان یافت که نشانه جامع بودن معلوماتی است که فرا سیگرفته اند؛ یکی داستان دلاک پر حرف شب یکصد و شصتم است که « بهترین دلاک بغداد و پزشکی مجرب و کیمیادانی عمیق و منجمی ژرف بین و نحو دانی متبحر و خطیبی بلیغ و منطقی دانی دقیق و ریاضی دانی بصیر در رموز هندسه و حساب و نجوم و دقائق جبر بود ». دیگر شرح معلومات و کمالات کنیز کی است بنام « تودد » که پنج شب تمام (شبهای چهار صد و چهل و نهم تا چهار صد و پنجاه و چهارم) را اشغال میکند و نمونه خوبی از وضع علوم طب و نجوم در بغداد قرون وسطی را نشان میدهد.

نظامی عروضی سمرقندی معتقد بود که پادشاه باید چهار دسته از مردمان را در بارگاه خود نگاه دارد : منجم و طبیب و شاعر و دبیر . اما همه با این عقیده همدستان نبودند و ابو طاهر خسروانی ، شاعر سامانی ، از چهار دسته از مردم سخن میگوید که یک جوسود از وجودشان انتظار نمیتوان داشت و آنان عبارتند از طبیب و زاهد و منجم و جادو گر .

تا جائیکه نگارنده می داند از علم احکام نجوم در ایران پیش از اسلام نشانه ای برجای نمانده است . کتابهایی که از زردشتیان باقی مانده بوضعی حیرت انگیز از خرافات و موهوماتی که زائیده احکام نجوم است بر کنار و مبراست و در آنها ماه و ستارگان با خورشید رخشان لاف همسری و برابری نمی زنند .

اما داستان خلفای عباسی بغدادی بکلی دیگر است. مأمون بمطالعه احوال ستارگان همانقدر علاقه نشان می داد که به طب و ریاضی توجه داشت. و سبب آن بود که این سه علم در اصول کاملاً بیکدیگر مربوط و پیوسته بودند. شاید نجوم از علوم دیگر مهمتر شناخته می شد و فرا گرفتن آن نیازمند بداندستن مقدار زیادی ریاضیات بود. ولی باز جنبه عملی علوم بیشتر مورد توجه و عنایت بود و نمونه این توجه دستوری بود که مأمون برای نقشه برداری و سمیزی صادر کرده بود و سن کمی جلوتر از آن صحبت داشتیم.

منصور خلیفه عباسی طرحی ریخت که بسیار شگرف بود و احتیاج بمقدار زیادی مطالعات و تتبعات علمی و فنی داشت و آن ایجاد پایتخت جدیدی برای مقر خلافت بود. منصور محلی را که بغداد فعلی در آنجاست انتخاب کرد و کار را بکف کفایت نوبخت منجم ایرانی سپرد.

ساختمان بسال (۱۴۵ هـ / ۷۶۲ م.) آغاز شد و متضمن بنای شهری محصور بود که دروازه های مخصوص و مساجد و ساختمانهای عمومی (از جمله یک بیمارستان) و عده زیادی ترعه و پل داشته باشد اما بدبختانه از همه آن بناچیزی بجای نمانده است.

منجمان هم مانند ریاضی دانان مطالب بسیار از هندوستان اقتباس کردند. نخستین کسی که از جانب منصور خلیفه مأمور نقل آثار علمی هندی عربی شد ابراهیم فزاری (متوفی بسال ۱۶۱ هـ / ۷۷۷ م.) ایرانی بود. ابراهیم فزاری پسری داشت که مانند پدر بگرداندن آثار هندی عربی پرداخت و ترجمه های کتابهای نجومی او پایه و اساس جداول نجومی خوارزمی را تشکیل داد. معروف است که فزاری نخستین کسی است که نوعی اسطرلاب را، که «سکستان» امروز نتیجه تکمیل آن است ساخت. مأمون بمنظور تشویق او مقرر داشت که رصدخانه ای در بغداد و یکی هم نزدیک «تدمر» بنیاسازند.

۱ - Sextant - اسبابی است مرکب از یک قوس ۶۰ درجه که برای تعیین ارتفاع کواکب

بکار می رود.

پادشاهان آل بویه که از ایران برخاستند و بسال (۵۳۶۵ / ۹۷۵ میلادی) بغداد را فتح کردند کمتر از عباسیان بعلم نجوم دلبستگی نداشتند. بزرگترین پادشاهان این دودمان عضدالدوله بود که معلمش ابوالحسین صوفی رازی (۲۹۱ تا ۵۳۷۷ / ۹۰۳ تا ۹۸۷ م.) بوده است. این شخص یکی از بزرگترین منجمان اسلام است و کتابی درباره کواکب نوشت که مصور بود. این کتاب با کتابهای ابن یونس و الخ بیگ سه شاهکار اسلامی در علم رصد کواکب بشمار میروند.

شرفالدین که یکی از پسران سلطان بود فرمان داد تا رصدخانه‌ای در بغداد بسازند و سرپرستی آنرا بدانشمند ایرانی ابوسهل کوهی که شهرتش بسبب مطالعه در معادلات بالاتر از درجه دوم بود سپرد. آلات رصدخانه را ایرانی دیگری بنام ابوحمید صاغانی که منجم و مخترع و ریاضی دان و سازنده اسبابهای علمی بود ساخت.

در همان اوقات دانشمندی از اهل مرو بنام حبش حاسب میزیست که اولین کسی است که وقت را از روی ارتفاع خورشید اندازه گرفت و جدولی هم برای ظل (تأثرات) زوایا تنظیم کرد. باز هم در همان اوقات منجمی بنام فرغانی در فرغانه ماوراءالنهر بوجود آمد که کتابهایش در افکار اروپائیان تأثیر بسیار داشته است. وی قطر زمین و قطر سیارات دیگر و فاصله آنها را از یکدیگر حساب کرد و رساله‌ای هم درباره ساعت آفتابی نوشت.

ابومعشر (که نام لاتینیش Albumasar است) نیز در همان قرن میزیسته و کتابی درباره فرضیه نجومی مربوط بجزر و مد نوشته است که در قرون وسطی بسیار مورد توجه بود.

در زمان خلافت معتضد دانشمندی بنام فضل نیری (بلاطینی *Amaritius*) میزیست که اصلش از نیریز شیراز بود. وی در رشته‌های مختلف دست داشت و از او آثاری بجامانده است که از جمله جداول نجومی و رساله‌ای در باب اسطرلاب کروی (که مهمترین کتاب در این موضوع بزبان عربی است) و کتابی در باره

ظواهر جو و تفسیرهایی بر کارهای بطلمیوس و اقلیدس را می توان نام برد . نتیجه فوری که برورود علم هندی بیغداد مترتب شد تنظیم تقویم بود . در ایران پیش از اسلام سال بدوازده ماه سی روزی تقسیم میشد و به دوازده ماه پنج روز می افزودند تا همه روزهای سال منظور شود . عبارت دیگر سال ایرانی سال شمسی بود . اعراب فاتح تاجائی که توانستند بجای سال شمسی سال قمری خود را متداول گردند . رسیدن نجوم هندی بدربار خلافت روش محاسبه دیگری را متداول ساخت که بر اثر نوشته های خوارزمی جنبه رسمی یافت . خوارزمی برای مبدأ طولهای جغرافیائی شهر «آرین»^۱ را که نام اصلیش «اوجین»^۲ و شهری در هندوستان مرکزی بود اختیار کرد . جداول او اکثراً اقتباس از کارهای پسر نوبخت^۳ بود . وی نوروز قدیمی ایرانیان را در تقویم وارد ساخت یعنی سال شمسی را پذیرفت و بدوره پیش از اسلام بازگشت و در نتیجه با مخالفت اهل سنت و اجماع مواجه شد .

بیرونی مینویسد :

« در زمان هارون الرشید زمین داران دورهم جمع شدند و از یحیی بن خالد بن برسک خواستند که نوروز را تقریباً دو ماه بتأخیر اندازد . وی قصد انجام این کار داشت اما دشمنانش زیان گشودند و وی را هواخواه مجوسان خواندند» و وی از این کار صرف نظر کرد و حال بهمان منوال باقی ماند . اما روز نوروز که در تقویم خوارزمی با گذشتن خورشید از نقطه اعتدال بهاری و ورود آن به برج بره (حمل) مصادف بود پذیرفته شد و همواره بعنوان یکی از مشخصات تقویم ایرانی باقی ماند . امروز هم نوروز با بیست و یکم ماه مارس منطبق است .

وضع بهمین صورت بود تا آنکه بسال ۴۶۷ هجری (۱۰۷۴ میلادی) ملک شاه سلجوقی با احداث رصدخانه جدیدی فرمان داد و در آن از عمر خیام و چند دانشمند دیگر برای برقرار ساختن تاریخ جدیدی استفاده

۱ - Arin - ۲ Ujjain - ۳ - ظاهراً در اینجا اشتباهی روی داده و منظور پسر

قزازی بوده است .

کرد. کار عمر خیام بوضع تاریخ جدیدی بنام تاریخ جلالی منتهی شد که از بیست و پنجم اسفند ماه (۴۵۷ ه. ش. ۱۵/ مارس ۱۰۷۹ م.) آغاز گردید. این کار علمی بقدری دقیق بود که در هر پنج هزار سال فقط یک روز در حساب ایام اختلاف حاصل میشود در صورتیکه در تقویم گرگواروی در هر ۳۳۳۰ سال یک روز اختلاف بوجود می‌آید.

این تقویم بی‌منازع ماند تا وقتی که زیج نصیرالدین طوسی وضع گردید. از این دانشمند باید کمی بیشتر صحبت کنم: وی بسال ۵۹۷ هجری (۱۲۰۰ میلادی) متولد شد. بر خلاف میل و اراده خود بجمعیت منتفزی از فدائیان بنام ملاحده ملحق گردید. پس از قلع و قمع آن جمعیت بخدمت هولاگوی مغول درآمد. بامغولان در محاصره بغداد شرکت کرد و پس از سقوط آن شهر باغارت آن در حدود نیم میلیون جلد کتاب بکتابخانه خود افزود. نفوذی عمیق در پادشاه مغول داشت بطوریکه وی پیش از هر کار برای تعیین ساعت سعد باو مراجعه میکرد. معتبرترین کار علمی او در رصدخانه مراغه که بسال ۶۵۸ هجری (۱۲۵۹ م.) برای او ساخته و پرداخته شده بود انجام شد. بهر دو زبان فارسی و عربی می‌نوشت. رساله‌ای در علم اخلاق، بیست باب در علم اسطرلاب، سی مقاله در باره نجوم و تقویم و رسالاتی چند در معدن شناسی و ریاضیات غیبگویی همه بزبان فارسی است. شهرت وی در نزد هم‌میهنانش بسیار بود اما بروی این خرده گرفته می‌شود که «این شهرت کمتر نتیجه کارهای علمی او و بیشتر مربوط بان بود که دارای خوئی دژم بود و یارای شنیدن حرفی مخالف عقیده خود نداشت و چون این امر بامنزلیت عظیم که در دستگاه هولاگو نصیب وی شده بود توأم میشد خرده‌گیری و ایراد براو را کاری دور از عقل و حزم می‌ساخت». اهمیت وی در ریاضیات و وامی که اروپا در این زمینه بوی دارد در صفحه‌های ۳۹۵ تا ۳۹۷ کتاب میراث اسلام آورده شده است.

شهر طوس در همان اوان منجم نامی دیگری بنام المظفر بوجود آورد که مخترع اسطرلاب مسطری بود. اسطرلاب مسطح تصویر کره بر یک صفحه

است و اسطرلاب مسطری تصویر این صفحه است روی یک خط. این اسطرلاب را گاهی عصای طوسی می نامند.

یکی از شاگردان این طوسی قطب الدین شیرازی (۶۳۴ تا ۷۱۱ هـ. / ۱۲۳۶ تا ۱۳۱۱ م.) است که در کتابی بنام المناظر درباره پدیده بینائی و رنگین - کمان بحث کرده است. توضیحی که وی داده است عیناً مانند توضیحات دکارت است. بوسیله یکی از شاگردان او بود که کتاب «المناظر» ابن هیثم باروپا راه یافت و تأثیری عمیق در کارهای راجر بیکن و لئوناردو داوینچی و یوهان کپلر بخشید.

معاصر این مردان بزرگ دانشمندی بود بنام فخرالدین رازی که شهرتش بیشتر در فقه بود و همچنین در طب تبحر داشت. کتابی در نجوم و دایرة المعارفی در علوم بزبان فارسی نوشت. قسمتی از یکی از کتابهای او را مرحوم پرفسور نیکلسن بانگلیسی ترجمه کرده است.

علم نجوم بر پسی هائی که طوسی ریخته بود پیشرفت کرد. در زمان پادشاهی میرزا الغ بیگ تیموری (که بسال ۸۵۳ هجری بدست پسر خود کشته شد) تکان تازه ای باین علم داده شد. سهمی را که این پادشاه در این باره داشته بهتر است از زبان یکی از نویسندگان ایرانی همعصر او بشنوید :

« در حق سلطان ماضی الغ بیگ گورگان رحمت الله علیه باید گفت که وی پادشاهی عالم و عادل و قادر و قاهر بود و در نجوم مرتبتی بلند و در منطق نظری موشکاف داشت. در زمان سلطنتش قدر دانایان بمقامی بلند و در کنف حمایتش منزلت دانشمندان بمرتبتی ارجمند رسید. در هندسه مظهري از دقایق و رموز بود و در هیأت المجسطی را شرح و تفسیر میفرمود. همه عالمان و فیلسوفان در این عقیده همداستانند که نه تنها از صدر اسلام ، بلکه از زمان اسکندر ذوالقرنین ، تا کنون پادشاهی که مانند میرزا الغ بیگ جامع فلسفه و علوم باشد براریکه پادشاهی تکیه نکرده است. حضرتش را در دانش ریاضی دستی دراز بود بحدیکه در ارساد کواکب علمای عصر از قبیل قاضی زاده رومی و مولانا غیاث الدین جمشید را مدد میداد. اما این دو عالم متبحر پیش از بثمر رسانیدن کار بدرود حیات گفتند و سلطان

همه همت شاهانه را صرف انجام این مهم کرد و ارصادات و مطالعات آنان را کامل نمود و زیچ سلطانی را بوجود آورد و خود مقدمه‌ای بر آن نوشت. جداول این زیچ امروز معمول است و فیلسوفان برای آن قدر قائلند و برخی آنرا از زیچ ایلخانی نصیرالدین طوسی برتر میدانند.

پس از وفات الغ بیگ اشخاص سرشناس در علم نجوم کمیاب شدند. یکی غیاث‌الدین جمشید بود که از کاشان بسمرقند خوانده شد تا در مدرسه‌ای که در آن شهر ساخته شده بود بتدریس و تعلیم پردازد. از دانشمند دیگری هم بنام کاشی یاد میشود که طبیب الغ بیگ بود. کار ابتکاری او تصرفی بود که در کار کرخی (متوفی بسال ۴۲۰ هـ / ۱۰۲۹ م.) کرد و آنرا بهتر نمود. کرخی مجموع توان سوم اعداد

$$1^3 + 2^3 + 3^3 + 4^3 + \dots + n^3$$

را بدست آورده بود و کاشی پیشرفتی کرد و مجموع توان چهارم را بدست آورد. شاید لازم نباشد که درباره علم احکام نجوم ایرانیان چیزی بگویم زیرا که امروز تعداد کسانی که بصحت این احکام معتقدند بسیار کم است. اما هر کس کتابهای تاریخ ایرانی، خاصه به نوشته‌های داستان نویسان مراجعه کند از عده پیشگوئی‌های صحیحی که منجمان آن ایام میکرده‌اند حیرت میکند. وظیفه اصلی منجمان، گذشته از تعیین ساعات سعد برای سفر کردن و دارو خوردن و خون گرفتن و مانند آنها، پیشگوئی حوادث بود. اگر ادعای آنان بکلی دروغ و باطل بوده و خود نیز باین امر وقوف داشته‌اند باید اعتراف کرد که الحق مردانی شجاع بوده‌اند، زیرا که پادشاهان تاب مدتی دراز همنشینی با سفیهان و ابلهان را ندارند. من گاهی باین فکر می‌افتم که آیا ممکن نیست روزی یک کتاب خطی فارسی پیدا شود و نشان دهد که علم احکام نجوم هم در آن ایام علمی بوده است بانسجام و استحکام نجوم تعلیمی؟ شاید علم احکام نجوم سبانی صحیحی هم داشته است که بادعاوی موهوم آن بدور افکنده شده باشد.

از میان پیشگوئیهای درست، و ضمناً عجیب، شواهد متعددی توان آورد. یکی از آنها مربوط بسیاستمدار دانشمند خواجه نظام‌الملک وزیر ملک‌شاه بود.

خواجه عقیده ای راسخ بمنجمی معروف به « حکیم موصلی » داشت . حکیم پیشگوئی کرده بود که خواجه در مدتی کمتر از شش ماه بعد از مرگ خود اودر خواهد گذشت . منجم در بهار سال ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲ میلادی) مرد و خواجه بتهیه مقدمات مردن خود پرداخت و قضا را در پائیز همان سال کشته شد . این عطاش قاتل را دستگیر کردند و در شهر اصفهان گردانند تا مورد تحقیر همگان قرار گیرد سرانجام بدار آویخته شد . در همان هنگام عابری از او پرسید که « تو که از نجوم بهره داشتی آیا چنین روزی را برای خود پیش بینی کرده بودی ؟ » گفت : « من در طالع خود دیده بودم که با کبکبه و جلالی بالاتر از پادشاهان کوی و برزنهای اصفهان را خواهم پیمود . اما نمی دانستم که بدینصورت است » . اما از طرفی هم شاهد شکست بزرگ انوری هستیم که خود را عالم همه علوم نظری و عملی که در آن عصر وقوف بآنها میسر بوده است میدانست و پیشگوئی کرد که شبی توفانی چنان سهمگین روی خواهد داد که کاخهای رفیع را ویران و درختان تنومند را ریشه کن خواهد کرد . بسیاری از کسانی که بگفته های او اعتقاد و اعتماد داشتند چنان ترسیدند که بسردابها و غارهای بیرون شهر پناه بردند اما در آن شب نسیمی هم نوزید که چراغ لرزانی را که بر فراز مناره ای میسوخت خاموش کند .

اما همین صداقت و امانت تاریخ نویسان در ثبت و نقل پیشگوئیهای که درست یا نادرست بوده این فکر را پیش می آورد که شاید در پیشگوئی بوسیله ستارگان چیزی جز حقه بازی و خدغه و فریب وجود داشته است . با آنچه گفته شد نمیتوان ادعا کرد که اروپا از حیث علم احکام نجوم چیزی از ایرانیان بمیراث برده باشد .

با سقوط امپراطوری تیموریان انحطاط عمومی در ایران آغاز شد و از نجوم تعلیمی آنچه باقی ماند محاسبه خسوف و کسوف و رویت هلال بود و احکام نجوم همکار سحر و جادو شد . مجموع آنچه از این دو علم باقی مانده است بی اهمیت است و درخور توجه نیست . پس بهتر آنکه بطب پردازیم ، چون ایران در این

رشته نقشی و سهمی برجسته داشته و میراثی بزرگ برای دنیای جدید بجا گذاشته است .

۴ - طب ، گیاه شناسی ، شیمی

شواهد تاریخی حکایت می کند که پیش از استیلای تازیان فعالیت‌های طبی در ایران وجود داشته و ایرانیان غیرمسلمان در این زمینه سهمی بزرگ داشته اند . موضوع مورد بحث آنقدر وسیع است که گمان می کنم بهتر آن باشد که روش مراعات تقدم و تاخر در بیان وقایع را ، که تا بحال اعمال کرده ام ترك کنم و آنچه را که در رشته های مختلف طبی از ایرانیان بجا رسیده است مورد مطالعه و غور قرار دهم . نخست از خود طبیب سخن می گویم . وضع آبرو مند و مقام ارجمند طبیب را در جامعه کهنونی می توان تا حد زیادی مدیون ایرانیان دانست . صرف نظر از چند مورد استثنائی باید گفت که در یونان و رم پزشکان در وضعی بد و بی آبرو سیزسته اند . اما از مدارك تاریخی که از ایرانیان بجا مانده معلوم میشود که طبیبان بمقام مشاوره پادشاه می رسیده اند . پزشکان یونانی که در جنگ با آتن یا پزشکی که در جنگ با رم شرقی (بیزنطه) با سارت درمی آمدند با عزت و احترام پذیرفته می شدند و با آنان مانند اسیر رفتار نمی شد بلکه بصورت هممانان ناخوانده پذیرائی می شدند . گاهی بزرگترین مشاوران پادشاه که ، در حقیقت دست راست او بودند ، از میان پزشکان انتخاب می شدند . بوذرجمهر (بلاتینی Perzoes) وزیر خسرو انوشیروان عادل بود که از (۵۳۱ تا ۵۷۸ م . / ۹۱ تا ۴۴ پیش از هجرت) سلطنت میکرد . شرح حال وی که بقلم خود اوست بوسیله « نولد که » آلمانی ترجمه شده است . دلیلی که برای طبابت پیشگی خود ذکر میکند نشانه ای از اهمیت اخلاقی است که فن طبابت در آئین زردشت داشته است .

در زمان خلفای عباسی هم این منزلت بزرگ و احترام زیاد برای پزشکان تأمین بود و کارهای مهم دیوان غالباً بوسیله پزشکان تعهد می شد . مثلاً افراد خاندان بختیشوع تا شش نسل طبیب و مشاور مخصوص خلیفه بودند . شهرت ابن سینا در سیاست کمتر از آوازه او در طب نیست .

در ایران قرون وسطی حکیم باشی، یا رئیس طبیبان، مقامی داشت که گاهی از حیث قدرت با مقام صدارت رقابت میکرد. حتی در زمان نزدیکتری حکومت انگلستان مقام ارجمندی را که پزشکان نزد ایرانیان داشتند شناخت و «سرجان مک نیل»^۱ پزشک سفارت را، که تحصیلات خود را در «ادیمبرا»^۲ پایان رسانده بود، بمقام سفیر کبیری ارتقاء داد.

شاید مفهومی که ایرانیان از بیمارستان داشتند بزرگترین و بادوامترین یادگاری باشد که اروپائیان هبه کرده اند. بیمارستانهای جدید نتیجه مستقیم توسعه و بسط مؤسسات ایرانی است.

نخستین بیمارستانی که از آن اطلاعات مبسوط داریم بیمارستان جندی شاپور است که در شهری در جنوب ایران، نزدیک محل اهواز فعلی، دایر بوده است. جندی شاپور شهری بوده است قدیمی و بیمارستان و مدرسه پزشکی و دانشگاه آن از زمان شاپور اول (۲۷۱ م. / ۳۵۱ پیش از هجرت) پی ریزی شده بوده است. با احتمال قوی در آغاز کار در این مؤسسات تعلیمات بزبان سانسکریت بوده و روشهای طبی هندی بر سایر روشها غلبه داشته است. با بسته شدن مدرسه «رها» که بسال (۴۳۹ م. / ۱۸۳ پیش از هجرت) وقوع یافت، بسیاری از مغلان یونانی آن بجندی شاپور شتافتند و بی شبهه روشهای یونانی را هم در آنجا متداول ساختند. از اختلاط این دوروش روش خاصی بوجود آمد و حائز اهمیت شد تا جائیکه به القبطی مجال داد که چنین بنویسد:

«ایرانیان در علوم پیشرفتهای سریع کردند و روشهای جدید برای معالجه بیماریها و اصول تداوی بوجود آوردند تا جائیکه معالجات آنان بالاتر از معالجات یونانیان و هندیان شناخته شد. بعلاوه پزشکان جندی شاپور روشهای علمی اقوام دیگر را می پذیرفتند و آنها را با تجربیات و اکتشافات خود تلفیق می کردند و تغییر می دادند. برای فن طبابت مقرراتی وضع کردند و کارها و مطالعات علمی خود را یادداشت و ثبت می نمودند.»

و این است مطلوب طب جدید: مطالعه روشهای علمی معمولی و تغییر

آنها در نتیجه تجربه و آزمایش و انتشار مطالبی که بدست آمده برای استفاده دیگران . چون معلمان این مدرسه برای تدریس در مدرسه جدید طب و کسار در بیمارستانهای بغداد بسوی پایتخت خلفای عباسی شتافتند مدرسه بطور طبیعی از میان رفت . معروفترین بیمارستانهای بغداد آن بود که عضدالدوله بنا کرده بود و تجهیزات کامل و موقوفات فراوان داشت و دارای داروخانه ای بود که داروهای آن از اکناف دنیای آنروز جمع آوری شده بود . مانند امروز معالجه بیماران سرپائی و بستری معمول بود . تخصص در میان پزشگان تشویق میشد . خدمت کار ورزی (انترنی و اکسترنی) متداول بود . برای بیمارستان مدیران غیر طبیب داشتند و دفتری هم برای وجوه بریه و صدقات وجود داشت . حتی بنظر می آید که نوعی دستگاه پرستاری هم معمول بوده است .

وقتی که «بنیامین تودلانی» بسال ۵۵۶ هجری (۱۱۶۰ میلادی) از بغداد دیدن کرد شصت و یک مؤسسه منظم با تشکیلات صحیح در آن یافت . در همان اوان در شیراز بیمارستانی وجود داشت که جزء دانشگاهی بود که در آن فلسفه و طب و نجوم و شیمی و ریاضیات تعلیم می شد . در آربل بیمارستانی مخصوص برای کوران و برای مبتلایان به بیماریهای حاد و برای نگهداری بچه های سرراهی وجود داشت . در بیمارستانهای کودکان دایگان همیشه برای شیر دادن بچه ها آماده بودند . در نیریز هم ، که امروز دهکده ای پیش نیست ، سال ۱۰۳۸ هجری (۱۶۲۸ میلادی) که هربرت از آن گذشته بیمارستان و مدرسه طبی وجود داشته است .

هویدا است که بیمارستانها همه تکالیف بیمارستانهای امروزی را انجام میداده اند و برخی از آنها بجای مدرسه طب نیز بکار میرفته اند بسیاری از این گونه مدارس ظاهر آخیلی کوچک بوده اند و کار آنها از حدود معلمی و شاگردی خارج شده و با مدارس طب بمعنی و مفهوم فعلی فرق داشته اند . سالهای متمادی برای اینگونه تعلیم طب و اشتغال به آن مانعی نبود . هر استادی می توانست هر وقت مقتضی بداند بشاگرد خود اجازه طبابت بدهد . فاجعه ای که در مطبی روی

داد توجه مردم را جلب کرد و بسال ۳۱۹ هجری (۹۳۱ میلادی) نوعی امتحان مرکزی مقرر و متداول شد. در آن زمان المقتدر بر مسند خلافت متکی بود. بنظر می رسد که پس از افول خلافت موضوع امتحان از میان رفته و نوعی اجازه طبابت جای آن را گرفته باشد. در زمان صفویه (حدود قرن دهم هجری) مراقبت و نظارت در شغل طبابت بر عهده یکی از دیوانیان، یعنی حکیمباشی، محول بود. نظارت عمومی بر شاغلین امر طبابت، از هر مقامی که بودند، و بر سایر کارهای وابسته بطب از قبیل دارو فروشی و نیشتر سازی و نظایر آنها بوسیله یک مرد غیر طبیب ملقب به محتسب، یا «بازرس کل»، اعمال میشد.

وجهه و مقامی که مدارس طبی یافته بودند ایجاب میکرد که مقررات اخلاقی وضع شود که همه متصدیان امور طبی ملزم به تبعیت از آنها بودند. این مقررات بعداً بهتر و کاملتر شد. در کتابهایی مانند المدخل تألیف ابن الحاج و تعالیم القریبی تألیف ابن الاخوة نکاتی از اخلاق و آداب طبی آورده شده است. در کتابهای مقدس زرتشتیان نظاماتی در باره حق العلاج پزشکان وجود داشت و همانها با تغییراتی در دوره اسلامی متداول شد. داستانهای متعدد از پزشگانی نقل شده است که حق العلاجشان پرداخته نشده بود و آنرا در دادگاه مطالبه می کردند. «بار هبرائوس»^۱ از طبیبی حکایت می کند که برای معالجه نوبه سه یک دعوت شده بود و چون در این کار توفیق نیافته بود حق القدمش را نپرداخته بودند و طبیب نصف حق القدم را باین دلیل مطالبه میکرد که اگر بیمار را کاملاً شفا نداده لا اقل بیماری او را بنوبه شش یک تبدیل کرده است.

در مورد بیماریهای گوش و گلو و بینی مکتب طب عربی عملاً از یونانیان خیلی پیش افتاد و به نسلهای بعد خدمات بسیار با ارزشی کرد. در میان اعراب کلمه «چشم پزشک» یا کحال آن معنی مبتذل و پستی را که در نوشته های جالینوس و دیگر نویسندگان سلف دارا بود نداشت اما نه در چشم پزشکی و نه در رشته گوش و گلو و بینی ایرانیان پیشرو نبودند مگر زکریای رازی که کتابی درباره

بینائی نوشت. رازی اولین کسی بود که دربارهٔ عمل آب مروارید شرحی نگاشت و دربارهٔ واکنش طبیعی مردمک چشم در مقابل نور گفتگو کرد. شاید بتوان برای این سیناهم، که معالجهٔ مجرای اشک را با گذراندن میل طبی در آن متداول ساخت، سهمی و قدری قائل شد. می‌توانیم از جبرئیل بن عبدالله که یکی از افراد خاندان بختیشوع و چشم پزشکی عضدالدوله بوده و رساله‌ای هم در بارهٔ چشم نوشته شده است یاد کنیم. نخستین کسی که در این باره بفارسی کتاب نوشت محمد بن منصور جرجانی است. کتاب وی مرکب از ده مقاله است که بخصوص هفتمین آنها که جنبهٔ فنی و علمی دارد بسیار جالب است. اما اگر موضوع را از جنبهٔ کلی و عمومی مطالعه کنیم بی‌شبهه اسامی برجسته متعلق با عراب است نه با ایرانیان.

در رشتهٔ جراحی بزحمت می‌توان گفت که ایرانیان پیشرفتی کرده یا نکرده‌اند. کتابهای جراحی چه عربی و چه فارسی بسیار کمیاب اند. در حقیقت در اینگونه کتابها از موضوعهای عملی و فنی متنوع گفتگو میشود و دربارهٔ اعمال مختلف جراحی از سوراخ کردن جمجمه تا بریدن شاهرگهای متسع بحث میشود. اما اطمینان ندارم که از جنبهٔ علم الامراض در بارهٔ بیماریهایی که محتاج بعمل جراحی باشند یا معالجهٔ آنها چیزی افزوده شده باشد. شاید پیشینیان در عمل سنگ تخصص داشته و گاهی توانسته باشند سنگ را از کلیه خارج کنند. برای بهاء الدوله (اوائل قرن دهم هجری) باید این مرتبت را قائل بود که مدتها پیش از «فاولر»^۱ و «پوتن»^۲ دریافته و نوشته بود که پس از عمل جراحی شکم باید مریض را بحال نشسته نگاه داشت و مراقبت نمود؛ برای معالجهٔ ورم صفاق نیز طرح اسبابی را ریخت که بدون احتیاج بباز کردن شکم بتوان لولهٔ مخصوصی را در آن داخل کرد که در یک انتهای آن یک نوک خیلی ظریف و در انتهای دیگرش کیسهٔ محکمی که هوا از آن نگذرد تعبیه شده باشد و با مکیدن از سوراخی که در وسط لوله باشد چرک را از پردهٔ صفاق بیرون کشید. مدتها پیش از آنکه گچ شکسته بندی

(که بگچ پاریس معروف است) در اروپا شناخته شود بوسیله شکسته بندهای ایرانی از آن استفاده نمی شد. تردید دارم که ایرانیان در موقع زایمان غیر طبیعی از شکافتن پهلوی زن باردار استفاده کرده باشند. فردوسی بیک چنین عملی اشاره میکند اما گفته شاعران حجت نمی تواند بود. من در کتاب « طب ایرانی » خودم که جزء مجموعه انتشارات طبی است، مینیاتور مجلسی را که این عمل در آن اجرا میشده چاپ کرده ام، اما احتمال می دهم که این صحنه نتیجه تخیل نقاش بوده باشد. هیچگاه در مطالعه کتابهای طبی بر نخورده ام که چنین عملی در چه تاریخ و کدام محل انجام شده باشد.

بسیاری از پزشگان در مورد « طب بالینی » برای ایرانیان بیش از آنچه درخور آنان است سهم و اعتبار قائلند. همه کس می داند که رازی نخستین کسی است که سرخک را از آبله تمیز داده است؛ توصیفی که وی از این بیماری کرده بوسیله « انجمن سید نهم »^۱ با انگلیسی ترجمه شده است. اما نمی توان مطمئن بود که وی در حقیقت آنها را دو بیماری جدا گانه دانسته باشد مگر همانقدر که هر کسی دانه های آبله و لکه های سرخک را از یکدیگر فرق می گذارد. همچنین برخی معتقدند که وقتی رازی نوشت که سرخکهای تند رنگتر از آنها که رنگ ملایمی دارند خطرناکترند در حقیقت فرق بین سرخک و مخملک را دریافته بود. اما گمان می کنم که مفهوم و معنایی که برای نوشته رازی قائل شده اند در حقیقت بیشتر از مقدار واقعی آن باشد. مسلماً رازی نمیدانست که آبله مسری است. ایرانیان برای جلوگیری از مبتلا شدن به آبله از تلقیح بازو و بیازو استفاده میکردند ولی محتمل است که این امر را از چینیان اقتباس کرده باشند.

پاره ای مطالعات ابتکاری را هم به این سینا نسبت میدهند. بنظر می رسد که وی متوجه تفاوت بین یرقان دموی و یرقان مسدود کننده شده باشد. توصیفی که این سینا از بیماری ورم غشاء مغز (مننژیت) کرده موجب شده است که برخی از مورخان وی را متخصصی در بیماریهای اعصاب بدانند که بر زمان

خود پیشی گرفته است. اما مطالعه «قانون» او نشان میدهد که وی از تمام عقاید نادرست معاصران خود بهره داشته است. ولی پیروی وی از عقیده ابن هیشم در باره علل بینائی، که مخالف معتقدات زمان بود و امروز صحت آنها به ثبوت رسیده است، موجب قدر و اعتبار ابن سیناست. همچنین است تعریفی که از بیماریهای زبونی و سستی کرده و در زمانهای بعد «کرافت اینینگ»^۱ نام آنرا «سستی در میان بیماران روانی جنسی» گذاشته است.

بنظر میرسد که وقتی جرجانی (قرن پنجم هجری) متذکر شد که در برخی حالات بزرگ شدن غدههای درقی با ضربان شدید قلب توأم است بیک موضوع کاملاً تازه و ابتکاری پی برده باشد و در طب امروز این وضع Thyrotoxicosis نامیده میشود. همچنین جرجانی بدین واقعیت علمی پی برد که برخی از امراض دشمن بعضی دیگرند و ممکن است با مرضی دیگر را درمان کرد. وقتی که امروز برای معالجه فلج از حمله مالاریای حاد استفاده می کنیم از این اصل پیروی کرده ایم.

کمی بعد بهاء الدوله (۵۹۰۶/۱۵۰۰ م.) که دانشمندی تیزبین و محقق دقیق بود قدیمترین تعریفی را که از سیاه سرفه شده است کرد و مرض را کاملاً تشریح و توصیف نمود. حساسیت در باره بوی گیاهان (Hay Fever) را نیز تعریف کرد ولی گمان میکنم که رازی این مرض را پیش از او شناخته و توصیف کرده باشد و آن در رساله ای بوده است بنام «مقاله فی العلت التي حین اجلها يعرض الزكام فی فصل الربيع عند شمة الورد». تقریباً در همان سال عمادالدین شیرازی مختصری درباره بیماری کوفت (سیفلیس) نوشت که مقداری مطالب ابتکاری در آن بود. این اولین اثری بوده که در باره این مرض بزبان فارسی نوشته شده و شاید پیش از آن بهیچ زبانی در مشرق کتابی در این باره نوشته نشده باشد. ولی مسلماً در آن موقع این بیماری را در اروپا می شناخته اند.

پیشرفت ایرانیان در معالجه امراض زیادتر بود تا در تشخیص آنها. دارونامه (فارماکوپه) های آنان مبتنی بر داروهای گیاهی یونانی بود اما آنچه از یونان بارت برده بودند داروهای معروفی مانند ریوند چینی، سنا، کافور،

جوزهندی، سیخک، سندل، فلوس، تمر، و مهمتر از همه، نیشکر را افزودند. گیاه‌شناسی و طب دوشادوش یکدیگر پیش رفتند. برای ایرانیان باید این خدمت معتبر را هم شناخت که در داروسازی از حدود گیاهان طبی تجاوز کردند و بدارونامه‌های خود تعداد معتنابهی دواهای شیمیائی افزودند که «سولفانامید» های امروز وارث و جانشین آنها بشمار میروند. رازی پس از آنکه جیوه را در نیمونها تجربه کرد آنرا بعنوان مسهل تجویز نمود و عمادالدین از آن در معالجه کوفت استفاده کرد. همچنین رازی دانه‌های سفیداب سرب را برای درمان چشم بکار برد، از این روی آنرا در دارونامه های اروپائی Trochisci Rasis یاصابون عربی مینویسند، در صورتیکه اسم اخیر غلط است، زیرا که رازی ایرانی و از اهل ری، دهی در نزدیکی تهران فعلی، بوده است.

دین اروپا بر رازی از این چند داروی معدود خیلی بیشتر است. نه تنها در طب دستور هائی نوشت که ترجمه آنها را Continens مینامند و مدت‌ها کتاب درسی غالب دانشگاهها بود بلکه کتابی هم در شیمی نگاشت که راه را برای مفهوم جدید اجسام شیمیائی هموار کرد. تازمان او اجسام به جامد و نامی و حیوانی تقسیم میشدند اما او طبقه بندی «حیوانی و گیاهی و معدنی» را در علم وارد ساخت. سپس معدنی را به جوهر و جامد و سنگ و زاج و بوره و نمک (ملح) تقسیم کرد و بین جامدات فرار و غیر فرار فرق گذاشت.

رازی بسیاری از نظرها و اندیشه‌های خود را درباره شیمی از جابر، که پدر کیمیای عرب نام دارد، اقتباس کرده بود. در اینکه بتوانیم جابر را ایرانی بشماریم تردید است. با احتمال قوی کار هائی که بوی نسبت داده شده است حاصل زحمات اخوان الصفا است، یعنی همان جمعیت خفیه ای که قبلاً از آن صحبت داشته‌ام. تأثیر این اخوان را در تمام تاریخ شیمی اروپا میتوان یافت. اما چون اکثریت اخوان ایرانی بوده اند می‌خواهم آنچه را که از جابر، بوسیله رازی، بمیراث ما رسیده است کاملاً بایرانیان نسبت دهم.

پس از رازی نوبت بابو منصور موفق میرسد که اولین کتاب طبی را بفارسی

نوشت. این کتاب نه تنها از جنبهٔ طبی بسیار مهم است بلکه از این نظر هم اهمیت بسیار دارد که اولین اثری است که از نثر فارسی (در ایران بعد از اسلام) بجا مانده است. از پانصد و هشتاد و پنج داروئی که در کتاب او از آنها یاد شده است هفتاد و پنج تا معدنی هستند. ابومنصور بین بی کربنات سدیم و کربنات پتاسیم فرق گذاشته، اطلاعی هم از اکسید آرسنیک و اکسید مس و آنتیمون داشته و از تأثیر سمی ترکیبات مس و سرب و خاصیت آهک زنده برای ازالهٔ مو با خبر بوده است.

چیره دستی ایرانیان را در داروها میتوان از مطالعهٔ دارونامه‌های قدیمی نویسندگان غیر ایرانی بهتر درک کرد. بسیاری از اسامی داروها معرف اصل و منشاء ایرانی خود هستند، جلاب که عرق مطبوعی بود، در حقیقت همان گلاب فارسی است. لغت Collyrium یا Collyre، که بهر مایعی که برای شستن چشم بکار میرود اطلاق میشود، از کلمهٔ «کحل» یعنی سورمه، گرفته شده است. ایرانیان سورمه را برای تقویت قوهٔ بینائی بکار میبردند. Elixir هم چیزی جز اکسیر یا «حجر الفلاسفه» نیست.

در سال ۲۵۶ هجری (۸۶۹ میلادی) شاپور بن سهل ایرانی دارونامه‌ای تألیف کرد که از داروهای منابع یونانی و نبطی^۱ و سریانی و داروهای محلی ایرانی تشکیل شده بود. این کتاب معتبر و متداول بود تا اینکه در نیمهٔ اول قرن ششم هجری جای خود را به «تریاق» ابن التلمیذ داد. حق آن است که این دو کتاب را اصل و مبنای هر دارونامه یا فهرست داروهای دیگری که بعداً نوشته شد دانست.

بسیاری از آنچه را بایران مدیونیم و هنوز مورد استفادهٔ ما است نگفته‌ام. نگفته‌ام، هم بدلیل آنکه جای دیگر بتفصیل گفته شده است و هم بسبب آنکه دیگران هم در این آبرو سهمی دارند. باین ترتیب از اشاره باولین مترجمانی که کتابهای علمی یونانی را احیا کردند و مقدمات بوجود آمدن دورهٔ تجدد (رنسانس) را

فراهم آوردند خودداری کرده‌ام . در باره آنچه ایرانیان از داروهای بیهوشی میدانسته‌اند مهر خموشی بر لب زده‌ام . بدلیل آنکه مورخان و شیمی دانان هنوز در این باره اتفاق ندارند و همداستان نیستند . از بهداشت عمومی و طب پیشگیری خیلی کم گفتم بدلیل آنکه عمل آنان با علمشان وفق نمیداده است . با اینهمه گمان میکنم آنقدر گفته باشم که ثابت شود ایران فقط (بنا بقول گریسون Garrison) مشعلدار علم نبوده بلکه مشعل خود را به اروپا سپرده است و آن مشعل هنوز با نوری درخشانتر از همیشه می‌سوزد .

بقلم : دکتر لارنس لاکهارت

فصل دوازدهم

ایران در نظر مردم مغرب زمین

دکتر لارنس لاکهارت E. Lockhart زبانهای شرقی را در کمبریج فراگرفت . مدت کوتاهی در وزارت خارجه انگلیس و سپس مدت ۲۶ سال در شرکت نفت ایران و انگلیس کار کرد و باز بوزارت خارجه منتقل شد . وی در ۱۹۵۳ به کمبریج بازگشت و کتاب خود را انتشار داد . مضمون این کتاب بنام « نادرشاه » منتشر میشود .

قریب ۲۵۰۰ سال مغرب زمین بایران نظر افکنده و این نظر گاهی آمیخته با مهر و ستایش و زمانی بر عکس آن بوده است . در این مدت متمادی ایران تحولات بسیار یافته ولی این تحولات نسبت به تغییرات عظیم مغرب زمین ناچیز بنظر میرسد . مغرب زمین در آغاز منحصر به یونان و کوچ نشینان آن بود سپس با تأسیس امپراطوری روم توسعه بسیار حاصل کرد . در قرون مظلّمه که دولت روم رو به تحلیل میرفت و قدرت ثابتی نبود که جای آنرا گیرد ، مغرب زمین کوچک و منقبض شد ولی در قرون وسطی شکل و معنای جدیدی پیدا کرد و اقوام اروپای مرکزی و غربی بشکل واحدهای جداگانه درآمدند دولتهای متمدن تشکیل دادند . اکتشاف ینگنی دنیا نیز باعث مزید وسعت مغرب زمین گشت . این تغییرات اساسی در طرز نظاره و نگریستن مغرب زمین بر ایران و مردم آن بالضروره اختلاف زیاد بوجود آورد .

۱ - شاهنشاهی هخامنشی

غیر محتمل است که اهالی خاك اصلی یونان یا حتی کوچ نشینان آن

در آسیای صغیر، قبل از قیام پیروزمندانۀ کوروش اول بر علیه ماد و تأسیس سلسلۀ هخامنشی (در وسط قرن ششم پیش از میلاد) در باب ایران اطلاعی دارا بوده باشند. نخستین خبری که یونان رسیده دائر بر اینکه دولت تازه‌ای در مشرق زمین بوجود آمده بلاشک موقعی بود که کروزوس پادشاه لیدی در ۵۴۶ قبل از میلاد بدست کوروش شکست خورده و گرفتار شده است. گرچه بعد از این واقعه توجه کوروش معطوف بنقاط دیگر شد لیکن یکی از سردارانش بنام هارپاگ در سال بعد بشهرهای متحد یونانی آسیای صغیر حمله برد و آنها را تسخیر نمود و باین ترتیب نخستین بار یونانیان و ایرانیان با یکدیگر تماس و رابطه مستقیم پیدا کردند. یونانیان کوروش را با دیده احترام و ستایش آمیخته به ترس می‌نگریستند. در شاهنشاهی بزرگی که وی و اعقاب بلافصلش بوجود آوردند، یونانیان دستگاه و ترتیباتی می‌دیدند که با مال خودشان تفاوت بسیار داشت زیرا در یونان هر شهری مستقل بود و دولت جداگانه‌ای تشکیل میداد، کوچک و ناتوان، که اغلب با سایر شهرها ضدیت داشت. آنچه که مشاهده میکردند دولت هخامنشی بود که جهانی را فرا گرفته و یک فرمانروا بنام شاهنشاه بر آن حکومت میکرد. یونانیان عنوان شاهنشاه ایران را بکلمۀ یونانی «بازی لئوس»^۱ بدون حرف تعریف ترجمه میکردند یعنی شهریار و همین نکته نشان میدهد در آن موقع که مجاهدتهای آنان بجلوگیری از توسعه سلطۀ ایران بر دولتهای کوچک یونان مصروف میشد، چه تأثیر و نفوذی شاهنشاه بر صفحه خاطر آنان داشته است.

ناکامی یونان آسیای صغیر در شورش‌هایی که برپا کردند و افتادن ملط بدست ایرانیان در ۴۹۴ قبل از میلاد بایستی ایمان یونانیان را بقدرت نظامی ایران و فروشکوه شاهنشاه راسخ‌تر کرده باشد. وسعت شاهنشاهی ایران و سپاه بیشماری که میتوانست بکار زار بفرستد، آن کشور را بنظر شکست نا پذیر نشان میداد و حتی حمله بان غیر ممکن تصور میشد. پایتخت‌های ایران چون شوش و همدان و تخت جمشید و پاسارگاد باندازه‌ای از یونان فاصله داشت که حمله کردن بانها

ممتنع بنظر میرسید. دوری شوش از سواحل مدیترانه بود که در حقیقت باعث شد که «کله اومن»^۱ باستغاثه «آریستا گراس»^۲ ملطی برای کمک و یاری بشورش ملط واقعی نگذارد. آریستا گراس بیهوده مخازن سلطنتی و ذخائر بیکران آنرا برای پادشاه اسپارت وصف میکرد و میگفت که «آن شهر را تصرف کنید و دیگر باک نخواهید داشت که «ژئوس»^۳ را برای ذخائرش بمبارزه بطلبید».

با وجود دوری پایتختها و شهرت افسانه آمیز آنها فرصت‌هایی پیدا میشد که یونانیها در باب ایران اطلاعات صحیحی بدست آورند. بسیاری از یونانیان واز آن جمله خود هرودوت بهنگام تولد و در مدت عمر از اتباع ایران بودند. عده‌ای از آنان برای رفتن بدربار شاهنشاه دلیلی پیدا میکردند یا چنین دلیلی پانها داده میشد. بعضی را مانند «هیستی آئوس»^۴ ملطی بطور اسیر یا گروگان بدانجا میبردند و برخی دیگر بعنوان نماینده رسمی میرفتند. بعضی نیز سفر طولانی را برای جلب عنایت شاهانه میکردند و شاهنشاه اغلب اوقات از بذل توجه دریغ نمیفرمود. از پیشه وران و صنعتگران اسیر شده که داریوش اول برای آراستن کاخ رفیعش در شوش گرد آورده بود عده‌ای یونانی بودند و از اینان کسانی که سرسخت بودند بلاشک مانند یونانیان کنونی آمریکا بموطن خود برمی گشتند و مشهودات خود را بتفصیل نقل میکردند. این مشهودات اگر صحیح نبوده بدون تردید مفصل بوده، ولی اکنون نمی توان گفت تا چه اندازه کامل بوده است زیرا بیشتر رسالات و کتبی که حاوی این تفصیل بوده کلاً یا جزءاً از بین رفته است.

دربادی امرشاید نمایش و بازی ساکنان خاک اصلی یونان را از قدرت ایران کاملاً آگاه نموده باشد. داستان زیر نشان میدهد که یونانیان گاهی نسبت باین قدرت بسیار حساس بوده‌اند: «فری نو کوس»^۵ در نمایشنامه غم‌انگیزی که از سرگذشت ملط کمی پس از سقوط آن نگاشت و بر صحنه نشان داد مردم آتن را

۱ - Cleomenes (پادشاه اسپارت) (۴۹۰ - ۵۱۹ قبل از میلاد) - ۲ - Aristagoras

۳ - Zeus (خدای خدایان در اساطیر یونان) - ۴ - هرودوت کتاب پنجم صفحه ۴۹ - ۵ - Histiaeus

۶ - Phrynichus

بگریستن واداشت وبعدی آنان را از رنج هم نژادان خود متألم ساخت که شاعر را هزار درهم جریمه کردند. «اشیل»^۱ که در پیروزی بزرگ بر سالامیس در ۴۸۰ قبل از میلاد شرکت داشت بیشتر احتیاط کرد و شش هفت سال صبر نمود تا خاطرات کسانی که خویشان و دوستان خود را در نبرد دریائی مذکور از دست داده بودند کهنه شود، آنگاه نمایشنامه موسوم به «ایرانیان» را نوشت و بجای اینکه مانند فری نیکوس از نگون بختی یونانیان سخن گوید شکست ایرانیان را شرح داد. نمایشنامه مذکور کهن ترین داستان تاریخی است که بما رسیده و باین ترتیب شروع میشود که در کاخ شاهي شوش، آنوسا ملکه مادر و درباریان در اثر بی اطلاعی ممتد از خشایارشا و سپاهیانش پریشان خاطر هستند. درباریان که متفقاً آواز و سرود میخوانند لباسهای فاخر در بردارند تا جلال و شکوه دربار ایران را نشان دهند. وقتی قاصد وارد میشود و خبر انهدام نیروی دریائی ایران و تلفات هولناک قوای شاهنشاه را میدهد پریشان حالی آنها مبدل بهیجان و تشنج شدید میشود. اشیل در این صحنه بهیچوجه مبالغه در نشان دادن تأثر بی اندازه ایرانیان ننموده است و در توصیف نبرد سالامیس ایرانیان را انصافاً «مردان دلاور» خوانده است. برای وی که در درجه اول سرباز و بعد در ملیت متعصب بوده، جدال و نبرد میان تیرو کمان ایران و نیزه یونان بوده است.

مدتی بعد، در قرن پنجم پیش از میلاد یونانیان ظاهراً صحیح ترین توصیف را از ایران باستان بدست آورده بسلك تحریر کشیدند.

با همان وارستگی قابل ستایش همردر شرح نزاع «هکتور»^۲ و «اشیل»^۳، هرودوت تاریخ بزرگ نبرد ایران و یونان را نگاشته و بسیاری از اوصاف حمیده ایرانیان را با امانت و درستی ذکر نموده و در عین حال از شرح معایب آنان بهیچوجه خودداری نکرده است. از مندرجات کتاب اوتصویر ملتی بدست میآید مرکب از شبانان پر طاقت که در کشوری سخت و کوهستانی زیست می کنند و پادشاهی (کوروش کبیر) بر آنان فرمانرواست که لیاقت بسیار در امور نظامی

دارد و ممالک را یکی بعد از دیگری در مشرق زمین فتح و تصرف میکند. بگفته‌او ایرانیان از پنج تا بیست سالگی «به پسران خود اسب سواری و تیراندازی و راست گوئی» می‌آموزند. نمونه این عشق براستی را در رعایت پیمانها از طرف مردم و وفای بعهد از طرف پادشاهان میتوان بخوبی ملاحظه کرد. مهارت و چالاکی آنان در اسب سواری و تیراندازی مورد تردید نبود ولی چون کمتر موجب شگفت بود کمتر نیز مورد بحث قرار میگرفت.

چیزی که ایرانیان از آن تنفر داشتند نخست دروغ بود سپس استقراض، زیرا شخص بدهکار ناگزیر بدروغ گوئی است. چون داد وستد نیز ممکن است با دروغگوئی توأم باشد ایرانیان به تجارت نیز تمایل نداشتند بنا بر این میدان خرید و فروش در کشورشان دیده نمیشد. کورش بزرگ روزی بنماینده رسمی اسپارت فرمود که از قومی مانند مردم «لاسدمون»^۱ باک ندارد «آنان محل معینی را در وسط شهر بدروغگوئی و فریفتن یکدیگر تخصیص داده‌اند.»

یونانیان از اوصاف دیگر ایرانیان نیز طبق کتاب هرودوت در شگفت بودند و این اوصاف همانقدر غیرعادی بود که عشق آنان براستی. مثلاً ایرانیان خود را «از هر حیث بهتر از همه ملل میدانستند» و با این همه «از همه ملل بیشتر آداب خارجی را استقبال میکردند»، چنانکه لباس مادی را بر تن جاسعه خویش ترجیح میدادند و بهنگام کارزار از مصریان زره را بعاریت میگرفتند. کارهای آنان در امور تجملی «متنوع و همگی عاریه بود» و در این جمله بطرز لطیفی تحسین و سرزنش با هم آمیخته است.

با اینکه ایرانیان در نبردهای بزرگ ماراتن و سالامیس و پلاته شکست خوردند هرودوت آنانرا «در دلاوری هیچ کمتر از یونانیان» نمیداند و فحوای گفته اشیل نیز چنین است. ناکامی آنها مربوط بکمی شجاعت نبود بلکه معلول پستی آلات حربیه و زره و جوشن و قلت تمرین بود.

هرودوت در باب مذهب ایرانیان هیچ تفصیلی نمیدهد ولی از گفته‌او

بر میآید که آنان نه معبد داشتند نه مجسمه نه محراب، بلکه در بلندترین قلعه کوهها قربانیهای میکرده‌اند. مورخ مذکور در خصوص ثنویت هیچ نگفته و شاید هیچ نمیدانسته است. گزنوفون هم شاید بهمین دلیل چیزی ننوشته است و این مسئله بعهدۀ ارسطووا گذار شده که نخستین بار عمیقاً مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد.

شرحی که هرودوت از ایران میدهد بسیار مفصل است و چنانچه دلبستگی او را به صنعت‌مقابله (در سبک انشاء) که در اینگونه مطالب بین یونانیان مرسوم بود در نظر بگیریم این حقیقت روشن میشود که ایرانیان در آغاز قومی پر طاقت بودند و پادشاهانی عاشق راستی آنانرا راه می بردند ولی بعدها که با اقوام تابعه لاابالی و راحت طلب مانند بابلی‌ها تماس پیدا کردند فاسد گشتند. سلاطین آنان مختار مطلق بودند و بی چون و چرا فرمانروائی میکردند. تا زمانی که این فرمانروایان از نوع کورش و داریوش بودند و اوضاع مطابق دلخواه بود. ولی وقتی که پادشاهان مستبد و ستمگر شدند ایرانیان هم مانند پادشاهان رو بفساد رفتند و بسیاری از نیروی حیاتی و روحیه خود را از دست دادند. بنا بر این علت فساد توسعه غیر عادی فتوحات و جهانگشائی بود یعنی همان چیزی که رومیان بنوبۀ خود دچار شدند و از آن متأثر بودند.

افلاطون در کتاب نوامیس نظریه فوق را تأیید میکند. بگفته وی ایران بعلت قدرت مطلقه و مستبدانه پادشاهان و فقدان حسن نیت بین آنان و مردم، از مقام رفیعی که در جرگه ملل داشت نزول کرد. کورش و داریوش بزرگ پسر گشتاسب هر دو سلحشور پرورش یافته و با دلاوری خود را بتاج و تخت رسانیدند ولی کامبیز و خشایارشا که در ناز و نعمت پرورده شده بودند در عمل خود را ناتوان و فاسد نشان دادند و خرابی کار آنها نتیجه بدی تربیتشان بود. بنا بر این خصائل حمیده ایرانیان اولیه پس از تماس آنها با اقوام مغلوب چندان پایدار نماند. هنگامیکه نتوانستند یونانیان را تحت استیلا در آورند شهرت شکست نا پذیری ایشان هم در نبردهای ماراتن و سالامیس و پلاته از میان رفت.

کمی پس از آن خاطره دیگری که از ایران در میان یونانیان موجود بود متزلزل شد: پس از بازگشت موفقیت آمیز گزنوفون با ده هزار سرباز یونانی از قلب شاهنشاهی ایران، دیگر هیچ یونانی باور نداشت که با لشگری مهاجم نتوان بداخله ایران راه یافت. تقریباً هفتاد سال بعد نیز اسکندر کبیر در مقابل حیرت جهانیان آن عصر بثبوت رساند که نه فقط شکست ایران بلکه تسخیر و تصرف ایران هم امکان پذیر است.

گرچه گزنوفون هیچگاه بداخله ایران اصلی گام ننهاد با این همه نزدیکترین رابطه را با کورش اصغر وعده زیادی از ایرانیان داشت و برای او احترام زیاد قائل بود. کتاب «آناباسیس»^۱ و کورش نامه اطلاعات بسیار در باب ایران وعادات وآداب ایرانیان در بردارد ولی کورش نامه را با نهایت حزم باید مطالعه نمود، زیرا گزنوفون مانند «مونتسکیو»^۲ ایران و آداب آنرا در بسیاری از موارد برای مستور داشتن عقاید خویش بکاربرد و چنانچه کتاب مذکور از لحاظ صورت مطالعه شود مقداری مطالب غیر واقع در آن مندرج است مانند پایان یافتن حیات کورش کبیر بخوشی وعمل ایرانیان بتقدیم قربانی بخدایان طبق آداب ورسوم یونانی. در نوشته های یونان اسم ایران فقط برای شرح اخلاق ایرانیان یا تشکیل یک دولت جهانی (در ازمنه مؤخر) یا وصف نمونه های تجمل وفساد شرقی برده نشده است. اگر اشاره «آریستفان»^۳ در نمایشنامه «آکارنی ها»^۴ در نظر گرفته شود سلاطین مشاهده میشود که از ایران برای مزاح وشوخی هم اسم میبرند. مثلاً عناوین غریب چشم و گوش شاهنشاه که بمأمورین خاص داده شده بود که میبایستی او را از امور مهم آگاه سازند، برای مسخرگی واستهزاء بنظر یونانیان خیلی جالب بود. یکی از بازی کنان نمایش مذکور چشم شاهنشاه است که بصورت دیده بسیار بزرگ در صحنه ظاهر میشود وحرکات مضحک از او سر میزنند.

وقتی که اسکندر کبیر شاهنشاهی هخامنشی را منقرض ساخت ویونان را از تهدید مسلم نجات داد وایران را از شهرت مصونیت محروم نمود در همان

وقت بمغرب زمین امکان داد که اطلاعات صحیح درباب مرکز و قلب مملکت ایران بدست آورد. دریا سالار او بنام «نثار کوس»^۱ نیروی دریائی خود را از مصب رود سند تا رأس خلیج فارس با موفقیت برد و اطلاعات با ارزشی درباب سواحل مکران و کرمان و فارس و خوزستان گرد آورد. او نخستین کسی است که از صید مروارید سخن گفته، صیدی که خلیج فارس بعدها بدان شهرت یافت. بهمین ترتیب او اولین بار متذکر شد که ایران به سه منطقه تقسیم شده: سواحل شنی و سوزان خلیج فارس، منطقه داخلی با هوای معتدل و سیوه دای متنوع و فراوان و جنگلهای وسیع، در آنسوی منطقه مذکور ناحیه ای نا هموار و کوهستانی سرد و مستور از برف. این تفصیل را «استرابو»^۲ برای آگاهی نسل های بعد تکرار کرد.

با اینکه اکتشافات مذکور ارزش داشت معذک اهمیت ادراک و فهم خود اسکندر درباب خصائل نیک ایرانیان بیشتر بود. اسکندر را فرصتی بدست آمد تا مشاهده کند پس از آن شکست قاطع چه رفتار و اخلاقی از ایرانیان بمنصه ظهور میرسد. شناسائی این ارجمندی ایرانیان بود که اسکندر را بر خلاف میل مقدونیها معتقد کرد تا سعی نماید ایرانیان مساوی و در ردیف اتباع یونانی او قرار گیرند. باین ترتیب اسکندر نظر تنگ یونانیان را که بر طبق آن ملل جهان بدو قسمت کاملاً متمایز بنام یونانی و غیر یونانی تقسیم میشد با خشونت از میان برد.

هر گاه اسکندر باندازه ای زنده میماند که دستگاه واحد جهانی بوجود آورد روابط بعدی ایران و مغرب زمین بکلی متفاوت بود، لیکن چنانکه رسم اعقاب بی کفایت است، جانشینان اسکندر باندازه او نفوذ و تأثیر نداشتند و در اثر کشمکش که بین آنها بوقوع پیوست موضوع امپراطوری واحد که جهان را فرا گیرد از نظر و اهمیت افتاد.

«پولیب»^۳ مورخ یونانی (حدود ۲۰۴ - ۱۲۲ قبل از میلاد) شرحی از همدان پایتخت سابق مملکت ماد نقل کرد و در مقدمه آن نوشته است^۴:

۱ - Nearchus - ۲ Strabo - ۳ Polybius - ۴ - «تاریخ» کتاب دهم فصل ۲۷

« مؤلفانی که هدف و منظورشان ایجاد تعجب و شگفتی است و عادت بگزارف گوئی و تولید هیجان دارند، همدان بهترین موضوع است ولی در شرح و وصفی که از میزان معمولی تجاوز کند برای امثال من که با حزم و احتیاط هستند موضوع بسیار دشوار و بازحمت است.»

آنگاه مؤلف مذکور مینویسد که کاخ همدان فضائی را گرفته که پیرامونش ۱۲۰۰ متر است و گرانی ساختمان گواهی میدهد که بنا کنندگان اولیۀ متمکن و ثروتمند بوده‌اند. تمام کارهای چوبی از سرو آزاد بود و تمام ستونها و تیرها و منبت کاریهای سقف‌ها از صفحات سیم و زر پوشیده شده بود. پولیب نخستین نویسنده مغرب زمین بود که توجه را بروشهای اختصاصی ایران در آبیاری بوسیله مجرای زیر زمینی که هم اکنون موجود و بنام قنات موسوم است، جلب کرد^۱.

استرابو نظری بعقب افکنده درباب هخامنشیان میگوید که از همه ملل غیر یونانی، ایرانیان بیشتر معروف یونانیان بودند زیرا از ملل مذکور که بر آسیا فرمانروائی داشتند هیچ یک بر یونان حکومت نکرده بود. در حقیقت ایرانیان نخستین ملتی بودند که یونان را تحت حکومت خارجی درآوردند. مورخ مذکور از قول «اراتستن»^۲ نقل میکند که گفته است ایرانیان در قبول زندگانی مدنی در ردیف یونانیان هستند^۳.

وسیله و مأخذ دیگری که برای رسیدن اطلاع درباب هخامنشیان یونان و بعدها به عالم مسیحی وجود داشت تورات بود که در بعضی از کتب آن قسمتهای متعدد راجع به کورش کبیر و فرمانروایان دیگر هخامنشی موجود است. این منبع اطلاع وقتی در دسترس یونانی زبانان قرار گرفت که ترجمۀ هفتاد نفری تورات در اوایل قرن سوم قبل از میلاد انجام یافت (محتمل است که بعضی از قسمتهای تورات خیلی زودتر بیونانی ترجمه شده باشد). شرحی که انبیاء بنی اسرائیل از ایرانیان آن عصر میدهند نسبت پاینان بطور کلی بسیار مساعد است ولی

۱ - «تاریخ» کتاب دهم فصل ۲۸ - ۲ Eratosthenes - ۳ - «جغرافیا» کتاب ۱۵ فصل ۲۳

باید مراقب بود که هرچه در باب ایران و ایرانیان در تورات دیده میشود همراه حقیقت نپنداشت.

جای شگفت نیست که در اثر بردباری و مهربانی کورش بزرگ و بعضی از جانشینان وی نسبت به یهودیان، اینان نیز از ایرانیان نیکوسخن گفته و آنان وفادار مانده باشند. کورش بهنگام گشودن بابل در ۵۳۹ قبل از میلاد یهودیان را در آنجا اسیر یافت. چون مذهب زردشت در آن زمان هنوز بر اساس توحید بود و اهورا مزدا خداوند خیر و نیکی خدای یگانه بشمار میرفت و ایزدان دیگری مانند ناهید (که بعداً از بابل اخذ شد) با ذات احدیت شرکت نداشت شاهنشاه هخامنشی برای قومی که خدای یگانه اش یهوه با پروردگار او یکی بود طبعاً محبت داشت و بدون شک احساس میکرد که پیشگوئی اشعیا نبی (در باب ۴۴) بر آورده شده، آنجا که گوید: «خداوند درباره کورش فرماید که اوشبان من است و تمامی مسرات مرا با تمام خواهد رسانید و حتی به اورشلیم خواهد گفت که تو ساخته خواهی شد و بمعبد که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

این نکته قابل توجه است که این بخش از کتاب اشعیا (از فصل ۱۱ تا ۵۶) قرار دارد که اکنون گمان میرود کار پیامبری نامعلوم باشد که در موقع اسارت بنی اسرائیل می زیسته بنا بر این معاصر یا تقریباً همزمان کورش کبیر بوده است.

طبق مندرجات باب ۳۶ از کتب تواریخ ایام و فصل اول از کتاب عزرا کورش فرمان داد معبد اورشلیم را از نو بسازند، ظروفی که بخت النصر از فلسطین ببا بل آورده بود به یهودیان مسترد داشت و بکسانی که مایل بمراجعت بوطن خود بودند اجازه بازگشت داد. طبق فصل ششم از کتاب عزرا، داریوش بموجب فرمانی دستور کورش را تأیید فرمود و تجدید بنای معبد اورشلیم در سال ششم سلطنت او پایان رسید.

گرچه بسیاری از کتاب «استر» از روی تخیل بسلک تحریر در آمده لیکن بنظر میرسد حقیقتی در گفته او موجود باشد که احشویروش (شاید اردشیر اول

باشد) در اثر نفوذ وی مانع شد که هاسان یهودیان را آزار دهد و بعد باعث گردید که او را بردار بلندی که برای مرد خای برپا ساخته بود بیاویزند. در باب جلال و شکوه کاخ شوش و طرز زندگانی مجزای زنان دستگاه سلطنت، شاید در گفتارهای استر حقیقتی موجود باشد. کتاب دانیال پیغمبر نیز که عموماً مأخذ قابل اعتمادی بیش از کتاب استر نیست، در باب تغییر نا پذیر بودن قوانین ماد و ایران روایتی منقول است که «قانون ایرانیان و مادها عوض نمیشود.»

بنا بر این بنظر یهودیان که مکرر در تحت رقیب دیگران درآمده بودند ایرانیان دشمن آزادی نبودند بلکه موحدینی بودند نیکوکار که سلطه آنان از بسیاری از اقوام دیگر بیشتر قابل تحمل بود. وقتی این نظریه در مغرب زمین رخنه یافت تصور اولیه ای که یونانیان از ایرانیان داشتند بایستی عوض شده باشد لیکن همان تصور اولیه است که سیمای حقیقی ایران را نشان میدهد، سیمائی که در دوره هخامنشی در نظر مردم مغرب زمین مجسم می شده است زیرا که یونانیان در آن دوره نه تنها قوه متفکره بلکه چشمان و زبان مغرب زمین بودند. بنظر یونانیان مهمترین عنصر در شاهنشاهی ایران پستی و حقارت فرد در تحت استبداد مطلق بود، زیرا وقتی که فرد یونانی میخواست ارزش واقعی عوامل تمدن خود را مورد رسیدگی قرار دهد آنها را با عوامل متضاد ملل تابعه شاهنشاهی ایران میسنجید چنانکه هم اکنون برای درک امتیازاتی که انسان در جهان آزاد دارد باید اوضاع مدنی و اجتماعی خود را با فردی که در تحت حکومت استبداد زیست می کند مقایسه نماید.

۲ - دوره اشکانی (از ۲۴۹ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی)

همین که دولت اشکانی در مشرق زمین بوجود آمد بناچار مغرب زمین بایستی آنرا زود یا دیر جانشین شاهنشاهی هخامنشی محسوب بدارد و بنا بر این باید با مهمترین دولت غربی داخل کشمکش شود. این دولت غربی روم بود که برای حمایت از تمدن غرب برضد «نیمه متمدن» های شرق جای یونان را گرفته بود. البته صحیح است که هیچگاه هستی روم از طرف دولت ایران آنگونه

در معرض خطر قرار نگرفت که آتن و بقیه یونان مورد تهدید ایران هخامنشی واقع شده بود. با این همه رومیان که بجهانگیری دست یازیده بودند در مسیر خود به شیرمهبی چون دولت اشکانی برخوردند. تقریباً مدت سه قرن دودولت بزرگ غرب و شرق برای سلطه خود تلاش کردند ولی هیچ یک آنقدر نیرومند نبود که بر دیگری مستولی شود و رومیان جنگجو مجبور شدند برای رقیبان اشکانی خود همان دلاوری را بشناسند که برای خود قائل بودند.

در قسمت اعظمی که دولت اشکانی پایدار بود چون دو امپراطوری با یکدیگر در حال جنگ یا خصومت بودند اسباب تعجب نیست که نظر رومیان نسبت باشکانیان و دولت اشکانی روی هم رفته تحسین آمیز نبوده و بیشتر مربوط بامور نظامی باشد. رومیها بحق اشکانیان را خشن و بی تربیت فرض میکردند و آنانرا از لحاظ فرهنگی پست تر از ایرانیان هخامنشی میدانستند ولی بمرور زمان بطوری که استرابو خاطر نشان کرده اشکانیان با مادی ها و پارسیها درهم آمیخته ملت ایران را تقریباً بازبان واحد بوجود آوردند^۱ و بزودی رومیان متوجه شدند، اما نه همیشه بنحو خوشی، که پادشاهان و نجبای اشکانی بمیزان شگفت آوری فرهنگ آموخته و از جمله زبان و ادبیات و نمایش های یونانی را نیکو میدانند و درک میکنند.

این درس ها چون در ضمن شکست های خفت آور روم تعلیم گردید بهتر نیز فرا گرفته شد. شکست وحشتناک روم در حران بسال ۵۳ قبل از میلاد که در آن «کراسوس»^۲ سردار رومی جان و سپاه خود را از دست داد بایستی برومیان که مدعی بودند بدون کوشش بر همه تفوق دارند لطمه زیاد وارد آورده باشد. هفده سال بعد نیز که «آنتوان»^۳ با مخارج زیاد و بیهوده سعی و مجاهدت کرد تا دژ هولناک تخت سلیمان را در آذربایجان و ماد تصرف کند، درس مذکور کامل تر شد. آوای آن هنوز در ادبیات روم طنین انداز است در این جمله ویرژیل^۴ که میگوید: «ایرانی اشکانی اعتماد بگریز دارد و از پشت برگشته

۱ - کتاب «جغرافیا»، قسمت ۱۵-۷۲۴ - ۲ Crassus - ۳ Mark Antony - ۴ Virgil.

تیراندازی میکنند. «اودر زبان انگلیسی اصطلاح «تیراندازاشکانی» میراثی است ازتحسین ویرژیل ودنیای روم نسبت به تدابیر جنگی اشکانیان: سواران تیرانداز اشکانی جلوی دشمن بصورت ظاهری گریختند ولی ناگهان بعقب برگشته بطور درهم وبرهم تیرها را دقیقاً بطرف متعاقبین خود می انداختند.

بعد از درس تدبیر جنگی که در اثر شکست کراسوس بطور مؤثر برومیان آموخته میشد حادثه مهیب و آموزنده سر بریده کراسوس بمغرب زمین نشان داد که اشکانیان با رومیان و یونانیان با هم بیک مدرسه رفته اند. وقتی سردار بی ملاحظه و ناخوانده رومی کشته شد سرش را بریده بعلامت پیروزی برای اردپادشاه اشکانی فرستادند وزمانی بمقصد رسید که اردمشغول تماشای «باکائه»^۲ تألیف «اوری پید»^۳ بود. هنگامی که سرخون آلود نزد او برده شد یکی از بازی کنان در مقابل بشاشت حضار آنرا بردست گرفت وابن اشعار را نقل کرد^۴:

ما جوانی را که تازه کشته شده ،

و شکار نیک بختی بوده ،

از کوه های آوریم .

منقد امروزی ممکن است بهره مندی پادشاه اشکانی ونجبای او را از ادب وهنر نمایش یونانی با بی حسی آنان مقابله کند که عمل وحشیانه (بریدن سر مخالفان عمده ومعامله ننگ آور با آن) را مجاز و بلکه تشویق میکردند. برای یک نفر رومی شاید ناشایستگی این عمل از آن جهت باشد که در این مورد یک نفر رومی دستخوش ماجرا بوده است.

شکست حران علاوه بر سرافکنندگی نظامی و درس مهیبی در سنجش تمدنها نتایج دیگری نیز در برداشت. یکی از نتایج کوچکش این بود که کمی بعد مغرب زمین نه تنها در باب کشور اشکانی بلکه در خصوص واحه مرواطلاعات مستقیمی بدست آورد. اشکانیان پیروز پس از جنگ سربازان اسیر رومی را

۱- جرجیک قسمت سوم - ۳۱ - ۲ - Bacchae - ۳ - Euripides - ۴ - سرگذشت

کراسوس بقلم پلوتارک Plutarch - قسمت ۲۳

از راه کشور اشکانی بمر و فرستادند. از میان آنها کسانی که بالاخره توانستند بموطن خود باز گردند اخبار و اطلاعاتی با خود بردند که «پلین ارشد»^۱ را بتألیف شرح صحیحی در باب آن ناحیه گمنام قادر ساخت. پلین بدون تردید از سربازان مذکور نیز اطلاعاتی برای وصف کشور اشکانی بطور مختصر ولی دقیق بدست آورد. نویسنده مذکور هر یک از هیجده ایالت اشکانی را بجای استان دولت پادشاهی نامیده و نشان داده که باین حقیقت پی برده بود که اجزاء دولت اشکانی بوضع سستی بهم پیوسته است. در این قسمت دولت مذکور اساساً با شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی تفاوت داشت^۲.

در مدت پنج قرن تسلط سلوکیان و اشکانیان، مغرب زمین اطلاعات مختصری راجع بیاریان داشت و این دوره برای پارسیان بمنزله کسوفی بود. معذک نویسنده گان چون استرابو و پلین و بطلمیوس در این مدت با مجاهدت اطلاعاتی از منابع قبلی درباره پارس بدست آوردند. باین ترتیب آشنائی مغرب زمین با ایران بتدریج افزایش یافت ولی بعضی اخبار نادرست و نقائص متعدد وجود داشت.

گرچه توصیف پلین از مرو و کشور اشکانی صحیح است ولی در باب ماد و پارس مأخذ اطلاعاتش چندان قابل اعتماد نیست (چنانکه مثلاً ایجاد شهر همدان را به سلوکوس نسبت داده است). معذک بسیاری از آنچه نوشته است ارزش دارد. پلین صفحاتی از کتاب تاریخ طبیعی خود را بگیاهان تخصیص داده و از جمله گفته است هلوبطوری که اسم آن در زبان لاتین^۳ حکایت میکند اصلش از ایران بوده است.

رومیان اشکانیان را در مذهب راسخ نمیدانستند و در حقیقت پادشاهان اشکانی عموماً بیشتر دوستدار فرهنگ یونان بودند تازردشتی. معذک در عصر اشکانی بود که روم بطور غیر مستقیم میراثی از ایران بدست آورد. بسیاری از افواج رومی که به «سیلیسی»^۴ و سایر ایالات مرزی اعزام شده بودند تا آنها را

۱ - Pliny the Elder - ۲ - تاریخ طبیعی کتاب ششم - قسمت ۲۵ - ۳ - persicum (malum)

حفظ کنند در مقابل مذهب دشمن روم ضعیف تر بودند تا در برابر اسلحه او و به مهر پرستی گرویدند. در این آئین عنصر مبارز برای سربازان رومی بسیار جالب بنظر رسید و توسط آنها بود که مهر پرستی در تمام دنیای روم شایع شد. معذک که محتمل است که بسیاری از گروندگان نمیدانستند که اصل مذهب مذکور از ایران است.

بدون تردید وقتی دو دولت بزرگ مرزهای مشترک داشته باشند همیشه تصادم بین آنها امکان پذیر است و لازم نیست برای این تصادم دلیل اقتصادی ذکر شود ولی نکته قابل توجه اینست که اشکانیان نه فقط بر سر قدرت بلکه تجارت نیز با روم رقابت داشتند. ابریشم چینی کالاهائی بود که تنها از راه کشور اشکانی ممکن بود بروم برده شود و هیچ اسباب تعجب نیست که دولت اشکانی خواسته باشد از این موقعیت استفاده کند. دولت اشکانی نه فقط ابتدا نیازمندیهای خود را رفع میکرد آنگاه اجازه عبور بقیه کالا را بمغرب زمین میداد، بلکه برای متاع مذکور بهای گزاف مطالبه می نمود. چون در دنیای روم ابریشم طالب بسیار داشت این انحصار تجارت بسیار دل آزار بود ولی رومیان، بر خلاف «ژوستینیان»^۱ در عصر بعد، نتوانستند وسیله ای برای درهم شکستن این انحصار پیدا کنند.

۳ - دوره ساسانی (۶۴۱ - ۲۲۶ میلادی)

شاهنشاهی ساسانی که از ۲۲۶ میلادی تا نیمه قرن هفتم دوام داشت از نظر مردم معاصر مغرب زمین جانشین دولت اشکانی و رقیب و دشمن روم بود. در تمام این مدت طولانی دو دولت مذکور بچنگ هائی اشتغال داشتند که در حقیقت ادامه نبردهای دوره اشکانی و زد و خورد بین ایران هخامنشی و یونان بود.

مغرب زمین نیک بخت بود که دونویسنده مهم بنام «آسیانوس مارسلینوس»^۲ و «پروکوپئوس»^۳ داشت که هم سرباز بودند و هم مورخ و توانستند شرح مفصل

وصحیح لشگرکشی‌های ضد ساسانیان را که در آن شرکت داشتند بسلاک تحریر کشند. در اینجا مورد ندارد که بشرح لشگرکشی‌ها یا شرح سپاه ساسانی و روشهای جنگی آنان پرداخته شود. همین قدر کافی است گفته شود که بوسیله این دو سرباز مورخ و بوسایل دیگر مغرب زمین ملتفت شد که ایرانیان ساسانی مردمی دلاور و با استعداد بودند. نمونه مهمی از استعداد آنها اختراع و استعمال چیزی بود که در آنوقت بکلی سلاح تازه بشمار میرفت و آن آتش بود. شاید همین اکتشاف ایرانیان بود که باعث شد چند قرن بعد «کالی نی کوس» ماده‌ای برای سوختن در آب بنام آتش یونانی پیدا کند.

چند سال پس از استیلاء اردشیر بر اشکانیان در ۲۲۶ میلادی، رومیان متوجه شدند که یک دولت جدید و نظامی بسیار مهیبی در مشرق بوجود آمده است. شکست سختی که اردشیر بر «اسکندر سوروس»^۲ امپراتور روم وارد آورد در رم باعث هراس و وحشت شد تا آنجا که «هرودیان»^۳ مورخ معاصر آنرا بزرگترین مصیبتی شمرد که بر رومیان نازل شده باشد. با آنکه شکست مذکور ضربت سختی بود معذک باندازه فاجعه حران عظیم نبود. این جنگ که بیشتر از شکست‌های قبلی باعث خفت رومیان شد و به حیثیت آنها لطمه وارد ساخت در ۲۶۰ میلادی در اورفه بوقوع پیوست. در این جنگ شاپور اول پسر و جانشین اردشیر نه تنها والرین امپراتور روم را شکست داد بلکه او را نیز باسارت گرفت. مورخان بعدی و از جمله «لاکتان تیوس»^۴ در باره رفتار سخت و بیرحمانه شاپور نسبت بامپراتور اسیر تمایل به گزاف‌گوئی داشته‌اند ولی آنچه به شأن و حیثیت رومیها صدمه زد اسارت امپراتور بود نه طرز رفتار بعدی با او. هنگامی ژولین امپراتور روم مبادرت بگرفتن تیسفون پایتخت ساسانی کرد و بنا کاسی و مرگش (بر اثر جراحات وارده) خاتمه پذیرفت رومیها باندازه کافی به خمیره و غیرت دشمنان ساسانی خود پی بردند.

البته در این جنگ‌ها روم هم پیروز شد هم مغلوب ولی مانند دوره اشکانیان

نتیجهٔ مخاصمات طولانی قاطع نبود. هر دو دولت برای فتح و ظفر قوای خود را از دست دادند بطوری که وقتی استفاده جوی ثالثی یعنی اسلام بر ضد دنیا دسته جاتی روانه ساخت شاهنشاهی ساسانی مغلوب شد و اگر امپراطوری روم شرقی نیمی از ایالات خود را حفظ کرد لااقل یکی از علل آن مساعدتر بودن موقعیت آن بود.

ناچار وقتی جنگ این اندازه طولانی شد آنچه مورخان را جلب و مشغول میکند جنگ است و بلاشک بهمین دلیل نیز در آثار نویسندگان معاصر مغرب زمین تمایلات خصومت آمیز رخنه کرده است. لیکن مواردی پیدا میشود که مؤلفین میتوانند برای نشان دادن اختلاف ایران ساسانی را بنحو بهتری بنگرند. یکی از این موارد وقتی است که دوستی بین «آرکادیوس»^۱ امپراطور و معاصر او یزدگرد اول برقرار بود. آرکادیوس بحدی برای یزدگرد احترام قائل بود که سرپرستی پسر جوانش «تئودوزیوس»^۲ را بوی سپرد و او نیز از روی میل این وظیفه را پذیرفت و با کمال صمیمیت اجرا کرد.

با وجود این فواصل شادی بخش ایران مانند روزگاران هخامنشی بانظر تهدید متوجه مغرب زمین بود ولی پس از هخامنشیان ترقیاتی صورت گرفت و مذهب که در زمان «تمسیتوکل»^۳ در معبد «دلف»^۴ در حال ابهام و در شوش بشکل مزبور بود اکنون نقش مهمی بعهده داشت و گاهی خادم سیاست و زمانی مخدوم آن بود. مذهب مسیح در میان رومیها همواره نیرو میگرفت و حتی در ایران که مذهب زردشت احیاء و مذهب رسمی شده بود مسیحیت چنان ریشه دوآند بود که رقیب خود را تهدید میکرد. تا زمانی که بیشتر امپراطوری روم مشرک بودند نفوذ مذهب مسیح در روابط بین ایران و مغرب زمین تأثیر زیاد نداشت ولی همین که قسطنطین امپراطور بمذهب مسیح ایمان آورد بکلی وضع دگرگون شد. بعد از این واقعه شاپور دوم (۳۷۹ - ۳۰۹ میلادی) راجع به مسیحیانی که در ایران بودند گفت : « آنان در میان ما زیست میکنند ولی باقیصر احساسات

مشترك دارند». از آن بعد شاپور یک سلسله تخفیف و آزار روا داشت که چندتن از جانشینان او نیز دنبال کردند. همانطور که اغلب اتفاق میافتد، ترتیب اثر دادن بسوء ظن باعث شد که اساس سوء ظن صورت واقعی پیدا کند و طبیعی شد که هر وقت ایرانیان مسیحی در اثر زجر دیدن تقاضای کمک کنند امپراطوری روم مسیحی خود را حامی آنان بداند. داستانهای آزار ایرانیان مسیحی و شهادت تالم انگیز بسیاری از آنان در مغرب زمین تأثیر عمیق کرد (هرمیسداس^۱ پاپ گرچه اصلاً ایتالیائی بود لیکن وقتی در ۵۱۴ میلادی پاپ شد نام یکی از شهدای ایرانی را اختیار کرد).

بنابراین چنین بنظر میرسد که وقتی مذهب از سرحد عبور کرد دلیل دیگری پیدا شد که مرز خط فاصل بین دشمنان دیرینه باشد. با وجود این دلیل مشابهی، یعنی خشکه مقدسی بیزانس که با تعصب ایرانیان همانند بود، سیبایست بزودی نتیجه عجیبی بار آورد که آن معکوس شدن نظر مغرب زمین نسبت بایران بود. این واقعه وقتی روی داد که فرمانروایان بیزانس با بی رحمی نسبت به نسطوریها تخفیف و آزار آغاز کردند. در شورای مذهبی جندی شاپور در ۴۸۴ میلادی اکثر مسیحیان ایرانی طریقت نسطوری را پذیرفتند و همین که پادشاهان ساسانی متوجه شدند که اتباع مسیحی آنها در اثر تفرقه‌ای که پدید آمده دیگر از طرف دشمنان رومی (بیزانس) حمایت نمیشوند و نسبت بانان وفادار نیستند طرز رفتار خود را با اتباع مذکور تعدیل نمودند و حتی از پناهندگان نسطوری که از امپراطوری بیزانس میآمدند استقبال کردند. بنا بر این از آن پس مغرب زمین ایران را آزار دهنده مسیحیان نمیدانست بلکه پناهگاه پیروان فرق مذهبی می‌شمرد.

علاوه بر نظر مذکور، مغرب زمین قطعاً توجه داشت که خاک ایران مذاهب و فرقی پرورش میدهد که چون مذهب مانی و مزدک که با سایر مذاهب اختلاف دارد و از آنها خطرناکتر است. درست است که مانویت فقط در آغاز پیشرفتی داشت و بعد چنان بیرحمانه در ایران از آن جلوگیری شد که دیگر نیرو

نگرفت ولی بسال ۲۷۷ یعنی چهار سال بعد از تاریخی که بهرام اول با قساوت مانی را کشت و هزاران تن از پیروانش را از دم تیغ گذراند، تعلیمات مانی بروم رسید و از آنجا بشمال افریقا راه یافت و در آنجا بسرعت پیروانی پیدا کرد که از جمله آنها شخصی بنام «سن اگوستین»^۱ بود که بعد ها از مؤمنین و مقدسین مذهب مسیح شد. مذهب مانی چون به تندی از ایران ریشه کن شد و بعد در خارج و دور از سرحدات ایران شیوع یافت، با گذشت زمان منشأ ایرانی بودن آن نامعلوم ماند و چیزی که شاید این مطلب را تقویت کرد این بود که در قسطنطنیه اسقف نصیبین بنام «پل»^۲ ایرانی در مجلس مباحثه عمومی بر ضد «فوتینوس»^۳ که از مردم ییزانس و قهرمان مانویت بود، از مسیحیت دفاع کرد.

سر نوشت مذهب مزدک نیز از لحاظ ایران با مذهب مانی بسیار شبیه بود. پس از اینکه در آغاز مورد قبول واقع گشت بشدیدترین وجهی از آن جلوگیری شد بطوری که کاملاً از بین رفت و دیگر تجدید حیات نکرد. گرچه تعلیمات اشتراکی مزدک چندی در سوریه و یونان عده‌ای را جلب کرد ولی برخلاف مذهب مانی هیچگاه در خارج از ایران ریشه ندواند.

اکنون ما بنظر مغرب زمین در باب حکمت ایران در دوره ساسانی می‌رسیم. بدبختانه در باب وسعت معلومات فلسفی ایران در زمان نخستین پادشاهان اطلاع دقیقی نداریم و نمیدانیم چه ارزشی مغرب زمین برای آن قائل بود. لیکن بدیهی است که متفکرین مغرب برای فلسفه ایران اهمیتی قائل بودند زیرا فلوطین مایل بود برای مطالعه آن با ایران مسافرت کند و برای رسیدن باین مقصود به‌مراه «گردین»^۴ امپراطور روم در لشکر کشی بر ضد ایران در سال ۲۴۲ میلادی حرکت کرد. چون این قشون کشی با ناکامی و افتضاح پایان یافت هیچگاه فلوطین قدم بخاک ایران ننهاد و نتوانست فرصت زیادی برای تماس مستقیم

۱ - St. Augustin - ۲ Paul - ۳ Photinus - ۴ - برای همین منظور نیز فلوطین میل

داشت بهندوستان برود . ۵ - Gordian

با حکمای ایرانی پیدا کند. «دین اینگه»^۱ خاطر نشان ساخته است که هیچ تأثیر قابل ملاحظه‌ای از نفوذ مشرق در افکار فلوپین نیست.^۲

وقتی بزمان خسرو و انوشیروان یعنی سه قرن بعد میرسیم اساس اطلاعات ما استوارتر است. پادشاه مذکور که در جوانی تحصیل فلسفه را شروع کرده بود با تعلیمات افلاطون و ارسطو آشنا شد و دستور داد که اکثر کتب آنها به پهلوی ترجمه شود. محتمل است که این مطالعات را تحت نظر دانشمندانی چون پل ایرانی اسقف نصیبین بعمل آورده باشد. این کشیش ایرانی که سابقاً بمناسبت مناظره او بر علیه فوتی نوس اسمش بمیان آمد از افلاطونیان جدید بالنسبه نامی بود که چند سال در دربار ساسانی گذراند و خلاصه‌ای از منطق ارسطو را برای آموختن بشاه بربان سریانی نوشت.

اخبار راجع به معلومات خسرو و انوشیروان در مسائل فلسفی بصورت مبالغه آمیزی بمغرب زمین رسید و این نتیجه را بخشید که در پاره‌ای محافل تصور کردند که در مشرق زمین حکیم پادشاهی برخاسته که در کشور خویش به جمهوری افلاطون صورت خارجی داده است. میان اشخاصی که این تصور را کرده بودند هفت فیلسوف مشرک از آخرین حکمای نامی سلسله زرین بودند که در اثر بسته شدن مدارس معروف آتن از طرف ژوستینی نین، نه فقط از وسیله معیشت محروم بلکه تهدید بزجر و آزار شده بودند. هفت حکیم با امید راسخ به پیدا کردن کمال مطلوب خود در ایران، بدانسوی رهسپار و بدانجا پناهنده شدند. «خردمندان مغرب زمین بدون راهنمایی ستارگان بطرف مشرق زمین رفتند.»^۳ متأسفانه حکمای مغرب زمین متوجه شدند که حقیقت با انتظارات آنها تطبیق نمیکند. درست است که انوشیروان با عظوفت و مهمان نوازی زیاد آنانرا پذیرفت و درباب آثار افلاطون و ارسطو و همچنین منشأ موجودات با آنان بحث کرد ولی آنان متوجه شدند که انوشیروان نمیتواند عمیقانه وارد اسرار و رموز

۱ - Dean Inge - ۲ - کتاب تصوف در مذهب صفحه ۱۰۹ ۳ - کتاب مذهب عرفانی

فلسفی شود. چیزی که بیشتر مایهٔ نومیذی آنان شد پی بردن باین مطلب بود که از لحاظ فرمانروائی انوشیروان پیاپی که افلاطون گفته است نرسیده بلکه بیشتر شاهی مستبد است تا حکیم و حتی نجبا و درباریان هم بسیار دورتر از پایهٔ مذکور هستند.

هفت فیلسوف مذکور که با اشتباه خود پی برده و مایوس شده بودند نزد انوشیروان رفته درخواست رخصت برای مراجعت بوطن مألوف کردند. انوشیروان اصرار کرد در ایران بمانند ولی چون ایشان در تقاضای خود پافشاری کردند بالاخره با خواهش آنها موافقت فرمود و آنچه باعث مزید حیثیت و نیکنامی او شد این بود که در پیمانی که مشغول انعقاد با روم بود ماده‌ای گنجانند تا حکمای مذکور بدون آزار بوطن خود بازگردند و آزادانه عقاید خویش را بیاسوزند. از جمله حکمای مزبور «داماسیوس»^۱ در کتاب خود راجع باصول^۲ اطلاعاتی در باب اعتقادات غیر معروفی از مشرق زمین درج کرد که بلاشک در موقع اقامت خود در دربار ایران بدست آورده بود.

رفع اشتباه از هفت حکیم فی الجمله تأثیری در مغرب زمین کرد. «آگاثیاس»^۳ نویسنده‌ای که به بیزانس تمایل داشت، بی جهت معلومات فلسفی انوشیروان را تحقیر کرد و چند قرن بعد «گین»^۴ او را در حکمت «متظاهر و سطحی»^۵ خواند در صورتیکه این قضاوت با رعایت عصر و محیطی که خسرو در آن میزیست کمی سخت و دور از انصاف است. گرچه انوشیروان فاضل نحیر نبود لیکن صمیمانه بعلم و ادب دل بستگی داشت و تردید نیست که استقبال وی از دانشمندان یونان و سوریه چون اورانیوس و هفت فیلسوف مشرک و همچنین تأسیس مدرسه یا دانشگاه معروف جندی شاپور، پیشرفت دانش و حکمت را در ایران تشویق کرد و توسعهٔ عرفان و تصوف را در ازمنهٔ بعد تا حدی تسهیل نمود.

در فواصل بین جنگهای ممتد ایران ساسانی و روم کشور اخیر الذکر

۱ - Damascius - ۲ De Principiis - ۳ Agathias - ۴ Edward Gibbon - ۵ انحطاط

توانست در باب صنعت و حرفه ایران اطلاعاتی بدست آورد. محصولات عالی و فاخر و دستگاههای بافندگی ایران تأثیر بسیار در مغرب زمین کرد. طبق کتب «سیدونیوس»^۱ اسقف «کلرمن»^۲ منسوجات ساسانی در قرن پنجم میلادی در مغرب زمین همه جا تا «گل»^۳ مورد ستایش بود. درست است که اسیران یونانی و رومی که پادشاهان ساسانی در بلاد شوش و جندی شاپور و شوشتر مسکن داده بودند و اطلاعات خوبی در باب بافندگی داشتند و همچنین از انتقال صنعتگران انطاکیه بشهرهای مذکور، صنعت بافندگی در ایران استفاده بسیار کرد ولی هنرمندی و مهارت خود مردم طبعاً بسیار عالی بود و باستحقاق در مغرب زمین شهرت یافت.

در حالی که منسوجات زیبای ایران شوق و هنرمندی مغرب زمین را برمی انگیزخت، استیلای ایران بر تجارت ابریشم مانند دوران اشکانی احساسات دیگری بوجود میآورد. ساسانیان مانند اشکانیان در دوره قبل، بر راههای ابریشم نظارت سخت داشتند و هرچه برای اتباع خود لازم میشمردند بابهای بالنسبه کم بر میداشتند و از آنچه اجازه عبور بمغرب زمین میدادند عوارض گزاف میگرفتند. این انحصار که مدتهای مدید بطول انجامید بالاخره در سلطنت ژوستینی نین بشکل غریبی، یعنی بوسیله دو کشیش ایرانی مقیم چین، از میان رفت. خلاصه آنکه مغرب زمین نسبت بایران ساسانی برای دلاوری در جنگ، کنجکاوی آمیخته بترس (از سرایت) برای عقاید مذهبی، تحقیر نسبت بمعلومات فلسفی (که تاحدی از روی حق نبود) بالاخره ستایش برای منسوجات احترام عمیق داشت.

۴ - دوره اسلامی تا پایان سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷ - ۶۵۰ میلادی)

این دوره که از سلطه اسلام بر ایران تا پایان سلطنت نادرشاه در ۱۷۴۷ امتداد دارد برای بررسی بدو بخش تقریباً مساوی تقسیم میشود که باهم بطور یارزی اختلاف دارند. در بخش اول از وسط قرن هفتم تا ورود مغول که تقریباً

۶۰۰ سال بعد صورت گرفت، فتح مسلمانان بر چهره ایران و سایر قطعات مشرق زمین پرده ای چنان کامل کشید که مغرب زمین، ولو اینکه از مشقات بسیاری که خود دچار بود آسوده می شد، در قسمت اعظم این مدت قادر نبود پرده را بعقب زند و حوادث پشت آنرا ملاحظه کند. استیلاء مغول بر ایران و ممالک مجاور این مانع را برطرف کرد و از آن تاریخ بخش دوم این دوره شروع میشود. در این بخش، مغرب زمین از هرج و مرج سربرافراشته توانست از نو با کشورهایائی که بدست مغول افتاده بود ارتباط پیدا کند.

سهولت انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست اعراب مسلمان بایستی بسیاری از ناظرین مغرب زمین را دچار حیرت کرده باشد، ولی کسانی که علم و تمایل به تجزیه و تحلیل دارند متوجه شده اند که این سقوط ناگهانی دو علت عمده داشته است. نخست اینکه ایران ساسانی در کشمکش پایان ناپذیر با روم و بیزانس بتدریج نیروی خود را از دست داده بود و باین ترتیب نمی توانست حملات شدید اسلام را که منحصر بتعرض جسمانی نبود جواب گوید. دوم اینکه اعراب که معمولاً بینشان نفاق بود در این موقع در اثر ایمان شدید مذهبی متحد شده بودند. ناظرین نیزین مامخصوصاً کسانی که در ایالات مرزی امپراطوری روم شرقی ساکن بودند فرصت کمی داشتند تا در باره سقوط ساسانیان بیاندیشند زیرا اعراب فاتح بزودی حمله بر ضد مغرب زمین را آغاز کردند.

پرده ای که از این ببعده بین مشرق و مغرب کشیده شد تقریباً در تمام بخش اول دوره اسلامی ما را از گفتن مطالب بسیار باز میدارد. اروپای غربی در تمام این مدت هیچگونه وسیله ای برای تماس با ایران دارا نبود و خود اروپا نیز چهره بالنسبه تاریکی برای معاینه و مذاقه داشت. البته بمرور زمان این ظلمت باندازه ای برطرف شد که اروپا با ملوک طوائف نمایان گردید. لیکن بین چنین اروپائی و ایران روابط تجارتنی دشوار و بلکه ممتنع بود ولو اینکه مانع و سرحد خلافت از میان برداشته می شد.

از طرف دیگر با اینکه قسمت زیادی از مغرب زمین با مشرق رابطه

نداشت لیکن جریان مداومی از فرهنگ یونان در خلافت ممتد عباسیان بطرف عالم اسلام برقرار بود. چنانکه فصول دیگر این کتاب بشبوت رسانده این جریان فرهنگ در آن موقع برای مغرب زمین و تمام دنیا مایه خوشبختی بود زیرا مقدار عظیمی از حکمت و دانش که بطور جبران نا پذیر از بین می‌رود بدین وسیله محفوظ ماند.

چند سال قبل از اینکه مغولها پرده میان ایران و مغرب زمین را پاره کنند تهدید عالم اسلام (از طرف مغولها) این پرده را تا حدی بعقب زد. در سال ۱۲۳۸ میلادی امام اسماعیلیه از الموت واقع در قلب کوههای البرز نمایندگان نزد پادشاه انگلیس و فرانسه فرستاد و از آنان بر ضد مغولها یاری خواست. سفیری که بدر بار انگلستان رفت گفت که اگر کمکی بمشرق زمین نشود مغرب و مشرق هردو ویران خواهد شد. «ماتیوپاریس»^۱ پذیرائی سردی را که از سفیر مذکور شد نیکو تشریح کرده است. از قرار معلوم نخستین ایرانی که بانگلستان رفت (مگر اینکه داستان «سنت ایو»^۲ مبلغ مذهبی قرن ششم را صحیح بدانیم) محبتی تولید نکرد و کنجکاوی که ایجاد نمود کم بود یا هیچ. سفیری که بدر بار فرانسه فرستاده شده بود وضع بهتری نداشت.

مغولها با اینکه در مشرق زمین فائق شدند کوشش آنها برای تسلط بر مغرب زمین بی نتیجه ماند. کمی بعد در مغرب زمین شایع شد که مغولها بمذهب مسیح گرویده‌اند. باعتبار این خبر پاپ «ایشانت»^۳ چهارم در ۱۲۴۵ میلادی تصمیم گرفت در مالک آنها نهضت بزرگی شروع کند و باین نظر در سال بعد «کارپینی»^۴ را که از طبقه روحانیان «فرانسیسکن»^۵ بود بسفارت بدر بار خان بزرگ بقره‌وروم فرستاد. گرچه راهب مذکور از راه ایران بمقصد رفت لیکن بدبختانه هیچ چیز جالب توجهی راجع بایران و مردم آن ننوشت. هفت سال بعد مبلغ دیگری بنام «دوروبروکی»^۶ از راه بان «مینوریت»^۷ همان راهی را پیمود که کارپینی رفته بود. شرحی که وی از ایران نگاشته بطور یأس آور مختصر و کوتاه است

۱ - Matthew Paris - ۲ - St. Ives - ۳ - Innocent - ۴ - Jean Plano Carpini

۵ - Franciscan - ۶ - William de Rubruquis - ۷ - Minorite

و جز اشاره موجزی درباره اسماعیلیان و دژهای کوهستانی آنها اطلاع مهمی نمیدهد. بنابراین با وجود باز بودن راه در این موقع، بندرت اقدامی صورت گرفت تا اروپا از اوضاع ایران با خبر شود. معذک باید یاد آور شد که هدف اولیه راهبان ناسبرده از سفرهای طولانی و خطرناک نوشتن مشهودات نبود.

بعد از قرن‌ها بی‌اطلاعی تقدیر چنین بود که مردبزرگی از اهالی «ونیز»^۱ بنام «مارکوپولو»^۲ اوضاع ایران را حقیقه^۳ روشن کند. بوسیله او اروپا معلوماتی نسبت بان کشور و شهرها و مردمش بدست آورد. تبریز را محلی با رونق و ساکنین آنرا مردمی پرکار یافت. در کاشان مخمل و پارچه‌های ابریشمی توجه او را جلب کرد. قلاب دوزی های زیبای کرمان مخصوصاً در او تأثیر نمود. مبالغه نخواهد بود که گفته شود مارکوپولو ایران را که از لحاظ مغرب زمین فقط اسمی بود بصورت واقعیتی جلوه گر ساخت. او بود که نخستین بار شرح مفصلی از فرقه اسماعیلیه و رئیس منحوس آنها «پیر مرد کوهستان» داد. (البته صلیبی‌ها با اسماعیلیان سوریه تماس پیدا کرده بودند ولی آنان شاخه ای از تنه اصلی در ایران بودند.)

مارکوپولو ضمناً بیان داشت که رعایای سخت کوش ایران تحت شرایط معینی ممکن است بدرجات عالی شجاعت و دلاوری نایل شوند. متأسفانه رفتار کسانی که تحت نفوذ اسماعیلیه بودند مستوجب تنفر بسیار بود.

این بطور مختصر آنچه بود که مغرب زمین توانست توسط مارکوپولو درباره ایران اطلاع حاصل کند. پرده‌ای که مدت‌ها زمین‌هاش خالی و سفید بود بالاخره نه فقط دارای نقوش و خطوط شد بلکه مقداری نیز رنگ آمیزی و تفصیل پیدا کرد.

در مدتی متجاوز از یک قرن بعد از زمان مارکوپولو، هیچ اطلاع جدیدی در باره ایران بدست نیامد. این سکوت را راهب فرانسیسکنی بنام «اودریکوس»^۳ که از شرق اقصی از راه ایران با اروپا مراجعت میکرد برهم زد.

وی دشت بزرگ شنزاری که بفاصله یک روز راه تا یزد است (چیز بسیار شگفت انگیز و خطرناک) توصیف کرد. از شهرهائی که دیدن کرد کاشان بود که بقول وی مبدأ حرکت سه مجوسی بود که بمسافرت مشهور خود رفتند. بسیار جاذب تر از شرح مختصر وی روحی که اودریکوس راهب داده سفرنامه ابن بطوطه است که معاصر وی و از مغرب الاقصی بود و همه جا را پیمود ولی مدتها بعد آثار او بیکی از السنه اروپائی در دسترس قرار گرفت.

هفتاد سال بعد از مسافرت اودریکوس و ابن بطوطه «کلاویخو»^۱، سفیر اسپانیا نزد تیمور لنگ ، از نو راه را باز کرد. در ۱۴۰۴ میلادی وی و همراهانش از راه خراسان بدربار فاتح مذکور به سمرقند رفتند. در مشهد بانان اجازه داده شد که زیارت حضرت رضا هشتمین امام شیعه بروند و حتی داخل حرم مطهر شوند. مغرب زمین توانست از تقدس آرامگاه ابدی امام که در نظر شیعیان مقدس ترین نقطه ایران است تصویری پیدا کند ، باین نحو که بگفته کلاویخو «چندی بعد که در بخش های دیگر ایران سفر میکردیم وقتی این خبر انتشار یافت که ما در مشهد زیارت حرم مطهر نائل شده ایم ، مردم نزدیک آمده دامن لباس ما را میوسیدند بخیال اینکه ما از زیارت حرم امام هشتم تقدس و شرافت حاصل کرده ایم»^۲. با این همه قابل تردید است که در آن زمان اهمیت حقیقی تشیع در اسلام در نظر یک اروپائی هوشمند معلوم و آشکار بوده باشد. سالها میبایستی بگذرد تا صفویه تسلط شیعه را در ایران مستقر و مبارزات دامنه دار خود را با عثمانی سنی آغاز کنند . فقط در آن موقع عالم مسیحی که مورد تهدید شدید عثمانیها قرار گرفته بود برای اتحاد بر ضد دشمن مشترك متوجه قوای ایران شیعه شد.

در بقیه قرن پانزدهم میلادی بیشتر اطلاعاتی که اروپا راجع بایران بدست آورد بوسیله ونیزیها بود. چون ونیزیها بازرگان بودند چیزی که طبعاً برای آنان مهم شمرده میشد صنعت و تجارت بود. «باربارو»^۳ که در ۱۴۷۴ در یزد بود

آنرا چنین وصف کرد : « شهری است که ساکنان آن پیشه‌ور و صنعتگرند و فاستونی و تافته و مانند آن می‌بافند. پیرامون آنرا که هشت کیلومتر است دیواری احاطه کرده است و در حومه آن قراء بزرگ دیده میشود که مردمش همگی بافنده و عمل‌آورنده انواع پارچه‌های ابریشمی هستند»^۱.

در قرن شانزدهم تغییرات عظیم نه فقط در ایران بلکه در ماهیت روابط آن با مغرب زمین روی داد. نخست شاه اسماعیل (۲۴-۱۵۰۰ م.) درست در آغاز سده مذکور سلسله صقویه را بنیاد نهاد و دولتی روحانی بریاست فائده خود بوجود آورد که مذهب رسمی آن تشیع بود. منظورهای وی بسیار از حدود کشورش تجاوز مینمود زیرا قصد او این بود که تشیع را مذهب عمومی دنیا کند. گرچه در این مقصود توفیق نیافت لیکن وی وجانشینانش ایران را دولتی بزرگ و مقتدر کردند. چون همسایه غربی ایران شیعه و دولت مقتدر عثمانی قهرمان تسنن بود بناچار می‌بایست بین آنها جنگ درگیرد. این زد و خورد که از آغاز سلطنت شاه اسماعیل شروع شد با وقفه‌ای چند و نتایج مختلف تا ۱۶۳۹ میلادی ادامه داشت.

دوم اینکه تغییر قابل ملاحظه‌ای در تماس ایران با مغرب زمین حاصل شد. با اکتشاف راه دریائی بطرف مشرق از طریق دماغه امید دولت و نیز رو بضعف و سستی نهاد و آهسته و بتدریج نه تنها در ایران بلکه در جاهای دیگر میدان را بدول غربی که نیروی دریائی داشتند واگذار نمود.

در ۱۵۰۷ میلادی نخستین نیروی دریائی اروپائی، بعد از بحریه نثار کوس متجاوز از ۱۸۰۰ سال قبل، بخلیج فارس آمد. این نیرو متعلق به پرتغال و تحت فرمان «البوکرک»^۲ بزرگ بود. دریا سالار پرتغالی چون متوجه اهمیت سوق الجیشی و تجارتی جزیره کوچک هرمز شد آنرا با جزیره قشم و قسمتی از ساحل مجاور

۱ - « مسافرت به تانا و ایران » صفحه ۷۳ (ترجمه سفرنامه باربارو بانگلیسی توسط ویلیام تماس William Thomas. تماس در (۱۵۵۴ م.) در تسی بورن Tayburn بدار آویخته شد زیرا درشورش ویات Wyatt بر علیه ملکه ماری Mary شرکت کرده بود.) ۲ - Albuquerque

خاک ایران تصرف کرد و باین ترتیب برای کشور خویش نظارت بر مدخل خلیج و همچنین یک مرکز تجارتی عالی را تأمین نمود. متجاوز از یک قرن هیچ دولت غربی سعی نکرد پرتغالی‌ها را در این نواحی بمبارزه بطلبند. خود ایرانیان نیز بحدی باعثمانی مشغول زد و خورد بودند، زد و خوردی که برای آنها جنبه حیات و ممات داشت، که کوششی برای اخراج این ناخواندگان نمودند و باضافه دارای نیروی دریائی نبودند.

مغرب زمین بجز در مورد خلیج فارس قادر نبود راجع بایران بر معلومات خود بوسیله پرتغالی‌ها چیزی بیفزاید. پادشاهان صفوی طبعاً پرتغالی‌ها را متجاوز و کافر میدانستند و تلاش آنها را برای پیشروی در داخل خاک ایران با قوه قهریه ممانعت مینمودند. لیکن تقدیر چنین بود که مغرب زمین از راه تماس تجارتی که انگلیس‌ها و هلندیها و فرانسویها برقرار کرده بودند در آینده‌ای که خیلی دور نبود معلومات بسیار زیادتری بدست آورد.

از سه ملت مذکور نخست انگلیس‌ها بودند که با ایران روابط تجارتی آغاز کردند. وقتی شرکت مسکوی تصمیم گرفت که سعی نماید از راه روسیه با ایران تجارت کند هیئتی بریاست «جنکین سن»^۱ در زمان سلطنت سلکة الیزابت بایران گسیل داشت. در ۱۵۶۲ میلادی هنگامی که جنکین سن بقزوین (پایتخت در آن موقع) رسید نزد شاه طهماسب پسر و جانشین شاه اسماعیل با ملاطفت کافی بار یافت. معذک و وقتی شاه متعصب دریافت که جنکین سن مسیحی است ناگهان بوی دستور عزیمت داد. باوجود این شروع نامیمون، شرکت مسکوی از همان راه هیئتهائی بایران فرستاد و بدین ترتیب «بنیستر»^۲ و «دکت»^۳ وانگلیسی‌های دیگر بایران مسافرت کرده کاشان و شهرهای دیگر را دیدن نمودند. شرح مشهودات و تجربیات آنها که برای هیئت مدیره شرکت مسکوی تهیه شده بود خوانندگان بیشتری پیدا کرد. «هکلیوت»^۴ آنها را درلندن تحت عنوان «دریا نوردیها و مسافرتها و معاملات و اکتشافات عمده» منتشر ساخت.

در مجموعه مذکور هکلیوت ترجمه سفرنامه کارپینی و دورو بروکی و اوذریکوس راهب را نیز بطبع رسانید و بعلاوه سفرنامه جدیدتر «فیچ»^۱ و «الدرد»^۲ را ، که بمصاحبت بازرگانان دیگر نخستین انگلیسی هائی بودند که از راه خشکی از طریق طرابلس و حلب و دره فرات بخلیج فارس رفته بودند ، نیز انتشار داد .

تاچه اندازه این یاد داشت ها مطالعه می شد و تاچه حد آدم معمولی عصر الیزابت از یادداشت های مذکور سیتوانست تصویری از ایران و مردم آن حاصل کند ؟ یک راه برای جواب گوئی اجمالی به سؤال مزبور اینست که آثار شکسپیر بررسی گردد تا معلوم شود در این موضوع چه در بر دارند . نتیجه بررسی بطور یأس آور ناچیز است . معذک شاید جالب باشد که بعضی از قسمتهای مربوط از آثار مذکور نقل و در کشف این مسئله کوشش شود که شکسپیر اطلاعات محدود خود را چگونه بدست آورده است .

در « نمایش خنده آور اشتباهات » (پرده چهارم - صحنه اول) بازرگان دوم به « آنجلو »^۳ میگوید : « من عازم ایران هستم و برای سفر مسکوک طلا میخواهم . » سپس تقاضا میکند وجهی که موعدهش رسیده پرداخته شود . کمتر تردید میتوان کرد که شکسپیر وقتی این سطور را نوشته فیچ یا یکی از همراهان او را در نظر داشته است . در « نمایشنامه غم انگیز مکبث »^۴ (پرده دوم - صحنه سوم)^۵ جادوگر اول میگوید : « . . . شوهرش ، ناخدای « تایگر »^۶ ، بحلب رفته است . » چون از سفرنامه فیچ میدانیم که با کشتی تایگر عازم طرابلس شد بنابراین محتمل است شکسپیر سفرنامه را در مجموعه « دریانوردیهای عمده » هکلیوت دیده باشد .

همچنین در نمایشنامه غم انگیز « شاه لیر »^۷ (پرده سوم - صحنه ششم) لیر به « ادگار »^۸ میگوید : « آقا ، من شما را از بستگان خود محسوب میدارم و فقط از لباس شما خوشم نیاید . خواهید گفت که این جامه ایرانی است ، ولی آنرا عوض

۱ - Ra'ph Fitch - ۲ John Eldred - ۳ Angelo - ۴ Macbeth - ۵ در متن اشتباهاً

صحنه اول ذکر شده . (مترجم) ۶ Tiger - ۷ King Lear - ۸ Edgar

کنید. « در اینجا زمینه حدس استوار نیست. ممکن است شرحی که جنکین سن از دربار شاه پهماسب نوشته است شکسپیر را وادار به گفتگو از «جامه ایرانی» کرده باشد. جمله «ولی آنرا عوض کنید» حتماً این مفهوم را ندارد که پادشاه جامه ایرانی را پست یا زشت میدانسته بلکه ممکن است آنرا مناسب آن موقع مخصوص ندانسته باشد. در قرن بعد که اطلاعات بسیار زیادتر درباره آن در دست است عقیده انگلیس ها نسبت بلباس ایرانی روی هم رفته بسیار مساعد بوده است. مثلاً لباس زیبا و سرو وضع سفیر ایران در «وایت هال»^۱ که منتظر بار یافتن نزد شاه «چارلز»^۲ بود، در «پی پیس»^۳ بسیار اثر کرده بود.^۴

در «بازرگان ونیز» (پرده دوم - صحنه اول) شکسپیر این جمله ها را از زبان امیرمراکش خطاب به «پرشیا»^۵ میگوید:

از تو خواهش میکنم

که مرا بجعبه ها راهنمایی کنی

تا بخت خویش را بیازمایم. با این شمشیر

که پادشاه صفوی و یک شاهزاده ایرانی را هلاک کرد

و در سه میدان نبرد بر سلطان سلیمان چیره شد،

جازم ترین چشمانی که نگاه کنند از خیرگی بیرون آورم.

بنظر میرسد که شکسپیر مشغول مطالعه کتابی بود که از جنکین سن خوشه چینی کرده است. در نیمه اول قرن شانزدهم، گرچه شاه اسماعیل در جنگ چالدران در ۱۵۱۴ میلادی سخت زخمی شد و بزحمت از گرفتاری نجات یافت ولی در حقیقت هیچ پادشاه صفوی یا شاهزاده ای در نبرد بین ایران و عثمانی بهلاکت نرسید. تقریباً شصت سال بعد «میلتن»^۶ در «بهشت از دست رفته» (کتاب دهم - سطور ۴۳۶ - ۴۳۱) از منبع اطلاع مذکور استفاده بهتری کرد:

همانطور که تاتار از دست دشمن روسی

۱ - Whitehall - ۲ Charles - ۳ Samuel Pepys - ۴ - در سفرنامه او بوقایع روز دهم

ژانویه ۱۶۶۸ رجوع کنید - ۵ - Portia - ۶ Milton

از راه حاجی طرخان بردشتهای مستور از برف
بعقب می نشیند ، پادشاه صفوی بلخ از نوک
هلال عثمانی ویرانه ها را ترک میگوید به آن سوی
مملکت علاءدول در عقب نشینی
به تبریز یا قزوین ...

انسان در شگفت میشود که چرا میلتن کلمه بلخ را بکار برده است . بجز این
یک نکته معنای بقیه کاملاً روشن است . «علاءدول» یا «علیدولی» که مسافرین
و نیز بکار میبردند علاءالدوله ذوالقدر از زنجان مدعی بزرگ شاه اسماعیل بود .
ولی این مثالها از لحاظ مدرک و دلیل چندان ارزش ندارد : پادشاه صفوی
و علاءالدوله انعکاس افسانه آمیز و مشکوکی است از مجهولی دوردست .

جلوس شاه عباس اول بر تخت سلطنت در ۱۵۸۷ میلادی نه تنها در ایران
بلکه در روابط آن با مغرب زمین تغییرات اساسی ایجاد کرد . در مقابل لزوم مبارزه
برضد عثمانیان با صلابت ، شاه عباس تصمیم به تشکیل سپاه منظم گرفت زیرا
ملتفت شد که اتکاء بر قشون چریک و عشایر تحت فرمان سر کرده هائی که مانند
ملوک طوائف در اروپا اغلب وفا داری آنها مشکوک و ممکن بود گاهی بیشتر
تهدید آمیز باشند تا کمک ، خطر اتی در بر دارد . همینطور متوجه شد که لشگریانش
در توپخانه یعنی در سلاحی که ایرانیان تا آن زمان حقیر می شمردند از عثمانی ها
بسیار عقب هستند . بنا بر این بطور صحیح نتیجه گرفت که برای نیل بمقصود
باید از اروپائیان کمک بگیرد لذا خشکه مقدسی و تنگ نظری پیشینیان خود را
از روی عمد ترک گفت و در دربار از مسیحیان حسن استقبال کرد .

اخبار راجع باخلاق شاه جدید و تغییر سیاست وی بموقع باروپا رسید
ولی چنانکه اغلب اتفاق می افتد حقایق در طی طریق کمی متقلب گشت .
پاپ «کلما»^۱ بتصور اینکه شاه عباس مایل بقبول مذهب کاتولیک است برای کمک
ورفع احتیاجات او کشیشانی فرستاد و این امید را با اشتیاق می پروراند که چنانچه

شاه ایمان آورد مسیحیت که درازمنه سابق مدتها در ایران بخوبی پیشرفت داشته ممکن است از نوداخل آن کشور شود. علاوه بر این پاپ و فرمانروایان مغرب زمین ایران را چون متحد بالقوه‌ای برضد عثمانیان^۱ که در آنوقت بعد اعلای قدرت نظامی رسیده و نسبت بعالم مسیح تهدید واقعی بودند، میدانستند. بنابراین سفرائی نزد شاه عباس اعزام داشتند تا او را باصرار وادار بحمله بعثمائی کنند. یکی از نتایج تغییر سیاست شاه عباس این بود که نه تنها مبلغان و کشیشان بلکه جمع غریبی از بازرگانان و مأموران سیاسی و صنعتگران و سربازان حادثه‌جو بدربار او هجوم بردند. گزارشهایی که این مسافران نامتجانس بکشور خویش فرستادند یا باخود بردند چند کتاب میشود. درحقیقت از زمان شاه عباس اینگونه منابع خبر بعدی زیاد شد که از این پس اشکال پیدا کردن اطلاع نیست بلکه کار دشوار اینست که کدام یک نگاهداری و کدام دور افکنده شود. بالبداهه چون غیرممکن است از تمام این منابع چیزی نقل شود یا حتی بطور مختصر بانها اشاره گردد چند قطعه منتخب اخذ و در بعضی از موارد اختصاراتی از آثار اشخاص مختلف از حیث ملیت و نظر و مذهب و شغل بعمل آمده است. باین ترتیب از نظر اهالی ممالک اروپای غربی که اطلاعاتی از هموطنان مسافر یا مقیم خود در ایران در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی بدست میآوردند میتوان تصویری پیدا کرد. با ازدیاد نشر معلومات در مغرب زمین از راه سواد و کثرت استعمال مطبعه و تماس نزدیکتر که بین مغرب و مشرق زمین برقرار شد میتوان با اطمینان گفت که بمرور زمان کلمه ایران برای مردم عادی اروپا مفهوم بیشتری پیدا کرد تا زمان شکسپیر.

«پنسن»^۲ فرانسوی که به همراهی آن شخص انسانه وار «سرانتونی شرلی»^۳ از طرف پاپ و امپراطور در آخر قرن شانزدهم بدربار ایران اعزام شد درباره

۱ - فکر اتحاد بین ایران و مغرب زمین برضد عثمانی یک قرن قبل بنظر اوزون حسن فرمانروای ترکی رسیده بود که بر قسمت اعظم ایران در دوره مشوش بین تیموریان و صفویه سلطه داشت. وقتی که وی از ونیزیها تقاضای کمک نظامی کرد کاترینوزینو Caterino Zeno را بسمت سفیر نزد او فرستادند. با اینکه زینو با درخواست کمک فوری به ونیز بازگشت کسی بتقاضای او ترتیب اثر نداد. ۲ - Abel Pinçon - ۳ - Sir Anthony Sherley

شاه عباس گفت که «... وی تقریباً سی ساله بود با قامت کوچک ولی زیبا و متناسب، ریش و مویش سیاه است. رنگ صورتش مانند رنگ معمولی اسپانیولی‌ها بیشتر سبزه است. کله و مغز نیرومند و فعال و بدن فوق‌العاده چابک دارد... نسبت بخارجیان بویژه مسیحیان بسیار ملاحظت میورزد.»^۱

پنسن سپس توجه را بتضاد اخلاق شاه عباس جلب نمود. در صورتیکه احتیاجات یک ساعت ساز معمر فرانسوی را که در اثر کهولت نمی‌توانست کار کند تأمین مینمود نسبت باتباع خود ممکن بود بسیار متلون المزاج و بیرحم باشد و «سر آنها را برای کوچکترین تقصیر قطع کند.»^۲

در ۱۶۰۸ میلادی «سیمون»^۳ از آباء مسیحی که ایتالیائی و از طبقه روحانیان کار-ملی و نخستین رئیس طبقه مذکور در اصفهان بود شرح بسیار مفصل تری از شاه عباس بروم فرستاد. وی چالاکی و هوشیاری شاه و همچنین نیروی بدنی و چابکی او را در شمشیرزنی تأیید نمود. بگفته وی شاه عادت داشت که در کوچه‌های پایتخت پیاده راه رود و آزادانه در میان مردم حرکت کند. از قول شاه نقل کرده که فرموده: «این است طریق سلطنت کردن و... پادشاه اسپانی و سایر مسیحیان لذتی از فرمانروائی نمی‌برند زیرا مجبور بودند خود را با جلال و شکوه بسیار احاطه کنند.»^۴

«سرتماس هربرت»^۵ که در اواخر سلطنت شاه عباس به‌مراهی «سردود مورکتن»^۶ سفیر انگلستان و «سر رابرت شرلی»^۷ بایران رفت راجع بطرز رفتار شاه نسبت بخارجیان نوشت^۸: «... شاه معتقد بود دربارش شکوه زیادتری خواهد داشت که خارجیان را در لباس رسمی خودشان ببیند بطوریکه هر قدر تنوع زیادتر بود بفرموده شاه دربار و کشورش بیشتر در داخله مفتخر و در خارجه محترم بود.»

۱ - منقول از کتاب سردنيسن راس Sir Denison Ross تحت عنوان «سر آنتونی شرلی

وسرگذشت او در ایران» منطبعة لندن در ۱۹۳۳ صفحه ۱۵۸ - ۲ - همان کتاب و صفحه ۳ - Paul Simon

۴ - «تاریخی از کار ملی‌ها در ایران» قسمت اول ۱۵۸ - ۵ - Sir Thomas Herbert

۶ - Sir Dodmore Cotton - ۷ - Sir Robert Sherley - ۸ - «سفرها» صفحه ۲۳۲

مطابق نوشته هربرت ایران یک دولت مقتدر نظامی بود و شاه میتوانست سیصد هزار سوار و هفتاد هزار تفنگدار تجهیز کند ولی بیش از پنجاه هزار نفر معمولاً سر خدمت نداشت زیرا فقط این عده « در این ممالک بایر میتوانستند باندازه کافی علیق و خواربار بدست آورند. »^۱ در باره خود ایرانیان هربرت نوشت که آنان «... عموماً خوشی اندام و رامت قامت هستند. منطقه‌ای که در آن سکنی دارند آنان را گندم گون، شراب آنانرا بانشاط، تریاک ایشانرا شهوتران میکند. زنان نقاشی میکنند، مردان اسلحه دوست هستند، همگی تظاهر بشاعری میکنند. آنچه انگور بر میانگیزد قانون آرام میسازد و درس عبرت جلو گیری میکند.»^۲

سیمون (از آباء مسیحی) ایرانیان را بدین گونه وصف میکند:^۳ «... سفید باقامت زیبا، با ادب، نسبت بخارجیان با محبت و فرمانبردار. باصل و نسب بسیار اهمیت میدهند در صورتیکه عثمانیان برای آن اهمیت قائل نیستند. بسیار به تشریفات دلبستگی دارند و طبق رسوم خودشان آداب متنوع بکار میبرند. ایرانیان سابقاً بسیار خرافاتی بودند و نسبت به مسیحیان نفرت داشتند گوئی آنها قومی نجس هستند... امروز چون شاه نسبت به مسیحیان زیاد احترام میگذارد و با آنان حشر میکند و بر سر میز غذا آنان را میپذیرد ایرانیان اعمال گذشته را ترك کرده با آنان مانند افراد خودشان رفتار میکنند.»

در اینجا بی مورد خواهد بود که راجع بر روابط شرکت هند شرقی با ایران که در زمان سلطنت شاه عباس آغاز گردید، شرح مفصلی داده یا گفته شود که چگونه اتحاد بین آن دو در ۱۶۲۲ میلادی با خراج پرتغالیها از جزیره هرمز و قطعه باریکی از ساحل ایران، که یک قرن قبل تصرف کرده بودند، منجر گردید. متجاوز از یکصد سال مأمورین و بازرگانان شرکت در ایران بطور ممتد مسافرت کردند و بسیاری از آنان مدتها در گمبرون (بندر عباس) و اصفهان و شیراز و نقاط دیگر اقامت گزیدند. بوسیله مراسلات و گزارشهایی که مأمورین و تجار

۱ - همان کتاب صفحه ۲۴۲ ۲ - همان کتاب صفحه ۲۳۰ . ۳ - «تاریخی از

کار ملیها در ایران» - قسمت اول ۱۵۶ .

مذکور بانگلستان فرستادند نه فقط در مورد تجارت بلکه در موضوعات دیگر اطلاعات مهمی بدانجا رسید. بلافاصله پشت سر انگلیس ها هلندیها بایران رفتند و مانند آنان سالها رابطه تجارتي نزدیک با آن کشور داشتند.

در امور مذهبی بردباری و محبت شاه عباس نسبت به مسیحیان فرصت به مبلغین طریقت های مختلف داد تا بایران روند و در آنجا کلیسا بسازند و آزادانه طبق آداب دینی خود عمل کنند. گرچه آنان عده کمی را توانستند تغییر مذهب دهند لیکن شناسائی بسیار خوب نسبت به مملکت و مردم آن پیدا کردند.

شاه عباس که باستحقاق «بزرگ» نامیده شده در ۱۶۲۹ میلادی در گذشت ولی سیاست بردباریش از میان نرفت و باین ترتیب مبلغین و بازرگانان و دیگران برفت و آمد خود ادامه دادند.

بین مبلغین از همه برجسته تر «رافائل دومان»^۱ از آباء فرانسوی طبقه روحانیان «کاپوشن»^۲ بود که در (۱۶۴۴ م.) باصفهان رسید و تا پایان عمر در ۱۶۹۶ میلادی در آنجا ماند. در مدت توقف ممتد خود در زبان فارسی استاد فاضلی شد و نه تنها منافع روحانی و غیر روحانی فرانسه را در ایران توسعه و افزایش داد بلکه ایران و مردم آنرا بهتر با روپا شناساند. کتاب او تحت عنوان «دولت ایران در ۱۶۶۰»^۳ برای «کلبر»^۴ وزیر با کفایت لوئی چهاردهم، که قبل از تأسیس شرکت فرانسوی هند در ۱۶۶۴ میلادی در مقام کسب اطلاع بود، بسیار ارزش داشت. تردید نیست که مسافرین معروف فرانسوی یعنی «تاورنیه»^۵ و «دوتونو»^۶ و همچنین شاردن (که از وی ذیلاً بیشتر سخن گفته خواهد شد) راجع به بسیاری از اطلاعاتی که نسبت بایران در کتب خود داده اند مدیون رافائل پدر روحانی هستند. علاوه بر آن وقتی خاورشناس معروف فرانسوی «پتی لاکروا»^۷ (که کلبر در ۱۶۷۰ بمشرق زمین فرستاد تا زبانهای شرقی را بیاموزد و نسخه های خطی گرد آورد) در (۱۶۷۴ م.) باصفهان رسید. رافائل او را در مدت بیماری سخت پرستاری کرد و بعد وی را در تحصیل زبان فارسی یاری نمود. ترجمه های پتی دولاکروا

۱ - Raphaël du Mars. ۲ - Capuchin. ۳ - L'Etat de la Perse en 1660. ۴ - Colbert.

۵ - Tavernier. ۶ - De Thévenot. ۷ - Jean-François Pétis de La Croix.

از آثار مختلف شرق که بعضی از آنها فارسی بود در اوایل قرن هجدهم در اروپا بسیار جلب توجه کرد و بمغرب زمین فهماند که ایران فرهنگ و ادبیات مخصوص بخود دارد.

بزرگترین کسی که به تنهایی مغرب زمین را در قرن هفدهم نسبت بایران مطلع ساخت بدون تردید «سرجان شاردن»^۱ است که فرانسوی و از پیروان کالون و روی هم ده سال در ایران بود. شغل وی جواهر فروشی بود و باین ترتیب با بزرگان مملکت از شاه گرفته پبائین آمیزش داشت. شاردن تا حدی بوسیله رافائل ولی بیشتر در اثر قدرت مشاهده خویش توانست اطلاعات زیاد در باب تمام مظاهر زندگانی ایران جمع آوری کند. چیزی که مخصوصاً جلب توجه میکند شرحی است که از اصفهان زمان خود داده یعنی زمان جلال و شکوه آن شهر و هنگامی که از بزرگترین شهرهای جهان بود. انتشار سفرنامه شاردن بچند زبان اروپائی باعث شد که اطلاعات راجع بایران در مغرب زمین کاملاً توسعه یابد. از نظر تیزبین او ایران و سردمش شکل مشخص و معین پیدا کرد. جالب توجه است که عقیده شاردن درباره ایرانیان با عقاید نویسندگان قبلی که در اینجا نقل شد مقایسه شود^۲:

«ایرانیان هم فکروهم جسم زیبا و عالی دارند. تخیل آنان زنده و زود انتقال است. حافظه آنان رام و برومند است. استعداد بسیار برای علوم و فنون ذوقی و صنایع ماشینی و اسلحه دارند. خود پسندی را که صورت کاذب عزت است دوست میدارند. طبیعت آنان رام و ساده و ذهنشان تیز و دسیسه جواست. نسبت به عشرت و تجمل و خراجی و اسراف تمایل آنان بسیار وطبیعی است و باین جهت از اقتصاد و تجارت بی بهره اند. خلاصه آنکه با خود هنر و مهارتی طبیعی بدنیا میآورند که مانند هنر و قریحه هر ملت دیگری است ولی هیچ ملتی نیست که باندازه آنان این هنر و قریحه را فاسد و منحرف کند.

۶ - Sir John Chardin - ۷ «سفرهای شوالیه شاردن در ایران» (پاریس ۱۸۱۱)

در باب خیر و شر کار جهان و امید و بیم نسبت به آینده ایرانیان خردمند و حکیم هستند و به خست کم آلوده شده‌اند و مایل نیستند چیزی بدست آورند مگر برای خرج کردن . ایرانیان دوست دارند حالی خوش باشند و تا بتوانند از هیچ چیز برای خود مضایقه نمی‌کنند زیرا هیچ نگرانی نسبت بآینده ندارند و متکی به پروردگار و تقدیرند و قویاً معتقدند که قسمت ازلی حتمی و تغییرناپذیر است و در این خصوص با ایمان کامل عمل میکنند . باین ترتیب وقتی دچار بدبختی و مصیبت شوند مانند اکثر مردم افسردگی شدید ندارند... با آرامش خاطر میگویند : «مکتوب است»^۱ یعنی تقدیر بوده است که آن اتفاق روی دهد .

معاصرشاردن، «دکتر فرایر»^۲ نشان داد که ایرانیان به مهمانی و می‌گساری بسیار علاقه دارند : «باور کردنی نیست که چه اندازه در جشنی باده گساری میکنند و روز بعد چه اندازه خود را بدان بی توجه نشان میدهند... یک هفته تمام انسان را وادار بمی‌گساری میکنند . ایرانیان مصاحب شیرین گفتاری هستند و برای تقدیم پیاله بنوبت از هیچ کس چشم نمی‌پوشند.»^۳

در ۱۶۷۶ میلادی فرایر در گمبرون بود و شرح داد چگونه ملوانان انگلیسی کشتی‌های شرکت هند شرقی در کنار دریا تفریح و خوش گذرانی کردند، معدلک هوای آنجا را نپسندیدند زیرا «برای حرارت سوزانش آن محل را بامثلی طعنه آمیز یاد کردند و گفتند که فقط باندازه یک بند انگشت میان گمبرون و دوزخ فاصله است»^۴ .

نسبت بجریان حوادثی که در ۱۶۹۴ میلادی با جلوس شاه سلطان حسین متدین و بی حال شروع شد و به هجوم افغان و سلسله صفویه در ۱۷۲۲ خاتمه یافت اروپا در ایران ناظرین صلاحیت دار کم نداشت . رؤسای هیئت‌های مذهبی و اعضای آنها و نمایندگان شرکتهای انگلیسی و هلندی هند شرقی و گاهگاهی سفیران دول مختلف در ایران بودند . در بسیاری از شهرهای عمده مبلغین و در بعضی

۱ - «مکتوب است» یعنی نوشته شده است . ۲ - Dr. John Fryer - ۳ - «شرح تازه

از هند شرقی و ایران» (لندن ۱۶۹۸) صفحه ۲۴۵ و ۲۴۶ - ۴ - همان کتاب صفحه ۲۲۴

از آنها بازرگانان و عمال دو شرکت هند شرقی اقامت داشتند. بعلاوه عده‌ای مسافر وجود داشت مانند نویسنده و هنرمند هلندی «لوبروئن»^۱ (که در کتابش تصاویر عالی از اصفهان و شهرهای دیگری که دیدن کرده مندرج است) و «دوتورن فر»^۲ و «لوکا»^۳ فرانسوی و «جان بل»^۴ اسکاتلندی. بوسیله این گواهان عینی مردم مغرب زمین می‌توانستند مشاهده کنند که بارگاه دولت صفوی در اثر زمامداری پادشاه بی‌کفایت ولی خوش‌نیتی چگونه بتدریج بفساد گرائید و بالاخره ساقط شد.

مبلغین مذهبی راجع بالغاء فرمانی که امتیازات آنان بدان بسته بود، گزارش داده نوشتند که آزار و تخفیف مذهبی تجدید شده و این نتیجه نفوذ دائم‌التزاید عناصر متعصب ملاها و دسیسه‌های روحانیان رسمی است. تجار نیز مانند مبلغین از استرداد امتیازات و خواستن رشوه گزاف از طرف مأمورین فاسد دربار برای تجدید آن امتیازات شکایت کردند و تأثیر سوء ناامنی متزاید کشور را در تجارت گزارش دادند.

در این موقع نظر فرانسویها نسبت بایران از نظر انگلیس‌ها و هلندیها که فقط منافع تجارتهی در آنجا داشتند وسیع‌تر بود. لوئی چهاردهم که از مدت‌ها پیش نقش حمایت از مسیحیان را در مشرق زمین بعهده گرفته بود و همچنین پاپ وقتی که گزارش آزار مبلغین و بسته شدن اجباری کلیساها و هیئت‌های مذهبی باروفا رسید، سخت مضطرب شدند. برای خاتمه دادن بازارها و همچنین ازدیاد و تحکیم منافع تجارتهی و سیاسی فرانسه لوئی چهاردهم و وزیرانش تصمیم بافتتاح مذاکره و انعقاد پیمانی گرفتند که مقررات لازم را در برداشته باشد. با وجود آغاز نامسعود و موانع سخت این پیمان که نخستین معاهده بین فرانسه و ایران بود در ۱۷۰۸ میلادی در اصفهان امضاء شد. معذک بدلایلی که لازم نیست در اینجا ذکر شود این قرارداد فقط تخفیف موقتی در سرنوشت مبلغین داشت و منتج بهیچ پیشرفتی در زمینه سیاست یا تجارت نشد.

در ۱۷۱۴ میلادی شاه سلطان حسین سفیری بنام محمد رضا بیک بفرانسه فرستاد تا با آن دولت برای اقدام مشترك بر ضد اعراب مسقط که راهزنی آنان تأثیر فلاکت باری در تجارت داشت معاهده‌ای منعقد سازد. دولت فرانسه با زیرکی از ورود سفیر استفاده کرد و برای پیمان جدیدی با ایران که مواد آن بطور متمایز از پیمان ۱۷۰۸ مساعدتر باشد مذاکراتی آغاز کرد. مشاورین وزراء مربوط فرانسه عبارت بودند از «گودرو»^۱ کشیش که مستشرقی بالنسبه معروف بود و بازرگانی از اهالی «مارسی»^۲ بنام «دو کانسویل»^۳ هر دو نفر مدتی را در ایران گذرانده بودند و آن کشور را نیکو می‌شناختند.

گرچه محمد رضا بیک برای بستن چنین پیمانی اختیار نداشت و در آغاز مایل بشروع مذاکره نبود ولی بالاخره متقاعد شد و در اوت ۱۷۱۵ امضای خود را در پای معاهده گذاشت. در این پیمان به مسئله مسقط اشاره‌ای نشد ولی شفاهاً قرار شد یک افسر نیروی دریائی فرانسه بایران اعزام شود تا ببیند چه اقدامی ممکن است صورت گیرد. معاهده جدید علاوه بر اعطای تمام امتیازات تجارتي که فرانسه مایل بود و حفظ هیئتهای مذهبی، مقرر سیداشت سفیر فرانسه که بنا بود بدربار ایران فرستاده شود نسبت بنمایندگان سیاسی تمام ملل تقدم داشته باشد. علاوه بنا شد که نمایندگی کنسولی فرانسه در اصفهان و جاهای دیگر برقرار شود. زحماتی که لوئی چهاردهم و وزیرانش برای انعقاد این دو پیمان متحمل شدند و تشریفات که برای پذیرائی از محمد رضا بیک در فرانسه منظور داشتند نشان میدهد که اهمیت بسیار زیاد بایران میدادند.

با این همه چون محمد رضا بیک از اختیارات خود تجاوز کرده بود مشکلات بسیاری برای تصویب آن پدید آمد و فقط در مه ۱۷۲۲ بتصویب رسید یعنی وقتی که اصفهان داشت از طرف غلجائیهای افغان محاصره می‌شد. در اکتبر همان سال اصفهان سقوط کرد و شاه استعفا داد و دولت صفوی که زمانی با عزت و افتخار بود بطور ننگین پایان یافت. بنا بر این پیمان ۱۷۱۵ هیچ مزیت با دوامی برای فرانسه نداشت.

گرچه وزیرانی چون «پن شارترن»^۱ با مراجعه بکارشناسانی نظیر گودرو و دوکانسویل میتوانستند تصور تقریباً صحیحی از ایران آن عهد حاصل کنند، فرانسوی متوسط بطور مبالغه آمیزی متمایل بود ایران را کشور طلسم و افسانه بداند. بی فایده نیست علل این تمایل مورد دقت قرار گیرد. نخستین دلیل این بود که ترجمه های دولاکروا بسیار هواخواه داشت و آنها ایران و نقاط دیگر مشرق زمین را با اوضاع و احوال کتاب الفللیل توصیف کرده بودند. دوم اینکه سرگذشت خارق العاده «ساری پتی»^۲ در ایران در آن موقع زیاد در فرانسه انتشار پیدا کرده بود. این زن باتفاق یک نفر فرانسوی بنام «فابر»^۳ که در ۱۷۰۴ بمأموریت سیاسی بایران میرفت بآن مملکت رهسپار شده بود. در طی طریق بطرف دربار ایران، فابر ناگهان در ایروان درگذشت و بانوی مذکور این مأموریت را بعهده گرفت و بعداً نماینده جدید فرانسه با دشواری بسیار توانست او را از این مقام خارج سازد. معذکک مشارالیها بباریافتن بحضور شاه توفیق حاصل کرده بود. در مراجعت بفرانسه بزندان افکنده شد و مدت مدیدی با افسردگی بسر برد. وقتی که بالاخره پرونده او به پن شارترن مراجعه شد، یادداشتهای روزانه وی از این مسافرت بجدی در وزیر تأثیر کرد که نه فقط دستور آزادی او را داد بلکه از «لوساژ»^۴ نویسنده «ژیل بلاس»^۵ تقاضا کرد یادداشت هار ابصورت ادبی درآورد. بدبختی است که لوساژ نتوانست خود را راضی بانجام دادن این امر کند.

سومین دلیل داشتن تصور غلط و مبالغه آمیزی از ایران مسافرت محمدرضا بیک بود که عبورش از کشور فرانسه و ورودش بپاریس بسیار جلب توجه کرد. پاریسی ها بظاهر خارجی و آداب غریب و رفتار خارق العاده او در چند مورد بسیار علاقه مند شده بودند. اقدامات و عملیات او انتشار زیاد حاصل کرد. تصویرهای چاپی از او تهیه کردند که خریدار زیاد پیدا کرد و پرده نقاشی از او ساختند که وی را در حال باریافتن بحضور لوئی چهاردهم نشان میداد (آخرین بار عامی که آن پادشاه کهن سال قبل از مرگ داد). محمدرضا بیک بنحو افسانه آمیزی

مأموریت خود را پایان آورد و بایک خانم فرانسوی که مقامی داشت پنهانی عزیمت کرد.

بر انداختن دولت صفوی از طرف افغانها و دست اندازی بمغرب و شمال غربی ایران و اشغال آن بترتیب از طرف عثمانی و روسیه در اروپا سر و صدای زیاد بلند کرد. چنین تصور کردند که ایران چنان غرق شده که دیگر قادر نخواهد بود مقام خود را چون ملت زنده‌ای بدست آورد ولی ثابت شد که این نظر غلط بوده است. ایران بر خلاف انتظار، همانطور که چند بار قبل از این نشان داده بود، تجدید حیات کرد. در اثر قریحه و هنر نظامی پیشوائی بنام نادرقلی که وی را تا آنزمان کسی نمی‌شناخت، افغانها مغلوب و بیرون رانده شدند، طهماسب پسر شاه سلطان حسین (که توسط افغانها بقتل رسیده بود) بر تخت سلطنت نشاند، عثمانیها پس از شکست سختی مجبور به عقب نشینی بطرف خط مرزی خود گشتند، روسیه نیز احتیاط را در این دانست که بدون زد و خورد ولایاتی را که تصرف کرده بود رها کند.

قبضه کردن تاج و تخت سلطنت از طرف نادرقلی بیک در ۱۷۳۶ میلادی (که در آن موقع عنوان نادر شاه را اختیار کرد) و استیلاء شگفت انگیز بعدی او بر هندوستان بر شهرت او در مغرب زمین بسیار افزود بطوری که او را اسکندر ثانی نامیدند. راجع بمواهب برجسته نادر شاه و همچنین معایب او شهادت عده‌ای از ناظرین صلاحیت دار اروپائی را در دست داریم. «کوکل»^۱ نماینده مقیم شرکت انگلیسی هند شرقی در اصفهان با آشنائی شخصی نزدیک که داشت نوشت: «... کم باور کردنی است که تاچه اندازه در تشخیص تفاوت هر طرف سریع الانتقال و در یاری کردن به سپاه خود چه اندازه فعال میباشد. هر یک از سردارانش که بدون تفوق زیاد دشمن عقب نشینی کند نادر شاه بسوی وی می‌تازد و با تبرزینی (که همیشه در دست دارد) او را بقتل میرساند و فرماندهی را بشخص بعدی از حیث درجه تفویض میکند»^۲.

۱ - William Cockell ۲ - نقل از کتاب «نادر شاه» تألیف فریزر James Fraser

«بازن»^۱ از آباء یسوعی که چند سال پیشگ نادر بود از اوصاف او در فرمانروائی گفت^۲: « باوجود پستی اصل و نسب مثل این بود که برای سلطنت خلق شده باشد. تمام خصائل بزرگی که قهرمانان و قسمتی از خصائلی که سلاطین بزرگ را بوجود میآورد طبیعت بوی داده بود. در تاریخ بزحمت می توان پادشاهی پیدا کرد که قریحه‌ای وسیع تر و فکری نافذ تر و شجاعت و جسارتی زیاد تر از نادر داشته باشد. نقشه‌ها و خیالاتش بزرگ بود، وسایل کار نیکو انتخاب می‌شد، قبل از آغاز اجرای هر قصد همه چیز فراهم شده بود.»

این یک طرف تصور بود. ناظرین دیگر ممکن نبود مشاهده نکنند که نادر در اثر اشتیاق بجنگ و استفاده فوق العاده از منابع ثروت کشور بالاخره آنرا بخرابی و ویرانی سوق داد.

در این دوره عقیده غریبی پیدا شده بود که بعضی از اروپائیان گمان میکردند برخی از شخصیت‌های برجسته در معرکه ایران اصلاً از مغرب زمین بودند. عده‌ای تصور میکردند که نادر از «اهل برابانت»^۳ بود و در کودکی بایران رفته است. چون نادر مدتی بنام طهماسب قلی خان شهرت یافته بود و تجار اروپائی و دیگران آنرا تحریف کرده «تماس کولی»^۴ می‌گفتند، جمعی خیال کردند که او واقعاً از اهالی ایرلاند بوده و اسمش «تماس اکلی»^۵ است. در هر صورت در یک مورد این انتساب نادرست از روی تعمد بود. «تالمان»^۶ کشیش درسرگذشت دروغی که از طهماسب دوم نوشته (وصلاح دیده کتاب را بدون ذکر مؤلف منتشر کند) قصدش این بود که شاه را حقیقه^۷ پسر یک فرانسوی بنام «ژولیو»^۸ که در استخدام شاه سلطان حسین بود قلمداد کند.

در پایان این مقال ممکن است یاد آور شویم چگونه ایران پس از اینکه در مغرب زمین فقط اسمی بود، در بخش دوم دوره اسلامی بتدریج که تماس نزدیکتر و بیشتر شد بهتر شناخته و معروف گردید. بطوری که سابقاً ملاحظه شد

۱ - Père Bazin - ۲ - «مراسلات آموزنده و غریب» (پاریس ۱۸۷۰) جلد چهارم ۲۱۶

۳ - Brabant - ۴ - Thomas Kouli - ۵ - Thomas O'Kelly - ۶ - Abbé Talment - ۷ - Joliot

تصوری که اروپائیان از ایران داشتند بسیار متفاوت بود. بعضی آنرا فقط کشوری میدانستند که با آن داد و ستد کنند، برخی آنرا کشوری برای تبلیغ مسیحیت فرض میکردند، در صورتیکه عده دیگری بر آن بدیده متحدی بر ضد عثمانی می‌نگریستند. بتدریج و مرور زمان در اروپا ملتفت شدند که از تمام آنچه گفته شد ایران معنی و مفهوم زیادتری دارد، فرهنگ واقعی و ادبیات مختص بخود داراست و مردمش ذوقی لطیف برای شعر و اشتیاقی وافر بعرفان و تحقیقات فلسفی دارند.

مهالك و حروسه ایران

بانو . ژ . ای . هراتین J. E. Heseltine
تحصیلات خود را در اسکاتلند انجام داد و در ادارات
مطالعات صنعتی و علمی دولت و وزارت بهداری
و تبلیغات و بهبود وضع کودکان کار کرده است .
چندین سال با بنگاه نشریات « کلارندون پرس »
همکاری کرده و در تهیه کتاب لغت اکسفورد و کتاب
ضرب المثل های انگلیسی چاپ اکسفورد همکاری
داشته است . وی در مطالعات خود به تاریخ گذشته
ایران علاقمند شد و در نتیجه همین مطالعات بود
که توانست فصلی در کتاب میراث ایران بنویسد .

در سال ۱۸۳۵ میلادی (۱۲۵۱ هجری) دو جلد کتاب بعنوان پرشیا (ایران)
بر سلسله کتابهای مخصوص جوانان که توسط مؤسسه «چارلز نایت»^۱ واقع در «لد گیت
استریت»^۲ منتشر میشد ، افزوده گشت . نام این دسته کتابها سفر نامه های «عموالیور»^۳
و دو جلد تازه شامل مکالمات آموزنده ای بود که بوسیله آن لله دلسوزی بسه کودک
یتیم موسوم «به هنری»^۴ «فرانک»^۵ و «جین»^۶ یاد میداد تا در باب کشوری که عادت
لجوجانه ای برای ماندن در سرزمین پریان داشت چه مطالبی بیاموزند . اطلاعاتیکه
این لله میآموخت در کمال سخت گیری دست چین شده بود . وی بشنوندگان جوان
خود در باب پرندگان ایران میگفت که طاووس فوق العاده مورد توجه و علاقه است
تا جائیکه در دو طرف تخت سلطنتی ستونهای چهار گوش ساخته شده و نقش طاووس

۱ - Charles Knight - ۲ Ludgate Street - ۳ Uncle Oliver's Travels - ۴ Hendry

۵ - Frank - ۶ Jane - ۰

بر آنها کنده کاری شده، طاووس ها جواهر نشان هستند و در منقار هر یک یا قوت بزرگی قرار دارد. و اما هر وقت صحبت از تخت و تاج و تزیینات آنها بمیان میآید حواس کودکان پرت و مانع چیز یاد گرفتن آنها میشود، بنابراین عموالیور فوراً مطلب را عوض میکرد و از نوع دیگری پرندگان در ایران سخن میگفت ولی هنوز دهان باز نکرده بود که راجع به قوش و باز حرفی بزند که بچه کوچکتر از همه حرف او را قطع میکرد و فریاد بر میآورد که عموجان، عموجان کمی بیشتر راجع پیداد شاه و تخت سلطنت او بگو... باز هم بگو...

ولی عموالیور با بیانی محکم و جدی پاسخ میداد «حالا وقتش نیست متوجه باشید حالا سخن از پرندگان در میان است.» کودکان آهی کشیده در جای خود میلولند و ساکت میشوند اما باین آسانی دست از اصرار خود نمیکشند و چند روز بعد نوبت هنری کودک بزرگتر است که عموالیور دماغ او را بسوزاند. صحبت از خلیج فارس در میان است و عموالیور میگوید «پلینی»^۱ مورخ رومی شرحی درباره صید مروارید باب هر مز آورده، وی مانند سایر نویسندگان رومی از روی خیال بافی پنداشته است که مروارید از قطره باران بوجود میآید باین ترتیب که هر سحرگاه صدفها از اعماق دریا بسطح آب میآیند دهن خود را میگشایند و شبنم را مینوشند. هنری فریاد میزند به به چه فکر زیبائی و عموالیور ضمن اذعان میگوید «آری فکر لطیفی است ولی در تاریخ طبیعی آنچه مورد احتیاج و تحسین ماست حقایق مسلم است نه توهمات زیبای شاعرانه.»

بطوریکه ملاحظه میشود حتی شخصی مانند عموالیور که خیلی جدی و سختگیر است خواه ناخواه اطلاعاتی در دسترس کودکان قرار میدهد که نیروی توهم و تخیل آنان را بر میانگیزد، چه سخن در باب کشوری است که در آن از عهد قدیم حقیقت و افسانه همیشه بهم آمیخته بوده است.

افسانه های این کشور چنین حکایت کرده و تجربه نیز آنرا تأیید نموده است که پادشاه ملبس بلباسهای خیره کننده مزین به مروارید و جواهر نشان قیمتی بوده،

فی الواقع بر تخت طاووس باشکوهی جلوس میکرده و از مدح شعرا و ستایش فصحا و خطبا لذت میبرده است و گاهی چنان مجذوب مدایح میگشته که از جای خود برمیخاسته و بعلامت اعلی درجه ابراز مرحمت دهان شاعر را مملو از شیرینی و حلوا میکرده است. در قصر پادشاه جز تخت پادشاهی اثاثیه مختصری وجود داشته است زیرا در ایران چه پادشاهان و چه رعایای ایشان عادت داشتند چهار زانو بر زمین روی قالی بنشینند. نقش و نگار و بافتها و طرحهای این قالیها چنان بود که بیننده را مدهوش میکرد و همین قالی بود که... (در اینجا باز افسانه وارد حقیقت میشد)... قالیها گاهی خاصیت سحر و جادو پیدا میکردند، از زمین بلند میشدند، راه آسمان پیش میگرفتند، بالای صحراها و کوهها و شکافهای غارها پرواز در میآوردند، جادوگران را برای انجام کارهای شرارت آمیز میبردند یا شاهزاده خانمی را بعاشق دلباخته اش باز میگرداندند.

در خلال قرن سیزدهم تصویری از خاور زمین بصورت افسون و افسانه بتدریج در دماغ مردم انگلیس منعکس گردید. در این زمان داستانهائی از قلمرو شگفت انگیز ختا و ختن و سرزمین چین که رهبانان سلک «فرانسیسکن»^۱ و «دومی نیکن»^۲ مسیحیت را بدان سرزمین بردند، بارو پیا آمد و بگوش اروپائیان رسید. در اواسط قرن ۱۴ میلادی «هیگدن»^۳ باستناد اقوال مورخین یونان و لاتین در کتاب خود موسوم به «پولی کرو نیکون»^۴ فصلی بایران و جنگهای ایرانی اختصاص داده است. مقارن همان اوقات «سرجان ماندویل»^۵ که «سوزی»^۶ او را کذاب بیباک میداند، کتاب سیاحت نامه ای برشته تحریر در آورد که ابتدا بزبانهای فرانسه و لاتین منتشر گردید و شهرت یافت و در پایان همان قرن بزبان انگلیسی بوسیله «وین کین دوورد»^۷ و «پین سن»^۸ انتشار یافت. وی در آن سیاحت نامه برای لذت خاطر تمام معتقدین بفرسفه فرار از مشکلات زندگی «اسکی پیسم»^۹، خاور زمین را طوری تصویر و ترسیم میکند که لحظه ای صورت ختا و ختن دارد و گاهی منظره ایران را

Polychronicon - ۴

Higden - ۳

Domir.ican - ۲

Franciscan - ۱

Pynson - ۸

Wynkyn de Worde - ۷

Southey - ۶

Sir John Mandeville - ۵

Escapism - ۹

نشان میدهد، محل ایران را در ماوراء عربستان در آن سوی حبشه و زمانی در کنار هندوستان تعیین میکند. علم جغرافیا در آن عهد مشخص و دقیق نبود و نقشه کشان اولیه جای دریاها را در نقاطی نشان میدادند که دریا اساساً وجود نداشته، محل کشتی نوح را بالای کوه آرات و جای مهر گیاه و دیگر گیاههای کیف آور را در دلتای رود نیل میدانستند که این گیاه صلح و صفای خود را در آن سرزمین گسترده بود. قرنهای حدود ایران در نظر اروپائیان مبهم و نامعلوم بود و حتی تاچندی پیش یعنی همین اواخر هم در نظر مردم عادی اروپا، حدود کشور مزبور روشن نبود، شاید بدین سبب که در کتب تحولات تاریخ آنکشور و تغییراتی که در مرزهای آن در خلال قرون رخ داده است برای ایشان مشکل بوده است.

ایرانی را که مانند ویل برای اروپائیان تصویر کرده و در دماغ ایشان جای داده است، عبارت بود از بهشتی در روی زمین و مهدیکی دوداستان منسوب بکتاب مقدس و محدود بچهار رودخانه که از «جنات عدن» خارج میگشته و کشوری بوده است صاحب تجمل، کشور نور والوان، دارای باغهای آفتابگیر و معطر که زمزمه نهرهای جاری و نغمه پرندگان هوای آنرا پر کرده بود. سکنه شهرهای خوب و دلکش آنرا مردم حکیم و خردمند و فالگیران و ستاره شناسان و منجمان غیب گوی و امراء و اشراف صاحب شوکت و جلال و همچنین پیران رند و عیار که غالباً تمایل بآدم کشی هم داشته اند تشکیل میدادند. زمامداران آن کشور در قصرهای گنبد طلائی میزیستند که اطاقهای آن با گوهر شب چراغ روشن شده و با بلسان معطر گشته بود. این مردم بلباسهای زر دوزی مزین بمرواریدهای خاوری و قطعات الماس که از شبیم آسمان لطافت بر گرفته اند، ملبس بوده اند «کاکستون» در کتاب «آئینه جهان» شاخ و برگهای دیگری بر این توصیف افزوده که در خواننده ایجاد لرزه و اشمئزازی گواراسی کند. وی مینویسد: «در ممالک محروسه ایران» علمی و فنی وجود دارد بنام «نیگرومانسی»^۲ که ابتدا در آن کشور بوجود آمده و با بکار بردن این علم میتوان دشمن را تحت فشار

گذاشت و او را بچنگ آورد و گرفتار ساخت. وی مطلب دیگری را نیز متذکر گردید که در واقع بمنزله پیشگوئی این حقیقت است که روزی فرامیرسد که فنون سحر و ساحری در این کشور ضعیف میشوند و در برابر حقایق سیاسی سر تسلیم فرود میآورند، بدینمعنی که مینویسد در این کشور نوعی قیر بوجود میآید که بقدری داغ است که هر کس بدان دست زند دستش را میسوزاند، امالوله‌های نفتی که میبایست در سراسر فلات ایران حامل این ماده سوزان شوند در آینده بسیار دوری پنهان و از نظرها چنان نماندند که حتی پیشگویانی که بوسیله ارتباط با ارواح مردگان پیشگوئی میکردند نیز نمیتوانستند از وجود آن اطلاع یابند.

بازرگانی نیز منظمآ پیش میرفت و پیوسته جزئیات قطعی تری بر رؤیاهای و مکاشفاتی که از طریق مذهب و تذکره و تاریخ نویسی پدیدار شده بود میافزود «ممالک محروسه ایران» شامل شهرهائی بوده است که نامهای آنها در گوش شنونده همچون صدای موسیقی است، از قبیل سلطانیه، طرابوزان، بخارا و سمرقند که انواع ادویه و داروها از قبیل جوز و ریوند و کالاهائی از قبیل ابریشم مخمل، قالی، شال، طلا و پارچه‌های زربافت و مليله دوزی و سنگهای قیمتی از هند و افریقا و ختا بدانجا وارد میگشت و از راه رودخانه‌ها یا دریاچه‌های داخلی و راههای خشکی از مراکز بالا به حلب حمل میشده و از آنجا بوسیله کشتی‌های ونیزی که حامل زائرین ارض مقدس بودند با اروپا فرستاده میشد و همراه آن داستانهای از آن کشورها نیز بگوش اروپائیان میرسید. محتمل است که این داستانها را یک سیاح ونیزی قرن ۱۳ میلادی نقل کرده باشد که نقاط مختلف خاور زمین را سیاحت کرده و چیزهای جالب و محل‌های قابل توجه را دیده است، مثلاً گوسفندهائی را دیده است که دنبه بی‌تناسب آنها بیش از حد معمول بزرگ و سنگین وزن بوده است و دنبه خود را در چهار چرخه بدنبال خویش میکشیدند یا درختهای آفتاب و ماه را دیده که عنقاها بر آن آشیانه داشته‌اند و پرندگان کوچکی را مشاهده کرده که پره‌های رنگارنگ آنها هوا را مخطط

و درخشان کرده بودند. در کشوری که این سیاح مسافرت کرده است جلگه های بی پایان و حاصلخیز را در برابر تنگه ها و معبر های سرد مرتفع کوهستان با بیابانهای بی آب و علف و سوزان از حرارت آفتاب دیده است که با سرزمین لعنت شده بی شباهت نبوده است. در بنادر آن کشتی های مملو از ادویه و جواهر و سایر ذخائر فراوان بوده است. سلاطین آن کشور که بنحوی افسانه وار غنی و ثروتمند بوده اند عصای سلطنتی در دست داشتند که روی آن باز سرد حکاکی شده و لقب خان بر آن دیده میشود که بمعنی امیر الامرای بزرگ یا سلطان السلاطین اعظم است و یکی از ایشان را که سیاح ونیزی در قصر تابستانیش در گرجستان دیده موسوم به کوبلاخان (گبلاقآن) بوده است.

سیاحت نامه مار کوپولو در پایان قرن پانزدهم برشته تحریر در آمده است. این سیاحت نامه در سال ۹۶۴ هجری (۱۵۵۶ میلادی) در فرانسه به چاپ رسیده و در سال ۹۸۷ هجری (۱۵۷۹ میلادی) بانگلیسی ترجمه شده است. در اواسط قرن ۱۶ میلادی نیز دانشمندانی که سقوط بیزانس و اختراع چاپ متون یونانی و لاتین را در اختیار ایشان گذاشت تالیفات «استرابو» جغرافی دان یا «پلوتارک»^۲ یا تاریخ قدیم بقلم «دیودوروس سیکولوس» را^۳ که مخلوطی بوده است از حقایق و افواهیات و مسموعات و حدسیات مطالعه کرده بودند یا آنکه شرح جنگهای ایران را در آثار یک مورخ یا سیاح یونانی خوانده بودند که بر خلاف سرجان ماندویل لا اقل بعضی از کشور هائی را که وصف کرده خود دیده بود. اگر دانشمندان آن عصر با گیتی شناسان و بازرگانان حادثه جو و جهانگردانی که در آن زمان مشغول طرح نقشه مسافرت هائی برای اکتشافات بودند، از کتابها و نوشته های هرودوت هم سخن میگفتند چه منبع فیاض و سرچشمه حوادثی از این کتاب برای عده کثیری فراهم میشد. در کتاب هرودوت ایران در نظر جغرافی دانان بصورت یک امپراطوری بزرگ جلوه میکرد که البته کمتر از ممالک محروسه ایران باتوجهی که در بالا از آن بعمل آمد ابهام داشت و نظر بازرگانان

که برای پر کردن صندوقهای تقدینته خود آرام و قرار نداشتند متوجه بحث مکرر درباره طلا و نقره و جواهر آلات و قالیه‌های دلپسند رنگارنگ سلاطین بود که شمش طلا را از طریق مالیات بدست می‌آوردند و درخم‌های سفالین میریختند و هنگام احتیاج بیول خم‌ها را میشکستند و هر مقدار که رفع حاجت ایشان رامیکرد از قطعات طلا میبریدند و برمیداشتند و بمصرف میرسانیدند و در نظر سیاحان حادثه جو ایران عبارت میشد از مجموعه داستانهائی که عطش اکتشاف آنها را فرونشاند « در این کشور درختهائی وجود داشته که بقدری زیبا بوده اند که یکی از پادشاهان روزی فرمان داده بود که آنرا باطلا مزین نمایند. درباغهای آن کشور بوته‌های گل سرخ خود رو وجود داشته و لاله هائی بار می‌آوردند که بوی خوش آنها مانند نداشتته است. مردمش نیز مانند دورنمای اراضی آن سراسر ترکیبی از تضادها بوده‌اند، همه مردمی جوانمرد و بلند همت و سلحشور بوده‌اند ولی هنگامیکه درخشم میرفته‌اند درنده خوئی آنها نظیر نداشتته است. دروغگوئی را پست‌ترین و بدترین گناهان می‌شمرده‌اند، به حلوا و شیرینی و تجمل علاقه داشتند، شراب را دوست داشتند، در هنگام مستی مباحثه می‌کردند ولی تصمیمات خود را در هوشیاری می‌گرفتند. هنگامیکه پادشاهان ایشان در اربابه‌های جنگی جواهر نشان خود بچنگ می‌رفتند زنان ایشان و جنگجویان که از میان همه ایرانیان انتخاب شده بودند سوار بر اسبهای سفید پیشاپیش و سربازان هنگ جاودان بانیزه‌هائی در دست، که بر سر آنها انارهای طلائی نصب شده بود، در عقب اربابه حرکت می‌کردند.» با اینگونه اطلاعات پندار و تخیل مردم انگلیس توأم با غریزه بازرگانی آنان بعد اعلی بجنبش می‌آمد و چنین می‌پنداشتند که « اگر خدا بخواهد و حکومت انگلیس مایل باشد سکنه این سرزمین سحر انگیز بزودی ملبس پیارچه‌های ماهوت‌اعلای انگلیس خواهد شد.»

و بدین طریق بود که در سال ۹۶۱ هجری (۱۵۵۳ میلادی) شرکت جدید التأسیس «بازرگانان حادثه جو» نقشه یک دریانوردی تازه و عجیب را طرح نمودند و با سه کشتی بمنظور اکتشاف و تحقیق در احوال بخشهای شمالی

آسیا راه دریا پیش گرفتند. از این سه کشتی دو تایی آن پایانی غم انگیز داشت و بمتصد نرسید ولی سومی بکشف راه شمالی روسیه توفیق یافت و بدین طریق راه مسکو و از آنجا راه بدریای خزر گشوده گشت. چند سال بعد «سرانتونی جنکین سن»^۱ توانست تا اقصی نقطه آسیای وسطی یعنی تابخارا پیش رود و بانگلستان مراجعت نماید. در فکر او طرح هائی برای ایجاد یک راه بازرگانی خشکی از طریق روسیه بایران موج میزد. جهانگردان دوره الیزابت بازرگانی را بسط دادند و کسب ثروت و شهرت بسیار برای «ملکه باکره» انگلیس نمودند، چنانکه مباحثات میکردند و میگفتند «کدام یک از سلاطین ما قبل علیا حضرت توانسته اند با امپراطور ایران ارتباط برقرار سازد؟». این سیاحان یکی بعد از دیگری زبان انگلیسی را با بسیاری کلمات تازه و مست کننده و معرک غنی ساختند که در گوش مردم دوره «رنسانس» صدای ناقوس طلائی داشته و روایاتی را از سفرهای خود باقی گذاشتند که بعضی از آنها بخودی خود بمثابة سحر شاعرانه بود.

در پایان قرن شانزدهم میلادی یک حس جغرافی شناسی و علاقه بجغرافیا در مردم انگلیس پرورش یافته بود و از آن ببعد پیوسته نقشه برداری جهان کاملتر میشد و خاورزمین کم کم در نظر اروپائیان از آن وضع افسانه وار و خیالی بیرون آمد و صورت واقعیت بخود میگرفت معهذا در مورد ایران پیش آمد و اوضاع احوال چنین شد که مدتها بعد هم هنوز حالت افسانه ای و سحر انگیز آن باقی ماند. رابطه اروپا با هندوستان و چندی بعد با چین از راه دریا پیوسته آسان تر و بیشتر میشد. آشنائی اروپائیان با شگفتی این کشورها اگر هرگز اسباب تمسخر و تحقیر نمیشد لاقول مورد توجیه و تفسیر و قبول واقع میشد. در مورد هندوستان هم، گزارش خبرنگاران جراید و کارمندان دولت که به انگلیس باز میگشتند مردم را با وضع زندگی در مراکز کمپانی هند شرقی تا حدی آشنا ساخته بود و میدانستند که در میان یک منطقه غیر انگلیسی تا حدی محیط زندگی

انگلیسی بوجود آمده بود اما از ایران هنوز هم مردم فقط نامهایی میدانستند، چه اینکشور در خارج از شاهراهها قرار گرفته بود و مسافرین فقط با کاروانهایی که آهسته راه پلائی آنرا می پیمودند بدان سرزمین میرسیدند .

از طرف دیگر حتی واقع بین ترین تعریف و توصیف و توجیه چنان بود که نمیشد افسانه پردازی را از آن جدا ساخت . در روایاتی که بوسیله « هکلویت»^۱ و « پرچاس»^۲ گرد آوری شده بود امکان داشت حقایق بدست آید که چشمها را روشن تر کند ولی هیچگاه این نوع حقایق خودشان روشن و صریح نبودند . خواننده استنباط میکرد که در آن روایات حدسیات در برابر حقایق ضعیف گشته اند ، معهذای سیاحان حادثه جو وقایعی را رؤیت کرده بودند که بهمان درجه داستانهای سابق که آنها را تشنه حادثه جوئی مینمود مبالغه آمیز بود . « ویلیم وارنر»^۳ شاعر پس از قرائت کتاب هکلویت به نظم گفته است که « کیست که داستان سر جان دوماندویل را بخواند و از خود نپرسد که آیا آنچه او نوشته حقیقت دارد یا نه اما از آنچه بتازگی ثابت شده بیشتر گفته های او را میتوان باور کرد »

راه سمرقند هنوز بهمان سرسختی بصورت راه پلائی جاوه میکرد ، مثلاً امکان داشت مسافرین آن راه از سرما منجمد شوند و بمیرند اما دیده پندار و خیال عدلهای شالهای ابریشمی و قالیهها را مینگریست که در پایان مسافرت از پشت شترها پائین میآوردند اما جنازه برهنه کسی را که بانوسیدی در میان عدلها پیچیده بودند با امید آنکه گرم شود بنظر نمیآوردند .

این خبر بوسیله بازرگانانی که از ایران برگشته بودند بگوش باختریان رسید که شاه بارگاه خود را در چادرهای بزرگ مجلل که با ابریشم وزر بافته شده بود با سلیقه تمام در بالای تپه هایی که هوای آنها شفا بخش و از آب چشمه سارها خنک شده بود ، افراشته است و در آن جلوس میکند و درباریان در آنجا بحضور میرسند . طبق روایت ایشان در زیر پای شاه و در پیشگاه او (شاه القاب متعدد دارد از قبیل امپراطور ، شیخ ، صوفی و امثال آن) قالیهایی

مفروش بود که زمینه‌های چند رنگ داشت و چون سیم و زرو سنگهای قیمتی در آنها بافته شده و بکار رفته بود میدرخشیده اند ولی حتی فکرهای بلند پرواز و افکار هوس آمیز عهد الیزابت نمیتوانست بدون کمک این شایعات تصور کند که چیزی گرانبها تر از الیسئ شاه ایران که جواهر نشان و در شکوه و جلال همچون خورشید درخشان است، وجود داشته باشد. عمامه شاه که بشکل لاله بوده چون گل‌هایی است که در دامنه تپه‌ها رسته و منتهی بچق‌ای میشود که نیم متر بلندی دارد. این عمامه از پارچه زرین تهیه شده و پارچه ایریشم هندی بطول ۲۰ متر دور آن پیچیده شده و با رشته‌های زرین آراسته گردیده است. در طرف چپ عمامه پرهائی دریک غلاف طلائی میناکاری و جواهر نشان قرار دارد. این روایات خواننده را چنان خیره و مجذوب میساخت که کتاب هکلویت را بزمین میگذاشت، برمیخواست و به تئاتر میرفت تا در آنجا چشم و گوش پندارش از ملاحظه نمایش تیمور لنگ، چوپان تورانی از قوم (سکا) که ممالک محروسه ایران را فتح و تصرف کرد، سرمست گردد.

براستی چنین بنظر میرسد که از قرون وسطی تا اواسط قرن نوزدهم نام ایران عشق به تجمل و زیاده روی و ولخرجی و افسانه پردازی را که در نهاد هر فرد انگلیسی موجود است، و بهمین نظر او را باطناً بسوی مسلک فرار از مشکلات زندگی میکشاند، پرورش میداده است. «ساموئل پرچاس»^۱ نیز در سال ۱۶۱۳ میلادی ضمن شرح احوال مسافری خود همین طرز فکر را داشته است که میگوید «کاهوهائی که برای خوردن ما مناسب باشند از راههای دور آورده بودند و بقیمت گزافی خریدیم»، اما تنها مسئله فرار از حقیقت در اینجا حکم فرمائی نمی‌کند. در مردم انگلستان تمایلی مقاومت ناپذیر موجود است تا خود را بآب و آتش بزنند و در جستجوی شگفتی‌ها قدم بعرضه مشکلات گذارند ولی در عین حال تمایل نا راحت کننده‌ای دارند که نسبت بآنچه غیر انگلیسی است با نظری که از هجو ساده شروع و به تمسخر علنی پایان می‌یابد، بنگرند. «سموئل پی پیس»^۲

در سال ۱۶۶۱ هنگامیکه در « وایت هال » ناظر تشریفات شرفیابی سفرای روسیه بدربار پادشاه انگلیس بوده است ، تحت همین تأثیر قرار گرفته و از قول سفرای مزبور میگوید: « اما عالیجنابا طبیعت بیمعنی مردم انگلیس را ملاحظه فرمائید که خود داری ندارند و از ملاحظه آنچه که بنظرشان غریب و غیر مأنوس میآید از خنده و استهزا خودداری نمیکنند. »

از ایران و رسوم ایرانیان بسیاری چیزها در چشم انگلیسها غریب و غیر مأنوس بنظر میآید و لذا طرزپندار انگلیسها در باب ایران از آغاز آشنائی با آن کشور متضمن عنصری خندهدار هم بوده است مثلاً بمردم انگلیس گفته بودند که « شاهنشاه بزرگ آن قویشوکت و صاحب جلال » معتاد بوده است که در هر هفته دو روز خود را در حمام مشغول دارد و هر زمان هم که قصد حمام میکرده پنج شش نفر از زنان صیغه خود را همراه می برده است. یک روز را زنان مزبور صرف شستشوی و مشت و مال و استحمام شاه میکردند و روز دوم را به گرفتن ناخن های شاه و سایر کارهای اومی پرداختند. مردم انگلیس اطلاع یافته بودند که « ایرانیان چهار زانو بر روی قالیهای گرانبهای خود می نشینند. مانند مجسمه های بیجان بزمین می چسبند و پشت بدیوار سیدهند ، دیدگان خود را به شیئی ثابتی خیره میکنند. » اما همیشه هم چون مجسمه بیجان نبوده اند مثلاً بطوریکه یکی از سیاحان مزبور مینویسد: « در شیراز والی مانند یک مجسمه در بالای اطاق چهار زانو نشسته بود و تا هنگامیکه سفیر انگلیس به نزدیک او رسید اندک حرکتی هم نکرد، در آن هنگام مانند کسی که وحشت کرده باشد از جای خود پرید و سفیر را در آغوش گرفت و به وی خوش آمد گفت. در هندوستان نیز «سرتوماس رو»^۱ که با لباس مندرس در میان شکوه و جلال دربار مغول بزرگ ایستاده بود و سلوک و رفتار سفیر ایران را مینگریست مینویسد: « وی بیشتر بصورت یک دلقک یا شعبده باز بنظر میآید تا سردی صاحب وزن. وی بیالا و پائین مجلس می دوید ، سخنان خود را مانند یک بازیگر مقلد ادا میکرد

واعلیحضرت را پادشاه و فرمانده کل جهان خطاب میکرد (و فراموش میکرد که ارباب خود او نیز در این فرماندهی سهمی دارد و زیر دست مخاطب قلمداد خواهد شد) و چون تمام سخنان خود را ادا کرد و بپایان رساند بخاک افتاد سر خود را بر زمین کوبید، چنانکه گوئی میخواهد در آن فرو رود.»

سپس در لندن بین سررابرت شرلی و رقیب ایرانی وی تصادم شدیدی دست داد که سبب گردید تماشاچیان این ماجرا شاید در باب تصورات خود در مورد شأن و شوکت خانها و بیگلر بکی های ایران تجدید نظر نمایند. سررابرت شرلی که یکنفر حادثه جوی انگلیسی و یکی از سه برادر معروف به برادران شرلی بود، هنگامیکه با ایران رسید چنان مجذوب شد و تحت نفوذ افسون ایران درآمد که در آنجا در خدمت پادشاه بزرگ ماندنی شد. زن ایرانی گرفت و از آن پس لباس ایرانی میپوشید. عاقبت هنگامی فرا رسید که بعنوان سفیر و فرستاده ارباب شرقی خود پادشاه ایران در دربار پادشاه انگلیس مأمور لندن گردید. از آنجا که کارت تجارت به سیاست میکشد بازرگانان انگلیس که دریافتند ایران با ترکیه در جنگ است چنین پنداشتند که اگر وسائل ایجاد اتحادی با ایران فراهم شود بفتح اینکشور در جنگ بر ضد دشمن قدیمی اش و هم بفتح انگلیس است که بازار بیشتری برای فروش امتعه خود بدست میآورد. سررابرت شرلی زوجه ایرانی خود را نیز همراه آورده بود و عمامه بر سر داشت و بدین طریق از طریق مسکو وارد لندن گردید تا موضوع بالا را حل کند. در این هنگام واقعه غریبی رخ داد و مسافرت وی از ایران تا لندن مدتی بطول انجامید و چون وارد لندن گردید دریافت که یکی از اشراف دیگر ایران که بطور ناگهانی در صحنه حاضر شده بود مدعی عنوان و سمت او یعنی سفیر و فرستاده شاه ایران است. هنگامی که این مرد انگلیسی اوراق و اسناد خود را برقیب تازه وارد ایرانی نشان داد، در حالیکه شخص مزبور بر روی صندلی بر طبق وضع خاص ایرانیان چهار زانو نشسته بود و در مورد احدی کوچکترین حرکتی که علامت احترام باشد بخود نمیداد، ناگهان از صندلی خود جستن کرد و بطرف سررابرت شرلی

رفت و اوراق او را از دستش قاپید و پاره پاره کرد و یک سیلی محکم هم بصورت شرلی نواخت . البته جای تعجبی نیست که پس از این نمایش عجیب و بدون سخن رانی دولت هر دو سفیر را در اولین فرصت بکشتی نشانند (در دو کشتی جداگانه) و بایران بازگرداند .

سررابرت شرلی در یکی از کشتی های هند شرقی موسوم به روز (گل سرخ) بایران مراجعت نمود . این کشتی در روز جمعه عید پاک سال ۱۶۲۶ عازم خلیج فارس گردید . از جمله مسافران این کشتی « سرداد مور کاتن »^۱ سفیر اعزامی شارل اول پادشاه انگلیس بدر بارشاهنشاه ایران بود و جزو همراهان سفیر جوانی بود بیست ساله بنام « سرتوماس هربرت »^۲ وی در میان نویسندگانی که در باره ایران تحریراتی داشتند از همه سرزنده تر و با روح تر بود و او بود که ایران را در کتابخانه های مردم انگلیس قرارداد .

چون کشتی به گامبرون (بندرعباس) واقع در خلیج فارس رسید هیئت اعزامی بساحل پیاده شدند و مسافرت خود را در سرزمین ایران در حالیکه ۲۹ شتر و ۱۲ اسب همراه داشتند آغاز کردند . در زمره سیاحت ها و ماجراهای این مسافرت هربرت جوان با سفیر و همراهانش در شهر شیراز با جلال و شکوه تمام مورد پذیرائی قرار گرفتند . در وصف آن شهر مینویسد : « شهری است که طبیعت آنرا حفاظت میکند ، از طریق بازرگانی غنی و از لحاظ هنر محبوب و زیباست . » وی از تماشای دیوارهای خانه سلطان شوق (شیخ ؟) علی بیک لذت برده و مینویسد : « دیوارهای خانه مزبور با نقوش بزجسته طلائی آراسته شده و صنایع ظریفه در آن بکار رفته است . وی از تپه های بلند اطراف شیراز نیز از تماشای دورنمای مساجد و حمام ها که با کاشی های نیلگون ساخته شده و با بادنماها و بادگیرهای مطلا که لکک ها بر آن آشیانه کرده بودند زینت شده بود ، حظ وافر برده است . وی دانشکده یا مدرسه ای را دیده که در آنجا فلسفه و ستاره شناسی و فیزیک و شیمی و ریاضیات تدریس میشده و دریافته است که ایرانیان بیش از هر چیز

از مطالعه اشعار آرامش خاطر بدست می‌آورند و گوئی شعرهم برای ایران ساخته شده است. وی طبق تجارب عینی خود متوجه گردیده است که ایرانیان در حقیقت میگسارانی آزاده و دوستدار سحر و شعبده میباشند و در زیر آن آفتاب سوزان خوشگذرانی موجب پیروزی بر تقوی و پرهیزکاری شده است. سپس مسافرین مزبور شیراز را پشت سر گذاشته‌اند و به سرزمین سیاه رنگی رسیده‌اند که مملو از ستونهای شکسته و قطعات دیوارهای تاریخی و توده‌های سنگ مرمر بوده که هنوزهم موجب فخر و مباهات است و این نقطه همان پر سپولیس (تخت جمشید) بوده است. مسافر جوان ما سراسر این خرابه‌های با شکوه را از این گوشه تا گوشه دیگر پیموده و تمام اضلاع اطرافها و تالارهای موجود را با قدم اندازه گیری نموده و با دقت حجاریه‌ها را نگرسته و از روی خطوط میخی برجسته روی سنگها رونوشت برداشته و مینویسد این خطوط را بدون حضور دانیال پیغمبر مشکل است کسی بتواند بخواند و معنی کند، ضمناً در توجیه چهار مجسمه عظیم الجثه مدخل بنا مینویسد که چنین حیوانات عظیم الجثه یا محصول فکر شاعر است یا حاصل دماغ افسانه ساز. وی انواع زینت‌های سلطنتی را که شاهان سابق سروپیکر خود را با آن میآراستند مورد مطالعه قرار داده و توضیح میدهد که در ازمنه قدیم طبقه اشراف ایران میگذاشتند موهایشان بلند شود در صورتیکه عادت فعلی ایرانیان آن است که تمام سر خود را میتراشند باستانشنای چند نخ موی کاگل که در وسط سر خود باقی میگذارند (که بوسیله آن مؤمنین را به بهشت بلامیکشند). «مردیت»^۱ دویست سال پس از این تاریخ یک دامستان فانتزی نظیر این مطلب ساخته است. مشاهده تخت جمشید سر توماس را چنان تکان داده که علاقه ای شدید و آتشین نسبت به حفظ اینهمه آثار مخروبه با شکوه و تحقیق در آنها ابراز میدارد. مسافریست ساله ما به یک نفر مورخ عتیقه شناس و باستان شناس مبدل شد و این اصرار و حرارت سر توماس هربرت بعد ها نتایج بسیار بزرگی بیار آورد، امانیتوان پنداشت که سرداد مورکاتن در آن زمان به این جوان احساساتی

یاد آوری نکرده باشد که حضور وی در ایران بخاطر تقویت منافع بازرگانی انگلیس است نه تحقیق در آثار باستانی. بالاخره هیئت مزبور با «دیک»^۱ مترجم و «دکتر گوش»^۲ کشیش راه خود را در دره‌ها و پرتگاه‌های سرایشیب و تپه‌های سنگلاخی و سخت ایران بطرف اصفهان پیش گرفتند. در خارج شهر اصفهان با هلهله بسیار و با طبل و دهل و نقاره و نی و دایره زنگی و دختران جوان رقص و شعبده بازان و سایر حرکات مسخره آمیز آنها را خیرمقدم گفتند. در اینجا در خلال سه هفته که سر توماس بتماشای باغها و قصرها و حمام‌ها اشتغال داشته است تخت جمشید را فراموش کرده، نقشه‌ای از میدان اصفهان طرح نموده، و بطوریکه مینویسد عادات و مراسم معموله تدفین را در قدیم مورد تحقیق قرار داده است، سپس هیئت راه شمال را پیش گرفته و چهارصد میل را که غالباً شامل بیابانهای نمک زار و پر از پشه و قار و قور کراهت آور قورباغه‌ها بوده است، طی کرده‌اند.

بالاخره در یک روز یکشنبه در ماه مه در شهر اشرف در ساحل دریای خزر، سر توماس هربرت و اربابش باتفاق سررا برت شرلی و هفت هشت نفر انگلیسی دیگر در دربار شاهنشاه بار می‌یابند. سرداد مورکاتن مأموریت خود را سببی بر انعقاد یک پیمان بازرگانی بعرض میرساند، اما سر توماس هربرت در این شرفیابی دیدگان خود را گشوده بمشاهده اوضاع دربار می‌پردازد و بطوریکه مینویسد فقط تجمل و شوکت و جلال و عظمت محیط اطراف وی در آن ساعت تمام نظر او را جلب کرده بوده است وی مینویسد: «زمین اطاقها بیش از حد لزوم و آنچنان که شایسته پادشاه ایران است مفروش از قالی‌های بزرگ و گرانبه‌قیمت بود و همچنین ساقیان و غلام بچه‌های زیبا را در آنجا دیده است که نیم تنه‌هایی از پارچه‌های زربفت به تن، عمامه‌های جواهر نشان بر سر و صندلهای مزین به نقش و نگار در پا داشته‌اند. موهای مجعد آنان بر شانه‌هایشان آویخته بوده و چشمهای آنها درخشان و زنده و گونه آنها از سرخی همچون شنگرف بوده است»

و نیز مینویسد که پادشاه ایران شخصاً ادب و تواضع دل‌پسند و دقیق را بادرنده خوئی در وجود خویش ترکیب کرده است و بازمینویسد: «و این پادشاه همان کسی است که بسبب حسد دیدگان فرزند خود را برکنده و او را کور کرده است و اکنون سلامتی میهمانان خود جام میزند. در حالیکه سفیر انگلیس بعلامت احترام از این کارشاه برپا ایستاده کلاه از سر بر گرفته و سر خود را برهنه مینماید، پادشاه نیز عمامه خود را برای احترام بسفیر انگلیس از سر بر میدارد.»

سپس هیئت اعزامی سواحل دریای خزر را پشت سر گذاشته از کوه‌های مرتفع البرز صعود کرده و با زحمت بیشتری از آنها پائین آمده به شهر قزوین رسیده‌اند. در این هنگام ادامه مسافرت برای سر توماس که مبتلا باسهال شده بود خالی از رنج نبود اما نیروی جوانی و بنیه «یورک‌شایری» بکمک وی برخاست. وی در شهر قزوین سررا برت شرلی را که بسبب فرسودگی پیری و دلشکستگی و افتادن از چشم پادشاه مستبد بدرود حیات گفت، بخاک سپرد و هم او بود که دو هفته پس از این واقعه «سرداد مورکاتن» آن مرد شریف مذهبی را نیز دفن نموده. بعقیده سر توماس، سفیر انگلیس بواسطه افراط در صرف میوه بدرود حیات گفته و هنگامیکه اشتهای وافر به انار و هلو و گلابی و گوجه و زردآلو و سیب و گیلاس و آلبالو و فندق فراوان برسد فی الواقع خود داری از افراط هم کار آسانی نیست. سر توماس حق داشت خود را «مردی بیچاره بخواند که نجات و آسایش او وابسته به تبسمی از جانب ایران است.» آسمان بهشتی را که ایران بان تشبیه شده بود ابرهای تیره فرا گرفته بود، یأس و حرمان و اضطراب حکمفرمائی میکرد و قافله بی‌سرپرست سفیر مرحوم مانند بدن بی‌سری بود که بانتظار مرحمت و الطاف شاهنشاه بزرگ و پادشاه ایران یعنی اعلیحضرت شاه عباس کبیر روزگار میگذراند تا اجازه مرخصی از سرزمین ایران بدان داده شود. بالاخره فرمان شاهنشاه مبنی بر سفر آسوده و تحت حمایت آنها فرا رسید. این فرمان در پارچه‌ای زربفت پیچیده و رشته‌ای از ابریشم بدور آن بسته شده و بخط طلائی وارونه از راست بچپ بر کاغذ سرخ رنگ تحریر یافته بود. وی مینویسد: «بدین طریق

مسافرت بطرف میهن آغاز گردید و چون به قم و کاشان و بغداد رسیدیم تیرگی خاطر و افسردگیها برطرف شد. « باز مینویسد: «شهر بغداد از لحاظ بزرگی و زیبایی همانند شهر بریستول بود، این شهر بر اثر یک سلسله فرازونشیب‌های حیرت‌آور تاریخی از دست ایرانیان باعراب و از اعراب به ترکها رسیده» و سر توماس ناچار شد حاشیه‌ای برود و در باب تاریخ روزگار قدیم و جاه و جلال کفر آمیز بابل داد سخن دهد. هنگامیکه به خرابه‌های شوش میرسد تاریخ قدیم و وقایع تاریخ مسطور در کتاب مقدس در دماغ او زنده میشود ولی ذهن وی از آن منحرف شده در صدد تحقیق محل واقعی بهشت برسیاید.

بیماری به تحقیقات نظری وی پایان میدهد و سیصد میل راه را باحال زار و پریشان در حالیکه در قفسی شبیه بگهواره (کجاوه) پشت شتری قرار داشته است طی میکند. بالاخره از این مهلکه نیز جان سلامت میبرد و در آنجا پزشکی بمعالجه او میپردازد. سر توماس در باب او میگوید: « وی مردی اخلاقی بود که زبانی چرب و نرم و ظاهری حاکی از انسانیت داشت، ولی در تحت تأثیر خست و مطالعه سحر و شعبده تغییر یافته بود. » معلوم نبود معالجه وی سبب شد که پول بیمار و یا روحیه وی کدامیک زود تر رو بزوال برود. بالاخره این سیاح جوان پس از یک مسافرت طولانی بمیهن خود رسید و در این هنگام وظیفه و کارش آن بود که شواهد عینی خود را برشته تحریر در آورد و تفسیر کند و اطلاعاتی را که از کتب مورخین و جغرافی شناسان قدیم گلچین کرده بود بدان منضم نماید. در سال ۱۶۳۴ میلادی که زمانی خالی از اهمیت نبود سفرنامه خود را تحت عنوان « داستان چند سال مسافرت » انتشار داد. قسمت بیشتر این کتاب زیبابه توصیف سلطنت ایران اختصاص داده شده و حاوی تابلوها و نقشه‌های متعدد بود. این کتاب با حسن استقبال در کتابخانه‌های محترمین انگلیسی پذیرفته شد و در پایان همان قرن تجدید چاپ و مطالبی بر آن افزوده شد و بزبانهای فرانسه و هلندی ترجمه گردید.

در این مرحله نیز یکبار دیگر موهومات و تفننات با حقایق و افسانه آمیخته

و با یکدیگر بافته شد. در این زمان داستانهای ماندویل که متعلق به قرن بی بود که زود باوری بیشتر رواج داشت، مورد قبول قرار نمیگرفت معهذاتمام آن داستانها مردود واقع نشد، مثلاً می پنداشتند مارهای بیابان که طبق گزارش سرتوماس اطراف دست و پای اسب سفیر را حلقه وار احاطه کرده بودند از نژاد همان اژدهای افسانه ای قدیم هستند. در این زمان حکایاتی که محرك حس کنجکاوی حادثه جویان میگشت در قرن بی وارد میدان گردید که قرن استعمار و توسعه بازرگانی دریائی بود و پیش از آنکه دوره روشنفکری فرا رسد و حقایق بیشتری را در باب ایران در معرض اطلاع مردم انگلیس بگذارد، در نظر بیش از پنجاه درصد مردم انگلیس بصورت بهشت تابعین فلسفه فرار (اسکی پسیم) جلوه مینمود. این دیگر وظیفه دانشمندان و مورخین و اقتصاد شناسان است که تفحص کنند و جریان آغاز تحقیقات راجع به خاور زمین و پیشرفت آنها پس از اواسط قرن هفدهم معلوم کنند که چگونه و از چه زمان این تحقیقات آغاز گشته و کیفیت نمو و توسعه بازرگانی با خاور زمین و ازدیاد روز افزون مطالعات جغرافیائی یا تمرکز علاقه سیاسی باختر بایران چگونه بوده است.

وظیفه مادر این مقاله از تحقیقات متبحرانه دانشگاهی بدور است و حرفمان چیزی جز علاقه به بحث در موضوعی ملایم و معتدل نیست و اصرار در این نکته است که بینیم تابعین فلسفه فرار از حقیقت چگونه به این بهشت خیالی مورد بحث چسبیدند و در میان آنچه که مکتشفین یا دانشمندان و محققین در مورد این بهشت بدانها عرضه میکردند توجهشان تنها منعطف بمسائلی بود که شایسته خیالبافی و مؤید فلسفه فرار ایشان از حقایق و واقعیات بود و ما در اینجا ذکر از مسائلی مشکل تر و حقایق سخت تر نمیکنیم و آنها بدیگران و امید داریم. شخص متوسل بفلسفه فرار، از تناقضات و عدم تطابق مطالبی که در سفرنامه ها راجع به بهشت مزبور میخواند نه تنها احساس اکراه یا آشفتنگی نمیکرد بلکه مسرور میگشت و مشغولیت خاطر می یافت چنانچه، «هوول» در سال ۱۰۶۶ هجری (۱۶۵۵ میلادی) در باب پادشاه ایران که او را در این جا صوفی میخواند مینویسد:

« صوفی ایران خود را ستاره بلند و قادری می‌خواند که سرش بافتاب میساید و حرکتش مشابه حرکت فلک است و فرمانروای کوه‌های قفقاز و البرز و آقای چهار رود خانه فرات و دجله و ارس و سند است . شکوفه شرف و احترام ، آئینه تقوی، غنچه شادی و جوز آراشش است . من فکر میکنم این خود تنزل عظیمی است که کسی از ستاره‌ای آغاز کند و به جوزی پایان پذیرد.»

نامت دو قرن پس از آن تاریخ در نظر انگلیس‌ها ایران ، صرف نظر از آنکه چگونه آنرا با مهارت و استادی ساخته و پرداخته بودند ، اساساً بصورت مکانی بود سری که برای فرار از حیات یک نواخت و زندگی مأنوس و آشنای خود در عالم خیال بدان پناه میبردند و مکانی بود که آفتاب و آتش در آن میدرخشید و پرستندگان آتش و آفتاب در آن میزیستند . محلی بود دارای خزائن درخشنده که بیک سؤال و یا باشعبده و حقه بازی بدست میآمد و هم‌کانون حوادث رزمی و قتل‌های وحشت‌زا و درنده خوئی و استبداد و جایگاه گلها و چشمه ساران و قصرها و بستانهائی بود که شاهانرا بوجد میآورد . این زیبایی چون زیبایی سیم تنان آن سامان در پرده‌ها مستور مانده بود ولی بهر صورت وجود آن احساس میشد . این شاخ و برگها و توصیفات از منابع مختلف وارد دماغ مردم انگلیس شده بود که از آنجمله است کتاب « مسافرت‌هایی به ترکیه و ایران و هند»^۱ نشریه سال ۱۶۷۶ میلادی بقلم «تاورنیه»^۲ فرزند یک تمشه فروش فرانسوی که فرزندی خلف بود و در سال ۱۰۴۲ هجری (۱۶۳۲ میلادی) بعنوان مصاحب با دوجوان نجیب زاده فرانسوی عازم آسیای صغیر گردید و آنها را در قسطنطنیه ترك گفت و بحال خود گذاشت و خودش مستقلاً عازم ایران گردید و در آنجا بتجارت جواهرات پرداخت . دیگر کتاب « مسافرت‌هایی بایران و هند شرقی» (نشریه سال ۱۶۸۶) بقلم «ژان شاردن»^۳ یکنفر جواهر فروش ژنوی است که

۱ - کتاب سفرهای تاورنیه Voyages در سال ۱۶۷۸ میلادی بانگلیسی ترجمه شده . نسخه

چاپ ۱۶۸۶ شامل یک مجلد تنها حاوی بخش اول مسافرت‌های شاردن است . اولین شرح جامع و کامل این مسافرت در نسخه چاپ آمستردام بسال ۱۷۱۱ میلادی شامل چهار مجلد آمده است . ۲ - Tavernier

Travels ... into Persia and the East Indies, by: Jean Chardin - ۳

بایران مسافرت کرد و بسمت تاجر دربارشاه منصوب گشت. وی در سال ۱۰۹۲ هجری (۱۶۸۱ میلادی) بلندن آمد و بحضور شارل دوم شرفیاب شد به لقب شوالیه و وزارت نائل آمد.

از چنته شاردن نیز بار دیگر صوفی‌ها و رعایای ایشان همان افراد مجلل و پر زرق و برق بیرون آمدند. ایشان طبق تصویری که شاردن از آنها ترسیم کرده مردمی بودند بامهابت ولی آرام، موجوداتی بودند با عظمت، فیلسوفهائی بودند که در هر روز برای همان روز میزیستند و هنگام ظهور نا سازگاریهای روزگار تقدیر را می‌پذیرفتند، زیباپرستانی بودند کاهل (که کلمه ملایم تر و شهوت انگیز تری است از تنبل)، مردمی بودند عاشق خوش گذرانی که بفواصل معین باجواهرات خود که در کیسه‌های کوچک بگردنشان آویزان بود، بازی میکردند و آنها را نوازش میدادند، مؤدب بودند و آرام صحبت میکردند و صحبتشان مملو از تعارفاتی بود که با پر آب و تاب ترین بیانات ادا میشد. البته راست است که این موجودات مهربان و نجیب گاهی در هنگام سخن فحش را که ترکیبی از بد زبانی و حمد پروردگار بود رد و بدل میکردند ولی تجمل فوق العاده و زیاده روی و هرزگی و اسراف و تبذیر نیز بر عادتشان حکومت میکرد و بالاتر از همه آنکه مبالغی گزاف و باور نکردنی بمصرف حرم‌های خویش میرسانیدند.

شاردن روایات بسیار در باره این قصور اسرار آمیز نقل میکند که باشدت هرچه تمام تر از جهان خارج مجزی گشته و بادقت تمام از طرف غلامان خواجه و بی ریش نگاهبانی میشده و زمینه مستعدی برای نمایش صحنه های شهوت و حسد که منجر بکشتارهای خونین میگشته، بوده است. اما تابعین فلسفه فرار یا «اسکی پیست» های ما در انگلیس روانشناس نبودند و با روانشناسی سر و کار نداشتند. اینان از صحنه های شهوت و وقایعی که «منتسکیو»^۱ با ذوق تمام هزلیات خود موسوم به «نامه های ایرانی» را با آن آراسته است، لذت میبردند،

و شاید پاره‌ای از تقلیدهای بی‌بند و بارت‌ر ولی کم ذوق‌تری که از منتسکیو شده نیز خوانده‌اند ، ولی رویهم‌رفته زبان حال آنان این بود که :

« اغلب آه میکشم که کاش در میان گروه مهوشان بودم .

برای تمام آنها بنوبت ،

اما نه برای مدتی مدید .

و نیز گوید: « یک اندرون ، یک حرم . . . هر نوع ناراحتی را در جهان

از میان میبرد » و مطلب را همین جا رها میکند .

با این حال مدت دو بیست سال پس از زمان سر توماس هربرت و کتاب

وی موسوم به « شاهنشاهی ایران » خواننده عادی در انگلستان تصورات

خود را درباره ایران از آنچه که محققین و دانشمندان برای او تهیه کرده بودند

در ذهن خویش بهم بافت . در اینجا اصطلاح « بافتن » را عمداً بکار بردیم زیرا

باید مؤکداً بگوئیم که خواننده عادی انگلیس نمیتوانست بیش از این کاری

انجام دهد که بعضی مطالب جذاب یا شگفت‌انگیز را بر سطح آن نسج اصلی بیفزاید

که در فاصله بین قرون ۱۲ و ۱۶ میلادی بافته شده بود بدینمعنی که ناچار

میشد بر آن نسج اساسی قدیم از اطلاعات جدید نقش و نگاری بیفزاید .

مطالعه داستانهای شگفت‌انگیز سیاحان آتش شوق محققین و دانشمندان را

بر میافروخت و این طلاب واقعی را بسر وقت نسخ خطی کتب قدیمه و کتیبه‌ها

و بناها و آثار باستانی میفرستاد . وقتی اینان از کتابخانه‌ها و تحقیقات و سفرهای

تحقیقی خود بازگشتند در باره علوم خاوری و مردم خاور زمین و سلسله‌های

قدیم تاریخ و عقاید و مذاهب دنیای کهن اطلاعات کثیری بصورت «دائرة المعارفهای

جهانی علوم خاوری » در دسترس مردم گذاشتند و بدینطریق بود که تحقیقات

علمی در مسائل خاورزمین یا علم خاورشناسی آغاز گردید و وجوهی برای صرف

در این تحقیقات علمی و پرداخت به دانشمندانی که این رشته را پیش گیرند

تخصیص داده شد و در کمبریج و اکسفورد و پاریس و چندی بعد در کلکته

دریچه‌هایی از تمدنهای قدیمه ، که قرن‌ها قبل از تمدنهای یونانی و رومی وجود

داشته است، بروی مغرب زمین باز شد. سپس احتیاج به عده بیشتری از دانشمندان احساس شد تا متن های قدیمه را ترجمه کنند و کتیبه ها را بخوانند. پس ترجمه ها و صرف و نحوها و مجموعه های داستانهای ایرانی و عربی بمنظور کمک و تقویت دانشجویان جوان این رشته بسرعت تمام و بمجرد جمع آوری بچاپ رسید.

بینیم چه نتیجه ای از این پیشرفت حاصل گردید. مسلماً تتبع و تحقیق علمی و تاریخی در این رشته تقویت شد اما نتیجه ثانوی دیگر نیز که از آن حاصل شد عبارت بود از اینکه آثاری که در این جریان انتشار یافت بمنزله گنجی شد برای مؤلفین و نویسندگان که بدنبال موضوعات تازه میگشتند و بوسیله ایشان خواننده عادی که اکنون میبایست قضاوتی نزدیک تر به تحقیقات علمی داشته باشد خاورزمین را در دماغ و پندار خود بصورتی بیش از سابق افسانه وار و رمانتیک و مبالغه آمیز مجسم کرد.

ترجمه های بسیار منتشر شد، جریان تشریفات دربار شاهان بزرگ ایران در تحریرات این مترجمین و مفسرین بهمان درجه شکوه و جلال تشریفاتی که وصف میکردند رنگ آمیزی شده بود و امثله و شواهدی از طرز تقدیم عریضه و تقلم نامه به پیشگاه شاهان، با ذکر القاب و عناوین طولانی که در پشت پاکت یا بالای عریضه بکار میرفت، ذکر میکردند و هم چنین مطالب آنها حاوی شرح و تفصیلی بود از فلاسفه آن سرزمین بانمونه هایی از اقوال ایشان، ولی بیشتر قسمتهای آن حاوی افسانه ها و تمثیلات و حکایات و روایات دلپذیر و تعلیم دهنده و هم شامل ترجمه هایی بود از اشعار رزمی و بزمی شعرائی که اسامی آنها اکنون بگوشها مأنوس گشته است و پندارهای هوس آمیز را تقویت میکند. کلیه این عناصر بایکدیگر ترکیب یافتند و در قرن هجدهم میلادی موجب کسب لذت فکری برای خوانندگان از سرزمینی بود فوق العاده باشکوه و جلال که در آنجا شعله های آتش مقدس در اطراف برجهایی که از سرهای بریده شورشیان ساخته شده بود، زبانه میکشید و یک دیدار کنیزان ماه طلعت و دلربای چرکسی سلاطین را از خود بیخود و مدهوش میکرد. بعضی سلاطین دیگر آن

سرزمین که کمتر استعداد چنین شوریده حالی را داشتند قانع بدان بودند که روزهای عمر خود را در باغهای معطر گل سرخ بگذرانند. این پادشاهان بر روی نیمکت‌ها یا صفاهای جواهر نشان خود تکیه میزدند و گاه بگاہ لقمه‌ای از پلوهای رنگارنگ و حلوا و شیرینی که در اطراف ایشان بود صرف میکردند و باز هم نغمه موسیقی و شراب شیراز میطلبیدند و باز هم بیشتر و بیشتر قصه و داستان میخواستند.

در این سرزمین از پادشاه گرفته تا دالاک و آشپز همه از داستان و داستان - سرائی لذت میبردند و تفریح میکردند. از راه همین قصه پردازی بود که سوگلی‌های از چشم افتاده باردیگر مقام خود را بدست میآوردند و شعرای فیلسوف مآب از همین راه داستان سرائی بتربیت شاهزادگان جوان گمارده میشدند و عصرها با ایشان در دامنه تپه‌های معطر بگردش میپرداختند. غالباً شعر و نظم جانشین نثر داستان میشد ولی همیشه زبانی که با آن قصه گفته میشد گرم و روح پرور و با زبانهای سرد و بیروح اروپا خیلی تفاوت داشت و برای آنکه افکار باحرارت و شدت بیان شود مناسب تر بود اگر هم چنین خاصیتی در این زبان نبود. «آدیسن»^۱ و بسیاری نویسندگان دیگر چنین می‌پنداشتند و در نتیجه زرق و برق خاور زمین و قصه‌های شرقی باب شد و در این قصه‌ها سبک یک داستان شرقی طبق موازین انگلیسی میبایست پر سروصدا و طنین انداز و بلند پرواز و پر نغمه و در عین حال بی معنی باشد همراه اشعاری که دانشمندان و محققین عصر مزبور بزبان‌های اروپائی ترجمه کردند یا نویسندگان آنها را به زبانهای باختری ترجمه کردند باردیگر درنده خوئی و بربریت در عین حال همراه با شوکت و جلال و جوانمردی رزمی، و بالاتر از همه آنها شراب و شهوت و عشق و عاشقی وارد صحنه تصویری گردید که از کشور ایران ترسیم شده بود. خواننده عادی فی الواقع پس از قرائت این ترجمه‌ها و نشریات مدتی از شراب شیراز سرمست بود و در باغهای بهشت خیالی اوقتظ گل و بلبل وجود داشت و جنازه عشاق پاکدامن و واله و شیفته در میان

گلها افتاده بود و اگر هم صحبت از مردم دیگری، که در این باغهای بهشت خیالی مسکن داشتند، در میان بود ربطی بخواننده عادی نداشت و او حاضر نبود صحنه خیالی خود را بهیچوجه عوض کند.

اولین نشریه در این زمینه تلخیص جذاب و وسیعی بود تحت عنوان «کتابخانه خاوری»^۱ که از طرف «دربلو»^۲ دانشمند فرانسوی در سال ۱۱۰۹ هجری (۱۶۹۷ میلادی) انتشار یافت. این کتاب طوری تحریر شده بود که بمحض آنکه آنرا باز میکردند گوئی گروهی از موجودات مافوق الطبیعه از لای صفحات آن خارج میشدند و پرواز میکردند. برخی از این موجودات پریان بودند که آرام و نجیب و خیر خواه و سبکبال در هوای خوش و آکنده از عطر پرواز و از آن تغذیه میکردند. برخی دیگر اجنه بودند که کارشان سحر و جادو و تخریب بود و با گردش یک حلقه انگشتر حاضر یا ناپدید میگشتند. دسته دیگر دیوان بودند که موجوداتی دل بهمزن و زشت منظر، بدخواه و خبیث و مخلوقات جهنمی بودند اما محدود به جهنم نبودند و در سراسر جهان گردش میکردند و تخم نفاق و بدبختی را در میان اولاد آدم میکاشتند. مورخین میگفتند مبدأ اعتقاد به این موجودات غیر مرئی همانا میتولوژی با افسانه های کهن مربوط به سلسله های سلاطین قدیم ایران است و امکان دارد چنین ادعائی صحیح هم باشد، چه سلسله های مزبور نیز شامل رشته ای پیوسته و پیچیده از نامهای طنین انداز بودند. با رهبری «دربلو» فرانسوی ممکن میشد این موجودات «سیلتونی»^۳ را تا سرزمین رؤیائی ایشان یعنی سرزمین اجنه دنبال کرد. این سرزمین بر روی یک دانه زمرد بحال تعادل قرار گرفته بود و با حرکتی خفیف بروی آن میچرخید و این جنبش هوارا بحرکت میآورد و ایجاد زلزله و آتش فشان میکرد.

کتاب «کتابخانه خاوری» دربلو کتابی بود برای مراجعه از نوع کتاب لغت که البته این نام و عنوان عاری از لطافت و پیش پا افتاده را شاید بعضی سزاوار چنان کتاب افسانه وار و رمانتیک نشناسند. از اوایل قرن ۱۸ میلادی

تابعین فلسفه فرار (اسکی پیست‌ها) بهشت خود را حاضر و آماده ساخته و پرداخته در یک منبع ثانوی یافتند که چند سطر قبل از آن سخن گفته شد یعنی حکایاتی که شهرزاد بوسیله نقل آنها برای پادشاه هم‌حس کنجکاوی شوهر خود یعنی پادشاه را تحریک کرد و محفوظ نگاه داشت و هم سر خودش را که میبایست از بدن قطع شود بر روی بدن حفظ کرد. در اینجا جن‌ها و پری‌ها و ساحران در بلو با حلقه‌های انگشتر و چراغها و قالیچه‌ها و اسب‌های سحر آسیر در حال فعالیت دیده میشوند تا قصر های درخشنده را بوسیله افسون و جادو در بیابانهای بایر خلق کنند یا هیزم شکن‌های درستکار را با خورجین‌های مملو از طلا بخانه خود فرستند. مسافات را برای شاهزادگان ایرانی که بیمار عشق هستند از میان بردارند. این داستان‌ها را «داستانهای عربی» یا «هزار و یک شب» نامیده‌اند و سلسله حوادث این داستانها از بغداد گرفته تا بصره و از حبشه گرفته تا مناطق چین و ماچین همه را شامل میشود، اما از همان آغاز کار مرکز واقعی و محل وقوع این داستانها امپراطوری ایران شناخته شد که سراسر قاره‌ها و جزایر هند و حتی قسمتی از چین را دربر میگرفت و دامنه آن بقدری وسعت داشت که سلاطین این امپراطوری قادر بودند هر زمان هوس و میل آنها اقتضا کند سر زمین بزرگ تاتارها را تیول یکی از ملازمان کنند.

کتاب هزار و یکشب یا «سرگرمیهای شبهای عربی» در خلال قرن هجدهم میلادی هنگامیکه خواندن کتب و تملک آنها دیگر از امتیازات انحصاری نجبا و اشراف نبود از جمله کتب تمام‌خانه‌ها و خانواده‌ها گردید، حتی سی‌بینیم «سوزی»^۱ در سال ۱۲۲۵ هجری (۱۸۰۱ میلادی) آنرا یک منبع اطلاعی خواننده و چنین پنداشته است که هر کس که هزار و یکشب را خوانده باشد مالک تمام علوم مذهب اسلام است که برای درک سریع و فهم مقصود و روح منظومه طولانی هندی وی موسوم به «لعنت کحامه» لازم میباشد.

درقرنی که بین عرب و ایرانی و ترک و تاتار فرق قلیلی قائل بودند

البته این کتاب باسامی متنوع از قبیل «شبهای عربی» و «داستانهای ایرانی» و «قصص شرقی» و «هزارویکشب» نامیده شده است ولی سرزمینی که این داستانها در آن اتفاق افتاده بود در نظر خوانندگان باختری هنوز همان جهان جادویی و درخشان و سحرآمیزی بود که در پشت ابرهای سحرانگیز و دلفریبی قرار داشت و نام طلایی و پر شوکت و جلال ایران را پنهان میساخت. این کار بجائی رسید که یکی از نویسندگان نشریه «انتقاد انگلیس»^۱ در سال ۱۲۱۲ هجری (۱۷۹۷ میلادی) ابراز شک نمود که در میان چنین توده مهملات و انبوه داستانهایی که تا ایندرجه افسانه‌وار و دازای بازیگران و اشخاصی تا این درجه غول آسا هستند، مشکل بتوان اثری از حقایق تاریخ واقعی بدست آورد.

اشکال کار این بود که از لحاظ تاریخ و هنر و باستان شناسی ایران آنچه نویسندگان در معرض استفاده خوانندگان قرار میدادند بسیار سنگین بود و مردم عادی میبایست مقادیر فراوانی مطالب جدید را در عرض مدت بسیار کوتاهی درک و هضم نمایند. در این هنگام قوه تخیل خالص در کمال راحتی با اثرات و نشانه های اتفاقی از تاریخی حقیقی که شعرا در لفافه شعر گنجانده بودند آمیخته میشد و خیال پردازی با حقیقت هم بازی میکرد. این نیروی خیال باسانی در سر اسر کشور افسانه‌ای که تاریخ نویسان اولیه شرح داده بود پرسه میزد (در قرن هجدهم میلادی نوشته‌های مورخین قدیم تجدید طبع و تألیف میشد) و یا در باغهای گل سرخ و کاخهای پر زرق و برق داستانهای مشرق زمین پرواز میکرد و چون بخصوص در نیمه دوم قرن هجدهم سیاحت نامه‌ها و سفر نامه‌های گوناگون پیوسته مقدار بیشتری چاپ میشد مردم در عالم خیال میتوانند منظره این سرزمین ها و مردم آنها را مجسم کنند. اما کار بهمین جا ختم نمیشد. ترجمه‌ها، تذکره‌ها، و تألیفات «کتابخانه خاوری» و نیز سفر نامه و سیاحت نامه های جهانگردان کتشفین بخواست خداوند نیروی تخیل مثبت و خلاقه را هم در خوانندگان باختر برانگیخت و از دنیای خواب و رؤیا و از حدود حافظه واقعی و یا حافظه مرتبط

به تخیلات دیگر هم آنها را فراتر برد و در سراب بی پایان و ویرانه های بی ساحل خیال پردازی و توهم رها کرد . با این حال چنین بنظر میرسد که تأسف یکنفر منقد انگلیسی در سال ۱۷۹۷ بیشتر از فقدان نیروی تخیل و تعقل در خوانندگان باختر زمین است ولی آیا این انتظار وی بجا بود که تصور کند توده عظیم تازه با سواد شده مردم خواهند توانست از روی اثرات مبهم تاریخی و نشانه های اتفاقی شعرا و نویسندگان و از روی توصیفات خشک و عریان و با طرح و نقشه قبرهای مکشوفه در خاور زمین تاریخ شگفت انگیز امپراطوری ایران را که از نخستین روزهای آغاز تاریخ بشر بوجود آمده بود درک نمایند . در آن زمان حتی دانشمندان و محققین مطلع هم نتوانسته بودند معمای خطوط میخی را کشف کنند و هر چه تعلیم و تربیت عمومی تر میشد حالت قدمت و کلاسیک بودن آن کمتر میشد .

با این حال در پایان قرن ۱۸ میلادی تغییر محسوسی که بزحمت قابل تشخیص است و بزحمت بیشتری میتوان آنرا توصیف کرد در طرز فکر عامه نسبت بایران شهود است . قسمتی از اختصاصات مبهم اولیه و خصائص ساده لوحانه ای که از طریق انجیل در مغز مردم خدا پرست قرون وسطی نسبت به ممالک محروسه ایران وجود داشت از میان رفته و تصویر روشن تر و قابل حس تری جای آنرا گرفته بود و در همین جریان اشارات خنده داری که در صحنه های شوکت و جلال آن سرزمین گاه گاهی عرض اندام میکرد ، در این موقع بمضحکه و مسخره علنی و قابل تشخیص تبدیل یافته بود .

در ایرانی که دماغ هوس باز فراریان از واقعیات تصور کرده بود ، رفته رفته برق جواهرات گاهی بصورت پولک جلوه گر میشد و آن موسیقی شورانگیزی که مرغ هوا را از طیران و آب را از جریان باز میداشت در گوش شخص صدای دلخراش مسگری میداد و قالیچه حضرت سلیمان که شاهزادگان ایران را از آسمان بزمین میآورد بصورت دکورهای مصنوعی تئاترهای بدون شرح و گنگ (پانتومیم) عرض اندام میکرد .

بینیم چه عواملی موجب ظهور چنین تحولی گردید. البته یکی از این عوامل همان «داستانهای شرقی» بود که منقدین انگلیسی تا این حد از آن بدگوئی میکردند و سبب دیگر آن بود که ایران بصورت یکی دیگر از آن محصولات بی‌مزه قرن بیستم یعنی یک واحد سیاسی مستقل درآمد.

داستان فراوان بود و گذشته از ترجمه‌ها و اقتباس‌هایی که میشد نویسندگان بکمک نبوغ خلاقه خویش تاریخ و تذکره‌های گذشته را با افسانه‌های شرقی متون اصلی مخلوط و همه را در بوتۀ خیال پرداز می‌ریختند و حاصل آنرا از قرع و انبیقی که منحصر باین نیروی عجیب است میگذرانند و عصاره و جوهر این کیمیای تازه بصورت افسونهای تازه تری در می‌آید. از این جمله است قطعۀ «کولریج»^۱ موسوم به «کوبلاخان»^۲ که گوئی فقط یک لحظه در پیچه بر روی حقیقت و واقعیات می‌گشاید و آنگاه در پرتگاه افسانه سرائی که از آنجا برخاسته بود دوباره ناپدید میشود.

و هم از این قبیل است داستان «وائق»^۳ بقلم «بکفورد» که در سال ۱۷۸۶ نوشته بود و قصر عالی موسوم به «قصر حواس خمسۀ» که در این داستان آمده از نظیر همان عمارات داستانهای هزار و یک شب است و کوه چهار چشمه که وائق هنگامیکه تب او را از پا در می‌آورد بدان کوه آورده شد تا هوای خالص‌تر استنشاق کند، مسلماً همان کوه بهشت داستانهای قرون وسطی است که در زیبایی بی‌نظیر و نگفتنی و هوای آن صاف و شفا بخش و لذت آور بوده است. بکفورد که نسخ خطی کتب فارسی و عربی را مورد مطالعه قرار داده بود و دماغش از مطالعه آنها تازه بوده است حساسیت و جنبه احساساتی شعرای ایرانی را وارد تحریرات توصیفی خود کرده است، ضمناً مطالعات وی مستبدان و غلامان و دیوها و جادوگران و هم عشاق و نوازندگان را وارد تحریراتش کرده است. اما داستانی را که بوجود آورده و این اشخاص در آن بازی میکنند مستقیماً ناشی از پندار خود وی بوده و افسانه و فانتزی را با یکدیگر آمیخته است بدون آنکه

از حقیقت کمک طلبد. داستان بکفورد مانند یک حباب صابون ظاهر فریب خوش نقش و نگار و زیبا و شاد در فضا شناور است. اما از آنجا که بکفورد نخستین کسی است که بسبک ولترا چیز نوشته ولی گاهگاهی این حباب صابون خود را باخارهای بسیار کوچک حقیقت و در کمال بی احتیاطی سوراخ میکنند. اما همینکه داستان پیش میرود وقافله عازم قصر «آتش زیرزمینی» میشود در آنجا علائمی از حوادث تیره آینده بنظر میرسد، صدای کرناها و شپیورها که حرکت را اعلام میکنند با زمزمه زنده حشرات شبانه‌ای که بدیمن هستند مخلوط میگردد. تخت روانهای درخشنده که با زحمت بطرف ماه بالا میروند بر روی صخره‌های نیمه‌آهکی شده تشکیل برآمدگی عجیبی داده‌اند و قافله را شب فرا گرفته دچار طوفانی وحشتناک میشود. سختی‌ها هنگامی فزونی میکرد که واثق و دختر فخرالدین که آینده‌اش اکنون باوی بستگی دارد لذات رکن آباد را پشت سر میگذارند. ایشان تنها در یک لحظه دچار دو دلی و تردید میشوند و بفکر توبه میافتند و آن هنگامی است که نعمات رقت انگیزی از نی‌لبک چوپان شنیده میشود اما آرزو و جاه طلبی باز آنها را پیش میراند. عاقبت باقلب‌های تپان از تخت روان خود پائین می‌آیند و پای بر پله‌کافی میگذارند که آنها را وارد صحنه پرستون تخت جمشید مینماید. بالای سر ایشان پرندگان شب در پروازند و قارقار میکنند و بسبب سکوت مرگباری که در آنجا حکمفرماست و بادی که بنظر میرسد بر روی استخوانهای خشک مردگان صفیر میزنند خون در عروق منجمد میشود.

و اگر فصول آغاز داستان مزبور کتاب هزار و یکشب را بخاطر بیاورد مناظر آخر داستان ابهت و عظمت تحریرات میلتون را در نظر مجسم میکند. این دو انسان محکوم بفنا به قصر زیرزمینی نزول کرده خود را در محضر شخص ابلیس می‌بینند که فرمانروای اعظم فرشتگان مرتد و مردود است و صدای ملایم او اثر مالیخولیائی و غرور و نومیدی را که نماینده عذاب ابدی این موجود ملعون است تشدید میکند. حس کنجکاوی مهلک آن دو نفر در اینجا ترضیه

میشود و بحال حرمان و بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی در اینجا آواره و بالاخره بگروهی ملحق میشوند که قلب‌های آنها با آتش سخت و سنگدل سوخته و تحلیل رفته و گرانبهارترین نعمت آسمانی یعنی امید را از کف داده‌اند.

ما در اینجا همراه و ائق از قصر حواس خمسه آغاز حرکت نهاده راه دور و درازی را پیمودیم و از موضوع بحث خود بدور افتادیم. باری بهشت اسکی پیست‌های انگلستان در پایان قرن هجدهم میلادی بهشتی بود احساساتی معطر و خوشبو و پراز نغمه و اگر عنصر دیگری دم دروازه آن بهشت دق الباب کرده اجازه ورود میخواست ممکن بود عنصر شکوه و جلال فوق‌العاده و حتی چنانچه اشاره شد عنصر مسخره و استهزا باشد ولی هرگز بلندپایه نبود و جنبه مافوق بشری نداشت.

در سال ۱۲۱۶ هجری (۱۸۰۱ میلادی) کتاب «سوزی»^۱ موسوم به «ثعلبه مغرب»^۲ منتشر گردید ولی احساسات عالیه باشکوه و جلال فوق‌العاده در داستان آن کمتر خودنمایی میکرد و با اینکه تمام داستان بنظم آمده بود بهیچوجه حاوی نغمه و آهنگ خوش نبود. موضوع کتاب امیدبخش بنظر میرسد و عبارت از وجود آموزشگاهی عالی موسوم به «دومدنیل»^۳ بود که در زیر اعماق دریا برای ساحران بدکار ساخته شده بود. این داستان در مضمون کتاب هزار و یک شب نیز مذکور افتاده است اما آنچه را که سوزی از آن ساخته و پرداخته فقط قصه ساده‌ای نیست بلکه داستانی است که هدف اخلاقی دارد و در عین حال آنرا با جد و جهد وافر در میان حواشی و یادداشتها و نقل و قولهایی که منظورش تشریح وضع مشرق زمین بوده گنجانیده است، بطوریکه خواننده باید مانند بند بازان دارای دیدگانی سریع و تشخیص دقیقی داشته باشد تا آنرا درک کند و حتی با این وصف هم هیچگاه خواننده نمیتواند مطمئن شود که آیا در دست او یک داستان و روایت است یا یک دائرةالمعارف.

شاید علت حقیقی عدم موفقیت سوزی آن بوده است که خواسته است

یک داستان شرقی بنویسد ولی خودش باطناً با آن مخالف بوده است. وی در باب کتبه‌های لاجوردی قصر مجلل داستان خود مینویسد:

«زرق و برق و طول و تفصیل و آب و تاب از خصائص تمام کارهای خاوریان است من نسخه‌های خطی تذهیب‌کاری ایرانی را دیده‌ام که هر یک از آنها قاعدتاً باید کار سالها رنج و زحمت باشد. هر صفحه آن نقاشی و رنگ آمیزی شده است ولی نه آنطوریکه زندگی و عادات و رسوم جاری را برساند بلکه معمولاً عبارت از منحنیات و خطوطی است مشابه قالی‌های ترکی که بهیچوجه فکر و هدفی را در بر ندارد و در نظر بهمان درجه پوچ و بی‌معنی است که اشعار مهمل در سامعه. مختصری از ادبیات ایشان که بما رسیده نیز بی‌ارزش است.»

و همچنین هنگامیکه شرح حال دوشیزه‌ای را ذکر میکند که میخواست است حیات ثعلبه را بقیمت جان خود خریداری کند از زبان دوشیزه مزبور در مورد پدرش مینویسد: «وی در ستارگان مطالعه کرد و در آنها خطری را در سر نوشت من بخواند.» ولی بلافاصله مؤلف در حاشیه‌ی مطلبی افزوده که چنین فکر احمقانه را سر جای خود بنشانند، چه در پاورقی میگوید: «این نکته کاملاً معروف است که شرقیان تاچه حد باین علم دروغی پای بند هستند.» در نوشته‌های «سوزی» دیگر از ضیافت‌های باشکوه کوبلاخان که در آن خردمندان و فالگیران و ستاره‌شناسان همه اسطرلابها را در جلوی خود گذاشته و دور سفره نشسته اند صحبتی نیست، دیگر از تیمورلنگ سخنی نرفته است که تا وقتی ستاره‌شناس ساعت سعدر را معین نمیکرد عازم جنگ نمیشد. اگر در نوشته‌های سوزی بهیچوجه اثری از لطف و زیبایی در میان نیست در سال ۱۸۱۷ با کتاب لاله رخ تألیف «سور» ورق بکلی برمیگردد. مورنیز مانند سلف خود با صمیمیت و علاقه بر اثر تشویقی که سه هزار لیره پیشنهاد یکی از ناشرین در او ایجاد کرده بود، بازیر ورو کردن کتابهای محتوی افسانه‌های شرقی خویشتن را برای انجام کاری که

در پیش داشت مجهز کرد. اما این بار «همه چیز در حرکت است، حلقه های انگشتر و سروارید و پرهای کلاه در هر گوشه و کنار برق میزنند»، اگر خوانندگان انگلیسی طالب داستانهای شرقی بودند میبایست بهر وسیله شده این کتابها را در اختیارشان گذاشت. در این داستانها نقابهای سیمین، چهره های درخشان یاسیمای وحشتناک مدعیان پیغمبری و چهره گلگون و برافروخته از حیای دختران جوان را می پوشاند، برق چشمان آهوئی و شعاع افسونگر دیدگان جادوی پری پیکران از میان پرده های توری حرم میدرخشید و با غمزه جانسوز نرگس بیمار خود دل و دین از کف شاعران جوان می ربود. حوریان در ماهتاب میرقصیدند و اندام سفید آنان در میان بوته های درهم پیچیده گل سرخ نقش و نگاری درخشان پدید می آورد، اجنه و پریان سرگرم کارهای نیک و بد خود بودند. سردسته قبایل گبر بخاطر عشق دوشیزگان مسلمان از برجهای عظیم و دور از دسترس باکمند بالا میرفتند، اما هنوز دمی از وصال سرمست نشده بودند که دست انتقام بسراغشان می آمد و در آتشی که برافروخته بودند و سپیرستیدند انداخته میشدند و میسوختند. در همه جا و همه حال بلبلان نغمه سرائی میگردند و چشمه سارها در زمزمه بودند، همیشه هوا پر از عطر یاسمن و مشک و گل سرخ بود، انارها از شیرینی و حلاوت در دهانها آب میشدند. مجموعه این نعمات چنان آهنگ موزونی بایکدیگر ساز کرده و بوهای خوش و گیرا پخش کرده و آمیخته بسحر و افسون بودند که عامه ذوق زده، یعنی خوانندگان معمولی این کتب، با نهایت ذوق و شوق باین بهشت خیالی چسبیدند و آنقدر بدان نزدیک شدند که دیگر گنجایش پذیرفتن مطلب تازه ای نداشتند. فراریان از واقعیات نیز از شیرینی بهشت خود سیر و از حلاوت آن زده شدند و باین ترتیب دوره افسانه و محیط بهشت وار خاور زمین پایان یافت و دوره تمسخر و استهزا فرا رسید.

مبدأ عنصر مسخره و استهزا که در قرن هجدهم میلادی در پندار عامه در مورد خاور زمین محسوس شد از فرانسه بود و ابتدا از آن سرزمین یعنی در همانجائی که در واقع رسوم شرقی و چیزهای مربوط بخاور زمین در ابتدا مورد توجه

و علاقه قرار گرفته بود ، آغاز شد. این عنصر در انگلستان بیشتر بوسیله بازی دلکک‌ها در خلال نمایش و بوسیله تئاتر گنگ (پانتومیم) که بیشتر داستانهای آنها بارها از کتاب هزار و یک شب اقتباس شده بود، پرورش یافت. در این زمان هر کس کتاب هزار و یکشب را میخواند ممکن نبود تحت تأثیر واقعیات مأنوس و آشنائی که همیشه در خلال سحر و افسون این داستانها وجود دارد واقع نگردد مثلاً سند باد پیش از آنکه عازم سفرهای عجیب و غریب خود گردد مواظب بود چهارچرخه‌دربان را از کوچه بردارد و جای امنی بگذارد . شیرینی پزها دست از ساختن حلوا میکشیدند و ملکه‌های زیبائی برای هم بستری نصیب آنها میشدند . زندگی ساده و پر از صرفه جوئی و قناعت علاء الدین با مادرش یعنی آن بیوه زن نگران و زحمت کش بهمان درجه درخشندگی قصر با شکوهی که وی دختر خاقان چین را بدانجا برد، از میان صفحات کتاب عرض اندام می کند . اگر علی بابا سفارش آبگوشتی را که در سفر با خود همراه داشت نداده بود و هنگامیکه آشپز آبگوشت را می پخت چراغ خاموش نشده بود ، وی مسلماً اسیر چنگال دزدان انتقام جو میگرددید . این قبیل مطالب منبع بسیار مناسبی برای بازیگران دلکک بود و ابتدا « گریمالدی »^۱ آنرا در سالهای اولیه قرن ۱۹ میلادی پرورش داد و در سال ۱۲۲۸ هجری (۱۸۱۳ میلادی) که تئاتر گنگ (پانتومیم) یکی از سرگرمیهای منظم عامه مردم شده بود ، داستان علاء الدین با چراغ جادو در « کاونت گاردن »^۲ از راه تازه‌ای خاورزمین را بمعرض نمایش میگذاشت و در این صحنه کسانی که با احضار ارواح پیشگوئی میکردند با دلکک‌ها بنوبت ظاهر میگشتند، در حالیکه در د کور صحنه تئاتر قصرها بوضعی نامأنوس و غیر ممکن در هوا بالای سرایشان شناور بودند و گاه بگاه میوه‌های جواهرنشان از درختهای بهشت جدا میشدند و تالاب تالاب با صدائی مکروه که از سقوط چیزهای توخالی ناشی شود بر زمین میافتادند .

و نیز نباید فراموش کنیم که در خلال نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی اروپا

بطور کلی و انگلستان بالاخص شروع به توجه بیشتری بوقایع ایران کرده بود. این توجه ابتدا با وقایع مذکور در داستانهای شرقی چندان تفاوتی نداشت زیرا چه در هنگامیکه «صوفی»ها با سلطانهای ترك در جنگ بودند و چه در فواصل متار که جنگ و آرامش های ناپدار و مشکوکی که در طی آن پادشاهان مشرق زمین سرگرم تنبیه رعایای خودشان میشدند، سلطان مستبد شرقی باتمام درنده خوئی معروف خود در ستونهای اخبار خارجی مجلات ماهیانه انگلیس پرسه میزد. در خانه های انگلیسی خانواده ها در برابر بخاری آتش و قالیچه قاب شده می نشستند. بانوان حرص و ولعی برای شنیدن اخبار وحشت آور و هولناک خاور زمین داشتند، و سران خانواده ها با ابراز نفرت نشریات بی ملاحظه و بیرحم مجله «جنتلمن»^۱ را بلند بلند برای اعضاء خانواده قرائت میکردند. رئیس خانواده برای اعضاء خانواده مثلاً خبر راجع به حاکم یاغی شیراز را میخواند که زوجه هایش را بی حرمت کرده اند و پسران و پنجاه نفر از بستگانش را در جلوی چشم خودش سر بریده اند. سپس یک چشم خودش را هم کور کرده و نزد شاه به قارص فرستاده بودند و در هر شهری که از آنجا میگذشته یک قطعه از گوشت بدن او را می بریده اند. ایران در این زمان بصورت یک کشور عجیب و غریب شرقی بمردم عرضه شده بود که در آنجا پادشاهان مستبد با نهایت وحشیگری لجام گسیخته بر رعایا سلطنت میکردند ولی مجله مزبور در عین حال از نکته مورد توجه بازرگانان پشم غافل نبود و راجع بهمین رعایا چنین مینوشت: «از صغیر تا کبیر لباسهای پشمی میپوشند و حتی هیچ نوع جورابی نمیپوشند مگر آنکه از جنس پشم باشد».

یکبار دیگر در اواسط قرن هجدهم پندار و خیال با غریزه بازرگانی دست بدست یکدیگر پیشروی نمودند. بازرگانان انگلیس شایق بودند که انحصار تجارت ابریشم را در شمال ایران بدست آورند و ایرانیان را ملبس بماهوت انگلیس نمایند که از طریق روسیه بدان کشور حمل شود. بدبختانه روسها

چندان نظر خوشی نسبت باین عمل نداشتند و علناً ابراز مخالفت و خصومت کردند. بالنتیجه این طرح موقوف شد و بازرگانان انگلیس ناگزیر گشتند که بهمان تجارت از طریق خلیج فارس با ایران که در معرض رقابت دولت های دیگر هم قرار داشت قناعت کنند. معهداً بازرگانی با ایران رو بفرزونی میرفت وبهمان نسبت اهمیت آن کشور بعنوان مهره ای در صحنه شطرنج عظیم سیاست افزون سیگشت. روسیه و فرانسه و انگلیس یکی از پی دیگری متناوباً با طمع یا ترس بر آن کشور نظر دوخته بودند و یکی پس از دیگری با کمال میل بایران کمک کردند تا در ارتش خود تجدید سازمان دهد. تا سال ۱۲۲۴ هجری (۱۸۰۹ میلادی) چند پیمان با آن کشور منعقد شده بود، سفارت انگلیس در تهران دائر گردید و قرار بود بزودی یک هیئت نظامی برای تربیت افراد توپخانه بایران رود تا طرز بکاربردن توپها را بآنها تعلیم دهد و همچنین آنها را وادار نمایند که از ریشه های بلند خود صرف نظر کنند.

این بهشت خیالی که درباره ایران بوجود آمده بود رفته رفته از نظرها محو میشد و آخرین منظره ای که بیش از همه برای مردم انگلیس جالب است این حقیقت بود که در اوائل قرن نوزدهم میلادی یعنی در نوامبر سال ۱۸۰۹ (مطابق رمضان ۱۲۲۴ هجری) یک سفیر کبیر از ایران بدربار انگلستان رسید و پس از سفارت سررابرت شرلی و رقیب ایرانی وی که بدربار شارل اول آمده بودند این نخستین باری بود که دیپلماتی از ایران بانگلستان میآمد. سفیر مزبور میرزا ابوالحسن (ترجمه نام او میشود پدر زیبائی) بود و بلندن آمد تا پیمانی با جورج سوم و کمپانی هند شرقی منعقد نماید. وی را درخانه ای باشکوه در خیابان «مستفیلد»^۱ منزل دادند. در آنجا رفت و آمد وی و ملتزمینش بخانه مزبور زرق و برقی داشت که چشم مردم انگلیس با آن معتاد نبود. وی همراه خود هدایائی از قبیل انواع دارو و شال و قالیچه و «چیزهائیکه در کشور وی قیمتی ترین و شگفت ترین اشیاء بود» برای ملکه انگلیس آورده بود و به شاهزاده «ویلز»^۲

ولیعهد انگلیس که ضیافت با شکوهی برای وی ترتیب داد « نیم رطل تنباکوی فرد اعلی و منحصر بفرد » اهدا نمود. وی در مدت توقف خود در انگلیس کاملاً خوش بود و توانسته بود که از هر حیث در زمره نجبای فرد اول تمام عیار قرار گیرد. وی بتماشای مناظر و گردش می پرداخت و داخل اجتماعات میشد، بلند بلند و لاینقطع صحبت میداشت، با خودنمائی و مردانگی پرسشهای بیشمار بانوان را جواب میداد. تفریحات وی کنجکاوای مردم را تحریک کرده بود مثلاً هنگام سواری در پارک کیف میبرد از آنکه یکی از خدمه سوار کار خود را بعنوان جلو دار قدری جلو بفرستد و آنوقت خودش در عقب حرکت میکرد و اسبش را بجست و خیز و بلند کردن سر و دست و امیداشت و گاه بگاه نیزه ای را که در دست داشت بطرف کلاه جلو دار خود پرتاب میکرد که اگر درست انداخته میشد کلاه جلو دار را از سرش می انداخت. ولی امکان هم داشت که پشانه نخورد و سر جلو دار را بشکافت. یک بار هم همینطور شد و نیزه سفیر چهره آن «سک توله تنبل ناشی» را سرتاسر درید. اما با این نوع سر گرمیها و تفریحات وی با نهایت مهربانی مدارا و اغماض میشد تا اینکه روزی یکی از ملتزمین نافرمانی کرده بود و او فرمان داد که سرش را از بدن جدا کنند، بوی گفته شد که اجازه این یک کار را نمیتوان داد و اگر بنا شود نقشی را که کشور انگلیس در دماغ او باقی گذاشته بود و نظریات او را نسبت ب مردم انگلیس که در تابستان بعد قبل از حرکتش در روزنامه «مرنینگ پست» ا بچاپ رسید معتبر شناسیم، چنین بنظر میرسد که از جلوگیری از بریدن سرنو کرش چندان هم رنجیده خاطر نشده است. نامه وی که بزبان انگلیسی نوشته شده بود، (انگلیسی را در خلال مدت توقفش در لندن آموخت) حاکی از قدر شناسی عمیق اوست و عدم اعتنای وی باستعمال حروف اضافه و حروف ربط و افعال بسیار جالب است، وی مینویسد:

«پادشاه انگلیس بهترین مرد در جهان. او دوست میدارد مردمش را خیلی خوب زیاد. این خیلی خوب کشور. خانم های انگلیسی خیلی خوشگل، خیلی زیبا.»

وی با چندین صندوق پر از آینه که در خیابان معروف «استرنند»^۱ در لندن خریداری کرده بود بایران برگشت و حد اقل یک مسئله هم برای وی لاینحل مانده بود و آن اینکه نجبا و لردهای انگلیس که برای تفریح و تفتن خودشان کالسکه را میرانند چرا اصرار دارند حتی هنگام بارندگی بیرون کالسکه جای سورچی بنشینند و برانند . وی از خود میپرسد : «من میگویم چرا ایشان بدرون کالسکه نمیروند ؟»

در این زمان چون از یکطرف سفیری از ایران در میان مردم انگلیس و در اروپا دیده میشد و از طرف دیگر دلچکها در تئاترها صحنه های راجع بایران را از میان جعبه شعبده بازان و حاضر کنندگان ارواح در نظر مردم مجسم میساختند ، دوستداران فرار از واقعیات و خیال پروران یعنی اسکی پیست ها Escapists ناچار میشدند برای یافتن بهشت خیالی خود مسافت های دورتری طی کنند . بالاخره یک بار دیگر چنانکه اشاره کردیم این طبقه بهشت خیالی خود را با همه مخلفات پر آب و تاب و هوس انگیز و لذت بخش آن در میان صفحات کتاب لاله رخ بدست آوردند . اما حتی هنگامیکه در بوستانها و بیشه های معطر آن بهشت گام میزدند در کنار خود ماری را میدیدند که از روی نشاط صفیر میزند . رؤیت این مار عیش آنان را منغص میکرد و مشرق زمین آنان را از لباس سحر و افسون عریان میساخت و در کشوری رهایشان میکرد که در آنجا دلاک زادگان بدروغگوئی و شیادی و حقه بازی راه خود را در زندگی می یابند و با سبک سری و هرزه در آئی از این شاخه بان شاخه میپرند و از یک شغل بشغل دیگر میگرایند . امروز درویش، فردا میر غضب، پس فردا پزشک قلابی، غالباً به ناجوانمردی و همیشه چالاک و وزیرك بوسیله حقه بازی و عیاری و زبان بازی از فراز و نشیب بخت و اقبال فایده میبرند و همیشه بنحوی مقاومت نا پذیر برای ناظرین سرگرم کننده هستند . این پار مزاحم « اسکی پیست » ها عبارت بود از کتاب حاجی بابا بقلم «سوریه»^۲ که در قرن نوزدهم میلادی بخوبی

جای کتاب «ماندویل» و «در بلو» و هزار و یک شب را در افکار و پندار مردم باختر در مورد ایران بگرفت.

شاید برای موریه امری اجتناب ناپذیر بوده است که زندگی شرم آور قهرمان داستان خود را برزمینه‌ای قرار دهد که عجایب و غرایب و افسانه‌ها را در لباس عادات و خصایص اجتماعی موجود بیان کند، زیرا قرن درک و هضم مطالب آغاز شده بود و شهرت افسانه‌ها در برابر علاقه شدید درک حقایق از میان رفته بود، حتی کودکان را در این عصر با احتیاط تمام هدایت میکردند تا از صخره‌های دریائی و سنگلاخهای خیالبافی شاعرانه که عصر ویکتوریا آنرا جزء تفننات تعلیم و تربیت قرار داده بود، سالمآ بگذرانند تا با آن صخره‌های دریائی اصابت نکنند. در مورد ایران تعداد این نوع مجاهدات در تبدیل تخیلات هوس آمیز بحقایق بسیار زیاد و متعدد و هیجان انگیز بود، زیرا مطالعات و تحقیقات شرقی در این هنگام با سرعت حیرت آوری پیش میرفت و طولی نکشید که مقبره‌های سنگی تخت جمشید اسرار خود را از پرده بیرون انداختند. داریوش شاه فرزند هیستاسپ و خشایارشا، فرزند داریوش بزودی در تاریخ مقامی در کنار فریدون فردوسی و سلاطین کتابهای خطی که از طرف «سوزی»^۱ مسخره شده بود و در میان گلهای سرخ لمیده و بعشق بازی وقت میگذرانند بدست آوردند. همراه این جنبش نیز کاشی‌ها و ظروف سفالی و قطعات مجسمه‌ها و حجاریها که در نتیجه حفاریات در آن سرزمین بدست آمده بود بمقدار زیاد بباخترزمین رسید و درموزه‌ها بمعرض نمایش گذاشته شد یا تصاویر آنها در مطبوعات چاپ شد و با تفسیر علمی که با آنها همراه بود انتشار یافت و عامه را با هنر و با تمدنی دیگر آشنا ساخت. بهم فشردگی جهان و نزدیک شدن کشورها بیکدیگر نیز بدین مقصود کمک نمود و کشور ابری و مرموز ایران بالاخره از زیر ابرهای ابهام و خیالبافیها بیرون آمد.

از خلال مطالب کتب مقدس و معمولی و نوشته‌های «موریه»^۲ در باب

۱ - Southey - ۲ - کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی «بقلم جیمز موریه» نشریه سال ۱۸۲۴

میلادی که پس از آن نیز بچاپهای متعدد رسید. موریه زمانی دبیر سفارت انگلیس در ایران بوده است.

زندگی مشرق زمین و مقایسه آنها بایکدیگر حقایق بدست آمد که هم تاریخ قدیم و هم متن مندرجات انجیل را روشن میساخت.

بدین طریق می بینیم که سر بازان، دیپلماتها، سیاستمداران، باستان شناسان و مبلغین مسیحی بایران رفته و در مراجعت بادقت تمام شرحهائی از گلها و گیاهها و حیوانات و رسوم مذهبی و عملیات روزانه و زندگی خانوادگی و سیستم مالیات و فرهنگ گرفته تا طریقه بستن پای اسبها در طویلهها باخود آورده اند. بعضی اوقات این گزارشها بصورت داستان بیرون آمده که میتوان همه آنها را از نوع کتاب «حکایات کاروانسرا»^۱ و روایاتی که میتوان متکی به حوادث واقعی یا حوادثی که ممکن بود واقع شود دانست و اگرچه اینها سود بخش بودند ولی مخلوطی کسل کننده از اطلاعات صحیح و حادثهها و سیاحتها پیش نبودند.

البته بعضی اوقات استثناهایی نیز در این میان بظهور میرسید. در سال ۱۲۷۲ هجری (۱۸۵۵ میلادی) «سردیت»^۲ که مانند فیتز جرالد اطلاعاتی جزمی همان قصه های شیرین دنیای شرق که در زمان صباوت خویش خوانده بود نداشت و منحصرآ از همانها الهام گرفته بود، کتابی بنام «داستان عربی» نوشت. این بازی ذوق که از تمام عناصر و اجزاء مانوس شرقی تر کیب یافته بود تازگی شاعرانه و ظرافتی مخصوص بخود داشت، اما در آن زمان (سال ۱۲۷۲ هجری ۱۸۵۵ میلادی) زندگی از صورت تخیلات بیرون آمده صورت واقعیت و حالت جدی بخود گرفته بود. در این هنگام خلیفهها واجنه و عشاق و کلیه بساط خیالبافی و افسانه پردازی در باب مشرق زمین بر چیده شده و موج آن فرو نشسته رو به انتهای جزر بود و اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم توطئه های ساخته و پرداخته داستانها در این موقع چنان حالت یکنواخت و بیمزه ای پیدا کرده بود که خواننده را وامیزد. کتاب «ریش تراشی شاگپات»^۳ باقی ماند و بفروش نرفت و چند سال بعد ترجمه رباعیات خیام از طرف فیتز جرالد نیز بهمین سر نوشت مبتلا گشت. در این مورد

۱- این کتاب با عنوان Tales of the Caravanserai بقلم جیمز بلی فریزر James Baillie Frazer

در سال ۱۸۲۳ بچاپ رسید. ۲ - Meredith - ۳ Shagpat

بامروز زمان چرخ زمانه بنحوی افسانه وار وارونه بگردش در آمد و روزی هم فرارسید که خاور زمینی را که ماندویل و دربلو و داستانهای هزار و یکشب ساخته و پرداخته بودند از نظر ها محو شد و افتخارات تخت جمشید و شوش نیز موقتاً در کسوف افتاد ، چه در زمانیکه چاپهای مکرر رباعیات خیام افکار میگسارانه ولی جذاب شاعر و هیئت شناس ایرانی را وارد صفحات چهره‌ای رنگ و بنفشه‌ای آلبوم‌های خطی صاحبان ذوق نمود حتی ایران بعنوان یک مشکل سیاسی که در اواخر قرن ۱۹ جلب توجه کرده بود در بوته فراموشی افتاد .

اما این دوره هم گذشت ، هر چند بدنبال خود بی انصافانه و من غیر حق خاور زمینی ساختگی بجای گذاشت که تا چند سال بعد پیوسته ببلان در آن بیش از حد معمول آواز میخواندند و هنگامی که بهار و گل سرخ فرا میرسید مردم دستهای بلورین دلبران را میگرفتند و بخلونگاه اطاقهای سبک دوره ادوارد میبردند . امروز کشوری که درباره آن اینهمه داستان بهم بافته اند بسیار فاصله گرفته و دور شده است یا شاید بسیار نزدیک شده باشد . قسمت عمده شکوه و لطفی که در اثر افسانه باقی بایران نسبت داده بودند یا از میان رفته یا بر اثر دست مالی زیاد فرسوده و ونخ نما شده است . گنبد های طلائی آنرا گاهگاهی ورقه چسبناکی فرا گرفته و تیره کرده است . با این حال هنوز هم (شاید در اکسفورد که مطالعات خاورشناسی خیلی زود شروع شد) لحظاتی وجود دارد که در سرزمین ایران که بوسیله عجائب و افسانه ها آبیاری و حاصل خیز شده قرن بیستم ناگهان از حرکت باز می ماند . بالای سر ما در میان شکوفه های درخشان بار دیگر سرود مرغی بانغمه سیال تر و جانسوزتری در آسمان شب طنین انداز میگردد و در زیر پای ما ریگ های آمو با همه درشتی های آن پرنیان میآید و سنگفرشها مانند زیباترین و شاداب ترین قالی ها عرض اندام میکنند . در این محیط ما بنحوی کاملاً طبیعی بسبک ایرانی چهار زانو نشسته ایم و با وقار تمام بتعارفات شاهزاده جقه بر سری که سمت راست و شاعر پف آلودی که سمت چپ ساست جواب میدهیم و بی آنکه حضور شعبده باز لاغر و گرسنه ای که کنارمان ایستاده سبب

ناراحتی ما شود بدنبال ستاره شناسی که در جمع ماست میرویم تا ساعت سعه را برای حرکت ما معین کند. در ساعت مقرر سفر را آغاز می کنیم و بروی بالهای خیال برفراز کتابخانه «بودلی» در آکسفورد میگذریم و اوج میگیریم. از بالای شهر لندن که در آنجا فن دریانوردی عجیب و تازه‌ای طرح ریزی شده و برفراز دریایچه‌ها و مردابها و جزایر ونیس که دیگر کشتی های پاروئی قدیم در آنها دیده نمیشود پیش میرویم تا بساحل رود جیجون برسیم و «ممالک محروسه ایران را که از خلال ابرهای تابان نمودار شده» تماشا کنیم.

در اینجا صدای طبل شوکت و آبادی و تقاره افسانه وشادی وساحره‌های رقصان و همه شعبده بازان ما را استقبال می کنند.

برگزیده ماخذ

- ARBERRY, A. J. *Sufism*. London, 1950.
- BINYON, L. (with B. GRAY and J. V. S. WILKINSON). *Persian Miniature Painting*. Oxford, 1933.
- BROWN, P. *Indian Architecture (The Islamic Period)*. Bombay, 1943.
- BROWNE, E. G. *A Literary History of Persia*. 4 vols. 2nd ed. Cambridge, 1928.
- *Arabian Medicine*. Cambridge, 1925.
- CHRISTENSEN, A. *L'Iran sous les Sassanides*. 2nd ed. Copenhagen, 1944.
- CORBIN, H. (and others). *Les Arts de l'Iran*. Paris, 1938.
- ELGOOD, C. *History of Persian Medicine*. New York, 1935.
- FRANKFORT, H. (and others). *Intellectual Adventure of Ancient Man*. Chicago, 1946.
- GIBB, H. A. R. *Mohammedanism*. Oxford, 1949.
- GLOVER, T. R. *From Pericles to Philip*. London, 1919.
- HAAS, W. S. *Iran*. New York, 1946.
- HERZFELD, E. *Archaeological History of Iran*. London, 1935.
- *Iran in the Ancient East*. London, 1941.
- HUART, C. *La Perse antique*. Paris, 1925.
- JACKSON, A. V. W. *Zoroastrian Studies*. New York, 1928.
- KUEHNEL, E. *Die Islamische Baukunst*. Leipzig, 1928.
- LAURENT, J. *Byzance et les Seljoucides*. Nancy, 1913.
- The Legacy of Islam* (ed. SIR T. W. ARNOLD and A. GUILLAUME). Oxford, 1931.
- OLMSTEAD, A. E. *History of the Persian Empire*. Chicago, 1948.
- POPE, A. U. (ed.). *A Survey of Persian Art*. 6 vols. Oxford, 1939.
- ROSTOVTZEFF, M. *Iranians and Greeks in South Russia*. Oxford, 1922.
- SARTON, G. *Introduction to the History of Science*. Baltimore, 1927.
- STEIN, SIR A. *Innermost Asia*. 2 vols. Oxford, 1932.
- STOREY, C. A. *Persian Literature*. In progress. London, 1927-.
- SYKES, SIR P. M. *History of Persia*. 2 vols. 3rd ed. London, 1930.
- TARN, W. W. *Alexander the Great*. Cambridge, 1948.
- TRITTON, A. S. *Muslim Theology*. London, 1947.
- VASILIEV, A. A. *Byzance et les Arabes*. Brussels, 1935.
- WILSON, SIR A. T. *A Bibliography of Persia*. Oxford, 1930.

در بیشتر کتابهایی که در فوق ذکر شده است صورتهای جداگانه
و کم و بیش مفصلی از کتاب های دیگری وجود دارد که خوانندگان علاقمند
میتوانند بآنها رجوع کنند.

سنوات تاریخی ایران

عهد هخامنشی

۳۸۰۰ - ۴۵۰۰	قبل از میلاد	ساکنین اولیه در سیالک (کاشان) و شوش
»	»	تمدن پیش از ایلام در شوش
۱۵۰۰ - ۲۰۰۰	»	اولین اشغال ایران از طرف آریائی‌ها
۱۰۰۰	»	دومین اشغال ایران از طرف آریائی‌ها

سلسله مادها

۷۰۸	قبل از میلاد	دیا آکو (دیوکس) مؤسس سلسله مادها
۶۴۰ - ۶۷۵	»	استقرار قوای پیش پسر هخامنش خراج گزارم در پارس
۶۵۵	»	جلوس فرورتیش
۶۳۳	»	جلوس هووخشتره. هجوم سکاها
۶۱۲	»	خرابی نینوا بدست هووخشتره
۵۸۴	»	وفات هووخشتره. جلوس آستیاژ
۵۵۸	»	بسلطنت رسیدن کوروش در آنتشان
		شکست آستیاژ و فتح اکباتان و اضمحلال امپراطوری ماد
۵۵۰	»	بدست کوروش

سلسله هخامنشی

۵۴۶	قبل از میلاد	داعیه سلطنت ایران از طرف کوروش اول
۵۳۹	»	و شکست کرزوس و فتح سارد بدست او
۵۳۶	»	فتح بابل بدست کوروش
۵۲۹	»	تجدید بنای معبد اورشلیم
۵۲۹	»	وفات کوروش اول و جلوس کامبوزیا
۵۲۸	»	فتح مصر بدست کامبوزیا

قبل از میلاد	۵۲۱	شورش گوماتای مخ . وفات کامبوزیا و جلوس داریوش اول
» »	۴۹۹ - ۴۹۴	شورش یونانیان
» »	۴۹۰	جنگ ماراتون
» »	۴۸۶	وفات داریوش اول و جلوس خشایارشای اول
» »	۴۸۰	جنگ سالامیس
» »	۴۶۵	وفات خشایارشای اول و جلوس اردشیر اول
» »	۴۵۵	شورش مصریان
» »		جلوس خشایارشای دوم . جلوس سغدیانوس
» »	۴۲۵	پس از قتل خشایارشا
» »	۴۲۴	جلوس داریوش دوم پس از قتل سغدیانوس
» »	۴۰۴	جلوس اردشیر دوم
» »		طغیان کوروش صغیر . جنگ کوناکسا
» »	۴۰۱	عقب نشینی گزنفون باده هزار نفر لشگریانش
» »	۳۸۷	عهد نامه آنتالسید
» »	۳۵۹	جلوس اردشیر سوم
» »		جلوس داریوش سوم . بقتل رسیدن فیلیپ پادشاه
» »	۳۳۶	مقدونیه و جلوس اسکندر کبیر
» »	۳۳۴	هجوم اسکندر کبیر به آسیا
» »	۳۳۳	شکست داریوش در ایسوس بدست اسکندر
» »		شکست مجدد داریوش در آرپل بدست اسکندر و
» »	۳۳۱	فتح بابل و اکباتان و پرس پولیس
» »	۳۳۰	قتل داریوش سوم
» »	۳۲۷	حمله اسکندر به هندوستان
» »	۳۲۳	وفات اسکندر

سلوکیا

قبل از میلاد	۳۱۲	قیام سولوکوس اول نیکاتور (فاتح)
» »	۳۰۱	پیروزی سولوکوس در جنگ ایسوس
» »	۲۸۱	جلوس آنتیوخوس اول
» »	۲۶۱	وفات آنتیوخوس اول و جلوس آنتیوخوس دوم
» »	۲۵۵	طغیان بلخ و مستقل شدن آن

دوره پارتها

		طغیان پارتها بدست اشك و بوجود آمدن
قبل از میلاد	۲۵۰	سلسله سلطنتی آنها بوسیله او
»	»	جلوس اشك دوم
»	»	جلوس آنتیوخوس کبیر سوریه
»	»	جلوس اشك سوم
»	»	شکست آنتیوخوس در مغنسیا بدست روسیها
»	»	جلوس مهرداد اول پادشاه پارت
»	»	وفات مهرداد و جلوس فرهاد دوم
»	»	شکست آنتیوخوس سیدتس بدست فرهاد
		سلطنت مهرداد دوم که در مدت آن به مبادله
»	»	سفیر کبیر باچین و روم مبادرت شد
»	»	جلوس فرهاد سوم
»	»	جلوس مهرداد سوم
»	»	جلوس ارد
»	»	شکست بزرگ روم در حران بدست پارتیها
»	»	هجوم پارتها به سوریه
»	»	جلوس فرهاد چهارم
»	»	لشگرکشی بزرگ مارک آنتوان در مقابل پارتها
»	»	طغیان تیرداد پسر بزرگ فرهاد
»	»	۲۳ - ۳۰
»	»	قتل فرهاد چهارم و جلوس فرهادک پسرش
میلادی	۱	صلح فرهادک با روم و عقب نشینی او از ارمنستان
»	»	۱۶ - ۴۰
»	»	سلطنت اردوان و جنگ او با روسیها برای ارمنستان
»	»	هجوم آلانها
»	»	جلوس خسرو
»	»	شروع فتوحات تراژان در مشرق
»	»	۱۱۴
»	»	اشغال بین النهرین بدست تراژان
»	»	۱۱۵
»	»	وفات تراژان و عقب نشینی «هادریان» از
»	»	۱۱۷
»	»	ارمنستان و بین النهرین
»	»	۱۲۲
»	»	برقراری صلح بین پارتیها و روم
»	»	۱۳۶
»	»	هجوم دوم از طرف آلانها
»	»	۱۴۸
»	»	جلوس بلاش سوم

میلادی	۱۶۳	فتح مجدد ارمنستان بدست رومیها
»	»	۱۶۴ - ۱۶۵
»	»	۱۹۲
»	»	۱۹۹
»	»	۲۱۷
»	»	۲۲۰
»	»	۲۲۶

سلطنت ساسانیان

میلادی	۲۲۶	اعلام سلطنت اردشیر اول
»	»	۲۳۲
»	»	۲۴۲
»	»	۲۶۰
»	»	۲۶۳
»	»	۲۶۵
»	»	۲۷۲
»	»	۲۷۳
»	»	۲۷۶
»	»	۲۸۳
»	»	۲۹۳
»	»	۲۹۷
»	»	۳۰۹
»	»	۳۱۲
»	»	۳۳۸
»	»	۳۴۸
»	»	۳۶۳
»	»	۳۷۶
»	»	۳۷۹

میلا دی	۳۸۳	جلوس شاپور سوم
»	»	۳۸۴ انعقاد معاهده بوسیله شاپور سوم با روم
»	»	۳۸۸ وفات شاپور سوم و جلوس بهرام چهارم
»	»	۳۹۲ تقسیم ارمنستان بین ایران و روم
»	»	۳۹۹ جلوس یزدگرد اول
»	»	۴۱۰ شورای سلوکیه و فتح روم بدست آلاریک
»	»	۴۲۰ وفات یزدگرد و جلوس بهرام پنجم (بهرام گور)
»	»	۴۲۱ انعقاد صلح بین ایران و روم
»	»	۴۲۵ آغاز حمله هیاطله
»	»	۴۳۸ وفات بهرام پنجم و جلوس یزدگرد دوم
»	»	۴۵۵ غارت کردن روم بدست واندال ها
»	»	۴۵۷ وفات یزدگرد دوم و جلوس هرمز سوم
»	»	۴۵۹ به سلطنت نشستن فیروز پس از قتل برادرش هرمز سوم
»	»	۴۶۶ - ۴۷۱ دوره خشک سالی شدید در ایران
»	»	۴۸۳ شکست و قتل فیروز بدست هیاطله و جلوس بلاش
»	»	۴۸۸ فوت بلاش و جلوس قباد . جنگ با خزرها و قیام مزدك استقبال مذهب مزدك از طرف قباد و برکناری او بوسیله زاماسپ
»	»	۴۸۸ - ۴۸۹ روی کار آمدن قباد
»	»	۵۰۱ خاتمه طغیان هیاطله
»	»	۵۱۳ جنگ بین ایران و امپراطوری بیزانس
»	»	۵۲۴ جلوس ژوستینین
»	»	۵۲۷ بستن مدارس آتن بوسیله ژوستینین و فرار محصلین یونانی با ایران
»	»	۵۲۹ عقب نشاندن ایرانی ها در کالی نیکوس بدست بلیزر و جلوس خسرو اول (انوشیروان) . اعدام مزدك
»	»	۵۳۱ استقرار صلح با حکومت بیزانس
»	»	۵۳۳ غارت انطاکیه بدست انوشیروان
»	»	۵۴۰ استقرار صلح دوم با حکومت بیزانس
»	»	۵۶۲ وفات ژوستینین
»	»	۵۶۵ فتح یمن بدست ایرانیها
»	»	۵۷۰ تولد حضرت محمد پیغمبر (ص)
»	»	۵۷۱

۵۷۸	میلادی	وفات انوشیروان و جلوس هرمز چهارم
»	»	جلوس خسرو پرویز و طغیان بهرام چوینه
»	»	شکست وفوت بهرام چوینه
»	»	تجدید جنگ بین ایران و یزانیس
»	»	جلوس هراکلیوس امپراتور رم
»	»	فتح دمشق و اورشلیم بدست خسرو پرویز
»	»	و تصاحب کردن صلیب مقدس
»	»	فتح خالسدونی بدست خسرو پرویز
»	»	شکست ایرانی ها بدست هراکلیوس (هرقل) و هجرت
۶۲۲۷ م. (= ۶ هجری قمری)		حملة هراکلیوس (هرقل) به دستجرد
۶۲۸ م. (۷ ه .)		کناره گیری وفوت خسرو پرویز . جلوس قباد دوم
		و آغاز دوره هرج و مرج در ایران
۶۳۲ م. (۱۱ ه .)		جلوس یزدگرد سوم و وفات حضرت پیغمبر
۶۳۵ م. (۱۴ ه .)		فتح دمشق بدست اعراب مسلمان
۶۳۶ م. (۱۵ ه .)		شکست ایرانیها در قادسیه بدست اعراب مسلمان
۶۳۷ م. (۱۶ ه .)		فتح تیسفون بدست اعراب
		شکست ایرانیها در نهاوند بدست اعراب و انقراض
۶۴۱ م. (۲۱ ه .)		امپراطوری ساسانیان
۶۵۱ م. (۲۱ ه .)		وفات یزدگرد سوم

تسلط اعراب

۶۶۱ م. (۴۱ ه .)	وفات حضرت علی خلیفه چهارم و اولین امام شیعیان
	شهادت حضرت امام حسین (ع) دوسین پسر حضرت علی
۶۸۰ م. (۶۱ ه .)	و امام سوم شیعیان در جنگ با یزید. آغاز نهضت تشیع در اسلام
۷۴۷ م. (۱۳۰ ه .)	فرماندهی ابومسلم برای ترویج دعوت عباسیان در خراسان
۷۵۰ م. (۱۳۳ ه .)	پایان خلافت بنی امیه و استقرار خلافت عباسیان
۷۶۵ م. (۱۴۸ ه .)	انتصاب خالد برمکی به حکومت طبرستان
۷۸۶ م. (۱۷۰ ه .)	خلافت هارون الرشید
۸۰۳ م. (۱۸۸ ه .)	سقوط برمکیان
۸۱۳ م. (۱۹۸ ه .)	خلافت مأمون

سلسله های صفیر ایران

- انتصاب طاهر به حکومت کشورهای مشرق بغداد و تأسیس
 سلسله طاهری. اضمحلال قوای خلیفه عباسی
 ۸۲۰ م. (۵۲۰۵).
 برافتادن سلسله طاهری بدست یعقوب بن لیث مؤسس سلسله صفاری
 ۸۷۲ م. (۵۲۵۹).
 جلوس عمرو لیث
 ۸۷۸ م. (۵۲۶۵).
 فتح خراسان بدست اسمعیل بن احمد سامانی از صفاریان. قیام
 سلسله سامانیان
 ۹۰۳ م. (۵۲۹۱).
 جلوس نصر بن احمد
 ۹۱۳ م. (۵۳۰۱).
 مرداویج بن زیار مؤسس سلسله زیاری در جرجان
 ۹۲۸ م. (۵۳۱۶).
 قیام آل بویه در مغرب و جنوب غربی ایران
 ۹۳۲-۹۴۵ م. (۳۳۴-۵۳۲۰).
 شناسائی حکام آل بویه از طرف خلیفه مستکفی بالله
 ۹۴۵ م. (۵۳۳۴).
 جلوس قابوس بن وشمگیر زیاری
 ۹۷۶ م. (۵۳۶۶).
 برافتادن سلسله سامانی بدست محمود غزنوی
 و تشکیل سلسله غزنوی
 ۹۹۹ م. (۵۳۹۰).
 آغاز لشکرکشی های محمود به هندوستان
 ۱۰۰۱ م. (۵۳۹۲).
 پایان شاهنامه بوسیله فردوسی شاعر بزرگ
 ۱۰۱۰ م. (۵۴۰۱).
 وفات محمود غزنوی
 ۱۰۳۰ م. (۵۴۲۱).
 قیام سلجوقیان تحت فرماندهی طغرل
 ۱۰۳۷ م. (۵۴۲۹).
 برافتادن سلسله زیاری بدست غزنوی
 ۱۰۴۲ م. (۵۴۳۴).
 برافتادن حکومت آل بویه بدست طغرل
 ۱۰۵۵ م. (۵۴۴۷).
 جلوس ملکشاه سلجوقی
 ۱۰۷۲ م. (۵۴۶۵).
 استقرار حسن صباح در قلعه الموت و تأسیس فرقه فدائیان
 ۱۰۹۰ م. (۵۴۸۳).
 قتل نظام الملک بدست ماسورین حسن صباح وفات ملکشاه و آغاز
 انحطاط سلسله سلجوقی
 ۱۰۹۲ م. (۵۴۸۵).
 جلوس سلطان سنجر
 ۱۱۱۷ م. (۵۵۱۱).
 استقرار اتابکان آذربایجان
 ۱۱۳۶ م. (۵۵۳۱).
 استقرار اتابکان فارس (سلغریان)
 ۱۱۴۸ م. (۵۵۴۳).
 وفات سلطان سنجر و پایان حکومت سلجوق. قیام خوارزم شاه
 ۱۱۵۷ م. (۵۵۵۲).
 جلوس تکش خوارزم شاه
 ۱۱۷۲ م. (۵۵۶۸).
 تولد سعدی شاعر در شیراز
 ۱۱۸۴ م. (۵۵۸۰).
 جلوس علاء الدین محمد
 ۱۱۹۹ م. (۵۵۸۶).

- جلوس جلال‌الدین منگبرتی . اولین حمله مغول بایران
بفرماندهی چنگیز خان
وفات چنگیز خان
قتل جلال‌الدین منگبرتی . اضمحلال سلسله خوارزم

سلسله ایلخانی و تیموری

- انتصاب هلاکو خان به ایلخانی ایران
تسخیر الموت (مقر اصلی فدائیان) بدست مغولها
تسخیر بغداد بدست مغولها و پایان خلافت عباسی
وفات هلاکو و جلوس اباقا
جلوس ارغون و پایان حکومت اتابکان فارس
جلوس غازان
جلوس الجایتو خدابنده
استقرار سلسله مظفری پارس تحت فرماندهی امیر مبارز‌الدین
جلوس ابوسعید ایلخان
تاریخ تولد حافظ در شیراز (تقریبی)
تاریخ تولد تیمور لنگ . وفات ابوسعید . پایان سلسله ایلخان
استقرار سلسله جلایر تحت فرماندهی شیخ حسن بزرگ
جلوس شاه شجاع مظفری
حمله تیمور لنگ بایران
وفات حافظ
اضمحلال سلسله مظفری بدست تیمور و بیرون راندن سلسله
جلایری از بغداد
هجوم تیمور لنگ به هندوستان
وفات تیمور لنگ و جلوس شاه رخ
جلوس الخ بیگ
آغاز اضمحلال سلسله تیموری
جلوس ابوسعید تیموری
جلوس اوزون حسن آق قویونلو آذربایجان
برافتادن سلسله ترکمن قره قویونلو بدست اوزون حسن
سقوط سلسله تیموری و استقرار سلسله شیبانی در ماوراء النهر

سلسله صفويه

- برافتادن سلسله ترکمن آق قويونلو بدست شاه اسمعيل اول
 مؤسس سلسله صفويه
 ۱۵۰۱ م. (۵۹۰۷ هـ.)
- شکست شاه اسمعيل اول در چالدران بدست سلطان سليم اول .
 تسخير هرمز بدست پرتقاليها تحت فرماندهی آل بوکرك
 ۱۵۱۴ م. (۵۹۲۰ هـ.)
- وفات شاه اسمعيل اول وجلوس شاه طهماسب اول
 حمله شاه سليمان « بزرگ » بايران وشکست او
 ۱۵۲۴ م. (۵۹۳۱ هـ.)
- پناه آوردن همایون امپراطور مغول بايران
 باریافتن انتونی جن کینسن به دربار شاه طهماسب درقزوین
 ۱۵۳۴ م. (۵۹۴۱ هـ.)
- وفات شاه طهماسب . جلوس شاه اسمعيل دوم
 هرج ومرج در ايران . هجوم ازبکان از شمال شرقی وترکهای
 عثمانی از شمال غربی
 ۱۵۴۴ م. (۵۹۵۱ هـ.)
- جلوس شاه عباس کبیر
 انتخاب اصفهان به پایتخت بجای قزوین از طرف شاه عباس
 و راندن ازبک ها
 ۱۵۷۷-۱۵۸۷ م. (۹۸۵ - ۹۹۶ هـ.)
- ورود برادران شرلی بايران
 تجدید جنگ با عثمانی
 تسخير ایالات از دست رفته بدست شاه عباس وانعقاد قرارداد
 صلح با ترکیه
 ۱۵۸۷ م. (۵۹۹۶ هـ.)
- برقراری روابط کمپانی هند شرقی با ايران
 بیرون راندن پرتقاليها از هرمز
 ۱۵۹۸ م. (۶۰۰۷ هـ.)
- تعیین سردودمورکاتون به سفارت انگلیس در ايران
 وفات شاه عباس وجلوس شاه صفی
 جنگ مجدد بین ایرانیان وترک ها . آغازاضمحلال سلسله صفوی
 ۱۶۰۲ م. (۶۰۱۱ هـ.)
- برقراری صلح بین ايران و عثمانی
 وفات شاه صفی وجلوس شاه عباس دوم
 ۱۶۱۸ م. (۶۰۲۸ هـ.)
- تعیین سفیر فوق العاده روس در ايران
 وفات شاه عباس دوم وجلوس شاه سليمان اول
 ۱۶۱۷ م. (۶۰۲۷ هـ.)
- وفات شاه سليمان و جلوس شاه سلطان حسین
 انعقاد عهدنامه فرانسه - ايران
 طغیان غلزائی افغان
 ۱۶۲۲ م. (۶۰۳۲ هـ.)
- ۱۶۲۷ م. (۶۰۳۷ هـ.)
- ۱۶۲۹ م. (۶۰۳۹ هـ.)
- ۱۶۳۰ م. (۶۰۴۰ هـ.)
- ۱۶۳۹ م. (۶۰۴۹ هـ.)
- ۱۶۴۲ م. (۶۰۵۲ هـ.)
- ۱۶۶۴ م. (۶۰۷۵ هـ.)
- ۱۶۶۶ م. (۶۰۷۷ هـ.)
- ۱۶۹۴ م. (۶۱۰۶ هـ.)
- ۱۷۰۸ م. (۶۱۱۲۰ هـ.)
- ۱۷۰۹ م. (۶۱۱۲۱ هـ.)

- انعقاد عهد نامه بین شوروی و ایران
 تسخیر اصفهان بدست محمود افغان و اخراج شاه سلطان حسین
 جلوس محمود افغان . اشغال دربند بدست پطر کبیر
 اشغال رشت و ماکو بدست شورویها . حمله ترکها بایران
 عهدنامه منعقدہ بین روسیه و عثمانی راجع به تقسیم ایران .
 محاصره و تسخیر شیراز بدست محمود . قتل عام شاهزادگان صفویہ
 وفات محمود و جلوس اشرف . اشغال تبریز بدست ترکها
 ملحق شدن نادر به طهماسب تنها پسر باقی مانده شاه سلطان حسین
 از بین بردن افغانه غلزائی بدست نادر و به سلطنت رسیدن
 طهماسب دوم
 وفات اشرف و تازو بار کردن قوای او
 برکناری طهماسب دوم از سلطنت بدست نادر و جلوس شاه عباس
 سوم . معاهده رشت
 بیرون راندن ترکها از ایران بدست نادر
 عقب نشینی کامل روسها از ایران
 برکنار ساختن شاه عباس سوم از سلطنت بدست نادر و به سلطنت
 رسیدن او
 تسخیر قندهار بدست نادر
 حمله نادر به هندوستان و تصرف دهلی
 فتح بخارا و خیوه بدست نادر
 تجدید جنگ با عثمانی
 صلح با ترکیه
 قتل نادرشاه و جلوس عادل شاه
 جلوس شاه رخ نوۀ نادرشاه

سلسلہ زندگی

- وکیل الرعایا شدن کریم خان زند در جنوب ایران
 خراب نمودن کارخانه متعلق به کمپانی شرق هندوستان (انگلیسی)
 در بندر عباس بوسیله کشتی های جنگی فرانسوی
 تاسیس کارخانه کمپانی شرق هندوستان در بوشهر
 وفات کریم خان زند و جلوس علی مرادخان

- جلوس جعفرخان
 جلوس لطفعلی خان
 انقراض سلسله زند بدست آغا محمدخان قاجار و کشتن
 لطفعلی خان و پایان سلسله زندیه
 ۱۷۸۵ م. (۱۲۰۰ هـ)
 ۱۷۸۹ م. (۱۲۰۴ هـ)
 ۱۷۹۴ م. (۱۲۰۹ هـ)

سلسله زاپارویه

- حملة آغا محمدخان به گرجستان و ارمنستان
 تاجگذاری آغا محمدخان
 قتل آغا محمدخان و جلوس فتح علی شاه
 الحاق گرجستان و باکو به روسیه
 معاهده اتفاق بین فرانسه و ایران
 هیئت اعزاسی سرهارفورد جونز بریجز
 شکست ایران در جنگ با روسیه
 معاهده گلستان بین روسیه و ایران
 تجدید جنگ با روسیه
 معاهده ترکمن چای و تفویض مقدار زیادی اراضی به روسیه
 وفات فتحعلی شاه و جلوس محمد شاه
 جلوس ناصرالدین شاه
 فتح آسیای مرکزی بدست روسیه
 قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه
 امضای امتیاز نفت داری
 جشن مشروطیت در ایران . تشکیل شورای ملی (مجلس)
 و تدوین قانون اساسی
 وفات مظفرالدین شاه و جلوس محمد علی شاه
 انعقاد قرار داد بین انگلیس و روسیه
 کوشش محمد علی شاه با کمک روسیه برای الغای مشروطیت
 و قیام ملیون . کشف نفت در مسجد سلیمان واقع در جنوب غربی ایران
 کناره گیری محمد علی شاه و جلوس احمد شاه
 جنگ اول بین الملل و اشغال قسمتی از ایران از طرف متخاصمین
 قرارداد نفت ایران و انگلیس
 حرکت سید ضیاء الدین و رضاخان بطرف تهران و اجرای کودتا
 انتصاب رضاخان بوزارت جنگ
 ۱۷۹۵ م. (۱۲۱۰ هـ)
 ۱۷۹۶ م. (۱۲۱۱ هـ)
 ۱۷۹۷ م. (۱۲۱۲ هـ)
 ۱۸۰۱ م. (۱۲۱۶ هـ)
 ۱۸۰۷ م. (۱۲۲۲ هـ)
 ۱۸۰۸ م. (۱۲۲۳ هـ)
 ۱۸۱۲ م. (۱۲۲۷ هـ)
 ۱۸۱۳ م. (۱۲۲۸-۲۹ هـ)
 ۱۸۲۶ م. (۱۲۴۰ هـ)
 ۱۸۲۸ م. (۱۲۴۴ هـ)
 ۱۸۳۴ م. (۱۲۵۰ هـ)
 ۱۸۴۸ م. (۱۲۶۵ هـ)
 ۱۸۸۱-۱۸۶۵ م. (۱۲۸۲-۱۲۹۹ هـ)
 ۱۸۹۶ م. (۱۳۱۴ هـ)
 ۱۹۰۱ م. (۱۳۱۹ هـ)
 ۱۹۰۶ م. (۱۳۲۴ هـ)
 ۱۹۰۷ م. (۱۳۲۵ هـ)
 ۱۹۰۸ م. (۱۳۲۶ هـ)
 ۱۹۰۹ م. (۱۳۲۷ هـ)
 ۱۹۱۴-۱۸ م. (۱۳۳۳-۳۷ هـ)
 ۱۹۱۹ م. (۱۳۳۸ هـ)
 ۱۹۲۱ م. (۱۳۴۰ هـ)

- رئیس الوزرائی رضاخان و حرکت احمد شاه باروپا
 انتخاب رضاخان به سلطنت از طرف مجلس مبعوثان. پایان سلسله
 قاجاریه
 ۱۹۲۳ م. (۵۱۳۴۲).
 ۱۹۲۵ م. (۵۱۳۴۴).

سلسله پهلوی

- تاجگذاری رضا شاه در تهران
 الغای کاپی تولاسیون از طرف ایران
 اتمام راه آهن سراسری
 آغاز جنگ دوم بین الملل
 کناره گیری رضا شاه و جلوس محمد رضا شاه
 انعقاد قرارداد سه جانبه بین ایران و انگلیس و شوروی
 اعلام جنگ ایران به آلمان
 بحران آذربایجان بعلت تأخیر تخلیه قوای شوروی و کمک
 به متجاسرین برای تجزیه آذربایجان. احتمال سقوط متجاسرین
 پس از تخلیه
 نخست وزیری دکتر مصدق و کشمکش با انگلستان راجع به
 ملی کردن صنعت نفت
 پایان مذاکرات با امضای قرارداد بین دولت ایران و کنسرسیوم
 نفت
 ۱۹۲۶ م. (۵۱۳۴۵).
 ۱۹۲۸ م. (۵۱۳۴۷).
 ۱۹۳۸ م. (۵۱۳۵۷).
 ۱۹۳۹ م. (۵۱۳۵۸).
 ۱۹۴۱ م. (۵۱۳۶۰).
 ۱۹۴۲ م. (۵۱۳۶۱).
 ۱۹۴۳ م. (۵۱۳۶۲).
 ۱۹۴۶ م. (۵۱۳۶۶).
 ۱۹۵۱ م. (۵۱۳۷۱).
 ۱۹۵۴ م. (۵۱۳۷۴).

فهرست اعلام

آکسفورد ۰۱۵، ۰۲۰۳، ۰۱۱۵
 ۰۵۵، ۰۵۵، ۰۴، ۰۵۳۵
 آکسفورد یونیورسیتی پرس
 ۴۲۸

آگاثیاس ۴۹۱
 آگاهنه ۳۱
 آگره ۱۸۹
 آندلس ۱۳۶، ۰۱۳۵
 آلانان ۳۱۶، ۰۲۹۲
 آلبرت ۲۱۹
 آلبویه ۲۱۸، ۰۲۱۰، ۰۱۲۷
 آلمان ۴۳۶
 آل مظفر ۲۳۲
 آمریکا ۴۷۳
 آمل ۴۵۱
 آمیانوس مارسلینوس ۴۸۵
 آمودریا ۳۳، ۰۲۳
 آناباسیس ۴۷۷
 آنتون ۴۸۲
 آنجلو ۴۹۹
 آند محل ۱۸۶
 آن هاناوی ۴۰۰

ا

اباجعفر ۱۴۰
 ابراهیم اول ۱۸۵
 ابراهیم ثانی ۱۸۰
 ابراهیم فرازی ۴۵۳
 ابونواس ۳۴۴، ۰۳۳۶، ۰۳۳۰
 ابن ابی اصیبعه ۴۴۵

آرین ۴۵۵
 آستیاز ۳۲۸، ۰۳۱
 آسوریها ۴۲۲
 آسیا ۰۹۹، ۰۹۵، ۰۸۹، ۰۵۷، ۰۳۷
 ۰۴۳۶، ۰۴۰۳، ۰۳۶۲، ۰۱۵۰
 ۰۵۲۲، ۰۴۷۹
 آسیای صغیر ۰۲۴، ۰۳۷، ۰۴۱
 ۰۴۵، ۰۵۷، ۰۷۴
 ۰۸۵، ۰۸۶، ۰۹۹
 ۰۱۰۰، ۰۱۰۹
 ۰۱۶۳، ۰۲۱۳
 ۰۲۴۰، ۰۳۱۴
 ۰۳۶۱، ۰۴۱۹
 ۰۴۷۲، ۰۵۳۳
 آسیای مرکزی ۰۶۰، ۰۶۳، ۰۷۶
 ۰۹۹، ۰۱۲۸، ۰۱۵۰
 ۰۱۵۷، ۰۱۶۰
 ۰۲۲۴، ۰۲۳۰
 ۰۲۳۴، ۰۲۹۳
 ۰۳۰۳، ۰۳۲۰
 ۰۳۶۰

آسیای وسطی ۵۲۲

آشور ۶۷
 آشوری ۱۶۴، ۰۶۸
 آشوکا- ۱۵۴، ۰۵۵۸
 آفرودیت ۴۴
 آقا رضا ۱۹۲
 آکارنی ها ۴۷۷

آ

آبوابلیسکا ۹۶
 آپاما ۳۴
 آتشکده ایرانی ۱۲۱
 آتش یونانی ۴۸۶
 آتن ۰۲۱، ۰۱۰۴، ۰۱۰۷، ۰۱۰۹
 ۰۴۱۶، ۰۴۶۰، ۰۴۷۳، ۰۴۹۰
 آتیه ۲۳
 آتوسا ۴۷۴
 آجر ۱۶۰، ۱۹۰
 آدینس ۵۲۷
 آذربایجان ۰۳۱، ۰۴۳، ۰۳۶۳
 ۰۴۸۲
 آذربایجان شوروی ۳۲۲
 آراسلامیکا ۸۳
 آرامگاه ابدی امام ۴۹۶
 آرامگاه اعظم و معظم خان ۱۷۱
 آرامگاه پوراناکلا ۱۹۰
 آرامگاه نظام الدین ۱۹۰
 آرامگاه همایون ۱۹۵
 آربل ۴۶۲
 آرکادیوس ۴۸۷
 آریاها ۱۵۰
 آریائی ۰۴۳، ۰۵۹
 آریائی نژاد ۰۲۱، ۰۲۴، ۰۲۸
 ۰۴۲، ۰۷۱
 آریستاگراس ۴۷۳
 آریستفان ۴۷۷

ارژاسب ۳۰۷	ابوطاهر خسروانی ۴۵۲	ابن اسفندیار ۳۲۶
ارسطو ۴۹۰، ۴۷۶، ۳۳۱، ۳۰۶	أبو عبدالله محمد خوارزمی ۴۴۸	ابن الاخرة ۴۶۳
ارشاك (اشگك) ۶۰	ابوكمال ۶۷	ابن التلمیذ ۴۶۸
ارض روم ۳۶۹	ابومسلم ۱۲۰	ابن الحاج ۴۶۳
ارض مقدس ۵۱۹	ابومحشر ۴۵۴	ابن الرشید ۲۸۷، ۲۸۶، ۳۶۹
ارمنستان ۳۱، ۶۰، ۶۶، ۷۲	ابومنصور ۴۶۸، ۳۵۳	ابن المقفع ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۵
۸۴، ۹۵، ۹۹، ۲۳۵	ابومنصور موفق ۴۶۷	ابن جبیر ۱۴۷
۳۱۳	ابویحیی البطریق ۴۴۵	ابن خردادبه ۳۳۰
ارناکائیس ۴۴۴	ابویعقوب سیستانی ۱۴۵	ابن رسته ۳۳۰
اروپا ۳۷، ۴۵، ۶۰، ۶۳، ۱۴۶	اتریش ۴۱۸، ۱۹۹	ابن زیاد ۱۴۰
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۴۶	احشویروش ۴۸۰	ابن سینا ۱۳۴، ۲۵۹، ۳۳۱
۲۴۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۲	احمد آباد ۱۷۱، ۱۹۶	۳۴۶، ۴۶۰، ۴۶۴
۳۰۶، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۴۶	احمد بن طولون ۱۱۰، ۱۲۸	۴۶۵
۳۴۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۴۱	اخسرنگ کاتا ۳۱۶	ابن طوس ۴۵۷
۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹	اخلاق الاشراف زاکانی ۳۵۰	ابن عطاش ۴۵۹
۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۹۳	اخلاق ناصری ۳۴۷	ابن فارس ۳۳۰
۴۹۵، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲	اخوان الصفا ۱۴۶، ۴۴۸، ۴۶۷	ابن قتیبه مروی ۱۴۷، ۳۳۰
۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۷	ادگار ۴۹۹	ابن هیشم ۴۵۷، ۴۶۶
۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۵۱	ادواردز ۳۵۷	ابن یونس ۴۵۴
۲۸۰، ۲۹۲، ۴۰۸	ادیمبرا ۴۶۱	ابوالفرج اصفهانی ۱۳۶
۴۵۴، ۵۰۱، ۵۱۲	اراتستن ۴۷۹	ابوالحسن کوشیار ۴۵۲
۵۱۳، ۵۱۷، ۵۱۸	اراك ۳۶۲	ابوالحسین صوفی رازی ۴۵۴
۵۱۹، ۵۲۲	اربری ۱۹، ۳۲۳	ابوالوفا ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱
اروپائی یونان ۳۳	ارتمس ۴۱	ابوالهول ۲۲۱
اروپای غربی ۴۷۱، ۵۰۲	ارچها ۱۸۲، ۱۹۲	ابوجعفر خازنی ۴۵۰
اروپای مرکزی ۴۷۱	اردبیل ۱۹۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳	ابو حاتم رازی ۱۴۵
اریحا ۸۱	۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷	ابوحمید صاغانی ۴۵۴
ازبکان ۳۶۶	۳۸۱، ۳۸۲	ابوحنیفه ۳۳۰
اسپارت ۴۷۵	ارد پادشه اشکانی ۴۸۳	ابوسعید ۲۴۱
اسپانیا ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۵، ۲۰۸	اردشیر ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۳۲۶	ابوسفیان ۱۳۰
۴۱۸، ۴۴۰	۴۱۶، ۴۸۰، ۴۸۶	ابوسهل کوهی ۴۵۴
استاد احمد معمار لاهوری ۱۹۶	اردوان پنجم ۷۱	ابوشکور بلخی ۳۵۴

۱۳۸۰۱۳۷۰۱۳۵
 واغلب صفحات
 اعراب سوریه ۶۸
 افغانستان ۳۹۵۰۳۹۱۰۳۵۷
 افریقا ۵۱۹۰۴۸۹۰۱۲۱
 افراسیاب ۲۱۰
 افشار ۳۶۳
 افشین ۱۴۲۰۱۴۱۰۱۴۰
 افغانستان ۶۳۰۶۰۰۵۸۰۵۷
 ۱۵۸۰۱۵۷۰۱۵۰
 ۲۹۳۰۲۲۶۰۱۸۰
 ۴۱۹۰۳۱۷
 افغانها ۵۱۱۰۴۴۲۰۳۹۲۰۱۹۷
 افغانهای سوری ۱۸۱
 افلاطون ۴۹۱۰۴۹۰۰۴۷۶۰۳۳۱
 افه سوس ۴۱
 اقبال ۱۹۵
 اقلیدس ۴۵۵
 اکباتان ۶۵۰۳۱
 اکبر شاه بزرگ ۱۸۲۰۱۷۷
 ۱۹۱۰۱۹۰
 اکس مینستر ۳۵۷
 اکر ۴۱۳
 اگاثیاس ۳۲۵
 اگروه ۱۹۷۰۱۹۶۰۱۹۵
 الازهر ۱۴۵
 الله آباد ۱۹۱
 الب ارسلان سلجوقی ۳۴۶
 البتانی ۴۴۳
 البرز ۴۰۸
 البوکرک ۴۹۷
 الجایتو ۲۳۳۰۲۲۸

۲۷۹۰۲۷۸۰۲۷۷۰۲۷۶
 ۴۵۲۰۲۸۹۰۲۸۸۰۲۸۷
 ۴۹۶۰۴۹۴۰۴۹۳۰۴۵۵
 اسلام ایران ۲۶۴۰۲۶۳۰۲۶۱
 اسلامبول ۳۹۵۰۳۹۴۰۳۶۶
 ۳۹۶
 اسمعیل صفوی ۲۴۹
 اسمعیلیه ۲۷۱۰۱۴۶۰۱۴۵۰۱۴۳
 ۴۹۵۰۲۷۲
 اسمعیلی ۴۹۵۰۱۴۷
 اشرف مازندران ۴۱۴۰۴۱۲
 اشطور ۱۹۸۰۱۷۲۰۱۷۱
 اشعیای نبی ۴۴
 اشکانیان ۶۵۰۶۴۰۶۳۰۶۰
 ۷۲۰۷۱۰۶۸۰۶۶
 ۲۰۹۰۱۵۳۰۸۴۰۷۳
 ۴۸۲۰۲۹۴۰۲۲۳
 ۴۸۵۰۴۸۴۰۴۸۳
 ۴۹۲۰۴۸۶
 اشیل ۴۷۵۰۴۷۴
 اشیلوس ۴۹
 اصفهان ۳۶۲۰۳۵۷۰۳۵۶۰۳۵۱
 ۴۰۵۰۳۸۷۰۳۷۶۰۳۶۷
 ۴۱۲۰۴۱۰۰۴۰۹۰۴۰۶
 ۴۳۲۰۴۲۶۰۴۲۵۰۴۱۴
 ۵۰۳۰۴۵۹۰۴۳۵۰۴۳۳
 ۵۰۸۰۵۰۶۰۵۰۵۰۵۰۴
 ۵۱۱۰۵۰۹
 اعراب ۹۹۰۸۶۰۴۹۰۴۵۰۴۴۵
 ۱۱۷۰۱۱۵۰۱۰۸۰۱۰۷
 ۱۲۱۰۱۲۰۰۱۱۹۰۱۱۸
 ۱۳۴۰۱۳۱۰۱۳۰۰۱۲۳

استاد حمید لاهوری ۱۹۶
 استاد میرعلی تبریزی ۲۴۲
 استانداران ۳۷۰۳۶۰۳۵
 اسپتامن ۳۴
 استر ۴۲۰۴۸۰
 استرابو ۴۸۴۰۴۸۲۰۴۷۹۰۴۷۸
 ۵۲۰
 استراند ۵۵۱
 استرزیگوفسکی ۹۸۰۹۲
 استودن ۴۰۶
 استیلز ۱۱۱۰۱۰۸
 اسفندیار ۲۳۹
 اسقف تیسفون ۸۸
 اسقف موزاک ۹۱
 اسکاتلند ۵۱۵
 اسکندر ۵۷۰۴۹۰۴۱۰۳۴۰۴۲۲
 ۳۷۷۰۳۴۰۰۶۵۰۵۹۰۵۸
 ۴۷۸
 اسکندر ثانی ۵۱۱
 اسکندر ذوالقرنین ۴۵۷
 اسکندر سوروس ۴۸۶
 اسکندر لودی ۱۵۹
 اسکندر مقدونی ۴۴۴
 اسکوپاس ۴۱
 اسکوتاری ۸۵
 اسکی پیسم ۵۳۴۰۵۳۲۰۵۱۷
 ۵۵۱۰۵۴۴۰۵۳۹
 اسکیموها ۳۵۹
 اسلام ۷۵۰۶۷۰۶۱۰۴۵۰۴۲
 ۹۹۰۹۸۰۸۶۰۸۱۰۸۰
 ۱۳۴۰۱۲۱۰۱۱۹۰۱۱۷
 ۲۷۴۰۲۶۲۰۲۰۱۰۱۳۹

امریکائی و امریکائی‌ان ۴۰۹،۳۹۵	۴۴،۴۱،۳۸	الجایتوایلخان ۲۳۲
امیانوس مارسلینوس ۹۰،۸۴	۴۹،۴۵	الحضر ۶۷
اموی‌ها ۱۳۵	امپراطوری بهمنی ۱۸۲	الدرد ۴۹۹
امیرالامرای بزرگ ۵۲۰	امپراطوری تغلق ۱۷۶	الخ بیک ۴۵۸،۴۵۴
امیرالمؤمنین ۱۲۷،۱۲۴،۱۲۳	امپراطوری تیموریان ۴۵۹،۲۴۵	الفخری ۱۱۷
۱۴۲	امپراطوری خاوری طرابوزان	العمید ۲۷
امیرالمؤمنین المستعد بالله یوسف	۹۷	الکساندرسوروس ۷۲
۱۷۵	امپراطوری دهلی ۲۰۱	الکندی ۴۴۴
امیر خسرو دهلوی ۳۴۵،۳۴۰	امپراطوری روم ۷۲،۵۷،۳۳	الغزالی ۲۷۳
امیرزاده جعفر ۱۲۴	۸۶،۸۴،۸۳،۷۶	القفطی ۴۶۱،۴۴۵
امیر عرب ۱۲۲	۹۱،۹۰،۸۹،۸۸	المقنع ۱۳۸
امیر علیشیر ۳۴۸	۹۸،۹۷،۹۵،۹۲	المظفر ۴۵۶
امیر مراکش ۵۰۰	۱۰۳، ۱۰۰، ۹۹	المقتدر ۴۶۳
انتیوکوس ایفان ۳۵	۱۱۰ و بسیاری از	الوار ۱۸۱
انجمن آسیائی امریکا ۸۲	صفحات	الوسیطی ۲۳۵
انجمن سیدنهم ۴۶۵	امپراطوری ساسانی ۸۰، ۷۹	الیزابت ۵۲۴، ۴۴۹
انجیل ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۵۸، ۲۲۵، ۳۲	۱۱۶، ۹۸، ۹۷، ۸۲	امام آخر ۱۴۲
۵۵۳، ۵۴۱، ۴۲۲	۳۲۹، ۲۶۲، ۱۱۸	امام اسماعیلیه ۴۹۴
انسان ۳۱	۳۳۲، ۳۳۱	امام اشعری ۲۶۹
انطاکیه ۴۹۲، ۲۲۳، ۸۹، ۸۵	امپراطوری سلجوقی ۲۱۴	امام حسین ۲۶۷
انکتیل دوپرون ۲۹۲	امپراطوری عثمانی ۱۸۲	امام غزالی ۲۸۳، ۲۶۹، ۲۶۳
انگلوک تیتا ۹۱	امپراطوری فلاویوس ۷۴	امام معصوم ۲۶۶
انگلیس یا انگلستان ۳۷، ۱۹	امپراطوری ماد ۳۱	امامی ۱۴۷
۲۸۳، ۲۶۳، ۱۱۵، ۸۵	امپراطوری مغول ۲۲۹، ۲۰۱	امانوئل ۴۲۴
۳۳۲، ۳۱۷، ۳۱۶، ۲۹۱	۴۲۲، ۲۴۱	امپراطور بابر ۱۸۹
۴۰۵، ۳۹۹، ۳۵۷، ۳۴۵	امپراطوری مورییا ۱۵۰، ۵۸	امپراطور شاه جهان لاهور ۱۷۸
۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۷، ۴۰۶	۱۵۳	امپراطوری آسور ۳۱، ۲۸
۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۱	امپراطوری ویجایانگر ۱۸۲	امپراطوری اسلام ۲۰۷، ۹۹
۵۰۵، ۴۹۴، ۴۶۱، ۴۲۶	امپراطوری هخامنشی ۱۵۰، ۴۵	۲۰۹
۵۳۵، ۵۳۴، ۵۲۳، ۵۲۱	امپریالیزم ۱۷۶، ۱۷۱	امپراطوری اشکانیان ۷۲، ۶۶، ۶۰
واغلب صفحات	امردک ۶۷	امپراطوری ایران ۳۳، ۳۲، ۳۱
انگلیسها ۳۹۵، ۲۸۴، ۱۲۰	امریکا ۳۵۷، ۱۱۵، ۸۲	۳۷، ۳۶، ۳۴

باختر آسیا ۲۳۰	ایران اسلامی ۳۲۴	۵۰۰ ، ۴۹۸ ، ۴۴۹
باختر زمین ۴۱۸ ، ۳۹۳ ، ۳۱۲	ایران باستان ۴۷۴ ، ۳۱۵ ، ۴۲	۵۳۳ ، ۵۰۸ ، ۵۰۵
بار بارو ۴۹۶	ایران ساسانی ۴۹۳	انگوری باغ ۱۹۶
باربد ۳۲۹	ایران شناسی ۳۲۰ ، ۳۰۶	انوشیروان دادگر ۴۹۱ ، ۱۲۱
باربری نئی ۹۷	ایران قدیم ۳۲۶ ، ۳۲۴ ، ۷۴ ، ۳۴	انوری ۴۵۹
بارودا ۱۹۰ ، ۱۵۱	۳۳۹ ، ۳۲۹	اودای پور ۱۹۶
باروك ۱۹۷	ایران کهن ۲۱۰	اودریکوس ۴۹۹ ، ۴۹۶ ، ۴۹۵
بار هبراثوس ۴۶۳	ایرانیان ۴۱ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۲	اورانیا ۴۴
بازارهای عربستان ۱۳۳	۶۳ ، ۴۹ ، ۴۲ و اغلب	اورانیوس ۴۹۱
بازن ۵۱۲	صفحات	اورشلیم ۴۸۰ ، ۳۶ ، ۳۲ ، ۲۱
بازیلیوس ۴۷۲ ، ۳۵	ایلام ۲۳	اورفه ۴۸۶
باغ بهشت ۸۱	ایلخانی ۱۷۲	اورنگ آباد - دکن ۱۹۶
باغ تخت ۴۱۲	ایلخانان ۲۴۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۰	اورنگ زیب ۲۰۱ ، ۱۹۷ ، ۱۹۶
باغ جهان نما ۴۳۰	ایلیف ، ج ، ۲۱۵	۳۱۷
باغ خاقان چین ۴۱۳	ایلیاتی مرو ۳۶۱	اوری پید ۴۸۳
باغ روشن آرا ۱۹۶	ایتسبروک ۱۰۹	اوزون حسن ۳۶۵ ، ۳۶۴
باغ دلگشا ۴۳۰	اینوسترانسو ۳۲۹	اوجین ۴۵۵
باغ شاه ۴۳۱	ایوان شرفه خان ۱۸۱	اوستا ۳۰۱ ، ۳۰۰ ، ۷۳ ، ۴۴
باغ شاه عباس ۴۱۲	ایوان مدائن ۶۷	۳۲۷ ، ۳۲۰ ، ۳۰۲
باغ شیخ ورشک ۴۳۰		اوشاک ۳۶۱
باغ فرح آباد ۴۳۴	ب	اهریمن ۳۱۳ ، ۳۰۴ ، ۲۹۹ ، ۴۲
باغ فردوس ۴۳۱	باب ۱۳۹	اهواز ۴۶۱ ، ۱۴۲ ، ۱۳۴
باغ کریم خان ۴۰۹	باباطاهر عریان ۳۴۳	اهورا مزدا ۷۳ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۴۲
باغ میدان مجلس ۴۰۸	باب اللوق ۱۳۰	۳۰۱ ، ۲۹۹ ، ۱۵۴
باغهای اگره ۱۹۶	بابک خرم دین ۱۴۰ ، ۱۳۸	۴۸۰ ، ۳۵۲
باغهای ایران ۴۱۰ ، ۴۰۹ ، ۴۰۸	بابل ۵۰۰ ، ۴۹۰ ، ۴۵۰ ، ۳۵۰ ، ۳۳۰ ، ۳۲	
۴۱۶ ، ۴۱۵ ، ۴۱۴	۳۵۹ ، ۱۳۰ ، ۱۱۶ ، ۶۵ ، ۶۰	ایتالیا ۵۷
۴۲۵ ، ۴۲۴ ، ۴۱۷	۴۰۸ ، ۴۰۲	ایتالیائی ۵۰۳ ، ۴۸۸ ، ۳۹۴
۴۲۷ ، ۴۳۵ ، ۴۳۳	بابلیها ۴۶۷ ، ۴۰۲	ایتسانت چهارم ۴۹۴
باغهای تهران ۴۳۵	بابو ۳۴۸	ایران ۲۲ ، ۲۱ ، ۱۹ ، ۱۸ ، ۱۷
باغهای چهل تن ۴۳۰	بابور یا بابر ۲۴	۳۳ ، ۳۲ و اغلب
باغهای زیننده بگم ۱۹۵	باب هرمز ۵۱۶	صفحات

بلاش ۸۸	بردوود ۳۵۸	باغهای سلطنتی چهلستون ۴۳۳
بلخ ۷۲، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۰، ۳۴	بسیار درم ۱۳۶	باغهای شالیمار ۱۹۵
۲۱۰، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۲۷	بردیا ۳۵	باغهای شاه داره ۱۹۵
بلژیک ۳۵۷	برلن ۴۳۶، ۹۲	باغهای شیراز ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹
بلغارستان ۱۰۹، ۱۰۸، ۹۶	برلینگتن هاوس ۸۳	۴۳۵
بلغارها ۹۶	بروج دوازده ۲۲۳	باغهای لاهوری ۱۹۵
بلیزار یوس ۸۵	برهمن آباد ۱۵۸	باغهای پین جور ۱۹۶
بلوچستان ۵۸	برید ۱۲۸، ۱۲۵	باکانه ۴۸۳
بمبئی ۲۴۵	بريستول ۵۳۱	باکتریا ۶۰، ۳۴
بنارس ۱۷۹	بزرگمهر ۳۴۷، ۱۲۶	باکو ۳۹۲
بنای تاج ۱۹۷	بشاربن برد ۳۳۰	بالاحصار چارسادا ۱۵۰
بندرعباس ۵۲۷	بشیر ۳۶۱	بالادین کوتسیل ۲۸۲
بنگال ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۴	بصره ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۱۸	بالتیمور ۲۲۷
بن تویس ۴۰۶	۵۳۹، ۴۴۳، ۱۴۶	بامیان ۱۸۵، ۷۵
بنونیست ۳۲۸	بطلمیوس ۴۵۵، ۴۵۱، ۴۴۵	بایسنقر میرزا ۲۴۵
بنی اسرائیل ۴۷۹، ۴۳، ۳۶، ۲۲	۴۸۴	بت پلت ۳۸
۴۸۰	بنغ یا بنی ۱۲۳	بتکده معروف سومنات ۱۵۹
بنیامین تودلانی ۴۶۲	بنغان ۲۹۹	بحرا حمر ۸۹، ۳۷
بنی امیه ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۲۱	بفداد ۱۱۵، ۱۱۰، ۸۶، ۸۰، ۶۸	بخارا ۳۳۸، ۲۱۰، ۱۸۵، ۱۸۱
بنیستر ۴۹۸	۱۳۵، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۲	۵۲۲، ۵۱۹، ۴۴۲، ۳۶۱
بنی عباس ۱۲۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۸۶	۲۲۶، ۲۱۰، ۲۰۸، ۱۴۰	بخاری ۲۳۰
بود ۳۸۲، ۳۶۸	۲۴۱، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۲۹	بخت النصر ۴۸۰
بودن ۴۳۴	۴۴۱، ۳۹۱، ۳۶۳، ۳۴۶	بختیاری ۳۶۳
بودا ۷۵، ۷۳	۴۵۳، ۴۵۲، ۴۴۸، ۴۴۳	بختیشوی ۱۳۴، ۱۳۲
بودائی ۳۱۴، ۲۲۹	۴۶۲، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴	بدائون ۱۷۶، ۱۶۳
بوداپست ۱۰۸	۵۳۹، ۵۳۱	بدیع الزمان ۳۳۰
بودلی ۵۵۵	بقعه شاه صفوی ۳۷۷	برابانت ۵۱۲
بوذرجمهر ۴۶۰، ۳۲۷	بکنر ۱۸۹	برادران شرلی ۵۲۶
بوریا تا ۳۱۶	بکفرد ۵۴۳	برامکه ۱۲۷
بوستان ۱۵۸	بگم پوره ۱۸۳، ۱۷۶	برت . د ۲۰۳
بوستان سعیدی ۳۴۰	بگه ۲۹۹	برج خاموشان ۴۳
بوکرانیون ۲۸	بلادزی ۳۳۰	برجهای پیروزی ۱۵۸

پادشاهان ساسانی ۱۱۶، ۸۲، ۸۱
 ۳۲۴ ، ۱۲۳
 ۴۸۸
 پادشاهان صفوی ۴۹۸ ، ۲۹۳
 ۵۰۱ ، ۵۰۰
 پادشاهان عرب ۱۲
 پادشاهان کوشانا ۱۵۴
 پارت ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۰ ، ۵۹
 پارتنون ۵۱
 پارتین ۵۹
 پارس ۶۰ ، ۴۳ ، ۲۳ ، ۲۲
 پارسیان هندوستان ۴۳
 پارسی باستان ۳۰۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۰
 ۳۱۲ ، ۳۰۶
 پارسی قدیم ۳۰۶
 پاریس ۵۳۵ ، ۴۳۱
 بازارگاد ۳۱۰ ، ۲۳
 پاسارگاد ۴۷۲
 پالرم ۲۳۵
 پالمیر ۸۱ ، ۶۵
 پالیا ۱۵۷
 پامپور ۱۸۱
 پامیر ۳۱۹
 پاناگیا ۹۱
 پانسیکا ۱۵۴
 پانتومیم ۵۴۷ ، ۵۴۱
 پتی لاکروا ۵۰۵
 پرتقال ۴۹۷
 پرتقالیه ۵۰۴
 پرثوه ۵۹
 پرچاس ۵۲۳

بیستون ۲۹۲
 بیکتر ۱۵۸
 بیکتر ۱۹۲
 بیکنل ۴۴۷
 بیگلربیگی های ایران ۵۲۶
 بیمیر ۱۹۵
 بین النهرین ۷۲ ، ۳۱ ، ۲۷ ، ۲۴
 ۲۰۸ ، ۱۴۵ ، ۹۱ ، ۸۷
 ۲۳۰ ، ۲۱۶ ، ۲۱۰
 ۲۳۵ ، ۲۳۳ ، ۲۳۱
 ۲۴۱ ، ۲۴۰ ، ۲۳۶
 ۲۹۲ ، ۲۶۶ ، ۲۶۱
 بینگک چینگک ۲۱۵

پ

پاپ ۵۰۸ ، ۲۲۶
 پاپ کلیمان ۵۰۱
 پاتالی پوترا ۵۸
 پات لیند ۱۰۸
 پاتان ۱۵۹
 پادشاه آشورخانه ۱۸۶
 پادشاه اسپارت ۴۷۳
 پادشاه انگلیس ۴۹۴
 پادشاه لهستان ۳۶۹
 پادشاه مغول ۴۵۶
 پادشاهان آسوری ۳۵
 پادشاهان آل بویه ۴۵۴
 پادشاهان ایران ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۳۵
 ۱۲۶
 پادشاهان خشتراپا ۱۵۴
 پادشاهان روم ۸۸

یوندی ۱۹۱
 بهاءالدوله ۴۶۴ ، ۴۶۲
 بهاءالدین آملی ۴۵۱
 بهارستان جامی ۳۴۷
 بهرام اول ۴۸۹ ، ۷۳
 بهرام چوبینه ۲۱۰
 بهرام چهارم ۸۲ ، ۸۱
 بهرام گور ۳۲۹
 بهزاد بزرگ ۲۴۸ ، ۲۴۷ ، ۱۷۱
 ۳۵۱ ، ۲۵۰ ، ۲۴۹
 بهستان (بیستون) ۲۹۲
 بهوپال ۲۰۱
 بیابان غور ۱۴۹
 بیابانهای کویر ۱۵۰ ، ۱۴۹
 بیت لحم ۴۳
 بیجاپور ۱۹۷ ، ۱۸۹ ، ۱۸۶
 ۲۰۰
 بیجای مندل ۱۶۷
 بیدار ۱۷۱
 بیدر ۱۸۶ ، ۱۷۹ ، ۱۷۲
 بیرجند ۳۶۲
 بیرونی ۴۵۵ ، ۴۴۶ ، ۳۳۰
 بیزانس (امپراطوری روم شرقی)
 ۷۴ ، ۷۲ ، ۵۷ ، ۲۳
 ۸۵ ، ۸۳ ، ۸۰ ، ۷۶
 ۸۹ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۸۶
 ۹۵ ، ۹۳ ، ۹۱ ، ۹۰
 ۹۹ ، ۹۸ ، ۹۶
 ۱۰۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۰
 ۱۰۸ ، ۱۰۷ ، ۱۰۴
 ۱۰۹ و اغلب
 صفحات

تثوفیلوس ۹۹	پنجاب ۱۰۹، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶	پرسپولیس ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۵۲۸
تاتار ۳۵۳، ۳۹۰	۱۹۷، ۱۹۸	۵۲۹
تاترسال ۳۶۸	پنجاب غربی ۱۸۰	پروسلاوا ۱۰۸
تاج محل ۱۹۶، ۱۹۷، ۴۳۳	پنج داستان خمسة نظامی ۳۴۰	پرسیس ۲۳
تاجیکستان ۲۹۳	پند نامک ۳۵۰	پریشیا ۱۹۱، ۳۱۳، ۵۰۰، ۵۱۵
تاجیکک ها ۱۵۰	پنسن فرانسیوی ۵۰۲، ۵۰۳	پروفیسور ادوارد براون ۲۲۶
تاریخ ایران ۳۲، ۳۴، ۷۵	پن شارتون ۵۱۰	۳۳۰، ۳۳۴، ۳۵۰
تاریخ جلالی ۴۵۶	پوتن ۴۶۴	۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۳
تاریخ حسین شاهی ۱۸۹	پوراناکایلا ۱۸۱	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲
تاریخ زردشت ۴۳	پونتوس ۶۴	۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۰
تاریخ گزیده ۲۴۸	پول دولگارد ۴۴۰	۴۴۲
تاریخ هرودت ۳۵	پولدی پدزولی ۳۶۹	پرفیسور پوپ ۱۴۹، ۱۷۵، ۳۸۶
تازیان ۴۶۰	پولسین ها ۹۹	۳۸۷، ۴۲۸
تاکسیلا ۵۹	پولونیوس ۱۲۶	پرفیسور ر. لوی . ۱۱۵
تاگک نامک ۳۲۶	پولی نیوس ۸۱	پرفیسور نورمان برون ۱۶۸
تالار صدستون ۵۰	پولی نیوس ۴۷۸	پرفیسور نیکلسون ۲۷۲، ۳۳۹
تالبوت رایس ۸۳	پولی کرونیکون ۵۱۷	پرفیسور ویکنز ج. م. ۲۵۹
تالمان ۵۱۲	پهلوی ۳۰۶	پرفیسور هرتسفلد ۴۰۳
تامبورسن ۴۲۲	پیرس ۱۰۱	پرنسیپاتوس ۸۹
تاورنیه ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۱	پیشوای اسمعیلیه شام ۱۴۵	پرنه دوشه ۴۱۸
۴۳۱، ۵۰۵، ۵۰۰، ۵۳۳	پیغمبر مانویون ۱۳۸	پروتستان ۲۸۳
تیت ۱۹۲	پیغمبر نقاب پوش خراسان ۱۳۸	پروکویوس ۴۸۵
تبریز ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۰	پین سن ۵۱۷	پرولتاریا ۵۷
۲۵۲، ۲۵۶، ۳۶۴، ۳۶۶	پی پیس ۵۰۰	پریشوی راج سوم ۱۵۹
۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶	پیزون ۴۰۳	پری محل ۱۹۵
۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶		پری هاسپور ۱۸۱
۴۱۹، ۴۹۵، ۵۰۱		پکن ۲۹۲
تبس ۱۰۷		پل ۴۸۹، ۴۹۰
تجریش ۴۳۵	ت	پل شوستر ۶۱
تخت جمشید ۴۳، ۴۹، ۵۸، ۷۹	تئودورا ۹۷	پلوتارک ۴۱۶، ۵۲۰
۸۰، ۳۵۸، ۳۸۰، ۴۳۰	تئودور میسترا ۹۷	پلین ارشد ۴۸۴
۴۷۲، ۴۴۳، ۵۵۲	تئودوزیوس ۴۸۷	پلینی ۵۱۶
۵۵۴	تئودوزیوس دوم ۹۷	

جبرائیل بن عبدالله ۴۶۴	تودد ۴۵۲	تدمر ۴۵۲
جلیله ۱۷۶	تورات ۵۹۰۴۵۰۴۳۰۴۲۰۳۲	ترك ۵۳۹۰۳۶۰۳۵۳
جرجانی ۴۶۶	۴۸۰۰۴۷۹	ترکان ۳۷۵۰۳۶۶۰۳۶۱۰۳۱۴
جرج سوم ۵۴۹۰۱۹	توسیدید ۲۲۵	ترکان سلجوقی ۲۱۳
جرج نامه ۳۴۵	توماسن ج . س ۴۱۹۰۴۱۸	ترکان عثمانی ۲۴۹۰۱۸۱
جزیره سیسیل ۲۳۵۰۱۰۷	توماس مور ۲۸۴	ترکان مغول چنگیز خان ۴۵
جزیره قشم ۴۹۷	تهران ۴۰۸۰۴۰۶۰۴۰۵۰۴۲۱۶	ترکستان ۴۴۰۰۴۱۹۰۱۹۰۰۱۸۵
جزیره هرمز ۵۰۴۰۴۹۷	۴۶۷۰۴۳۹۰۴۳۶۰۴۳۵	ترکستان تیموری ۱۷۹
جعفر بایستقری ۲۴۵	تیسفون ۳۲۶۰۱۱۷۰۸۱۰۶۸	ترکستان چین ۶۴
جلال‌الدین رومی ۳۴۰۰۳۳۹	۴۸۶	ترکستان روس ۶۳
۳۵۴۰۳۴۲	تیمور ۳۶۴۰۲۴۰۰۱۷۶	ترکمان ۱۲۷
جلگه سیحون و جیحون ۱۵۰	تیمور پوره ۱۷۶	ترکمانهای آق قویونلو ۲۴۹
جماعت خانه ۱۶۳	تیمور لنگ ۵۲۴۰۴۹۶۰۴۲۲	ترکمنها ۲۴۹۰۱۲۴
جمدت نصر ۲۷	۵۴۵	ترکه ۸۷
جمهوری افلاطون ۴۹۰	تیموریان ۲۵۵۰۲۴۸	ترکها ۲۴۹۰۲۱۳۰۱۵۷۰۱۵۰
جنات عدن ۵۱۸	ث	۵۳۱۰۳۴۳
جنتلمن ۵۴۸	ثعلبه ۵۴۵	ترکهای سلجوقی ۱۰۰۰۹۹
جندی شاپور ۴۸۸۰۴۶۱۰۱۳۴	ثعلبه مخرب ۵۴۴	ترکین کادروازه ۱۷۹
۴۹۲۰۴۹۱	ثاناسار ۱۹۵	ترکیه ۳۲۰۰۲۵۷۰۲۵۶۰۱۹۷
جنگین سن ۵۰۰۰۴۹۸	ج	۵۲۶۰۳۹۶۰۳۹۴۰۳۶۰
جنگ چاندرا ن ۵۰۰	جابر ۴۶۷	۵۳۴
جنگهای صلیبی ۱۴۵۰۱۲۹	جاحظ ۳۲۶۰۱۱۸	ترموپیل ۲۲
۱۷۵	جالینوس ۴۶۳	تریاق (ابن التلمیند) ۴۶۸
جنگهای عباسیان ۱۳۲	جامر ۱۹۸	تغلق آباد ۱۶۷
جنگهای هندوستان ۲۸	جامع التواریخ ۲۳۹	تقویم گرگوارى ۴۵۶
جوامع الحکایات ۳۴۹	جامع سلیمانیه ۳۶۶	تل حلاف ۲۷
جود پور ۱۹۱	جامعه آسیائی پادشاهی انگلیس ۲۳۹	تل دو بر (لاجیش) ۳۸
جوزافابار بارو ۳۶۴	جامی ۳۴۹۰۳۴۰۰۳۳۷	تل فارا (بت پلت) ۳۸
جوشقان ۳۸۷	جان بل اسکاتلندی ۵۰۸	تماس اکلی ۵۱۲
جونز ۳۳۸	جان پور ۱۷۹۰۱۷۶	تماس کولی ۵۱۲
جوهری ۳۳۰		تمستوکل ۴۸۷
جوینی ۳۴۷۰۱۴۵		تمشق ۳۰۹
جهان آباد ۱۶۷		تنگه خیبر ۲۰۱

حضرت رضا ۴۹۶	چین ۶۵۶۶۳۶۰۶۵۷۶۲۷	جهان اسلام ۱۴۵۶۱۰۴۶۸۸
حضرت سلیمان ۵۴۱، ۴۲	۲۰۸۶۱۳۴۶۹۰۶۷۶	جهان پناه ۱۶۷
حضرت علی ۲۶۷، ۲۶۵، ۱۴۶	۲۴۱۶۲۳۹۶۲۳۵۶۲۰۹	جهانگیر ۱۹۸۶۱۹۲۶۱۸۹
حضرت فاطمه زهرا ۲۶۷	۲۶۱۶۲۵۲۶۲۴۸۶۲۴۲	جی پور ۱۹۶
حضرت محمد ۴۴۰	۵۱۷۶۴۹۲۶۳۷۸۶۲۹۲	جیحون (آمودریا) ۴۰۳، ۳۳
حضرت مریم ۲۶۷	۵۳۹	جین (معبد) ۵۱۵، ۱۷۱، ۱۶۰
حضرت مسیح ۴۴	چینگس ۱۹۵	جین تورانا ۱۶۴
حضرت موسی ۱۲۶	چینی کا - روضه ۱۹۵	جیمز موریه ۵۵۲
حکیم موصلی ۴۵۹	چینی محل ۱۸۶	
حلب ۵۱۹، ۴۹۹	چینی ها ۱۱۸، ۹۰	چ
حماسه بیکار ۳۰۶	چینی های مینگ ۲۵۱	چابورچی ۱۹۵
حمدالله مستوفی ۳۴۸	چینی لونگ ۴۱۱	چاپارهای پستی ایران ۱۲۵
حمزه نامه ۱۹۰		چارلز ۵۰۰
حفظه بادغیسی ۳۵۲	ح	چارلز نانت ۵۱۵
حنین ۴۴۳	حاجی ابای اصفهانی ۵۵۲	چاسر ۲۸۲
حوزه تاریخ ۱۵۰	حاجی خلیفه فاتحه الکتاب ۴۴۹	چامبا ۱۵۴
حوض خاص ۱۷۶	حاجی طرخان ۵۰۱	چامپانر ۱۷۱
حیات باغ ۱۹۶	حافظ شیرازی ۱۷، ۲۶۱، ۲۷۳	چاندر اگریتا ۵۹، ۵۸
حیدرآباد ۱۹۸	۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۵	چای تیا ۱۸۱
حیدرآباد دکن ۲۰۱	۳۵۴، ۳۳۸، ۳۳۷	چهارتاکستان ۴۳۳
حیدرآباد سند ۱۸۴	۴۴۷	چشمه شاهی شالیمار ۱۹۵
حیره ۱۳۰، ۸۳	حیشه ۵۱۸، ۵۳۹	چلسی ۳۸۲، ۳۸۱
حش حساب ۴۵۴	حران ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶	چنگیزخان ۳۶۴
خ	حسن سور ۱۹۱	چن صدخمبه ۱۹۲
خاقان چین ۵۴۷، ۴۱۱	حسن صباح ۱۴۲، ۱۴۵	چوتچو ۲۳۴
خاقانی ۳۴۰	حسن ظفرخان ۱۷۱	چوراسی گنبد ۱۷۹
خاندان بختیشوع ۴۶۴، ۴۶۰	حسین بایقرا ۲۴۱	چهارباغ ۴۳۳، ۴۳۴
خاندان قره ۴۴۳	حضر ۶۸، ۶۵	چهارباغ اصفهان ۱۹۰
خاندان مدیسیس ۴۴۱	حضرت آدم ۱۲۷	چهارمقاله نظامی ۳۴۹
خاور دور ۲۰۴، ۱۹۱، ۱۸۱	حضرت پیغمبر امام زمان ۱۴۲	چهل ستون اصفهان ۴۳۳، ۱۸۶
۲۰۷	حضرت رسول ۲۲۵، ۱۴۶	چیتورگر ۱۹۱
	۲۷۰	چیلاندری ۱۱۱

۴۹۹۰۴۹۸۰۴۹۷	۴۰۲۰۲۹۹۰۲۲۰۱۸	۴۴۳۰۴۴۱۰۴۰۸
۰۵۹۰۰۵۲۷۰۰۵۱۶	۴۷۶ ۰۴۴۴ ۰ ۴۱۶	خاورزمین
خلیفه محمد عباسی ۱۷۵	۵۵۲	خاورمیانه ۲۰۷۰۱۳۴ ۰ ۱۳۳
خلیفه هشام ۳۲۶	خضرخان ۱۶۳	۲۷۴۰۲۴۸۰۲۱۵
خمسه نظامی ۲۴۳	خطوط عربی ۲۳۳	۴۴۰۰۴۳۹۰۳۵۷
خواجه حسین (منشی سلطان	خط کوفی ۱۰۹۰۱۰۷۰۱۰۱	خاور نزدیک ۳۲۳۰۲۴۸
علاءالدین فیروزشاه) ۱۹۹	۲۱۸۰۲۱۰۰۱۶۴	ختا ۵۱۹۰۵۱۷
خواجه عبدالصمد شیرین قلم	۲۲۵۰۲۲۴۰۲۲۲	ختن ۳۱۱۰۳۰۹۰۳۰۳۰۷۶
۱۹۰	۲۳۳۰۲۲۶	۵۱۷۰۳۲۰
خواجه محمود قآن ۱۷۳۰۱۷۲	خط میخی ۵۴۱۰۵۲۸۰۹۸۰۳۸	خدایان کنعانی ۴۲
خواجه نصیرالدین طوسی ۴۵۱	خط نسخ ۲۳۳۰۲۲۶	خدایان هخامنشی ۴۵
خواجه نظام الملک ۴۵۸۰۲۱۳	خط هندی براهمی ۳۱۰	خدای نامک ۳۵۰۰۳۲۵
خوارج اسلام ۲۶۶	خط یونانی ۶۷	خرابه‌های تخت محل ۱۷۲
خوارزم ۳۰۳۰۲۹۸	خلافت اسلامی ۱۲۷	خرابه‌های ترکش محل ۱۷۲
خوارزمشاهیان ۲۱۴	خلافت عباسیان ۱۲۵	خرابه‌های چینی محل ۱۷۲
خوارزم قدیم ۳۲۰	خلافت مأمون عباسی ۴۴۴	خرابه‌های شادتا شاهید ۱۸۰
خوارزمی ۴۴۹۰۴۴۸۰۴۴۷	خلفای اسلامی ۴۴۵	خرابه‌های شاه بهاءالحق ۱۸۰
۴۵۵۰۴۵۳	خلفای اموی ۱۳۵۰۱۳۱۰۸۶	خرابه‌های شاه رکن عالم ۱۸۰
خود آباد ۱۹۸	۱۳۹	خرابه‌های شمس‌الدین ۱۸۰
خوزستان ۲۲۳۰۱۳۴۰۱۳۲	خلفای بغداد ۴۴۰۰۱۳۳	خرابه‌های شوش ۵۳۱
۴۷۸۰۲۲۴	خلفای بنی امیه ۲۰۸۰۱۲۳۰۱۲۰	خرابه‌های کاگان محل ۱۷۲
خوقو ۷۵	خلفای عباسی ۱۱۹۰۱۱۰ ۰ ۸۰	خراسان ۱۴۶۰۱۳۱۰۱۲۲۰۱۲۰
خیام ۵۵۳۰۳۵۴۰۳۴۱۰۲۸۰	۱۲۳۰۱۲۲۰۱۲۰	۲۲۲۰۲۲۱۰۲۱۰۰۲۰۹
خیبرپور ۱۷۹	۱۳۹۰۱۳۶۰۱۳۴	۲۳۰۰۲۲۹۰۲۲۴۰۲۲۳
خیوه ۴۴۷۰۴۴۲	۴۶۰۰۴۵۳۰۲۰۸	۴۵۰۰۳۶۲۰۳۶۰۰۲۴۱
۵	۴۶۲	۴۹۶
دائرة المعارف نویسان ۱۴۶	خلفای عرب ۱۲۳۰۱۱۸	خریت مفسر ۸۱
۳۳۹	خلفای فاطمی ۲۳۴۰۱۴۵۰۱۲۹	خسروانوشیروان عادل ۳۲۷
دائی آنکه ۱۹۵	خلیفه منصور ۱۲۴۰۱۱۰	۴۹۰۰۴۶۰
داتیا ۱۸۲	خلیفه مهدی ۱۳۹	خسرو اول ۱۲۱۰۹۸
دارا ۸۵	خلیج فارس ۷۲۰۶۰۳۱۰۲۳	خسرو دوم ۸۰۰۷۹۰۷۷۰۷۴
	۴۳۸۰۴۰۶۰۱۳۰	۹۷۰۹۲۰۸۵۰۸۱
		خسرو و شیرین ۳۲۹۰۲۵۲۰۲۱۷
		۳۴۰

دریای مازندران ۵۹	دبیر پات ۱۲۶	دارابجرد ۹۷
دژ اسلام ۲۷۱	دجله ۴۲۱	دارالعلم هرات ۲۴۵
دژ هولناك تخت سلیمان ۴۸۲	دربار ایران ۴۲۱، ۳۲۵	داریوش ۴۱، ۳۷، ۳۵، ۳۳، ۳۲
دسپنه ۳۶۵	دربار ایلخانان ۲۳۶	۵۰، ۴۴، ۴۳، ۴۲
دکارت ۴۵۷	دربار پاتالی پوترا ۱۵۳	۴۷۳، ۴۴۲، ۳۵۲، ۲۹۸
دکت ۴۹۸	دربار ساسانی ۴۹۰، ۳۲۵	۵۵۲، ۴۸۰، ۴۷۶
دکتر گوش ۵۲۹	دربار شجاع الدوله ۲۰۱	۳۸، ۳۷، ۳۶
دکتر فرایر ۵۰۷، ۴۳۴، ۴۰۴	دربار موریان ۱۵۳	۲۹۲، ۵۸
دکتر فیلیس اکرمان ۴۲۸	دربارهای اروپا ۲۲۹	داستان رستم ۳۰۷
دکتر لارنس لاکهارت ۴۷۱	دربند ۳۹۲	داستان شاهزاده سوزانا ۳۱۰
دکتر ف. ر. مارتین ۳۷۸	دربلو ۵۵۲، ۵۳۹، ۵۳۸	۳۱۱
دکتر م. ویلر ۱۵۰	دردراخان ۱۹۸	داستان قهرمانان نارت ۳۱۶
دکتر هرمان گوئنز ۱۴۹	درگاه حضرت اسلام ۱۹۰	داستانهای ایرانی ۵۴۰
دکن ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۱	درگاه شاه بنده نواز ۱۸۶	داستانهای عربی ۵۵۳، ۵۳۹
۱۹۶، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۵	دروازه یوسف عادل شاه ۱۷۲	داستانهای شرقی ۵۴۲
۱۹۷	درویشان قادری و مولوی ۱۴۸	داستانهای هزار و یکشب ۱۳۸
دلف ۴۸۷	دره جزین ۳۶۶	داغستان ۲۴۸
دلفی ۱۰۷	دره سند ۴۴۹	دال شان ۴۱۸
دماغه امید ۴۹۷	دره فرات ۴۹۹	داماسیوس ۴۹۱
دماوند ۱۵۸	دره یغنا ب ۳۲۲، ۳۰۷، ۳۰۳، ۳۰۰	دامغان ۱۵۸
دمشق ۱۳۵، ۱۲۲، ۸۶، ۸۵، ۸۰	دریاچه ماهاتو ۴۲۹	دان جفری ۲۸۲، ۲۸۰
۳۲۳، ۲۰۸	دریاخان ۱۷۵	دانشکده معروف طب جنبدی
دنیای اسلام ۲۱۳، ۱۴۶، ۱۳۴	دریای اژه ۳۳	شاپور ۱۳۲
۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۱۸	دریای بسفر ۸۴	دانشگاه ادنبورک ۸۳
۲۸۳، ۲۷۸	دریای خزر ۶۰، ۵۰، ۳۱، ۲۲	دانشگاه تورنتو ۲۵۹
دنیای باختر ۳۹۴، ۲۵۹	۱۲۷، ۸۲، ۶۳	دانشگاه کمبریج ۲۹۱، ۲۵۹
دنیای قدیم ۴۲۲	۴۰۵، ۳۹۲، ۲۱۸	۳۲۳
دوادار یا دوات دار ۱۲۹	۵۲۹، ۵۲۲، ۴۱۴	دانشگاه لندن ۳۲۲، ۲۹۱، ۲۵۹
دویان ۱۳۷	۵۳۰	دانشگاه مونیخ ۱۴۹
دوتونو ۴۱۳	دریای سرخ ۸۷	دانمارک ۲۹۱
دورا ۶۵	دریای سیاه ۳۶۹	دانوب ۷۴
دورا اروپ ۷۹، ۶۷	دریای عربستان ۳۳	دانیال پیغمبر ۵۲۸

دوکانسویل ۵۰۹ ۵۱۰	دوره سلجوقی ۲۲۱ ، ۲۲۴	دوران اموی ۲۰۸
دولاکرا ۵۱۰	۲۳۴ ، ۲۴۰	دوران خلجی ۱۹۰
دولت آباد ۱۷۲ ، ۱۸۶	دوره سلطنت رضاشاه پهلوی	دوران سلجوقی ۱۵۸
دولت اسلام ۱۳۹	۴۳۹	دوره اسلام ۱۰۹ ، ۱۰۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۱
دولت اشکانی ۴۸۲	دوره سلطنت کریم خان زند	۲۶۴ ، ۱۳۱ ، ۱۲۶ ، ۱۲۲
دولتشاه ۳۴۹	۳۹۲	۳۰۳ ، ۳۲۳ ، ۴۶۳
دولت صفوی ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۱	دوره سونگ ۲۳۶	۵۱۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۲
دولت عباسی ۱۲۷	دوران صفوی ۱۹۶ ، ۲۳۶	دوره اشکانی ۴۸۱ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶
دولت عثمانی ۴۹۷	۲۵۱ ، ۲۵۵	۴۹۲
دولت هخامنشی ۴۷۲	۳۵۸ ، ۳۶۶	دوره اکبرشاه ۱۹۸
دومدنیل ۵۴۴	۳۷۳ ، ۳۷۶	دوره الیزابت ۵۲۲
دومزدی ۳۷	۳۷۷ ، ۳۷۸	دوره ایلخانی ۲۳۱
دومی نیکن ۵۱۷	۳۹۱ ، ۴۳۴	دوره بنی امیه ۲۰۸ ، ۳۳۶
دهر ۱۷۵	۴۳۹	دوره بنی عباس ۳۳۶
دهلی ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲	دوره عباسیان ۲۳۴	دوره تانگ ۲۰۹
۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵	دوره غزنویان ۱۵۸	دوره تغلق ۱۷۹
۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰	دوره کوپنا ۱۵۳ ، ۱۵۴	دوره تیموری ۱۷۱ ، ۱۸۹ ، ۲۴۲
۱۸۲ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳	دوره لودی ۱۸۱	۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸
۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸	دوره ماقیل اسلام ۳۱۳	۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱
۴۴۲	دوره مغول ۲۳۵ ، ۲۴۹	دوره تینگ ۲۱۵
دیادوک ها ۳۴	دوره های اولیه اسلام ۱۳۴	دوره تیودور ۴۰۹
دیگ ۵۲۹	۱۵۹ ، ۲۲۴	دوره رنسانس ۴۱۷ ، ۵۲۲
دیگ ۱۹۶	دوره هخامنشی ۴۴۹ ، ۵۰۰ ، ۱۲۲	دوره ساسانیان ۶۷ ، ۷۱ ، ۷۵
دین اتیگه ۴۹۰	۳۵۸ ، ۴۸۱	۷۹ ، ۸۳ ، ۹۸
دین پناه ۱۸۹ ، ۱۹۰	دوره هند و ایران ۳۰۳	۱۰۱ ، ۱۱۹
دین پناه شاه ۱۶۷	دوره یوان ۲۳۶	۱۲۱ ، ۱۲۲
دینوری ۲۶۳ ، ۳۳۰	دوتورن فر ۵۰۸	۱۲۶ ، ۱۵۸
دیوان الشاکریه ۱۲۸	دوتونو ۵۰۵	۲۱۵ ، ۲۳۴
دیوان حافظ ۴۲۴	دودمان هخامنشی ۳۵۲	۲۶۴ ، ۲۹۴
دیوان خوشحال خان خطک	دور و بروکی ۴۹۴ ، ۴۹۹	۳۰۳ ، ۳۱۱
۳۱۷	دوشان تپه ۴۳۶	۴۸۵ ، ۴۸۹

روضه‌الصفاء ۳۴۸	رشیدالدین ۳۴۸، ۲۳۹	دیوان فریدون ۳۵۱
رومیها ۹۸، ۹۵، ۹۱، ۸۰، ۵۹	رضا شاه پهلوی ۳۶۷، ۲۳	دیوان نظامی ۲۵۰
۱۰۰	رضاعباسی ۲۵۱	دیودوروس سیکولوس ۵۲۰
رویال ایژیاتیکیک سوسایتی ۱۱۵	رقه ۶۷	دیوکلسین ۸۹، ۷۴
ری ۲۳۵، ۲۲۹، ۲۱۷، ۱۵۸	رکن آباد ۵۴۳	
۴۶۷	رکن الدوله ۲۱۳	
	رم ۸۵، ۸۴، ۷۳، ۷۲، ۶۴، ۲۱	ر
ز	۹۶، ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶	رابرت شرلی ۵۴۹
زئوس ۴۷۳	۱۳۱، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸	راج پوت ۱۹۷
زاریا درواو داتیس ۳۲۹	۴۸۵، ۴۸۱، ۴۶۰، ۳۴۹	راج پوتانا ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴
زال ۲۸۲	۴۹۳، ۴۹۱	۱۸۰، ۱۷۹
زبان آسی ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۱۵	رم شرقی ۴۶۰، ۱۰۸، ۷۴	راج پوتهای بهائی ۱۷۲، ۱۵۸
۳۲۲	رمیان ۴۷۶، ۴۴۶، ۴۴۰، ۳۱۷	۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۶
زبان آلانان ۳۱۵	۴۸۶، ۴۸۳، ۴۸۲	راجریکن ۴۵۷
زبان آلبانی ۳۲۱	رنگین محل ۱۸۶	راجه های پوکال ۱۵۸
زبان آنگلو نورماندی ۲۹۷	رنه دانثرو ۲۴۵	رادکان ۱۵۸
زبان اردو ۳۱۴	رودابه ۲۸۲	رازی ۴۶۷، ۴۶۵، ۳۳۰
زبان ارمنی ۳۲۱، ۳۱۳	رود اردن ۸۱	رافا ۹۳
زبان اروپائی ۵۰۶	رود ارس ۵۳۳	رافائل دومان ۵۰۶، ۵۰۵
زبان اسلاونی ۳۲۱	رود تیمز ۴۰۵	رافضی ۱۴۷
زبان اشکون ۳۲۱	رود جیحون ۱۵۴، ۳۳	راگمالا ۱۸۹
زبان افغانی ۳۱۷	رود دجله ۵۳۳، ۱۱۷	رام باغ ۱۸۹
زبان انگلیسی ۳۶، ۲۹۷، ۳۰۳	رود سند ۱۴۹، ۵۸، ۲۷، ۲۴	رانیرسینگ ۱۹۸
۵۱۷، ۳۱۳، ۳۱۲	۴۷۸، ۲۱۸، ۱۵۷	راه ابریشم ۶۴
۵۲۲	۵۵۳	رباعیات خیام ۵۵۴، ۵۵۳، ۳۴۱
زبان اوستائی ۳۲۱، ۳۱۵	رود فرات ۵۳۳، ۱۳۰	ریتون ۴۱۱
زبان ایتالی ۳۲۱	رود نیل ۵۱۸، ۳۷	رجوری ۱۹۵
زبان ایرانی ۳۲۱، ۳۱۱	رود هیرمند ۷۶	رخش ۳۰۸
زبان ایلیری ۳۲۱	روسیه ۲۵۷، ۲۲۹، ۸۹، ۵۹	رزپر نشیانا ۴۱۸
زبان بالتی ۳۲۱	۵۲۲، ۵۱۱، ۴۹۸، ۴۳۵	رزپرته ۴۱۸
زبان بلوچی ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸	۵۴۸، ۵۲۵	رزیدنس ۳۶۹
۳۲۲		رستم و سهراب ۲۹۵، ۲۴۷، ۱۳۸
		۳۳۹، ۳۰۸

زمان بنی امیه ۲۳۴، ۱۲۶	زبان فریژی ۳۲۱	زبان بنگالی ۳۲۱
زمان تیموری ۲۴۶، ۲۳۶	زبان قدیم ساوراسنی	زبان پارسی ۳۲۱
زمان ساسانیان ۲۱۳	پراکریت ۳۱۴	زبان پارسی مانوی ۳۰۵
زمان سومری ۲۶۱	زبان قدیم و خان ۳۱۹	زبان پارسی ۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۲
زمان صفوی ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۰	زبان کافری ۳۲۱	۳۲۱، ۳۱۲، ۳۰۹
۳۷۰، ۳۶۹، ۲۵۷	زبان کتی ۳۲۱	زبان پارسی باستان ۳۲۱
۳۸۵	زبان کردی ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷	زبان پالی ۳۲۱
زرخسری ۲۳۰	۳۲۱، ۳۲۰	زبان پراکریت ۳۲۱
زنجان ۵۰۱، ۲۲۲	زبان کلتی ۳۲۱	زبان پرسون ۳۲۱
زندقیق ۱۳۹	زبان لاتین ۵۱۷، ۳۱۳	زبان پشتو ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷
زوزنی ۴۴۹	زبان مادی ۳۲۱، ۳۲۰	۳۲۲، ۳۲۱
زیب النساء ۱۹۵	زبان وحی ۳۲۲، ۳۲۱	زبان پهلوی ۶۷
زیج ایلخانی نصیرالدین طوسی	زبان ونیزی ۳۲۱	زبان تراکی ۳۲۱
۴۵۸	زبان ویگیلی ۳۲۱	زبان تختنی ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹
زیدی ۱۴۷	زبانهای ایران ۳۲۰	۳۲۱، ۳۲۰
زیگلر و شرکاء ۳۷۳	زبانهای ایران و هند ۳۱۹	زبان خوارزمی ۳۲۰، ۳۰۹
زیگموند وازا ۳۶۹	زبانهای شرقی ۵۰۵	۳۲۱
	زبانهای هند و اروپا ۳۱۹	زبان ژرمانی ۳۲۱
	زبان هلنی ۳۲۱	زبان سریانی ۳۰۴
ژ	زبان هند و آریائی ۳۲۱	زبان سغدی ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۳
ژان شاردن ۵۳۳	زبان هند و ایران ۳۲۱	۳۲۱، ۳۰۹، ۳۰۸
ژوستی نین ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۷۶	زبان هندی ۳۲۱، ۳۱۶	۳۲۲
۴۸۵، ۹۸، ۹۷، ۹۶	زبان هلندی ۵۳۱	زبان سنسکریت ۳۲۱
۴۹۲، ۴۹۰	زبان یونانی ۳۱۶، ۱۰۰	زبان عربی ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۲۵
ژولین امپراطور رم ۴۸۶	زردشت ۵۹، ۴۵، ۴۴، ۴۳	۳۱۴، ۱۴۶
ژولیو ۵۱۲	۳۰۳	زبان فارسی ۳۰۰، ۲۹۷، ۱۳۱
ژیل بلاس ۵۱۰	زردشتیان اولیه ۳۰۶، ۳۰۵، ۴۲	۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۷
	۴۵۲	۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۴
س	زروبابل ۲۲	۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸
ساتراپ ۳۱۲	زریاب ۱۳۵	۵۰۵، ۳۲۱
ساتراپس ۳۱۲	زکریا خان ۱۹۷	زبان فرانسه قدیم ۵۱۷، ۱۳۷
ساتراپها ۵۹، ۳۶، ۳۵	زکریای رازی ۴۶۴، ۴۶۳	۵۳۱
ساختمانهای بیجاپور ۱۸۶		

سرهنری ویلاک ۴۱۸	سرای دخینی ۱۹۵	ساختمانهای منصور ۱۳۳
سریانی ۴۶۸	سرای موزسی استامبول ۲۳۷	سارد ۴۰۲۰۴۰۱
سرنیگر ۱۸۱	سرتوماس برون ۴۰۲	ساسارام ۱۹۱
سعدی ۲۷۸۰۲۷۵۰۲۶۸۰۲۴۵	سرتوماس رو ۵۲۵	ساسانی ۳۰۶۰۲۳۴۰۲۲۱۰۲۰۴
۳۴۹۰۳۴۷۰۳۲۷۰۲۷۹	سرتوماس هربرت ۴۱۳۰۴۱۲	ساسانیان ۷۳۰۶۸۰۶۱۰۵۱۰۴۳
۴۲۴۰۳۵۰	۵۰۴۰۵۰۳	۸۱۰۸۰۰۷۷۰۷۶۰۷۴
سعید آباد ۱۹۵	۵۲۸۰۵۲۷	۹۷۰۹۲۰۹۱۰۸۸۰۸۲
سغد ۱۴۰	۵۳۰۰۵۲۹	۱۱۹۰۱۱۸۰۱۰۴۰۹۹
سفارت انگلیس ۴۳۵	۵۳۲۰۵۳۱	۱۳۰۰۱۲۴۰۱۲۳۰۱۲۰
سفرنامه ابن بطوطه ۴۹۶	۵۳۵	واغلب صفحات
سفرنامه شاردن ۵۰۶	سرپرسی سایکس ۴۲۷۰۴۲۴۰۷۵	ساسرام ۱۸۲
سفرنامه کاریپینی ۴۹۹	سرجان شاردن ۴۰۶۰۴۰۵	ساکا ۱۵۴۰۹۵
سفرنامه‌های عمالیور ۵۱۵	سرجان ماندویل ۵۲۰۰۵۱۷	سالا ۱۵۳
سفیدبولا ۱۸۵۰۱۶۳	۵۲۳	سالامیس ۴۷۴۰۴۱
سکایی ۲۹۵	سرجان مک نیل ۴۶۱	سالانورمانا ۱۰۷
سکاها ۳۰۷۰۱۵۴۰۱۵۳۰۱۵۰	سرجان ملکم ۳۹۲	سالمانسرسوم ۲۸
سکستان ۴۵۳	سرجرج بردوود ۳۵۸	سالونیک ۱۰۱۰۷۶
سکندره ۱۹۱	سرخج ۱۷۱	سامره ۲۰۹۰۲۰۸۰۱۱۰۰۲۷
سکه‌های ساسانی ۴۲۲۰۳۱۱	سرداد مورکاتن ۵۲۷۰۵۰۳	۴۰۳۰۲۳۴
سگرافیاتو ۲۱۳	۵۳۰۰۵۲۹۰۵۲۸	ساموئل پرچاس ۵۲۴
سلاد ۱۵۱	سررابرت شرلی ۵۰۳۰۳۶۷	سامی ۳۲۴۰۱۰۴
سلاطین سلجوقی ۱۴۵	۵۲۹۰۵۲۶	سانس ۹۱
سلاطین مغول ۱۸۰	۵۳۰	ساوه ۲۱۷
سلاطین هخامنشی ۴۹	سرگرمیهای شبهای عربی ۵۳۹	سان ویتال ۹۳
سلجوقیان ۱۶۰۰۱۰۰۰۹۹۰۶۱	سرمتیان ۳۱۷۰۳۱۶	سحار ۱۹۸
سلسله آق قویونلو ۳۶۴	سرنات ۱۹۰	سخر ۱۹۸
سلسله آل تغلق ۱۶۷	سروستان ۹۶	سدبزرگ شوشتر ۹۸
سلسله آل سلجوق ۲۱۴	سرویلیام اوزلی ۴۲۰۰۴۱۴	سرآنتونی جنکینسن ۵۲۲
سلسله آندرا ۱۵۳	سرویلیام جونز ۳۳۷	سرآنتونی شرلی ۵۰۲۰۳۷۷
سلسله البرز ۴۱۳	سرها رولد ۳۹۹	سرابند ۳۶۳
سلسله اموی ۱۳۵	سرهند ۱۹۵۰۱۷۹۰۱۷۶	سرارل استین ۳۶۰۰۷۱
		سرام ۱۸۱

سلوکیا ۲۰۹، ۱۱۷	سلطان السلاطین ۵۲۰	سلسله اهل صفا و درویشان ۱۴۷
سلوکیان ۴۸۴	سلطان ایلتمش ۱۵۹	سلسله ایلخانیان ۲۳۲، ۲۳۹
سلوکیدها ۶۰۶، ۵۹۶، ۵۸۰، ۳۴	سلطان بالیان ۱۶۶	سلسله ایوبی مصر ۲۳۵
سمرقند ۲۲۶، ۲۱۰، ۱۸۱، ۱۷۶	سلطان بایبرس ۱۳۷	سلسله بنی امیه ۱۱۹
۳۰۰، ۲۴۱، ۲۴۰	سلاطین تیموری ۲۴۵، ۲۴۱	سلسله پراتی هارا ۱۵۷
۳۲۲، ۳۲۰، ۳۰۳	سلطان سنجر ۲۱۴	سلسله تالپور ۱۹۸
۴۵۸، ۴۲۲، ۳۳۸	سلطان بزرگ سلجوقی ۳۶۴	سلسله تانگک ۲۱۰
۵۲۳، ۵۱۹، ۴۹۶	سلطان سلیم ۱۹۲	سلسله تیموری ۲۴۱
سلیمان (حضرت) ۵۴۱	سلطان سلیمان ۵۰۰، ۳۶۶	سلسله چینگک ۴۱۱
سمرقند کهنه ۲۱۰	سلطان شوق ۵۲۷	سلسله خلجی ۱۶۰
سموئل پی پیس ۵۲۴	سلطان علاء الدین فیروز شاه	سلسله زرین ۴۹۰
سنائی ۳۴۰، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۴	بنگال ۱۹۹	سلسله سادات ۱۷۹
سن آگوستین ۴۸۹	سلطان قاجار ۳۹۳	سلسله سمه ۱۶۷
سنت ایو ۴۹۴	سلطان محمد تغلق ۲۵۰، ۱۶۸	سلسله سوری ۱۹۱، ۱۸۲، ۱۸۱
سنت جورج ۱۵۴	۳۷۸، ۲۵۱	سلسله سونک ۲۱۴
سن ترزای آویل ۲۷۳	۳۸۱	سلسله سونکا ۱۵۳
سن توماس اکویناس ۲۸۷، ۲۸۶	سلطان محمد معز الدین غوری	سلسله صفوی ۳۷۳، ۳۶۵، ۲۵۷
سن توماس مور ۲۸۳، ۲۶۹	۱۵۹	۴۹۷، ۳۹۲، ۳۹۱
۲۸۹	سلطان محمود خلجی ۱۷۵	۵۰۷
سنت ویکتور ۲۲۴، ۱۰۵، ۹۱	سلطان محمود غزنوی ۱۵۸، ۱۷۶	سلسله طرخان ۱۹۸
سند ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۸۰	سلطان مسعود ثالث غزنوی ۱۸۰	سلسله عباسیان ۱۲۸
سندباد ۵۴۷	سلطان نشین های احمد زنگر ۱۸۲	سلسله فاطمی ۲۱۶
سن ژوس سورمر ۲۲۴	سلطان نشین های برار ۱۸۲	سلسله قاجاریه ۳۹۳، ۳۹۲
سن فرانسیس ۲۸۹، ۲۷۳	سلطان نشین های بیچاپور ۱۸۲	سلسله کلهر ۱۹۸
سنتنج ۳۶۲	سلطان نشین های خندش ۱۸۲	سلسله لخمی ۱۳۰
سن ویتال ۹۷	سلطان نشین های گل کنده ۱۸۲	سلسله لودی ۱۷۹
سنی ۲۷۸، ۱۴۷	سلطانیه ۵۱۹، ۲۲۹، ۱۷۹	سلسله مغولی ۲۴۱، ۲۵۰
سوئد ۲۹۱	سلطنت شاه عباس دوم ۴۳۴	سلسله هخامنشی ۴۷۲
سوئز ۳۷	سلطنت هخامنشیان ۳۳۴	سلجوقیان ۳۶۴، ۳۶۳، ۲۲۶، ۲۱۸
سواستیکا ۲۷	سلمان پاک یا سلمان فارسی ۱۴۶	سلطان آباد ۳۹۵، ۳۷۶، ۲۳۰
سورنا ۶۶	سلوکوس ۴۸۴، ۳۴	سلطان ابراهیم ۱۶۴

۵۰۱۰۴۳۱۰۴۱۴	شاپورهرگان ۳۰۴	سوریا ۱۵۴
۵۰۴۰۵۰۳۰۵۰۲	شاردن ۴۱۹۰۴۰۶۰۳۷۷۰۳۶۷	سوریه ۱۲۸۰۹۹۰۹۲۰۸۹۰۸۷
۵۳۰۰۵۰۵	۴۲۷۰۴۲۶۰۴۲۳۰۴۲۰	۴۹۵۰۴۹۱۰۴۸۹۰۴۴۲
شاه عباس ثانی ۴۱۳	۵۳۴۰۵۰۷۰۵۰۵	سوریه ازبک ۲۶۱
شاه محمود ۲۵۶۰۲۵۰	شارل ۵۴۸	سوری ۱۹۲
شاهنامه فردوسی ۲۱۰۰۱۲۳	شارل دوم ۵۳۴	سوزی ۵۱۷
۲۳۹۰۲۳۸۰۲۳۲۰۲۱۷	شالیمار ۱۹۵	۵۵۲
۲۵۶۰۲۴۶۰۲۴۵۰۲۴۰	شام ۱۴۵۰۱۳۵۰۱۲۸۰۹۹۰۸۰	سوزیانا ۶۰
۲۲۶۰۲۲۵۰۲۹۶۰۲۹۵	۲۳۵۰۲۲۴۰۲۱۳۰۲۰۸	سولا ۶۴
۲۳۹۰۲۳۸	۲۴۰	سولانکی ۱۵۸
شاه جهان ۱۸۹	شامات ۸۶۰۲۴	سولنگی ۱۷۱
شاه طهماسب ۱۹۰	شامی ۲۰۸۰۹۵۰۷۱	سومر ۲۷۰۲۴
شاه عباس کبیر ۱۹۲۰۱۸۹	شانسلیه ۱۲۶	سه ایستان ۶۰
شاهنامه تبریز ۲۴۰	شاه اسمعیل ۴۹۷۰۳۷۳۰۳۶۵	سیاحت نامه مارکوپولو ۵۲۰
شاهنامه دموت ۲۳۹	۵۰۱۰۴۹۸	سیت پور ۱۸۰
شاه وردی ۱۲۱	شاه جهان ۲۰۱۰۱۹۸۰۱۹۶	سیمیبری ۱۵۳
شاه دمدان ۱۸۱	شاهرخ ۳۶۴۰۲۴۵۰۲۴۰	سیدوینوس ۴۹۲
شبه جزیره آتوس ۴۴۴	شاهزادگان ارتقی دیاربکر ۱۰۹	سیری ۱۶۷
شبه جزیره بالکان ۹۶	شاهزادگان راجپوت ۱۹۲۰۱۹۱	سیریل الگود ۴۳۹
شبه جزیره بیابانی ۱۱۷	شاهزادگان کومنتی ۳۶۵	سیستان ۴۰۵
شبه جزیره عربستان ۱۳۱	شاهزاده معروف چا. هان ۱۵۹	سیگر ۲۸۶
شبه جزیره کریمه ۴۱۹	شاه سلطان حسین ۳۹۲۰۲۵۷	سیلاکس ۳۷
شبه جزیره هندوستان ۵۷۰۴۲	۵۰۷۰۴۳۴	سیمون ۵۰۴۰۵۰۳
شتاب خان ۱۷۵	۵۱۱۰۵۰۹	سین کیانک ۶۴
شدر ۳۲۶	شاه طهماسب ۳۶۸۰۳۶۶۰۳۶۵	سینیوس ۷۴
شرف الدین ۴۵۴	۳۷۸۰۳۷۵۰۳۷۴	
شرکت انگلیسی هند شرقی ۵۱۱	۴۹۸۰۳۹۲۰۳۸۸	ش
شرکت بازرگانان حادثه جو	۵۰۰	شاپور ۴۸۸۰۳۶۵۰۸۳
۵۲۱	شاه عباس ۲۵۵۰۲۵۱۰۲۴۹	شاپور اول ۹۸۰۸۸۰۷۶۰۷۳
شرکت فرانسوی هند ۵۰۵	۳۶۷۰۳۶۶۰۳۶۵	۴۸۶۰۴۶۱۰۲۲۳
شرکت نفت ایران و انگلیس	۳۸۷۰۳۷۶۰۳۶۸	شاپوربن سهل ایرانی ۴۶۸
۴۷۱	۴۰۹۰۳۹۲۰۳۹۱	شاپور دوم ۴۸۷۰۸۸۰۷۳

طوائف ازبک ۲۴۱	ص	شرکتهای انگلیسی ۵۰۷
طوائف ایغور ۲۳۴	صابین ۴۵۰	شرکتهای هلندی هند شرقی
طهماسب ۵۱۱، ۳۸۱، ۳۷۶	صاحب عطا مسجد ۱۵۸	۵۰۸، ۵۰۷
طهماسب دوم ۵۱۲	صدر اسلام ۴۵۷	شرکت موسکوی ۴۹۸
طهماسب قلی خان ۵۱۲	صحنه ۳۶۲	شرکت هند شرقی ۵۰۷، ۵۰۴
	صفویه ۲۵۷، ۲۵۵، ۱۹۲، ۱۹۱، ۴۵	شرلوك هولمس ۱۷
ظ	۴۹۶، ۴۹۳، ۳۹۷، ۳۶۵	شرلی ۳۶۷
ظروف اسگرافیتو ۱۰۸	صلاح الدین ایوبی ۱۳۷، ۱۳۰	شریعت اسلام ۲۲۵
	صلیب یونانی ۹۵	شعرای ایرانی ۳۴۵، ۲۴۲
ع	صلیبی‌ها ۴۹۵	شعرای هند ۳۴۵
عادل آباد ۱۷۱، ۱۶۷	سنان بزرگ ۳۶۶	شکسپیر ۵۰۲، ۵۰۰، ۴۹۹، ۱۳۰
عالی قاپو ۴۳۳	صوفی ایران ۵۳۳	شلی ۳۴۱، ۳۳۷
عباسیان ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۲۶، ۱۲۴	صوفیه ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۷۵	شمیران ۴۳۵، ۴۰۷
۴۹۴، ۴۵۴، ۱۳۹	۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۵	شوش ۴۹، ۳۴، ۳۱۰، ۲۷، ۲۴
عبدالله بن زبیر ۱۳۵	۳۵۰	۲۹۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۵۱
عبدالله بن میمون قذاح ۱۳۹	ض	۴۹۲، ۴۸۷، ۴۷۳، ۴۷۲
۱۴۲	ضرور والا مقبره ۱۹۷	شوشتر ۵۵۴، ۴۹۲، ۷۶
عبدالرحمن دوم ۱۳۵	ط	شهر اشرف ۵۲۹
عثمانی ۵۰۰، ۴۹۶، ۳۲۴، ۱۲۰	طاق بستان ۹۲، ۹۱، ۸۰، ۷۹	شهرزاد ۱۳۸
۵۱۱، ۵۰۴، ۵۰۲، ۵۰۱	طاق کسری ۱۸۶، ۶۷	شهرستانی ۳۳۰
۵۱۳	طایفه آق قویونلو ۲۴۰	شهرطوس ۴۵۶
عدن ۴۰۳	طایفه ترکمن قره قویونلو ۲۴۰	شهریار ۱۳۸
عراق ۱۱۶، ۱۰۹، ۱۰۷، ۸۱	طبران ۴۲۵	شیخ‌الجبیل ۱۴۵
۲۶۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰	طبرستان ۳۲۶	شیراز ۳۲۹، ۳۴۱، ۲۴۰، ۲۳۲
۴۴۳، ۳۵۰، ۳۳۰	طبری ۳۴۷، ۳۳۰، ۱۳۲، ۱۲۴	۴۱۲، ۴۰۶، ۳۹۲، ۳۷۶
عراق‌الامیر ۵۰	طرابلس ۴۶۱	۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۳
عرب ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۴	طرابوزان ۳۹۴، ۳۶۹، ۸۹	۵۰۴، ۴۶۲، ۴۵۱، ۴۳۲
۳۲۴، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۲۲	۵۱۹، ۳۹۵	۵۳۹، ۵۲۷، ۵۲۵
۵۳۹، ۴۴۱، ۳۶۵، ۳۴۹	طرفداران اسمعیلیه ۱۴۶	شیرشاه سوری ۱۹۰، ۱۷۴
عربستان ۱۱۷، ۸۹، ۸۷، ۶۵	طغرل بیک ۲۱۳	شیمه‌های بدعت‌گذار ۱۴۷
۱۳۶، ۱۳۵، ۲۳۰		شیمیان اولیه ۲۶۸، ۲۶۶، ۱۴۲
۲۶۲، ۱۸۲		شیوخ قبایل عرب ۱۳۱

فرانسیسکن ۵۱۷، ۴۹۵، ۴۹۴
 فرانک ۵۱۵
 فرخی ۳۵۵
 فردوسی ۲۸۱، ۲۱۰، ۱۲۳، ۹۸
 ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۸۳، ۲۸۲
 ۳۴۰، ۳۳۴، ۳۲۹، ۳۲۵
 ۴۲۵، ۴۰۱، ۳۵۲، ۳۵۱
 ۵۵۲، ۴۶۵
 فرسکو ۲۰۴
 فرغانه ۱۲۴
 فرغانه ماوراءالنهر ۴۵۴
 فرغانی ۴۵۴
 فرقه اسمعیلیه ۴۹۵، ۱۴۶، ۱۳۹
 فریدون ۵۵۲
 فریر گالری ۲۱۱
 فری نوکوس ۴۷۴، ۴۷۳
 فصولی ۳۴۶
 فضل تبریزی ۴۵۴
 فضیل ۱۲۴
 فلات ایران ۵۱۹، ۳۵۹، ۲۶۶
 فلاماندی دوره رنسانس ۳۹۴
 فلسطین ۱۷۵، ۸۱، ۳۸، ۲۱
 ۴۸۰
 فلسفه افلاطونی ۲۷۲
 فلورانس ۴۴۱
 فلوطین ۴۹۰، ۴۸۹
 فله کر ۳۴۹
 فنلاند ۴۳۵
 فنیکس ۲۳۱
 فوتینوس ۴۹۰، ۴۸۹
 فوسیس ۱۰۷
 فوکاس ۸۵

غزالی ۲۸۴، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۶۴
 ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵
 ۳۳۰، ۲۸۹
 غزلیات حافظ ۳۷۳
 غزنه ۳۶۴
 غزنه بدر ۱۶۴، ۱۵۸
 غسان ۸۷
 غلجائیهای افغان ۵۰۹
 غیاث‌الدین جمشید ۴۵۸
 غیاث‌الدین علی ۲۵۶

ف

فابری ۵۱۰
 فاتح پورسیکری ۱۹۱
 فارو ۱۵۴
 فارس ۳۶۰، ۲۲۴، ۷۱، ۳۷
 ۴۷۸، ۳۶۳
 فارماکوپه ۴۶۴
 فاطمیون ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۲۸
 فاوئر ۴۶۴
 فتحعلیشاه ۳۹۳
 فخرالدین ۵۴۳
 فخرالدین الرازی ۳۳۱
 فراه ۳۳۰
 فرات ۴۰۳، ۶۷، ۶۴
 فراعنه ۳۵
 فرانسویها ۵۰۸، ۴۹۸، ۴۲۰
 ۵۳۸
 فرانسه ۴۱۴، ۳۹۵، ۳۵۷، ۳۲۸
 ۵۰۵، ۴۹۴، ۴۳۱، ۴۱۸
 ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۲۰، ۵۱۰

عرب سرای ۱۹۰
 عربی شامی ۱۷۵
 عصای طوسی ۴۵۷
 عصر طلائی یونان ۳۴
 عضدالدوله ۴۶۴، ۴۶۲، ۴۵۴
 عطار ۳۴۰، ۳۳۷، ۲۷۳
 علاءالدوله ذوالقدر ۵۰۱
 علاءالدین خلجی ۱۶۳، ۱۵۹
 علاءالدین ۵۴۷
 علاءالدین شاه ۱۷۳، ۱۷۲
 علائی دروازہ ۱۶۴، ۱۶۳
 علا دول ۵۰۱
 علی الهی ۱۴۷
 علی بابا ۵۴۷
 علی بن عباس المجوسی ۱۳۴
 علی مردان ۱۹۵
 عمادالدین شیرازی ۴۶۷، ۴۶۶
 عمر ۱۴۷، ۱۱۹، ۱۱۷، ۸۶
 عمر خیام ۴۲۴، ۳۴۲، ۱۴۲
 ۴۵۶، ۴۵۰، ۴۴۹
 عموالیور ۵۱۶
 عنبر ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۲
 عید نوروز ۱۲۲
 عیسویان ۲۷۷
 عیسوی حبشه ۸۷
 عیسوی حیره ۸۷
 عیسی ۲۸۹، ۲۷۷، ۲۶۷
 عیسی خان ۱۹۱
 عیسی مسیح روح القدس ۷۵
 ۲۸۰، ۲۶۶

غ

غازان ۳۴۷، ۲۳۶، ۲۳۰

قصر حواس خسته ۵۴۲	قبایل مغول ۳۶۰	فولکلور ۱۵۳
قصر شیرین ۸۱	قبایل مور ۴۱۸	فیثاغورس ۴۴۱
قصه‌های هزارویکشب ۱۳۷	قبایل هیتسیت ۴۲۲	فیتزجرالد ۵۵۳، ۳۴۱، ۳۴۰
قصص شرقی ۵۴۰	قبرس ۹۱، ۲۱	فیچ ۴۹۹
قطب‌الدین آییک ۱۶۰	قبطنی ۲۰۸	فیروزآباد ۱۷۶، ۹۶
قطب‌الدین شیرازی ۴۵۷	قبطیه‌های مصر ۱۲۲	فیروزشاه ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۵۹
قطب منار ۱۷۶، ۱۶۱، ۱۵۹	قرآن مجید ۷۵، ۱۲۳، ۱۲۶	
قفقازیه ۹۸، ۸۵، ۲۴	۲۷۰، ۲۶۶، ۲۲۸	ق
قلعه اجمر ۱۹۱	۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۳	قائنات ۳۶۰
قلعه آگره ۱۹۱	۴۵۲، ۳۷۴، ۳۴۰	قابوس نامه ۳۴۷، ۱۱۵
قلعه الله آباد ۱۹۱	قرآنهاي خطی ۲۲۶	قادسیه ۲۲۹
قلعه الموت ۱۴۵، ۴۹۳	قرآنهاي قرن پنجم و ششم	قاده‌شاه ۱۷۶، ۱۷۵
قلعه لاهورسکندر ۱۹۱، ۱۹۵	هجری ۲۲۶	قارص ۵۴۸، ۳۶۹
قلهک ۴۳۵	قرطبه ۱۷۲، ۱۳۵	قاره آسیا ۳۱۵
قم ۳۶۲، ۳۹۶، ۴۳۵، ۵۳۱	قرقیزستان ۲۱۳	قاره اروپا ۳۱۲
قوامی ۳۳۴	قرمطی‌ها ۱۴۶	قازان ۱۶۳
قوم نبطی‌ها ۱۱۶	قره باغ قفقاز ۳۶۱	قاضی زاده رومی ۴۵۷
قونیه ۱۶۳، ۱۵۸	قره قالپاق ۳۶۲	قالی اردبیل ۳۸۸
قیصر ۴۸۷	قزاق ۳۶۱	قالی چلسی ۳۹۱، ۳۸۸
قیصرهای رومی ۳۴	قزل ایاغ ۳۶۱	قالی میلان ۳۸۸
قیورد ۳۶۱	قزوین ۱۴۵، ۲۴۹، ۳۶۶، ۳۷۵	قالیه‌های تبریز ۳۶۱
	۵۳۰، ۵۰۱، ۳۷۶	قالیه‌های شیروان ۳۶۱
	قسطنین لوقای بعلبکی ۴۴۳	قالیه‌های عتیقه جوشقان ۳۸۶
	قسطنطین امپراطور ۴۸۷	قاهره ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۲
	قسطنطنیه ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸	۴۴۲، ۳۲۳
	۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰	قباد اول ۸۱، ۸۲
	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	قبایل بلوچی ۳۱۷
	۱۱۸، ۱۸۵، ۴۸۹	قبایل ترک ۳۶۳
	۵۵۳	قبایل سرخ پوست ۳۵۹
	قشقائی ۳۶۳	قبایل شیخ ۱۹۷
	قصبان ۲۱۲	قبایل عرب ۱۲۴
	قصر الخیرالغربی ۸۱	قبایل مراکشی ۱۱۶
ک		
کاپلاپالاتینا ۲۳۵		
کادپودکیه ۳۱		
کاپوسین ۴۱۹		
کاپوشن ۵۰۵		
کاتا فراکتاری ۶۶، ۷۶		
کاتوله ۳۲۷		
کاخ پالرمو ۱۰۷		
کاخ خلفای اموی ۸۱		

کتاب حاجی بابا ۵۵۱	کالپاسوترا ۱۶۸	کاخ سی سینگ هرست ۳۹۹
کتاب حکایات کاروانسرا ۵۵۳	کالپی ۱۷۹	کاخ شوش ۴۸۱
کتاب ریش تراشی شاگپات ۵۵۳	کالون ۵۰۶	کاخ همدان ۴۷۹
کتابخانه بایسنقر ۲۴۵	کالونیست های مسیحی ۲۶۶	کاخهای اوزون حسن ۳۶۴
کتابخانه شاهرخ شاه ۲۴۶	کالی ۱۷۶	کاخهای ایران ۱۷۲۰۵۰
کتابخانه ملی فرانسه ۲۳۵	کالی من کوس ۴۸۶	کاخهای پرسپولیس ۴۹
کتاب خمسة خواجوی	کامبوزیا ۴۳۰۳۵۰۳۳	کاخهای حیدرآباد ۱۸۶
کرمانی ۲۴۱	کامبیز ۴۷۶	کاخهای داریوش ۳۵۸۰۵۰
کتاب خواجوی کرمانی ۲۴۲	کانادا ۲۵۹۰۲۱	کاخهای ساسانی ۹۶
کتاب دانیال ۴۸۱	کانک هسی ۴۱۱	کاخهای سلطانی ترکی ۱۷۲
کتاب سفرهائی در خاورزمین	کانیشکای بزرگ ۱۵۲	کاخهای سلطنتی لهستان ۳۶۹
۴۱۳	کاونت گاردن ۵۴۷	کاخهای شوش ۴۷۴۰۵۰
کتاب شاپور ۳۰۴	کتاب آئینه جهان ۵۱۸	کاخهای گل کنده ۱۸۶
کتاب شبهای عربی ۳۳۲	کتابخانه خاوری ۵۴۰، ۵۳۸	کاخهای هخامنشی ۵۱
کتاب شاهنشاهی ایران ۵۳۵	کتابخانه ادیمبرا ۲۳۹	کارپینی ۴۹۴
کتاب طب ایرانی ۴۶۵	کتاب ارداویراف نامک ۳۴۰	کارتاز ۹۶
کتاب عزرا ۴۸۰، ۳۲۲	کتاب استر ۴۸۰	کاردینال ولزی ۴۲۷
کتاب کلاسیک غربی ۷۶	کتاب اشعیاء ۴۸۰	کارگاههای ایران ۲۲۳
کتاب کلبله و دمنه ۳۳۲	کتاب اکسفورد ۳۳۸	کارگاههای چین ۲۳۳
کتاب مذهبی یهودیان ۲۲	کتاب الاغانی ۱۳۶، ۱۳۷	کارگاههای مصر ۲۳۳
کتاب مسافرت هائی بایران و هند	کتاب التاج ۳۲۶	کارنامک اردشیر بابکان ۳۲۶
شرقی ۵۳۳	کتاب الف لیل ۵۱۰	کاروانس ۶۷
کتاب مقدس ۵۳۱، ۵۱۸	کتاب المدخل ۴۶۳	کاروانسراهای مغولی ۱۹۵
کتاب میراث اسلام ۴۵۶	کتاب المناظر ۴۵۷	کارین ۴۱
کتاب نوامیس ۴۷۶	کتاب پهلوی ۳۳۲	کاشغر ۳۶۱، ۳۰۹
کتاب های ایرانی ۲۱۷	کتاب پیدایش انجیل ۴۰۳	کاشان ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۱۷، ۲۱۶
کتابهای تاریخ ایران ۴۵۸	کتاب تاریخ پزشکی ۴۳۹	۳۷۴، ۳۶۹، ۳۶۲، ۲۳۵
کتابهای دانیال ۳۲	کتاب تحقیقی در هنرهای ایران	۳۹۵، ۳۸۱، ۳۷۷، ۳۷۶
کتابهای زردشتی ۳۰۷	۴۲۸، ۳۸۷	۴۹۶، ۴۹۵، ۴۵۸، ۳۹۶
کتابهای طبی عرب ۱۳۳	کتاب تربیت کورش ۳۲۸	۵۳۱، ۴۹۸
کتاب هردوت ۵۲۰	کتاب ترویلوس و کریزید ۲۸۲	کاشی ۴۵۸
کتاب هزار افسانه ۳۳۲	کتاب تعالیم القربی ۴۶۳	کاکستون ۵۱۸

۴۷۶، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۰۳	کلايه فيروزه ۱۶۷	کتاب هکلویت ۵۲۴
کوروش اصغر ۴۷۷	کلبر ۵۰۵	کتاب یوحنا ۲۶۸
کوروش اول ۴۷۲، ۲۹۲	کلثی ۹۲	کتاب یشتها ۳۰۰
کوروش کبیر ۳۲، ۳۱، ۲۸، ۲۲	کلکته ۵۳۵، ۴۵۱	کتاب لاله رخ ۵۵۱، ۵۴۵
۴۴، ۴۳، ۳۵، ۳۲	کلکسیون هراری ۲۳۲	کتاب هزار و یکشب ۴۵۲، ۳۳۲
۴۰۲، ۳۵۸، ۴۵۰	کلوزیوس ۴۱۹، ۴۱۸	۵۴۷، ۵۴۴، ۵۴۳، ۵۳۹
۴۷۷، ۴۷۵، ۴۷۴	کله اومن ۴۷۳	۵۵۴، ۵۵۲
۴۸۰، ۴۷۹	کلیسای ایاصوفیه ۹۵	کتب پهلوی زردشتی ۳۱۱
کوروش نامه ۴۷۷	کلیسای حواریون ۹۵	کجرات ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷
کوباچا ۲۴۸	کلیسای دفنی ۱۰۴	۱۶۸
کوباچه ۲۵۲	کلیسای رم ۸۹	کراسوس سردار رومی ۴۸۲
کوبلاخان ۵۴۵، ۵۴۲، ۵۲۰	کلیسای سانس ۲۲۴، ۱۰۵	۴۸۳
کورانین ۴۱۳	کلیسای بن پیر ۱۸۵	کرافت ایننگ ۴۶۶
کوزلر ۳۶۰	کلیسای سنت اورسولا ۹۲	کربلا ۲۶۷
کوشان ۷۲	کلیسای سنت باکوس ۹۵	کرت ۴۲۲
کوشانا ۱۵۷، ۱۵۳	کلیسای سنت سرژیوس ۹۵	کرخی ۴۵۸
کوشک شکار ۱۷۶	کلیسای نسطوری ۲۶۶	کردستان ۳۶۲
کوفه ۱۳۱، ۱۱۸، ۱۰۷	کلیسای هرسیوس لوکاس ۱۰۷	کرزن ۴۳۰
کوکل ۵۱۱	کلیله و دمنه ۱۴۱، ۷۶	کرزوس ۴۷۲، ۳۷، ۳۳
کولریج ۵۴۲	کمبریج ۵۳۵، ۴۷۱، ۱۱۵، ۲۱	کرسی ۶۶
کومتکی ۱۸۹	کمپانی انگلیسی هند شرقی	کرمان ۳۶۳، ۳۶۲، ۲۵۲، ۱۷۶
کونومیکوس ۴۰۱	۲۰۱	۴۲۵، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۷۶
کوه آتوس ۱۱۱	کمپانی هند شرقی ۵۴۹، ۵۲۲	۴۹۵، ۴۷۸
کوه آرارات ۵۱۸	کنادور ۱۸۱	کرمانشاه ۲۹۲، ۸۰
کوه برف ۴۳۰	کندریک ۳۸۱، ۳۶۸	کریستن سن ۳۲۸، ۳۲۶
کوه خواجه ۶۸	کنستانتین پنجم ۹۱، ۸۴، ۷۳	کریم خان زند ۳۹۳
کوهستان زاگروس ۸۱، ۶۵	کنستانتین مونو ماکوس ۱۰۸	کسانی ۳۳۰
کوهستانهای آسیا ۴۲	۱۰۹	کشمیر ۱۸۱، ۱۵۷، ۱۵۴، ۱۵۳
کوهستانهای قانات ۳۶۰	کنستانتینویل ۸۴	۱۹۸، ۱۹۵
کوههای افغانستان ۱۴۹	کوچاره ۱۵۷	کعبه ۱۳۵
کوههای البرز ۴۳۵، ۴۹۴، ۴۳۰	کوچک خان زاده ۱۷۹	کلارندون پرس ۵۱۵
۵۳۳	کوروش ۴۰۱، ۳۶۵، ۳۲۹، ۳۲۸	کلاویخو ۴۹۶

لدگیت استریت ۵۱۵
 لرخانه ۱۹۸
 لرد کوزن ۴۳۱
 لرستان ۴۲۲۰۱۰۳
 لعنت کجامه ۵۳۹
 لشگری بازار ۷۶
 لکنو ۲۰۱
 لمعات ۳۵۰
 لندن ۸۳ ، ۱۹۹ ، ۴۹۸ ، ۵۲۶ ،
 ۵۵۵ ، ۵۵۱ ، ۵۳۴
 لنینگراد ۲۱۸
 لوئی چهاردهم ۵۰۸ ، ۵۰۵
 ۵۱۰ ، ۵۰۹
 لوتر ۲۶۹
 لوتوس ۱۸۵
 لودی ۱۹۸
 لوساژ ۵۱۰
 لوکا ۵۰۸
 لوکوک ۳۶۰
 لونوتر ۴۳۲
 لوی ۳۴۸
 لهستان ۳۷۰
 لیدی ۴۰۲ ، ۳۷۰ ، ۲۳۳
 لیزاندر ۴۰۳ ، ۴۰۱
 لیلی و مجنون ۳۴۰ ، ۲۵۶
 لیورپول ۲۱
 لیون ۱۰۵

م

مأمون ۴۴۱ ، ۲۷۰ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹
 ۴۴۷ ، ۴۴۵
 مؤیدی زردشتی ۱۴۱

۴۷۷ ، ۴۷۶ ، ۴۰۱
 گسنر ۴۱۸
 گشامل ۱۸۶
 گشتاسب ۴۷۶
 گگه محل ۱۸۶
 گلابی باغ ۱۹۵
 گلاسکو ۳۵۷
 گلبرگه ۱۸۶ ، ۱۷۲ ، ۱۷۱
 گلستان سعدی ۳۵۱ ، ۳۴۷ ، ۳۲۷
 گل کنده ۱۹۷
 گل گنبد ۱۸۵
 گمبرون ۵۰۷ ، ۵۰۴
 گنبد آسمان ۴۴
 گنبد قابوس ۱۵۸
 گنجه ۳۶۱
 گوت شمید ۳۲۶
 گودرز دوم ۷۱
 گودرو ۵۱۰ ، ۵۰۹
 گومیر ۱۸۱
 گویرگاس ۲۶۳
 گیون ۴۹۱ ، ۱۲۴
 گیلان و مازندران ۴۰۵

ل

لئونارد دودا وینچی ۴۵۷
 لات مسجد ۱۷۵
 لاجوردینه ۲۳۰
 لاجیش ۳۸
 لاسمون ۴۷۵
 لاکتان تیوس ۴۸۶
 لانگ فلو ۳۲۷
 لاهور ۱۹۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۰ ، ۱۵۸
 ۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۹۵ ، ۱۹۲

کوههای بریتانیا ۴۰۶
 کوههای قفقاز ۵۳۳
 کوه هرا ۳۰۱
 کوهی کرمانی ۳۴۳
 کیدر مینستر ۳۵۷
 کیش زردشت ۴۳
 کیف ۱۰۸
 کیکاوس ۳۴۷ ، ۱۰۹
 کینسکلی ۲۶۹

گ

گاتاها ۴۴
 گادها یا ۱۵۷ ، ۱۵۶
 گالریوس ۷۶ ، ۷۴
 گامبرون ۵۲۷
 گاندرها ۱۵۳
 گاندهارا ۱۵۴
 گاه بالا ۸۸
 گچ پاریس ۴۶۵
 گجرات ۱۹۲ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳
 گجراتی مالوه ۱۹۱
 گرجستان ۵۲۰
 گردین ۴۸۹
 گرگان ۱۵۸
 گرگانی ۳۴۰
 گروه فتوت ۱۴۷
 گریسون ۴۶۹
 گریفن ۱۱۱ ، ۹۲ ، ۵۸
 گریمالدی ۵۴۷
 گرنفون ۳۲۸ ، ۴۳ ، ۴۱ ، ۲۲
 ۳۳۲ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱

محمد رضا بیگك ۵۰۹، ۵۱۰	ماوراء اردن ۸۱۵۰	ماتیاری ۱۹۸
محمد عوفی ۲۴۹	ماوراء الطبیعه ۱۱۸	ماتورا ۱۵۴
محمود سوم ۱۷۲	ماوراء عربستان ۵۱۸	ماتیوارنولد ۳۳۹
محمود غزنوی ۲۳۹، ۲۶۰	ماوراء النهر ۱۲۲، ۲۱۰، ۲۲۴	ماتیوپاریس ۴۹۴
محمود نامی ۴۵۲	۲۴۱، ۲۴۰، ۲۲۹	ماچین ۵۳۹
محمی الدین بن العربی ۲۷۳	۲۶۶	ماد (مد) ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۴۵
مدائن ۱۱۷، ۱۱۸	ماوردی ۱۲۳	۴۷۸، ۴۴۲، ۴۶۰
مدرسه الخ بیگك ۱۷۹	ماهانی ۴۵۰	۴۸۴، ۴۸۱
مدرسه خیر المنزل ۱۹۰	ماهوم آنگه ۱۹۰	مادیها ۳۲۹، ۴۸۲
مدرسه رها ۴۶۱	مجالس المؤمنین شوشتری ۲۷۰	ماراتن ۲۳
مدنی ۱۸۱	مجسمه اردشیر ۹۷	ماراتن پلاتا ۴۱
مدیترانه ۳۸، ۵۷، ۶۳، ۹۸	مجسمه شاپور اول ۹۷	مارتین ۳۶۸
مدینه ۱۱۹	مجموعه آلن بارلو ۲۰۵	مارسی ۵۰۹
مدینی رأی ۱۷۵	مجموعه استورا ۲۲۷، ۲۳۲	مارکوپولو ۴۹۵
مذهب اسلام ۲۰۳	مجموعه ببرنيسکوی ۲۲۲	مارلو ۴۲۲
مراتوویتز ۳۶۹	مجموعه چستریتی ۲۴۱	ماری پتی ۵۱۰
مراغه ۱۵۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۹	مجموعه کلکیان ۲۳۱، ۲۴۸	ماری سازلند ۱۷
۴۵۶	مجموعه مالون پاریس ۱۰۱	مازندران ۸۲
مرت ها ۲۰۱	مجموعه وینیر پاریس ۱۰۱	ماسولوس ۴۱
مردیت ۵۲۸، ۵۵۳	مجلسی ۴۶۵	ماسولی پانام ۱۸۹
مرزبان نامه ۱۱۵	مجنون ۲۴۷	ماکدونالد ۲۸۶
مرشد یا پیر ۱۴۶	مجوسان ۴۵۵	ماگاها ۱۵۴
مرکنده ۳۰۳	محدث ۳۳۰	مالوه ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۹۲
مرنیگک پست ۵۵۰	محله چلسی لندن ۳۸۱	مام آلان ۳۱۸
مرو ۴۸۴، ۴۶۴	محمد اقبال لاهوری ۳۴۱	ماندو ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۶
مریم ۷۵	محمد بن الوحید ۲۲۲	ماندویل ۵۱۸، ۵۳۲، ۵۵۲، ۵۵۴
مزار حافظ ۲۲۳	محمد بن زکریای رازی ۱۳۴	مانویت ۴۸۸، ۴۸۹
مزدك ۱۳۸، ۴۸۸، ۴۸۹	۱۳۸	مانویون ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۰۴
مسئله ارشمیدس ۴۵۰	محمد بن لیث ۴۵۰	مانویها ۷۳، ۳۱۴
مستنصریه بغداد ۱۶۳	محمد بن منصور جرجانی ۴۶۴	مانوهرآ ۳۱۰
مسجد اردبیل ۳۷۵	محمد بن موسی الخوارزمی ۴۴۷	مانی ۷۵، ۷۶، ۱۳۸، ۲۳۴، ۲۴۷
مسجد الاقمر ۱۵۹	۴۴۸	۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۰۴
		۴۸۹، ۴۸۸

مسیحیان ۶۳۰۷۳۰۲۶۶۰۳۰۳۰۴۱۰
 ۵۰۸۰۵۰۵۰۴۰۵۰۱
 مشرق زمین ۴۷۲۰۴۸۱۰۴۹۱
 ۴۹۳
 مشهد ۱۸۰۰۱۹۵۰۲۵۷۰۲۶۲
 ۴۲۵۰۴۰۶۰۳۹۵۰۳۷۶
 ۴۹۶
 مصر ۳۳۰۳۵۰۳۸۰۵۰۰۸۵
 ۱۲۲۰۱۲۸۰۱۲۹۰۱۳۳
 ۱۶۳۰۱۷۱۰۱۷۵۰۱۸۱
 ۱۸۲۰۲۰۹۰۲۱۶۰۲۲۶
 ۲۲۹۰۲۶۱۰۲۲۳۰۳۵۹
 ۴۴۲۰۴۷۵
 مصلی ۴۴۶
 مظفرالدین شاه ۳۹۳
 معابد پاگودا ۱۸۱
 معابد هندو ۱۸۱
 معالم العربیه ۱۱۵
 معاویه ۱۱۹
 معتصم ۱۲۷۰۱۴۰
 معتضد ۴۵۴
 مغان ۴۳۰۷۳
 مغ بزرگ ۱۲۳
 مغول ۱۲۹۰۱۴۵۰۱۶۰۰۱۶۷
 ۱۸۱۰۱۹۲۰۲۱۷۰۲۲۳
 ۲۲۹۰۲۳۱۰۲۳۲۰۳۵۳
 ۳۶۰۳۳۶۰۳۳۹۰۴۹۲
 مغولان ۲۳۹۰۲۱۴۰۳۴۵۰۳۵۶
 ۳۶۱۰۳۶۳۰۴۹۴
 مغرب الاقصی ۴۹۶
 مغرب زمین ۴۱۹۰۴۵۱۰۴۷۱
 ۴۷۸۰۴۷۹۰۴۸۱

مسجد شاهی ۱۹۵
 مسجد شجاعت خان ۱۹۶
 مسجد شیخ عبدالهی ۱۹۰
 مسجد صاحب عطا ۱۶۳
 مسجد صد هورا ۱۹۵
 مسجد طلاکاری سمرقند ۱۷۹
 مسجد عبدالله خان ۱۹۵
 مسجد عطاء الله ۱۷۹
 مسجد علی اصفهان ۱۹۱
 مسجد قوه الاسلام ۱۵۹۰۱۶۱
 ۱۶۳۰۱۶۴
 مسجد کلایه کهره ۱۷۴
 مسجد گلپایگان ۱۶۳۰۱۶۸
 مسجد گوهرشاد ۱۸۰
 مسجد گیلای کهنه ۱۸۱۰۱۸۲
 مسجد محمد صالح کومله ۱۹۵
 مسجد معروف اموی ۱۷۲
 مسجد ملک مغیث ۱۷۵
 مسجد موت کی ۱۸۰۰۱۸۲
 مسجد مهر علی ۱۷۶
 مسجد نواب سرفراز خان ۱۹۵
 مسجد وزیر خان ۱۹۵۰۱۹۸
 مسجدهای جونپور ۱۸۶
 مسجد همایون ۱۸۹
 مسرور ۱۲۴
 مسعود بن احمد ۲۲۲
 مسعود سوم ۱۵۸
 مسعودی ۲۲۵۰۳۲۶
 مسقط ۵۰۹
 مسکو ۵۲۲
 مسنگیت محل ۱۸۶
 مسیح ۴۲۰۴۷۶۰۴۸۴۰۱۰۴
 مسیحی ۳۱۴۰۳۳۳۰۳۳۳۰۴۹۸۰۵۵۳

مسجد الجایتو خدا بنده ۱۶۸
 مسجد ارهائی کانگورا ۲۷۹
 مسجد ارهائی دین کاجومپرا ۱۶۰
 مسجد ایلتمش ۱۶۳
 مسجد بدائون ۱۶۳
 مسجد بردی ۴۲۹
 مسجد بگم پور ۱۹۷
 مسجد پورانه کلا ۱۷۴
 مسجد تکسل والی ۱۹۵
 مسجد دائی آنگا ۱۹۵
 مسجد جامع اسکندربت شکن
 ۱۸۱
 مسجد جامع اصفهان ۱۶۰۰۱۷۲
 ۱۷۹
 مسجد جامع اگره ۱۹۶
 مسجد جامع تته ۱۸۷۰۱۹۸
 مسجد جامع خودآباد ۱۹۸
 مسجد جامع رضائیه ۱۸۰
 مسجد جامع کبیر بیجاپور ۱۸۵
 مسجد جامع کهنه ۱۸۵
 مسجد جامع ماندو ۱۷۵
 مسجد جامع موتر ۱۹۵
 مسجد جامع گلبرگه ۱۷۲
 مسجد جبلیه ۱۶۸
 مسجد چینیان والی ۱۹۵
 مسجد حکیم علاء الدین چینبوت
 ۱۷۸
 مسجد خان جهان ۱۷۶
 مسجد خودآباد سند ۱۸۸
 مسجد دائی آنکه ۱۹۸
 مسجد شاه ۴۳۳
 مسجد شاه اصفهان ۱۹۵

مقبره فیروز شاه ۱۷۲، ۱۷۹	مقبره سعدی ۴۲۳، ۴۲۴	۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵
مقبره قطب الدین ۱۹۰	مقبره سکندر لودی ۱۸۰، ۱۸۲	۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹
مقبره مؤمنه خاتون ۱۵۸	مقبره سلسله طرخان ۱۸۰	۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳
مقبره محمود خلجی ۱۷۵، ۱۹۶	مقبره سلطان الناصر ۱۸۲	۴۹۴، ۴۹۶
مقبره محمود غزنوی ۱۵۹	مقبره سلطان حسن ۱۷۹	مقابر لودی ۱۹۸
مقبره مدنی ۱۸۱	مقبره سلطان سنجر ۱۶۷	مقبره آصف خان ۱۹۵
مقبره منر ۱۸۲	مقبره سلطان فیروز شاه تغلق	مقبره ابراهیم ثانی ۱۸۵
مقبره میرزا طغرل بک ۱۹۸	۱۶۲	مقبره اتقی خان ۱۷۷، ۱۹۰
مقبره میرزا عزیز ۱۹۲	مقبره سلطان قاری نصرالدین	مقبره احمد شاه ولی ۱۷۲
مقبره میرزا عیسی خان ۱۹۸	محمود ۱۶۴	مقبره احمد مهماندار ۱۸۲
مقبره میر عبدالباقی پورانی	مقبره شاه بهاء الحق زکریا	مقبره ادهم خان ۱۸۲، ۱۹۱
۱۹۸	مولتان ۱۶۶	مقبره ارجمند بانوبگم ۱۹۶
مقبره میر معصوم ۱۹۸	مقبره شاه بهار ۱۹۸	مقبره اسمعیل سامانی ۱۸۱، ۱۸۵
مقبره بنی خان ۱۹۸	مقبره شاه رکن عالم مولتان	مقبره العجایتو خدا بنده ۱۶۷
مقبره نظام الدین اولیاء ۱۶۳	۱۶۵	۱۷۹
مقبره نظام الدین جام ۱۶۷	مقبره شاه شمس تبریز - مولتان	مقبره المؤید ۱۸۲
مقبره نواب امیر خلیل خان	مقبره شرف النساء بگم ۱۸۳	مقبره ایلتشمش ۱۶۴
۱۸۰	۱۹۷	مقبره بایرام خان نائب السلطنه
مقبره نهرس ۱۸۰	مقبره شیخ صفی ۱۹۵، ۳۷۳	۱۹۰
مقبره و مسجد سلطان زین العابدین	مقبره شیخ موسی آهنگر ۱۸۰	مقبره بهلول لودی ۱۷۹
۱۸۱	مقبره شیر شاه ۱۸۱، ۱۸۲	مقبره بهمئی ۱۸۵
مقبره و مسجد عین الملک	مقبره علاء الدین خلجی ۱۶۷	مقبره بی بی رابعه دورانی ۱۹۶
۱۸۵	مقبره علامه افضل خان شیرازی	مقبره بی نام ۱۷۰، ۱۷۱
مقبره های سامانیان بخارا	۱۹۵	مقبره تنه ۱۹۸
۱۷۵	مقبره عیسی خان ۱۸۲	مقبره جانی بیک ۱۸۱
مقبره های لودی ۱۷۹	مقبره غلام شاه کلهر ۱۸۴	مقبره حافظ ۴۲۴، ۴۲۶
مقبره های مولتان ۱۷۵	مقبره عظیم نواب صفدر جنگ	مقبره حسن سور ۱۸۲
مقبره هوشنگ خلجی ۱۷۵	۱۹۷	مقبره خدا بنده ۱۸۰
مقدسی ۳۶۰	مقبره عظیم همایون ۱۹۰	مقبره خیام ۴۲۴
مقدونیها ۴۷۸	مقبره غیاث الدین ۱۶۷	مقبره دریاخان ۱۷۱
مکائی کوتارز ۱۷۱	مقبره فاتح خان ۱۸۱	مقبره سبحان سلطانہ ۱۷۹
مکتب نقاشی احمد آباد ۱۹۳	مقبره فهیم خان ۱۹۵	مقبره سر هند ۱۸۲، ۱۹۰

موزه لوورپاریس ۲۰۵۶۹۷	مور ۵۴۵۶۲۸۴	مکران ۴۷۸۶۱۹۶۶۷۲
۲۲۴۶۲۱۰	موریه ۵۵۲۶۵۵۱	مکه ۳۴۰۶۱۳۵۶۱۱۹
موزه لیتل متروپولیتن ۱۱۱	موریا ۵۹	ملاحده ۴۵۶
موزه ماثورا ۱۵۲	موريس ۸۵	ملافیروز ۳۴۵
موزه متروپولیتن نیویورک	موزاك ۱۰۵۶۹۱	ملط ۴۷۳
۳۸۹۶۳۸۸۶۲۳۹	موزه آتن ۱۱۱	ملك الشعراى بهار ۳۳۴
موزه مرگان ۲۳۶	موزه اتریش ۳۹۱	ملك الامراء ابوالحسن على بن
موزه مصر ۲۴۷	موزه ارمیتاژ ۲۱۸ ۶۱۰۱۰۸۲	مسعود نصیرامیرالمؤمنین ۳۵۰
موزه ملی آلمان در برلن	۲۲۲۶۲۲۰۶۲۱۹	ملكشاه سلجوقى ۴۵۵۶۲۱۳
۲۸۶	موزه بریتانیا ۲۱۶۶۲۰۳۶۱۹۹	۴۵۸
موزه نساجی کلمبیا ۲۵۴	۲۳۸۶۲۲۸۶۲۲۳	ملك ۳۹۳۶۳۹۲
موزه نیویورک ۳۹۱۶۲۱۷	۲۴۴۶۲۴۳۶۲۴۱	ملكه اليزابت ۵۲۲۶۴۹۸
موزه ویکتوریا و آلبرت	۲۵۲۶۲۵۰۶۲۴۷	ملكه تئودورا ۹۳
۲۱۲ ۶۲۰۶۶۹۲	۲۵۶	ملكه رمبها ۱۸۶
۲۳۱۶۲۳۰۶۲۱۹	موزه بارودا ۱۵۶۶۱۵۱۶۱۴۹	مسالك محروسه ایران ۵۱۵
۲۵۴۶۲۵۱۶۲۴۸	موزه برلن ۹۲	۵۲۴۶۵۲۰۶۵۱۹۶۵۱۸
۳۶۹۶۳۶۸۶۲۵۶	موزه پرنس ویلز ۱۴۹	مناجات انصارى ۳۵۰
۳۸۰۶۳۷۳۶۳۷۱	موزه پولدی پدزولی میلان	منار خواجه عالم ۱۵۹
۳۸۶۶۳۸۵۶۳۸۱	۳۸۸۶۳۸۴	منار شاه رضا ۱۷۲
موزه های روسیه ۲۲۱	موزه توپ کاپو ۲۳۷	منتسکیو ۵۳۵۶۵۳۴۶۴۷۷
مونخ ۳۶۹	موزه ملی تهران ۳۴۵۶۲۲۸	سنگمان اسلام ۴۵۴
موزه هنر و صنعت شهر وینه	موزه دوستی برلن ۲۱۵۶۲۰۶	منصور ۱۳۴۶۱۳۲۶۱۲۵۶۶۸
در اتریش ۳۸۲۶۲۷۹۶۳۷۸	۲۲۱	۴۵۳
۳۸۳	موزه دولتی تفلیس ۲۲۳	منصورحامالدوله ۳۴۹
موزه هنرهای زیبای بستان ۲۰۰	موزه رزیدنس ۳۷۰	منصوره ۱۵۸
موزه هنری والتر ۲۲۷	موزه سارنات ۵۸	منفوزه ۱۵۸
موسی ۲۷۷۶۲۶۸	موزه صنعتی و فنی هامبورک	منگوخان ۴۲۲
موصل ۲۳۳۶۲۳۲۶۲۳۱۶۲۲۸	۲۵۳	منوچهری ۳۳۴
۴۴۳	موزه عثمانی ۱۱۱۶۹۶	منولوژی بازیل دوم ۹۷
مولانا غیاث‌الدین ۴۵۷	موزه فریر ۲۱۶	موبدان موبد ۳۰۲
مولتن ۱۸۰	موزه کاندا ۱۱۱	مورخین لاتین ۵۱۷
	موزه گلستان تهران ۲۲۱	مورخین یونان ۵۱۷

نصیری ۱۴۷	نابونیدس ۳۲	مونتنی ۲۷۹
نظام‌الدین ۱۹۵	ناخدای تایگر ۴۹۹	مهاجرین ایرانی ۱۷۱
نظام‌الملک ۳۴۶، ۱۴۲	نادرشاه ۵۱۲، ۵۱۱، ۴۹۲، ۴۷۱	مهاجرین ترکستانی ۱۷۱
نظامی ۴۵۲، ۴۲۴، ۳۴۰، ۲۴۲	نادرقلی ۵۱۱، ۳۹۲	مهاراجه گلاب ۱۹۸
نظیر ۱۹۱	ناصرالدین شاه ۴۳۶، ۳۹۳	مهر اعلی ۱۸۲
نقش رستم ۳۹	ناصرالدین محمود ثانی ۱۷۶	مهرداد اول ۶۶، ۶۴، ۶۰
نمایش‌خنده آوارش‌بهاات ۴۹۹	ناصر خسرو ۳۴۶، ۳۴۴، ۱۴۵	مهرداد دوم ۶۸، ۶۳، ۶۰
نمایشگاه آثار بیژانسن ۱۰۳، ۹۶	ناصر خلیفه عباسی ۱۴۷	مهرعلی ۱۹۱
نمایشگاه بین‌المللی هنر ایران	ناکی سنت میکلس ۹۶	میترا ۳۲۷، ۷۴، ۷۳، ۵۷، ۴۴
در رم ۱۴۹	ناگور ۱۹۰، ۱۷۹	میتره ۳۰۱، ۳۰۰
نمایشنامه غم‌انگیز شاه‌لیر ۴۹۹	ناوانکوت ۱۹۵	میدان شاه ۴۳۳، ۳۶۷
نمایشنامه مکبث ۴۹۹، ۱۳۰	نبرد پلاته ۴۷۶، ۴۷۵	میرخوند ۳۴۸، ۸۸
نوائی ۳۴۶	نبرد تلیکوته ۱۸۲	میرزا ابوالحسن سفیر کبیر
نویخت منجم ایرانی ۴۵۵، ۴۵۳	نبرد رکشه تگیای ۱۸۲، ۱۸۹	ایران ۵۴۹، ۱۹
نورجهان ۱۹۲، ۱۹۶	نبرد سالامیس ۴۷۶، ۴۷۵	میرزا الغ بیگ تیموری ۴۵۷
نورنبرگک ۹۲	نبرد ماراتن ۴۷۶، ۴۷۵	میرزا محمد الحسنی ۲۰۰
نوروز ۴۰۷	نبطی ۴۶۸	میرسید علی تبریزی ۱۹۰
نول ۳۹۹	نجد آباد ۴۲۵	میرکک ۲۵۰
نولدکه ۴۶۰	نجوم‌العلوم ۱۸۹	میکال آنژ ۲۰۸
نهاوند ۳۲۹	نخجوان ۱۵۸	میلان ۳۶۹
نهرتاریم ۶۴	نرمانها ۳۲۴	میل بانک ۴۰۵
نیپور ۶۷	نروز ۲۹۱	میلتن ۵۰۰
نیروز (نوروز) ۱۲۲	نژاد سامی اسلامی ۲۳۳	میلتون ۵۴۳
نیروهای عرب ۹۹	نساجان دوره صفوی ۲۴۹	میلتوننی ۵۳۸
نیریز شیراز ۴۶۲، ۴۵۴	نسطوریان مسیحی ۴۸۸، ۷۴	مینوریت ۴۹۴
نیشابور ۴۲۴، ۲۳۴، ۲۱۸، ۲۱۰	نسطوری عیسویان ۸۷	مینگ ۲۴۸
نیکولسون ۳۹۹	نسفی ۳۳۰	مینوی ۲۴۸
نیگرومانسی ۵۱۸	نشریه انتقاد انگلیسی ۵۴۰	می‌هیرا ۱۵۴
نیلاگنبد ۱۸۰	نشاط باغ ۱۹۵	
نیله‌گنبد ۱۹۵	نصرین حارث ۱۳۸	
نیومان ۲۶۹	نصرة الاسلام والمسلمین ۳۴۹	ن
نینوا ۳۵۹، ۸۵، ۳۱، ۲۸، ۲۷	نصیرالدین طوسی ۳۴۷، ۳۳۱	نثار کوس ۴۷۸
نیویورک ۲۳۶، ۲۱۱	۴۵۶، ۴۵۱	نائین ۳۹۶، ۳۶۲

ه	و
هاتفی ۳۴۰	واثق ۰۴۴۰۰۴۳۰۰۴۲
هارائی تی ۳۲۷	وارانگل دکن ۱۷۵
هارپاک ۴۷۲	واشنگتن ۲۱۶۰۲۱۱
هارولد والتریلی ۲۹۱	واقلا ۱۷۱
هارون الرشید ۱۳۶۰۱۳۶	والرین ۴۸۶۰۷۶
۴۵۰	وایت هال ۰۳۵۰۰۰۰
هامان ۴۸۱	ورامین ۱۵۸
هان ۱۷۵۰۶۳	ورقا ۶۸
هخامنشی ۲۹۷۰۲۹۳۰۲۰۴	ورناق ۱۹۵
۴۸۴۰۳۰۳	وزرگمهر ۳۲۷
هخامنشیان ۵۰۰۴۹۰۴۳۰۳۴	وزورک فرامادهار ۱۳۶
۱۵۳ ۱۵۰ ۰۵۸	وزیرخان ۱۷۸
۴۷۹۰۳۲۵۰۲۲۳	وزیر ایلخانان ۲۳۹
۴۸۷	ولی آباد ۴۳۵
هرات ۲۲۳۰۲۲۲۰۲۲۰ ۰۷۶	ولتر ۵۴۳
۲۴۶۰۲۴۵۰۲۴۱۰۲۴۰	ون سنت رایینسون وشركاء
۴۴۲۰۳۶۴۰۲۵۷۰۲۴۹	۳۷۳
هراکلیوس ۸۶۰۸۵	ونیز ۵۵۵۰۵۰۰۰۴۹۵۰۲۴۶۰۱۰۹
هربرت ۴۶۲۰۴۱۶	ونیزیها ۴۹۶
هردوت ۴۴۰۴۳۰۳۸۰۳۶۰۲۲	ویجایانگر ۱۸۹۰۱۸۶۰۱۷۱
۴۴۴۰۵۰۰۴۴۹۰۴۶۰۴۵	ویرژ ۱۳۷
۴۷۵ ۰ ۴۷۴ ۰ ۴۷۳	ویرژیل ۴۸۳۰۴۸۲
۵۲۰۰۴۷۶	ویس ورامین ۳۴۰
هریس ۳۶۱	ویکتوریا ۵۵۲۰۴۳۱
هرمزاول ۷۳	ویکتوریا سکویل وست ۳۹۹
هرمزد ۳۰۰	ویلز ۵۴۹
هرمیسداس پاپ ۴۸۸	ویلز شمالی ۱۱۵۰۲۱
هروان ۱۵۳	ویلیام جکسن ۳۲۷
هروان کشمیر ۱۵۵	ویلیام وارنر ۵۲۳
هرویان ۴۸۶	وین کین دوورد ۵۱۷
هریک ۲۲۷	
هزار ویکشپ ۵۴۲۰۵۴۰	
هزلتین ۵۱۵	
هشام بن عبدالملک ۱۱۸	
هکاتم پیلینس ۶۵۰۶۴	
هکتور ۴۷۴	
هکویت ۵۲۳۰۴۹۹۰۴۹۸	
هلاکوخان ۳۴۷۰۲۲۹۰۶۳	
۳۶۴۰۳۴۸	
هلند ۴۱۸۰۳۵۷	
هلندیها ۵۰۸۰۴۹۸۰۴۱۴	
همایون ۱۹۰۰۱۸۹	
همدان ۳۶۱۰۲۳۳۰۸۱۰۶۴	
۳۷۶۰۳۷۲۰۳۶۶۰۳۶۳	
۴۷۹۰۴۷۸۰۳۹۲۰۳۹۱	
۴۸۴	
هند ۳۱۲۰۲۹۲۰۲۰۱۰۱۹۷	
۵۳۹۰۵۳۳۰۵۱۹۰۴۴۶	
هندو «سکا» ۱۹۲۰۱۵۱	
هند و اروپائی ۳۲۱۰۶۳	
هندوستان ۵۸ ۰ ۳۸ ۰ ۳۷ ۰ ۳۳	
۱۴۹۰۷۶ ۰ ۶۳ ۰ ۵۹	
۱۵۴ ۰ ۱۵۳ ۰ ۱۵۰	
۱۶۰ ۰ ۱۵۸ ۰ ۱۵۷	
۱۸۲ ۰ ۱۷۶ ۰ ۱۶۴	
۱۹۲ ۰ ۱۸۹ ۰ ۱۸۵	
۲۵۶ ۰ ۲۴۱ ۰ ۱۹۶	
۳۰۰ ۰ ۲۷۲ ۰ ۲۶۱	
۳۰۶ و اغلب صفحات	
هندوستان مرکزی ۴۵۵۰۱۷۵	
هندو کش ۱۵۸	
هندولامحل ۱۷۵	

٢٠٨٠١٥٣٠٩٥٠٧١٠٦٧
 ٢٨٣٠٢٧٧٠٢٦١٠٢٣٤
 ٤٦٠٠٣٤٩٠٣١٢٠٢٩٢
 ٤٩١٠٤٨٩٠٤٨٢٠٤٧١
 ٤٩٤
 یونانیان ٥١٠٤٦٠٤٤٠٤١٠٣٥
 ١١٧٠١٠٤٠٨٠٠٧٤٠٥٧
 ٢٩٤٠١٤٩٠١٣٥٠١١٨
 ٤٤٤٠٤٤١٠٤١٦٠٣٣١
 ٤٦٨٠٤٦٣٠٤٤٦٠٤٤٥
 ٤٧٦٠٤٧٥٠٤٧٣٠٤٧٢
 ٤٨٣٠٤٧٩٠٤٧٧
 یوهان کپلر ٤٥٧
 یهودیان ٧٥٠٧٣٠٤٥٠٣٥٠٣٢
 ٤٨١٠٤٨٠٠٣٣٣

یاموت ٣٦٢
 یحیی بن خالد برمکی ١٢٦
 ٤٥٥٠١٢٧
 یزد ٤٩٦٠٤٢٥٠٢٥٦٠٢٥٢
 یزدگرد اول ٤٨٧٠٨٨
 یزید معلون ٢٨٧
 یشناسب ٤٤
 یعقوب بن طارق ٤٤٥
 یعموبسی ١١٠
 یمن ١٤٥٠٨٧
 یونان ٦٣
 یوانها ٢٣٠
 یورک شایری ٥٣٠
 یوسف وزلیخا ٣٤٠٠٢٨٢
 یونان ٣٣٠٢٨٠٢٣٠٢١٠١٨
 ٦٦٠٥٩٠٥٧٠٥٠٠٠٣٧

هنراجپوت ١٩٣
 هنری ٥١٦٠٥١٥
 هنگ جاودان ٥٢١
 هوراس ١٧
 هولاکوی مغول ٤٥٦
 هون ٦٢
 هووختیره ٣١
 هوول ٥٣٢
 هیاطله ٣٦٠
 هیوااتا ٣٢٧
 هیدکل ٤٠٣
 هیستاسب ٥٥٢٠٤٤
 هیستی آئوس ملطی ٤٧٣
 هیگدن ٥١٧
 هیمالیا ١٥٩

س

یارمحمد کلهر ١٨٨

انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعه ادبیات خارجی

بها	ترجمه	اثر	نام کتاب
۸ تومان	محمد علی جمالزاده	شیلر	۱ - ویلهلم تل
» ۱۰	دکتر پرویز خانلری	ژوزف بدیه	۲ - قریستان و ایزوت
» ۱۰	دکتر محمود صناعی	افلاطون	۳ - پنج رساله
» ۱۰	مهري آهي	تورگنیف	۴ - پدران و پسران
» ۸	کاظم زاده ایرانشهر	کنفوسیوس	۵ - مکالمات
» ۱۰	ادوارد ژوزف	بالزاک	۶ - باباگوریو
» ۱۸	سعید نفیسی	هومر	۷ - ایلیاد
» ۸	بدیع الزمان فروزانفر	ابن طفیل	۸ - زنده بیدار
» ۷	دکتر هوشیار	گوته	۹ - اگمنت
» ۷	فرانسیس شادمان	شکسپیر	۱۰ - تراژدی قیصر
» ۷	دکتر سیروس ذکاء	آندره ژید	۱۱ - مائده‌های زمینی
» ۸	محمد سعیدی	سوفوکل	۱۲ - سه نمایشنامه
» ۱۰	پرویز مرزبان	اسکار وایلد	۱۳ - شوهر دلخواه
			وزن بی اهمیت
» ۱۱	نصرالله فلسفی	ویکتور هوگو	۱۴ - اشعار منتخب
» ۹	محمد سعیدی	سوفوکل	۱۵ - الکترا و سه نمایشنامه دیگر
» ۱۰	دکتر سیار	کنوت هامسون	۱۶ - گرسنه
» ۱۲	دکتر زهرا خانلری	پیراندلو	۱۷ - بیست داستان
» ۱۰	محمد علی جمالزاده	شیلر	۱۸ - دون کارلوس
			۱۹ - عیش پیری
» ۵	محمد حجازی	سیسرون	وراز دوستی
» ۱۸	فواد روحانی	افلاطون	۲۰ - جمهور
» ۱۰	اعتمادزاده به آذین	بالزاک	۲۱ - چرم ساغری
» ۲۵	عظمی نفیسی	استاندال	۲۲ - سرخ و سیاه
» ۱۲	منوچهر امیری	سویفت	۲۳ - سفرنامه گالیور
» ۱۰	دکتر محمود صناعی	افلاطون	۲۴ - چهار رساله

بها	ترجمه	اثر	نام کتاب
۱۰ تومان	مهري آهي	لرمانتف	۲۵ - قهرمان عصر ما
			۲۶ - شاهزاده خانم بابل
» ۸	لاصح ناطق	ولتر	و ه داستان ديگر
			۲۷ - بادبزن خانم ويندرس
» ۱۰	محمد سعیدی	اسکار وایلد	و دو نمايشنامه ديگر
» ۱۲	ابوالحسن ميکنده	شيلر	۲۸ - راهزنان و توطئه فيسکو
» ۱۰	ادوارد ژوزف	بالزاک	۲۹ - زن سي ساله
» ۸	محمد علي جمال زاده	مولير	۳۰ - خسيس
» ۸	ه. کاراکاش	چند نویسنده	۳۱ - داستانهای ارمني
» ۲۴	رضا مشايخي	پلوتارک	۳۲ - حیات مردان نامی
	دکتر شمس الملوك مصاحب	جان اوستن	۳۳ - غرور و تعصب

مجموعه آیرانشناسی

» ۲۶	دکتر محمد معین	دکتر گیرشمن	۱ - ایران از آغاز تا اسلام
» ۱۲	دکتر محسن صبا	سولتیکف	۲ - مسافرت بایران
			۳ - راهنمای صنایع اسلامی
» ۲۰	دکتر فریار	دیمانند	۴ - برمکیان
» ۱۲	عبدالحسین ميکنده	لوسین بووا	۵ - مازندران و استرآباد
» ۱۶	غ. وحید مازندرانی	ه. ل. رابینو	۶ - کیانیان
» ۱۴	دکتر ذبیح الله صفا	کریستن سن	۷ - مقدمه ابن خلدون
» ۳۸	محمد پروین گنابادی	ابن خلدون	۸ - میراث ایران
» ۳۵	(سیزده تن از خاورشناسان)		

جوانان و کودکان

» ۶	دکتر شمس الملوك مصاحب	گریم	۱ - افسانه‌های شیرین
» ۵	برناردن دوسن پیر سعید تهیسی		۲ - پل و ویرژینی
» ۵	مسعود رجب نیا	کارلامن	۳ - رایبن هود
			۴ - سفر هشتاد روزه
» ۵	حبیب الله صحیحی	ژول ورن	بدور دنیا
» ۴	فریده قره‌جه داغی	جان بدن	۵ - جان در جنگل

بها	ترجمه	اثر	نام کتاب
۶ تومان	هاجر نریت	استیونسن	۶ - جزیره گنج
» ۶	محمد علی جمالزاده	چند نویسنده	۷ - داستانهای برگزیده
» ۷	اردشیر نیکپور	ژول ورن	۸ - بیست هزار فرسنگ زیر دریاها
» ۴	علیرضا حیدری-ع. باقرزاده	هوفمان	۹ - فندق شکن
» ۴	آذر رهنما	فاسمردال	۱۰ - آلبرت شوایتسر
» ۵	فرح دواجی	دیکنز	۱۱ - آرزوهای بزرگ
» ۹	عباس یمینی شریف	بلتین	۱۲ - جزیره مرجان
» ۶	نیر سعیدی	لافونتن	۱۳ - قصه های لافونتن

بزودی انتشار می یابد

از مجموعه ادبیات خارجی

ترجمه	اثر	نام کتاب
انصرالله فلسفی	ولتر	۱ - منتخب فرهنگ فلسفی
دکتر عبدالحسین زرین کوب	ارسطو	۲ - فن شعر
رضا مشایخی	پلوتارک	۳ - حیات مردان نامی (جلد دوم)
تقی دانش پزوه	ارسطو	۴ - سیاست
محمد سعیدی	یوری پید	۵ - هفت نمایشنامه
م. ب. وزیری و ح. ملاح	موریس مترلینگ	۶ - سه نمایشنامه

از مجموعه ایران شناسی

محمود عرفان	لسترنج	۱ - سرزمینهای خلافت شرقی
دکتر شفق	اته	۲ - تاریخ ادبیات ایران
محمد علی موحد	ابن بطوطه	۳ - سفرنامه ابن بطوطه
مسعود رجب نیا	کلاریخو	۴ - سفرنامه کلاریخو
خواجه نوریان	وامبری	۵ - درویش دروغین
مسعود رجب نیا	ادوارد براون	۶ - طب اسلامی
محمد پروین سناپادی	ابن خلدون	۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)
مسعود رجب نیا	لسترنج	۸ - دون ژوان ایرانی

متون فارسی

نام کتاب

باهتمام : مدرس رضوی استاد دانشگاه

باهتمام : جلال همائی استاد دانشگاه

گرد آورنده : خانبابا مشار

۱ - دیوان انوری

۲ - دیوان عثمان مختاری

۳ - فهرست کتب چاپی

فارسی

جوانان و کودکان

نام کتاب

اثر

ترجمه

۱ - بیست هزار فرسنگ زیر

دریاها (جلد دوم)

۲ - فرزند ربوده شده

۳ - نامه های آسیای من

ژول ورن

استیونسن

آلفونس دوده

اردشیر نیکپور

ابوالفضل میربهاء

دکتر جمشید توللی

This is an authorised translation of
The Legacy of Persia
originally published by the Oxford University Press
Copyright 1953

Copyright 1958, by B. T. N. K.
Printed in Bank-é Melli Printing House
Tehran, Iran

IRAN LIBRARY

General Editor

E. Yar - Shater

The
LEGACY OF PERSIA

Edited by

A. J. ARBERRY

Professor of Arabic, Cambridge University

TRANSLATED INTO PERSIAN

BY

A. BIRASHK - A. HATAMY - H. MO'IN - B. PAZARGAD
I. SADIGH - M. SA'IDI



Tehran, 1958

